باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۹۹٤۸
رده‌بندی دیویی:	ج۴۰ ۱۳۶۲ و ۳۲۲ ت ۲۹۷/۹۵۳۴
سرشناسه:	تبریزی خیابانی، علی، ۱۲۴۴-۱۳۲۶.
عنوان قراردادی:	
عنوان:	وقایع الایام فی تتمه محرم الحرام
کاتب:	تاریخ کتابت:
محل نشر:	[تبریز] ناشر: مشهدی محمدعلی تونونچی میرزازاده تاریخ نشر: ۱۳۶۲ ق
صفحه شمار:	ج۴۰ (۱۵، ٤۰۲، ۷ ص) مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان:	فارسی و عربی ابعاد: ۲۲ x ۱۷ نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات:	رئیس المحدثین تاریخ ثبت: اسفند ۱۳۶۵
یادداشتها:	۱. چهارده صفحه ابتدای کتاب اختصاص دارد به فهرست مطالب متن و حواشی و در انتهای کتاب غلطنامه متن و حاشیه آمده
موضوع(ها):	۱. واقعه کربلا، ۶۱ ق. ۲. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ٤-۶۱ ق. ۳. شیعه - شعایر و مراسم مذهبی ٤. اسلام - تاریخ
شناسه(های) افزوده:	الف. رئیس المحدثین، اهداکننده. ب. عنوان
فهرستگار:	اسزرا. تاریخ فهرستگاری: بهمن ۸۸

بدون کاربرگ

صدامت

یادداشتها: است ۲۰. از صفحه ۳۳۵ به بعد تقریظی از جعفر نقدی، اجازه مجتهد تراب دانی، ترجمه مجتهد شهیدی، اجازه شیخ عباس قمی، تألیفات صاحب وقایع الایام، مدارک تتمه محرم، استجازه محمد جعفر اشراقی تبریزی نوری، اجازه مؤلف کتاب به وی، مشایخ اجازه صاحب وقایع الایام، ترجمه ملا خلیل قزوینی والحدملی شافعی ومیرزا قوام الدین قزوینی وبخشی از کتاب زینبات، قصیده ای عربی وفارسی در مدح حضرت زینب، حدیث کساء، سند و ترجمه آن، اسامی علماء شعرا خاصه وعامه که در متن وحاشیه آورده شده است و تقریظی از مجتهد تبریزی آمده است که بخشی مطالب آن به زبان عربی می باشد.

بدون کاربرگ

صدامت

[illegible]

٧٢٠٦

بدون تاریخ
صدامت

اهدائی ... مرحوم رئیس المحدثین
به کتابخانه آستانقدس رضوی

فهرست حواشی تتمهٔ محرق

بسم الله الفرد الاحد و آله الحمد المجد

مجلد چهارم کتاب مستطاب وقایع الایام در تتمهٔ وقایع محرم الحرام که از رشحات قلم عالم عامل و فاضل کامل مخزن فواضل گنجینه انواع فضائل المهذب المفخم المولی المعظم آقای حاج ملا علی واعظ تبریزی خیابانی لا زال مؤیدا بالتأیید الربانیه و موفقا بالتوفیق السبحانیه ملحوظ افتاد فی الواقع اثریست پر بها و درخشنده گوهریست بی مثال و درخشنده که علاوه بر احیاء آثار اهل بیت عصمت و خانوادهٔ طهارت صلوات الله علیهم اجمعین حاوی مطالب متنوعه علمیه و تاریخیه و ادبیه و تحقیقات مقاصد مهمه و توضیحات کلمات معضله و ترجمهٔ حال جمعی از علماء و ادباء خاصه و عامه و شطری از اکابر رواة اخبار دینیه بوده و محل استفادهٔ همه کوچک و بزرگ و پیر از هر طبقه و بالخصوص سلسلهٔ جلیله آقایان محدثین و اهل منبر و مبلغین اخبار و سیر وفقهم الله تعالی لخلوص النیة فی الخدمات الدینیه که البته بیش از دیگران مورد استفادهٔ ایشان میباشد و هر کس باید از خود بحال و استفادهٔ خود از زحمات فوق الغایه جناب مؤلف معظم که سالیان دراز عمر گرانبهای خود را در راه این تالیف منیف مصروف داشته و رنجها کشیده و گنجها برده و تعقیب و تشکرات لازمه را معمول داشته و در نظر دارند که دو جلد را مربوط بهم کردن و حالا نقعید و تنافر نوشتن چه قدر زحمت زاد بر گفته و چه اندازه مایهٔ عمر لازم دارد...

	هر که سخن با سخنی ضم کند		قطره از خون جگر کم کند	

در این ایام همت دو مهمن کو ر فوق از وقعهٔ طف معنوی بر مقاصد طریفه نفیسه در تبریز در اثر همت یکنفر جوان با معرفت و دیانت از طبع برآمد دیگاه واثق آنکه تالیفات دیگر مؤلف معظم نیز ان شاء الله تعالی طبع و نشر گشته مورد استفاده عموم گردد ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۰ قمریه

(خادم الشریعه محمد علی تبریزی خیابانی (مدرس))

هو
الله العزیز
المجلد الرابع من
کتاب وقایع الایام
فی تتمه محرم الحرام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لا یحیط بنعته وصف الواصفین ولا تبلغ مدی عظمته اوهام المتوهمین علا بمجده عن خطرات الخاطرین واحتجب باستار جبروته عن مواقع افکار المتفکرین والصلوة والسلام علی رسوله المجتبی وحبیبه المرتضی محمد سید الانبیاء والمرسلین الصادع بشرایع الاحکام العادلة والداعی الی مکارم الاخلاق الفاضلة من افضل العرب حسبا و اکرمها نسبا اشرف الاولین والاخرین وعلی ابن عمه ووصیه ولی الله المرتضی وسیفه المنتضی بابه العظیم وصراطه المستقیم علی امیر المؤمنین وسید الوصیین وعلی ابنته وبضعته فاطمة الزکیة الرضیة ام الائمة النجباء وام السادة النبلاء سیدة نساء العالمین وعلی اطائب عترته وافاخم ذریته مصابیح الظلام ومفاتیح الکلام الائمة الاحد عشر المعصومین المطهرین ولعنة الله وسخطه علی اعدائهم وغاصبی حقوقهم و جاحدی شئونهم اجمعین من الان الی یوم الدین

وبعد این فقیر کثیر التقصیر علی بن عبد العظیم تبریزی خیابانی غفر الله ذنوبه در سوید گوید که بعد از تالیف مجلد سیم وقایع الایام فی احوال شهر الصیام جمعی از احباب طالب تتمه محرم الحرام شدند لذا مستعینا من الله الملک الوهاب ومتوسلا بالنبی واله الاطیاب بترتیب این کتاب که مشتمل است بر مطالب شتی الی رفت وانچه بعد از وقعه شهادت حضرت حسین علیه

فساد عظیم بود قتل حسین

کتابخانه مجلی مجرم بود اما اکر دید واقبل از شروع بوقایع عصر عاشورا لا بد است در انجمقابت تبادل شد

مقصد اول
در بیان ذکر اثار و علامات است که بعد از شهادت آنحضرت در عالم پیدا شد

قال الله تعالی فی سورة الروم ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون

بموجب بعضی از اخبار مراد از این فساد قتل حسین علیه السلام است.
در منتخب گوید کعب الاحبار که در زمان عمر بن الخطاب چون مسلمان گرفتند و از اخبار انبیاء و کتب سماویه الهی اطلاعات مسلمانان از وی سلام و مقاتل اخر الزمان را سوال میکردند داوان فتن و اثار را باز مینمود پس گفت واعظمها فتنة واشدها مصیبة لا تنسی ابد الابدین مصیبة الحسین علیه السلام بزرگترین فتن و فساد در جهان مصیبت در زمینیست که ابد الاباد فراموش نخواهد شد قتل حسین علیه السلام است وهو الفساد الذی ذکره الله تعالی فی کتابه المجید حیث قال ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس و آن فسادیست که خداوند در کتاب مجید خبر داده و فرموده ظاهر شد فساد در بیابانها و دریاها بانچه مردمان بدست خویش بدست کردند انگاه کفت افتتاح فساد در قتل هابیل پسر ادم بود و ختم شد در قتل حسین الخ...

شیخ کاظم ازری رحمه الله علیه در این مطلب اشاره کرده

خطب ترتی العالم العلوی لان له	ما العذر للعالم السفلی لم یلن
من المعزی بنی الاسلام فی ملاء	من بعده حرم الاسلام لم یصن
قل للمکارم موتی موت ذی ظما	فقد تبدل ذاک العذب بالاجن
لقد اطلت علی الاسلام نائبة	لقتل هابیل کانت فتنة الفتن
مهلا فقد قربت اوقات منتظر	من عهد ادم منصور علی الزمن

[illegible]

کَأنَّ مَظلمةً خَواضُ مَلحمةٍ	فَیامُ مَکرُمةٍ فِکاکُ مُرتَهَنٍ

مؤلف گوید تفصیلی از احوال و اخبار کعب الاحبار در مجلد سیم وقایع ص ۲۲ مذکور است فالطلب من هناک

(رجعنا الی المقصد)

و در خصائص الحسینیه گوید اول رثاء للحسین علیه السلام قوله تعالی اَتَجعَلُ فیها مَن یُفسِدُ فیها وَیَسفِکُ الدِّماءَ فی الحدیث انهم لاحظوا مقتل الحسین علیه السلام و اصحابه فی کربلا وقد علموا بذلک لا دلة دلتهم علیه یعنی مرثیه که حق سبحانه بر حسین (ع) خوانده این کریمه است که از قول ملائکه خبر میدهد که ایشان از روی تعجب و استغراب گفتند پروردگارا آیا می‌آفرینی در روی زمین کسی را که فساد بکند و معصیت بنماید و بغیر حق خون بکند بکر را بریزند و گوید در حدیث وارد شده که ایشان قتل حسین و اصحابش را ملحوظ داشتند که در صحرای کربلا بی جرم و گناه مقتول میشوند و این قضیه‌ها بلهرا بادله که خداوند بر ایشان اعلام فرموده بود دانسته بودند.

مؤلف گوید تفصیل آثار و علائم این فاجعه عظیمه از قبیل حوادث جویه و ارضیه و سماویه در کتب خاصه و عامه مضبوط و مذکور است هر کس طالب باشد بدانجاها رجوع فرماید واجمال آنها از این قصاید معلوم میشود.

شیخ جعفر خزاعی (ره) گوید

یَومٌ بِهِ جَرَدَت اَیدِی القَضاءِ عَلی	آلِ الرَّسُولِ سُیُوفَ الغَدرِ وَالزُّورِ
تَغادَرَت کُلَّ وَضّاحِ الجَبینِ لَهُ	ثأرٌ تَکَفَّلَهُ اَیدِی الأعاصیرِ
وَزَلزَلَ الفَلَکُ الدَّوّارُ فی مَلأٍ	ضَجَّت عَلَیهِ بِتَهلیلٍ وَتَکبیرِ
وَالشَّمسُ فی طَبَقاتِ الجَوِّ کاسِفَةٌ	کَاَنَّما اُخِذَت فیها بِتَکویرِ
وَالاَرضُ راجِفَةُ الاَرجاءِ مُؤذِنَةٌ	شُمَّ الجِبالِ وَقَد اُودَت بِتَسییرِ

سید احمد بن سید علیخان (ره) گوید

شیخ کاظم ازری از مشاهیر شیخ کاظم ازری است از زاده حسن جناب و از بعض ازرا فاصیلن معاصرین است و دیوانش بعضا میکرد و مشهور در نزد مردم ازری ... که قصاید ... ازرا ... اسکندر بن مریم ... صدیقه طاهره سلام الله علیها را در واقعه دید که او را خطاب ... ما لک و لولده الکاظم لو لم یقل الا شعر ... وهو هذا ... که این بکشد را ... دو ... الطف ... الکاظم ... محسن ... و جوارح ... از اعضا ... اخلاق و محاسن ایشان ... ایشان را ...

یا بازِلَ النَّفسِ فِی اللهِ العَظیمِ وَلَو	لا اللهُ بارِئُها ما کانَ اَعلاها
الاَرضُ بَعدَکَ لَن تَصفُو ثَوبَ زینَتِها	وَجداً وَشَوهٌ بَعدَ الحُسنِ مَرآها
وَالشَّمسُ لَولا قَضاءُ اللهِ ما طَلَعَت	حُزناً عَلَیکَ وَما کانَ اَبناها
تَبکی عَلَیکَ بِقانٍ مِن مَدامِعِها	وَما بَکَت غَیرَ اَنَّ اللهَ اَبکاها
وَاهتَزَّتِ السَّبعُ وَالعَرشُ العَظیمُ وَلَو	لا اللهُ اَصبَحَتِ العَلیاءُ سُفلاها
الاِنسُ تَبکی رَزایاکَ الَّتی عَظُمَت	وَالجِنُّ تَحتَ طِباقِ الاَرضِ تَنعاها
بِدایَةٌ جَلَّ فِی الاِسلامِ مَوقِعُها	تُنسِی الرَّزایا وَلکِن لَیسَ تُنساها

شیخ عبد النبی الخطی (ره) گوید

نَفسِی الفِداءُ لَهُ مِن مُفرَدٍ بَطَلٍ	کَاَنَّهُ الجَمعُ یَسطُو بَینَ کُلِّ کَمِی
یَلقَی الصُّفُوفَ بِرَأیٍ غَیرِ مُنذَهِلٍ	مِنَ الخُطُوبِ وَقَلبٍ غَیرِ مُنفَصِمِ
کَاَنَّما الجَحفَلُ مِن اَسنی مَطالِبِهِ	وَسَورَةُ الصَّفِّ مِن مُستَطرَفِ النِّعَمِ
لَهفِی لَهُ وَهُوَ یَثنی عِطفَ نَجدَتِهِ	لَدَی الوَغی بَینَ کَفٍّ لِلرَّدی وَفَمِ
لَهفِی لَهُ اِذ هَوی لِلمَوتِ حینَ دَعی	بِهِ القَضا بِلِسانِ اللَّوحِ وَالقَلَمِ
تَزَعزَعَت جَنَباتُ العَرشِ یَومَ هَوی	وَاهتَدَّ جانِبُ رُکنِ البَیتِ وَالحَرَمِ
وَاَظلَمَ الدَّهرُ لَمّا اَن سَفَرنَ بِهِ	بَناتُ اَحمَدَ بَعدَ الآلِ وَالحَشَمِ
کَاَنَّهُنَّ نُجُومٌ غَیرُ مُقمِرَةٍ	لَمّا بَرَزنَ مِنَ الاَستارِ وَالخِیَمِ
تِلکَ الکَرائِمُ مِن بَینِ اللِّئامِ غَدَت	ما بَینَ مُنتَهَلٍ تَسبی وَمُهتَضَمِ
وَاَصبَحَت بَعدَ سَلبِ السِّترِ مُقنَعَةً	بِالضَّربِ صُبحَتُهُ مِن فَرعِ اِلی قَدَمِ

سید حیدر حلی (ره) گوید

لا اَبطَرَ یَومٌ بَعدَ یَومِکَ اِنَّهُ	تَکَلَّفَت سَماءُ الدّینِ فیهِ ذُکاؤُها
یَومٌ عَلَی الدُّنیا اَطَلَّ بِرُعدِهِ	مَلَثَت صُرُوفاً اَرضُها وَسَماؤُها
وَاَسلَکَ مُنمَعٌ خافِقَیها مُذ بِها	مُنِعَ النَّبیُّ مُطَبِّقاً اَرجاؤُها

تفصیل احوال سید حیدر حلی (ره) ... عمده ... الاسلام عمدة ... ملخص از احسن ... ازرا ... در خاتمه که ... المقالة الشریفة ... لیغتنم ... الفضل ... الفضل ... فی القدر ... الغرف ... من عند الملک العلی ... فقد جمع ... فضل ... الثقة ... اجلد الاوحد فضلا ... متفق ... حتی ... الفقهاء الشیعة ... ۵۷۰

وَالنّطقُ لِلحَضرِ آب قوافلا کهنا	حتی نعیبُ علی اولادهِ قد ابدا
فودیعهُ الرحمن بین عبادهِ	قد اودعته امیة رضاتها
الله اکبر یا رواسیه هذه الا	ارضُ البسیطة ذا الی رجاتنا

سید مهدی بن عم السید حید ر رحمهما الله کوید

رجفت الارض والسبع الطباق بما	عن حق تلب بیاد العزین ما نهب
والمم الکون حین الله ارسلها	سوداء فارتدت بها الخافق بالعطب

اولا بقیة النجاد جاهز العمید ابن حیث لاحد المحتجب

بعضی ازمراثی وقصاید فارسیه در اثبات شهادت ثاقب در تخمیس اشعار محتشم کوید

در فکر زلزل و در شرح جهت شتاب	از هجیب کشته مکر ملك دین خراب
دارد جواب ثابت و سیاره اضطراب	کویا طلوع میکند از مغرب افتاب

کاشوب در تمام ذرات عالمست

از تیغ ظلم قوم جفا پیشه و شریر	چون شد شهید کشته شهنشاه شهرکیر
کشتند اهوان حرم جمله دستکیر	عرش الجنان بلرزه درآمد که چرخ پیر

افتاد در کمان که قیامت شد آشکار

شد زین الم زلزله افلاك مطمئن	اتش فتاد برخس وخاشاك مطمئن
در خون طپید دشت خطرناك مطمئن	کفتی تمام زلزله شد خاك مطمئن

کفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار

وفائی شوشتری ره کوید

ذرات کاینات فرو بین فنا شدند	چون شد قران مهر حسن با سنان کین
نزدیك شد بام خود و اوضاع روزکار	کردد عیان بخافق جهان روز واپسین
اسیمه سر شدند برافلاك ماه و مهر	چون کشت سرنکون بزمین افتاب دین

غروبه التزلزل والحلیة القتنه الامصار عرباتا والناعی اهل العراق وشد وعلیهم وامر بحجه اتکو من اهل القریه والاحتف سواد الترب فیه والوضع والمعالم فیه والکاهل والعلوء فیه وعزر والفخ فیه والفتیه فاشتد علیهم الامر عظم البلاء وضاقت الارض منه فتنه السماء فانها البلد منه الندبة الشجیة ذا له واحد من حطماء الحادرین فی البعث الاشرف الحجه المنظر علیه فقال لها ما معناه وقد اقلقنا السنجید رتله لا تودینهم فان الامر لیس بیکم ورفع الله

عنهم

تمهید در کریستن تمامی موجودات در این مصیبت

درجبر بشم که بر قضا چون دهد رضا	برخیز چنان برود غلی این چنین
کاهر بهنان کو فرو کافر بلان شام	دست خدا ابند زکین ازلی نکین

صباحی کاشانی ره کوید

شد بر سر سنان چو سر شاه تاجدار	افکند اسمان بزمین تاج زرنکار
افلاك را زسیلی غم شد کبود روی	آفاق را زاشك شفق سرخ شد کنار
از خیمها تا آتش بیداد خصم رفت	چون از درون خیمکیان بر فلك شرار
عریان تن حسین و بتاراج داده چرخ	پیراهنی که فاطمه اش رشته بود و تار
نکرفته غیر بند کران دست او کسی	ان ناتوان کز ال عبا مانده یادکار

محمودخان ملك الشعراء ره کوید

خورشید همچو طشت پر از خون طلوع کرد	هول قیامت از همه سو اشکار شد
ابر بلا برآمد و بر خاك خون کریست	باد فنا وزید و هوا پر غبار شد
حورا چو کل بجلد برین جامه بردرید	رضوان دلش چو لاله زغم داغدار شد
از دود اه پردکیان چرخ شد سیاه	وز خون زمین ماریه چون لاله زار شد
کریان زپرده دختر زهرا برون دوید	زهرا بخلد از غم دل بیقرار شد

مقصد دوم

در کریستن کل کاینات وقاطبه موجودات در مصیبت حضرت حسین

ذکر تمهید در تحقیق مطلب

عالم محقق المعی مرحوم حاج میرزا ابو الفضل طهرانی عسکری طیب الله رمسه در شفاء الصدور در شرح زیارة العاشورا که از کتب نفیسه مهمه است کوید باید بدا ذکر بر حسب عقل و نقل تمام موجودات از سموات وارضین از مصیبت خان که از آن امام مظلوم غریب بیننیست و نیز در آن ابنان ولمع مکمن کوید از این بیان معلوم میشود که کلیه اشیاء هر یك از این صفات و نمونه از این معنا از آن بند و هیچ چیز نیست که فقد

سانحه

علیهم الفرقه آتا بعد متعلقه لسنین ★ ازمهتده ★ ازرهفته الباده وفصل انبا علیها در حجه الباده انباتر ابن ★ منکو بعد وجد عه ازانبائه انبیاء تمیم هما ★ با تم فره من انا بعد صدر تعلیها متوارد النور دوری مصدها بالقیم فنح ان البلاء وانتظار ایها ینقص فی العقل وتضمر ربها وتنزل بنا العبد ما انهم یعتلیها ونبات انجلت ما خرع من باتی نبا ذا تاندا القدره من انبیائه فیها شاقت قلم نا انها انفس ربها فقدت النفس من تنزیمها الان وجبر القتال الابیا زالار وضعوان تنقلب الازمه ازالا ولشعوان ثقلت فتعاد وطلبه الله عذ من عیون ربها ★ تنعم حج الله من عیون تغیرت ربها

منی

تحقیق گریستن اشیاء در این مصیبت

خط خود از وجود باندازه نصیب خویش از تحقیق قسمتی از معوارض متابق وجود نه نداشته باشد ....

اگر خواهی که گردد بر تو آسان	وان من شیء را یکدم فرو خوان

بحق آیه وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰکِنْ لَا تَفْقَهُوْنَ تَسْبِیْحَهُمْ و کریمه قَالُوْا اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِیْ اَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ اشعار باین معنی دارد و طایفه از حکماء اشراق و از دیگران قایل شده اند باینکه حیوانات مدرك کلیات شده چنانچه از تدابیر و عجایب افعال آنها معلوم میشود بلکه در نباتات قایل بحظ صفی از شعور شده اند و این قول مرضی حضرت استاد البشر و عقل حادی عشر خواجه نصیر الدین طوسی قدس الله سره القدوسی است و کفی به حجة و آیات قرآنی و شواهد اخبار بر این معنی بسیار است و اخبار عرض ایمان و عرض ولایت و مفاخره کعبه و کربلا و اخبار ذکر حیوانات و اخبار ایمان بعضی و تکلم با نا الرایشان بوقایع دینیه و اخبار شهادت امکنه برای عمل خیر و شر و آثار مسرت مسجد و حزن او بعبادت و معصیت و اخبار تاثر جمادات در وقایع عظیمه اسلام غیر از این باب که البته متواتر بالمعنی خواهند بود بلکه فوق حد تواتر است و نعم ما قیل

فاش تسبیح جمادات آیدت	وسوسه تاویلها بر بایدت
جملگی اجزاء عالم در جهان	با تو میگویند پیدا و نهان
ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم	با شما نا محرمان ما خامشیم

بالجمله این مقدمه فی الجمله در ذهن متقرر شد و جای گمان افتاد میگوییم اخبار کثیره دلالت دارد بر اینکه کلیه موجودات بر مصیبت جان گداز این امام مظلوم متالم شدند و هر یك بروضع مترقب از خود گریه کردند و انقلابات کلیه در اجزاء عالم امکان رخ داد بواسطه ارتباط واقعی و مناسبت حقیقی که عبارت از تلقی فیض الهی است بواسطه آن وجود مقدس و استمداد از برکات ذات آن همایون در نیل ترقیات مترقبه هر یك در کال طبیعی خود که با آن جناب داشتند و او برد همی نمود او شد که پرده برنگ کار نتوان کشید دوست و دشمن و مؤمن و بهمن همه شهادت دادند و مشاهده نمودند انتهی ملخصا ....

بعضی از اخبار گریستن تمامی موجودات در مصیبت فرزند سید کاینات

از اخبار گریستن اشیاء و تمامی موجودات

ودر امالی صدوق ره از جبلة مکیة روایت کرده که میثم تمار مرا خبر داد والله لتقتلن هذه الامة ابن نبیها فی المحرم لعشر مضین فیه بعد آنکه این امت پسر پیغمبر خویش را در روز دهم محرم بکشند و مولایم امیر المؤمنین علیه السلام مرا آگهی داده که یبکی علیه کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات والحیتان فی البحار والطیر فی جو السماء و تبکی علیه الشمس والقمر والنجوم والسماء والارض ومؤمنوا الانس والجن وجمیع ملائکة السموات و رضوان و مالك وحملة العرش وتمطر السماء دما و رمادا خواهند گریست بر وی وحوش صحراها و ماهیان دریا و مرغان هوا و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آسمان و مؤمنین انس و جن و تمامت فرشتگان سموات و رضوان بهشت و مالك دوزخ و حاملان عرش و از آسمان خون و خاکستر ببارد الی ان قال یا جبلة اذا نظرت الی الشمس حمراء کانها دم عبیط فاعلم ان سیدك الحسین قد قتل گاهیکه بینی آفتاب برآمده سرخ رنك که گویی خون تازه است همیدان که امام شهادت یافت جبله گوید فخرجت ذات یوم فرأیت الشمس علی الحیطان کانها الملاحف المعصفرة روزی بیرون آمدم پرتو آفتاب بر دیوارها دیدم چنان سرخ که گویی چادر احمر گسترده اند پس فریاد برداشتم و بگریستم و گفتم قد قتل والله سیدنا الحسین بن علی علیهما السلام سوگند با خدای که حسین بن علی ع را شهید کرده اند

ودر امالی طوسی ره از حسین بن ابی فاخته مرویست میگوید من و ابو سلمه سراج و یونس بن یعقوب و فضیل بن یسار خاص حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام شدیم عرض کردم جانم فدای تو باد گاهیکه حاضر میشوم در مجالس اهل سنت و جماعت و یاد میکنم شما را چه بگویم فرمود ای حسین در مجلس ایشان بگو اللّٰهُمَّ اَرِنَا الرَّخَاءَ وَالسُّرُوْرَ فَاِنَّكَ تَاْتِیْ عَلٰی مَا تُرِیْدُ پروردگارا بنما ما را راحت و شادمانی چه تو قادری و میآوری آنچه بخواهی عرض کردم چون حسین بن علی را یاد کنم چگویم فرمود سه کرت بگوی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْكَ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ آنگاه جعفر صادق علیه السلام روی با ما کرد و فرمود ان ابا عبد الله الحسین علیه السلام لما قتل بکت علیه السموات السبع والارضون السبع وما فیهن وما بینهن ومن ینقلب فی الجنة والنار وما یری وما لا یری الا ثلثة اشیاء فانها لم تبك علیه گاهیکه حسین علیه السلام مقتول گشت هفت آسمان و هفت زمین و آنچه در میان آنها است و آنکس که در بهشت و دوزخ است و آنچه کو دیده میشود و آنچه دیده نمیشود بر حسین ع گریستند الا سه چیز که بروی نگریست حسین بن ابی فاخته عرض کرد فدای تو شوم آن

از فقرات خطبۀ حضرت سجاد علیه السلام و خبر زراره

سر جز کدام است فرمود بصره و دمشق راو لاد حکم بن ابی العاص ٭

و در مصباح الزائر گوید زیارة ثانية بالفاظ شافية نذكر فيها بعض مصائب يوم الطف يزار بها الحسين صلوات الله عليه وسلامه زاربها المرتضى علم الهدى رضوان الله عليه و زيادتر امفصلا نقل میفرماید و از جملۀ فقرات لهفي عليك لهفان وانت مجدل على الرمضاء ظمآن لا تستطيع خطاباً ولا ترد جواباً قد فجعت بك نسوانك وولدك واخترّ راسك من جسدك لقد صرع بمصرعك الاسلام وتعطلت الحدود والاحكام واظلمت الايام وانكسفت الشمس واظلم القمر واحتبس الغيث والمطر واهتز العرش والسماء واقشعرت الارض والبطحاء وشمل البلاء واختلفت الاهواء وفجع بك الرسول وازعجت البتول وطاشت العقول (الزيارة) ٭

و در ملهوف در خطبۀ حضرت سجاد علیه السلام در قرب مدینه روایت کرده که فرمود ايها الناس فاىّ رجالات منكم يسرون بعد قتله ام ايّة عين منكم تحبس دمعها وتضنّ عن انهمالها فلقد بكت السبع الشداد لقتله وبكت البحار بامواجها والسموات باركانها والارض بارجائها والاشجار باغصانها والحيتان في لجج البحار والملائكة المقربون واهل السموات اجمعون یعنی ای مردم کدام مردانند از شما که بعد از این فاجعه شاد خواطر گردند و کدام چشم است که بعد از این واقعه اشکبار نباشد همانا آسمانها گریستند و دریاها بدست موج سرشک باریدند وارکان آسمانها و انحاء زمین بنالیدند و اغصان اشجار و ماهیان دریا و فرشتگان مقربین و سکان سموات گریستند

و در کامل الزیارة از زراره روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود ای زراره ان السماء بكت على الحسين اربعين صباحاً بالدم وان الارض بكت اربعين صباحاً بالسواد وان الشمس بكت اربعين صباحاً بالكسوف والحمرة وان الجبال تقطعت وانتثرت وان البحار تفجرت وان الملائكة بكت اربعين صباحاً على الحسين علیه السلام از آسمان چهل روز بر حسین بخون گریست و زمین چهل روز بسیاهی گریست و آفتاب چهل روز بکسوف و حمرت گریست و کوهسارها پاره پاره شد و پراگنده گشت و دریاها بجریان میاه گریست و فرشتگان نیز چهل روز گریستند وما اختضبت منا امرأة ولا ادهنت ولا اكتحلت ولا رجلت حتى اتانا راس عبيد الله بن زياد وما زلنا في عبرة بعده و زنان ما خضاب نکردند و تدهین عطر ننمودند و سرمه نکشیدند و شانه نزدند و موی

٭ ١٠ ٭ مجموعة بسم الله الرحمن الرحيم لما هبت من الناحية المقدسة نسمات كرم الامامة فتعطرت نفحات عبيرها بين الكرامة فاطلقت لسان زائرها من اعتقاله عندما قام عندها في تشرع عوايمنا له الحجت ان انظم في سلك من نظم تلك الحضرة في نظم قصيدة تتضمن بيان هذا المعجز العظيم ونشره وان اهتم علامة الزمن وغرة وجه الحسن فرع الاراكة المحمدية ومنار الملة الاحمدية علم الشريعة وامام الشيعة الايه بند الفقهاء شيخ العلماء المنتهى اليه

زیانة

شرح در انفاذ سر ابن زیاد و دیگر رؤس منحوسه

روانه نمودند تا گاهیکه سر عبیدالله بن زیاد را باو وارد نمودند از آن پس بر هموار میگریستند و کان جدّى اذا ذكره بكى حتى تملأ عيناه لحيته حتى يبكى لبكائه رحمة له من رآه وروزی جدّ من سید سجاد هیچگاه نام حسین بر زبان نرفت جز اینکه چشمهایش از سرشک مالامال شد و آب چشمش از لحیه هایونش درگذشت و هر کس حال او را دید گریست وان الملائكة الذين عند قبره ليبكون فيبكى لبكائهم كل من في الهواء والسماء من الملائكة و فرشتگانیکه ملازم قبر آنحضرت هستند چنان بگریند که ملایک هوا و سما را بگریه در آورند الخبر

شرح در انفاذ سر ابن زیاد و دیگر رؤس منحوسه

در بحار گوید ثم حمل المختار راس عبيد الله بن زياد الى مكة مختار علیه الرحمه سر نحس ابن زیاد را با رؤس رؤسای اهل شام و سی هزار دینار عطیه بسوی مکه خدمت جناب محمد حنفیه انفاذ داشت و مکتوب کرد الحمد لله الذى ادرك لكم الثار واهلكهم في كل فج عميق وغرقهم في كل بحر وشفى الله صدور قوم مؤمنين یعنی حمد مر خداوندی را که انتقام شما را از دشمنان گرفت و ایشان را در هر راه دوری هلاک و در هر دریای ژرفی غرق نمود و دلهای مؤمنین را شفا بخشید و چون مکتوب و رؤس و عطیه بحضرت محمد حنفیه رسید بسجدۀ شکر بجای آورد و در حق مختار دعای خیر داد و فرمود جزاه الله خير الجزاء فقد ادرك لنا ثارنا ووجب حقه على كل من ولده عبد المطلب بن هاشم خداوند مختار را جزای خیر دهاد که خون ما را از دشمنان گرفت و حق او در ذمۀ فاطمیه و اولاد عبد المطلب واجب و لازم آمد بعد در حق ابراهیم بن الاشتر دعای خیر داد و سر عبیدالله را خدمت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام انفاذ داشت وادخل عليه وهو يتغدى فسجد شكرا لله تعالى وقال الحمد لله الذى ادرك لى ثارى من عدوى وجزى الله المختار خيرا و سر عبیدالله آنگاه وارد حضور امام علیه السلام گردید که حضرت ناهار میل میفرمود پس بسجدۀ شکر بجای آورد و فرمود حمد میکنم مر خداوند را که خون مرا از دشمن من گرفت و پروردگار بر مختار جزای خیر دهاد بعد فرمود ادخلت على عبيد الله بن زياد وهو يتغدى وراس ابى بين يديه مرا وقتی وارد مجلس ابن زیاد کردند که آن مخذول ناهار میخورد و راس اطهر پدر بزرگوارم در مقابل او بود من گفتم اللهم لا تمتنى حتى ترينى راس عبيد الله بن زياد خدایا مرا نمیران تا سر عبیدالله بن زیاد را به بینم و محمد حنفیه آن عطیه را در میان اهل و دوستان خود در مکه و مدینه و برا اولاد مهاجرین و انصار تقسیم فرمود.

٭ ١١ ٭ زيانة الانانية الحاج الامير محمد حسن الشيرازي قدس الله سره لاجمع بين العبادتين وفطرة حدد هذا ابن المفضل الشعراء واهديها هذه القصيدة الغراء ومن امام الحجاب الى زوارنا ما مدوم ان تقع موقع القبول فقلت ومن الله بلوغ المأمول ٭ وقصيدة طولانية ريحتها ٭ ازان ابن است ٭ كذا نظهر المعجز الباهر وينتهيه البحث والفاخر وتهدى الكرامة نادرة وتمدى الشاتب العاصر ٭ تلفيها المناثر الرسول ٭ تضع مايز ورمتك تا لها
الناشر

ایضاً در خبر دیگر نقل کرده که مختار سر ابن زیاد و حصین بن نمیر و شراحیل بن ذی الکلاع را خدمت محمد حنفیه و حضرت سجاد علیه السلام که در آن ایام در مکه تشریف داشتند فرستاد و در آخر خبر حضرت فرمود که من دعا کردم اللهم لا تمتنی حتی تریني رأس ابن زیاد و انا اتغدی فالحمد لله الذی اجاب دعوتی

و در خبر دیگر حضرت سجاد علیه السلام سه سال قبل از آن روز خبر داده و فرمود سیؤتی براس عبید الله بن زیاد و شمر بن ذی الجوشن فی یوم کذا و کذا و نحن ناکل و هما بین ایدینا ننظر الیهما سر عبید الله و شمر را در فلان روز خواهند آورد و ما ناهار میخوریم و بر آنها نظر میکنیم و چون روز موعود رسید و آن دو را نزد حاضر کردید و حضرت از نماز فارغ شد و نظر مبارکش بآن دو سر افتاد سجده شکر کرد و حمد خدای بجا آورد و معمول امر روز در ماتم حلوا میبود و آن روز بواسطه اشتغال بخبر آن دو سر تهیه نکرده بودند یکی از حضار گفت امروز حلوا نیست حضرت فرمود لا نرید حلواء احلی من نظرنا الی هذین الرأسین. حلوائی شیرین تر از نظاره ما باین دو سر نیست .

وایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ما اکتحلت هاشمیة و لا اختضبت و لا رئي فی دار هاشمی دخان خمس حجج حتی قتل عبید الله بن زیاد هیچ هاشمیه سرمه نکشید و خضاب ننمود و در خانه هیچ هاشمی تا پنج سال دود بلند نشد یعنی طبخ نکردند تا عبید الله مقتول گردید .

واز فاطمه دختر امیر المؤمنین ع که فرمود ما تحنأت امرأة منا و لا اجالت فی عینها مرودا و لا امتشطت حتی بعث المختار رأس عبید الله بن زیاد زنی از قبیله بنی هاشم حنا بدست و پا نگذاشت و سرمه نکشید و شانه بر سر نزد تا آنکه مختار سر پسر زیاد را فرستاد .

رجعنا الی المقصد

بعضی از اخبار در گریستن تمامی موجودات بنحو اجمال مذکور افتاد و مناسبت که تفصیل جمله از آنها در این مقام نوشته شود

تفصیل بکاء انبیاء عظام

آدم علیه السلام فلما ذکر الحسین علیه السلام سالت دموعه و انخشع قلبه و هو ذاکر خبرته .

فبکی آدم علیه السلام و جبرئیل بکاء الثکلی (ولله در من قال)

	یا قتیلاً بکاه آدم حقا و بکی الجان و الملائک نحبا		و نعاه من السما جبرئیل ای عین دموعها لا تسیل	

ابراهیم علیه السلام فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم فی الصافی عن الکافی عن الصادق ع فی هذه الآیة قال انه حسب فرأی ما یحل بالحسین ع حضرت صادق علیه السلام میفرماید نظر کرد در ستارها و حساب کرد پس دانست که چه رو میدهد بر حسین علیه السلام و فرمود من بیمارم بجهة مصیبت حسین ع ..

و در خلاصة المنهج گوید فنظر نظرة فی النجوم نه بطریق استخراج احکام نجوم زیرا که اهل تنجیم اهل ضلالتند یعنی اگر بطریق جزم حکم کنند بلکه منشأ نظر کردن بنجوم آن بود که آنحضرت تب لرزه داشت و چون ستاره هائیکه نشان کرده بود بموضع معین رسید که او را نوبت تب میرسید و این هنگام که او را بجهة امتحان میخواندند بآن ستاره ها نظر کرد نزدیک بآن موضع معین رسیده بودند فرمود من بیمار بعنی بیمار خواهم شد و نوبت تب مرا خواهد گرفت با آنکه قوم او از اهل تنجیم بودند ابراهیم علیه السلام در مواقع صعود و هبوط و مقارنه ستاره ها نگاه کرد بعد از آن فرمود انی سقیم و مقصود این بود که من بواسطه کفر و عناد شما تنگ دلم و پریشان خاطر و ایشان توهم کردند که او در علم نجوم یافته که بیمار میشود مرویست که چون قوم ابراهیم لفظ انی سقیم از او شنیدند تصور مرض طاعون کردند چه این مرض در میان ایشان عارض شده بود و بسیار از آن میترسیدند فتولوا عنه مدبرین پس بر گشتند و از او بهزیمت رفتند بجهة ترس آنکه بیماری او بر ایشان سرایت نکند ...

زکریا علیه السلام نکان اذا ذکر محمدا و علیا و فاطمة و الحسن سری عنه همه و انجلی کربه و اذا ذکر اسم الحسین علیه السلام خنقته العبرة و وقعت علیه البهرة الخبر

موسی بن عمران علیه السلام در تفسیر علی بن ابراهیم قمی ره مذکور است که چون آنحضرت رفت بسوی خضر علیه السلام و بحضرت رسید سلام کرد خضر علیه السلام گفت کیستی تو فرمود موسی عرضکرد موسی بن عمران کلیم فرمود بلی گفت از برای چه آمدی فرمود برای آنکه تعلیم کنی مرا بعضی از علومیکه ترا تعلیم کرده اند گفت انی وکلت بامر لا تطیقه و وکلت انت بامر لا اطیقه امر چندی مرا محول داشته اند که تو تاب آن را نداری و امر چندی ترا محول کرده اند که من طاقت آن را ندارم ثم حدثه العالم بما یصیب آل محمد من البلاء و کید

الاعداء حتی اشتد بکائهما ثم بیان کرد خضر از برای موسی بلاها و مصیبتها ئیکه باهل بیت محمد
میرسد تا شدید شد گریهٔ ایشان و بیان نمود فضائل آل محمد علیهم السلام را پس موسی علیه السلام گفت یالیتنی کنت
من آل محمد ای کاش من هم از امت محمد بودمی ..

مؤلف گوید از این خبر معلوم شد که موسی خضر موسی بن عمران کلیم الله است نه موسی دیگر و مؤید
این خبر در ناسخ بحار در باب علم خضر علیه السلام منقولست که گوید لما وقعت المشاجرة بین موسی بن عمران
والخضر علیهما السلام فی قوله عز وجل فی سورة الکهف فی قصة السفینة والغلام والجدار و رجع الی قومه فسئله
اخوه هرون عما استعلمه من الخضر الخبر و در این خبر نیز تصریح شد که موسی خضر موسی بن عمران برادر هرون
است و در مجمع البیان گوید اکثر المفسرین علی انه موسی بن عمران و اهل کتاب گفته اند هو موسی بن میشا بن
یوسف و کان نبیا فی بنی اسرائیل قبل موسی بن عمران الا ان الذی علیه الجمهور انه موسی وان اطلاقه یوجب صرفه
الی موسی بن عمران انتهی یعنی اگر مراد موسی دیگر بود بایستی معین فرموده چنانچه اسمعیل صادق الوعد را
معین فرموده غیر از اسمعیل مطلق ذبیح الله پس معلوم شد انچه صاحب ناسخ در جلد هبوط گفته ان
موسی که با خضر ملاقات فرمود موسی بن میشا بن یوسف علیه السلام بود که از انبیاء عظام و ظهورش قبل از موسی
بن عمران است چه موسی بن عمران از خضر اعلم بود محض استبعاد و اشتباه و مخالف تمام اخبار و تفاسیر
و موافق عقیدهٔ اهل کتاب است و هیچ وجه محل اعتنا و اعتبار نیست ..

رجعنا الی المقصد

عیسی بن مریم علیه السلام در روض الجنان گوید مریم علیها عیسی را ببازار رنگرزان آورد تا
پیشه بیاموزد و او بدکان رئیس صباغان بود و جامهٔ بسیار در دکان او جمع شده بود عیسی را گفت
مرا روزی چند بدهی کاری هست انجا خواهم رفتن و این جامه ها را علامت بر زده ام هر یکی برنگی
میباید که بر آن رنگ علامت دارد و او برفت عیسی علیه السلام جمله در خم نیل نهاد و گفت اللهم اخرجها علی ما
ارید چون مرد باز آمد گفت چه کردی گفت جامه ها هم در آن خم است استاد گفت جامه های مردمان
تباه کردی آن هر یکی لونی میباید و بانک و فریاد کرد مردم جمع شدند عیسی علیه السلام فرمود ای استاد چه بانک
و فریاد است بیا بر کار این خم باش و بگو که هر جامه چه لون میباید از تو گفتن و از من بر آوردن

انگاه استاد میگفت جامهٔ فلان فلان رنگ میباید و از آن رنگ بر میاورد یکی سرخ و یکی زرد و دیگر
لعل رنگ و دیگری کبود و دیگر سبز مردم ان بازار از آن متعجب شدند و دانستند که ان فعل خداست
و هیچ قادر بقدرت نتواند کرد و عیسی علیه السلام ایشانرا دعوت کرد و ایشان ایمان آوردند فهم الحواریون
حواریان ایشانند ..

و در مهیج الاحزان گوید عیسی بن مریم را مادرش بصباغی داد که پیشه بیاموزد آن طفل
همه کرباسها و کلاهها که هر یک برنگی بایست بشود در خم ریخت و همه را نیلی کرد همانا از تصور
اندوه سید الشهداء علیه السلام بود ..

چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید		یکباره جامه در خم گردون به نیل زد

والا او پیغمبر بود و در مهد از پیغمبران بود و سفاهت رای و جهالت از انبیاء متصور نیست

ثاقب در تخمیس این بیت محتشم گوید

از جور و ظلم شکوه برب جلیل زد	در ماتمش بخون پر خود جبرئیل زد
یکباره جامه در خم گردون به نیل زد	در کعبه دست واهمه بر سر خلیل زد

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در مقامات کثیره بفرزند مظلومش گریه و ناله کرده ..

در شفاء الصدور گوید ظاهر از اخبار کثیره انست که ابو عبدالله کنیهٔ سید الشهداء
علیه السلام بوده از زمان طفولیت چنانچه در روایت اسماء بنت عمیس است که روز اول ولادت پیغمبر
او را گرفت و قال یا ابا عبدالله عزیز علیّ و گریه کرد گفتم پدر و مادرم فدایت از روز اول چرا
میکنی فرمود گریه میکنم بر پسرم که فئهٔ باغیه کافره از بنی امیه او را میکشند و در وجه اختصاص
کنیه بعرب میفرماید چون غالب نفوس از مخاطبه باسم اباء دارند و القابیکه جزء اسم میکنند در عجم
که سبب تعظیم است و در مخاطبات غالبا با و اکتفا میشود مثل سید و شیخ و خان و میرزا در عرب
متعارف نبوده لهذا بکنیه تعبیر میکردند و در غایب ادب اسلوب این طریقه مبدا انستند چنانچه یکی از

شعراء حماسه میگوید

ولا القبه والسوءة اللقبا	اکنیه حین اناديه لاکرمه

گریستن حضرت رسول صلی الله علیه و آله

کذالک ذیب حتی صار من خیالی	انی وجدت بذلک الشیمة الاولی

زبان سبب منتشر گردند که برای همه کس گریستن کناره اند و گاه قبل از آنکه فرزند کشته شده باشد
بلکه در صیبت و ولادت کنیه میگذاشتند بتفال اینکه فرزند نادر نبود ..

ودر بحار گوید دو سال از عمر حسین علیه السلام گذشته بود که پیغمبر خدا را سفری اتفاق افتاد
در اثنای راه ایستاد و گفت انا لله و انا الیه راجعون و آب از دیده های مبارکش فرو ریخت
چون پرسید یا رسول الله سبب گریه تو چیست فرمود هذا جبرئیل یخبرنی عن ارض بشط الفرات یقال لها
کربلا در این وقت جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که در کنار شط فرات زمینی است که او را کربلا میگویند
یقتل فیها ولدی الحسین و در آن زمین میکشند فرزندم حسین را وکانی انظر الیه والی مصرعه
و مدفنه بها و گویا میبینم او را و محل کشته شدن او را و محل دفن او را وکانی انظر الی السبایا علی اقتاب
المطایا وقد اهدی راس ولدی الحسین الی یزید لعنه الله و گویا میبینم زنان او را که بر قتبهای شتران سوار
کرده اند و سر فرزندم حسین را بجهت یزید لعین بهدیه برده اند سوگند بخدا که هر کس از روی شادی نظر
بسر فرزندم نکند مگر آنکه مخالفت کند خدا در میان دل و زبان خود یعنی بر کفر و نفاق بمیرد و خدا
او را بعذاب الیم گرفتار نماید پس رسول خدا از سفر برگشت مغموم و مهموم و بمنبر رفت
دارو دو فرزند خود حسن و حسین علیهما السلام را با خود بمنبر برد و خطبه خواند مردم را موعظه کرد
فلما فرغ من خطبته وضع یده الیمنی علی راس الحسن و یده الیسری علی راس الحسین و بعد از خطبه دست
راست را بر سر حسن و دست چپ را بر سر حسین گذاشت و گفت اللهم ان محمدا عبدک و رسولک
و هذان اطائب عترتی و خیار ذریتی وافضل ذریتی ومن اخلفهما فی امتی خدایا محمد بنده تو و فرستاده
تو و این دو فرزندم از پاکیزگان عترت من و از نیکان ذریه من و فاضلترین نسل منند و ایشان را
بعد از خود در میان امت خویش میگذارم وقد اخبرنی جبرئیل ان ولدی هذا مقتول بالسم والاخر
شهید مضرج بالدم خدایا جبرئیل بمن خبر داده که این فرزند مرا بزهر و آن دیگر را بشمشیر بلا میکنند
و بدنش را بخون خود رنگین میکنند خدایا این شهادت را از برای فرزندم مبارک گردان و او را از سادات
شهدا قرار ده و برکت مده قاتل او را و کسیرا که یاری نکند بر یحیی و بسوزان او را با آتش دوزخ و محشور

نما

نقل اخبار در این باب

کن در اسفل درک جحیم فضج الناس بالبکاء والعویل اهل مسجد چون این کلام از خیر الانام شنیدند صدا
بگریه بلند کردند حضرت فرمود ایها الناس اتبکونه ولا تنصرونه آیا امروز بر وی میگریید و فردا
او را وا میگذارید و یاری نمینمائید اللهم فکن انت ولیا و ناصرا خدایا تو خود ولی و ناصر او باش

ودر ارشاد گوید از ام سلمه رضی الله عنها مرویست خرج رسول الله صلی الله علیه و آله من عندنا
ذات لیلة فغاب عنا طویلا ثم جائنا وهو اشعث اغبر و یده مضمومة یکشب رسول خدا از نزد ما بیرون
شد و زمانی دراز باز آمد و حالی که پریشان موی بود و چهره اش آلوده بخاک داشت و دست مبارکش
مضموم بود عرض کردم یا رسول الله چیست که ترا پراکنده موی و غبار آلوده روی می بینم فرمود اسری
بی فی هذا الوقت الی موضع من العراق یقال له کربلا در این شب در این وقت مرا سیر دادند در موضعی از
عراق که کربلا نام داشت فاریت فیه مصرع الحسین ابنی و جماعة من ولدی واهل بیتی و بنمودند مرا
مقتل فرزندم حسین را و جماعتی از فرزندان و اهل بیت مرا و من خون ایشان را همی جستم و اینک در
دست من است و دست بگشود و خاکی احمر مرا داد و فرمود محفوظ بدار من آن خاک را در قاروره کردم
مسدود الراس بداشتم فلما خرج الحسین علیه السلام من مکة متوجها نحو العراق کنت اخرج تلک القارورة
فی کل یوم و لیلة فاشمها وانظر الیها تا گاهیکه حسین علیه السلام از مکه آهنگ عراق کرد بر هر روز و
شب بر آن قاروره نگران شدم و بگریستم فلما کان الیوم العاشر من المحرم وهو الیوم الذی قتل فیه
الحسین علیه السلام چون روز عاشورا پیش آمد آنخاک همچنان بحال خویش بود و چون آخر روز نگریستم
فاذا هی دم عبیط دیدم خون تازه شده خیره نموده بگریستم ولی از بیم آنکه دشمنان شاد نشوند و
بشماتت لب نگشایند خشم خود را فرو خوردم و حزن خود را پوشیده داشتم تا گاهیکه ناعی در آمد و خبر
منتشر گشت ...

ودر بحار از حضرت ابو جعفر علیه السلام کان رسول الله اذا دخل الحسین علیه السلام اجتذبه الیه ثم یقول
لامیر المؤمنین امسکه ثم یقع علیه فیقبله و یبکی گاهیکه حسین علیه السلام بر رسول خدا در میآمد او را بر گرفت
و ببوسه خود میکشید امیر المؤمنین علی علیه السلام را میفرمود او را نگاه بدار پس او را ببوسید و میگریست
حسین علیه السلام عرض میکرد ای پدر این گریه چیست میفرمود یا بنی اقبل موضع السیوف منک وابکی ای فرزند

خود

جای شمشیرها را بسوزم و میگریم عرض کرد ای پدر من کشته میشوم فرمود ای والله وابوك واخوك وانت
بلی سوگند باخدا ای پدر و برادرت و تو نیز کشته میشوید عرض کرد با آبته فمصار عنا شتی ای پدر قبور ما
متفرق خواهد بود فرمود بلی ای فرزند عرض کرد پس کدام کس از امت تو بزیارت ما میاید فرمود لایزورنی
ویزور اباك واخاك وانت الا الصدیقون من امتی زیارت نمیکند مرا و زیارت نمیکند پدر تو را و
برادر ترا و ترا مگر صدیقین امت من ..

و در کامل الزیاره سند بامام جعفر صادق علیه السلام پیوسته میشود میفرماید کان الحسین علیه السلام مع امه
تحمله یکروز فاطمه علیها السلام حسین را در آغوش داشت رسولخدا آمد و او را از فاطمه بگرفت و فرمود لعن الله قاتلك
ولعن الله سالبك واهلك الله المتوازرین علیك وحکم الله بینی وبین من اعان علیك لعن کند خداوند
کشنده ترا و باز کننده سلب ترا و هلاك کند برود دهنده خصم ترا و خداوند حکم کند در میان من و
دشمن تو فاطمه عرض کرد ای پدر این چیست که میگوئی فرمود یا بنتاه ذکرت ما یصیبه بعدی وبعدك من
الاذی والظلم والغدر والبغی ای دختر من مرا یاد آمد آن مصایب که بعد از من و بعد از تو او را فرو میگیرد
از ستمهای گوناگون و نیرنگهای دنگارنگ وهو یومئذ فی عصبته کانهم نجوم السماء یتهادون الی
القتل وکانی انظر الی معسکرهم والی موضع رحالهم وتربتهم و جماعه در آغوش این مصیبت میشوند که
مانند ستارگان آسمانند بکشتنگاه میروند گویا میبینم مقام ابطال و محل رحال ایشان را فاطمه عرض
کرد ای پدر این کدام موضع است که وصف میکنی فرمود زمینی است که آنرا کربلا گویند و آن خانه محنت
و بلا است بر ما و بر امت ما یخرج علیهم شرار امتی ولو ان احدهم شفع له من فی السموات والارض ما شفعوا
فیه وهم مخلدون فی النار هما نا بر ایشان بیرون میتازند و مقاتلت آغاز میکنند جماعتی از اشرار امت
من اگر یکی از ایشان را شفاعت کنند اهل آسمانها و زمینها در حق وی پذیرفته نمیشود و این جماعت
ابد در آتش دوزخ خواهند بود فاطمه عرض کرد ای پدر کشته میشود حسین فرمود بلی ای فاطمه میکشند
او را چنانکه هیچکس را قبل از او نکشته باشند و بگریند السموات والارضون والملائکه والوحوش
والحیتان فی البحار والجبال و میگریند با و آسمانها و زمینها و فرشتگان و وحوش صحرا و ماهیان دریا
واگر اجازت یافتی نماند در روی زمین نمانده یا بنیه قوم من محبینا ما فی الارض اعلم بالله

-*(۱۸)*- خود خلع نماید آخوند گفت که این نماز که ظالم بود و نفر امر از ظالم او رشوه استلطف من او را بیرون کردم سلطان متغیر شد و حکم کرد که چوب بکار و تنبیه بسیار کرده باشند پس در مجلس سلطان یا هلاك آخوند را بفلك ببندند سلطان با مهین الدوله اشاره کرد که توسط کند بس امین الدوله توسط کرده پای آخوند باز نمودند و آخوند از مجلس بخاست و بمنزل خود در رفت چون شب شد سلطان در عالم رویا

اتو بنفسنا بهم و میاید جماعتی از دوستان ما که در روی زمین کسی دانا تر از ایشان بحق ما نیست
و هیچکس شناسا تر از ایشان بحق ما نباشد و جز ایشان احدی بجانب حسین نگران نیست اولئك مصابیح
فی ظلمات الجور وهم الشفعاء وهم واردون حوضی غدا ایشانند چراغهای روشن در تاریکیهای جور
و فتن و ایشانند شفعاء امت که وارد میشوند حوض من و میشناسم ایشان را بنامهای ایشان گاهیکه
بر من در آیند و اهل هر دینی در طلب پیشوای خود است و ایشان طلب نمیکنند جز ما را وهم قوام الارض
بهم ینزل الغیث و ایشانند قوام زمین و بسبب ایشان باران رحمت میبارد ..

در مثیر الاحزان از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده کنت عند رسول الله صلی الله علیه وآله
جالسا اذ اقبل الحسن علیه السلام فلما رآه بکی وقال الی الی فاجلسه علی فخذه الیمنی که خدمت رسولخدا
نشسته بودم که حسن علیه السلام وارد شد چون نظر حضرت بفرزند ارجمندش افتاد گریست و فرمود بیا بسوی
من بیا بسوی من و او را روی زانوی راست خود نشانید بعد حسین علیه السلام در آمد و چون بروی نگریست
بگریست و مانند کلام مذکور را فرمود و او را سر زانوی چپ نشانید پس حضرت فاطمه سلام الله علیها
آمد و آن بزرگوار دید و گریست و در مقابل خویش نشانید و بعد علی صلوات الله علیه تشریف آورد
حبیب خدا نگریست و گریست و نظیر کلام سابق را فرمود و در جانب راست خود قرار داد یکی از اصحاب گفت
یا رسول الله ما تری واحدا من هؤلاء الا بکیت وما فیهم من تسر برؤیته هریك از این بزرگوارانرا که دیدی
گریستی آیا کسی نبود در میان ایشان که بدیدنش مسرور بشوی فرمود والذی بعثنی بالنبوة واصطفانی
علی جمیع البریه ما علی وجه الارض نسمة احب الی منهم سوگند با آنخداوند که مرا بنبوت برانگیخته و بر
خلق برتری برگزیده که در روی زمین کسی نزد من محبوبتر از ایشان نیست ولی بر واردات ایشان که بعد
از من خواهد شد گریستم و خاصه متذکر شدم فاجعه فرزندم حسین را کانی به وقد استجار بحرمی وقبری
فلا یجار و یرتحل الی ارض مقتله ومصرعه ارض کرب وبلاء گویا میبینم او را که بحرم من و قبر من پناه
آورده و چاره نداده بارض مقتل و مصرع خود زمین کرب و بلا ارتحال نموده تنصره عصابة من المسلمین
اولئك سادة شهداء امتی یوم القیمة و گروهی از مسلمین او را نصرت مینمایند که ایشان سادات شهدا
امت من هستند در روز قیامت فکانی انظر الیه وقد رمی بسهم فخر عن فرسه صریعا ثم یذبح کما

-*(۱۹)*- رسولخدا را دید که در دامان بازمانده تابش گرفته است با چشمان سبزی از امور آخوند بسرم و ... بنوش آنها را یکی از آنها بر زنده سلطانی بود و حکم آخوند را که سلطان عرض کرد که با نباید سلطان رانیده در دایره این جز پیغمبر بیایند ... که ما بر امر سلطان ... عرض کرد که امین ... نمودم از جناب خدا ... حکم کرد ... تنبیه ... خواب

گریستن انبیاء علیهم السلام

بذبح الکبش مظلوماً گو یا نظر میکنم بسوی او که تیری آمده و از اسب خود بزمین افتاده مانند گوسفند مذبوح و مظلوم گشته ثم انتحب و بکی و ابکی من حوله و ارتفعت اصواتهم بالضجیج آنگاه رسول خدا بشدت گریست و همه حضار را بگریه در آورد و صدای اصحاب بناله بلند گردید و حضرت از جای برخاست میفرمود اللهم انی اشکو الیک ما یلقی اهل بیتی بعد خدایا ترا شکوه میکنم از آن مصائبی که بر اهل بیت من ملاقات میکند بعد از من ..

شیخ صالح کواز حلی ره در گریستن انبیاء علیهم السلام گوید :

کفی یوم من حزناً انه بکیت	له النبیون قدماً قبل ان یقعا
بکاک آدم حزناً یوم توبته	وکنت نوراً بساق العرش قد سطعا
ونوح ابکیته شجواً وقل بان	یبکی بدمع حکی طوفانه دفعا
ونار فقدک فی قلب الخلیل بها	نیران نمرود عنه الله قد دفعا
کلمت قلب کلیم الله فانبجست	عیناه حزناً وما کالغیث منهمعا
ولو رآک بارض الطف منفرداً	عیسی لما اختار ان ینجو ویرتفعا
ولا احب حیاة بعد فقدکم	ولا اراد بغیر الطف مضطجعا

ملا رضای رشتی متخلص بمجنون گوید

ای در عزات آدم و حوا گریسته	با ساکنان عالم بالا گریسته
پیغمبران مرسل و ذرات کائنات	از هفت ارض تا به ثریا گریسته
تنها کلیم بر تو نشد ابد روز و شب	در چرخ چارم حضرت عیسی گریسته
حوران باغ خلد برای تو ای شهید	اندر جنان بهمره لعیا گریسته
ای بحر جود بهر تو در دهر هر چه بود	از وحش و طیر و ماهی دریا گریسته
آن ظلمها که شد بتو در دشت کربلا	هم دوست گریه کرد و هم اعدا گریسته
این نیز برای غریبت ای باعث نجات	گبر و یهود و قوم نصاری گریسته
هم ساکنان معبد هم و افغان دیر	هم جاثلیق بهر کلیسا گریسته

خواب بیدار شد و صباح آن روز با آخوند اخراج با نمود و خلعت فاخر با و ولد داد و امامور برجوع بوطن نمود آخوند قبول نکرد و در همان دار الخلافه ماند و در اخر عمر بکربلا منتقل نمود

محمد امین محبی صاحب خلاصة الاثر علامه و اعاظم ادبای قرن حادی عشر، عالم جلیل ابی الفضل محمد بن فضل الله بن محب الدین ... رابع التاسع عشر ... اعیان القرن ... المحبی ابن فضل الله ... الحنفی ... الدمشقی ... بدمشق

گریستن حضرت فاطمه سلام الله علیها

برگشته تو ای شه بی غسل و بی کفن	مجنون زار زینب و لیلا گریسته
تا دامن عمر بسته بجادو ناتوان	اندر عزات ای شه و الا گریسته

اما گریه و ناله ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

تفصیل این مطالب در مجالس محرم در مقدمه نه گانه مهیج بمحرم شده ولی در این مقام

اجمالی از گریستن حضرت فاطمه صلوات الله علیها مذکور میشود

قال الله تعالی حملته امه کرهاً ووضعته کرهاً الآیه حضرت صادق علیه السلام میفرماید فهل رأیتم احداً یبشر بولد ذکر فیحمله کرهاً ای انها اغتمت وکرهت لما اخبرت بقتله ووضعته کرهاً لما علمت من ذلک آیا دیده اید زنی که بشارت پسری او را بدهند و از روی غم حامله بشود چون آنحضرت را از شهادت فرزندش مطلع بود کرهاً حامله و کرهاً وضع حمل نمود ..

و در تفسیر فرات بن ابرهیم الکوفی ره در خبر طویلی مذکور است که چون حضرت فاطمه سلام الله علیها خبر شهادت حسین علیه السلام را از پدر بزرگوارش شنید عرض کرد یا ابه انا لله و بکت بعد از کلمه ترجیع گریست رسول خدا فرمود فما عند الله خیر من الدنیا و ما فیها آنچه نزد خداست از مثوبات از دنیا و ما فیها بهتر است ای فاطمه دختر محمد اما تحبین ان تامرین غداً بامر فتطاعین فی هذا الخلق عند الحساب آیا دوست نمیداری که فردای قیامت بآنچه خواهی فرمان دهی و فرمان تو هنگام حساب خلق مطاع باشد اما ترضین ان یکون ابوک یاتونه یسئلونه الشفاعة اما ترضین ان یکون بعلک یذود الخلق یوم العطش عن الحوض فیسقی منه اولیائه ویذود عنه اعدائه اما ترضین ان یکون بعلک قسیم الجنة والنار فیامر النار فتطیعه یخرج منها من یشاء ویترک من یشاء الی ان قال اما ترضین ان یکون الملائکة یبکی لابنک ویاسف علیه کل شیء اما ترضین ان یکون من اتاه زائراً فی ضمان الله ویکون من اتاه بمنزلة من حج الی بیت الله الحرام واعتمر ولم یخل من الرحمة طرفة عین واذا مات مات شهیداً وان بقی لم تزل الحفظة تدعو له ما بقی ولم یزل فی حفظ الله وامنه حتی یفارق الدنیا فقالت فاطمة علیها السلام یا ابه سلمت ورضیت وتوکلت علی الله فمسح علی قلبها ومسح عینیها وقال انی و بعلک وانت وابنیک فی مکان تقر عیناک ویفرح قلبک حاصل خبر ای فاطمه آیا دوست نمیداری

وفیات اعیان ... و الف و نشا بها فی کنف والده و اشتغل بطلب العلم و برع و فاق فی صناعة الانشاء البلیغ و نظم الشعر و نظمه و کان بکتب الخط الحسن العجیب و الف مؤلفات بدیعة منها الاثار ... عبدان ... نفحة الریحانة ... الخفاجی ... خلاصة الاثر فی تراجم اهل القرن الحادی عشر ... و هو مشهور فیها ... کتب ... علی القاموس سماها بالناموس ... فارقته المنیة قبل ان یکمله و رحل للروم و للدیار الحجازیة و ناب فی القضاء بمکة و رحل للدیار المصریة ... القضاء بمصر و ولی تدریس المدرسة ... بدمشق و بقی علیه الی وفاته و له شعر لطیف ... نفحة ... غالبة ...

اخبار کامل الزیاره در گریستن حضرت فاطمه

که بدر تو شفیع امت و شوهرت ساقی حوض کوثر و قسیم جنت و نار باشد و ملائکه و تمام خلق بر پسرت
حسین گریه کنند و تاسف بنمایند آنا از انبیاء الی که بزیارت قبر حسین رود در ضمان خدا باشد
و بمنزله حج و عمره در دانسته نماید و طرفة العین از رحمت خدا دور نیفتد و اگر بمیرد در ثواب شهید و اگر
بماند در حفظ و امان خدا زیستن نماید فاطمه علیها عرض کرد یا ابه رضا دادم و خوشنود گشتم و توکل
نمودم پس رسولخدا قلب و را و چشمهای او را مسح نمود و فرمود من و شوهر تو و دو پسر تو در جائی
باشیم که روشن شود بدان چشمهای تو و شاد شود بدان دل تو ..

و در کامل الزیاره در حدیث مفصلی از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام که فرمود یا ابا بصیر ان
فاطمه علیها لتبکی و تشهق فتزفر جهنم زفرة هما نا فاطمه بر حسین علیه السلام میگرید و میناله پس جهنم نعره
میزند و ناله بر او رد و اگر خزان و نگهبانان او را حفظ نکنند و ابواب او را نه بندند هر اینه اهل ارض
محترق بسازند و ساکن نمیشود تا صدای فاطمه علیها ساکن بشود و فرشتگان از گریه فاطمه میگریند
الی آن قال یا ابا بصیر اما تحب ان تکون فیمن یسعد فاطمه علیها آیا دوست نمیداری که بوده باشی از
کسانیکه یاری کند و مساعدت نماید فاطمه را ابو بصیر گفت من از کلمات آنحضرت بگریستم و از شدت گریه
نیروی سخن کردن از من برفت و آنحضرت از بهر نماز بپای شد و من از خدمتش بیرون شدم با حالتی آشفته
و هیچ چیزی خورد و خواب نداشتم بامدادان صائم بحضرت او شتافتم چون او را با سکون یافتم ساکن
شدم و شکر خداوند بگفتم ..

ایضا در کامل در خبر عبد الملك بن مقرن از حضرت صادق علیه السلام که فرمود و لو یعلمون ما فی زیارته
من الخیر و یعلم ذلک الناس لاقتتلوا علی الزیارة بالسیوف و لباعوا اموالهم فی اتیانه و اگر بدانند مردمان
چه شرافت در زیارت قبر حسین علیه السلام اندراست در طلب آن با شمشیر قتال میدهند و اموال آنها را
خود داده و معرض بیع و شری در میآورند و آن فاطمه اذا نظرت الیهم و معها الف نبی و الف صدیق
و الف شهید و من الکروبیین الف الف یسعدونها علی البکاء همانا فاطمه نگران میشود زایرین را و با او
هزار پیغمبر و هزار صدیق و هزار شهید و هزار هزار فرشته کروبیان است که یاری میکنند او را در گریستن
و انها لتشهق شهقة فلا یبقی فی السموات ملک الا بکی رحمة لها از غصه نالد و بخیب بر میآورد و چنان

خبر ابو حمزه ثمالی در ضجه ملائکه

میگرید و مینالد که فرشتگان آسمان بر گریه او میگریند و مینالند و ساکن نمیشود تا کاسیکه رسولخدا
در میرسد و میفرماید ای دخترک من ملائکه سموات را بنالیدن و گریستن بکاشتی و از تسبیح و تقدیس
باز داشتی دست باز دار و فرشتگان را بکار خویش بگذار چه خداوند بنفاذ مهمات امر خود را و فاطمه
نگران است آنانرا که حاضر قبر حسین علیه السلام اند و خبر ایشانرا از خدا مسئلت میفرماید فالاتر کهل ذرا
فی اتیانه فان الخیر فی اتیانه اکثر من ان یحصی پس ترك نکنید زیارت قبر حسین را که خیر در کرامت آن بیرون
از حد و شمار است ..

ذکر ضجیج ملائکه بر حسین علیه السلام

در علل الشرایع بسند با بو حمزه ثمالی ثابت بن دینار بپیوسته میشود که گفت بحضرت باقر علیه السلام عرض
کردم یا بن رسول الله آیا شما همگان قائم بحق نیستید فرمود بلی گفتم پس چیست که یکتن از شما ملقب
بقائم است فرمود لما قتل جدی الحسین علیه السلام ضجت الملائکة الی الله عز و جل بالبکاء و النحیب کاهی که جد من
حسین علیه السلام را مقتول نمودند فرشتگان بدرگاه خداوند بنالیدند و بگریه و نحیب بانك بر آوردند
و عرضکردند الهنا و سیدنا اتغفل عمن قتل صفوتک و ابن صفوتک و خیرتک من خلقک آیا بر وی نگار و مولای ما
اباحت باز داشتی از کسیکه کشت خاصه تو و پسر خلاصه آفرینش ترا و بهترین خلق ترا فاوحی الله عز و جل
الیهم قروا ملائکتی فو عزتی و جلالی لانتقمن منهم و لو بعد حین از خداوند قادر و قاهر خطاب آمد که
ای فرشتگان من آسوده باشید سوگند بعزت و جلال خودم که انتقام میکشم از این جماعت اگرچه
از پس زمانی باشد ثم کشف الله عز و جل عن الائمة من ولد الحسین علیه السلام للملائکة فسرت الملائکة
بذلک فاذا احدهم قائم یصلی فقال الله عز و جل بذلک القائم انتقم منهم پس ائمه دین را از فرزندان
حسین بر فرشتگان مکشوف داشت تا همه خرسند شدند و قائم آل محمد را با ایشان بنمود در
حالیکه آنحضرت بنماز ایستاده و بایستی فرمود بدین قائم از ایشان انتقام خواهم جست از اینجا است
که آنحضرت بقائم ملقب گشت ..

مولف گوید خبر تفصیلی در باب قیام از برای تعلیل لقب قائم در مجلد اول وقایع در ص ۵۱۴
نگاشته و از محدث کبیر اخیر مرحوم علامه نوری قدس سره نقل کرده ام که فرموده تاکنون ماخذ

اسلی برای این عمل بنظر نرسیده ولی این فقیه در سنه ۱۲۴۵ در نجف اشرف علی ساکنها الالف التحیة والتحف

در این باب ماخذ معتبری دیدم لازم مبادا نم که در این مقام مذکور نماید . .

فی مجلد الغیبة من الدمعة الساکبة وقال الشیخ محمد بن عبد الجبار فی مشکوة الانوار انه لما قرء دعبل بن علی القصیدة علی الرضا علیه السلام وذکره (بعد الحجة ع) وضع یده علی راسه وتواضع قائما ودعا له بالفرج مرحوم حاج ملا باقر بهبهانی در دمعه از مشکوة روایت کرده که چون دعبل خزاعی قصیدهٔ تائیه را در محضر حضرت رضا علیه السلام خواند وحضرت حجة عجل الله فرجه را ذکر نمود امام علیه السلام دست بر سر گذاشته از روی تواضع واحترام قیام تمام بعمل آورد ودر حق آنجناب بفرج دعا فرمود

رجعنا الی المقصد

ودر کامل الزیارة از حمزه حدیث میکند میگوید با ابو عبد الله علیه السلام گفتم جعلت فداک ما اقل بقاؤکم اهل البیت واقرب آجالکم بعضها من بعض مع حاجة هذا الخلق الیکم جان من فدای تو باد چیست شما اهل بیت را که بقای شما در این جهان اندک است واجل شما نزدیک با اینکه حاجت جهانیان همگان بسوی شما است فرمود ان لکل واحد منا صحیفة فیها ما یحتاج الیه ان یعمل مدته از برای هر یک از ما اهل بیت صحیفه ایست ودر آن صحیفه آنچه در مدت زندگانی ما بر ذمت ما است تقریر یافته وچون مدت منقضی شود مکشوف شود که اجل محتوم ووقت معلوم فرا رسیده اینوقت رسول خدا حاضر شود وخبر تحویل دهد ومنزلت ما را در حضرت خداوند باز نماید وان الحسین علیه السلام قرء صحیفته التی اعطیها وفسر له ما یأتی وما یبقی چون نوبت بحسین ع رسید وصحیفه او را بروی مکشوف داشت وباز نمود که حکم خدا دیگرگون نشود آنحضرت از بهر جهاد بیرون شد چون فرشتگان اینصورت بدیدند از حضرت یزدان مسئلت نمودند که بنصرت آنحضرت حاضر شوند خداوند مسئلت ایشان را باجابت مقرون داشت لاجرم ایشان از برای اعداد کار وساختگی کار دراز کشیده بودند گاهی که ساخته جنگ شدند وفرود آمدند مدت حسین علیه السلام سپری گشته واو را شهادت فرموده بود اینوقت فرشتگان بنالیدند وعرض کردند ای پروردگار تو ما را بفرمودی اجازت فرمودی بنصرت او رخصت دادی چون بزیر آمدیم او را مقبوض داشتی فاوحی الله تبارک وتعالی الیهم ان الزموا

در حاشیه: عمدة الفقهاء فی عصره نعمت الله کبته بالنفع جهود فاضل حاج ملا باقر بهبهانی ... عالم محقق نحریر آقا شیخ محمود عراقی در دار السلام ... دنیائی

قبته حتی ترونه وقد خرج خداوند بایشان وحی فرستاد که ملازمت قبر او را داشته باشید تا گاهیکه او را بیدار کنید چون رجعت فرماید وخروج کند او را نصرت کنید هم اکنون بگریید ناچار نصرت او را از دست بنهادید همانا شما خاص از بهر نصرت وگریستن بر او شدید فبکت الملائکة تقربا وجزعا علی ما فاتهم من نصرة الحسین علیه السلام فاذا خرج علیه السلام یکونون انصاره لاجرم فرشتگان بگریستند تا ادراک قربت کنند وجزع کردند که چرا ادراک نصرت نکردند وگاهیکه آنحضرت خروج کند از انصار او خواهند بود

تفصیلی از بکاء وعویل جبرئیل

در کامل الزیارة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ان الحسین علیه السلام لما قتل اتاهم آت وهو فی العسکر فصرخ فزبر بعد از شهادت حسین علیه السلام لشکریان یکی را نگریستند که با پر واحیه می‌زند وبی محابا وبله میکند گفتند این کیست وچندین ناله وفریاد چیست گفت وکیف لا اصرخ ورسول الله قائم ینظر الی الارض مرة والی حربکم مرة وانا اخاف ان یدعو الله علی اهل الارض فاهلک فیهم چگونه صیحه نزنم وفریاد نکنم وحال آنکه رسول خدا را می‌نگرم که ایستاده گاهی بسوی زمین نگران میشود وزمانی بر جنگ شما را نظاره میکند از آن میترسم که خدا را بخواند وقاطنین روی زمین را تباه کند از لشکر یکدیگر گفتند این دیوانه وگروهی گفتند والله ما صنعنا لانفسنا قتلنا الابن سمیة سید شباب اهل الجنة سوگند با خدای ستمی بزرگ بر خویشتن آوردیم برضا جوئی پسر سمیه سید شباب اهل الجنة را کشتیم راوی گوید بعرض حضرت صادق علیه السلام رسانیدم که آن صارخ چه کس بود فرمود ما نراه الا جبرئیل اما انه لو اذن فیهم لصاح بهم صیحة یخطف ارواحهم من ابدانهم الی النار ولکن امهل لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب الیم آن کس جز جبرئیل نبود واگر از خداوند ماذون بود صیحه بر آنجماعت میزد که ارواح ایشان از ابدان ایشان بجانب دوزخ شتاب گیرد لکن ایشان را مهلت داد تا گناه شان بزرگتر گردد وعذاب ایشان عظیمتر شود

ودر امالی صدوق ره در خبر ابن عباس که در مجلد محرم در ص ۱۷۹ مشروحا ذکر کرده ام گوید فبینما انا نائم فی البیت اذ انتبهت فاذا هی تسیل دما عبیطا در مدینه در خانه خود خوابیده بودم ناگاه از خواب بیدار شدم واستین خود را از خون سرشار دیدم واز آن پشکلها که با مر حضرت امیر علیه السلام در زمین کربلا در کنار دریای خود بسته بودم خون تازه سیلان مینمود پس نشستم وبگریستم

در حاشیه: ... مرحوم حاج ملا محمد باقر ... بودند

وگفتم سوگند باخدای که حسین کشته شد وهنگام صبح بود یعنی در شب یازدهم محرم سوگند باخدای
مدینه راچنان از دود سیاه آکنده دیدم که هیچ چیز از اعیان موجودات چیزی مرئی نبود آنگاه فنا
سرازمشرق بیرون زد ومنکسف بود وحیطان مدینه را دیدم که بخون تازه اغشته است پس گریان
فرونشستم وگفتم قد قتل والله الحسین واز ناحیه بیت ندائی فرارسید اصبروا آل الرسول قتل الفرخ
النحول نزل الروح الامین ببکاء وعویل صبر کنید ای آل رسول که فرخ مهزول کشته شد وجبرئیل امین
باناله وانین بسوی زمین نازل گشت ..

ذکر تفصیلی از نوحه وناله جنیان

در کامل الزیاره روایت کرده خمسة من اهل الکوفة ارادوا نصر الحسین بن علی علیهما السلام پنج تن از اهل کوفه همداستان شدند که در نصرت حسین علیه السلام حاضر شوند وبقریه شاهی آمدند دو مرد یکی شیخ وآن دیگر شاب بود برایشان درآمدند وسلام دادند فقال الشیخ انا رجل من الجن وهذا ابن اخی اردنا نصر هذا الرجل المظلوم آن شیخ گفت من مردی از قبیله جن میباشم واین جوان برادرزاده منست ومیخواهیم این مرد مظلوم یعنی حسین بن علی را نصرت کنیم ومن رای دیگر میزنم گفتند چه رای میزنی گفت میخواهم طیران کنم وخبری استوار بازآرم تا اگر اهل این کار کنید از در بصیرت باشد گفتند نیکو باشد فغاب یومه ولیلته پس یکروز ویکشب غایب شد چون بازآمد این اشعار قرائت نمود که صوت او شنیده شده وشخص او دیده نمیشد

وَاللهِ مَا جِئْتُکُمْ حَتّی بَصُرْتُ بِهِ	بِالطَّفِّ مُنْعَفِرَ الْخَدَّیْنِ مَنْحُورًا
وَحَوْلَهُ فِتْیَةٌ تَدْمی نُحُورُهُمْ	مِثْلَ الْمَصَابِیحِ یَمْلَؤُنَ الدُّجی نُورًا
وَقَدْ حَثَثْتُ قَلُوصی کَیْ اُصَادِفَهُمْ	مِنْ قَبْلِ مَا اَنْ یُلَاقُوا الْخُرَّدَ الْحُورَا
کَانَ الْحُسَیْنُ سِرَاجًا یُسْتَضَاءُ بِهِ	اَللهُ یَعْلَمُ اَنّی لَمْ اَقُلْ زُورًا
مُجَاوِرًا لِلرَّسُولِ اللهِ فی غُرَفٍ	وَلِلْبَتُولِ وَلِلطَّیَّارِ مَسْرُورًا

بعضی از جوانان انس او را باین اشعار پاسخ آوردند

اِذْهَبْ فَلَا زَالَ قَبْرٌ اَنْتَ سَاکِنُهُ	اِلَی الْقِیٰمَةِ یَسْقِی الْغَیْثُ مَمْطُورًا
وَقَدْ سَلَکْتَ سَبِیلًا کُنْتَ سَالِکَهُ	وَقَدْ شَرِبْتَ بِکَاسٍ کَانَ مَغْرُورًا

کنهم

وَفِتْیَةٌ فَرَّغُوا لِلّٰهِ اَنْفُسَهُمْ	وَفَارَقُوا الْمَالَ وَالْاَحْبَابَ وَالدُّورَا

ایضا در کامل از حضرت باقر علیه السلام که فرمود لما هم الحسین علیه السلام بالشخوص من المدینة اقبلت نساء بنی عبد المطلب فاجتمعن للنیاحة حتی مشی فیهن الحسین علیه السلام چون حسین علیه السلام عزیمت نمود از مدینه فرمود زنان بنی عبد المطلب که همه یافتند همگان انجمن شدند وبانگ عویل ونیاحه دردادند چندانکه حسین علیه السلام بمیان ایشان آمد وگفت شمارا باخدای سوگند میدهم که طریق عصیان خدا ورسول را نسپارید وازاین نیاحت وسوگواری دست بازدارید گفتند یا ابن رسول الله ما نوحه وگریه را از بهر که ذخیره کنیم وچگونه ناله ننمائیم که امروز نزد ما مانند روز مرگ رسول خدا وعلی مرتضی وفاطمه زهراء ورقیه وزینب وام کلثوم است ای حبیب ابرار سوگند میدهیم خدای را که ما را فدای تو گرداند ویکتن از عمات آنحضرت عرض کرد که ای حسین شنیدم که مردم جنی نوحه میکردند واین شعر میخواندند

وَاِنَّ قَتِیلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ	اَذَلَّ رِقَابًا مِنْ قُرَیْشٍ فَذَلَّتِ
حَبِیبَ رَسُولِ اللهِ لَمْ یَکُ فَاحِشًا	اَبَانَتْ مُصِیبَتُکَ الْاُنُوفَ وَجَلَّتِ

(ونیز این اشعار را از جن روایت کردند)

اِبْکُوا حُسَیْنًا سَیِّدًا	وَلِقَتْلِهِ شَابَ الشَّعَرْ	وَلِقَتْلِهِ زُلْزِلْتُمْ	وَلِقَتْلِهِ انْکَسَفَ الْقَمَرْ
وَاحْمَرَّتْ آفَاقُ السَّمَاءِ	مِنَ الْعَشِیَّةِ وَالسَّحَرْ	وَتَغَیَّرَتْ شَمْسُ الْبِلَادِ	بِهِمْ وَاَظْلَمَتِ الْکُوَرْ
ذَاکَ ابْنُ فَاطِمَةَ الْمُصَابُ	بِهِ الْخَلَائِقُ وَالْبَشَرْ	اَوْرَثْتَنَا ذُلًّا بِهِ	جَدْعَ الْاُنُوفِ مَعَ الْغُرَرْ

ذکر نبذی از گریه وناله وحوش

در کامل الزیاره بسند بحارث الاعور منتهی میشود قال قال علی علیه السلام بابی وامی الحسین المقتول بظهر الکوفة والله کانی انظر الی الوحش مادة اعناقها علی قبره من انواع الوحش یبکونه ویرثونه لیلا حتی الصباح فاذا کان ذلک فایاکم والجفاء که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود پدر ومادرم فدای حسین باد که در بیرون کوفه کشته میشود سوگند باخدای گویا می بینم که جانوران بیابانی از انواع وحوش بر سر قبر او گردنها کشیده دارند وبراو میگریند واورا ازشامگاهان تابامدادان مرثیه میگویند هان ای مردم چون چنین است بپرهیزید از اینکه او را جفا کنید وستمکار باشید

گریهٔ طیور وقصهٔ غراب فاطمهٔ صغری

تفصیلی از گریهٔ ونالهٔ طیور

در بحار مسنداً از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمود لما قتل الحسین بن علی
جاء غراب فوقع فی دمه ثم تمرغ ثم طار فوقع بالمدینة علی جدار فاطمة بنت الحسین بن علی
وهی الصغری بعد از شهادت حسین علیه السلام غرابی آمد و پر و بال خویش را در خون آنحضرت بیالود
وطیران نموده در مدینه بر سر دیوار فاطمه صغری دختر حسین ع بنشست فرفعت رأسها ونظرت
الیه فبکت بکاء شدیدا وانشأت تقول فاطمه سر بلند کرد و بر او نگریست و دیدار او را بفال نیک
نگرفت و سخت بگریست و این اشعار انشاد فرمود

نعب الغراب فقلت من	تنعاه ویلک یا غراب	قال الامام فقلت من	قال الموفق للصواب
ان الحسین بکربلا	بین الاسنة والضراب	فابکی الحسین بعبرة	ترجح الاله مع الثواب
قلت الحسین فقال لی	حقا لقد سکن التراب	ثم استقل به الجناح	فلم یطق رد الجواب
	فبکیت مما حل بی	بعد الدعاء المستجاب	

و هیچ ناعی در مدینه بقتل حسین علیه السلام از این خبر پیشی نگرفت بعضی از منافقین گفتند این سحر
است که از بنی عبد المطلب پدار میشود آنقدر نگذشت که خبر قتل حسین علیه السلام در رسید و در مدینه منتشر گشت
مؤلف گوید معنی اشعار انطور نیست که بعضی از روی جهل نقل میکنند که فاطمه سلام
الله علیها پرسید و غراب جواب داد که خبر مرگ امام را آورده ام فاطمه دوباره پرسید قال الموفق
للصواب تا آخر نه از این جهت که بعید است طیر با آن مخدره تکلم بکند زیرا که طیر با مردم بوده
تکلم نموده بلکه در این حدیث شریف که از معصوم ماثور است فضیلتی وکرامتی از برای آن خاتون
معظمه متحقق شده که مافوق آن متصور نیست و بالاتر است از تکلم طیر و آن اینست در آنحال که
آن مخدره آن مرغ خون آلود را دید فی الفور از انوار الطاف الهیه چنان صفاء باطن پیدا کرد که
از غیب خبر داد و این اشعار و طریق سؤال وجواب بیان کیفیت شهادت که بین الاسنة و

	انتهاء ابیات بزرگوارش مرثیه خوانند رجعنا الی المقصد	

آمدن طیر خون آلود بقبر حضرت رسول

در منتخب از طریق اهل بیت روایت کرده که گاهی که حسین علیه السلام شهید و جسم شریفش بر خاک
کربلا در افتاد و خون بدنش بر روی ارض بدوید مرغی سفید فرا رسید و پر و بال خود را در خون آن
حضرت بیالود و پرواز نمود و در سایهٔ بعضی از اشجار جماعتی از مرغان را دیدار کرد که از دانه و
علف و آب یاد میکنند پس ایشان را مخاطب داشت و گفت یا ویلکم اتشتغلون بالملاهی وذکر الدنیا و
المناهی والحسین ع فی ارض کربلاء فی هذا الحر ملقی علی الرمضاء ظامیء مذبوح ودمه مسفوح وای بر شما
بلهو و لعب مشغولید و در طلب دنیا میگرائید و حال آنکه حسین علیه السلام در زمین کربلا در این هوای
تفته و زمین تفیده تشنه و کشته در افتاده و خون از تن مبارکش سیلان یافته چون مرغان این
سخن بشنیدند همآهنگ و هم آواز بجانب کربلا پرواز کردند فرأوا سیدنا الحسین ع ملقی فی
الارض جثة بلا راس ولا غسل ولا کفن قد سفت علیه السوافی وبدنه مرضوض قد هشمته الخیل بحوافرها
زواره وحوش القفار وندبته جن السهول والاوعار قد اضاء التراب من انواره وازهر الجو من
ازهاره و بدن مبارک حسین ع را نگریستند که سر در تن ندارد و بی غسل و کفن بخاک در افتاده
و آن تن مبارک در زیر سم ستور درهم شکسته و کوفته و پاره پاره گشته و بدست باد بخار و خاک
آغشته زایران او جانوران سهل و صعب مرثیه خوان او جن او دیه و شعب و با این همه آن تن مبارک
بشعشعهٔ دیدار خاک تیره را مطلع انوار ساخته و جو هوا را گلشن فرخار آورده مرغان چون این
بدیدند صیحه بر آوردند و آغاز گریه و سوگواری نمودند و خویشتن را در خون آنحضرت در انداختند
و پایها تا سر خون آلود ساختند و هر یک جانب شهری و بلدی گرفتند تا مردمان را از قتل سید الشهداء
و این مصیبت کبری آگهی دهند فمن القضاء والقدر ان طیرا من هذه الطیور قصد مدینة الرسول
از قضا مرغی از آن طیور بمدینه آمد و مضجع رسول خدا را طواف داد و خون از پر و بال و منقار
بود نثار در داد و گفت الا قتل الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا لاجرم مرغان بروی گرد
آمدند و بانگ نوحه و سوگواری بر آوردند مردم مدینه چون آن عجب ناله بشنیدند و آن خون
منقار بدیدند ندانستند که این کدام داهیه و علامت کدام حادثه است تا گاهیکه خبر شهادت
حسین بن علی علیهما السلام برسید در خبر است که آن مرغ خون آلود در همانروز در بستان مردی جهودی

شفای دختر یهودی از برکت خون سید الشهداء

که در ظاهر مدینه بود برفت و بر شاخ درختی جای گرفت و آن یهود دختری داشت کور و کر و زمین و شل
با این همه در مرض جذام محفوف بود و آن دختر را بواسطه مرض در آن بستان گذاشته بود آن روز از برای
انجام امری با مدینه رفت و چنان افتاد که شب را نتوانست باز بستان شود چون دو بهره از شب گذشت
ناله آن مرغ خونآلود گوشزد دختر یهود شد خویشتن را غلط غلطان و کشان کشان بپای آن درخت
آورد و با آن مرغ حزین در ناله و انین انباز گشت ناگاه قطره از خون بر یک چشم دختر و قطره دیگر بر
چشم دیگرش افتاد و آن دو چشم ضریر بصیر گشت و همچنان هر دو دست و هر دو پایش ببرکت قطرات خون
نیرو یافت پس جسدش را با خون ملطخ ساخت تا از جمیع امراض عافیت یافت بامدادان که یهود به بستان آمد
دختری دید که درمیان بستان خرامان میگذرد گفت ای دختر تو کیستی و از کجائی مرا در این بستان
دختری بیمار بود اکنون او را نمی بینم گفت ای پدر سوگند با خدای اینک منم دختر تو یهود چون این بشنید
از پای در افتاد و بیخویشتن گشت چون بخویش آمد برخاست و آن دختر پدر را بپای آن شجر آورد که مرغ
خونآلود آشیان کرده بود فقال الیهودی بالذی خلقک ایها الطیر تکلمنی بقدرة الله تعالی یهودی گفت
ای مرغ ترا سوگند میدهم بآن کس که ترا بیافرید که با من سخن کنی و از این قصه شگفت مرا آگاهی
بقدرت خداوند آن مرغ بسخن آمد و قصه را از مبدء و منتها بر وی مکشوف داشت یهودی چون این
بزرگی از خون سید الشهداء دیدار کرد گفت لو لم یکن الحسین علیه السلام ذا قدر رفیع عند الله ما کان
دمه شفاء من کل داء اگر حسین علیه السلام را نزد خدا مقام رفیع نبود خون او شفاء هر دائی نمیبود پس مسلمانی
گرفت و دخترش با پانصد تن از یهودان تشریف اسلام در بر کردند ۔۔

تفصیلی از گریستن آسمان و زمین

قال الله تعالی فی سورة الدخان فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین
در خلاصة المنهج گوید آیه شریفه در هلاکت قبطیان و قوم فرعون است که تصغیر و تحقیر
فوت ایشان مینماید باینکه نگریست بر ایشان آسمان و زمین و آثار اجتناب نگرفت نقیض حال کسی که فوت او
در نظر مردم عظیم نماید و در حق او گویند که آسمان و زمین و در و دیوار بر مفارقت او گریه کرد و بعضی
گویند کنایه است از اینکه ایشان را در زمین هیچ عمل صالحی نبود که باسمان مرتفع شود ۔۔

الثمام فانقطعت بی الوسیلة فلم یکن لنا فی ذلک حیلة فالتجأت بسیدنا القائم عجل الله ظهوره و ارانا نوره فخرجت من عنده انا فی غایة الاضطراب و نهایة الالتهاب و صعدت سطح الدار و لیس لی قرار و توسلت به علیه السلام خاشعا و اندبت خاضعا و نادیته متواضعا و اقول یا صاحب الزمان اغثنی یا صاحب الزمان ادرکنی متمرغا فی الارض و متدحرجا فی الطول و العرض ثم نزلت و دخلت علیه و جلست بین یدیه فرأیته مستقر الانفاس مطمئن الحواس قد بلّه العرق لا بل اصابه الغرق فحمدت الله و شکرت نعمائه التی تتوالی فالبسه الله تعالی لباس العافیة ببرکته علیه السلام

خلاصة المنهج

تالیف عالم فقیه مفسر ملا فتح الله کاشانی است در دو ضخامت الجنات گوید المولی فتح الله بن

تفسیر فما بکت علیهم السماء والارض

در مجمع البیان گوید از ابن عباس سؤال کردند که آیا آسمان و زمین بر فوت کسی گریه
میکنند گفت بلی چون مؤمن از دنیا میرود مصلاه فی الارض و مصعد عمله فی السماء مصلای او
و محل عبادت او در زمین و مصعد عمل او در آسمان بروی گریه میکنند و انس بن مالک از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود ما من مؤمن الا وله باب یصعد منه عمله و باب ینزل منه رزقه
فاذا مات بکیا علیه هیچ بنده مؤمنی نباشد مگر او را در آسمان دو در بود در یکی عمل او از آنجا بالا رود
و دری که رزق او از آنجا فرود آید پس چون این بنده فوت شود این دو در از نزول رزق و عروج عمل محروم
مانند و بر وی بگریند ۔۔

و مرحوم سید مهدی تبریزی صاحب خلاصة الاخبار در ریاض المصائب گوید که ابن عباس در
تفسیر آیه شریفه فما بکت علیهم السماء والارض الآیة گفته انه اذا قبض الله نبیا من الانبیاء بکت علیه
السماء والارض اربعین سنة واذا قبض الامام من الائمة الاوصیاء تبکی علیه السماء والارض اربعین
شهرا واذا مات العالم العامل بکیا علیه اربعین یوما چون پیغمبری از دنیا میرود آسمان و زمین چهل
سال بروی گریه میکنند و در رحلت امام چهل ماه و در فوت عالم عامل چهل روز و اما الحسین فتبکی
علیه السماء والارض طول الدهر اما حسین علیه السلام آسمان و زمین مدام گریه خواهند کرد و تصدیق ذلک
ان یوم قتله قطرت السماء بالدم وان هذه الحمرة التی ترى فی السماء ظهرت یوم قتل الحسین علیه السلام ولم
تر قبله ابدا وان یوم قتله لم یرفع حجر فی الدنیا الا وجد تحته دم و دلیل این مطلب آنکه روز قتل آنحضرت از
آسمان خون بارید و این حمره آسمانی در روز عاشورا ظاهر شد و قبل از آن مشهود نبود و روز قتلش سنگی
در دنیا از جای جنبش نیافت الا اینکه در زیر آن خون بود (و لله در من قال) ۔۔

تصرف فی الصم الصباخید قتله		فما انقلع الاحجار الا مع الدم

مؤلف گوید بعضی از اعاظم معاصرین در تالیف خود این ریاض المصائب را بواسطه اشتراک
اسم سید مهدی قزوینی حلی که از اکابر مجتهدین عهد ناصری بوده و بندی از تجارب حالات و مقامات
او در مآثر و آثار و نجم ثاقب و دار السلام نوری مذکور است نسبت داده ولی از مؤلفات سید مهدی
مصنف تبریزی صاحب ریاض المعجزات و فضائل الائمة و دلائل الائمة و خلاصة الاخبار است که طبع

الشریف بن المولی شکر الله الکاشانی عالم کامل جلیل فاضل نبیل فقیه متکلم مفسر نبیه و هو من علماء دولة السلطان شاه طهماسب الصفوی و کان من تلامذة علی بن الحسن الزواری المفسر الشهیر و یروی عن الشیخ علی الکرکی نوّر مضجعه وازد ریاض العلماء نقل کرده که گفته و له مؤلفات جیاد بالفارسیة فالعربیة فان له فی شرح نهج البلاغة کتاب شرح طویل و من مؤلفاته بالفارسیة شرحا و تذکرة العارفین و تنبیه الغافلین و قد رایتهما و هو کتاب معروف و له ایضا حواشی بالاصبهان و ترجمة کتاب الاحتجاج للشیخ الطبرسی سماه کشف

شواهد اخبار گریستن آسمان و زمین

ودر شرح خودش در اوایل همین ریاض المصائب از این کتب نام برده ودر ص ۱۱ گوید فارجع الی کتابنا
الموسوم بخلاصة الاخبار فقد کتبت معجزاته ومعجزات اوصیائه ثم شرحها بالفارسیة ..

(رجعنا الی المقصد)

ودر کامل الزیارة از کثیر بن شهاب حارثی روایت کرده بینما نحن جلوس عند امیر المؤمنین علیه السلام بالرحبة اذ طلع الحسین علیه السلام روزی در محضر امیر المؤمنین علیه السلام در رحبه نشسته بودیم اینوقت حسین علیه السلام درآمد قال فضحك علی علیه السلام حتی بدت نواجذه چون آنحضرت حسین علیه السلام را دید خندید بنحویکه دندانهای مبارکش پدید گردید بعد فرمود خداوند قومی را در قرآن ذکر نموده وفرموده فما بکت علیهم السماء والأرض وما کانوا منظرین والذی فلق الحبة وبرأ النسمة لیقتلن هذا ولتبکین علیه السماء والأرض سوگند بآن خداوند که دانه را شکافته وآدمی را آفریده این فرزندم را میکشند وآسمان وزمین بر وی میگریند ..

ودر شفاء الصدر گوید ابن حجر در شرح همزیه در شرح این بیت که ناظم گفته

وقست منهم قلوب علی من	بکت الأرض فقدهم والسماء

میگوید اقتباس از آیه کریمه فما بکت علیهم السماء والأرض است چه مفهوم او آنست که بر مؤمن آسمان وزمین گریه میکنند واذا کان هذا فی مطلق المؤمنین کما علم من الآیة فما ظنك بآل بیت النبوی والأسرة العلویة وبعد از تأویلات بسیار میگوید ولا مانع من حمله علی الحقیقة لأنه ممکن وورد به الشرع فلا یخرج عن ظاهره الا بدلیل ودر شرح این بیت که بعد از بیت سابق است

فابکهم ما استطعت ان قلیلا	من عظیم المصاب فیه البکاء

میگوید ای مدة دوام استطاعتك تأسیا بمن یبك ثم بجبرئیل ثم بعلی علیه السلام

وحضرت حجة عجل الله فرجه در دعای سیم شعبان میگوید اللهم انی اسألك بحق المولود فی هذا الیوم الموعود بشهادته قبل استهلاله وولادته بکته السماء ومن فیها والأرض ومن علیها ولما یطأ لابتیها قتیل العبرة وسید الأسرة الدعاء ..

ودر زیارت ناحیه مقدسه میفرماید وبکت السماء وسکانها والجنان و

الحجج الذی ألفه للسلطان المذکور ودونه فی بلدة اردبیل فی خزانة الشیخ صفی وله کتاب تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین بالفارسیة وهو تفسیر کبیر مشهور یقرب من مائة وسبعین الف بیت بل بینه فی خزانة وثمانین کما نقل عن تصحیح مؤلف الکتاب ووضعه فی خمس مجلدات قد تعرض فیه لحجج کل طائفة من الأیات القرآنیة واورد فیه النکات العربیة و نحوها ایضا جیدة الفوائد وله ایضا تفسیر خلاصة المنهج بالفارسیة وهو مختصر من الأول معروف فی ثلاث مجلدات وله ترجمة القرآن بالفارسیة مشهورة قد تکتب فی بعض

المصاحف

از قصاید عربیه در گریستن تمام موجودات

من انهار والمعصاب واقطارها والبحار وحیتانها ومکة وبنیانها والجنان وولدانها والبیت والمقام والمشعر والحرم والحل والاحرام الزیارة .

ودر مثیر الأحزان گوید ومما اشتهر به الشریف فی کتاب الخصائص عن ابی بصیر عن ابی نصر قیل سمع فی الهواء بالمدینة قائل یقول :

یا من یقول بفضل آل محمد	بلغ رسالتنا بغیر توانی
قتلت شرار بنی امیة سیدا	خیر البریة ماجدا ذا شان
ابن المفضل فی السماء وارضها	سبط النبی وهادم الأوثان
بکت المشارق والمغارب بعد ما	بکت الأنام له بکل لسان

ایضا گوید ودر کر صاحب الذخیره عن عکرمة انه سمع لیلة قتله بالمدینة منادیا یسمعونه ولا یرون شخصه

ایها القاتلون جهلا حسینا	ابشروا بالعذاب والتنکیل
کل اهل السماء یدعو علیکم	من نبی وملاك وقبیل
قد لعنتم علی لسان بن داود	وموسی وصاحب الأنجیل

ذکر بعضی از قصاید ومراثی عربیه وفارسیه

در گریستن تمامی موجودات در مصیبت حضرت حسین علیه السلام

سید احمد بن سید علی خان ره گوید

فیا له من مصاب عم فادحه	کل البریة اقصاها وادناها
تبکی له انبیاء الله موجعة	وما بکت لعظیم من رزایاها
وتستهیج له الأملاك باکیة	وما البکاء لشیء من سجایاها
فای عذر لعین لم تجد بدم	لو جف من جریان الدمع جفناها
تالله نبکی رزایا الطف ما خطرت	وکلما تقرع الأسماع ذکراها
تبکی مصارع آل الله لا برحت	علیهم من صلوة الله اسناها

المصاحف علی الهامش ومنها تفسیر آخر عربی تمام وزیادة التفاسیر یقرب من ثمانین الف وهو ایضا کبیر فی مجلدین ضخمین الفه بالفارسیة للشیخ بن التابعین علی ثمید التفسیر اقول ورایت منه ماصحح بن فأولها وقلیع نسخة بخطه الشریف ورایت شهر من ثاء الیعرفه منطقب سنة ۹۷۷ ووفاته وی الفصل اهل البیت علیهم فیه اخبار اهل الکتاف ونقل الاکثر عن الکشاف ونفسیر القاضی وتفسیر مجمع البیان وتفسیر الجوامع للطبرسی انتهی ما انقل عن الریاض وکان وفاته سنة ثمان وثمانین کانت وفاته ... (ولیتمام ره) *

ایضاً از قصاید عربیه‌ای که در بکاء نموده

صاحب بن عباد ره گوید

بالکرب بکربلاء عظیم	ولرزء علی النبی ثقیل
کم بکا جبرئیل مما دهاه	فی بنیه صلوا علی جبرئیل
سوف تأتی الزهراء تلتمس الحکم	اذا حان حشر التعدیل
وابوها وبعلها وبنوها	حولها والخصام غیر قلیل
وتنادی یا رب ذبح اولادی	لماذا وانت خیر مدیل
فینادی بمالک الهب النار	واحجج وخذ باهل الفلول

مهیار ره گوید

ویشهد بالطف ابکی السموات	وکادت له تزول الجبال
یا غلیلی له وقد حرم الماء	علیه وهو الشراب الحلال
قطعت وصلة النبی بان تقطع	من اهل بیته الاوصال
لم تنج الکهول سن ولا الشبان	زهد ولا نجی الاطفال

شیخ حسن بن راشد حلی ره گوید

مصیبة بکت الاسبع الشداد لها	دما ورزء عظیم غیر محتمل
وفادح هد ارکان العلی وبه	غرار عمار دین الله بالفلل
لهفی له عافرا ملقی الی الکفن	سوی التوافی ولا الحلی ولا الحلل
مترب الخد دامی النحر منعفر	الجبین بحر قضی ظام الی الوشل

سید حیدر حلی ره گوید

نعی الروح جبریل بان ذوی الغد	اذا قواد م المؤمنین لله بالندر
نعی فغدت من فی الوجود بدهشة	هی الحشر لا بل دونها دهشة الحشر
نعی من بقلب الدهر من جرح حبیبه	جراحات حزن لا تعالجن بالصبر
نعی ان روح الکون بالطف اقلعت	ید الموت منه وهی دامیة الظفر

تفصیل از ترجمه صاحب بن عباد
در آثار الشیعة الامامیة گوید
ملقب بکافی الکفاة ابو القاسم اسماعیل
بن عباد ... ملقب بصاحب ...
... اول کسیکه بصاحب ملقب گردید
مؤید الدوله دیلمی ... صاحب ...
است صاحب بن عباد مدت
هیجده سال و چند ماه وزارت
مؤید الدوله و برادرش فخر
الدوله را داشت ... رکن الدوله
در مقام وزارت ... بر
تمام وقایع سلطنت ... شعراء و ادباء اطراف ... گرد آمده مجلس
... صاحب

از اشعار و مراثی فارسیه در گریستن تمام کائنات

نعی من یصیب الطیر والوحش سبعه	وحش لمنا ما تحت رابیة بسربه
نعی ظامیا ابکی السماء بعندم	وحق لها تبکی بانجمها الزهر

شیخ سالم طریحی ره گوید

عرجا بی علی عراص الطفوف	ابک فیها اسی بدمع ذروف
من عراص بال عبد مناف	ثم خصت رفعة بمجد منیف
یا عراص الطفوف کم فیک بدر	غاله حادث الردی بخسوف
وهزبر قضی طلیق محیا	بین سمر القنا وبیض السیوف
وبقی ابن النبی لم یر عونا	فی الوغی غیر ذابل ورهیف
وهوی ثاویا علی الترب ما	بین الاعادی ضریبة للسیوف
فبکته السماء وارتجت	الارضون والشمس اذنت بکسوف

ثاقب در تخمیس اشعار محتشم گوید

عرش و فلک با دمیان گریه میکنند	بحر و سمک با دمیان گریه میکنند
خار و خسک با دمیان گریه میکنند	جن و ملک با دمیان گریه میکنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

شد در زمانه وحشت و در چرخ انقلاب	نزدیک بود خانهٔ ایمان شود خراب
در شش جهت فتاده زبی تابی اضطراب	روح الامین نهاده بزانو سر حجاب

تاریک شد ز دیدن او چشم آفتاب

در عاصیان چو نیست ثواب بغیر اشک	در خدمت بتول جواب بغیر اشک
حاصل به تشنه ها نشد آب بغیر اشک	نگرفته دست دهر گلاب بغیر اشک

زان گل که شد شکفته به بستان کربلا

چون شاه تشنه کام نمود آب تیغ نوش	از ساحت زمین زده چون بر سپهر جوش
رفتند وحش و طیر بیکبارگی زهوش	پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش

از انبیا بحضرت روح الامین رسید

بتکلف بن جمع ادبا و علما بوده و خود بر
دانشمندان ... صاحب ... کتب
... مدح ... از ... گفتار
در مدیح من ... اصفهانی ...
ابو سعید شاعر ... و ... نوکر
از تمام این قصاید ... چنین میگوید
ورثنا الوزارة کابرا عن کابر ... عن العباس
الاسناد بالاسناد ... واسمعیل عن عباد
عباد وزارة ... صاحب بن عباد ... تبیر
... و ... انواع کتب ...
نافعه نادره در وصف کتاب
خود صاحب ... الطاهر ... هزار
... کتابخانه ... بیکصد و هفده
گردد و کتابخانه ... موجود میباشد
مجلد کتب نفیسه ... ولادت صاحب ... ۳۲۶

صاحب بن عبّاد

لعن تمامی خلق بر یزید پلید

چون اوفتاد سرور لب تشنه از سمند	در پیش نعش اکبر آن ماه ارجمند
در آتش زمانه فلک سوخت چون سپند	هم با زبان شور و غلغله در شش جهت فکند

هر گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد

﴿ مقصد ہفتم ﴾

در لعن تمام مخلوقات و ساکنان ارضین و سموات بر یزید پلید ﴿ قاتل حسین علیه السلام ﴾

قال الله تعالی فی سورة بنی اسرائیل وما جعلنا الرؤیا التی اریناك الا فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن ونخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا ۔۔

در تفسیر صافی و تفسیر برهان و خلاصة المنهج و شفاء الصدور گویند که مراد از شجرۂ ملعونه بنی امیه اند ۔۔

و در تفسیر صافی از حضرت رسول و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما روایت کرده که فرمودند خداوند اهل قرآن را که قائم بآن و عامل بظاهر و باطن آن هستند از شجره قرار داد که فرمود اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و دشمنان ایشان را اهل شجرۂ ملعونه قرار داده الذین حاولوا اطفاء نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ۔۔

و در شفاء الصدور منقول است که ولا اختلاف بین احد انه تعالی اراد بنی امیة ۔۔ و گوید و از محاسن این تفسیر و بدایع این تاویل جمله فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا است چه محتمل است یزید اسم باشد و حمل طغیان بر او مبالغه است و بدین نحو اینکه او چندان طاغی است که گویی از افراد حقیقت طغیان شده و ذکر خصوص او بجهة آن کار عظیم و گناه بزرگ و داهیۂ هایله است که در وقعۂ طف از او سر زد ۔۔

و در تفسیر صافی نیز گوید و فی قوله سبحانه فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا لطافة لا تخفی یعنی لفظ یزید اشاره است بر یزید بن معویه که طغیانا کبیر و صاحب عصیان عظیم شد ۔۔

﴿ تفصیل لعن کل شیء فی السموات والارض ﴾

جو هری ... فاتی در شهر ... سنه ۳۸۵ واقع شد در علوم مختلفه خصوصا علم لغت و کلام و انشاء مهارت تامه داشت حسن بن علی طبرسی در کتاب کامل البهائی ده هزار بیت در مدیح ائمه اطهار علیهم السلام بصاحب بن عباد نسبت میدهد بعلاوه مطالب او از کتاب صاحب در علم کلام نقل مینماید که بعد از ذکر نبی صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار تفصیل راجع بائمه اطهار و حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام ذکر شده است که تماما بر خلوص نیت صاحب و تشیع او دلالت مینماید و در مجموعۂ یکی از فضلاء معاصرین مذکور است که صاحب بن عباد از وزراء و فضلاء بزرگ بود

واعلم

صاحب بن عباد

﴿ لعن انبیاء بر یزید پلید ﴾

بر ظالمان و قاتلان آل محمد علیهم السلام

در حدیث ام ایمن وارد است دعرتی و بطالبی لا عذبن من وتر رسولی وصفیی وانتهك حرمته وقتل عترته ونبذ عهده وظلم اهله عذابا لا اعذبه احدا من العالمین فعند ذلك یضج کل شیء فی السموات والارضین بلعن من ظلم عترتك واستحل حرمتك الخبر ۔۔

﴿ لعن انبیاء عظام بر یزید پلید ﴾

در کامل الزیارة از کعب الاحبار روایت کرده که گفت اول من لعن قاتل الحسین بن علی علیهما السلام ابرهیم خلیل الرحمن لعنه وامر ولده بذلك واخذ علیهم العهد والمیثاق ثم لعن موسی بن عمران وامر امته بذلك ثم لعنه داود وامر بنی اسرائیل بذلك ثم لعنه عیسی واکثر ان قال یا بنی اسرائیل العنوا قاتله وان ادرکتم ایامه فلا تجلسوا عنه فان الشهید معه کالشهید مع الانبیاء مقبل غیر مدبر وکانی انظر الی بقعته وما من نبی الا وقد زار کربلا ووقف علیها وقال انك لبقعة کثیرة الخیر فیك یدفن القمر الازهر ۔۔

و در منتخب گوید حضرت آدم از قاتل حسین علیه السلام پرسید خداوند فرمود قاتله یزید لعین اهل السموات والارض فقال آدم فای شیء اصنع یا جبرئیل فقال العنه یا آدم فلعنه اربع مرات و مشی خطوات الی جبل عرفات فوجد حوا هناك ۔۔

و حضرت نوح ع فرمود ومن القاتل له یا جبرئیل قال قاتله لعین اهل سبع سموات وسبع ارضین فلعنه نوح اربع مرات فسارت السفینة حتی بلغ الجودی واستقرت علیه ۔۔

و بحضرت ابرهیم ع جبرئیل گفت لعین اهل السموات والارضین والقلم جری علی اللوح بلعنه بغیر اذن ربه فاوحی الله تعالی الی القلم انك استحققت الثناء بهذا اللعن فرفع ابرهیم یدیه ولعن یزید لعنا کثیرا الخبر ۔۔

وهکذا در قصۂ اسمعیل و موسی و سلیمان و عیسی علیهم السلام لعن رسول خدا ص بر یزید پلید

واعلم ... از وزرات ... مرتبه مجلدات کتب ... در بعضی جلد ... دیگر ... کتاب الاعیاد و فضائل النوروز کتاب الکافی ... و کتاب ... در زمان ... و بنام ... در باب ... اصفهان ... و او ... فضل زمن ... و ادب و فضاحت و بیان ... بر ... شعر ... و همچنین ... کار ... و با ... از کبر ... صفات

ذیم

در شفاء الصدور از بحار از اسماء بنت عمیس روایت کرده که گفت چون روز هفتم ولادت حسین علیه السلام شد رسول خدا ص او را بگرفت و در کنار خود گذاشت و فرمود یا اباعبدالله عزیز علی بن گریست من عرض کردم پدر و مادرم فدای تو امروز و روز اول چنین کرد چه شده است فرمود برای فرزندم میگریم که فئه باغیه کافره از بنی امیه و را میکشند خدای شفاعت مرا بایشان نرساناد کسی او را میکشد که در دین ثلمه افکند و بخدای کافر شود ثم قال اللهم انی اسئلک فیهما ما سئلک ابراهیم فی ذریته اللهم احبهما واحب من یحبهما والعن من یبغضهما ملاء السماء والارض .-

و در مثیر الاحزان گوید وروی عن ابن عباس رضی الله عنه انه لما اشتد برسول الله ص مرضه الذی مات فیه وقد ضم الحسین علیه السلام الی صدره یسیل من عرقه علیه وهو یجود بنفسه ویقول ما لی و لیزید لا بارک الله فیه اللهم العن یزید ثم غشی علیه طویلاً و افاق وجعل یقبل الحسین وعیناه تذرفان ویقول اما ان لی ولقاتلک مقاما بین یدی الله عز وجل مرا چه با یزید خدایش برکت ندهاد پروردگارا یزید را از رحمت خود دور کن پس از شدت مرض بیتوان شد چون باخود آمد حسین را ببوسید و اشک از دیدگان فرو میریخت و میفرمود همانا مرا و قاتل ترا معامله است در نزد خدای تعالی کنایه از آنکه مجازات این عمل در محکمه عدل مالک یوم الدین و جبار روز جزا خواهد گذشته .-

و در بحار میگوید است که ملکی از ملائکه صفیح اعلی بحضرت رسول صلی الله علیه وآله عرض کرد ان رجلاً من امتک اسمه یزید زاده الله لعنا فی الدنیا وعذابا فی الآخرة یقتل فرخک الطاهر ابن الطاهرة ولم یتمتع قاتله فی الدنیا من بعده الا قلیلا و یاخذه الله مقاصا له علی سوء عمله ویکون مخلدا فی النار الخبر

لعن ائمه هدی علیهم السلام بر یزید پلید

حضرت رضا ع میفرماید من عبد شرب الماء فذکر الحسین ولعن قاتله الا کتب الله له مائة الف حسنة وحط عنه مائة الف سیئة ورفع له مائة الف درجة وکانما اعتق مائة الف نسمة وحشره الله

یوم القیمة ثلج الفؤاد .-

و حضرت رضا علیه السلام میفرماید ومن نظر الی الفقاع او الی الشطرنج فلیذکر الحسین علیه السلام ولیلعن یزید وآل زیاد یمحو الله عز وجل بذلک ذنوبه ولو کانت کعدد النجوم .-

و در خبر ریان بن شبیب میفرماید یا ابن شبیب ان سرک ان تسکن الغرف المبنیة فی الجنة مع النبی ص فالعن قتلة الحسین ع .-

و در تفسیر امام حسن عسکری ع در خبر طویلی وارد است الا ولعن الله قتلة الحسین ومحبیهم وناصریهم والساکتین عن لعنهم من غیر تقیة تسکتهم الخبر

نقل کلمات جمعی از اعاظم علماء عامه در لعن و کفر یزید بن معاویه و قدح و اعتراض ایشان بر محمد غزالی و عبد المغیث بغدادی

در سحاب تبه نا سیخ گوید عموم مورخین و نویسندگان روزگار از هر طبقه و هر طایفه و هر دین و هر مذهب در ذکر مثالب و معایب و فسق و فجور بلکه کفر و زندقه یزید همداستان هستند و لعن وطعن او را جایز و اغلب واجب میشمارند مگر غزالی و سیوطی در تاریخ الخلفاء از مثالب این ملعون و افعالیکه بر لعن او دلیل است مذکور داشته و همچنین علمای اربعه اهل سنت بر لعن او اتفاق ورزیده اند و اگر محمد غزالی در منع لعن او کلامی رانده مردود افتاده چه در آن جواب گوید از کجا یزید بقتل امام حسین علیه السلام فرمان کرده باشد یا راضی باشد اما در سر العالمین خود اظهار عجب مینماید از آن مردم که منکر شده اند که یزید بقتل امام حسین علیه السلام فرمان کرده باشد و قاتل آن حضرت باشد در حقیقت این استعجاب غزالی با آنچه در جواب سؤال از جواز لعن یزید نوشته است برهانی کافی است بر اثبات لعن چه خود بر نقض قول خود این استعجاب را نموده است و با این صورت و این صفات نکوهیده و آثار خبیثه که از این خبیث وارد است اگر او را ملعون ندانیم پس کدام کس را مستحق شماریم و اگر دیگری را مستحق بدانیم نیست مگر بسبب ارتکاب یک فعل از افعال یزید پلید که مرتکب بوده .-

صاحب بن عباد

کلام ابن جوزی در ذم و لعن یزید مفصلا

ودر نامه دانشوران ناصری در ترجمه ابن جوزی جمال الدین ابو الفرج عبد الرحمن بن علی حنبلی بغدادی گوید مستور نماند از جمله انکارها که ابن جوزی در محل وموقع ایراد کرده است قدح واعتراضی است که بر عبد المغیث وارد آورده تفصیل این اجمال آنکه عبد المغیث بن زهیر بغدادی که از اعیان حنابله است کتابی در فضایل یزید بن معاویه تالیف کرده ودران کتاب از مناقب یزید طرایف چند ایراد نموده وهم بر کسانیکه لعن یزید را مباح وجایز شمارند طعن زده است ابو الفرج بن جوزی در رد آن مقالات کتابی تصنیف کرده وانرا کتاب الرد علی المتعصب العنید المانع عن ذم یزید نام نهاد ودران کتاب بر رد عبد المغیث بی مبالغت واصرار آورده وبر طبق مدعای خود باقوال محمد بن عامه استدلال جسته وما بعضی از آنرا درین کتاب ایراد کنیم سائلی از من پرسید که در حق یزید بن معویه چگونه گفتم افعال قبیحه و آثام کبیره که از او بوقوع پیوست بر سوء عاقبت وخسران اعمالش گواهی دهد گفت آیا بر لعنش اجازت دهی گفتم خداوندان تقوی وارباب ورع که در عداد علمای کبار باشند لعنش مباح شمارند چنانکه احمد بن حنبل شرحی آورده است که از ابراجازت لعن بیمزیت وزیادت است وسبط بن جوزی آورده که از بعض مشایخ شنیدم که جدم ابو الفرج بن جوزی روزی در بغداد در محضر الناصر لدین الله موعظت کرد ومجلس از اکابر علماء وفضلاء مشحون بود گروهی برخاستند ودر باب لعن یزید از او استفتاء نمودند در جواب گفت چه گویند در حق مردیکه سه سال امر خلافت متقلد بود در سال نخستین حسین بن علی را مقتول ساخت وسال دوم بنهب وتاراج مدینه طیبه جسارت کرد وسال سوم منجنیقها در مکه نصب کرده کعبه را منهدم ساخت آن جماعت گفتند باید او را لعنت نمائیم گفت ای او را لعنت کنید طایفه از هواخواهان یزید دران مجلس حضور داشتند چون ماجرا بدیدند برخاسته راه خود پیش گرفتند پس ابن جوزی این کریمه تلاوت نمود الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود انتهی واحمد بن حنبل بسند خود از حضرت نبوی صلی الله علیه وآله روایت کنند که فرمودند من اخاف اهل المدینة ظلما اخافه الله وعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله منه یوم القیمة صرفا ولا عدلا معنی لا یقبل الله الخ یعنی توبه اش از درجه قبول ساقطست وتمام نوافل وفرایض او از درج اعتبار ساقط خواهد بود ۔۔

۱۴۰ درحواشی سید علامه سید هاشم بحرانی در مقدمه مدینة المعاجز گوید نقلا حکی ما جمعه لنفسه ان کتب المرتضی کانت ثمانین الف مجلد قال ویحکی عن الصاحب اسمعیل بن عباد ان کتبه تحتاج الاستعانة ببعیر قال وحکی عن الشیخ الرازی ان کتبه مائة الف واربعة عشر الف مجلد قال وقد انافی القاضی عبد الرحمن الشیبانی علی جمیع من جمع کتبا فاشتملت خزانته علی مائة الف واربعین الف مجلد ثابن هذه الکتب وعالمو بها آثار هلاکو درسوها ودرمجالس المؤمنین گوید که ابو منصور ثعالبی در کتاب یتیمة الدهر در حق صاحب بن عباد گفته که عبارت مرا بلیغ

بیت

صاحب عباد

از اقوال عامه در کفر ولعن یزید بن معویه

وایضا گوید مردی از ابن جوزی سؤال نمود چنان قتل حسین بن علی را به یزید بن معویه نسبت دهند وحال آنکه حسین علیه السلام در زمین عراق بغارت شهادت فایز گشت ویزید در شام اقامت داشت در جواب این بیت که از اشعار سید رضی علیه الرحمة است انشاد نمود ۔۔

سهم اصاب وراميه بذی سلم	من بالعراق لقد ابعدت مرماك

یعنی شگفت خدنگی که رامی آن در وادی ذی سلم شست از آن برداشته و بر نشانه خود که در ارض عراقست فرو نشست و با آن بعد مسافت تیر بر نشان دوخته است ۔۔

وسید احمد حسینی شافعی در تبر المذاب گوید والعجب من قوم یدعون الاسلام ویظهرون شعائره وهم مع ذلك یصوبون فعل یزید فی الحسین بن علی ع مع علمهم بانه کان یشرب الخمر ویلبس الحریر ویلعب بالقردة ویحیی اللیل بالمعازف واصوات القینات ویقرب الفساق ویعطی لهم من بیت المال ما یصرفوه فی اللهو والخمور ویحرم افاضل الصحابة والتابعین ۔۔

واز ابن عقیل روایت کرده که گوید ومما یدل علی کفره وزندقته فضلا عن سبه ولعنه اشعاره التی افصح فیها بالالحاد وابان عن خبث الضمیر والاعتقاد ۔۔

وسید جمال الدین عطاء الله حسنی از اعاظم عامه در کتاب روضة الاحباب گوید فلله در الامام الهمام المعظم المبجل احمد بن حنبل حیث حکم حتما بکفره ونفاقه وجزم قطعا بخبثه وشقاقه مستنبطا ذلك من ضلالته وزندقته حین ساله ابنه البار ابن المبرور عن حال هذا الضال الغشوم المغرور فقال مجیبا له یا بنی ما اقول فی رجل لعنه الله تعالی فی کتابه المسطور حیث قال وهو العزیز الغفور فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئك الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم (احقاف) وگوید که مصنفین اهل سنت گفته اند که انه کافر بالله ورسوله مستحق اللعن

وایضا گوید قال ابن الجوزی رحمه الله وقد صنف القاضی ابو یعلی کتابا یذکر فیه المستحقین للعن وذکر منهم یزید والحجاج ۔۔

وگوید وقد صرح صاحب البزازیة وغیرها بجواز اللعن علی یزید وعلی الحجاج لما کان قد ظهر منهما من القرائن الصریحة والامارات الصحیحة علی تحللهما المحرمات والمنکرات من جملتها قول

۱۴۱ نیست که از اجله افصاح از علو محل او در علم ادب وجلالت او در جود وکرم وتفرد او در نهایت محاسن وجمیع اسباب مناقب کند زیرا که هنر گفتار من از ادای اندکی از بسیار آن قاصر است ... اورا وجدوده ... از آن اندکی ... بیان اند ... وگفته اند ... کردند ... نیافت ... او را وقت ... وفضلا ... شهر ... وانتظار جنازه او ... چون جنازه او ... حاضر

بغایت

یزید فی خمریته .:.

فَاِنْ حَرُمَتْ یَوْماً عَلیٰ دِیْنِ اَحْمَدَ فَخُذْهَا عَلیٰ دِیْنِ الْمَسِیْحِ بْنِ مَرْیَمِ

وسید محمد صدیق حسن خان از فضلاء عامهٔ هندوستان در اثار القهامة فی حج الکرامة گوید یزید بن معویة ثانی خلفاء بنی امیه است چهاردهم ربیع الاول سنه اربع وستین بسی وهشت ساله بمرد سه سال وشش ماه حکمرانی کرد شنایع وقضایح عهد او باوجود قصر مدت ثابت است وگوش وزبان از گفت وشنود آن هزار مرحله میگریزد لعنه الله تعالی لعناً وبیلا .:.

نقل بیانات و روایات صاحب شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور

در شرح کلمهٔ ونصب لک الحرب گوید کفر محاربین سید الشهداء علیه السلام از مسلمات بلکه از ضروریات مذهب شیعه است وحاجت باستدلال ندارد چه علاوه بر اینکه این محاربه اعظم نصب است واو خود علی التحقیق سببی است مستقل برای کفر این طایفه از خوارج هم هستند واز فرقه باغیه اند وخروج بر امام وهتک احترام او وتصدی قتل وسفک دم مقدسش هر یک بالاستقلال برای کفر سببی است که این عناوین در محاربین سید الشهداء علیه السلام مجتمع است الی ان قال ره ومحصل غرض وحاصل این است که علماء امامیه رضی الله عنهم متفقند بر کفر محاربین سید الشهداء علیه السلام وجواز لعن وسب ایشان واخبار عامه هم تصریحاً وتلویحاً بر این مدعا شاهد است .:.

وایضاً گوید یزید علیه اللعنة در ایام عمر خود از لعب بقرود وفهود وشرب عقار وانواع قمار وهتک حرمات اسلام از قتل ذریه طاهره وکشف ستر نساء مهاجر وانصار وتوهین حرم شریف نبوی وسفک دماء اهل مدینه واسترقاق احرار کبار تابعین وهدم بیت واحراق ثوب کعبه معظمه وجز اینها آنچه کرد جای بسط بیان نیست وهر یک در محل خود در غایت اشتهار وانتشار است واول کسی است که تشیع وتشهیر فنون فسق کرد واعلان شرب خمر وسماع اغانی نمود ابن جوزی در رسالهٔ تجویز لعن یزید گوید وفدی از مدینه بشام رفتند وچون بازگشتند اظهار شتم او کردند وگفتند قدمنا من عند رجل لیس له دین یشرب الخمر ویعزف بالطنابیر ویلعب بالکلاب .:.

ونیز گوید ملا سعد تفتازانی که صیت فضل وی بین سنیان گوش جهان را پر کرده در شرح عقاید میگوید واما ما جری من الظلم علی اهل بیت النبی فمن الظهور بحیث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة بحیث لا اشتباه علی الاراء اذ یکاد یشهد به الجماد والعجماء ویبکی له من فی الارض والسماء وینهد منه الجبال وینشق الصخور ویبقی سوء عمله علی کر الشهور ومر الدهور فلعنة الله علی من باشر او رضی او سعی ولعذاب الاخرة اشد وابقی .:.

نقل تفصیلی از منشور معتضد عباسی

در مساوی بنی امیه وبدع وفتن معاویه وکفر ولعن یزید پلید

ابن ابی الحدید در جزو پانزدهم از شرح نهج البلاغه گوید از مخاوی کتب منشوری

است که معتضد عباسی فرمان داد بنویسند در سنه دویست وهشتاد وچهار هجری وبر منابر بخوانند منع کرد سقایان را از ترحم بر معاویه که مرسوم بود وعبارت شرح این است وتقدم الی الشراب الذین یسقون الناس فی الجامعین ان لا یترحموا علی معاویة ولا یذکروه وکانت عادتهم جاریة بالترحم علیه وتحدث الناس ان الکتاب الذی قد امر المعتضد بانشائه بلعن معویة یقرء بعد صلوة الجمعة علی المنبر وان منشور مشتمل است بر طایفه از اخبار وآثار در مساوی بنی امیه ولعن ابو سفیان ومعویة ویزید چنانچه گوید وکان اشدهم فی ذلک عداوة واعظمهم له مخالفة لا یرفع علی الاسلام رایة الا کان صاحبها وقائدها ورئیسها ابا سفیان بن حرب صاحب احد والخندق وغیرهما واشیاعه من بنی امیة الملعونین فی کتاب الله ثم الملعونین علی لسان رسول الله صلی الله علیه واله فی مواطن عدة الی ان قال ومما ورد من ذلک فی السنة ورواه ثقات الامة قول رسول الله صلی الله علیه وآله فیه وقد راه مقبلاً علی حمار ومعاویة یقوده ویزید یسوقه لعن الله الراکب والقائد والسائق یعنی ثقات امت روایت کرده اند که روزی رسول خدا دید که ابو سفیان بر دراز گوشی سوار شده معاویه از پیش میکشد ویزید بن ابی سفیان از پس میراند فرمود خدا لعنت کند بر راکب وقائد وسائق وبعد از تعداد چندی از مساوی ابو سفیان ومعویه گوید ومنها الحدیث المشهور المرفوع انه صلی الله علیه واله قال ان معاویة فی تابوت من نار فی اسفل درک من جهنم ینادی یا حنان یا منان فیقال له الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین ومنها افراؤه بالمحاربة لافضل

ذکر اسامی جمعی دیگر از عبقات الانوار

المسلمین فی الاسلام مکانا واقدمهم الیه سبقا وتعسفهم فیه اثرا اذ ذکر اعلی بن ابی طالب بثارعمر ضربا علیه وجاهد انصاره بصلاله واعوانه بجلاله ثالرثلة ثوابوه بعادولانه من اطفاء نور الله وجحود دینه بطاله الله الا ان یتم نوره ولوکره المشرکون الآن قال ومن تلك اشاره لعلافنه الله علی عباده ابنه یزید المتکبر الخمیر صاحب الدیکة والفهود والقردة واخذ البیعة له علی خیار المسلمین بالقهر والسطوة والتوعد والاخافة والتهدید والرهبة وهو یعلم سفهه ویطلع علی رهقه وخبثه ویعاین سکرانه وفعلاته وفجوره وکفره فلما تمکن قاتله الله فیما تمکن منه طلب بثارات المشرکین وطوائلهم عند المسلمین فاوقع باهل المدینة فی وقعة الحرة الوقعة التی لم تکن فی الاسلام اشنع منها ولا افحش فشفی عند نفسه غلیله وظن انه قد انتقم من اولیاء الله وبلغ الثار لاعداء الله فقال مجاهرا بکفره ومظهرا لشرکه :

	لیت اشیاخی ببدر شهدوا		جزع الخزرج من وقع الاسل	

قول من لا یرجع الی الله ولا الی دینه ولا الی رسوله ولا الی کتابه ولا یؤمن بالله وبما جاء من عنده ثم اغلظ ما انتهك واعظم ما اخترم سفکه دم الحسین بن علی علیهما السلام مع موقعه من رسول الله صلی الله علیه وسلم ومکانه ومنزلته من الدین والفضل والشهادة له ولاخیه بسیادة شباب اهل الجنة اجتراء علی الله وکفرا بدینه وعداوة لرسوله ومجاهرة لعترته واستهانة لحرمته کانما یقتل منه ومن اهل بیته قوما من کفرة الترك والدیلم ولا یخاف من الله نقمة ولا یراقب منه سطوة فبتر الله عمره واجتث اصله وفرعه وسلبه ما تحت یده واعد له من عذابه وعقوبته ما استحقه من الله بمعصیته انتهی :-

مؤلف گوید محض از برای مزید اطلاع ناظرین بر مکفرین ولاعنین یزید بن معویة ومزید قدح واعتراض بر محمد غزالی وعبد المغیث بغدادی واضرابهما اسامی جمعی دیگر نیز از اکابر متاخرین علمای عامه از عبقات الانوار منقول میشود :-

مرحوم آیة الله میر حامد حسین هندی قدس سره

که جملهٔ از ترجمهٔ او در مجلد سیم وقایع در ص ۲۹ مذکور شده :-

در مجلد ثانی غدیر از عبقات گوید مولوی حیدر علی با آن همه غلو وتعصب تلمذ میرزا محمد بدخشی را در ازالة الغین در جملهٔ علمای سنیه که لاعن یزید اند ذکر کرده چنانچه در کتاب مذکور

(۴۴) بالاشد وحسن اعتقاد صاحب بن عباد در حق ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین نص فرموده اند وصاحب مقام الفعال او را از شعرای مجاهرین اهل بیت علیهم السلام شمرده وملا محمد تقی مجلسی رحمه الله نیز نقل فعال او را وصف کرده ... اصحابنا المتقدمین والمتاخرین وان کلما یذکر من العلم والفضل فهو فوقه وفی مقام آخر بکونه رئیس المحدثین والمتکلمین علامه فرزند ارجمند او علامه مجلسی ... عباد گوید والخلیل والصاحب بن عباد علمان فی اللغة والعروض خلیل بن احمد نحوی وصاحب بن عباد ... والعربیة

ذکر بعضی از قصائد بلیغه واشعار صاحب بن عباد که در مرثیهٔ حضرت حسین ومسلم بن عقیل علیهما السلام گوید

اسامی مکفرین ولاعنین یزید پلید

در ذکر لاعنین یزید بعد یاد نمودن اسامی جمعی از علمای خود میگوید واز انجمله است میرزا محمد بدخشی واز انجمله است خواجه نصیر الملة والدین مشتهر بخواجه نصر الله کابلی ولنا مکی ومدنی اصلا صاحب صواقع موبقه وبوارق موبقه ونهج السلامة وفضائح الروافض وفرزند دلبندش صاحب سواطع مشرقه لشرح الصواعق المحرقة واز انجمله است صاحب سیف المسلول للسنة العلیا علی الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا واز انجمله است شیخ عبد الحق دهلوی واز انجمله است فرزند ارجمند او نور الحق واز انجمله است مولوی اکرام الدین دهلوی واز انجمله است حضرت اسوة المحدثین المتبحرین قدوة العرفاء السالکین شاه ولی الله دهلوی واز انجمله است حجة الله علی البریة صاحب تحفهٔ اثنا عشریه که در زمان متاخر بنیاد مناظره شیعه وسنی بعنوانی که قلوب مخالفین بکنهش میرسد نهاده اوست واز انجمله است ارشد تلامذه او رشید المتکلمین مولانا محمد رشید الدین قدس الله اسرارهم وزاد الله انوارهم واز انجمله مولانا بحر العلوم العقلیة والاصولیة مولوی عبد العلی ادام الله فیض تصنیفاته واحسان تعلیمه وابائه الصالحین علی رؤس الطالبین :-

ودر مجلد تشبیه گوید واز انجمله است محمود بن سلیمان کفوی صاحب کتاب اعلام الاخبار من فقهاء مذهب النعمان المختار :-

ایضا در مجلد ثانی غدیر که رشید الدین خان در غرة الراشدین گفته که اکثر اکابر اهل سنت که جامع علوم ظاهری وباطنی بودند تصریح بکفر ولعن یزید بید بن کرده اند مثل امام احمد حنبل وابن جوزی وعلامه تفتازانی وملك العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی :-

ودر مجلد نور گوید فاضل رشید در ایضاح لطافة المقال گفته ای ناظران فن قویم سیر وحدیث وای ماهران قول قدیم وحدیث برای خدا اندکی تامل بکار فرمایند نادر یافت نمایند که امثال امام همام احمد بن حنبل وامام المحدثین ابن جوزی وسبط او وقاضی ابو یعلی وحماد بن علقمه وسید جلال الحق والدین البخاری وملك العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی وعلامه سعد الملة والدین تفتازانی وغیرهم که مصرح بکفر ولعن یزید مطرود بودند الی آخر ما قال :-

وایضا گوید در ایضاح لطافة المقال گفته وملك العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی رحمه الله در رسالهٔ مناقب السادات در باب دهم که برای لعن یزید مطرود معقود نموده است میفرماید

(۴۵) عمن یجود علی الشهید ازالبیل واثرت النفس الکریمة الشهادة کیف تنقع البکاء وقتل ولده الامام القشیر بل والتأویل ولقان الجلاد صدارت ... ما الففنی لمسلم بن عقیل والحسین الممنوع شرب الماء بین حر التابی ... مشکل بابنه ... عریض من التیماء الهمول تجوه من تعده ... هل تنعم ... ثم لم تنفعهم ... هی نفس التکبیر والتهلیل هی نفس الحسین نفس رسول الله هی نفس الوصی نفس البتول نفس ... الانام ... تفاوضها ... الدلیل

کتب عامه در فضائل اهل بیت علیهم السلام

عدالت و دیانت صاحب علقمه و سید جلال الحق والدین بخاری و مولانا سعد الدین معلوم است که
در ورع و تقوی پیران عصر بودند ایشان بر یزید لعنت کرده اند و تصحیح کتب کرده ام در منع لعن
و انچه که بتصریح ائمه ما مذاهب و بعضی ملامیه ایشان باشد نیافتیم و نیز در ایضاح گفته که
ملک العلماء در رساله بدیع البیان ذکر نام ملعون معلوم را مثل ذکر نام مسیلمه کذاب از مکروهات
طبع سامعین گفته و از مناقب السادات نقل کرده که گوید سؤال چون قتل مؤمن نزد اهل سنت و جماعت
فواحش است و قتل حسین علیه السلام چگونه کفر بود جواب آنکه ایذاء و اهانت حسین بمصطفی صلی الله علیه و سلم
سرایت میکند و ایذاء و اهانت مصطفی صلی الله علیه و سلم بالاتفاق کفر است و این را نصاً و ذهناً و حساً
و عقلاً ثابت کرده ام و ایضاً از مناقب و ابکر بعاول باغ فی الدنیا معویة وهو باغ باول فلما قتل علی بن
ابیطالب کانت الخلافة للحسن بن علی ثم للحسین رضی الله عنهم و بغی فی عهد الحسین یزید بن معاویة بغیا
فتسلسل البغاة المتغلبة و فاضل رشید در غزة الراشدین گفته قال العلامة سعد الملة والدین التفتازانی
قدس سره فی شرح العقائد الحنفیة فی حق یزید فانه کفر حین امر بقتل الحسین و قال ایضاً و نحن لا نتوقف
فی شانه بل فی ایمانه لعنة الله علیه و علی سائر اعوانه ..

مؤلف گوید اجمالی از احوال ملک العلماء مذکور در مجلد الضیاء در ص ۲۷ ثبت شده و در
مجلدات عبقات تالیفات نفیسه کثیره از او نقل میکند مثل هدایة السعداء فی جلوة الشعراء که از سی و صد کتاب
اهل سنت جمع ساخته و البحر المواج فی تفسیر القرآن العظیم بالفارسیة و الحواشی علی کافیة النحو و هی
اشهر تصانیفه و رساله بدیع البیان و مناقب السادات و همین است که سید جلیل سید محمد اشرف سبط
میر باقر داماد قدس سرهما در فضائل السادات از آن نقل میکند و از جمله کتبی است که اهل سنت با تالیف
آنها در فضائل اهل بیت رسالت علیهم السلام افتخار مینمایند چنانچه در مجلد ثانی غدیر از عبقات گوید که فاضل رشید
در ایضاح لطافة المقال گفته که از عظماء اهل سنت رسائل منفرده در فضائل اهل بیت طهارت تالیف نموده
مثل رساله (۱) مناقب السادات از ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت ابادی و (۲) مفتاح النجا فی مناقب آل العبا
و نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و (۳) مودة القربی از سید
علی همدانی و (۴) اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابیطالب از جزری و (۶) فضائل اهل بیت از بزار و (۷) جواهر العقدین فی

ایضاً کتب عامه در فضائل اهل بیت علیهم السلام

(۸) فضل اهل بیت النبی و شرفهم العلی للامام السید علی السمهودی و رساله امام نسائی که موجب شهادت او شد
و غیر اینها از مصنفات و سوای ایشان از مصنفین انتهی

مرحوم علامه نوری در کتاب الاستاد گوید السادس عشر بعض من اعیان علماء المذاهب الاربعة
الذین اعترفوا و اعتقدوا بوجود الحجة بن الحسن المهدی الموعود المنتظر عجل الله فرجه شهاب الدین بن شمس
الدین بن عمر الهندی المعروف بملک العلماء صاحب التفسیر الموسوم ببحر المواج و از صاحب سبحة المرجان نقل
کرده که در حق وی گوید و الف کتباً سارت بها رکبان العرب و العجم منها البحر المواج تفسیر القرآن العظیم
بالفارسیة الی ان قال و مناقب السادات بتلک العبارة ایضاً بالفارسیة قال و توفی سنه ۸۴۹ انتهی و کتابه
المناقب موسوم بهدایة السعداء الخ مرحوم ثقة الاسلام نوری نیز بعد از نقل کلام صاحب سبحه این کلمه را فرموده
که کتاب مناقب السادات موسوم بهدایة السعداء است و لهذا طلب این طور نیست چنانچه از عبقات دانسته شد
که هدایة السعداء فی جلوة الشعراء که مجموع از سی و صد کتاب است غیر از کتاب مناقب السادات است که در فضائل
و احوال سادات تالیف نموده و نوری نور الله مرقده ظن اتحاد فرموده اند ..

رجعنا الی تعداد کتب العامة
ذکر چندی دیگر غیر از این کتب مذکوره

(۹) حوض النهر فی شرح روض الزهر للسید حیدر الحسنی و هو کتاب شریف نفیس جامع فی الفضائل و المناقب
النسخة التی عندی کتبت من نسخة الشارح و (۱۰) در السمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و السبطین
للشیخ العلامة المحدث جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی و (۱۱) رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی
الهادی للسید ابی بکر بن شهاب الدین العلوی الحسینی الشافعی و (۱۲) سعادة الکونین فی فضائل الحسنین
للمولوی محمد اکرام الدین بن محمد نظام الدین و (۱۳) تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة للشیخ شمس الدین
یوسف الحنفی سبط ابی الفرج عبد الرحمن بن الجوزی و (۱۴) مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول للشیخ کمال الدین
محمد بن طلحة الشامی الشافعی و (۱۵) زبدة المقال فی فضائل الآل ایضاً له و (۱۶) ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی
للسیوطی و (۱۷) جواهر المطالب فی فضائل مولانا علی بن ابیطالب لبعض من اعاظمهم و (۱۸) کتاب المناقب احوال الائمة
الاطهار علیهم السلام للشیخ عبد الحق الدهلوی البخاری و (۱۹) کتاب المستدرک فی مناقب الوصی المختار لابی المظفر السمعانی

ایضاً کتب عامّه در فضایل اهل بیت علیهم السلام

(۲۰) وکتاب فی فضایل امیر المؤمنین وولده الأئمة علیهم السلام وهی مائة حدیث من طریق العامة للشیخ الفقیه ابی الحسن محمد بن احمد بن علی بن الحسین بن شاذان القمی من علماء الامامیة قدس الله اسرارهم وهو الموسوم بایضاح دفاین النواصب المعروف بمائة منقبة والمشهور بمناقب ابن شاذان وقد اخفی حقیقة الامر علی صاحب روضات الجنات وظن ان کتاب ایضاح دفاین النواصب غیر کتاب المناقب ولیس کذلک بل هو عینه وقد مضی عندک فعلا والامر محقق فی محله عند اهله وکتاب الاربعین (۲۱) لاخطب خوارزم موفق بن احمد المکی الحنفی من اعظم علماء العامة کما قال فی مقتله بعد نقل خبر الغدیر والمنزلة والمواخاة ولواء الحمد والنور وفضائل امیر المؤمنین اکثر من ان تحملها هذا الفصل فمن اراد الاستقصاء فیها والاحاطة بها فعلیه بمجموعی فی فضائله فی کتابی الموسوم بالاربعین وینابیع المودة (۲۲) لذوی القربی اهل العباء للشیخ العالم البارع الشیخ سلیمان الحسینی البلخی القندوزی ..

ذکر بعضی از کتب مولفه در فضایل اهل بیت علیهم السلام از اعاظم اهل سنّت وجماعت که در مقدمهٔ ینابیع المودّة مذکور است

۲۳ گوید فجمع مناقب اهل البیت کثیر من المحدثین والفوها کتبا مفردة منهم احمد بن حنبل والنسائی وسمیاه المناقب (۲۴) ومنهم ابو نعیم الحافظ الاصفهانی وسماه نزول القرآن (۲۵) فی مناقب اهل البیت ومنهم الشیخ محمد بن ابراهیم الجوینی الحموینی الشافعی الخراسانی وسماه فرائد السمطین (۲۶) فی فضائل المرتضی والزهراء والسبطین ومنهم علی بن عمر الدارقطنی سماه مسند فاطمه (۲۷) ومنهم ابو المؤید موفق بن احمد اخطب خطباء خوارزم الحنفی سماه فضائل اهل البیت (۲۸) ومنهم علی بن محمد الخطیب الفقیه الشافعی المعروف بابن المغازلی سماه المناقب (۲۹) ومنهم علی بن احمد المالکی سماه فصول المهمة (۳۰) رحمهم الله وهؤلاء اخذوا الاحادیث عن مشایخهم بالسیاحة والاسفار وبالجد والجهد فی طلب الحدیث من اهل القری والامصار فکتبوا فی کتبهم اسناد الحدیث الی الصحابی السامع الراوی بقولهم حدثنا او اخبرنا فلان مثل اصحاب الصحاح الستة ..

رجعنا الی المقصد

ودر مجلد تشییه عبقات گوید مولوی محمد اکرام الدین بن محمد نظام الدین در رسالهٔ سعادة الکونین فی بیان فضائل الحسنین بعد از ذکر قبایح یزید پلید گوید نزد ارباب تحقیق از

روضات الجنات و مجالس المؤمنین و جواهر الاثر رجوع کرده شود (اضطرار کرده اند)

و در عد الانوار الشیعه گوید ابن شاهد و از علما ... منتظم کرده که شخصاً از آن در کتابی مسمی الاربعین ... در مهران ... شرح حال ... و ذکر آن ... فارسی ... اوراد ...

مجلد تشییه از کتاب عبقات الانوار العنبریه ... میر حامد حسین هندی قدس سره که فهرست جلد از ... جنة الامامة ... در مجلد ... کتاب ... الاثار ... تذکره ... شریف ... الانوار

اشعار عربی وفارسی در لعن یزید پلید

اهل سنت وجماعت نیز از قتل نمودن امام همام کافر شده قطع نظر از این معاصی بالجمله وی مبغوض ترین مردم ومقبوح ترین خلائق نزد علمای سنت وجماعت است واین کار ناشایست که آن ملعون کرده هیچکس در این امت نکرده لعنت خدا باد بر وی وبر پیروان وی وبر یاران ومددکاران وی ولشکر وی ولعنت فرشتها وسائر مردمان هر زمان وهر لمحه ..

میرزا قوام الدین محمد حسنی قزوینی صاحب الفقیه لمعه دمشقیه ره گوید

اللعن علی یزید لازال یزید	لعنا مترادفاً مفقی بمزید
واذکر عطش الحسین واسکب دمعا	واطلب ثلج الفؤاد من لعن یزید

اشاره بخبر داود رقی است

وبفارسی گفته اند وایضاً اشاره است بخبر داود رقی

از لعن بر یزید یقین شد که شیعه را	آزادی از جحیم بیک آبخوردن است

صاحب شفاء الصدور گوید

قل لمن لایجیز لعن یزید	انت ان فاتنا یزید یزید
زادک الله لعنة وعذابا	ولک الله ضعف ذاک یزید

امیر علیشیر متخلص بفنائی که سنی متعصب بود گوید

ایکه گفتی بر یزید وآل او لعنت مکن	زانکه شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش
آنچه با آل علی او کرد اگر بخشد خدای	هم ببخشاید ترا گر کرده باشی لعنتش

حکیم سنائی غزنوی ره گوید

داستان پسر هند مگر نشنیدی	که از او وسه کس او به پیمبر چه رسید
پدر او در دندان پیمبر بشکست	مادر او جگر عم پیمبر بمکید
او بناحق حق داماد پیمبر بگرفت	پسر او سر فرزند پیمبر ببرید

تقریظ بعض جبابرهٔ عبقات الانوار که غره جبین مجتهدین عظام عنوان بعض مراتب وعبارات علامهٔ عبقات عالی الثبات و ... مملکت ایران ... که در سنهٔ ۱۳۰۳ در هندوستان العباقات کرده در مطبع ... دربلده لکهنو ... طبع شده واتفق کثیر من ... تقریض ... مشتمل ... ومقاصد شریفه ومواعظ ... ونصایح کامله بود للابناء ... العلماء الاعلام والابناء ... المحدثین العظام ... مذکور میشود ... صورت تقریض بعض من حجج ... شیخ زین العابدین ... قدس سره ... کما زین کالی ... که بعد ملاحظه عبقات الانوار واستقصاء الافکار ... فرموده اند

بعرض

ایضاً از اشعار فارسی در لعن یزید پلید

بر چنین کس تو چه لعنت نکنی شرمت باد — لعن الله یزید و علی آل یزید

﴿ولله درّ من قال﴾

یکی ز من این خبر	بشام ویران برد	کتاب هجو مرا	بپور سفیان برد
بگویدش کی پلید	خلیفه کردی یزید	که دین و ایمان خلق	بشان شیطان برد
ابغوایت و فلک	داد بزهرا نبی	نخواست ذرّیه اش	منّت دونان برد
کجا روا باشد این	بعد رسول امین	یکی برد آب شان	یکی دکونان برد
حسن که ریحانهٔ	باغ رسول خدا است	جعده بعشق یزید	طاعت مروان برد
حسین که نوباوهٔ	باغ رسول خدا است	چرا بجان منّت از	نا اذل نیران برد
کسیکه او روز و شب	لعب کند با کلاب	از پی شرب طرب	عمر بپایان برد
حسین بشهر حجاز	همیشه در ذکر و راز	روی گهی بر نماز	گاه بقرآن برد
حسین کجا و یزید	سیه کجا و سفید	کس ببر آفتاب	شب پره مهمان برد
یزید بد بن هند	با صبر او رنگ کی	حسین عزیز خدا	کفه ز میزان برد
دبدبهٔ کوس و طبل	گوش یتیمان درد	عربدهٔ شامیان	زهرهٔ طفلان برد

ذکر قسمتی از رسالهٔ ابوعثمان جاحظ در کفر و لعن یزید و معاویه و قدح قاطبهٔ بنی امیه

فاضل ادیب دکتر احمد فرید رفاعی در مجلد ثالث عصر المأمون که از کتب نفیسهٔ این ایام حاضره ودر سنهٔ ۱۳۴۴ در مصر قاهره طبع ونشر شده ودر ص ۷۲ گوید :

﴿رسائل الجاحظ﴾

رسالة فی بنی امیه

قال ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ : اطال الله بقاءك واتم نعمته عليك وكرامته لك .
اعلم ارشدك الله ان هذه الامة قد صارت بعد اسلامها والخروج من جاهليتها الى طبقات

﴿۵۰﴾ ای معتکف عالم عز و لقا
در بنام که بهجت زمان را نشو
نما شد و محاسن زعنا لقران
دمفاخر و مناقب توانان ازین
الطاف نواعطاف نخص قادر شان
و کریم سبحان از سوانح و عوایق
و غوائل دوران مصون و محروس
بوده مقرون بتوفیقات یزدانی
و مشحون بتأییدات ربانی باشند
بعد از اظهار مراسم دعا و اراد
و لوازم ثنا بر صفحه صحیفهٔ یگانگی
و اتحاد و لوحهٔ نقحهٔ دوستی و وداد
خاطر مهر مظاهر را مکشوف آنکه
مدتی است مترصد آنکه از جهه
مکنون ضمیر محبت تخمیر گردیده
که مجملی از مفصل نفاق نامه
شمه از معانی مبانی اشتیاق خامه
زایند ریعهٔ خامه کرامت اختلال
صداقت و وفاق در
ناک

از رسالهٔ ابوعثمان جاحظ

متفاوتة ومنازل مختلفة فالطبقة الاولى عصر النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر رضي الله عنهما وست سنين من خلافة عثمان رضي الله عنه كانوا على التوحيد الصحيح والاخلاص المحض مع الالفة واجتماع الكلمة على الكتاب والسنة وليس هناك عمل قبيح ولا بدعة فاحشة ولا نزع يد من طاعة ولا حسد ولا غل ولا تأول حتى كان الذي كان من قتل عثمان رضي الله عنه وما انتهك منه ومن خبطهم اياه بالسلاح وبعج بطنه بالحراب وفري اوداجه بالمشاقص وشدخ هامته بالعمد الى ان قال :

ثم مازالت الفتن متصلة والحروب مترادفة كحرب الجمل وكوقائع صفين وكيوم النهروان وقبل ذلك يوم الزابوقة وفيه اسر ابن حنيف وقتل حكيم بن جبلة الى ان قتل اشقاها علي بن ابيطالب رضوان الله عليه فاسعده الله بالشهادة واوجب لقاتله النار واللعنة الى ان كان من اعتزال الحسن عليه السلام الحروب وتخليته الامور عند انتشار اصحابه وما رأى من الخلل في عسكره وما عرف من اختلافهم على ابيه وكثرة تلونهم عليه فعندها استوى معاوية على الملك واستبد على بقية الشورى وعلى جماعة المسلمين من الانصار والمهاجرين في العام الذي سموه عام الجماعة وما كان عام جماعة بل كان عام فرقة وقهر وجبرية وغلبة والعام الذي تحولت فيه الامامة ملكا كسرويا والخلافة غصبا قيصريا ولم يعد ذلك اجمع الضلال والفسق ثم مازالت معاصيه من جنس ما حكينا وعلى منازل ما رتبنا حتى رد قضية رسول الله صلى الله عليه وسلم ردا مكشوفا وجحد حكمه جحدا ظاهرا في ولد الفراش وما يجب للعاهر مع اجماع الامة ان سمية لم تكن لابي سفيان فراشا وانه انما كان بها عاهرا فخرج بذلك من حكم الفجار الى حكم الكفار وليس قتل حجر بن عدي واطعام عمرو بن العاص خراج مصر وبيعة يزيد الخليع والاستئثار بالفيء واختيار الولاة على الهوى وتعطيل الحدود بالشفاعة والقرابة من جنس جحد الاحكام المنصوصة والشرائع المشهورة والسنن المنصوبة وسواء في باب ما يستحق من الكفار جحد الكتاب ورد السنة اذا كانت السنة في شهرة الكتاب وظهوره الا ان احدهما اعظم وعقاب الآخرة عليه اشد فهذه اول كفرة كانت من الامة ثم لم تكن الا فيمن يدعي امامتها والخلافة عليها على ان كثيرا من اهل ذلك العصر قد كفروا بترك اكفاره وقد اربت عليهم نابتة عصرنا ومبتدعة دهرنا فقالت لا تسبوه فان له صحبة وسب معاوية بدعة ومن يبغضه فقد خالف السنة فزعمت ان من السنة ترك البرائة ممن جحد السنة ثم الذي كان من يزيد ابنه

زمان فرقت و هنگام آن است که بهمین
شریف اصدار مناطق صحیفه ها
وارم تا در مطالب خلوات با
حضرت قاضی الحاجات که محل و مرجع
اجابت دعوات است تا از درجه
اجابت دعوات نیفتد ولکن اشتغال به
مشاغل و موانع عائق و شاغل
مشاغل و موانع [illegible]
که امید آنکه این ایام محبت [illegible]
اعلی حضرت از اعراض و تطرق آن [illegible]
الامر فالامر و [illegible]
لا ینقطع المعسور [illegible]
فالاید رک کله لا یترک
کله نموده فرصت را مغتنم
و شاغل را کالعدم شمرده باین
ذریعه المودة و غنیمة الحبه
متاجر گردیده بایکه هر روزه
از اطراف و جوانب و از اقارب
و اجانب مناقب
و

از رسالۂ ابو عثمان جاحظ

ومن غزا الكعبة واستباح المدينة وقتل الحسين عليه السلام في اكثر اهل بيته
مصابيح الظلام واوتاد الاسلام بعد الذي اعطى من نفسه من تفريق اتباعه والرجوع الى داره وحرمه او
الذهاب في الارض حتى لا يحس به او المقام حيث امر به فابوا الا قتله والنزول على حكمهم وسواء قتل نفسه
بيده او اسلمها الى عدوه وخير فيها من لا يبرد غليله الا بشرب دمه فاحسبوا قتله ليس بكفر واباحة المدينة
وهتك الحرمة ليس بحجة كيف تقولون في رمي الكعبة وهدم البيت الحرام وقبلة المسلمين فان قلتم ليس
ذلك ارادوا بل انما ارادوا المتحرز به والمتحصن بحيطانه افما كان في حق البيت وحريمه ان يحصروه فيه الى
ان يعطي بيده واي شيء بقي من رجل قد اخذت عليه الارض الا موضع قدمه واحسب ما رووا عليه من الاشعار
التي قولها شرك والتمثل بها كفر شيئاً مصنوعاً كيف تصنع بنقر القضيب بين ثنيتي الحسين عليه السلام وحمل
بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم حواسر على الاقتاب العارية والابل الصعاب الى ان قال :
وكيف تقول في قول عبيد الله بن زياد لاخوته وخاصته دعوني اقتله فانه بقية هذا النسل فاحسم به
هذا القرن واميت به هذا الداء واقطع به هذه المادة !

خبرونا على ما تدل هذه القسوة وهذه الغلظة بعد ان شفوا انفسهم بقتله ونالوا ما احبوا فيه اتدل
على نصب وسوء راي وحقد وبغضاء ونفاق وعلى يقين مدخول وايمان ممزوج ام تدل على الاخلاص
وعلى حب النبي صلى الله عليه وسلم والحفظ له وعلى براءة الساحة وصحة السريرة فان كان على ما وصفنا
لا يعدو الفسق والضلال وذلك ادنى منازله فالفاسق ملعون ومن نهى عن لعن الملعون فملعون.
وزعمت نابتة عصرنا ومبتدعة دهرنا ان سب ولاة السوء فتنة ولعن الجورة بدعة وان كانوا ياخذون
السمي بالسمي والولي بالولي والقريب بالقريب واخافوا الاولياء وامنوا الاعداء وحكموا بالشفاعة
والهوى واظهار القدرة والتهاون بالامة والقمع للرعية وانهم في غير مداراة ولا تقية وان عدا
ذلك الى الكفر وجاوز الضلال الى الجحد فذاك اضل ممن كف عن شتمهم والبراءة منهم على انه ليس من
استحق اسم الكفر بالقتل كمن استحقه برد السنة وهدم الكعبة وليس من استحق اسم الكفر بذلك كمن
شبه الله بخلقه وليس من استحق الكفر بالتشبيه كمن استحقه بالتجوير والنابتة في هذا الوجه اكفر من يزيد
وابيه وابن زياد وابيه ولو ثبت ايضاً على يزيد انه تمثل بقول ابن الزبعرى :

منافع بجارت مانی ذات البنان معروف
علما و فضلا و بلغای ایشان عربی
ثنا ان مستمع دانشمند و
ابواب بنگر او صاف حمیده خالق
پسندیده عذب البیان نموده
تعالی [illegible]
خالق [illegible]
[illegible]
والله که ملک هندوستان
[illegible]
[illegible]
محققین و الاعلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و بیشوایان خاص و عام بوده
[illegible]
[illegible]

ومرتج

از رسالۂ ابو عثمان جاحظ

لیت اشیاخی ببدر شهدوا — جزع الخزرج من وقع الاسل
لاستطاروا واستهلوا فرحاً — ثم قالوا یا یزید لا تشل
قد قتلنا القرم من ساداتهم — وعدلناه ببدر فاعتدل

كان تجوير النابتة له وتشبيهه بخالقه اعظم من ذلك واقطع على انهم مجمعون على انه ملعون من قتل مؤمناً متعمداً
او متاولاً فاذا كان القاتل سلطاناً جائراً او اميراً عاصياً لم يستحلوا سبه ولا خلعه ولا نفيه ولا عيبه وان اخاف
الصلحاء وقتل الفقهاء واجاع الفقير وظلم الضعيف وعطل الحدود والثغور وشرب الخمور واظهر الفجور ثم ما
زال الناس يتسكعون مرة ويداهنونهم مرة ويقاربونهم مرة ويشاركونهم مرة الا بقية ممن عصمه الله تعالى ذكره
حتى قام عبد الملك بن مروان وابنه الوليد وعاملهما الحجاج بن يوسف ومولاه يزيد بن ابي مسلم فاعادوا على البيت
بالهدم وعلى حرم المدينة بالغزو فهدموا الكعبة واستباحوا الحرمة وحولوا قبلة واسط واخروا صلوة الجمعة الى مغيربان
الشمس فان قال رجل لاحدهم اتق الله فقد اخرت الصلوة عن وقتها قتله على هذا القول جهاراً غير ختل
وعلانية غير سر ولا يعلم القتل على ذلك الا اقبح من انكاره فكيف يكفر العبد بشيء ولا يكفر باعظم منه.
وقد كان بعض الصالحين ربما وعظ الجبابرة وخوفهم العواقب واراهم ان في الناس بقية ينهون عن الفساد في الارض
حتى قام عبد الملك بن مروان والحجاج بن يوسف فزجرا عن ذلك وعاقبا عليه وقتلا فيه فصاروا لا يتناهون عن منكر
فعلوه فاحسب تحويل القبلة كان غلطاً وهدم البيت كان تاويلاً واحسب ما رووا من كل وجه انهم كانوا يزعمون
ان خليفة المرء في اهله ارفع عنده من رسوله اليهم باطلاً ومصنوعاً مولداً واحسب وسم ايدي المسلمين ونقش ايدي
المسلمات وردهم بعد الهجرة الى قراهم وقتل الفقهاء وسب ائمة الهدى والنصب لعترة رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يكون
كفراً كيف تقول في جمع ثلاث صلوات فيهن الجمعة لا يصلون اولاهن حتى تصير الشمس على اعالي الجدران كالملاءة المعصفرة
فان نطق مسلم خبط بالسيف واخذته العمد وشك بالرماح ان قال قائل اتق الله اخذته العزة بالاثم ثم لم يرض الا
بنثر دماغه على صدره وبصلبه حيث تراه عياله ومما يدل على ان القوم لم يكونوا الا في طريق التمرد على الله عز وجل و
الاستخفاف بالدين والتهاون بالمسلمين والابتذال لاهل الحق اكل امرائهم الطعام وشربهم الشراب على منابرهم ايام
جمعهم وجموعهم فعل ذلك حبيش بن دلجة وطارق مولى عثمان والحجاج بن يوسف وغيرهم وذلك ان كان كفراً
كله فلم يبلغ كفر نابتة عصرنا وروافض دهرنا لان جنس كفر هؤلاء غير كفر اولئك . الرسالة

مرفوع جز دین اشرف النبیین و
آن سرسبز مبین از ادات آمکین
آن سرسبز مبین بوده است
بوده اند [illegible]
کرآن شهرهٔ [illegible] زمان عجب
باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علم و فضل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و ایمان [illegible]
[illegible]
انکه

خلفند

ذکر قسمت یسیرے از رسالهٔ نفحات اللاهوت فی لعن الجبت والطاغوت تصنیف شریف شیخ اجلّ العالم الربّانی المحقق الثانی الشیخ علی الکرکی قدّس الله سرّه الزکی

واثبات کفر ولعن یزید ومعویه ووجوب لعن اعداء خدا ورسول وجواز لعن قاتل وزانی وکاذب ومرتکب کبایر مطلقا ونقل آیات صریحه واخبار صحیحه درین باب وتحقیق دب نال القرآن والقرآن یلعنه واین رسالهٔ نفیسه مشتمل بر مقدمه وفصول وخاتمه است در مقدمه گوید فنیها مباحث البحث الاول فی تحقیق معنی اللعن وهو فی لغة العرب الطرد والابعاد قال الزمخشری لعنه اهله طردوه وابعدوه وهو لعین طرید وقد لعن الله تعالی ابلیس طرده من الجنة وابعده من جوار الملائکة قلت فاذا قیل لعنه الله علی طریق الدعا کان معناه طرده الله وابعده من رحمته والمراد من الطرد والابعاد هنا نزول العقوبة والعذاب وحرمانه من الرحمة وهو لازم المعنی ولیس معنی الغضب ببعید منه اذ المتعقل من غضب الله سبحانه فعل اثر الغضب لا حصول الغضب الحقیقی الذی هو من توابع الجسم فان ذلک محال علیه البحث الثانی فی تحقیق ان اللعن قد یکون عبادة بالنسبة الی مستحقها اذا وقع فی محله ابتغاء لوجه الله ویدل علی ذلک ان الله جل اسمه لعن فی کتابه العزیز فی عدة آیات وامرنا باللعن فی بعضها مثل قوله سبحانه فلعنة الله علی الکافرین اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وقوله تعالی یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون ولعنه واعد له عذابا عظیما ونلعنهم کما لعنا اصحاب السبت الا لعنة الله علی الظالمین لعنهم الله فی الدنیا والآخرة الی غیر ذلک من الآیات التی لا تحصی کثرة والمراد بقوله سبحانه والملائکة والناس اجمعین ومن قوله یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون امر الملائکة واللاعنین بلعن هؤلاء المذکورین الی ان قال قدس الله سره وقد یکون ذکر اللعن فی کلامه سبحانه وتعالی علی وجه افاد انه من احب العبادات الیه وناهیک به شرفا ان الله تعالی جعله وسیلة الی اثبات دعوی النبوة وحجة علی الجاحدین لها فی المباهلة لنصاری نجران حیث قال سبحانه ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ولذلک انقطعوا

مقصد لعن معصومین بر ابوسفیان ومعویه لعنهم الله

ولجأوا الی الصلح وبذل الجزیة ولم یجدوا الی تردادالقول سبیلا وکذا اللعان بین الزوجین سقط الحد عنهما وموجب لنفی الولد بحیث لا ینسب الی الملاعن ابدا وربما وجب الحد علی المرئة اذا نکلت من غیر شهود ولا بینة وهذا یدل علی جلالة قدر اللعن وعلو منزلته بحیث ترتب علیه مثل هذه الاحکام وقد روی ان النبی صلی الله علیه وآله قال لعن الله الکاذب ولو کان مادحا

﴿لعن پیغمبر صلی الله علیه وآله بر ابوسفیان بپنجاه هزار لعنت﴾

وقال صلی الله علیه وآله فی جواب ابی سفیان لعنه الله حین هجاه بالف بیت اللهم انی لا احسن الشعر ولا ینبغی لی اللهم العنه بکل حرف الف لعنة .

﴿لعن حضرت امیر علیه السلام بر معویه وعمرو عاص وابوموسی وابوالاعور﴾

وقد لعن امیرالمؤمنین علیه السلام جماعة وروی انه کان یقنت فی الصلوة المفروضة بلعن معویة وعمرو بن العاص وابی موسی الاشعری وابی الاعور السلمی لعنهم الله مع انه احلم الناس عن ذنب الجانین واعظم تذوّا من ان یخرج نفسه الشریفة منزلة بشر فلولا انه کان یری لعنهم من اقرب القربات لما کان یتحری فی الصلوات المفروضات .

﴿لعن حضرت حسن علیه السلام بر معاویه واهل ضلال﴾

ومن نظر للحسن علیه السلام مع معاویه لعنه الله واصحابه کیف لعنهم وقذفهم بالفحش علی ما رووا اهل السنة وتتبع ما روی عن الآثار عن الائمة الاطهار فی الکافی وغیره من کتب الحدیث والادعیة فی لعنهم علیهم السلام من یستحق اللعن من رؤساء الضلال والتصریح باسماء هؤلاء علم ان ذلک من شعب الدین وشعاره بحیث لا یتخالجه شک ولا تعتریه مریة .

﴿جواز لعن قاتل وزانی وظالم ومرتکب کبایر مطلقا﴾

البحث الثالث فیما یستحق المکلف اللعن به لا ریب ان اللعن من الله تعالی هو الطرد والابعاد من

الرحمة وانزال العقوبة بالمكلف، وكل محل ادخول اقتضى نزول العقوبة بالمكلف من فسق او كفر فهو مقتض لجواز اللعن ويدل عليه قوله تعالى في القاتل وغضب الله عليه ولعنه وقوله تعالى والخامسة ان غضب الله عليها ان كان من الصادقين رتب الغضب على صدقه في كونها زانية والزنا ليس بكفر وقوله تعالى الا لعنة الله على الظالمين اي على كل ظالم لان المعرف للعموم والفاسق ظالم لنفسه حيث جعل سبحانه قسيما للمقتصد والسابق بالخيرات فان قيل فيجوز اللعن لكل ذنب قلنا ان الكبائر مجوزة اللعن لما تلوناه ولان الكبيرة مقتضية لاستحقاق الذم والعقاب في الدنيا والاخرة وهو معنى اللعن واما الصغائر فانما تقع مكفرة لقوله تعالى والذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش الا اللمم فقد فسر بصغائر الذنوب فلهذا لا ينقص ايمان فاعلها ولا ترد شهادته ولا تسقط عدالته نعم للاصرار عليها يلحق بالكبائر وصار اللعن سائغا ..

﴿ وجوب لعن بر اعداء الله و اعداء اولیائه ﴾

البحث الرابع هل اللعن على مستحقه واجب ام جائز فقد علم ضرورة ان الله تعالى كما اوجب موالاة اوليائه ومودتهم اوجب معاداة اعدائه والبرائة منهم وابغاضهم ولو كانوا اقرب الناس والصقهم نسبا قال الله تعالى لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الاخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا اباءهم او ابناءهم او عشيرتهم قال في الصحاح المحادة المخالفة ومنع ما يجب عليك ومعناه ان من الممتنع المحال ان تجد قوما مؤمنين يوالون المخالفين لله والغرض انه لا ينبغي ان يكون ذلك وحقه ان يمتنع ولا يوجد بحال مبالغة في النهي عنه والزجر عن ملابسته والتوصية بالتصلب في مجانبة اعداء الله ومباعدتهم وقال الله تعالى ما كان للنبي والذين امنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي قربى من بعد ما تبين لهم انهم اصحاب الجحيم وما كان استغفار ابراهيم لابيه الا عن موعدة وعدها اياه فلما تبين له انه عدو لله تبرء منه فهذه الايات ناطقة بوجوب معاداة اعداء الله بل دالة على ان ذلك جزء الايمان وان مخالف ذلك لا يمكن ان يكون مؤمنا وقاعدة

شاد و منظور حلال و عبادات در ام و بنات یزید بود و هم چنین است وجود مقدس علماء و صلحا که مبینین احکام شریعت ربانیین و مبلغین تکالیف خجسته ختم المرسلین اند که العلماء ورثة الانبیاء و وجود چنین ذوات مقدسه حلال از نور واجب از بنی امیه و مناع او گروه امثال یزید برده و نفی و بیت عباد بجواب از محفوظ و احکام الهیه تکالیف منقطعه بواسطه وجود ایشان محفوظ است و کرامت تو عجب نبود حدیث شریف مداد العلماء افضل من دماء الشهداء و عالم باطل میبود هل یستوی الذین

﴿ لسان العرب تقتضي ذلك ايضا قال الشاعر ﴾

تود عدوي ثم تزعم انني	صديقك ان الراي عنك لعازب

فمودة العدو خروج عن ولاية الولي فكما يجب الخروج عن موالاة الله واوليائه كذلك يحرم الدخول في موالاة اعداء الله واعداء اوليائه وقد روي ان النبي صلى الله عليه واله كان يقول اللهم لا تجعل لفاجر ولا لفاسق عندي نعمة فاني وجدت فيما اوحيته لا تجد قوما الى ان قال فقد علم من ذلك ان التبري من اعداء الله جزء الايمان وان الله سائل يوم القيمة لا محالة ..

﴿ کفر و لعن یزید و معاویه علیهما العذاب الهاویه ﴾

وبعد از بیانات وافیه گوید ثم كيف يحل المؤمن يعتقد انه يلقى الله تعالى في المعاد ان يقول يزيد لعنه صحابي وانه عدل لا يجوز لعنه مع انه قتل احد سبطي النبي صلى الله عليه واله وسبى نسائه وعياله واحضرهم في الشام عنده في اسراء كسبي كفار الروم والديلم وكان يشرب الخمر وعنده راس الحسين عليه الصلوة والسلام وينكث ثناياه بالقضيب وغزى مدينة الرسول واباحها كسائر بلاد الكفر ولم يلتفت الى حرم النبي صلى الله عليه واله وقبره الشريف فيها واخاف المسجد الحرام الى غير ذلك من افعاله وكذا القول في المعوية الذي لم يسلم الا خوفا من السيف بعد الفتح وخالفه في محاربته علي عليه السلم ثمانية عشر شهرا وقد قال النبي صلى الله عليه واله حربك حربي وتظاهره باللعن وسبه اعواما على المنبر وقد قال النبي لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق وامثال هذه الفاجرين الكافرين لعنهما الله ..

﴿ شروع بوقایع عصر عاشوراء ﴾

﴿ وقعه غارت خیام ﴾

تمهید از غارت جنود معاویه بر زنان مسلم و معاهده را

تعلمون و التعجب لا ینقضی از کمال نور ... علماء المعرفة و الیقین بموقع العلماء الربانیین ... و التعجب اقتداء بمعالم الحکمة و الراشدین و من ... الفقهاء ... الائمة ... المعصومین ... الکافر ... منا له ... کتب و بعد ... مصنفات العناب مؤلفات ... عبارت ... صفات ... الافهام و عقاید ... استقصاء ... ابن عصفور ... علماء و فضلاء ابن ... عرضه ... شاهد ... مضاعف ... افتاد ... بلند

عصر عاشوراء

ذکر ناسخ گوید بگروز معویة بن ابی سفیان سفیان بن عوف غامدی را طلب داشت و گفت من ترا با
لشکری رزم زن و دلیرانی لشکر شکن بجانب عراق روان خواهم داشت واجب میکند که از جانب فرات
طی مسافت کنی و نخستین بشهر هیت عبور دهی اگر در آنجا با لشکری دچار شدی طریق مقاتلت سپار و
هیچ دقیقه از قتل و غارت فرو مگذار و از آنجا مدینه انبار را بدست نهب و غارت پایمال کن و بجانب
مداین استعجال فرما هر کرا از دوستان علی ابو طالب دیدار کنی در قتل او شتاب کن و در هر بلدی از ایشان
عبور دهی خراب کن و خویشتن را واپای که با کوفه نزدیک نشوی مباد علی را آگهی رسد و ترا گزندی
رساند گاهی که مداین و انبار را بی پی در سپری و آن اراضی را دستخوش نهب و غارت کردی چنانست که
این جمله بکوفه انداخته و مردم کوفه را مورد قتل و غارت ساخته و این کردار هول و هرب تمام در اصحاب
علی اندازد و احباب ما را شاد خاطر سازد چون سخن بپای آورد سفیان بن عوف از نزد او بیرون
شد و با عداد کار و بسیج راه پرداخت و روز دیگر معویة بر منبر برآمد و مردم را بدین کلمات مخاطب
داشت و گفت ایها الناس انتدبوا مع سفیان بن عوف فانه وجه عظیم فیه اجر سریع باتیکم انشاء الله مردم را
تحریض داد که در خدمت سفیان بن عوف کوچ دهند و بنمود که ایشان را اجری عظیم و پاداشی بزرگ خواهد بود
سه روز افزون سپری نشد که شش هزار کس مرد لشکری انجمن شدند و سفیان با آن لشکر خیمه بیرون زد
و از کنار فرات راه هیت پیش داشت و چون سیل بنیان کن در رسید و دایره کردار هیت را فرو گرفت
و چندانکه توانست از نهب و غارت خویشتن داری نکرد و از آنجا بجانب انبار روان شد فرات را عبور
کرد و از آن پیش که وارد انبار شود از اهل انبار چند تن جوانان نورس بدست گرفت و از ایشان
از حاکم انبار و از لشکر کوفه که ملازم خدمت اوست پرسش کرد گفتند حاکم انبار اشرس بن حسان
است و لشکری که امیر المؤمنین علیه السلام بملازمت خدمت او گماشته بانصد تن باشند و در این ایام
سیصد کس از آنجماعت با کوفه مراجعت کرده اند تا در ازای ایشان فوجی دیگر نقد بهای این خدمت کنند
اکنون از مردم لشکری افزون از دویست کس ملازم خدمت اشرس بن حسان نیست سفیان از این سخن
شاد خاطر شد و با دلی قوی روی با انبار نهاد و رایات جنگ را بر افراشت و سپاه را فوج فوج بر
لشکر کوفه که عدد ایشان دویست مرد بودند چون آن سپاه گران را بدیدند دست بهم دادند و حسان بن حسان کار را

قتل حسان بکری رض و خطبهٔ حضرت امیر علیه السلام

کال شجاعت ملقب بأشرس بود روی با مردم خویش کرد و این آیت مبارک را قرائت فرمود فمنهم من قضی نحبه
ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا هان ای مردم بدانید کس را بجهان جاویدانه نماند جماعتی
بمردند و جماعتی نیز بمیرند شما را آگهی میدهم که مادر این مخاصمت روی سلامت نخواهیم دید و از این
جنگ زنده رجعت نخواهیم کرد آنکس که ترک جان گوید و ملاقات خدا را جوید خود را بخدای
فرو شد و با من یکوشد و گرنه این قریه را بگذارد و کوچه سلامت پیش دارد آن جماعت سی تن او و همد
رهمدستان شدند پس اشرس با آن مردم مرده چون شیر خشم کرده آهنگ جنگ کرد و بدیره انسپاه بزرگ
شد و خویشتن را چون صاعقه آتشبار بر لشکر کفار زد از چپ و راست حمله همی کرد و همی زدند و کشتند
تا بجمله کشته شدند آنوقت سفیان بن عوف بی غایله و مانعی با انبار در آمد و دست بنهب و غارت گشاد
و از طریف و تلید چیزی با کس نگذاشت دست برنج و خلخال از ساعد و ساق زنان کشیدند و قرطه
و شیرگان باز کردند از پس این کردار شنیع سفیان بن عوف طریق مراجعت گرفت و راه شام پیش داشت

رسیدن طغیان سفیان بحضرت امیر صلوات الله علیه

و گویند پس مردی از اهل ذمه که ساکن انبار بود و در شمار مجوسان نجم میرفت عجلت کرد و شتاب زده
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و این خبر باز داد علی علیه السلام از اندوه تمام آمد و بر منبر صعود داد و مردم را
مخاطب داشت و فرمود ان اخاکم البکری قد اصیب بالانبار وهو معتز لا یخاف ما کان واختار ما عند الله
علی الدنیا فانتدبوا الیهم حتی تلاقوهم فان اصبتم منهم طرفا نکلتموهم عن العراق ابدا ما بقوا ای
مردم حسان بن حسان البکری برادر شما در انبار مقتول شد و او از جهاد نترسید و آخرت را بر دنیا
اختیار کرد پس بدفع لشکر شام عجلت کنید تا در یابید ایشان را اگر ایشان را در یابید و کیفر کردار در
کنار نهید دیگر باره آرزوی سفر عراق نکنند .:.

خطبهٔ حضرت امیر علیه السلام و اظهار اسف از غارت نسوان

ایضا گوید حضرت امیر صلوات الله علیه در سدهٔ مسجد بنشست و فرزندان او حسن و حسین
علیهما السلام و عبد الله بن جعفر در خدمت او حاضر بودند آنوقت غلام خویش سعد را طلب داشت و فرمود
این خطبه را بر مردم قرائت کن و چنان بود که امیر المؤمنین علیه السلام قرائت سعد را می شنید و اگر از

میان جماعت کسی سخن برد و قبول میکنت نیز اصغا میفرمود و بالجمله سعد بر حسب فرمان بپای ایستاد
و این مکتوب را قرائت کرد بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله علی امیر المؤمنین الی من قرء علیه کتابی من المسلمین
سلام علیکم اما بعد فالحمد لله رب العالمین و سلام علی المرسلین و لا شریک لله الاحد القیوم و صلوات الله
علی محمد والسلام علیه فی العالمین الی ان قال علیه السلام ایها الناس فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله
لخاصة اولیائه وهو لباس التقوی و درع الله الحصینة و جنته الوثیقة فمن ترکه رغبة عنه البسه الله ثوب
الذل و شملة البلاء و دیث بالصغار والقماءة و ضرب علی قلبه بالاسهاب و ادیل الحق منه بتضییع
الجهاد و سیم الخسف و منع النصف الا و انی قد دعوتکم الی قتال هؤلاء القوم لیلاً و نهاراً و سراً و
اعلاناً و قلت لکم اغزوهم قبل ان یغزوکم فوالله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلوا فتواکلتم
و تخاذلتم حتی شنت علیکم الغارات و ملکت علیکم الاوطان فهذا اخو غامد قد وردت خیله الانبار
و قد قتل حسان بن حسان البکری و ازال خیلکم عن مسالحها و لقد بلغنی ان الرجل منهم کان یدخل علی المرأة
المسلمة والاخری المعاهدة فینتزع حجلها و قلبها و قلائدها و رعاثها ما تمتنع منه الا بالاسترجاع و
الاسترحام ثم انصرفوا وافرین ما نال رجلاً منهم کلم و لا اریق له دم فلو ان امرءاً مسلماً مات من
بعد هذا اسفاً ما کان به ملوماً بل کان به عندی جدیراً الخطبة بعد از حمد خداوند و درود بر رسول الله
میفرماید هان ای مردم بدانید که جهاد در بای بجان است و خداوندان بار ابرار و خاصان خویش گشاده
دارد و بدانید که جهاد جامهٔ پرهیزکاری و سپر فیروزمند است و آنکس که از جهاد روی بگرداند خداوندش
جامهٔ ذلت بپوشاند و خفیف و خوار مایه دارد و دستخوش ذلت و ظلم فرماید هان ای مردم شما را در پنهان و
آشکار بقتال اهل شام و معاویه دعوت کردم و گفتم جهاد کنید با ایشان پیش از آنکه ایشان با شما جهاد
نمایند سوگند با خدای هیچکس در خانه ننشست تا دشمن بر سر او تاختن کند الا آنکه ذلیل شد و شما
ساخته دفع اعدا نشدید و یکدیگر را در شدائد پیشوائی نکنید تا از هر جانب چنگال غارت شما را
مقبوض داشت و اراضی و ارباع شما را خود فرا داینک سفیان بن عوف غامدی است که با لشکر خود شهر
انبار در آمد حسان بن حسان بکری را بکشت و سپاه شما را از حدود و ثغور شما براند بمن رسید که
مردی از لشکر شام بر زنی مسلمه در آمد و دیگری بخانهٔ زنی از اهل ذمه در رفت پس خلخال و یاره و سلسله

وگوشواره از ایشان باز همی کردند ایشان را جز زاری و ضراعت فریاد رسی نبود بالجمله هر چه را اینان
یافتند بر گرفتند و برفتند بی آنکه جراحتی از ایشان رسد یا خونی از ایشان ریخته شود اگر مرد
مسلم از این ناهموار اندوه بمیرد جای ملامت نباشد بلکه در نزد من ستوده و سزاوار است
مؤلف گوید شرحی از مراتب فطانت این خطبهٔ مبارکه در مجلد ستم وقایع در صفحهٔ ...
مذکور شد فلیطلب من هناک

قلت با جانب ولای یا امیر المؤمنین ... ملکی که از سلطان از شنیدن این داهیهٔ عظمی نه غم و
اندوه بمیرد سزاوار است که کاش بود که آن وقت کم تسابق القوم علی نهب بیوت آل الرسول و قرة
عین البتول حتی جعلوا ینتزعون ملحفة المرئة عن ظهرها ... چنانکه شرح آن مذکور خواهد شد ان شاء الله

تمهیدی قویم استغاثهٔ زن هاشمیه بمعتصم عباسی
واشاره باستغاثهٔ اهل بیت در غارت خیام

در نامهٔ انشوران ناصری گوید در کتب مغازی مسطور است که در سال
دویست و بیست هجری بحکم معتصم عباسی لشکری عظیم بدفع بابک خرمدین که مروج مذهب زنادقه
بود مامور گشت چون بعد از روزی چند کار بر بابک صعب افتاد برای تفرقهٔ جیوش خصم در پرده بسلطان
نصاری نامه فرستاد که معتصم در این اوان چندان بر محاربت همت گماشته که تمام لشکر اسلام را بدین
سرزمین فرستاده اینک در مقر خلافت از عساکر مسلمین و فرسان قبایل یکنفر بجای نمانده اگر سلطان
را ... در این بر لشکر کشی و کشور گشائی تعلق گیرد برای انجام این امر فرصتی خوشتر از این بدست نیاید
سلطان نصاری چون از مضمون مکتوب آگاه شد فرصت غنیمت شمرده با یکصد هزار سوار از لشکر
نصاری بر بلاد اسلام تاختن آورد قلاع و حصون چند مفتوح ساخت و جمهور کثیر از مردان
مسلمانان عرضهٔ شمشیر نمود و جماعتی بسیار از زنان ایشان اسیر کرد چون این خبر بمعتصم رسید
آتش غیرتش زبانه کشید و توان شکیب از خاطرش برفت بارے گفتند که در این حادثه زنی از هاشمیات
بدست مردی رومی اسیر گشته نالهٔ استغاثت برداشته همی گفتی وامعتصماه معتصم چون این بشنید گفت
لبیک لبیک و در دم از تخت برخاست و مرکب طلبیده برنشست و طریقی دیگر نوشته اند که معتصم از

فتح انقره و عموریه بدست معتصم عباسی

علام ابن الجیلة وراوان بهن گفتند شخصی از نصاری زن هاشمیه را گرفته زن فریاد برآورده و امجداه وامعتصماه نصرانی بطور سخریه واستهزاء گفت اینک معتصم براسب ابلق سوار است وآمده که ترا خلاص نماید معتصم چون از شنیدن این سخن گفت ای نیوشم تا نه ای را این کار نکنم پس حکم داد اینجه اسب ابلق در سرمن رای است حاضر نمودند سوار شوند گویند در آنروز یکصد و پنجاه هزار ابلق سوار از سرمن رای بیرون رفتند جمهور منجمین و ارباب احکام ازد لاهل آثار فلکی وزایجه طالع حرکت چنین استنباط و استخراج نمودند که در این واقعه هزیمتی عظیم و شکستی فاحش در لشکر معتصم حادث شود و در این حکم همگی همداستان بودند متصلم ترهات الجماعت رخنه در بنیاد عزیمت پدید نیامد با عدد بی پایان و عدتی فراوان از سرمن رای بیرون شتافت برشدایدحروب و سوانح خطوب دل نهاد طی طریق و قطع مسافت نمود تا بحدود وثغور ملک ملک نصاری فراو سید پس آتش قهر و انتقام بیفروخت وخرمن اعمار و اموال مردم آنملک سوختن گرفت تا بشهر انقره واصل گشت نخست آن بلد را در اندک زمانی مفتوح ساخت سپس بجانب عموریه گرایید و آن شهریست که در آن عهد مسیحیان از اسواری اعظم و ملکی اشرف از آن موجود نبود باره استوار و خندقی شگرف داشت معتصم زمانی آن بلد را در حصار گرفت تا بتقدیر خداوند حکیم و رغم انوف اصحاب تنجیم صورت فتح و ظفر در صفحه شمشیر او جلوه گر گشت از طرفی در حصار آن حصن منیع رخنه افتاد و ناطس که از جانب سلطان نصاری در آن شهر بطریق بود اسیر گشت غازیان اسلام بفرمان معتصم دست انتقام بر مردم آن سرزمین گشودند و از قتل و غارت و تخریب و احراق هیچ فرو نگذاشتند ابو تمام طائی در این سفر همراه بود و این واقعه شگفت در ضمن قصیده بشرح آورد که خداوندان سخن را در جزالت کلمات ولطافت مضامین آن حیرت آید و قصیده طولانی و چندی از ابیاتش بدین قرار است

اَلسَّیْفُ اَصْدَقُ اَنْبَاءً مِنَ الْکُتُبِ	فِی حَدِّهِ الْحَدُّ بَیْنَ الْجِدِّ وَاللَّعِبِ
وَالْعِلْمُ فِی شُهُبِ الْاَرْمَاحِ لَامِعَةً	بَیْنَ الْخَمِیسَیْنِ لَا فِی سَبْعَةِ الشُّهُبِ
اَیْنَ الرِّوَایَةُ اَمْ اَیْنَ النُّجُومُ وَمَا	صَاغُوهُ مِنْ زُخْرُفٍ فِیهَا وَمِنْ کَذِبِ
فَتْحُ الْفُتُوحِ تَعَالَی اَنْ یُحِیطَ بِهِ	نَظْمٌ مِنَ الشِّعْرِ اَوْ نَثْرٌ مِنَ الْخُطَبِ
یَا یَوْمَ وَقْعَةِ عَمُّورِیَّةَ انْصَرَفَتْ	عَنْکَ الْمُنَی حُفَّلًا مَعْسُولَةَ الْحَلَبِ

که پاسبانان تمام و غرق سله پنجاه هزار ابلق سوار است منتهاها از شهر سرمن رای و اینگونه اطلاقات مرسوم معمول است

بطریق بالکسر بطارقه ... روم که ده هزار مرد جنگی تحت حکم اوست و فروتر از آن طرخان است که پنج هزار کس در حکم اوست و فروتر از آن قومس بفتح اول وثالث که دویست کس بفرمان اوست بطارقه جمع

تثقف

اشاره بغارت خیمگاه زینب از قصیده سید حیدر حلی

لَبَّیْکَ مُعْتَصِمٌ بِاللّٰهِ مُنْتَقِمٌ	لِلّٰهِ مُرْتَغِبٍ فِی اللّٰهِ مُرْتَقِبِ
لَمْ یَرْمِ قَوْمًا وَلَمْ یَنْهَدْ اِلَی بَلَدٍ	اِلَّا تَقَدَّمَهُ جَیْشٌ مِنَ الرُّعُبِ
لَبَّیْتَ صَوْتًا زِبَطْرِیًّا هَرَقْتَ لَهُ	کَاْسَ الْکَرَی وَرُضَابَ الْخُرَّدِ الْعُرُبِ
اَجَبْتَهُ مُعْلِنًا بِالسَّیْفِ مُنْصَلِتًا	وَلَوْ اَجَبْتَ بِغَیْرِ السَّیْفِ لَمْ تُجِبِ
حَتَّی تَرَکْتَ عَمُودَ الشِّرْکِ مُنْعَفِرًا	وَلَمْ تُعَرِّجْ عَلَی الْاَوْتَادِ وَالطُّنُبِ
اِنَّ الْاُسُودَ اُسُودَ الْغَابِ هِمَّتُهَا	یَوْمَ الْکَرِیهَةِ فِی الْمَسْلُوبِ لَا السَّلَبِ

صاحب تجارب السلف گوید معتصم ابو تمام را باین قصیده سه هزار درهم بخشیده و چون این بیت برخواند که میگوید

رَمَی بِکَ اللّٰهُ بُرْجَیْهَا فَهَدَّمَهَا	وَلَوْ رَمَی بِکَ غَیْرُ اللّٰهِ لَمْ یُصِبِ

معتصم گفت زِدْنَا دَرَاهِمَکَ یعنی درهمهای تو دینار شد سه هزار دینار جایزه این قصیده بابو تمام داد هم گوید بعضی گویند که معتصم موصل را بجایزه این قصیده بابو تمام داد و فتح عموریه در سنه دویست و بیست و سه بوده

مؤلف گوید ای مسلمانان معتصم عباسی بمحض شنیدن استغاثه یکزن هاشمیه که بدست دشمن اسیر شده و گفته وامعتصماه معتصم کجاست که مرا از دست این دشمن خلاص نماید منقلب میشود و صد و پنجاه هزار سوار فراهم کرده انتقام او را میکشد نمیدانم چه حالی داشتند پیغمبر خدا و علی مرتضی صلوات الله علیهما از شنیدن استغاثه هاشمیات و علویات در غارت خیام طاهرات و هن یلذن بعضهن ببعض و یصحن واجداه واابتاه واعلیاه واقلة ناصراه واحسناه ...

وقبل از شرح این فاجعه هایله مناسبت ذکر بعضی از قصاید عربیه و فارسیه سید حیدر حلی ره گوید

یَوْمٌ سَرَتْ اَسْرَی کَمَا شَاءَ الْعِدَی	فِیهِ الْفَوَاطِمُ مِنْ بَنِی یَاسِینِ

[illegible]

اشتال

قصايد عربيه در غارت خيام

أبرزن من حرم النبي وآنه	حرم الإله بوازغ التبيين
من كل محصنة هناك يروعها	أشحن بلا خفر ولا تحسين
سلبت وقد حجب النواظر نورها	عن حر وجه بالعفاف مصون
حرم مع النهب حشاشتها جوى	لهفي تروح قلبها بأنين
لا طاب عيشك يا زمان ولا جرت	أنهار مائك للورى بمعين

شيخ عبد الحسين اعسم ره گويد

وبنات فاطم خفرات	هتكت بين أعين الأوغاد
سلبوا من رؤوسها ما عليها	فخمرن عنهم بالأيادي
ما كفاهم سلب النساء عن سباها	بين أهل القرى وأهل البوادي
يتجاوبن بالبكا وله الأحشا	بح الأصوات غرثى صوادي
ورؤوس القتلى أمام السبايا	تتهادى على القنا المياد
ليت عينا رنت لها بالتشفي	كحلت بالعمى وطول السهاد

سيد رضی ره گويد

والسبايا على النجائب تساق	وقد نالت الجيوب الذبول
من قلوب يدمى بها ظفر الوجد	ومن أدمع مراها الهمول
قد سلبن القناع عن كل وجه	فيه للصون من قناع بديل
وتنقبن بالأنامل والدمع	على كل ذي نقاب دليل
وتشاكين والشكاء بكاء	وتنادين والنداء عويل
لا يغب الحادي العنيف ولا يفتر	عن رنة العديل العديل

ايضا سيد حيدر حلی ره گويد

هتك الطغاة على بنات محمد	حجب النبوة خدرها وخباءها
فتنازعت أحشاءها حرق الجوى	وتجاذبت أيدي العدو رداءها

اشتغال باشغال واعراض بنوع مهم ونالعراض از لوازم وجه داده است وچنانچه نهو اوده علیه ورع بمدار ماع باشد اگر عموم کالانعام در این جزء از اعوام تکلیف خود را چنین بدانند این خدام سریر مطهره هم باید بشوه مرضیه نبی مرضی سلوک رشمنی نمایند که لکم فی رسول الله اسوة حسنه چنانچه در وقتیکه غدی بن حاتم طائی را خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آوردند حضرت تبسم مبفرمودند عدی بن حاتم را نا گوار آمده در مقام تعرض عرض کرد که کرام وجواد قبائل را بسلسله اسیر وقید گرفتار کرده برایشان میخندید حضرت فرمود خنده من بجهت این است که شما را بزور زنجیر با بدبه بهشت

اشعار فارسيه در غارت خيام

عجبا لحلم الله وهي بعينه	برزت تطيل عويلها وبكائها
ويرى من الزفرات تجمع قلبها	بيد وتدفع في يد أعدائها
حال لرؤيتها وان شمت العدى	فيها فقد نحت الجوى أحشائها
ما كان أوجعها لمهجة أحمد	وأمض في كبد البتولة دائها

شيخ علی صاحب معراج المحبة گويد

چو کار شاه ولشکر بسر آمد	سوی خرگه سپه غارتگر آمد
بدست آن گروه بی مروت	بیغما رفت میراث نبوت
بسی پا وسر از معجر کشیدند	برهنه گشت وخونین از دویدن
بسی گوش از پی تاراج گوهر	دریده از دست قوم کینه پرور
بسی رخساره گلرنگ نیلی	نمود این آسمان از ضرب سیلی
زدند آتش همه آن خیمه گه را	که سوزانید دود ش مهر ومه را
بتول دوّمین شد در تلاطم	نمودی دست وپای خویشتن گم
بفرمودش مرا اینجا بپا ربید	همه سر اند راین صحرا اگذارید

ثاقب در تخمیس اشعار محتشم گويد

دست جفا ز جور مخالف چو بر گشود	غارت بخیمگاه واساس حرم نمود
کردند جلگی همه بیغما زهر چه بود	وانگه سرادقیکه ملك محرمش نبود

کندند از مدینه ودر کربلا زدند

شد کربلا ز خون شهیدان ماه روی	در هر طرف روانه چو در لاله زار جوی
رفتند چون بقصد حرم قوم کینه جوی	اهل حرم دریده گریبان گشاده موی

وله — فریاد بر در حرم کبریا زدند — **ایضا**

از کین بدشت ماریه چون قحط آب بود	در موج خون تن شهدا چون حباب بود

برتقصیر فی نیائش اعصیی بسلام عدی بن حاتم شد اسلام آورده ووصل علی اوصل الی الخلق زمان اینکونه سلوك با بد نمودن اگر اهها بجهت مصالح دنیویه باشد اکر در خانه علماء وفضلا باشند از در خانه علماء هم کشند ودر زمره نجومیه یا بد بجهت مصالح اخرویه بنیت بالایشان قرب ونزدیکی جوید والحمد لله که از حسن طینت وصفاء طویت همیشه نیاز وخلوص ثابت بوده ومیباشد خالصا مخلصا الله الدین ترویج شان نموده اند ولطف السلطان ووعدهاید وآثار رشید مرحوم در مقام جنیز از ان اینکه کتب اخبار انتشار وانتشار ما کان لله ینمو باشند یا ند ومایخرج من القلب یدخل فی القلب آزکردار دارا نما

-٬(٤٦)٬-

انشاء الله تعالی که مقام و قدر
و پایه فضل و علم شما اجلّ و اعلی و ارفع
از آن است که حاجت به بیان مبیّن داشته
باشد و اگر چه از بداء گوشه نشینی در
عالم کون گردیده ابد سحاب حجاب
از انا بخواهد شد مؤلفات شما که
تمام ربع مسکون را منوّر و مشحون
داشته سنریهم آیاتنا فی الآفاق
و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه
الحق قرونا بعد قرون و دهورا
بعد دهور موجب اعلاء و ارتفاع
لوای بود النور خواهد شد
کیست که منعلوم و اوازه
فضل شما را نشنیده باشد
الذین آتیناهم الکتاب یتلونه
حق تلاوته اولئک یؤمنون
به و من یکفر
به
فاولئک

تفصيل فاجعهٔ غارت خيام

جسم شریفشان همه در آفتاب بود	آن خیمه گه که گیسوی حورش طناب بود

شد سرنگون ز باد حوادث چنانکه بار

ملك الشعراء سيّد مظفر علی خان گويد

خیام شاه شد غارت ز بیداد	چرا این خیمهٔ گردون نیفتاد
میان خیمه ها گشتند داخل	برهنه تیغها و کینه در دل
در آنخانه که از لبر جاه و رفعت	نشد داخل ملایک بی اجازت
سپاه اشقیا بی رخصت آمد	پی تاراج و بهر غارت آمد
ردا هاے زنان از سر کشیدند	زگوش کودکان گوهر کشیدند
چه ظلم است این که بیت تاج معراج	کند امت ز دست جور تاراج

ميرزا سروش ره گويد

کافران در خیمهٔ شه تاختند	دستها از بهر غارت آختند
خیمهٔ تا بیده رضوانش طناب	چهرهٔ نور قبه اش بر آفتاب
خیمهٔ کش قدسیان کردند طوف	سوختند از جهل نه آزرم و نه خوف
مهر بود از کودکان تا رسید	قرطه و خلخال هر کو مهر سید

تفصيل فاجعهٔ غارت خيام

در ملهوف گويد وتسابق القوم علی نهب بیوت آل الرسول وقرة عین البتول حتی جعلوا ینتزعون ملحفة المرأة علی ظهرها وخرج بنات رسول الله وحریمه یتساعدن علی البکاء ویندبن لفراق الحماة والأحبّاء وروی حمید بن مسلم قال رأيت امرأة من بکر بن وائل کانت مع زوجها فی اصحاب عمر بن سعد لع فلمّا رأت القوم قد اقتحموا علی نساء الحسین وفسطاطهنّ وهم یسلبونهنّ اخذت سیفا واقبلت نحو الفسطاط وقالت یا آل بکر بن وائل اتسلب بنات رسول الله لا حکم الّا لله یا لثارات رسول الله فاخذها زوجها وردّها الی رحله ..

-٬(٤٧)٬-

فاولئک هم الفاسقون آن افق
فلک مبالات و علم اعظام
دوربین بدا بیشتر نیز بر آخته
قد العوکان خیرا ما شده کا البر
عرضه بندیشما صمیم دوبر ابشار
مرتفعا بمنتهی اکمرتبتم و لیه ارشد
نصرتا بیاری بفضیلتی شما صرف اولوا
العشرة من الرسل وفی آن بجاه الهم
کاتبهم بقوة و روق تابع علاوه
کل بهم بعلما عملا نافع جهاد
و دیده شما شما بحلا دار شاد الی
الکتاب ابده دور شاد دار ان
بایع علوم دین شرع و مطاع مردود
نشانید بستاهم وارع الی سبیل
ربّک بالحکمة والموعظة الحسنة
وابنشهم هو ساخته و جادلهم
بالتی هی احسن ونا الاکف نام مهد
کر آن رتبک هو
اعلم
بمن

نقل اخبار مقاتل در غارت خيام

وشيخ نجم الدين جعفر بن نما از اعاظم امامیه ومشایخ علامه قدس سرهما در مثیر الاحزان گوید ثم اشتغلوا بنهب عیال الحسین علیه السلام ونسائه حتی تسلب المرأة مقنعتها من رأسها وخاتمها من اصبعها وقرطها من اذنها وحجلها من رجلها وجاء رجل من سنبس الی ابنة الحسین علیه السلام فانتزع ملحفتها من رأسها وبقین عرایا تراوحهن ریاح النوائب وتعبث بهنّ اکف المصائب قد غشیهن القدر النازل وساورهنّ الخطب الهائل وخرج بنات سیّد الانبیاء وقرة عین الزهراء حاسرات مبدیات للنیاحة والعویل یندبن علی الشباب والکهول واضرمت النار فی الفسطاط فخرجن هاربات ومررن علی جسد الحسین وهو معفر بدمائه مفقود من احبائه فندبت علیه زینب بصوت شجیّ وقلب مقروح یا محمداه صلی علیك ملیك السماء الی ان قال فاذابت القلوب القاسیة وهدّت الجبال الراسیة

وايضا گويد ونحرت الابل التی کانت مع الحسین علیه السلام فلم یؤکل لحمها لانه کان امرّ من الصبر وفی روایة اخری انه لمّا جعل اللحم فی القدر صار نارا وکان مع الحسین علیه السلام ورس وطیب فانتهبوه فلمّا وصلوا الی بیوتهم صار رمادا وقالوا وجد شمر بن ذی الجوشن لع فی رحل الحسین علیه السلام ذهبا فدفع بعضه الی ابنته فدفعته الی صائغ یصوغ منه حلیا فلمّا ادخله النار صار نحاسا وقیل نارا وما تطیبت امرأة من ذلك الطیب الا برصت ..

ودر شرح شافيه فاخبرت الشمر لعنه الله بذلك فدعا بصائغ فدفع الیه باقی الذهب وقال ادخله النار بحضرتی ففعل الصائغ فکان هباء وقیل عاد نحاسا ..

ودر ارشاد گويد وانتهبوا رحله وابله واثقاله وسلبوا نسائه قال حمید بن مسلم فوالله لقد کنت اری المرأة من نسائه وبناته واهله تنازع عن ظهرها حتی تغلب علیه فیذهب به منها ..

ودر مناقب ان رجلا ممن شهد قتل الحسین علیه السلام کان یحمل ورسا فصار ورسه دما وخرج رجل علی الحسین علیه السلام ثم جاء بجمل وزعفران فکلما دقوا الزعفران صار نارا فلطخت امرأته علی یدها فصارت برصا ونحر البعیر فکلما حزّوا بالسکین صار نارا قال فقطعوه فخرج منه النار قال فطبخوه ففارت القدر نارا ..

ودر شرح شافيه گويد فی انتقام المختار للخوارزمی جیئ للمختار بستة نفر وهم الذین نهبوا اموال

شرح حال حضرت سجاد علیه السلام در غارت خیام

الحسین علیه السلام فامرهم فسلخوا اجیاء لعنهم الله ..

وایضا گوید ان اشخاص را که ورس طیب حضرت حسین علیه السلام را بغارت برده بودند نزد مختار آوردند فقال یا قتلة الصالحین الا ترون ان الله برئ منکم اخذتم الورس فی یوم نحس فاخرجهم الی السوق وقتلهم علیهم لعائن الله ..

و در مقتل همین ابو المؤید خوارزمی حنفی ثم مال الناس علی الورس والحلل والابل فانتهبوها وانتهبوا ابلاً فی عسکر الحسین علیه السلام یوم قتل فنحروها وطبخوها فصارت مثل العلقم ..

شرح حال حضرت سجاد علیه السلام در غارت خیام

در ارشاد گوید قال حمید بن مسلم ثم انتهینا الی علی بن الحسین علیهما السلام وهو منبسط علی فراش وهو شدید المرض ومع شمر جماعة من الرجالة فقالوا له الا نقتل هذا العلیل فقلت سبحان الله ایقتل الصبیان انما هذا صبی وانه لما به فلم ازل حتی دفعتهم عنه وجاء عمر بن سعد فصاح النساء فی وجهه وبکین فقال لاصحابه لا یدخل احد منکم بیوت هؤلاء النسوة ولا تتعرضوا لهذا الغلام المریض وسألته النسوة لیسترجع ما اخذ منهن لیستترن به فقال من اخذ من متاعهن شیئا فلیرده علیهن فوالله ما رد احد منهم شیئا فوکل بالفسطاط وبیوت النساء وعلی بن الحسین علیهما السلام جماعة ممن کانوا معه وقال احفظوهم لئلا یخرج منهم احد ولا تسیئن الیهم ..

ولله در من قال

والهفتاه علی خزانة علمک السجاد	وهو یقاد فی الاصفاد
بادی الضنا یشکو علی عاری المطی	عض القیود ونهسة الاقتاد
مالی اراک ودمع عینک جامد	اوما سمعت بمحنة السجاد
قلبوه عن نطع سجی فوقه	فبکت له املاک سبع شداد
فتصبح واذلاه این عشیرتی	وسراة قومی این اهل ودادی
منهم خلت تلک الدیار وبعدهم	نعب الغراب بفرقة وبعاد

سید مهدی عم السید حیدر الحلی ره گوید

بمن ضل عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین والی الاعراب مکالمات ومصنفات معهود بمانند اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین در خود مراجعت ومعاشرت با خلق تاثیر هست که در انزوا آن تاثیر نیست وعوائد از برای شخص از جهت تکمیل وتکمل در مخالطه با نفوس حاصل میشود که در عزلت آن فوائد حاصل نخواهد بود وصوفیه بر ترک مجاهده با نفوس در مراودت با خلق بیشتر است وداعی انعقاد از انزوا واعتزال آن بزرگوار را

مخبر

شرح حال حضرت زینب سلام الله علیها

لولا بقیة السجاد جاء هم العدی	من حیث لا حجب لمحتجب
ومنه تنهب نطعا کان مضطجعا	علیه وهو یقاسی اعظم الوصب
وحوله محصنات قبل ذلک فی	خیامها کن فی امن من الرعب
تعلقت فیه خوفا منهم وبه	الواذها اختطفت من شدة الرهب
ولیس یملکه من سقمه فغدت	فیه حمیته تنزو من الغضب
وصبح فی رحله نهبا وما ترکوا	علی عقائل بیت الوحی من حجب
لقد تحمل من ارزائها محنا	لم یحتملها نبی او وصی نبی

شیخ علی صاحب معراج المحبة گوید

بناگه شمر با جمعی ز اشرار	شد اندر خیمه سلطان بیمار
یکی گفتش بکش این نوجوان را	که کشتن به بود این ناتوان را
بدان جور وستم آن روز تا شام	غلط گفتم کز آنجا بود تا شام

بیان حال حضرت زینب سلام الله علیها

در مقتل منسوب بابی مخنف فبادروا الی هتک النساء الطاهرات قالت زینب بنت امیر المؤمنین علیه السلام کنت فی ذلک الوقت واقفة فی الخیمة اذ دخل رجل ازرق العینین فاخذ ما کان فی الخیمة ونظر الی علی بن الحسین وهو علی نطع من الادیم وکان مریضا فجذب النطع من تحته ورماه الی الارض والتفت الی واخذ القناع من راسی ونظر الی قرطین کان فی اذنی فجعل یعالجهما وهو یبکی حتی نزعهما فقلت تسلبنی وانت تبکی فقال ابکی لما اصابکم اهل البیت فقلت له قطع الله یدیک ورجلیک واحرقک الله بنار الدنیا قبل نار الآخرة قال ابو مخنف فما مضت الا ایام قلائل حتی ظهر المختار بن ابی عبیدة الثقفی یطلب بثار الحسین علیه السلام بارض الکوفة فوقع ذلک الملعون فی یده وهو خولی بن یزید الاصبحی فلما وقف بین یدیه قال له ما صنعت یوم کربلا قال اتیت الی علی بن الحسین واخذت قناع زینب وقرطیها فبکی المختار فقال فما سمعتها تقول فی ذلک الوقت قال سمعتها تقول قطع الله یدیک ورجلیک واحرقک الله بنار الدنیا قبل نار الآخرة قال المختار فوالله

مخبر در وصف مستطیل بود در ورد حال خیال میکرد که مرکز کمال العلماء که عنوان ... در زمان حال مثل نقصان ... شان مثل حال آن واستقبال ... آنست از ... اعظم بلاد ... معظم ... بوده است که علیهم بالسواد الاعظم ... از علماء ... عظام ... لا یتم ... وتشنیع ... منع ... علماء بلاد ... اسلام ... بود لا اشتباه ... بزرگوار ... تصنیفات کرده ... بابن بابویه ... در حق شان گفتن جمیع ... التمرین ...

الله

الاجیبن دعوة الطاهرة المظلومة سلام الله علیها ثم قدّمه وقطع یدیه ورجلیه واحرقه بالنار
وطریحی علیه الرحمه نیز این روایه را در منتخب نقل فرموده بنحو من الاجمال فی آخره

شیخ علی شاهینی ره گوید

لهفی لآلک یا رسول الله فی	ابدی الطغاة نوائحا وبوالی
ما بین نادبة وبین مروعة	فی أسر کل معاند أفاک
تالله لا أنساک زینب والعدی	قسراً تجاذب عنک فضل رداک
بالطف حاسرة القناع سلیبة	القرطین عز علی أخیک عزاک
لم أنس لا والله وجهک إذ هوت	بالردن ساترة له یمناک
حتی إذا هموا بسلبک صحت باسم	أبیک واستصرخت ثم أخاک

شرح حال فاطمه بنت الحسین علیها السلام

در بحار از فاطمه سلام الله علیها روایت کرده که فرمود کنت واقفة بباب الخیمة وانا انظر الی ابی واصحابه مجزرین کالاضاحی علی الرمال والخیول علی اجسادهم تجول وانا افکر فیما یقع علینا بعد ابی من بنی امیة ایقتلوننا ام یاسروننا فاذا برجل علی ظهر جواده یسوق النساء بکعب رمحه وهن یلذن بعضهن ببعض وقد اخذ ما علیهن من اخمرة واسورة وهن یصحن وا جداه وا ابتاه وا علیاه وا قلة ناصراه واحسناه اما من مجیر یجیرنا اما من ذائد یذود عنا قالت فطار فؤادی وارتعدت فرائصی فجعلت اجیل بطرفی یمیناً وشمالا علی عمتی ام کلثوم خشیة منه ان یاتینی فبینا انا علی هذه الحالة واذا به قد قصدنی ففررت منهزمة وانا اظن انی اسلم منه واذا به قد تبعنی فذهلت خشیة منه واذا بکعب الرمح بین کتفی فسقطت علی وجهی فخرم اذنی واخذ قرطی ومقنعتی وترک الدماء تسیل علی خدی وراسی تصهره الشمس وولی راجعا الی الخیم وانا مغشی علی واذا انا بعمتی عندی تبکی وهی تقول قومی نمضی ما اعلم ما جری علی البنات واخیک العلیل فقمت وقلت یا عمتاه هل من خرقة استر بها راسی عن اعین النظار فقالت یا بنتاه وعمتک مثلک فرایت راسها مکشوفة ومتنها قد اسود من الضرب فما رجعنا الی الخیمة الا وهی قد نهبت وما فیها واخی علی بن الحسین مکبوب علی وجهه لا یطیق الجلوس من کثرة الجوع والعطش والاسقام

فجعلنا نبکی علیه ویبکی علینا ...

ترجمه اخبار مذکوره در غارت خیام

در ناسخ گوید سپاه ابن سعد قصد خیام مقدسه وسرادق ذریه مطهره نمودند شمر ذی الجوشن با جماعتی از کفره بر در خیام آمد ولشکر را فرمان داد که داخل شوید واز قلیل وکثیر آنچه بدست شود بنهب وغارت برگیرید فریاد واجداه واعلیاه واحسناه واحسیناه از اهل بیت رسول خدا بالا گرفت ولشکریان بخیمها تاختند وبنهب وغارت پرداختند سوار از ساعد زنان بکشیدند وگوش پرده گیان (دست بند) در اخذ گوشواره بدریدند وگوش ام کلثوم را نیز در طلب گوشواره جراحت کردند وجامه های زنان را بمنازعت ومغالبت از بدن ایشان انتزاع نمودند واز ورس وحلی وحلل وچیزی بجای نگذاشتند و اسب وشتر ومواشی آنچه بدارشد بردند ..

حمید بن مسلم گوید باتفاق شمر ذی الجوشن بخیمه علی بن الحسین درآمدیم وآنحضرت بر بستر ناتوانی بخفته بود گروهی گفتند آیا این بیمار را زنده خواهیم گذاشت من گفتم سبحان الله آیا شما کودکان را میکشید با این کودک بیمار چه کار دارید بسیار گفتم تا شر ایشان را بگردانیدم ونطعی که در زیر پای زین العابدین علیه السلام بود بکشیدند وببردند وآنحضرت را بروی درافکندند اینوقت عمر بن سعد برسید زنان اهل بیت بر روی او صیحه زدند وسخت بگریستند عمر بن سعد فرمان داد که کس بخیمه زنان داخل نشود واین جوان بیمار را تعرض نکند وهیچکس از این خیام بیرون نشود اهل بیت گفتند حکم کن آنچه از ما بردند مسترد دارند تا بتوانیم سر وروی پوشیده داریم لشکر را گفت هر کس آنچه بنهب ماخوذ داشته مسترد دارد لکن امتثال فرمان او نکردند وچیزی مسترد نساختند ..

از زینب دختر امیر المؤمنین علیهما السلام حدیث کرده اند که فرمود گاهیکه عمر بن سعد بنهب وغارت اهل بیت فرمان داد من بر باب خیمه ایستاده بودم مردی ازرق العینین درآمد وآنچه در خیمه بود برگرفت وزین العابدین علیه السلام را نگریست که رنجور وعلیل بر نطعی افتاده بود پیش شد وآن نطع را از زیر قدم مبارکش بکشید وآنحضرت را درافکند وبنزد من آمد وگوشواره از گوش من میکشید ومیگریست گفتم این گریه چیست گفت بر شما اهل بیت میگریم که در چنین مهلکه درافتاده اید زینب را

ایضاً ترجمه اخبار غارت خیام طاهرات

کرداز وگفتار او بخشم اورد وفرمود قطع الله یدیك ورجلیك واحرقك بنار الدنیا قبل نار الآخرة خداوند قطع کند دستهای ترا وپاهای ترا وبسوزاند ترا بآتش دنیا از آن پیش که بآتش دوزخ سوخته خواهی شد روزی که آنملعون بدست مختار ماخوذ گشت از خوف وخشیت کردار خویش وگفتار زینب سلام الله علیها را مکشوف داشت مختار گفت سوگند با خدای مسئلت زینب را باجابت مقرون است پس بفرمود تا نیزه برافروختند وهر دو دست وهر دو پای او را قطع کردند ونگونسارش بر آتش انداختند

ونیز از فاطمه بنت الحسین علیهما السلام روایت کرده اند که فرمود آن روز بر آستانه در باب خیمه ایستاده بودم وآن بیابان بیکنار ولشکر بیشمار را نظاره میکردم پدر را واصحاب پدر را و برادران را وعم وعمزادگان را چون گوسفندان بوم اضحی سر بریده میدیدم وبدنهای ایشان عریان در زیر پای ستور کوفته وفرسوده میگشت ومن در اندیشه بودم که بعد از پدر ما را میکشند یا اسیر میگیرند ناگاه سواری را نگریستم که با کعب نیزه زنان اهل بیت را میزند ومیدواند ودست او بخون از ساعد ایشان بیرون میکند ومقنعه از سر ایشان برمیکشد وآن زنان پناه بیکدیگر میبرند وصیحه میزنند که واجداه واابتاه واعلیاه واقلة ناصراه واحسناه اما من مجیر یجیرنا اما من ذائد یذود عنا من چون این بدیدم قلب من از جای برجید واندام من چون سیماب بلرزید از بیم او بیمین وشمال نظر میافکندم ونگران عمه ام ام کلثوم بودم که مبادا آنمرد آهنگ من کند وبسوی من شتابد ناگاه دیدم که قصد من کرد وبجانب من روان شد من از هول بگریختم وچنان دانستم که از وی بسلامت توانم جست او از قفای من سرعت کرد وکعب نیزه بین کتفین من بکوفت ومرا بر روی در افکند وگوشوار از گوش من بکشید وگوش مرا بدرید ومقنعه مرا نیز برگرفت وخلخال از پای من برآورد وسخت میگریست گفتم ای دشمن خدای برچه میگریی گفت چگونه نگریم وحال آنکه جامه دختر پیغمبر را بغارت میبرم گفتم دست باز دار واین جامه بجای گذار گفت بیم دارم که دیگری در آید وبرباید این بگفت وبنهب پرداخت چندانکه ما احتیاج داشتیم از پشت ما بکشید وبرفت بسوی خیمهای دیگر پس خون از سر وروی من روان شد وآفتاب بر من بتافت ومن بیخویشتن در افتادم چون بخویش آمدم عمه ام را نگریستم که بر سر من میگرید ومیگوید برخیز تا بنگریم بر ابنا واعیال چه گذشت وبرادر علیل را چه پیش آمد برخاستم وگفتم یا عمتاه

عملست مشهور در انظار الأمم گردیده است تکلیف شما بر تقریر ودعوی وانابه برخلاف بصیر وخبیر است الأمور چون بالارادة لها بالمطالبه که داعی را باعث بر تقدیم شده است ثابت است که چون اهل منبع فیض آن بزرگوار عالیمقدار وجمع اخبار وآثار بسیار میباشند وبسیار اشخاص هستند که اصلی بیبیج را بدون این که مولفات ومصنفات جناب شاه را زیارت فرموده باشند در مقام استفاده از آن بر آمده اند بجهت احتیاج خاصل فرمایند ازاین جهت در تفحص وتجسس از بقیه نسخ را بعد از استکشاف

سوزانیدن خیام حرم

هل من خرقة استر بها راسی عن اعین النظار فقالت یا بنتاه وعمتك مثلك ای عمه را با جامه پاره بدست او انکرد که من سر خود را از چشم بیگانگان بپوشم فرمود ای دختر عمه تو مانند تست چون نگران شدم سر او برهنه بود واز ضرب کعب نیزه وتازیانه بدن مبارکش سیاه بود پس باتفاق روان شدیم وهیچ خیمه را خالی نشدیم الا آنکه غارت زده ومنهوب بود وبرادرم علی بن الحسین علیهما السلام بروی در افتاده از کثرت جوع وعطش وزحمت ورنجوری توانائی جلوس نداشت ما براو گریستیم واو بر ما گریست

وقعه دویم از وقایع عصر عاشورا

سوزانیدن خیام حرم

در ملهوف گوید قال الراوی ثم اخرج النساء من الخیمة واشعلوا فیها النار فخرجن حواسر مسلبات حافیات باکیات یمشین سبایا فی اسر الذلة

ومرحوم سید مهدی مصنف تبریزی صاحب خلاصة الاخبار در ریاض المصائب گوید قال ابو مخنف وابن طریح فلما ارتفع الضجیج وعلا الصیاح فصاح عمر بن سعد یا ویلکم اضرموا علیهم النار فی الخیمة فقال له رجل کان یهودیاً یا عدو رسول الله یا ویلکم ما کفی فعلتم بالحسین علیه السلام حتی تحرقوا حرمه واطفاله بالنار والله ان فعلت ذلك لیخسفن الله بك الارض فقال انهبوا الخیم واسروا الحرم

سید بن طاوس ره گوید اهل بیت را از خیمها بیرون کردند وآتش بخیمها زدند آن زنان چون این شرذمه را از اشقیا دیدند از خیمها بیرون دویدند با سر وپای برهنه گریه کنان ونالان

ودر روایت دیگر چون ناله وضجه اهل بیت بلند شد عمر بن سعد صیحه زد وای بر شما بر ایشان آتش زنید در خیمه یکنفر یهودی که در دست مبارک پیغمبر صلی الله علیه وآله را فرماید زد یا ویلکم بس نبود آنچه کردید بر حسین خلا میخواهید حرم واطفال او را بسوزانید سوگند با خدای اگر بدین کار اقدام کنید زمین شما فرو میبرد ابن سعد گفت خیام را غارت واهل حرم را اسیر بکنید

در امالی صدوق وروضة الواعظین گویند قال الرضا علیه السلام ان المحرم شهر کان اهل الجاهلیة یحرمون القتال فیه فاستحلت فیه دماؤنا وهتکت فیه حرمتنا وسبی فیه ذرارینا ونساؤنا واضرمت النیران فی مضاربنا وانتهب ما فیها من ثقلنا ولم ترع لرسول الله حرمة فی امرنا الخبر

استطلاع چنین معلوم شد که آن بزمبئی رسیده که دکارد واعزال وحصول الکتاب قدیم نقاب نخورد ودر جمیع آن کتاب بتربیت است واهل این زمان از تعویق وتعطیل است ونباشد طالبان تاریخ آن که ناظر وبهره را از آن نباشد صددر این بر اهل مذاهب شده اند چون حکمت ومصلحت خداوند در اهلیت تقاضا نمود که صدور ومعروف هر امری عجیب اسباب باشد وبر سبب چیزی را مقدر وجاری فرموده است هم طریق تعلیم وتعلم عادت را از اسباب وعالم کون وفساد آن است وقوالدالله آنچه تجربه الامور الا باسبابها انما چون مشیت الله تعلق بر صدور وصدق امر

ذکر بعضی از وقایع شب یازدهم محرم

که در مجلد محرم و وقایع در ص ۱۰ مشروحاً مذکور است.

حاجی عابد اصفهانی ره گوید

آتش چو در سرادق سلطان دین زدند — آتش بتابهای سپهر برین زدند

اهل حرم بیان نگین حلقه از زمان — پیرامن امام زمان و زمین زدند

از ابلطم پارهٔ خلخال کرده شب — وین اطفال پا بچه از پی طوق و نگین زدند

هم هستا به و بهر ان نیزه کوفتند — در هر خیامه بر تن این زخم کین زدند

در منع ناله تند بدان ناتوان شدند — بر ترک نوحه با تلک بر این نازنین زدند

بکا سلیل سلسلهٔ اهل بیت را — بر دست و پای سلسلهٔ آهنین زدند

محمود خان ملک الشعراء گوید

در کربلا چو وقت جهاد و غزا رسید — دور طرب سر آمد و روز عزا رسید

از کوفه خیل تشنه گروه از پی گروه — بر قصد کینه خلف مرتضی رسید

لبریز کرد ساقی دوران پیاله را — چون دور غم بخامس آل عبا رسید

از عاشقان نگفت کسی در گه الست — چون او بلی چو وقت قبول بلا رسید

در خیمه حرم ز جفا آتش زدند — کز صحن ارض دود بسقف سما رسید

فریاد الغیاث حرمش ز خیمگاه — تا پیش پردهٔ حرم کبریا رسید

از غم رسید ناله بیثرب بکربلا — چون سوی یثرب این خبر از کربلا رسید

ذکر بعضی از وقایع شب یازدهم محرم
رؤیاء ام سلمه و ذکر تمهیدی از احوال آن مخدره

در ناسخ گوید ام سلمه نخست زوجهٔ ابو سلمة بن عبد الله که پسر عمهٔ پیغمبر بوده و با شوهر خود هجرت بحبشه نمود و بعد از مراجعت از حبشه بمکه هجرت بمدینه نمودند و ابو سلمه در حرب احد زخم یافت و بعد او ایهودی کوفت بسریه مامور شد و در مراجعت از سریه جراحتش تازه گشت و بدان زخم درگذشت ..

اجمالی از احوال ام سلمه سلام الله علیها

وگوید یکروز ام سلمه با شوهر گفت که زنان بعد از شوی شوهر کنند و مردان نیز بعد از مرگ زن جفتی بیاورند بیا تا من و تو پیمان کنیم که هر کدام زودتر بمیرد آن دیگر جفتی نگیرد ابو سلمه گفت زینهار اگر من بمیرم خویشتن را از جفت منع مکن و بمرد دیگر شوهر کن آنگاه دست بدعا برداشت که الها بعد از من ام سلمه را مردی روزی کن که بهتر از من باشد بالجمله چون عدهٔ ام سلمه شمرده شد ابوبکر و عمر خواستار او شدند اجابت نفرمود بعد از آن پیغمبر او را بخواست عرض کرد مرحبا برسول الله لکن من زنی سالخورده ام و فرزندان یتیم دارم و غیرت فراوان با من است و تو زنان انجمن میکنی و دیگر آنکه اولیای من حاضر نیست پیغمبر فرمود اینکه گفتی سالخورده ام من از تو افزون سال برده ام در تو عیب نیست که با بزرگتر خود شوی کند و آنچه گفتی یتیم دارم کفالت ایشان بر خدا و رسول است و آنچه گفتی غیرت بسیار دارم دعا کنم تا خداوند این خوی از تو بگرداند و آنچه گفتی اولیای من حاضر نیست اولیای تو آنکه حاضر است و آنکه غایب مرا مکروه ندارند پس ام سلمه قبول نمود و رسول خدا او را بده درهم کابین بست و این واقعه در سال چهارم هجری بود و او از پس تر از همه زنان پیغمبر وفات کرد و بعد از شهادت حضرت حسین علیه السلام باهل عراق لعنت فرستاد و در سال شصت و یکم هجری بدرود زندگانی گفت و در بقیع با خاکش سپردند مدت زندگانیش هشتاد و چهار سال بود علماء عامه سیصد و هفتاد و هشت حدیث از او روایت کرده اند ..

ومرحوم ملا محمد حسین غلام از علماء عهد شاه سلطان حسین صفوی در ترجمهٔ جلد عاشر بحار که در سنه ۱۱۲۳ تالیف و موسوم بانوار حسینی نموده بتقریبی در احوال ام سلمه آورده که ام سلمه زن هفتم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و او بهترین زنان آنحضرت است بعد از خدیجه کبری علیها السلام و اسم او هند و پدرش ابو امیة بن مغیرة بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم است پس ام سلمه از جانب پدر دختر عموی ابوجهل بود و مادر ام سلمه عاتکه دختر عبد المطلب است که عمهٔ حضرت رسول باشد قبل از تزویج آنحضرت زوجهٔ ابو سلمة بن عبد الاسد بود و مادر ابو سلمه برة دختر عبد المطلب است که عمهٔ حضرت رسول بوده باشد و ام سلمه از شوهر اولش عمر نام پسری و زینب نام دختری داشت عمر در جنگ جمل در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و آنحضرت او را والی بحرین نمود

ایضاً از احوال ام سلمه رضی الله عنها

و ام سلمه بعد از فوت جمیع زنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برحمت ایزدی پیوست و همیشه در حیات
و وفات رسولخدا صلعم دوستدار با اخلاص حضرت امیر و فاطمه زهراء و حسنین علیهم السلام بود رحمة الله علیها

اما رؤیاء ام سلمه

در منتخب گوید نقل عن ام سلمة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم معی فبینما
هو راقد علی الفراش جاعل رجله الیمنی علی الیسری و هو علی قفاه واذا بالحسین علیه السلام و هو ابن ثلث سنة
و اشهر اتی الیه از ام سلمه منقولست که گفت یکروز رسولخدا صلعم نزد من بود و در فراش خود مستلقیا
پای راست بر پای چپ نهاده بود ناگاه حسین علیه السلام که سه سال و چند ماه بیشتر نداشت وارد شد
انحضرت فرمود مرحبا بقرة عینی و ثمرة فؤادی و لم یزل یمشی حتی رکب علی صدر جده فابطاء مرحبا بنور
چشم من و میوه دل من و حسین علیه السلام همچنان آمد و بر روی سینه پیغمبر صلعم نشست و زمان طولانی
بر نخاست من از ترس اینکه مبادا انحضرت را تعبی وارد آید خواستم حسین علیه السلام را از سینه انحضرت
بردارم پیغمبر صلعم فرمود دعیه یا ام سلمة متی اراد الانحدار ینحدر و اعلمی بان من آذی منه شعرة فقد آذانی
دست بردار از وی ای ام سلمه هر وقت خودش بخواهد برخیزد و بدانکه هر کس یک سر موئی از وی
برنجاند مرا رنجانده پس من او را واگذارده رفتم و انقدر نگذشت که برگشتم دیدم پیغمبر خدا صلعم
میگرید من از اینگریه بعد از آن شادی شگفت گرفتم و گفتم یا سیدی ما یبکیک لا ابکی الله عینیک
ابی انت و امی چه چیز ترا گریانیده خدا چشمت را نگریاند و آن بزرگوار بچیزی در دستش نگاه میکرد
فرمود نگاه نمیکنی من نگاه کردم دیدم در دستش تربتی میباشد عرض کردم این چیست فرمود الآن جبرئیل
این را آورد و گفت یا رسول الله این طینت و تربت زمین کربلاست که حسین ترا در آنجا بقتل رسانند
ای ام سلمه این را در شیشه نگهدار فاذا رأیتها صارت دماً عبیطاً فاعلمی ان ولدک الحسین قد قتل
و هر وقت که دیدی خون تازه شد بدان که حسین مقتول گشته و این فاجعه بعد از من و بعد از پدر و مادر
و برادرش خواهد شد ام سلمه گوید من گریستم و آن تربت مبارکه را از دست انحضرت گرفتم و بامرش امتثال
کردم و ان رائحتها کالمسک الاذفر و آن تربرا عطری مانند مشک اذفر داشت فما مضت الایام
و السنین الا و قد سار الحسین علیه السلام الی ارض کربلا پس روزها و سالها نگذشت که حسین علیه السلام

رؤیای ام سلمه رض رسولخدا صلعم را

سفر کربلا نمود و دلم احساس شری کرد و هر روز من بجستن قاروره میکردم پس روزی دیدم که آن تربت
خونی تازه شده فعلمت ان الحسین علیه السلام قد قتل دانستم که انحضرترا کشته اند و آن روز طعام در
منام مرا گوارا نشد تا پاسی از شب گذشت فاخذنی النعاس واذا انا بالطیف برسول الله مقبل
و علی راسه و لحیته تراب کثیر فجعلت انفضه و ابکی و اقول نفسی لنفسک الفداء متی اهملت نفسک هکذا یا
رسول الله من این لک هذا التراب و مرا خواب بر گرفت و در خواب بدیدم که رسولخدا صلعم تشریف میاورد
ولی در سر و محاسن مبارکش خاک بسیار است و من آنخاکرا میفشانم و میگریم و میگویم جان من بقربانت
یا رسول الله از چه وقت از وجود خود دست برداشته و از کجاست این گرد و خاک فرمود الآن از دفن
فرزندم حسین فارغ شدم ام سلمه گوید من سراسیمه از خواب بیدار گشتم ولی اختیار صیحه زدم وا
حسیناه و اولداه و امهجة قلباه و ناله ام بلند شد نساء بنی هاشم و زنان مدینه گرد آمده گفتند ما الخبر
یا ام المؤمنین پس قصه را بیان نمودم فعلا الصراخ و قام النیاح و صار کانه حین مات رسول الله صلعم
و سعین الی قبره بین مشقوقة الجیب و مکشوفة الراس فصحن یا رسول الله قتل الحسین نالم و شیون
از زنها برخاست و مانند روزی شد که پیغمبر از دنیا رفته و گریبان چاک و سر گشاده بسوی قبر پیغمبر صلعم
رفتند سوگند بآن خداوند که بجز او پروردگاری نیست چنین احساس کردیم که قبر را عاجبش
بحرکت آمد و زمین لرزید پس خوف کردیم که زمین مارا فرو برد و از قبر شریف چاک گریبان و مو
پریشان و گریه کنان برگشتیم .–

در خرایج گوید من معجزات الامام الحسین بن علی علیهما السلام انه لما اراد العراق قالت
ام سلمة رض لا تخرج الی العراق فانی سمعت رسول الله صلعم یقول یقتل ابنی الحسین بالعراق و عندی تربة
دفعها الی فی قارورة از معجزات حضرت حسین علیه السلام انکه چون آنجناب آهنگ سفر عراق فرمود ام سلمه
خاضر خدمت شد و عرض کرد از سفر عراق عزیمت بگردان چه من از رسولخدا صلعم شنیدم که فرمود فرزند
من حسین در عراق کشته میشود و مرا تربتی داد که اینک در قاروره نهاده ام حسین علیه السلام فرمود انی و الله
مقتول کذلک و ان لم اخرج الی العراق یقتلونی ایضاً و ان احببت ان اریک مضجعی و مصرع اصحابی
سوگند بخدا من کشته میشوم و اگر بسوی عراق سفر نکنم نیز مرا میکشند اگر دوست داری که بتو

در مصائب شب یازدهم محرم

کی ترا نمودار میکنم قبر خود را و خوابگاه خود را و مصرع اصحاب خود را پس بدست مبارک روی
ام سلمه را مسح کرد تا خداوند بجا بابوا را از پیش چشم او چاک زد تا زمین کربلا نمودار شد و قتلگاه
حسین و اصحاب او مکشوف افتاد و ام سلمه همه آن وقایع را بدید بدانوقت حسین علیه السلام لختی از تربت
آن زمین برگرفت و ام سلمه را داد تا در قاروره دیگر مخزون نمود و فرمود اذا فاضتا دما
فاعلمی انی قد قتلت هرگاه این تربت را نگریستی که مانند خون تازه سیلان دارد دانسته باش که من
کشته شدم ام سلمه گوید فلما کان یوم عاشورا نظرت الی القارورتین بعد الظهر فاذا هما قد
فاضتا دما فصاحت روز عاشورا بعد از زوال آفتاب در هر دو قاروره نظر کردم و خون
تازه دیدم که در سیلان بود پس صیحه زدم و دانستم که آنحضرت را شهید کرده اند و در آن روز هیچ
سنگی را کس از جای جنبش نداد و هیچ حجری و مدری از جای بجای نشد الا آنکه در زیر آن خون صافی بود

جودی خراسانی ره در مصائب شب یازدهم محرم گوید

امشب شب غریبی اولاد مصطفی است	زینب اسیر شمر و حسین سر ز تن جدا است
از خیمهای سوخته بس دود بر فلک	رخسار ماه و چهره خورشید بی ضیا است
اطفال جد پدر بیابان در آفتاب	آن یک سر برهنه و این یک برهنه پا است
لیلی باه و ناله چو مجنون بکوه و دشت	اکبر هزار پاره ز شمشیر اشقیا است
بیرق نگون و مشک تهی سینه پر ز غم	عباس را جدا ز بدن دست از جفا است
گهواره مانده خالی و اصغر بمهد خاک	از سینه رباب ز غم ناله بر سما است
مهر رخ سکینه ز سیلی و تشنگی	نیمی چو ماه نیلی و نیمی چو کهربا است
بر روی تخت زد پسر سعد سنگدل	عریان بروی خاک تن سبط مصطفی است

صاحب معراج المحبة گوید

چو از میدان گردون چتر خورشید	نگون چون رایت عباس گردید
بتول دو یمین ام المصائب	چو خود را دید بی سالار و صاحب
بر ابنای برادر مادری کرد	بنات النعش را جمع آوری کرد

اشعار فارسی در مصائب شب یازدهم محرم

شفابخش مریضان شاه بیمار	غم قتل پدر بودش پرستار
نباشد از جفا و جور امت	قیامت بر شفیعان پیمبر
شبی بگذشت بر آل پیمبر	که زهرا بود در جنت مکدر
ز جمال و حکایتهای جمال	زبان صد چون من ببریده و لال
زانگشت و ز انگشتر که بودش	بود دور از ادب گفت و شنودش

ایضاً در مصائب شب یازدهم گفته شده

اگر صبح قیامت را شبی هست آن شب است امشب	طبیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است امشب
برادر جان یکی سر برکن از خواب و تماشا کن	که زینب بی تو چون در ذکر یارب یارب است امشب
جهان پر انقلاب من غریب این دشت پر وحشت	تو در خواب خوش و بیمار در تاب تب است امشب
سرت مهمان خولی و تنت پامال اسبان همه	مرا با هر دو اند ر دل هزاران مطلب است امشب
صبا از من بزهرا گو بیا شام غریبان بین	که گریان دیده دشمن بحال زینب است امشب

ثاقب در تخمیس اشعار محتشم گوید

کی مادر جمیع مراتب المبین	از راه کین اسیر گروه دغا ببین
آل از جفا بگردن زین العابدین	کی مونس شکسته دلان حال ما ببین
	ما را غریب و بیکس و بی آشنا ببین
آل عبا که گلبن باغ پیمبرند	هر یک چو جوهر از صدف بحر حیدرند
بنگر چسان بچنگ عدو خوار مضطرند	اولاد خویش را که شفیعان محشرند
	در ورطه عقوبت اهل جفا ببین
در قصر و باغ خلد تو ای شافع بشر	ما ئیم اسیر چنگ لعینان بدگهر
هر جند ایکن بصف کربلا گذر	تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر
	سرهای سروران همه بر نیزه ها ببین

(وقعهٔ دوم شب یازدهم محرم)

قصهٔ جمال لعین ودر این باب سه خبر منقول میشود

(اول خبر سعید بن المسیب)

مرحوم فخر الدین شیخ طریحی طاب مضجعه در منتخب گوید

روی عن سعید بن المسیب لما استشهد سیدی ومولای الحسین علیه السلام وحج الناس من قابل دخلت علی علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده از سعید بن المسیب که گفت بعد از انکه مولای ما حسین علیه السلام شهید شد ومردم در سال اینده حج کردند من داخل شدم بخدمت مولای خود علی بن الحسین علیه السلام وگفتم ای مولای من حج نزدیک شده ومرا بچه چیز امر میفرمائی فرمود بانکه اراده کرده برو وحج کن پس من بحج رفتم و مشغول طواف گشتم واذا انا برجل مقطوع الیدین ووجهه کقطع اللیل المظلم وهو متعلق باستار الکعبة وهو یقول ناگاه مردی را دیدم که دستهای او قطع شده وروی او مانند شب تار سیاه گشته وباستار کعبه خود را چسبانیده میگفت اللهم رب هذا البیت الحرام اغفر لی وما احسبک تفعل ولو تشفع فی سکان سمواتک وارضیک وجمیع ما خلقت لعظم جرمی ای خداوندی که پروردگار این بیت هستی مرا بیامرز وگمان ندارم که بیامرزی اگرچه شفاعت من کنند جمیع سکان سموات وارضین وهمه مخلوقات تو بسبب بزرگی گناه من سعید بن مسیب گوید شنیدن این کلام مرا وسایر طواف کنندگان را از طواف باز داشت ومردم دور او را گرفتند وما هم بنزد او اجتماع کردیم وباو گفتیم که وای بر تو اگر شیطان بودی نبایست اینطور از رحمت خدا مایوس باشی کیستی وگناه تو چیست پس آنمرد بگریه در آمد وگفت یا قوم همانا من بخود وگناه خود از شما عارف تر هستم گفتیم آن گناه را بگو به بینیم که چه چیز است که ترا مایوس کرده گفت انا کنت جمالا لابی عبد الله الحسین علیه السلام لما خرج من المدینة الی العراق وکنت اراه اذا اراد الوضوء للصلوة یضع سراویله عندی فاری تکة تغشی الابصار بحسن اشراقها وکنت اتمناها تکون لی بایستی که من ساربان ابیعبدالله الحسین علیه السلام بودم در انوقت که از مدینه بسوی عراق بیرون امد وان بزرگوار هر وقت که

تقریض عبقات

(۸۰)

وارتیاد را درحق شما راضع نخیهم دیگاهم راضی منشود بدانکه طلب و سایر تنوع من وموبات را از خونی گوشه اعتمور هید ودل گران مباشید ازانکه تا اهلان مسند نشین و اهلان عزلت گزین مباشند چه از بدو تا ختم وارصد تا ذیل دیم روزگار غدار چنین بوده شما که بلاد ونهار را در دونستی اخبار وآثار ائمه هداة علیهم الصلوة اشتغال دارید بعض اطلاع دارید برانکه زمان هیچ یک از ائمه علیهم السلام از نااهلان نبوده مع هذا اماد هر عصری بقدر الوسع والطاقة سعی در ترویج دین مبین نموده اند وجذب قلوب مردمان نموده اند ونشان ندارم

هیچ

از برای قضای حاجت بیرون میرفت شلوار خود را بنزد من میگذاشت ومیدیدم که در ان بندی بود که روشنی ان چشم را میزد ومرا بآن بند میل بسیاری حاصل شد الی ان صرنا بکربلا وقتل الحسین علیه السلام وهی معه فدفنت نفسی فی مکان من الارض تا انکه بکربلا رفتیم وان بزرگوار کشته شد وان بند در شلوار او بود پس من خود را در گودالی پنهان کردم فلما جن اللیل خرجت من مکانی فرایت فی تلک المعرکة نورا لا ظلمة ونهارا لا لیلا تا انکه شب در امد پس برخاسته وارد قتلگاه شدم وان عرصه را روشن ونورانی دیدم نه تاریک وظلمانی وشهدا را مشاهده کردم که در روی زمین افتاده اند شقاوت ومحبت ان بند مرا از مشاهده این عجایب غافل کرده فقلت والله لاطلبن الحسین علیه السلام با خود گفتم سوگند بخدای جثهٔ حسین علیه السلام را میطلبم وشاید ان بند در شلوار او باشد در میان کشتگان گردیدم حتی اتیت الی الحسین علیه السلام فوجدته مکبوبا علی وجهه ونوره مشرق مرمل بدمائه والریاح سافیة علیه فقلت هذا والله الحسین علیه السلام تا انکه ان جسد مطهر را یافتم که بروی در افتاده مجروح ودر بسیاری نور بدن مقدس او میدرخشید وبخون خود الوده وباد بر او میوزید از این علامات با خود گفتم که سوگند با خدای این حسین است چون نظر بشلوار او کردم ان بند را دیدم چنانکه دیده بودم پس نزدیک شده دست خود را دراز نمودم که ان را بیرون اورم دیدم گرههای بسیار بران زده دست بردم وبعض انها را گشودم ناگاه دیدم که ان جناب دست راست خود را اورد وان بند را بگرفت هرقدر قوت کردم که دست او را بردارم نتوانستم نفس شوم مرا بران داشت که چیزی یافته دست او را قطع نمایم پس در میان معرکه گردیدم شمشیر شکسته بدست اورده بنزد او شده وبازحمت بسیار دست راست ان بزرگوار را از زند جدا کردم ودست بر بند بردم که بیرون اورم دیدم که دست چپ خود را اورده بند را بگرفت من با مشاهدهٔ این معجزه وکرامت منصرف نشده دیگر بار در مقام قطع دست بسیار بر امدم وبازحمت بسیار از هم بریدم چون دست بر بند ازار بردم که ازرا بگشایم وبیرون اورم فاذا الارض ترجف والسماء تهتز واذا بغلبة عظیمة وبکاء ونداء ناگاه دیدم زمین بلرزه در امد واوضاع اسمانها متغیر گردید واوازها بر امد وصیحهای عظیم بلند گردید وصداء گریه عرصهٔ هوا را پر کرد چون گوش دادم گوینده میگفت وابناه وامقتولاه وا

تقریض عبقات

(۸۱)

هیچ کدام از ایشان عاجز نیم بالمره عزلت اندیشیم خود را از دغدغه نااهلی کار خود بیدار بوده وبنازی آنکه دهقان سرج بودن دنیا ضم است از ایشان بوده بیانیه ابنای خانه بیج کرده غیر از ان هیچ نبوده در خوا لاء عهد بحث مطلوب وتر کیب ان از اخلاق مرغوب بلکه ترکیب مقصود را از ان خارج که خارج جت تاء جناب ثناء را واشاره داعی جناب وضع در الرضوان ابنیه مطالب ابست که فذکر فان بایدع الکلاماء تراویحن عمایی الذکری تنفع المؤمنین بالتبیه کره غرض در عظم وبصیرت باشد که جناب ثناء نظرت با علم الحمد لله والاه صفات کمال وجامع فضائل ومفاخر ومناقب لاتعد ولاتحصی ماند

ومرهم

تقریظ عبقات

(٨٢)

ورقم از ذرع نوعی کمال فدیته جناب شماخی مفاخر و هی و نصیب جبر ندرهین گرد شماخاک از فضائل و فواضل شما مباشد و هر چه بگویند و هر چه مقیاس و مقدار از ذرع عشری از اعشار و عشور از خروارها جرعه است که در آن دریای وجود موجودات و عرفی از تمیق ابن حجة المودة او لا اظهار عرفان بحق آن کنز العرفان اهل عرفان است و جناب شما هم بلا ملاحظه القلب ... ابا اطلاع دارند ناشند دیگران است و اگر قصوری در علم ارسال مراسله و عدم ظهور مکاتبه شده باشد بیراز باب عدم معرفت بحق شما بوده بلکه بواسطه عدم

ذبیحاه واحبیناه واغریباه یا بنی قتلوک وما عرفوک ومن شرب الماء منعوک ای فرزند ترا کشتند ونشناختند واز آب منع کردند ساربان گوید که چون این اوضاع را دیدم خود را بکناری کشیدم ناگاه سه نفر مرد را با یک زن مشاهده کردم که در اطراف ایشان جماعتی ایستاده اند وآن عرصه را دیدم که از مردمان و ملائکه پر گردید و یکنفر از ایشان را دیدم که میگفت یا ابناه یا حسین فداک جدک وابوک وامک واخوک ناگاه دیدم که حسین تمام برخاست و بنشست و سر مطهر او بر بدن او بود و گفت لبیک یا جداه یا رسول الله ویا ابتاه یا امیر المؤمنین ویا اماه یا فاطمة الزهراء ویا اخا المقتول بالسم علیکم منی السلام پس آن مظلوم بگریه در آمد گفت یا جداه قتلوا والله رجالنا یا جداه ذبحوا والله اطفالنا یا جداه یعز والله علیک ان تری حالنا وما فعل الکفار بنا پس آنجماعت گریه کنان در اطراف او نشستند و فاطمه میگفت که ای پدر یا رسول الله اما تری الی ما فعلت امتک بولدی اتاذن لی ان اخذ من دم شیبته و اخضب به ناصیتی والقی الله عز وجل وانا مختضبة بدم ولدی الحسین ای پدر می بینی که امت تو بر فرزند من چه کردند آیا اذن میدهی که از خون ریش فرزندم بگیرم و بر گیسوان خود بمالم تا آنکه ملاقات کنم خدای خود را با آنکه با خون فرزندم خضاب کرده ام فرمود چنان کن یا فاطمه که ما هم چنان کنیم پس دیدم که ایشان از خون محاسن حسین تمام گرفتند و فاطمه سر و ناصیه خود را و پیغمبر و علی و حسن همچنین به نحورهم وصدورهم وایدیهم الی المرافق گلو و سینه و دستهای خود را تا مرفق خضاب کردند و شنیدم که پیغمبر فرمود فدیتک یا حسین یعز والله علی ان اراک مقطوع الراس مرمل الجبینین دامی النحر مکبوبا علی قفاک قد کساک الذاری من الرمول وانت طریح مقتول مقطوع الکفین یا بنی من قطع یدک الیمنی وثنی بالیسری ای فرزند دست راست ترا که بریده و دست چپ ترا که قطع کرده عرض کرد ای جد بزرگوار مرا شتربانی بود که از مدینه با خود داشتم بند زیر جامه مرا در وقت وضو میدید و بآن میل نموده مانع من از دادن آن باو آن بود که او را صاحب این عمل قبیح میدانستم چون مرا کشته دید از برای آن بند بنزد من آمد و آن بند را با گرههای بسیار دید که بر آن زده بودم خواست که آنها را بگشاید دست او دراز شد او را منع نمودم شقی شمشیر شکسته یافت و دستهای مرا بآن قطع نمود و چون او از شما شنید خود را در میان کشتگان کشید چون پیغمبر صلی الله علیه وآله این بشنید سخت بگریست و بسوی

الخلاء

تقریظ عبقات

(٨٣)

اطلاع بکیفیت و کمیت احوال و عدم اشتغال بعض اشتغال بکار دیگر مانع از اطلاع بود و بالجمله اهمال در استفسار احوال و تعویق از ابلاغ ... و بعد از اطلاع ... اشاره شده ... و انفعال از ... بحق شما و عرفان ... غالبا ... مبادا ... یاد ... از علوم و فضل ... زهد ... انفعال ... خارج از ... میباشند ... معرفت

بحق

من شاید بنزد من بیایند و فرمودند الویل لک یا جمّال تقطع یدین طال ما قبلهما جبرئیل و ملائکة الله اجمعون وتبارکت بهما اهل السموات والارضین مرا با تو چه کار بود ای جمّال که بریدی دو دستی را که جبرئیل و همه ملائکه آسمانها آنها را میبوسیدند و اهل آسمانها و زمینها با آنها تبرک میجستند آیا کفایت نکرد آنکه قوم ملاعین باو کردند از خوار کردن او و اسیر نمودن عیال و زنان او و هتک حرمت مخدرات حرم او سوّد الله وجهک فی الدنیا والآخرة وقطع الله یدیک ورجلیک وجعلک فی حزب من سفک دمائنا وتجرء علی الله خدا روی ترا سیاه کند در دنیا و آخرت و دستها و پاهای ترا قطع نماید و ترا از جمله کسانی قرار دهد که خون ما را ریختند و بر خدا جرئت کردند پس هنوز کلام آنحضرت تمام نشده بود که دستهای من شل شد و رویم سیاه گردید چنانکه می بینید و بر اینحالت باقی ماندم و الآن بنزد این خانه آمده ام که او را شفیع خود کنم و میدانم که خدا مرا نخواهد آمرزید پس از اهل مکه کسی نماند مگر آنکه حکایت او را شنید و بر او لعنت نمود و همه باو گفتند که کافیست ترا آن کار که کرده ای لعین

(در خبر جابر بن عبد الله انصاری)

مرحوم فاضل علامه ملا محمد حسن قزوینی در ریاض الاحزان گوید در بعض مؤلفات اصحابنا انه حکی صاحب تاج الملوک عن رجل حجازی یقال له عبد الله بن النقی قال کنت فی بعض طرق المدینة المشرفة امضی لقضاء حاجة لی واذا بجابر بن عبد الله الانصاری یقوده مولی له بعد ان کف بصره وهو یبکی بکاء الثکلی در بعض کتب اصحاب از صاحب کتاب تاج الملوک از عبد الله بن نقی حجازی روایت کرده که گفت در بعض کوچهای مدینه میگذشتم ناگاه دیدم جابر بن عبد الله انصاری را بعد از آنکه چشم او مکفوف شده بود و غلام او دست او را میکشید و او گریان بود مانند زن بچه مرده از مشاهده این حالت شکسته خاطر شدم گفتم ما یبکیک یا جابر هل من شر او من احد مفزع علیک او مطالب بدین چه چیز ترا بگریه در آورده آیا شری رسیده یا از کسی وحشتی وارد شده یا کسی مطالبه دینی نموده گفت هیچ یکی از اینها نشده گفتم پس سبب گریه تو چه بوده گفت یا اخی خرجت من عند قبر النبی ثم هذا الآن

ای برادر چون از نزد قبر پیغمبر بیرون آمدم در همین ساعت این غلام بمن گفت ای آقای من اندام من
بلرزه در آمد از مشاهدهٔ شخصی که در بازارها میگردد و سؤال میکند گفتم او مرد است گفت آری
گفتم چگونه است گفت بجهت آنکه قالب او در شعره کانما مشتعل نار و عیناه زاد علیهما الاحمرار و یداه
کانهما قطعا بمنشار روی او سیاه و موی او ریخته و چشمهای او سرخ و دستهای او مقطوع است گفتم
او را بنزد من آور چون او را حاضر کرد با او از بازار خارج شدم پس از بلاد پرسیدم او از اهل کوفه
بود و از سبب بلای او پرسیدم انکار از اظهار نمود گفتم شاید مرا نمیشناسی و از من میترسی گفت نه
تو از اصحاب پیغمبری و جابر بن عبدالله انصاری هستی و من بریدة بن وائل هستم جمال حسین علیه السلام پس
گریست و من هم با او گریستم و یقین کرد که من دلسوز او هستم پس گفت یا جابر بدانکه شقاوت بر من
غالب گردید و با آنکه حسین علیه السلام بمن احسان و انعام نمود و کفالت امر مرا مینمود در نزد او بند زیر
جامهٔ حجازی دیدم که دوست داشتم او از من باشد که هدیه ببعض حکام نمایم پس همیشه چشم بان داشتم
تا آن زمان که کشته گردید و من از کسانی بودم که از یاری او برگردیدم آن وقت که خبر داد که آن قوم ارادهٔ
کشتن من دارند و شما کمان غیر آن گردید بروید بهر جا که خواهید و نگوئید که پسر پیغمبر با ما خدعه
کرد پس متفرق گشتیم از سر او و غیر از پسران و برادران و برادرزادگان و هفتاد و دو نفر از یاران
او کسی نماند و من در گوشهٔ از زمین کربلا پنهان گشتم تا آنکه حسین علیه السلام و اهل بیت و یاران او را
کشتند و زنان او را اسیر کردند و سرهای شهدا را جدا نمودند و با خود بکوفه بردند پس از آن مکان
که بودم بیرون آمدم و بنزد آن جسد طاهر رفتم و بر آن جسد بنده را دیدم که از ازار در حال حیات
پاره کرده بود که از بدن او نکشند و بر پای او زیر جامه بود پس بطلب بند زیر جامه نزدیک رفتم
و واقعه را بمثل همان که در خبر سعید بن المسیب من قطع الیدین المطهرتین نقل کرده تا آنجا که گوید و اذا
بنور بین یدیه ساقط من السماء فظننته نجما فرمیت نفسی بین القتلی و اذا بابی شبیه بهیبة
انی بشیه خفقته و اذا هو رسول الله ناگاه نوری از جانب آسمان چشم مرا زد و گمان کردم که ستاره نازل
شد پس خود را در میان کشتگان انداختم ناگاه دیدم مرد نورانی نازل شد بدقت نگاه کرده دیدم
رسول خدا است و علی علیه السلام از عقب آورد و فاطمه و حسن و مردمان بسیاری که نشناختم از دنبال ایشان

تقریظ عبقات

بحث شافی قد رهاسع و کرشنی
دار [illegible] نکرده زیل
و دلائل [illegible] اند اتفق [illegible]
مباشد بعرفان مقام و لابد
نمیاد اگر تقصیر یا قصور
اند [illegible] در خدمه کند از و
راجعت بشمار و دره کامشغان
قدر سعادت و کمی حظ اخرین
است [illegible] فانما اهتدی
لنفسه و من ضل فانما یضل
علیها اما اهل عدال و سوء حال
ایشان خواهد بود و موافق
صحیح من کان فی هذه اعمی
فهو فی الآخرة اعمی [illegible]
حسن عاقبت چنین اشخاص
و شبه در جواب ایشان
متمثل بآیه شریفه ان احسنتم
احسنتم لانفسکم و ان
اسأتم فلها شدن [illegible]
خواستم اعلام
داریم

فرود آمدند و این جمال پیغمبر دید دست خود را بجانب کوفه دراز کرده و راس مطهر حسین علیه السلام را ازو رد
بر جسد مبارکش ملحق کرد و انخضرت را بشارت فرمود فو الله الذی لا اله الا هو لقد خلقته ثم لم یبق جابر ثم
سوگند باخدای لا شریک همچون گمان کردم که شمر لعین او را ذبح نکرده و چون جد بزرگوار خود را دید
ندا کرد السلام علیک یا جداه پیغمبر خدا بعد از جواب سلام فرمود السلام علیک یا قرة عینی السلام
علیک یا ثمرة فؤادی و فرمود یعز علی ان اراک علی هذه الصفة ما لجسمک مبضع و لعظامک مرضض
دشوار است بر من که ترا باین حال مشاهده کنم که اجزا جسم تو پاره پاره و عظم تو خرد خرد شده گفت یا جداه
از ستم ستور و پای خیول عظام من مکسور گردید پیغمبر فریاد کرد وا ولداه وا مهجة قلباه وا حسیناه
پس امیر المؤمنین علیه السلام نزد بدن مطهر حسین علیه السلام آمد و فرمود یا ولدی ای شیبک مغموسا بالدماء
ای فرزند من محاسن ترا غرقه بخون و روی ترا آلوده بخون می بینم و ترا مانند گوسفند ذبح کرده اند
عرض کرد ای بابا شمر لعین مرا از قفا ذبح کرد امیر المؤمنین علیه السلام گریست و فرمود ای کاش من نزد تو
حاضر بودم و دشمنان را از تو دفع میدادم یا لیت نفسی لنفسک الفداء پس حضرت زهرا علیها السلام پیش آمد
و گفت یا نور عینی جسمک اراه ملقی علی الثری و راسک علی السمهری یعلی ای نور دیدهٔ من جسم ترا بر روی
خاک و راس ترا بالای نیزه می بینم ای پارهٔ روح من ترا تا حال کفن نکرده اند و مضجع تو از قبور ما
جدا افتاده ثم مرغت فرقها بدمه و فرق مبارک خود را بخون حسین علیه السلام آغشته نموده فریاد کرد
وا ولداه وا حسیناه وا قتیلاه وا جدیلاه وا غریباه و خون حسین علیه السلام از روی فاطمه علیها السلام سیلان
مینمود و میگفت یا این جمال یا رب جلیل ملاقات میکنم و پیغمبر و علی و فاطمه و حسن سلام الله علیهم گریه و
ناله میکردند پس پیغمبر خدا دست دراز کرده و دست حسین علیه السلام را از زمین برداشته فرمود من قطع
کفیک یا ولدی که دستهای ترا برید ای فرزند من گفت جمال من فرمود مقصود او از این عمل چه بود عرض
کرد یا جداه بطمع این بندی که در شلوار من هست و چون خواست که بر گیرد نگذاشتم پس آن لعین دو دست
مرا برید و چون شما را دید در بین قتلی خزید پیغمبر فرمود یا اخس الانام علیک لعنة الله الملک العلام
فعلت هکذا ابو لک سود الله وجهک و قطع یدیک فی الدنیا قبل الآخرة ای خبیث ترین مردم لعنت خدا
بر تو باد که این ظلم را بفرزند من کردی خدا روی ترا سیاه کند و دستهای ترا قبل از عذاب آخرت قطع

تقریظ عبقات

[illegible] مؤمنین و مسلمین
دار [illegible] و اهل [illegible] و فقاهت
[illegible] مطهره [illegible]
[illegible] شرعیه [illegible]
در جمیع احکام [illegible] رجوع بجناب
[illegible] و جناب شاه را
[illegible] نمایند و جناب [illegible]
در تمام امور و حسبیه [illegible]
بلدون [illegible] شرع [illegible] عفو
و [illegible] عالی [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] جماعت و [illegible] اقتدا
[illegible] مطاع و [illegible] مصداق
العلماء ورثة الانبیاء و
[illegible] مداد العلماء
[illegible] مقام [illegible] الشهداء
افضل من دماء الشهداء
[illegible] مرتبه علماء امتی
افضل من انبیاء بنی اسرائیل
[illegible] بلکه [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] اطاعت [illegible]
برخود

شب یازدهم محرم خبر یوسف بن یحیی در قصه جمال

نماید فی الفور در دست من مانند خبر از بدنم جدا شد بر زمین افتاد در دوم مثل قبر سیاه گردیده شاید تو مرا بر آن نفرین کنی پس من مفارقت نکردم از وی مگر آنکه او را لعنت نمودم علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم ..

و مرحوم آقا شیخ محمود عراقی در دار السلام بعد از نقل این دو خبر گوید و میان این دو روایت تعارضی نیست بلکه معاضد یکدیگرند زیرا که آن شخص در مکه و مدینه هر دو وارد شد و این حکایت در هر دو شهر از او شنیده شده است ..

(سیم خبر یوسف بن یحیی)

مرحوم سید علامه سید هاشم بحرانی در مدینة المعاجز گوید روی عن یوسف بن یحیی عن ابیه عن جده قال رایت رجلا بمکة شدید السواد له بدن و خلق غابر و هو ینادی ایها الناس دلونی علی اولاد محمد فاشار بعضهم و قال ما لک قال انا فلان بن فلان قالوا انک بت ان فلانا کان صحیح البدن صبیح الوجه دانت شدید السواد غابر الخلق قال و حق محمد انی لفلان اسمعوا حدیثی اعلموا انی کنت جمال الحسین علیه السلام فلما ان صرنا الی بعض المنازل برز للحاجة و انا معه فرایت تکة لباسه و کان اهداها له ملک فارس حین تزوج بنت اخیه شاه زنان بنت یزدجرد فمنعنی هیبته ان اسلبه ایاها فدرت حوله لعلی انا سرقها فلم اقدر علیها فلما صار القوم بکربلاء و جری ما جری و صارت ابدانهم ملقاة تحت سنابک الخیل و اقبلنا نحو الکوفة راجعین فلما ان صرت الی بعض الطریق ذکرت التکة فقلت فی نفسی قد خلا ما عنده فصرت الی موضع المعرکة فقربت منه فاذا هو مرمل بالدماء قد جز راسه من قفاه و علیه جراحات کثیرة من السهام و الرماح فمددت یدی الی التکة و هممت ان احل عقدها فرفع یده و ضرب بها یدی فکادت اوصالی و عروقی تنقطع ثم اخذ التکة من یدی فوضعت رجلی علی صدره و جهدت جهدی لازیل اصبعا من اصابعه فلم اقدر فاخرجت سکینا کان معی فقطعت اصابعه ثم مددت یدی الی التکة و هممت بحلها ثانیة فرایت خیلا اقبلت من نحو الفرات و شممت رائحة لم اشم رائحة اطیب منها فلما رایتهم قلت انا لله و انا الیه راجعون انما اقبلوا هولاء لینظروا الی کل انسان به رمق فصرت بین القتلی و غاب عنی عقلی من شدة الجزع فاذا رجل یقدمهم

بوجود لازم و رواج [illegible] دوازدهم طاعت و اعتقاد بهما فانتج [illegible] ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و من جاهد فی التمسک بهم سبلنا و الحمد لله رب العالمین علی اتمام النعم و اکمال الدین باشرف النبیین و خیر المرسلین و الائمة المعصومین من ذریته الطاهرین و اولیائه المنتجبین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و من یقوم مقامهم و هنیئا لهم من العلماء الراسخین و الفقهاء الراشدین و من یحذو حذوهم و یقتطف من اثمار علومهم و یستضیء من شعاع فهومهم من المؤمنین و

یجعلنا

شب یازدهم محرم قصیده شیخ راشد بن سلیمان در قصه جمال

کان وجهه الشمس و هو ینادی انا محمد رسول الله و الثانی ینادی انا حمزة اسد الله و الثالث ینادی انا جعفر الطیار و الرابع ینادی انا الحسن بن علی و کذلک علی و اقبلت فاطمة و هی تبکی و تقول حبیبی و قرة عینی ابکی علی راسک المقطوع ام علی یدیک المقطوعتین ام علی بدنک المطروح ام علی اولادک الاسارى ثم قال النبی ص این راس حبیبی و قرة عینی الحسین فرایت الراس فی کف النبی ص و وضعه علی بدن الحسین فاستوى جالسا فاعتنقه النبی ص و بکی ثم قال یا بنی اراک جائعا عطشانا ما لهم اجاعوک و اظماوک لا اطعمهم الله و لا اسقاهم یوم الظماء ثم قال حبیبی قد عرفت قاتلک فمن قطع اصابعک فقال الحسین علیه السلام هذا الذی بجنبی یا جداه فقیل لی اجب رسول الله یا شقی فاوقعت بین یدیه فقال یا عدو الله ما حملک علی قطع اصابع حبیبی و قرة عینی الحسین فقلت یا رسول الله لست ممن اعان علی قتله قال الذی قطع اصبعا اکبر ثم قال النبی اخس یا عدو الله غیر الله لونک فقمت فاذا انا بهذه الحالة فما بقی احد ممن حضر الا لعنه و دعا علیه الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مرحوم شیخ راشد بن سلیمان خبر جابر بن عبد الله را منظوم داشته گوید

و یروی لنا عن جابر ان فاجرا	لنبها علی فعل النفی لن یعولا
و قد کان جمالا لمولای انفا	و کان الحسین الطهر للرجس موبلا
و کان کثیرا قد یری معه تکة	حجازیة حازت نیاجا مکملا
و کان یقول الرجس یا لیتها تکن	لمثلی ملبوسا عطاء معجلا
فلما اتی ارض العراق مهیما	و جدل مولای الحسین بکربلا
و قد قصد الملعون بطن مفازة	الی ان دجی اللیل البهیم و البلا
فقام اللعین الرجس جد لا باسما	و جاء الی نحو الحسین معجلا
و مد الی نحو الحسین یمینه	لیاخذ منه تکة لن یعولا
فلما اراد الرجس حل عقودها	فمانعه مولای ان تحللا

یجعلنا و ایاکم من الذین انعم الله علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین امین یا رب العالمین [illegible]

[illegible] و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و انا [illegible] زین العابدین المازندرانی [illegible]

فقیر گوید [illegible] علماء اعلام [illegible] میرزا محمد حسن [illegible] حاج میرزا محمد حسین [illegible] الاسلام [illegible]

حسین

شب یازدهم محرم قصیده شیخ راشد سلیمان در قصه جمال

نجیب بن السبط بالسیف عامداً … من الزناد ابزاها عظاماً ومفصلاً
واهوی الیها کی یحل عقودها … اذا بیسار السبط صار محوّلا
فلم یستطع تحریک کف امامنا … فطبر منه الکف بالسیف مجلا
فاسمع ذاک الرجس صوت مهول … فقام اللعین الرجس حیران مجفلا
وجاء الی القتلی فالقی بنفسه … اذا برسول الله فی الارض انزلا
واقبلت الاملاک من کل جانب … تسبح لله المهیمن ذی العلا
تنادی رسول الله یا سبط احمد … یعز علینا ان نراک مجدلا
یعز علینا ان نراک مرضضاً … عفیراً نحیراً بالدماء مغسلا
وجاء علی الطهر یبکیه ناعیاً … لوجنة مولای الحسین مقبلا
وقال الا یا لیتنی کنت حاضراً … فاسقیهم کاس المنون معجلا
یعز علینا یا حسین بان نری … لراسک من فوق القناة محملا
واقبلت الزهراء تمسح فرقها … بدم الحسین الطهر حزناً تبللا
فقالت الا ای الله فی یوم حشرنا … واشکو الیه ما الاقی من البلا

فخر الذاکرین ملا رضای رشتی متخلص بمحزون گوید

شهی که شیره جان نبی بود لبنش … کنار آب چرا خشک شد لب و دهنش
ببین چگونه زمین تنگ شد برو دین … نداد جای در نگی بخرو زمنش
نمود دست قضا از حجاز بیرونش … که در زمین عراق نفاق شد وطنش
ز باد حادثه اند در زمین کربلا … به نصف روز پراکنده گشت انجمنش
نه قاسمیکه نماید دکا بد ای وی … نه اکبری و نه عباس میر صف شکنش
نمود رو ببلاء ایجنان ز شوق اله … که گوییا گل و ریحان بود با همنش
دز آفتاب نهادند نعش بی سر او … برهنه بود نکردند کوفیان کفنش

حسین نور چشم … در هدیة الاخبار گوید … کزن

شب یازدهم محرم اشعار جوهری خراسانی رحمه الله

امان نداد کسی بر سکینه دختر او … چو عندلیب بنالد میان انجمنش
فغان ز خیر گی ساربان بجدل دون … چگویم از ستم و ظلم و جور اهرمنش
نمود قطع دو دستش برای بردن بند … رسید فاطمه با مصطفی و با حسنش
زنانه کارد سر شرار بنا مد بر جایی … که زد یزید جفا کار چوب بر دهنش
فلک خراب شوی خواهر ستم زدهش … چه کرده بود که برد دمیان مرد و زنش
عیال بیکس و بلان کجا و مجلس شام … همیشه ز ظلم از دوزگار و مکر و فنش

ولَه ایضاً

گفت ای جد گرامی تو نبودی به سرم … تا به بینی چه رسید از سپه دون بسرم
ز عطش سوخت لب آب چنان این جگرم … شکوه از امت بیرحم تو دارم جدّا
یاد دارم شده مقتول ستم در بر من … گشت صد پاره تن قاسم و هم اکبر من
تیر زد حرمله بر حلق علی اصغر من … شکوه از امت بی رحم تو دارم جدّا
بود یک پیرهن کهنه بجای کفنم … ظالمی برد ز راه غضب این پیرهنم
ساربان کرد جدا دست مرا از بدنم … شکوه از امت بیرحم تو دارم جدّا
خواهرانم همگی دست عدو خوار شدند … بکف شمر و سنان خولی خونخوار شدند
همه در سلسله با عابد بیمار شدند … شکوه از امت بیرحم تو دارم جدّا
اهل بیتم همه در کوفه شود زندانی … سر جدا از بدنم بود کنون مهمانی
نور حق جلوه گر آمد بشب ظلمانی … شکوه از امت بیرحم تو دارم جدّا

ولَه ایضاً

شود ز مهر فدای این سر تو … بقربان تو و آن پیکر تو
چنان بینم پریشان خاطر تو … بگوای سر چرا از تن جدائی

قتل محجر شمر دغائی

عالم جلیل مرحوم آقا شیخ محمود عراقی از معروفین علماء و مجتهدین

بنالم من زجور نا ربانت کرداده روی خاکستر مکانت	کنم شیون ز ظلم میزبانت بگوای سر چرا از تن جدائی

قتیل خنجر شمر دغائی

گهی پامال از سم ستوری چرا از قربان خویش دوری	گهی پنهان بخاک این تنوری بگوای سر چرا از تن جدائی

قتیل خنجر شمر دغائی

عیالت جمله در بند سلاسل بزندان بلا گیرند منزل	سنان و شمر و خولی در مقابل بگوای سر چرا از تن جدائی

قتیل خنجر شمر دغائی

(وقعهٔ سیم شب یازدهم محرّم)

قصهٔ خولی لعین و در این باب دو خبر منقول میشود

(اوّل خبر اجانه)

مرحوم علامهٔ مجلسی در عاشر بحار گوید قال صاحب الکامل و صاحب المناقب و ابن نما ذکر ابو مخنف انّ عمر بن سعد لمّا دفع الرّاس الی الخولی الاصبحی لعنه الله لیحمله الی ابن زیاد لعنه الله اقبل به خولی لیلا فوجد باب القصر مغلقا فاتی به منزله وله امرأتان امرأة من بنی اسد والاخری حضرمیّة فقال لها النوار فاوی الی فراشها فقالت له ما الخبر فقال جئتک بالذهب هذا راس الحسین معک فی الدّار فقالت ویلک جاء النّاس بالذهب الفضة وجئت براس ابن رسول الله والله لایجمع راسی و راسک وسادة ابدا قالت فقمت من فراشی فخرجت الی الدّار و دعا بالاسدیّة فادخلها علیه فما زلت والله انظر الی نور ساطع مثل العمود یسطع من الاجانة الّتی فیها راس الحسین الی السّماء (تمام)
ورایت طیورا بیضاء ترفرف حولها و حول الرّاس ....

و مرحوم فاضل مورّخ سپهر کاشانی در ناسخ گوید عمر بن سعد بن ابی وقاص چون از کار شهادت سید الشهداء علیه السلام بپرداخت بسیج سفر کوفه نمود نخستین سر مبارک حسین علیه السلام بخولی بن یزید الاصبحی و حمید بن مسلم الازدی سپرد تا بنزد عبید الله بن زیاد حمل دهند خولی آن سر مبارک را برداشت و بقدم عجل و شتاب بجانب کوفه در نگار آمد چندانکه بشتافت نیمشبی وارد کوفه گشت و باب دار الاماره را بسته یافت لاجرم باز شتافت و آن سر مبارک را بخانهٔ خویش آورد و در اجانه بنهاد خولی را دو زن بود یکی از قبیلهٔ بنی اسد و آن دیگر حضرمیه و او از مردم حضرموت بود و نوار نام داشت خولی بفراش نوار آمد نوار گفت چه خبر داری بگوی گفت از برای تو زر سرخ آورده ام اینک سر حسین است در خانهٔ تو نوار برآشفت و گفت وای بر تو مردمان سیم و زر میآورند و تو سر پسر رسول خدا را سوگند با خدای هرگز سر من با سر تو در یک بالین فراهم نخواهد آمد این بگفت و از فراش خولی بیرون شد و آن زن اسدیه را بخواند و رفت نزدیک آن ظرف سفالین که سر مبارک در میان آن بود همی دید نوری بکردار عمود از آن سر مبارک بجانب آسمان ساطع است و مرغان سفید همی دید که در اطراف آن سر طیران میکردند

دوم خبر تنور

مرحوم ملا حسین واعظ کاشفی در روضة الشهداء گوید که عمر سعد لعین رؤس شهدا را بر قبایل مقسوم ساخته و بجانب کوفه روان شدند و سر امام حسین علیه السلام را پیشتر بدست خولی فرستاده بود راوی گوید که خولی سر امام حسین علیه السلام را برداشته روی بکوفه نهاد و او را منزلی بود بیک فرسخی کوفه در آن خانه منزل فرود آمد و زن او از انصار بوده اهل بیت را بجان و دل دوستدار خولی از وی بترسید و سر امام حسین علیه السلام را بیاورده در تنوری پنهان کرد و بیامد و بجای خود بنشست زنش پیش آمد و پرسید که در این چند روز کجا بودی گفت شخصی بر یزید یاغی شده بود بحرب وی رفته بودیم زن دیگر هیچ نگفت و طعامی بیاورد تا خولی بخورد و بخفت و آن زن را عادت بودی که بنماز شب برخاستی و تهجّد گذاردی این شب برخاست و بدان خانه که تنور در آنجا بود در آمد خانه را همه بنور روشن دید

شب یازدهم محرم ایضاً خبر نو

که گویا صد هزار شمع و چراغ برافروخته‌اند چون نیک در نگریست دید که روشنائی از آن تنور بیرون می‌آید از روی تعجب گفت سبحان الله من در این تنور آتش نکرده‌ام و دیگری را نیز نگفته‌ام این روشنائی از کجا است و زان منزل دید که نوری بسوی آسمان میرود تعجب او زیاده گشت ناگاه چهار زن دید که از آسمان فرود آمده بسر تنور شدند یکی از آن چهار زن بسر تنور فرا رفت و آن سر را بیرون آورده میبوسید و دهان بسینه خود مینهاد و مینالید و میگفت ای شهید مادر وای مظلوم مادر حق سبحانه و تعالی روز قیامت داد من از کشندگان تو بستاند و تا داد من ندهد دست از قائمه عرش باز نگیرد و آن زنان دیگر نیز بسیار بگریستند و آخر سر را در آن تنور نهاده غایب شدند زن انصاریه برخاست و بسر تنور آمده سر را بیرون آورد و نیک در آن نگریست چون امام حسین علیه السلام را بسیار دیده بود بشناخت نعره زد و بیهوش بیفتاد و در آن بیهوشی چنان دید که هاتفی آواز داد که برخیز که ترا بگناه این مرد که شوهر تست مؤاخذه نخواهند کرد و زن از هاتف پرسید که این چهار زن که بر این تنور آمده گریه و زاری کردند کیان بودند ندائی رسید که آن زن که سر را بر روی و سینه مینالید و بیشتر از همه میگریست و مینالید فاطمه زهراء علیها السلام بود و آن دیگر مادرش خدیجه کبری سوم مریم مادر عیسی علیه السلام چهارم آسیه زن فرعون پس آن زن با خود آمد کیر اندید سر را برگرفت و ببوسید و بمشک و گلاب از خون پاک بشست و غالیه و کافور بمالید و بر روی و موی مبارک حضرت آشنا کرد و در موضع پاک نهاد و بیامد و خولی را بیدار کرد و گفت ای ملعون دون وای مطعون زبون این سر کیست که آورده و در این تنور نهاده آخر این سر فرزند رسول خدا است برخیز که از زمین و آسمان فغان برخاست و فوج فوج ملائکه میآیند و آن سر را زیارت میکنند و گریه و زاری مینمایند و بر تو لعنت کرده توجه بفلک مینمایند و من بیزارم از تو در این جهان و در آن جهان پس چادر بر سر کرد و قدم از خانه بیرون نهاد خولی گفت ای زن کجا میروی و فرزندان مرا چرا یتیم میکنی گفت ای لعین تو فرزندان مصطفی را یتیم کردی و باک نداشتی فرزندان تو هم یتیم شوند پس آن زن برفت و دیگر هیچکس از وی نشان نداد

(جودی خراسانی ره گوید)

فهرست است و تقریباً بعضی از بیت ... کتاب ... مجموع ... البحر ... نمانده ... کتاب بهمه اسم را در بلاد ... د ... بیت ... در ... کتاب لوامع را ... صد ... هزار بیت و باز ... در اصول کتاب لوامع را ... بیت ... بیت ... دیگر در ... کتاب ... خزائن را شروع کرده که ... را ... ... و ... هشتاد ... هزار بیت و بعد از آن ... ... چند ... از آن ... و ... کتاب را ... بالجمله از کار تمام ... البعاین ... اختیار کرده و الحمد لله علی کل حال و ایضاً ... گوید ... تا ... هشتاد ... ... هجری تا سنه هشتاد ... ... منبر در سر ... جماعت شیخ الطایفه شیخ مرتضی الانصاری قدس سره بودم بعد از آنکه ... عجم خود را فارغ ... ... و از جمیع ... از معتبرین

شب یازدهم محرم اشعار اختر طوسی ره

خسروی کو جا بجز دامان پیغمبر نداشت | وقت جان دادن بجز خاک سیه بستر نداشت
آنکه از بازان نگه داری نمودی مصطفی | در بدن جز زخم تیر و نیزه و خنجر نداشت
آن سلیمانی که بودی خاتم دین در کفش | از جفای ظالمان انگشت و انگشتر نداشت
آن سری کز نور رویش بود روشن آفتاب | جا بجز کنج تنور و روی خاکستر نداشت
شمر چون خنجر بحنجر میکشیدش زیر تیغ | دیده جز در خیمه سوی زینب مضطر نداشت

(استاد الشعراء اختر طوسی ره)

در بی اعتباری دنیا و فشار قبر و هول حشر و توسل بحضرت حسین علیه السلام و تذکر ظلم خولی لعین گوید

ای دل بمال و منصب دنیای سست پی | مسرور تا بچند ای و مغرور تا بکی
با آنکه تخت و تاج جم و کی بباد رفت | مایل تو هم بتخت جمی هم بتاج کی
از دام مرگ جان نتوانی بری جز ور | گر پادشاه رومی و گر شهریار ری
گر صد هزار سال دگر زنده گی کنی | طومار عمر سازدت آخر زمانه طی
پنجاه سال رفته ز عمر تو و هنوز | آگه نه که فرق چه دارد ز رشد و غی
خواهی نمود روز وفات از فشار گور | شیری که خورده تو ز پستان مام قی
از بهر دفع هول صف حشر کاند راو | نه از بنات نعش اثر است و نه از جدی
تا زنده چو اختر طوسی در این جهان | برکش فغان برای شه بینوا چو نی
یعنی حسین آنکه بصحرای کربلا | کردند بعد قتل سرش را بنوک نی
چون خولیش ز کوبه و بالا سوی کوفه برد | اندر تنور مطبخ خود داد جا بوی
چون در تنور دید با آن حال مادرش | از دل کشید ناله و گفتا که یا بنی
کاش آنکه خواست ببرد ز تن سرت | میبند بهار عمر عدو بدل بدی
ببرند چون ز کوفه بشامش بریزید | وی بد روان ز پیش و عیالش روان ز پی

... ... و مجاز ... از ... مصنفی ... از صغر سن با تحصیل ... و ... و دقیق ایشان ... در ... و ... ... بتحقیق و نظر ... خود بال ... دیده بر که از مسموعات ... امر و قاید ... ... کشف ... ... و ... و ... ایشان بوده ... چهل ... و استفاده و استفاضه ... ... حاج ... ... وجه ... شرح حال ... ... مقامات ... الف ... زیاده از حصر و شمار و غالب ... اوقات ... ... و ... عبادت ... ... چون ... و ... ... در عصر خود ... ... و با آنکه در ... و ... ... او را ... ... سال ... زیاده ... میگیرد ... وفات ... و ... ... و ... بنای ... ... آخر ... در ... هم ... ... تا قتل تا ... ... و در ... سال ... و ... ... و دو سال ... (۱۲۸۱) وفات ... تحصیل ... کربلاء معلا

سپهر کاشانی ناسخ

ندای منادی در مدینه

دو طفلت ز دنیا دو جوان شوهر از جفا	مهر بخت بر زمین ز سر مستی بر دمی
بیگانه بود چون ز خدا چوب خیزران	میکرد آشنا بلب روح بخش وی
نظلم را چو زینب مظلومه خواهرش	دید از یزید و ... کرد و گفت ای
ظالم مزن تو چوب بر آن لب که از دمی	اعدا ترا تمام تواند نمود حجت

(وقعهٔ چهارم شب یازدهم محرم)

ندای هاتفی در مدینه با نزول بلا بر این امت

در عاشر بحار از کامل الزیارة باسناده عن الحلبی قال قال ابو عبدالله علیه السلام لما قتل الحسین علیه السلام سمع اهلنا قائلا بالمدینة یقول الیوم نزل البلاء علی هذه الامة فلا ترون فرحا حتی یقوم قائمکم فیشفی صدورکم ویقتل عدوکم وینال بالوتر اوتارا ففزعوا منه وقالوا ان لهذا القول لحادثا قد حدث ما نعرفه فاتاهم بعد ذلک خبر الحسین علیه السلام وقتله فحسبوا ذلک فاذا هی تلک اللیلة التی تکلم فیها المتکلم الحدیث ...

از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود اهل ما در مدینه اصغا نمودند که گویندهٔ در هوا میگفت امروز روزیست که بلا بر این امت نازل میشود دیگر روی شادی و فرحت نخواهند دید تا گاهی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله آشکار شود و سینه‌های ایشان را شفا دهد و دشمنان ایشان را مقتول سازد و خون شهیدان را از قاتلان بازجوید اهل مدینه گفتند جز این نیست که حادثه حادث گشته و ما نمیدانیم چیست چون خبر قتل حسین علیه السلام بمدینه رسید و اهل مدینه بشمار گرفتند این ندا با روز قتل سید الشهداء علیه السلام راست آمد یعنی با شب یازدهم محرم که این ندا را شنیده بودند ...

تفصیل رسیدن خبر شهادت حسین علیه السلام بمدینه که در حدیث اشاره رفته

(۹۴) [illegible] ... بانفاضل ... در شهر کاشان ... جواهر الکلام ...

حاشیهٔ صفحهٔ (۹۱) شرح حال مرحوم سپهر کاشانی

مرحوم لسان الملک میرزا تقی خان سپهر از افاضل مورخین است و ... [illegible]

... مرحوم فاضل ... میرزا محمد قاسم خان تبریزی ... [illegible]

سپهر کاشانی ناسخ

رسیدن خبر شهادت سید الشهداء علیه السلام بمدینه

شیخ اجل مفید علیه الرحمة در ارشاد گوید ولما انفذ ابن زیاد برأس الحسین علیه السلام الی یزید تقدم الی عبدالملک بن ابی الحارث السلمی فقال انطلق حتی تاتی عمرو بن سعید بن العاص بالمدینة فبشره بقتل الحسین علیه السلام چون ابن زیاد لعین سر مقدس سید الشهداء علیه السلام را بسوی شام انفاذ داشت عبدالملک سلمی را گفت برو بمدینه و عمرو بن سعید را بقتل حسین بشارت بده عبدالملک گوید فرکبت راحلتی وسرت نحو المدینة بر شتر خود سوار شده بجانب مدینه شتافتم فلقینی رجل من قریش فقال ما الخبر در نواحی مدینه مردی از قریش او را دیدار کرد گفت چنین شتابزده از کجا میرسی و چه خبر همراه داری گفت الخبر عند الامیر خبر در نزد امیر است خواهی اصغا نمود قرشی گفت انا لله وانا الیه راجعون والله قتل الحسین سوگند با خدای که حسین کشته شد و چون عبدالملک بنزد عمرو بن سعید آمد عمرو گفت خبر چیست گفت ما یسر الامیر آنچه امیر را شاد میکند قتل الحسین بن علی عمرو گفت بیرون شو و در مدینه منادی باش و مردم را از قتل حسین آگهی ده عبدالملک گوید از نزد وی بیرون آمدم و در کوی و بازار مدینه بقتل حسین ندا در دادم فلم اسمع واعیة قط مثل واعیة بنی هاشم فی دورهم علی الحسین بن علی چون بنی هاشم این ندا بشنیدند ضجة واحدة از مدینه برخاست زن و مرد همه از صیحه زدند و هاء‌های بگریستند و بخروش شدند و سر و سینه بخراشیدند و گریبانها چاک زدند و بلطمه چشم و چهره بیازردند چنان شورش و شیون از مرد و زن برخاست که من هرگز تا کنون همچنان واعیه نشنیده بودم آنوقت بنزد عمرو بن سعید باز آمدم فلما دخلت علیه تبسم الی ضاحکا عمرو بروی من تبسمی کرد و بدین شعر عمرو بن معدیکرب تمثل جست

عجت نساء بنی زیاد عجة	کعجیج نسوتنا غداة الارنب

انگاه گفت هذه واعیة بواعیة عثمان یعنی چنانکه عثمان را کشتند و سبب قتل عثمان بنی هاشم بودند امروز حسین بقصاص خون عثمان کشته شد.

ثم صعد المنبر فاعلم الناس قتل الحسین بن علی ودعا لیزید بن معاویة ونزل پس بر منبر صعود داد و مردم را از قتل حسین علیه السلام انها نمود و یزید را ثنا کرد و فرود آمد ودخل بعض موالی عبدالله بن

(۹۵) ... [illegible] ... شاهزاده ... [illegible]

رسیدن خبر شهادت دو پسر عبدالله بن جعفر بدید

جعفر بن ابیطالب علیه السلام نعی الیه ابنیه فاسترجع و بعضهم از موالی عبدالله بن جعفر را رسید و خبر شهادت دو پسر او وزاد را در عبدالله گفت انا لله و انا الیه راجعون عبدالله غلامی داشت مکنی بابو السلاسل چون خبر شهادت مولی زادگان خویش را اصغا نمود گفت هذا ما لقینا من الحسین بن علی یعنی سبب این مصیبت که دل و جان ما را فرسود حسین بن علی بود و نحن فه عبدالله بن جعفر بنعله چون عبدالله این کلمات را اشنید در خشم شد و سر و دهان ابو السلاسل را با نعل بکوفت و فرمود یا ابن اللخناء الحسین تقول هذا والله لو شهدته لاحببت ان لا افارقه حتی اقتل معه ای پسر زن منتنه ایا در حق حسین چنین سخن میکنی سوگند با خدای اگر من حاضر حضرت او بودم هرگز از وی مفارقت نمی جستم تا در رکاب او کشته شوم سوگند با خدای که من در راه حسین چشم از زندگانی ایشان فرو بستم و بعزای ایشان نشستم چه ایشان بجای من ملازمت رکاب جستند و کشته شدند با برادر من و پسر عم من بطریق مواسات سپردند و بر درد ایشان شکیبائی کردند این بگفت و روی بمجلس اورد و گفت سپاس میگذارم خدا را که اگرچه دشوار است بر من مصرع حسین علیه السلام که خود حاضر نبودیم که مواسات بنمایم اما فرزندان من بجای من در رکاب او سعادت شهادت یافتند و چون ام لقمان دختر عقیل بن ابیطالب قصه کربلا را اصغا نمود سر و پای برهنه با خواهران خود ام هانی و اسماء و رمله و زینب بنات عقیل حاضر شدند و بر کشتگان یوم الطف زار زار بگریستند

وام لقمان این ابیات قرائت همیکرد ✻

ماذا تقولون ان قال النبی لکم	ماذا فعلتم و انتم اخر الامم
بعترتی و باهلی عند مفتقدی	منهم اساری و قتلی ضرجوا بدم
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم	ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

و چون آن روز که عمرو بن سعید خطبه خوانده و از قتل حسین علیه السلام خبر داده بود بپایان اورد شبانگاه مردم مدینه ندای هاتفی بشنیدند و کس را نمیدیدند و او بدین اشعار حسین علیه السلام را مرثیه میگفت

ایها القاتلون جهلا حسینا	ابشروا بالعذاب و التنکیل

(٩٦) شاعری او بسیار معتقد بود و چنان میپنداشت که بعد از سه چهار سال ازان تربیتی از همه شاعران قدیم بجد بید خواهد گذشت و سپهر محمود ... که سه ... در علم ریاضی ... جفر و رمل و اکثر علوم ... منسوب ... در لغت عرب تتبع بسیار کرده و شیوه شعر شیوه ملک الشعرای ایران است ... اما در لغت فرس قدیم بیشتر از او ورد و اشعار را اشعار میکند و بسیار الفاظ نو بی بکار میبرد و الحال که روزگار سال به بیست و پنج رسیده دیوانی دارد قریب به بیست هزار بیت تا بعد ازین چه گوید و چه کند شعر بسیار در مایه افتخار نیست ✻

هرگز که ... گوی چون در ✻ گفته تو جهان شود ✻

خطبه عمرو بن سعید پلید در مدینه

کل اهل السماء یدعوا علیکم	من نبی و مرسل و قبیل ✻
قد لعنتم علی لسان ابن داود	و موسی و صاحب الانجیل ✻

و مرحوم علامه مجلسی در بحار این اشعار را نیز نسبت بهاتفی میدهد که در هوای مدینه انشاد کرد

یا من یقول بفضل آل محمد	بلغ رسالتنا بغیر توانی
قتلت شرار بنی امیة سیدا	خیر البریة ماجدا ذا شان
ابن المفضل فی السماء وارضها	سبط النبی و هادم الاوثان
بکت المشارق و المغارب بعدما	بکت الانام له بکل لسان

وایضا گویند که عمرو بن سعید بن العاص در عرض خطبه این کلمات را بر زبان اورد که گفت انها لدمة بلدمة و صدمة بصدمة کم خطبة بعد خطبة و موعظة بعد موعظة حکمة بالغة فما تغنی النذر و در این کلمات بتصریح و تلویح تذکره خون عثمان میکرد و اشاره مینماید که سبب قتل عثمان بنی هاشم بودند و میگفت ضربتی در ازای ضربتی و صدمتی در ازای صدمتی و چه بسیار خطبه که بعد از خطبه قرع صماخ مینماید و چه بسا موعظه پس از موعظه نقر سماع میکند و این همه حکمت بالغه خداوندی است و مردمان از ادراک آن غافلند آنگاه گفت سوگند با خدای دوست داشتم که سر حسین در بدنش بماند و روح در جسدش بپاید و اجبانا ما را بفحش و شتم یاد کند ما او را بمدح و ثنا نام بریم و او از ما ببرد و ما با او بپیوندیم چنانکه عادت او بود و عادت ما و این امر واقع نشود لکن چه توان نمود که شمشیر خویش را کشید و اهمل قتل ما کرد الا آنکه حفظ نفس خویش را بدفع او کوشیم عبدالله بن السائب حاضر مجلس بود بپای خاست و گفت اگر فاطمه دختر رسول خدا زنده بود و سر بریده فرزندش حسین را مینگریست آتش در جگرش زبانه زدن میگرفت و سیلاب از چشمش میریخت عمرو بن سعید گفت ما با فاطمه نزدیکتریم از تو پدر او عم ما است شوهر او برادر ما است فرزندان او فرزندان ما است لکن اگر فاطمه زنده بود آتش در جگر او زبانه میزد و آب از دیده او سیلان مینمود اما قاتل او را که دافع بود از نفس خود ملامت نمیفرمود انتهی بدروغ گفت این کذاب بن کذاب فاطمه سلام الله علیها از قاتلان فرزندش حسین ع باشد عذاب العقاب در عالم رجعت بالعقیلة و عرصه محشر نار ملتهب انتقام خواهد کشید و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر

(٩٧) کمال الملک ... و در ملکان ... و ملقب بلقب ... مخلص ... که در مجمع الفصحا از شعراء ... نام ... دیوان ... تکمیل نماید ... کتاب ... ناسخ ... بود ... انواع علوم ... معارف ... فضلای ... در ... بود ... ملک ... قاجار ... بحکم ... نادر ... سلطان ... ملک الشعرا ... لقب ... و بود

قصهٔ شیر فضّه در وقعهٔ کربلا

ذکر بعضی از وقایع روز یازدهم محرّم
فاجعهٔ اسب تاختن بر بدن مطهّر حضرت حسین علیه السّلام
و تمهید از شیر سفینه

در ناسخ در مجلد هجرت در ص ۷۳۴ گوید سفینه آزاد کردهٔ پیغمبر گوید در یکی از سرایا در کشتی شدیم کشتی بشکست و من بتختهٔ پارهٔ او بچسبیدم چند کرت موج مرا بکنار برد و باز آورد تا بساحل افکند در کنار بحر حیران بودم ناگاه شیری در رسید و آغاز حمله نمود بخدا پناه بردم و شیر را گفتم من سفینه مولای رسول خدایم چون این بگفتم خروش بگذاشت و بنزد من آمد سیّدم لابه کرد و بجنبید تا بران سوار شدم مرا بجزیرهٔ برد که میوه‌ها و شیرین داشت لختی بخوردم و از برگ درختان مخلالی کرده قدری برگرفتم هم بر پشت شیر سوار شدم تا مرا بکنار بحر آورد و آنوقت کشتی عبور میداد ندادر زادم پیش شد ند و مرا بر پشت شیر نگریستند و شگفتی گرفتند گفتم من مولای رسول خدایم شیر بر من رحمت کرد شما نکنید پس لنگر افکندند شیر را گفتم خدایت از رسول خدا جزای خیر دهاد آب در چشم بگردانید و ببود تا من بکشتی در رفتم و مرا همی نگریست تا غایب شد ..

و همین خبر را قطب الدّین راوندی قدّس سرّه نیز در خرایج در ص ۱۳ نقل فرموده

ایضاً در ناسخ گفته و هم سفینه گوید مرا پیغمبر نامه بداد و بیمن سوی معاذ فرستاد در راه شیری بر طریق من آمد او را گفتم اینک مکتوب بمعاذ برم نعرهٔ بزد و از راه بیکسوی شد و چون مراجعت کردم نیز چنین افتاد چون بحضرت رسول آمدم و قصه بگفتم فرمود در نعرهٔ نخستین پرسش حال من کرد و در ثانی مرا سلام فرستاد ..

مؤلّف گوید چنانکه شیر بسفینه آزاد کردهٔ پیغمبر رام شد بفضّه خادمهٔ حضرت فاطمه سلام الله علیها نیز در صحرای کربلا رام گردید ..

تفصیل شیر فضّه

در کافی مسنداً روایت کرده گوید لمّا قتل الحسین علیه السّلام اراد القوم ان یوطؤه الخیل فقالت فضّة لزینب یا سیّدتی انّ سفینة کسر به فی البحر فخرج الی الجزیرة فاذا هو باسد فقال یا ابا الحارث

صاحب ناسخ

تاج و سریر سلطان برنا و پیر گشت
میرزا ... تقی الملک کرد در حضرت اقدس
شاهنشاه جوان قضا ... بعد اخ مروّجی
... رمداح خاصهٔ سلطان و ...
... دیوان گشت در ... روز ... و ...
... سر برکشید و از تربیت آن شهریار
... آن سال بسال بر مدارج عز
... برافزود و بنگارش تاریخ
مبسوطی از زمان باستان تا این
زمان مامور گردید و مورد الطاف
... و مشمول اقطاع و انعام
... شد و در عرض مدت ده و
... سال قریب یکصد و پنجاه
هزار بیت از هبوط حضرت آدم تا
ظهور حضرت خاتم صلی الله علیه و آله
بطرزی خوش و طرازی دلکش بنگاشت
که از توصیف و تعریف مستغنی
است و بناسخ التواریخ مسمّی
چون دست تقدیر
آن

ترجمهٔ خبر کافی

انا مولی رسول الله صلّی الله علیه و آله فهمهم بین یدیه حتّی اوقفه علی الطریق و الاسد رابض فی ناحیة فدعینی امضی الیه فاعلمه ما هم صانعون غداً قال فمضت الیه فقالت یا ابا الحارث فرفع رأسه ثمّ قالت اتدری ما یریدون ان یعملوا غداً بابی عبد الله الحسین علیه السّلام یریدون ان یوطؤا الخیل ظهره قال فمشی حتّی وضع یدیه علی جسد الحسین علیه السّلام فاقبلت الخیل فلمّا نظروا الیه قال لهم عمر بن سعد فتنة لا تثیروها انصرفوا فانصرفوا

بیان و توضیح ❊ **مرحوم ملّا صالح مازندرانی در شرح کافی گوید** اسم سفینة قیس و کنیته المشهورة ابو عبد الرّحمن و سبب تسمیته بسفینة انّه حمل متاعاً کثیراً لرفقائه فی الغزو فقال له النّبی صلّی الله علیه و آله انت سفینة ..

و مرحوم ملّا خلیل قزوینی در شرح کافی که موسوم بصافی نموده گوید سفینه بفتح سین و کسر فاء لقب است چون در سفری بار بسیار برداشته بوده و اسم او مهران است که غلام رسول یا غلام امّ سلمه بوده و او را آزاد کرده بشرط خدمت رسول صلّی الله علیه و آله و ابو الحارث کنیت هر شیر است و این فضّه غیر سفینه است و فضّه کنیز فاطمهٔ زهرا علیها السّلام است ..

ترجمهٔ خبر کافی در جلاء العیون گوید کلینی بسند معتبر روایت کرده است که چون حضرت حسین علیه السّلام را شهید کردند آن کافران اراده کردند که اسب بر بدن مبارک آنحضرت بتازند چون این خبر باهل بیت رسالت رسید اندوه و مصیبت ایشان مضاعف گردید پس فضّه خادمهٔ حضرت فاطمه سلام الله علیها بنزد زینب خاتون آمد و گفت ای خاتون من چون سفینه آزاد کردهٔ حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله کشتی او در دریا شکست و بجزیره افتاد و در آن جزیره شیری پیدا شد و آن شیر گفت منم سفینه آزاد کردهٔ رسول خدا صلّی الله علیه و آله شیر چون نام آنحضرت را شنید همهمه کرد و از پیش او روانه شد و او را براه رسانید و در این ناحیه ما شیری هست مرا رخصت ده که بروم و آن شیر را خبر کنم که این کافران چنین اراده کرده اند زینب خاتون او را رخصت داد چون فضّه بنزدیک شیر رسید گفت ای ابو الحارث شیر سر برداشت فضّه گفت میدانی که فردا میخواهند با جسد مطهر حسین علیه السّلام چه کنند میخواهند که بدن شریفش را پامال سم اسبان کنند چون شیر این سخن را شنید رفت بجنگ گاه و دست خود را بر روی جسد محترم آنحضرت گذاشت چون روز دیگر صبح شد آن بدبختان رو سیاه با آن عزیمت

صاحب ناسخ

تا ... بساط درنوردید و فرمان
تخت سلطنت ایران تکیه گاه
سلطان السلاطین غیاث الاسلام
و المسلمین ابو الفتح و النصر شاهنشاه
عصر ناصر الدّین شاه قاجار
خلّد الله سلطانه گردید با تمام
آن بزرگ نامهٔ نامی و انجام آن
خجسته تاریخ گرامی حکم مجدد
بدو صادر شد و اسباب تنظیم و
تکمیل این کار بسیار از هر مقوله
فراهم آمد اکنون نیز بدان خدمت
زحمت می برد و از خامهٔ معجز
نامهٔ زرنگار رشک نگارستان چین
و بهار قندهار همی کند از آنجا
که بیمن بخت بلند و اختر سعادتمند
حضرت شهریار عصر روز بروز از عهد
این بزرگ خدمت بر آمده و اکنون
با شارت امنای دولت آن نامه
نامی در دار الطباعه فقیر کرده
دار الخلافه اعلان
گردیده ام

متوجه جنگ گاه شدند و آن غالب را مشاهده کردند عمر سعد لعین گفت این نشز ایست اقتا مکنید راه لشکر گردانیدا از این عزیمت برگشت ..

تفصیل فاجعهٔ مذکوره

در ملهوف گوید قال الراوی ثم نادی عمر بن سعد فی اصحابه من ینتدب للحسین فیوطی الخیل ظهره فانتدب منهم عشرة یعنی عمر سعد در عصر عاشوراء بیاران و لشکریان خود صدا از که کیست از میان شما که برود و بر بدن حسین اسب بتازد پس ده نفر از آن ملاعین جدا شدند و بعد از تعداد اسامی منحوسهٔ ایشان گوید فداسوا الحسین بحوافر خیلهم حتی رضوا صدره و ظهره ای وا ویلاه اسب بر بدن مبارک حسین علیه السلام تاختند بقسمی که صدر و ظهر مطهر او را در زیر سم ستوران خورد و نرم کردند و این فاجعهٔ عظیمه در روز یازدهم محرم واقع شد و جاء هؤلاء العشرة حتی وقفوا علی ابن زیاد و چون این ملاعین بکوفه آمدند در برابر ابن زیاد ملعون ایستادند یکی از آن جماعت که مقام مفاخرت گفت

نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ	بِكُلِّ يَعْبُوبٍ شَدِيدِ الْأَسْرِ

ابن زیاد گفت شما چه کسانید گفتند ما همان کسانیم که اسب بر بدن حسین راندیم بحدیکه استخوان سینه او را زیر سم ستور نرم کردیم ابن زیاد رقمی بر ایشان نکذاشت و امر کرد که جایزهٔ اندک بایشان دهند ابو عمر زاهد گوید چون نسب این ده نفر نظر کردیم یافتیم ایشان را که جملگی اولاد زنا بوده اند و این جماعت را مختار ماخوذ داشت و بفرمود تا دستها و پاهای ایشان را بمیخهای آهنین بر زمین کوبیدند و حکم داد تا بر بدن ایشان اسب تاختند تا هلاک شدند و در زیر سنابک ستور سحق و محو گشتند لعنهم الله واخزاهم ..

تحقیق فاجعهٔ مذکوره

مرحوم حاج ملا باقر بهبهانی در دمعة الساکبة گوید

اعلم انه یظهر من کلام رضی الدین علی بن طاوس علیه الرحمة انهم لعنهم الله قد ارتکبوا هذا العمل الشنیع کما یستفاد ذلک ایضا من کثیر من الروایات والزیارات وفی کثیر من المصائب المراثی

الصادرة من علماء الشیعة رضوان الله علیهم وان استفید من کلام العلامة المجلسی قدس سره فی البحار انهم لعنهم الله لم یتیسر لهم ذلک اعتمادا علی خبر الکافی المتقدم ذکره وقال الفاضل الدربندی فی معدن البکاء بعد ما نقل حکایة الاسد اقول وکان لعنهم الله ارادوا ان یوطئوا الخیل بحیث لا یبقی لجثته اثر فمنعهم الاسد والا فالعشرة المتقدمة لعنهم الله قد رضوا صدره وظهره امتثالا امر عبید الله لعنه الله حیث کتب لعمر بن سعد فی کربلا فان قتلت حسینا فاوطئ الخیل صدره وظهره فانه عاق ظلوم ولست اری ان هذا یضر بعد الموت شیئا ولکن علی قول قد قلته لو قتلته لفعلت هذا به کما مر مفصلا اقول قد تقدم انهم لعنهم الله قد اوطئوه الخیل ولا منافاة بینهما لجواز ان یکون فی یوم مجیء الاسد لم یوطئوه الخیل واوطئوه بعد ذلک ..

قصهٔ اخنس بن زید رئیس این ده نفر

در بحار و عوالم از سعید روایت کرده اند که گفت اضافنی رجل فی لیلة کنت احب الجلیس یکشب مردی بر من در آمد او را ترحیب گفتم چه نیک دوست داشتم که شب را با دوستان بسر آورم بپای بردم سخن از هر جای در انداختیم ناگاه قصهٔ کربلا بمیان آمد آهی سرد بر آورد و دم گفت ترا چه افتاد گفتم ذکر مصایب چون عندهٔ کل مصاب مصیبت کربلا فرایاد من آمد که با آن مصائب هیچ مصیبتی را وقعی نیست گفت در کربلا حاضر بودی گفتم خدای را سپاس میگذارم که نبودم گفتا این شکر چیست گفتم خلاصی از خون حسین مگر نشنیدهٔ که جد تو پیغمبر فرماید ان من طولب بدم ولدی الحسین یوم القیمة لخفیف المیزان کسیکه مسئول و ماخوذ شود بخون حسین علیه السلام در روز قیامت میزان اعمال او سبک باشد گفت چنین فرموده او گفتم آری و فرمود ولدی الحسین یقتل ظلما وعدوانا الا ومن قتله یدخل فی تابوت من نار ویعذب بعذاب نصف اهل النار وقد غلت یداه ورجلاه وله رائحة یتعوذ اهل النار منها هو ومن شایع وبایع او رضی بذلک کلما نضجت جلودهم بدلوا بجلود غیرها لیذوقوا العذاب الالیم لا یفتر عنه ساعة ویسقون من حمیم جهنم فالویل لهم من عذاب جهنم فرزند من حسین بظلم و ستم کشته میشود بدانید که کشندهٔ او داخل میشود در تابوت آتش و عذاب داده شود باندازهٔ نصف عذاب اهل جهنم و دست و پای او در غل کشیده میشود و از بوی بدن او پناهنده میشوند اهل

سوختن اخنس بن زید بشعله چراغ

حمیم را انکه بدین امر رضا دادند وبیعت کردند وهمراهی نمودند کاهیکه از حدت عذاب پوست بر تن ایشان فاسد میگردد تبدیل میشود بجلد دیگر تا اینکه احساس بورن عذاب نمایند وزحمت ایشان ناعی سخن پند برده وایشان از جحیم جهنم سقایت کنند وای برایشان از عذاب جهنم در جواب گفت تصدیق مکن دوات ملّا این کلمات را گفتم چگونه راست ندانم وحال انکه پیغمبر میفرماید لا کذبتُ ولا کُذِّبتُ نه دروغ گفته‌ام ونه مرا دروغ گفته‌اند گفت نمی بینی که از پیغمبر حدیث میکنند که فرمود قاتل ولدی الحسین لا یطول عمره کشنده فرزند من حسین عمرش دراز نمیشود اینک من قسم بجان تو از نود سال افزون دارم مکرم را نمیشناسی گفتم نه گفت من اخنس بن زیدم گفتم چه کردی در یوم طف گفت بر گروهی از سواران سرهنگ بودم که بفرمان عمر بن سعد اسب بر بدن حسین راندم واضلاع او را درهم شکستم ونطع او زیر پای علی بن الحسین کشیدم واو را بروی در افکندم وحال انکه بیمار بود وگوش دختر حسین را در طلب گوشواره پاره ساختم سدی میگوید آتش درد دل من افتاد واب از چشم من روان شد در اندیشه رفتم باشد که او را هلاک کنم اینوقت برخاستم تا فتیله چراغ را اصلاح کنم مرا بنشاند وخود برخاست تا شعله چراغ را نیرو دهد وسخت معجب بود از طول عمر وسلامت نفس ودست فرا برد تا بانگشت خویش فروغ چراغ افزایش دهد آتش در انگشتش افتاد ومشتعل گشت بخاک مالش داد مفید نیفتاد فریاد برداشت که ای برادر مرا دریاب اگر چند با او دشمن بودم اب بران ریختم آن آتش از آب فزایش گرفت فریاد برآورد که هیچگونه منطفی نشود گفتم خویش را بنهر در افکن چون بنهر افتاد چند که در اب فرو میشد مشاعل آتش بر فراز آب زبانه میزد وچون سر بر میاورد چنانکه در خشب بالیده فتاد او را فرو میگرفت سوگند باخدای آن آتش فرو ننشست تا او را بمانند زغال بسوخت وبر زبر آب افکند الا لعنة الله علی الظالمین وسیعلم الذین ظلموا الخ

منقلب ذکر بعضی از قصاید مراثی این فاجعه عظیمه ینقلبون

شیخ عبد الحسین اعسم ره گوید

لم یَشفِ غُداهُ مِثلُ القَتلِ فابدرت	تُجری علی جِسمِهِ الجُردَ المَحاضیرا
یا عمرَ اللهُ تِلکَ الخَیلَ اِذ جَعَلَت	اَعضاءَهُ لِعَوادیها مَضامیرا

از قصاید فاجعه مذکوره

وَیلُ ابنِ اٰکلَةِ الاَکبادِ کَم جَلَبَت	یَداهُ لِلدّینِ کَسراً لَیسَ مَجبُورا
لَم یَکفِهِ قَتلُهُ اَبناءَ فاطِمَةَ	حَتّی سَبَا الفاطِمیّاتِ المَقاصیرا

صاحب بن عباد ره

ثُمَّ لَم یَشفِهِم سِوی قَتلِ نَفسٍ	هِیَ نَفسُ التَّکبیرِ وَالتَّهلیلِ
هِیَ نَفسُ الحُسَینِ نَفسُ رَسولِ اللهِ	نَفسُ الوَصِیِّ نَفسُ البَتولِ
ذَبَحوهُ ذَبحَ الاَضاحی فَیا قَلبُ	تَصَدَّع عَلَی العَزیزِ الذَّلیلِ
وَطَئوا جِسمَهُ وَقَد قَطَعوهُ	وَیلَهُم مِن عَذابِ یَومٍ وَبیلِ
اَخَذوا رَأسَهُ وَقَد بَضَعوهُ	اِنَّ سَعیَ الکُفّارِ فی تَضلیلِ
نَصَبوهُ عَلَی القَنا فَدِماءٌ	لا دُموعی تَسیلُ کُلَّ مَسیلِ

ولله درّ القائل

اَصَدرُ حَوی وَحیَ الاِلٰهِ وَعِلمَهُ	تُحَطِّمُهُ فی عَدوِها الضُّمَّرُ الجُردُ
وَجِسمٌ لَهُ الاَفلاکُ وَالاَرضُ کُوِّنَت	یَظَلُّ ثَلاثاً ما بِها ضَمَّهُ لَحدُ
وَرَأسٌ ثَوی فی حِجرِ فاطِمَ اَغصُناً	تَنوءُ بِهِ فِی البیدِ خَطِّیَّةٌ بَلدُ

میرزا سروش ره در قصه شیر فضه گفته ونیکو سروده

فضه سوی شیر امد با کرب	تا دهد پیغام دخت شیر رب
گفت ببریدند سر با همرهان	زاده شیر خدا را دو بهان
لیک از کشتن نکردستند بس	تاختن خواهند بر جسمش فرس
سوده خواهد گشت فرقش زیر نعل	پیکرش چونانکه زیر پیک لعل
شیر امد با دو چشم پر ز خون	فضه او را سوی مقصد رهنمون
دید در خیل شهیدان شاه را	چون میان خیل انجم ماه را
شیر اندر بر گرفت او را جسد	شیر چون خورشید در برج اسد
همچنین گرد شهیدان در طواف	نعره هایش آتشین ودل شکاف

دربیان کشتگان مرکشت زار		تا دم گرك فلك شد اشکار	

ودقعهٔ روز یازدهم محرم ورود اهلبیت از قتلگاه
وتمهید از امدن صفیه بنت عبد المطلب بسر نعش برادرش

قال الله تعالی فی سورة ال عمران اَوَلَمّا اَصابَتکُم مُصیبَةٌ قَد اَصَبتُم مِثلَیها قُلتُم اَنّی هٰذا قُل هُوَ مِن عِندِ اَنفُسِکُم اِنَّ اللهَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ ۔۔

مکشوف باد اعظم شکستی که در غزوات حضرت رسول صلی الله علیه و اله بر مسلمانان وارد شد غزوهٔ احد بود و سبب این وهن خود مسلمانان بود چنانچه صریح ایهٔ شریفه است ۔۔

در حیات القلوب گوید قطب راوندی روایت کرده است که در جنگ بدر هفتاد کس کشته و هفتاد نفر اسیر شدند حضرت رسول حکم فرمود که اسیران را بکشند و غنیمتها را بسوزانند پس گروهی از مهاجران گفتند که اسیران از قوم تواند و هفتاد نفر ایشان کشته شده اند مارا رخصت ده که اسیران را فدا بگیریم و غنیمتها را تصرف نمائیم و قوت جوئیم بانها بر جنگ کافران پس جبرئیل وحی فرستاد بانحضرت که بایشان بگو که اگر اسیران را نکشند در سال اینده بعدد اسیران از ایشان کشته خواهد شد ایشان قبول کردند و راضی باین شرط شدند و چون در جنگ احد هفتاد کس کشته شدند صحابه گفتند یا رسول الله تو ما را وعدهٔ نصرت دادی پس این چه بود که بر ما واقع شد و شرط خود را فراموش کرده بودند پس حقتعالی این ایه را فرستاد اولما اصابتکم مصیبة قد اصبتم مثلیها الایة یعنی هرگاه بشما رسید مصیبتی که شما یافته بودید دو برابر ان را از مشرکان در جنگ بدر گفتید این از کجا بما رسید بگو یا محمد که این از نفسهای شما بشما رسید که خود اختیار فدا و قبول شرط کردید ۔۔

وعمدهٔ شهدای احد حمزة بن عبد المطلب علیه السلام است
اجمالی از مقام و جلالت ان بزرگوار

قال الله تعالی فی سورة الاحزاب مِنَ المُؤمِنینَ رِجالٌ صَدَقوا ما عاهَدُوا اللهَ

عَلَیهِ فَمِنهُم مَن قَضی نَحبَهُ وَمِنهُم مَن یَنتَظِرُ وَما بَدَّلوا تَبدیلًا ۔۔

ایضا در حیات القلوب گوید که در تفسیر این ایهٔ شریفه از حضرت باقر علیه السلام منقول است که فرمود مراد انست از مومنان مردان هستند که راست گفتند ان عهد را که با خدا کردند که هرگز از جنگ نگریزند تا کشته شوند پس بعضی اجل او باو رسید و بر عهد خود ماند تا کشته شد یعنی حمزه و جعفر و بعضی از ایشان انتظار اجل خود میکشند که بعد از وصول اجل بشرف شهادت برسند و او علی بن ابیطالب است و بدل نکردند هیچ امر از امور دین را بدل کردنی ۔۔

و در ریاض الجنة گوید حمزه بن عبد المطلب الملقب بسید الشهداء عم پیغمبر و برادر رضاعی و معین و ناصر انجناب بوده در روز سقیفه علی علیه السلام او را و جعفر را یاد میکرد که اگر حاضر بودند ابوبکر در حق ما طمع نمیکرد ولکن ابتلیت بجلفین وجافین عقیل و عباس

و در ناسخ در خبر مجادلهٔ ابوجهل با حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله نقل کرده که ان بزرگوار فرمود که حمزه عم رسولخداست و در قیامت بسیار از گناهکاران که از دوستان حمزه باشند دیوارهای اتشین در میان ایشان و صراط پدید شود و انجماعت چون حمزه را بینند استغاثت بدو برند پس رسولخدا فرماید که ای علی عم خویشتن را یاری کن و امیر المومنین نیزه حمزه که بدان در دنیا جهاد میکرده بدست او دهد و حمزه بدان نیزه دیوارهای اتشین را بپانصد سال راه از پیش دوستان خود دور کند و ایشان را از صراط بگذراند و در بهشت جای دهد ۔۔

واین خبر را علامهٔ مجلسی ره نیز در سادس بحار بهمین تفصیل نقل فرموده

ایضا در بحار فی احتجاج امیر المومنین علیه السلام علی اهل الشوری نشدتکم بالله هل فیکم احد له اخ مثل اخی جعفر المزین بالجناحین فی الجنة یحل فیها حیث یشاء غیری قالوا اللهم لا قال نشدتکم هل فیکم احد له عم مثل عمی حمزة اسد الله و اسد رسوله و سید الشهداء غیری قالوا اللهم لا ۔۔

وایضا عن سلمان قال قال النبی صلی الله علیه و اله لفاطمة شهیدنا سید الشهداء وهو حمزة بن عبد المطلب وهو عم ابیك قالت یا رسول الله وهو سید الشهداء الذین قتلوا معك قال لا بل سید شهداء الاولین والاخرین ما خلا الانبیاء والاوصیاء وجعفر بن ابیطالب ذو الجناحین

الطیار فی الجنة مع الملائکة ..

و در حیات القلوب گوید که سدیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید که کجا بود عزت و شوکت و کثرت بنی هاشم که حضرت امیر المؤمنین بعد از حضرت رسالت از ابو بکر و عمر و سایر منافقان مغلوب گردید حضرت فرمود که از بنی هاشم که مانده بود جعفر و حمزه که در غایت ایمان و یقین و از سابقین اولین بودند بعالم بقا رحلت کرده بودند و دو مرد ضعیف الیقین ذلیل النفس تازه مسلمان شده بودند عباس و عقیل و ایشانرا در جنگ بدر اسیر کردند و آزاد کردند و ایمان چنین قوتی نمیداد بخدا سوگند که اگر حمزه و جعفر حاضر میبودند در آن فتنه ابا بکر و عمر یارای آن نداشتند که حق امیر المؤمنین را غصب کنند و اگر سعی میکردند البته ایشانرا میکشتند

و شیخ ابو عمر حافظ المغرب یوسف بن عبد البر القرطبی المالکی

در کتاب الاستیعاب فی ترجمة الآل والاصحاب گوید حمزة بن عبد المطلب بن هاشم عم النبی صلی الله علیه وسلم کان یقال له اسد الله واسد رسوله شهد بدرا وابلی فیها بلاء حسنا وقتل شیبة بن ربیعة مبارزة وقتل یومئذ طعیمة بن عدی اخا المطعم بن عدی وشهد احدا بعد بدر فقتل یومئذ شهیدا قتله وحشی بن حرب الحبشی مولی جبیر بن مطعم بن عدی علی راس اثنین وثلاثین شهرا من الهجرة وکان یوم قتل ابن تسع وخمسین سنة وروی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال حمزة سید الشهداء وقال ابن جریج مثل الکفار یوم احد بقتلی المسلمین الا حنظلة بن الراهب لان اباعامر الراهب کان یومئذ مع ابی سفیان فترکوا حنظلة لذلک ولم یمثل باحد مثل ما مثل بحمزة قطعت هند کبده وجدعت انفه وقطعت اذنیه وبقرت بطنه وقال عمیر بن اسحق کان حمزة یقاتل بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیفین فقال قائل وانی اسد الله فبینا هو کذلک اذ عثر عثرة فوقع منها علی ظهره فانکشف الدرع عن بطنه فطعنه وحشی الحبشی بحربة او قال برمح فانفذه وقال جابر بن عبد الله لما رای النبی صلی الله علیه وسلم حمزة قتیلا بکی فلما رای ما مثل به شهق وقال ابو هریرة وقف رسول الله صلی الله علیه وسلم علی حمزة وقد قتل ومثل به فلم یر منظرا کان اوجع لقلبه منه وقال رحمک الله ای عم فلقد کنت وصولا للرحم فعولا للخیرات فوالله لئن اظفرنی الله بالقوم لامثلن بسبعین منهم قال فما برح حتی نزلت

ز از خون زخم جهان بار بیدم
چمن نو بزم
نه زهمانا در بلا انبود لند
منزلا ＊
و لکم در مدح حضرت امیر المؤمنین
＊(علیه الصلوة و السلام)＊
نیر چشم شیدین بازوی پیغمبر
علی
افتاد از قریش بو الفضایل
بو الحسن ＊
عقل نو انجد اکرد از وجود
مطلق
هیولی مخ از جرح مومح ازجود
نو از بسامع
ان جهان بجمله کارکرن وجود
نقطه است
یا بسم الله را انصف دو مردن
علی ＊

وَاِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بل نصبر

تفصیل شهادت حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنه

در ناسخ گوید در این حربگاه وحشی که عبد جبیر بن مطعم بود بکین حمزة بن عبد المطلب کمر بست از این روی که در جنگ بدر طعیمه که عم جبیر بود بدست حمزه مقتول گشت و چون جنگ احد پیش آمد جبیر گفت ای وحشی اگر حمزه را در ازای عم من مقتول سازی آزاد باشی و بروایتی دختر حارث بن عامر با وحشی گفت که اگر یکی از این سه تن که محمد و علی و حمزه باشد بقتل آری سبب آزادیت شوم زیرا که پدر من در بدر کشته شد و جز این سه تن کس را کفو او نشمارم اما وحشی دانسته بود که بر رسول خدای دست ندارد که بینی از بهر علی و حمزه نهاده بود ناگاه علی علیه السلام را دیدار کرد و او را چنان یافت که بر اطراف خویش مشرف و مطلع است طمع از او ببرید و از پی او حمزه در رسید و آنحضرت را چنان دید که مانند بختی مست از یمین و شمال نیر همی زد و چون شیر خشمگین رزم همی داد وحشی طمع در وی بست این هنگام سباع بن عبد العزی الخزاعی از لشکر قریش بمیدان تاخت و مرد جنگ طلب کرد حمزه رضی الله عنه چون او را نگریست مانند هژبر آشفته بدو حمله برد و بیک ضربت تیغ جهان از وجودش بپرداخت وحشی که در کمین بنشست فرصت همی برد و حربه را بنیک توانست بر آید وقت بدست کرد حربه خویش را بسوی حمزه پرتاب داد چنانکه بر عانه آنحضرت آمد و از دیگر سوی سر بدر کرد حمزه علیه السلام با آن زخم گران از پای نرفت و چون آتش تفته آهنگ وحشی کرد چون وحشی را هیچ روی مجال درنگ نبود مانند روباهی که از پیش شیر زخم خورده گریزد بشتاب برفت و باد برفت لختی حمزه از دنبالش تاختن کرد و زحمت آن زخم سنگین از پایش در آورد جمعی از اصحاب بر سر او رسیدند و فریاد کردند یا ابا عماره جواب ایشان باز نداد و وحشی چون از دور این بدید دانست که کار آنحضرت بنهایت شده پس بگوشه رفته نظاره باشاد ..

در حیات القلوب وحشی در کمین حمزه نشست در هنگامیکه حمزه مشغول کارزار بود ناگاه بر موضعی گذشت که سیلاب زیرش خالی کرده بود اسبش فرو رفت و او بر زمین افتاد پس وحشی

صفحه ＊(۱۰۷)＊
تو بجمله نفس و عالم صد جان
زن
این جهان و آن جهان داریم
و آن جهان بجمله
این جهان مرین
در کیبان بران
افضا و رتبه و حسا
منبع و منبع مانا امر ارا
ما و رتبت مبا بما لمکان
صلی الله علیه و آله
اهی نهاده دو صد جهان جم
نیک ویرانشان بو جان بدن
هم نهان هم بهان خلیفیم
هم عیان هم محیط
و آنک امد که زرع محیط
اقل و اخر شما رفت
هم نگار زنده هم نکار نقش
نیک بیدا و بیخت مستور
طرفه نخود بان و بعد العجب دور
در مدح حضرت رسول
و امیر المؤمنین صلوات الله
علیهما و آلهما ＊

عداوت هند آكلة الأكباد

نیزه در دست داشت و بجانب حمزه رضی الله عنه انداخت و بر تهیگاه آنحضرت خورد و از مثانه اش بیرون آمد پس نزدیک رفت و آنحضرت را شهید کرد و شکم مبارکش را شکافت و جگرش را بیرون آورد و برای هند ملعونه برد آن ملعونه جگر عم خیر البشر را در دهان پلید خود گذاشت که بخاید چون حق تعالی نمیخواست که آن عضو شریف جزو بدن آن ملعونه گردد آن جگر را مانند استخوان سخت کرد که او نتوانست خایید و بر زمین انداخت و حق تعالی ملکی را فرستاد که آنرا بجای خود برگرداند پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا نخواست که جزوی از بدن حمزه داخل جهنم شود ..

مؤلف گوید از این کلام معجز نظام حضرت صادق علیه السلام یک مسئله اهم اعتقادی استفاده کردیم و آن این است که حشر مردم و بعث اهل عذاب و ثواب همین جسد عنصری و این بدن جسمانی خواهد بود نه جسد دیگر و قالب دیگر چنانچه صریح کریمه است قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و در آیه دیگر أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ ..

رجعنا الی المقصد

در ناسخ نخستین وحشی بعد از جنگ آمد و جگرگاه حمزه علیه السلام را بشکافت و جگر او را برآورده بنزد هند زوجه ابو سفیان آورد و او بستد و خواست لختی از آن بخورد لاجرم در دهان گذاشت خدای در دهانش سخت کرد تا خون و گوشت آنحضرت با کافره آمیخته نشود ناچار از دهان بیفکند از این روی هند جگرخواره مشهور شد بالجمله مرجان و زیوری که در بر داشت بوحشی عطا کرد و گفت چون بمکه رو کرده بیست دینار زر سرخ بدهم ..

ایضا در ناسخ گوید زنان قریش همگروه بمیان حربگاه آمدند و شهدا را بجمله مثله کردند و بینی بریدند و شکم دریدند و جگر ایشان را برآوردند و این ایشان را در ریسمان کشیده دست برنجن و مرسله ساختند و از دست و گردن درآویختند جز حنظله غسیل الملائکه هیچکس از شهیدان از خلل ایشان محفوظ نماند از بهر اینکه پدرش ابو عامر حاضر بود و پای بر سینه او زد و گفت قَدَمَتْ عَلَيْكَ فی مصرعك ولعمر الله ان کنت لواصلا للرحم وبرا بالوالد ..

ذره و ظلمت و ظلمه خوار تو است
کفر و دین بهر نور و نار تو است
مهر علی نور و عداوتش نار است
هم درست هم وارد است
زافرینش غرض معنی اوست
هم بیکی الا نوکر اوست
از کف او بود نوا و نوال
جنت و دوزخ از یمین و شمال
در مدیح حضرت حسن علیه السلام
نقل اکبر خلاصه علمش
عرش اعظم نتاله حلمش
عرش را گوشنوا گوشوار او داد
چرخ را زینت بار و بار از او
هر امت بجای فوز و فلاح
صبر و صلح امت در سداد و صلاح
صلح را چشم و چهره و دل داد
جان را آبرو داد و رو داد

ومحور

آمدن رسول خدا بر نعش حمزه سید الشهداء

آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر نعش جناب حمزه علیه السلام

در حیات القلوب گوید پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کیست که مرا از احوال حمزه خبر دهد حارث بن صمه گفت من موضع او را میدانم چون بنزدیک او رسید و حال او را مشاهده نمود نخواست آن خبر را او برساند پس حضرت گفت یا علی عمت را طلب کن حضرت آمد و نزدیک حمزه ایستاد و نخواست که آن خبر وحشت اثر را به سید بشر برساند تا آنکه حضرت خود آمد و سید شهدا را بر آن حال مشاهده کرد و گریست و فرمود بخدا سوگند که هرگز در مکانی نه ایستاده بودم که بیشتر مرا بخشم آورد از این مقام اگر خدا مرا تمکین دهد بر قریش هفتاد نفر ایشان را بعوض حمزه چنین تمثیل کنم و اعضای ایشان را ببرم پس جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ الآیة حضرت فرمود صبر خواهم کرد و انتقام نخواهم کشید پس حضرت ردائی از برد یمنی که بر دوش مبارکش بود بر روی حمزه انداخت و آن ردا بقامت حمزه نارسا بود اگر بر سرش میکشیدند پاهایش پیدا میشد و اگر پاهایش را میپوشانیدند سرش پیدا میشد پس بر سرش کشیدند و پاهایش را از علف و گیاه پوشانیدند ..

و ایضا گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حمزه را با جامه های خون آلودش دفن کرد و ردای خود را اضافه نمود و چون کوتاه بود اذخر بر پایش انداخت و در نماز بر او هفتاد تکبیر گفت هفتاد غلام

آمدن فاطمه زهراء و صفیه بر سر نعش حمزه علیه السلام

عالم جلیل امین الاسلام قدوة المفسرین فضل بن حسن طبرسی قدس سره در اعلام الوری گوید فانهزموا وصاح ابلیس لعنه الله قتل محمد ورسول الله صلی الله علیه و آله یدعوهم فی اخراهم ایها الناس انا رسول الله وان الله قد وعدنی النصر فالی این الفرار فیسمعون الصوت ولا یلوون علی شیء وذهبت صیحة ابلیس حتی دخلت بیوت المدینة فصاحت فاطمة علیها السلام ولم تبق هاشمیة ولا قرشیة الا وضعت یدها علی راسها وخرجت فاطمة تصرخ الکان قال فلما انتهت فاطمة وصفیة الی رسول الله صلی الله علیه و آله ونظرتا الیه قال لعلی علیه السلام اما عمتی فاحبسها عنی واما فاطمة فدعها ..

و منبع و مصدر فیض منظور و ابن عم
مخزن فضل و حسن فیاض کامل
السلطنه در میان و مانده
مبدا کائنات مشعوفه کائنات است
اللیل منقص ... و غبار و در زمین
انجم و عنصر اصل و فلک ... زاده
جبرئیل اختر ... النوازیع
... زمان جمال ابدی
فاور و انا ... و عبد دو بصیرت
و انس و جن و سبحه و ... و نور
جمع زنهار و سرمه و در دمان
و از آن بنیان و اسلوب و دو ...
مبارک عطا و نیرو ... و نعیم
جبرئیل زاد و وحی و ... و انشاد
اشتمال زاده کرده فضل و نور
و اشباع مهمان اشتغال عمو و قضا
و غزلیات و قصیدها و ارتفاعات
معتقدات

وعقلت

کشتن صفیه بنت عبد المطلب یکنفر یهودی را در مدینه

و در ناسخ گوید که خبر است که چون خبر غلبهٔ قریش بر مسلمانان در مدینه پراگنده شد
زنان بنی هاشم بفراز بام خانه برآمده بر شارع احد نگران بودند و حسان بن ثابت که مردی جبان
بود در میان زنان درآمده از معبر مخافت کناری داشت در اینوقت گروهی از مردم یهود که رسول
خدا را شهید میپنداشتند آهنگ سرای بنی هاشم کردند و یکتن از یهود بسوی بام عروج کرد
صفیه دختر عبد المطلب با حسان گفت یا ابا الفریعه با این تیغ که در کف داری سر جهود را برگیر
حسان گفت سوگند با خدای که من مقاتله نتوانم کرد در اینوقت جهود بفراز بام آمد پس صفیه پیش
شد و تیغ از حسان بگرفت و گردن جهود را بزد و سر او را برداشته بمیان جهودان پرتاب کرد جماعت
جهود چون این بدیدند از گرد آنخانه پراکنده شدند .. –

و عالم ربانی زین الدین قدوة المجتهدین شهید ثانی طیب الله رمسه در

مسکن الفؤاد گوید و روی ان صفیه بنت عبد المطلب قبلت لتنظر الی اخیها لابویها حمزة بن عبد المطلب
باحد وقد مثل به فقال النبی صلی الله علیه و اله لابنها الزبیر الفها فارجعها لا ترى ما باخیها فقال لها
یا اماه ان رسول الله صلعم یامرك ان ترجعی قالت ولم وقد بلغنی انه قد مثل باخی وذلك فی الله عز وجل قریب
فما ارضانا بما كان من ذلك فلاحتسبن ولاصبرن انشاء الله فلما جاء الزبیر الی النبی صلعم واخبر بقولها
فقال خل سبیلها فاتتهٔ ونظرت الیه وصلت علیه واسترجعت واستغفرت له وعن ابن عباس رضی الله عنه قال
لما قتل حمزة رضی الله عنه یوم احد اقبلت صفیة تطلبه لا تدری ما صنع به فلقیت علیا فقال علی للزبیر اذکر
لامك فقال لا بل اذکرانت لعمتك فقالت ما فعل حمزة فاریاها انهما لا یدریان قال فجائت النبی صلعم
فقال انی اخاف علی عقلها قال فوضع یده علی صدرها فدعا لها فاسترجعت وبکت .. –

و در ناسخ گوید این هنگام صفیه خواهر حمزه از دور پدیدار شد چون رسول خدا صلعم او را بدید
با فرزندش زبیر فرمود بشتاب و مادر خود را باز دار تا حمزه را بدین حالت دیدار نکند زبیر مادر را
پذیره شد و گفت ای مادر بگو اینست که بجز یکگاه در نشوی و هم از اینجا مراجعت فرمائی که رسول خدا از تو
چنین دوست میدارد گفت ای فرزند شنیده ام که برادرم حمزه را کشته اند و مثله کرده اند و شکم دریده اند
و من میدانم که در راه خدا این زحمت یافته و این زحمت در راه خدا بسیار اندک است خدا مرا صبر دهد

تجهیز شهدای احد و نوحه زنان انصار بحمزه

تا فراوان جزع نکنم زبیر باز آمد و سخن مادر را بعرض پیغمبر صلعم رسانید آنحضرت دستوری داد تا صفیه حاضر شود
پس بیامد و برادر را بدانسان بدید و از خدای امر زش او را بخواست و بر او نماز گذاشت و مراجعت کرد لکن
نتوانست خویشتن را از گریستن نگاه دارد و رسول خدای از گریه او گریان شد و فاطمه علیها نیز بگریست
پس پیغمبر فرمود لن اصاب بمثلك ابدا یعنی هرگز بدینگونه مصیبت زده نخواهم شد آنگاه با فاطمه و صفیه
فرمود شاد باشید که جبرئیل مرا آگهی آورد که حمزه را در میان هفت آسمان اسد الله و اسد رسوله نوشتند
و ایضا گوید که شهیدان را با همان جامهای خون آلود بخاك سپردند و آنحضرت میفرمود زملوهم فی
ثیابهم ودمائهم فانه لیس من کلیم کلم فی الله الا وهو یاتی الله یوم القیمة واللون لون الدم والریح
ریح المسك و گویند رسول خدای نخستین بر حمزه نماز گذاشت و هر جنازه که میاوردند در جنب
جنازهٔ حمزه جای میدادند و از این روی در آنروز هفتاد نماز بر حمزه گذاشت و هفتاد تکبیر یاد بر وی
آنشب را پیغمبر صلعم در احد بماند از بهر انجام کار شهداء و بروایتی نزدیك فرود شدن آفتاب آنحضرت از کار شهداء
بپرداخت و راه مدینه پیش گرفت و در مدینه کمتر خانه بود که از آن بانگ ناله و سوگواری بلند نشود و
اهل آن از بهر شهیدی مصیبت زده نباشد جز از خانه حمزه علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود لکن حمزه لا بواکی
له یعنی حمزه را در این زمین غربت گریه کنندگان نباشد چون انصار این بشنیدند بخانهای خود شده
زنان خود را گفتند نخستین بخانه حمزه شوید و بر او بگریید آنگاه بر کشتگان خویش نوحه کنید لاجرم زنان
انصار بخانه حمزه شدند و از هنگام عشا تا نیمشب بر او گریستند چنانکه رسول خدای از خواب انگیخته شد
و پرسش فرمود که این ناله چیست چون صورت حال را باز گفتند فرمود رضی الله عنکن و عن اولادکن و عن اولاد
اولادکن و این قاعده در میان زنان انصار استوار شد که تاکنون هر مصیبتی روی دهد نخستین بر حمزه
بگریند آنگاه بر اهل خود .. –

ابو زید عمرو بن شبه در مرثیهٔ حمزه رض گوید

بَکَتْ عَیْنِی وَحَقَّ لَهَا بُکَاهَا	وَمَا یُغْنِی الْبُکَاءُ وَلَا الْعَوِیلُ
عَلَی اَسَدِ الْاِلٰهِ غَدَاةَ قَالُوا	لِحَمْزَةُ ذٰلِكَ الرَّجُلُ الْقَتِیلُ
اُصِیبَ الْمُسْلِمُونَ بِهِ جَمِیعًا	هُنَاكَ وَقَدْ اُصِیبَ بِهِ الرَّسُولُ

مرثیهٔ عمرو بن شیبه در حق حمزه علیه السلم

ابا یعلی لک الارکان هدت	علیک سلام ربک فی الجنان
ولقد کنت الماجد البر الوصول	فی الطه نعیم لا یزول

مؤلف گوید که این شعر را در حق صفیه عمه خود میفرماید انی اخاف علی عقلها فوضع یده علی صدرها فاند فالما مثرهم بر هقل عمه ام و دست مبارک بر سینه آن مخدره میگذارد و دعا مینماید پس از این مرقام حضرت زینب سلام الله علیها اقتباس نما که در قتلگاه به پیر برادر ش حضرت خود حضرت سجاد علیه السلام تسلی میدهد الخ

تفصیل مرور اهل بیت از قتلگاه

مکشوف باد آنچه از روایات و عبارات مقاتل معلوم میشود این است که اهل بیت دو مرتبه نزد اجساد شهدا مره نالهٔ و سوگواری نموده اند ...

یکی عصر عاشورا بعد از غارت خیام

در ناسخ گوید بحکم پسر سعد آتش در خیمهای اهل بیت زدند شعلهٔ نار بالا گرفت فرزندان پیمبر دهشت زده و اسیمه سر از خیمها بیرون دویدند و با سر و پای برهنه بجانب مصرع حسین علیه السلام روان گشتند و دوان دوان خود را بقتلگاه رسانیدند و سر و روی را با مشت و سیلی بخستند زینب علیها السلام با صوت حزین و قلبی کئیب ندا برداشت که وا محمداه صلی علیک ملیک السماء الخ

و دیگر یازدهم محرم بعد از ظهر

و در اینمقام نیز دو روایت هست یکی آنکه ابن سعد لعین قصداً و عناداً امر کرد اهل بیت را از قتلگاه ببرند تا دل آن مصیبت زدگان بیشتر بدرد آید ...

چنانچه در تظلم الزهراء از منتخب روایت کرده رووا ان المنافقین من بنی امیه ترکوا الحسین علیه السلام علی وجه الارض ملقی بغیر دفن ولکن لک اصحابه جاؤا بالنساء قصداً و عناداً و عبروهم علی مصارع ال الرسول

و دیگر آنکه اهل بیت خودشان خواهش کردند

چنانچه در ملهوف گوید و قلن بحق الله الا ما مررتم بنا علی مصرع الحسین فلما نظر النسوة الی

کلمات حضرت زینب سلام الله علیها در قتلگاه

الفلی صحن و ضربن وجوههن ...

تفصیل حالات و کلمات حضرت زینب سلام الله علیها

در ملهوف قال فوالله لا انسی زینب بنت علی علیه السلام و هی تندب الحسین و تنادی بصوت حزین و قلب کئیب یا محمداه صلی علیک ملیک السماء هذا حسین مرمل بالدماء مقطع الاعضاء و بناتک سبایا الی الله المشتکی والی محمد المصطفی والی علی المرتضی والی حمزة سید الشهداء یا محمداه هذا حسین بالعراء تسفی علیه الصبا قتیل اولاد البغایا یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله یا اصحاب محمداه هؤلاء ذریة المصطفی یساقون سوق السبایا و فی روایة یا محمداه بناتک سبایا و ذریتک مقتلة تسفی علیهم ریح الصبا و هذا حسین محزوز الرأس من القفا مسلوب العمامة والرداء بابی من عسکره فی یوم الاثنین نهبا بابی من فسطاطه مقطع العری بابی من لا هو غائب فیرتجی ولا جریح فیداوی بابی من نفسی له الفداء بابی المهموم حتی قضی بابی العطشان حتی مضی بابی من شیبته تقطر بالدماء تا آنجا که میفرماید بابی من ردت علیه الشمس حتی صلی قال الراوی فابکت والله کل عدو و صدیق ...

و در دمعة الساکبه هی رابنا دموع الخیل تنحدر علی حوافرها ...

و در مقام گوید عمر بن سعد تا روز یازدهم در کربلا بماند و بر جیفه خبیثه مقتولین لشکر خود نماز گذاشته دفن نمود بعد از زوال ظهر با حضرت علی بن الحسین و حسن المثنی و زید و عمرو پسران حضرت مجتبی کودکان امام و اهل بیت عصمت و طهارت عازم کوفه شد اهل بیت او را گفتند بحق الله الا مررتم بنا علی مصرع الحسین بخدای که این اسیران از قتلگاه عبور دهید چون چشم طاهرات بر اجساد بی سر شهیدان افتاد بی بگریستند و بر سر و روی زدند و نوحه و زاری آغاز کردند از آنمیانه عقیلهٔ بنی هاشم زینب کبری باواز جانگداز ناله آتشبار و دل غمناک موی کنان همیگفت وا محمداه صلی علیک ملیک السماء الخ

خلاصه ترجمه روایت ملهوف بدینقرار است

راوی گفت بخدا سوگند فراموش نمیکنم زینب دختر علی علیه السلام را که برای برادر خویش نوحه میکرد و با صوت حزین و قلبی کئیب ندا برداشت که یا محمداه ای آفرینندهٔ آسمان بر تو رحمت کناد اینک حسین است با اعضای پاره پاره در خون خویش آغشته اینک دختران تواند که مانند اسیران شکایت و استغاثت بدرگاه

ذکر حال سکینه خاتون در قتلگاه

خدا و محمد مصطفی و علی مرتضی و حمزه سید الشهداء میرسد یا محمداه اینک حسین است بخون خود خضاب شده و قتیل اولاد زنا با خاک برابر گشته امانا امروز جد من رسول خدا وفات نمود ای اصحاب محمد اینک ذریهٔ رسول خدا است که چون اسیران سوق میکنند یا محمداه اینک حسین است که سر شرا از قفا بریده اند و سلب شرا بغارت برده اند پدرم فدای آنکس که لشکر شرا روز دوشنبه منهوب ساختند پدرم فدای آنکس که سراپرده شرا از هم بگسیختند پدرم فدای مسافریکه امید مراجعت از برای او نیست و مجروحیکه درخور مداوا نتواند بود جان من فدای آنکس که جان من خاص از برای فدای اوست پدرم فدای آنکس که با غصه و غم از دنیا برفت پدرم فدای آنکس که با لب تشنه وداع جهان گفت پدرم فدای آنکس که خون از محاسن شریفش فرو میچکید پدرم فدای آنکس که آفتاب از برای او بازگشت نمود تا نماز بگذاشت چون زینب سلام الله علیها این کلمات بگفت دوست و دشمن بناله او بنالیدند و هایهای بگریستند و در روایت دیگر اشک چشم ستور بر ناخن اسبها بریخت .:.

ذکر حالات جناب سکینه سلام الله علیها در قتلگاه

عالم جلیل تقی الدین بن شیخ ابرهیم عاملی کفعمی قدس سره در مصباح در فصل خطب گوید قال سکینه لما قتل الحسین علیه السلام اعتنقته فاغمی علی فسمعته یقول :

شیعتی ما ان شربتم ریّ عذب فاذکرونی	او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی

فقامت مرعوبة قد قرحت ماقیها وهی تلطم علی خدیها واذا بهاتف یقول :

بکت الارض والسماء علیه	بدموع غزیرة ودماء
یبکیان المقتول فی کربلا یا	بین غوغاء امة ادعیاء
منع الماء وهو منه قریب	عین ابکی الممنوع شرب الماء

ودر ملهوف ثم ان سکینة اعتنقت جسد ابیها الحسین فاجتمع عدة من الاعراب حتی جروها عنه

ودر دمعه گوید وفی نقل آخر انها انکبت علی جسده الشریف وشهقت شهقات حتی غشی علیها

قالت سکینة فسمعته فی غشوتی یقول

شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی	او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی

تفصیل حالات حضرت سجاد علیه السلام در قتلگاه

وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی	وبجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی
لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی	کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی
وسقوه سهم بغی عوض الماء المعین	بالرزء ومصاب هذا ارکان الحجون
ویلهم قد جرحوا قلب رسول الثقلین	فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین

قال فانتبهت حزینة وهی تلطم خدها وتنوح فاجتمعت عدة من الرجال حتی جروها عنه علیه السلام

ودر ناسخ گوید هریک از اهل بیت جسد شهیدی را در برکشیده و زار زار بگریستند سکینه دختر حسین علیه السلام جسد پاره پاره پدر را در برکشید و سینهٔ خود را بر سینهٔ مبارک آنحضرت بچفسانید و بعویل و ناله که دل سنگ خاره را پاره میکرد مینالید و میگریست عمر بن سعد فرمان داد که اهل بیت را از قتلگاه دور کنند و برنشانند اهل بیت را بتهدید و هویل از قتلگاه دور کردند و سکینه را بزحمت تمام از جسد مبارک پدر باز گرفتند و دختران پیغمبر را بی وطا و هودج سوار کردند و بعضی را در محملها و هودجهای بی پرده و پوشش جای دادند .:.

تفصیل حالات حضرت سجاد علیه السلام در قتلگاه

در حدیث ام ایمن که یکی از تلامذه شیخ اجل جعفر بن محمد بن قولویه قدس سره در باب فضل کربلا از کتاب کامل الزیارة اضافه کرده از حضرت سجاد علیه السلام روایت نموده که فرمود لما اصابنا بالطف ما اصابنا وقتل ابی علیه السلام وقتل من کان معه من ولده واخوته وسائر اهله وحملت حرمه ونساؤه علی الاقتاب یراد بنا الکوفة فجعلت انظر الیهم صرعی ولم یواروا فیعظم ذلک فی صدری ویشتد لما اری منهم قلقی فکادت نفسی تخرج وتبینت ذلک منی عمتی زینب بنت علی الکبری فقالت ما لی اراک تجود بنفسک یا بقیة جدی وابی واخوتی فقلت وکیف لا اجزع واهلع وقد اری سیدی واخوتی وعمومتی وولد عمی واهلی مصرعین بدمائهم مرملین بالعری مسلبین لا یکفنون ولا یوارون ولا یعرج علیهم احد ولا یقربهم بشر کانهم اهل بیت من الدیلم والخزر فقالت لا یجزعنک ما تری فوالله ان ذلک لعهد من رسول الله صلی الله علیه وآله الی جدک وابیک وعمک ولقد اخذ الله میثاق اناس من هذه الامة لا تعرفهم فراعنة هذه الارض وهم معروفون فی اهل السموات انهم یجمعون هذه الاعضاء المتفرقة فیوارونها وهذه الجسوم

ذکر گریبندی از حدیث ام ایمن

الحضرة جده و صبوره لهذا الخطب علما انه سید الشهداء لا یدرس اثره و لا یعفو رسمه علی کرور الایام و الاعوام و لیجتهدن ائمة الکفر و اشیاع الضلالة فی محوه و تطمیسه فلا یزداد اثره الا ظهورا و امره الا علوا الخبر ...

و در ناسخ گوید سید سجاد علیه السلام را غل جامعه بر گردن نهادند چون آنحضرت را از غلبه مرض توانائی اندک بود مردو پای مبارکش را از زیر شکم شتر بایکدیگر علاقه کردند تا مبادا از پشت شتر در افتد و اینکه اشعاری به پیرزنان دارد مردوان ذاشند ابن قولویه در کتاب کامل سند بسید سجاد علیه السلام میرساند که فرمود در یوم طف چون ابواب بلایا و مصائب فراز گشت پدر را کشته و در خاک و خون آغشته دیدم فرزندان او را و برادران و اعمام خود را مقتول نگریستم و زنان و خواهران را مانند اسیران در دوم و ترك نظاره کردم سخت بر من گران آمد سینه من تنگ گرفت و همیخواست جان از تن من پرواز کرد عمه من زینب چون مرا بدینگونه دیدار کرد گفت ای یادگار جد من و پدر من و برادران من این چیست که مینگرم می خواهی جهان دیگر تحویل یابد سید سجاد علیه السلام فرمود چگونه جزع نکنم و چگونه بر این مصائب شکیبا توانم بود حال آنکه می بینم پدر خود و سید خود و برادران و اعمام و عمزادگان خود و اهل و عشیرت خود را در این بیابان بهنا در خون آغشته عریان تن و بی کفن هیچکس بر ایشان مهربان و نگران نمیشود چنان ذانند که اسیران دیلم و خزر بند زینب گفت از آنچه نگران باشی دلگران مباش و جزع مکن سوگند با خدای که این عهد رسول خدا با جد تو و پدر تو و عم تو است و او فرموده همانا خداوند در این امت از جماعتی پیمان بسند و ایشان از فراعنه ارض نمیشناسند لکن در نزد اهل آسمانها و فرشتگان معروفند و ایشانند که این اعضای مقطعه را فراهم میاورند و میپوشانند این جسدهای خون آلود را و در زمین طف در بر قبر پدرت سید الشهدا علامتی نصب میکنند که در کرور لیالی و ایام محو و مطموس نخواهد گشت و چند که سلاطین کفر و رعات ضلالت در اندراس و اندراس آن در رنج برند آثار و علامات آن منتظم خواهد گشت و علو منزلت و مکانت آن بالا خواهد گرفت الخبر

مؤلف گوید در این عبارت ناسخ که گفته ابن قولویه در کتاب کامل سند بسید سجاد علیه السلام میرساند مسامحه و غفلت واقع شده و کذا در سایر کتب قائل که نسبت این حدیث را بخود ابن قولویه و اصل کتاب کامل داده اند بواسطه آنکه یکی از تلامذه ابن قولویه بعد از وفات آن مرحوم این حدیث را بکتاب مذکور اضافه کرده چنانچه

تظلم

حضرت آن ...

زنان غال

اشاره بعلو مقام حضرت زینب علیها السلام

مرحوم عالم جلیل نحریر و محدث کبیر اخیر ثقة الاسلام حاج میرزا حسین نوری نور الله مرقده در خاتمه مستدرك باین مطلب تصریح فرموده و در ترجمه ابن قولویه گوید و مما ینبغی التنبیه علیه فی هذا المقام ان الخبر الطویل الشریف المعروف بخبر زائدة الذی یلوح من مضامین متنه علائم الصدق و آثار الصواب نقله العلامة المجلسی فی البحار عن کامل الزیارة لیس من اصل الکتاب و انما ادرجه فیه بعض تلامذته و لم یتفطن المجلسی لذلک فوقع فی غفلة لا بد من التنبیه علیها بعد روایت تلمیذ او را نقل فرموده و حقیر بملاحظه اهمیت مطلب عین عبارت کامل را نقل میکنم گوید و قد کنت استفدت هذا الحدیث بمصر عن شیخی ابی القاسم علی بن محمد بن عبدوس الکوفی رحمه الله انه نقله عن مزاحم بن عبد الوارث البصری باسناده عن قدامة بن زائدة عن ابیه عن علی بن الحسین علیه السلام و قد ذاکرت شیخنا ابن قولویه بهذا الحدیث بعد فراغه من تصنیف هذا الکتاب لیدخله فیه فما قضی ذلک و عاجلته منیته رحمه الله و الحقته بموالیه تا آنجا که خبر را مفصلا نقل کرده ...

و از این حدیث ام ایمن رفعت مقام و قوت قلب حضرت زینب سلام الله علیها معلوم میشود که در همچنین موقف که اجساد مقطعه اخوان و اولاد برادران و فرزندان خود در مقابل چشم و اعداء خونخوار و ستمکار در اطراف بحجت خدا حضرت سجاد علیه السلام تسلیت میدهد و تذکره عهد پیغمبر را با آن تفصیل میفرماید اما رسول الله صلی الله علیه و آله در حق صفیه خواهر حمزه سید الشهداء میفرماید انی اخاف علی عقلها الخ ...

و معلوم میشود که مصیبت این مقام زیاده از حد قلب مطهر حضرت سجاد علیه السلام را بدرد آورده که هر وقت متذکر این موقف شده متألم گردیده ...

در مناقب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بکی علی بن الحسین علیهما السلام عشرین سنة و ما وضع بین یدیه طعام الا بکی حتی قال مولی له جعلت فداك یا ابن رسول الله انی اخاف ان تکون من الهالکین قال انما اشکو بثی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون انی لم اذکر مصرع بنی فاطمة الا خنقتنی العبرة و قیل انه بکی حتی خیف علی عینیه و کان اذا اخذ اناء یشرب ماء بکی حتی یملأها دمعا فقیل له فی ذلک فقال و کیف لا ابکی و قد منع ابی من الماء الذی کان مطلقا للسباع و الوحوش ...

و در ملهوف گوید روی عن مولینا زین العابدین علیه السلام و هو ذو الحلم الذی لا یبلغ الوصف انه کان کثیر البکاء لتلك البلوی و عظیم البث و الشکوی فروی عن الصادق علیه السلام انه قال ان زین العابدین بکی علی

زنان غال در اصل افزوده و در بعض از اهل علم بزرگ تازه بعبیر ... و تربت ... ندارند از زبان ... کرده با کمال ... در اصل ... خبر ... میکنند ... شریف ... نوعیه ... مقام انبیاء و اوصیاء و علماء ... بدون اهلیت ... و اشتغال ... صاحب کتاب ... باین ... تصریح کرده ... حال ... اسباب ... تظلم

[illegible]

ابیه او بین سبعة منه تمانها و دوقاً تمام البلد فلاذ منه الا دخطار رجاء غلام به بطعام من شرابه فیضعه بین یدیه فیقول الی مولای فیقول قتل ابن رسول الله جائعاً قتل ابن رسول الله عطشاناً فلا یزال یکرر ذلک و یبکی حتی یبتل الطعام من دموعه ثم یمزج شرابه بدموعه فلم یزل کذلک حتی لحق بالله عز و جل و حدثنی مولاه انه برز یوماً الی الصحراء فقال فتبعته فوجدته قد سجد علی حجارة خشنة فوقفت و انا اسمع شهیقه و بکاءه و احصیت علیه الف مرة یقول لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله تعبداً و رقاً لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً ثم رفع راسه من سجوده ان لحیته و وجهه قد غمر بالماء من دموع عینیه فقلت یا سیدی اما آن لحزنک ان ینقضی و لبکائک ان یقل فقال لی ویحک ان یعقوب بن اسحق بن ابراهیم کان نبیاً ابن نبی له اثنا عشر ابناً فغیب الله واحداً منهم فشاب راسه من الحزن و احدودب ظهره من الغم و ذهب بصره من البکاء و ابنه حی فی دار الدنیا و انا رایت ابی و اخی و سبعة عشر من اهل بیتی صرعی مقتولین فکیف ینقضی حزنی و یقل بکائی ..

ذکر بعضی از قصاید و مراثی عربیه و فارسیه در احوال قتلگاه

شیخ جعفر خطی ره گوید

اِذا هنّ ابصرنَ الجسومَ کانّها	نجومٌ علی ظهر الفلاة رواکدُ
و شِمنَ رؤوساً کالبدور یقلّها	رماحٌ کاشطانِ الرکیّ موائدُ
تداعینَ یلطمنَ الخدودَ و یعولهْ	تصدّعَ منها القاسیاتُ الجلامدُ
و یخمشنَ بالایدی الوجوهَ کانّما	دنانیرُ ابلاهنّ بالحکّ ناقدُ
و ظلنَ یرددنَ النیاحَ کانّما	تعلّمَ منهنّ الحمامُ الفواقدُ
فما الورقُ یرثها البزاة فراخها	و حلاها عن حومة الوکر صائدُ
باکثرَ من هاتیکَ نوحاً و هذه	حنیناً و انّی و العیونُ جوامدُ
فیا وقعةً ما احدثَ الدهرُ مثلها	یبیدُ اللیالی ذکرها و هو خالدُ

شیخ احمد نحوی ره گوید

و کرائمُ الساداتِ سبیٌ للعدی	تعدو علیها للزمانِ عوادی

بعنوان

[illegible]

حسراتٍ تفتادُ فیها النهولُ الی الربی	ما بینَ اغوارٍ الی انجادِ
هذی تعجُّ ابی و تهتفُ ذی اخی	و تعجُّ تلکَ باکرمِ الاجدادِ
اَعلمتَ یا جدّاه سبطکَ قد غدا	للخیلِ مرکضةً لیومِ طرادِ
اَعلمتَ یا جدّاه انّ امیّةً	عدّت مصابکَ اشرفَ الاعیادِ
و تعجُّ تندبُ ندبها بمدامعٍ	منهلّةِ الاجفانِ شبهَ غوادی
احشاشةَ الزهراءِ بل یا مهجةَ	الکرّارِ یا روحَ النبیّ الهادی
اَاُخیَّ هل لکَ اوبةٌ نعتادنا	فیها بفاضلِ برّکَ المعتادِ
ام هل یعودُ لنا الزمانُ بقربکم	هیهاتَ ما للقربِ من میعادِ
ءاُخیَّ کیفَ ترکتنی حلفَ الاسی	مشبوبةَ الاحشاءِ بالایقادِ
رهنَ الحوادثِ لا تزالُ تصیبنی	بسهامهنَّ روائحاً و غوادی
تنتابُ قاصمةُ الرزایا مهجتی	و ابیتُ زادُ الهمّ ملأَ مزادی
قلبٌ یقلّبُ بالاسی و جوانحٌ	ما بینَ جمرِ غضاً و شوکِ قتادِ

شیخ صالح کواز حلی ره گوید

رقدوا و ما مرّت بهم سنةُ الکری	و غفت جفونهمُ بلا اغفاءِ
متوسّدینَ من الصعیدِ صخورهُ	متمهّدینَ حرارةَ الرمضاءِ
مدثّرینَ بکربلا سلبَ القنا	مترمّلینَ علی الربی بدماءِ
خضبوا و ما شابوا و کانَ خضابهم	بدمٍ من الاوداجِ لا الحنّاءِ
و مغسّلینَ و لا میاهَ لهم سوی	عبراتِ ثکلی حرّةِ الاحشاءِ
اصواتها بحّت و هنَّ نوائحٌ	یندبنَ قتلاهنّ بالایماءِ
انّی التفتنَ رأینَ ما یدمی الحشا	من نهبِ ابیاتٍ و سلبِ رداءِ
تشکو الهوانَ لندبها و کانّهُ	مغضٍ و ما فیهِ من الاغضاءِ

فاعتنق

ایضاً مراثی قتلگاه

وَتَقُولُ غائِبَةً عَلَيهِ وَما عَسى ... بُجْدِي عِتابُ مُوَزَّعِ الأَشْلاءِ
قَدْ كُنْتَ لِلبُعَداءِ أَقْرَبَ مُنْجِدٍ ... وَاليَومَ أَبْعَدُهُمْ عَنِ القُرَباءِ
ماذا أَقُولُ إِذا التَقَيْتُ بِشامِتٍ ... إِنِّي سُبِيتُ وَإِخْوَتِي بِإِزائِي
ما كُنْتُ أَحْسَبُ أَنْ يَهُونَ عَلَيْكُمُ ... ذُلِّي وَتَسْيِيرِي إِلَى الأَعْداءِ
هٰذِي بَنَاتُ ما كُنْ تَلُوذُ بِبَعْضِها ... وَلَكُمْ نِساءٌ تَلْتَجِي لِنِساءِ

شیخ عبد الحسین اعسم گوید

لَهْفِي لِمُفْتَرَسِ الضَّياغِمِ فِي الوَغَى ... أَضْحَى فَرِيسَةَ كُلِّ كَلْبٍ يَلْهَثُ
قَصَمُوا بِهِ رَأْسَ العَلاءِ وَرَضَّضُوا ... صَدْرًا عُلُومُ الغَيْبِ عَنْهُ تُحَدَّثُ
وَرَنَوا لَهُ فَوْقَ العَوَاسِلِ طَلْعَةً ... بِضِيائِها اللَّيْلُ البَهِيمُ تُشَلَّثُ
نَظَرَتْ لَها فِتْيانُهُ فَتَساقَطَتْ ... لِلأَرْضِ تَحْثُو لِلتُّرابِ وَتَبْحَثُ
بِأَبِي كَرِيمَتَهُ الخَضِيبَةَ بِالدِّما ... وَعَواصِفُ الأَرْياحِ فِيها تَعْبَثُ
رُوحِي الفِداءُ لِأَشْبَلٍ مُجَدَّلِينَ إِلَى ... عُراقٍ جارَ عَلَيهِ وَغْدٌ أَخْبَثُ
وَمُقَيَّدٍ يَشْكُو العِثارَ رَقَتْ لَهُ ... أَعْداؤُهُ مِنْ عُظْمِ ما يَتَغَوَّثُ
وَمُخَدَّراتٍ ما أُضِيعَ حَدِيثُها ... أَضْحَتْ أَحادِيثًا لِمَنْ يَتَحَدَّثُ
سُبِيَتْ عَلَى عُجُفٍ تَعَثَّرُ فِي السُّرَى ... يَحْدُو بِها مُسْتَعْجِلٌ لا يَلْبَثُ
تَعْسًا لِمَنْ تَسْبِي بَناتِ نَبِيِّها ... فَبِأَيِّ عُذْرٍ عِنْدَهُ تَتَشَبَّثُ
اللهُ أَكْبَرُ يا لَها مِنْ غَدْرَةٍ ... فِي الدِّينِ عَنْ أَهْلِ السَّقِيفَةِ تُورَثُ
نَقَضُوا مَواثِيقَ النَّبِيِّ وَأَحْدَثُوا ... مِنْ بَعْدِهِ فِي شَرْعِهِ ما أَحْدَثُوا

سید حیدر حلی ره گوید

جَزَعًا لِيَوْمٍ فِيهِ قَدْ ... غَلَبَ الفَسادُ عَلَى الصَّلاحِ
بَلْ فِيهِ قَدْ غُضَّتْ لِحا ... ظُ الفَخْرِ مِنْ بَعْدِ الطِّماحِ

ناظم

فاستقبلت اخاها وقالت والله لا تحی عنه وان ذبحت فاذبح قبله فجذبها عنه قهراً وضربها ضرباً عنيفاً الى ان قال انتهت اليه وجذبت السيف من يده الخ وخالی که در هیچ مقتل و مقام معتبر و غیر معتبر دیده نشده در موقع مکالمه بین حضرت زینب و سید الشهداء علیهما السلام و مجادله فیما بین الخواتین باشد مگر در مقام بکاء و ابکاء معظمه و شمر خرانزاده و ذکر فرات موجه زیارت ناحیه مقدسه که از مصدر جلالت حضرت حجة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه صادر شده خلاف کرده نمیکند کتابت

ایضاً از قصاید قتلگاه

وَبَنُو السِّفاحِ تَحَكَّمُوا ... فِي أَهْلِ حَيَّ عَلَى الفَلاحِ
وَبِسِبْطِ أَحْمَدَ أَحْدَقُوا ... بِشَبا الصَّوارِمِ وَالرِّماحِ
وَغَدا يَقِي دِينَ الإِلٰهِ ... بِحُرِّ وَجْهٍ كَالصَّباحِ
يَلْقَى الكَتِيبَةَ مُفْرَدًا ... فَتَفِرُّ دامِيَةَ الجِراحِ

تَذَرُ الجُسُومَ عَلَى الصَّعِيدِ كَأَنَّها بُدْنُ الأَضاحِي

ما زالَ يُورِدُ رُمْحَهُ ... فِي القَلْبِ مِنْها وَالجَناحِ

وَحُسامُهُ فِي اللهِ يَسْفَحُ مِنْ دِماءِ بَنِي السِّفاحِ

حَتَّى دَعاهُ إِلَيهِ أَنْ ... يَغْدُو فَلَبَّى بِالرَّواحِ
وَرَقَى إِلَى أَعْلَى الجِنانِ ... مَعارِجَ الشَّرَفِ الصُّراحِ
وَبَناتُ فاطِمَةَ غَدَتْ ... حَسْرَى تُجاوِبُ بِالنِّياحِ
عَجَبًا لَها تَغْدُو سَبا ... يا وَهِيَ مِنْ حَيٍّ لَقاحِ
اللهُ أَكْبَرُ يا جِبالُ ... تَدَكْدَكِي فَوْقَ البِطاحِ
بَناتُ أَحْمَدَ قَدْ غَدَتْ ... تُهْدَى لِمَذْمُومِ الرَّواحِ
مُنْهَلَّةَ العَبَراتِ بُحَّ ... النَّدْبِ مِنْ عُظْمِ المَناحِ
يَنْدُبْنَ أَوَّلَ مُنْجِدٍ ... يَوْمَ الوَغَى لَهْفَ الصِّياحِ
وَيَحِنَّ مِنْ جَزَعٍ عَلَى ... أَنْدَى البَرِيَّةِ بَطْنَ راحِ
تَرْنُو لِكافِلِها قَضَى ... ظَمَأً لَدَى الماءِ القَراحِ

شیخ عبد الحسین اعسم گوید

وَيْلٌ لِابْنِ آكِلَةِ الأَكْبادِ كَمْ جَلَبَتْ ... بَداهُ لِلدِّينِ كَسْرًا لَيْسَ مَجْبُورا
لَمْ يَكْفِهِ قَتْلُهُ أَبْناءَ فاطِمَةَ ... حَتَّى سَبَا الفاطِمِيّاتِ المَقاصِيرا

ناظم

نمیکند تا محتاج نحو بیان ایشان باشم کلمات بی مآخذ فقضا الله من الزلل وحفظنا من الخلل حرره مع بیت محمد وآله الطاهرین وهو غایة الرجاء لنا ومنتهى الامل در ملحقیة الاحباب کوید الامیر مولانا الشیخ الجلیل العالم الفاضل محمد علی بن الشیخ حسین بن الشیخ محمد الاعسم النجفی الزبیدی کان من اعیان العلماء وکبار الشعراء حضر علی جماعة منهم العلامة الطباطبائی بحر العلوم وکان من ندمائه وجلسائه وله منظومة فی المطاعم والمشارب ومنظومة فی المواریث ومنظومة فی الرضاع وغیر ذلک وله ولد فاضل الحسین عبد الحسین کان من الاعلام ومن مات سنة نیف وثلاثین ومائتین بعد الالف فاخلف ولده الشاعر لنا فاضل

تخمیس ثاقب اشعار محتشم را

لمنی علی حضرات المصطفی منکث	اشتارها بعد ما عودن تخذیرا
ینظرن از روس قتلاه من سائره	اماما بینها النجاد ماموردا
مصیبة اسعرت فی القلب نار جوی	یزیدها متمیز الذکر تسعیرا
یا آل احمد کم حلت فجائعکم	و کاد عینی بدمع لیس منزورا

ثاقب در تخمیس اشعار محتشم گوید

از صاعد ذبح چه سرو لب تشنگان فتاد	افغان ناله در صف کروبیان فتاد
یک باب زناقه اهل حرم در زمان فتاد	بر حریگاه چون ره آن کاروان فتاد
شور نشور و واهمه را در گمان فتاد	
از راه کین شمر چو تیغ جفا کشید	بر حلق تشنه خلف مرتضی کشید
از جان چه دست سرو لب تشنه ها کشید	هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید
هر جا که بود طایرے از آشیان فتاد	
چون او فتاد سرو لب تشنه از سمند	در پیش نعش اکبر آن ماه ارجمند
در آتش زمانه فلک سوخت چون سپند	هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند
هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد	
چون اهل بیت رو بصف کارزار کرد	هر یک زخون کشته جبین را نگار کرد
گردون زخون چه دشت بلا لاله زار کرد	هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد
بر زخمهاے کارے تیغ و سنان فتاد	
چون کرد احاطه لشکر اعدا در آن میان	بس نخلها فتاده شد از پا در آن میان
غلطان بخاک معرکه گلها در آن میان	ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
بر پیکر شریف امام زمان فتاد	
برخاست بانگ غلغله و شور و شین ازو	لرزید جسم اطهر بدر و حنین ازو
از اضطراب سوخت دل عالمین ازو	بے اختیار نعره هذا حسین ازو
سر زد چنانکه آتش ازو در جهان فتاد	

تخمیس ثاقب اشعار محتشم را

گریان بروی نعش حسین با دل ملول	میزد بفرق از ستم لشکر جهول
در کربلا چه کرد و سوئ نجفنا نزول	این باز بان پر گله آن بضعة البتول
رو بر مدینه کرد که یا ایها الرسول	
این شاه بزم عرصه گه در زمین تست	این سرو ناز دلکش موزون حسین تست
این تشنه کام بیکس محزون حسین تست	این کشته فتاده بهامون حسین تست
وین صید دست و پا زده در خون حسین تست	
قاسم فتاده با تن بے سر بقتلگاه	اکبر فتاده غرقه بخون با رخ چو ماه
شد نعش کشته ها همه پامال خاک راه	این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه
خرگاه ازین جهان زده بیرون حسین تست	
از کینه قتل ابن زیاد آن سان لعین	در خون خود طپید شهنشاه ملک دین
شمر لعین برید سر انور ش زکین	این قالب طپان که چنین مانده بر زمین
شاه شهید ناشده مدفون حسین تست	
سیراب شد زخون جگر تشنه ها نبات	این خضر تشنه لب بیرید دل از حیات
بے روح شد زماتم او جسم کائنات	این خشک لب فتاده ممنوع از فرات
کز خون او زمین شده جیحون حسین تست	
شمر لعین بخنجر بیداد برده دست	از کین بر و سینه سلطان دین نشست
باسنگ جور شیشه ایمان دین شکست	این ماهی فتاده بدریاے خون که هست
زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست	
چون از عطش بسوخت دل از سوز تشنگی	آن تشنه کامها بشب از روز تشنگی
بر سینه خورد ناوک دلدوز تشنگی	این نخل تر کز آتش جان سوز تشنگی
دود از زمین رسانده بگردون حسین تست	

اشعار معراج المحبة

آقا شیخ علی پسر شیخ العراقین ری معراج المحبة گوید

حدی زو ساربان کفر وطغیان	بیاوردند اشترهای عریان
ببعضی محمل بشکسته بد بار	ببعضی بار شد درهای شهوار
بزیر ناقه پای ان مکرم	چو عقد عشق بربستند محکم
چو آهنگ سواره کرد بانو	همایون چرخ را بشکست زانو
چه بر مقتل رسیدند آن اسیران	بهم پیوست نیسان وحزیران
یکی مویه کنان گشتی بفرزند	یکی شد موکنان بر سوک دلبند
یکی از خون بصورت غازه میکرد	یکی داغ علی را تازه میکرد
بوی گلرخان سرو قامت	بپا گردید غوغای قیامت
نظر افکند چون دخت پیمبر	بنور دیدهٔ ساقی کوثر
بناگه نالهٔ هذا اخی زد	بجان خلد نار دوزخی زد
به بکرفت خونین پیکر او	دهان بگذاشت برجای سر او
دل اندر سینه اش خون شد ز کاوش	نمود از چشمهٔ چشمش تراوش
ترا طاقت نباشد از شنیدن	شنیدن کی بود مانند دیدن
سکینه دختر ان شاه لولاک	ز جزع دیده مرجان ریخت بر خاک
همی گفت ای شه با شوکت وفر	ترا سر رفت مارا افسر از سر
دمی برخیز و حال کودکان بین	اسیر و دستگیر کوفیان بین
همه جور وستمها بیکه بر دی	بجسم بی سر بابا شمردی
برنج ومحنت افزون زبعداد	بکعب نیزه ان قوم زنا زاد
دوباره جان زجسم شاه بی سر	جدا کردند ان قوم ستمگر

باز ابنیم تو صد وجه عزاد
بچه ماتم
آن یعنی قب عریان
وبر بستر شه

افغان ز نالهٔ زار خاسته تا اوج مهر
گوئی که دوخترات نظار ز رخ چنبر
رسیده نوح ابر ج نشان ز آن دو ان
بار آبنیم چه رستخیز عظیم ای که زره
ز نوحه نوحه خاسته تا عرش اعظم

باز این چه حالت است که از نو نموده رد
سرها فتاده در خم چوگان نتالکو
زان قتل کی که داده گریبان نکوده بد
هم صبح تیره بار ز میدان نکار کرد
کار زعان خلق جهان جمله درهم

ز طالبان ز شاده جگرها هم کباب
خونها بریز زدیده مردم بجای آب
دریا ز رخ خاک دود التی و بار دامن
انقلاب

گویا

از اشعار جودی خراسانی ره

جودی خراسانی ره گوید

برادر از چه بخاک او فتاده پیکر تو	سرت چه شد بفدای سر تو خواهر تو
زجای خیز برادر ببد ستگری من	مگر ترا خبری نیست از اسیری من
زجای خیز نگاهی بحال خواهر کن	برای زینب غمدیده فکر معجر کن
زجای خیز برادر بخواطر دل من	ببوی شام روانم به بند محمل من
رفتیم وماند داغ فراق تو بر دلم	دل زاند وخدای از این درد مشکلم
از یاد حلق تشنه تو در لب فرات	ماه معین بکام بود زهر قاتلم
پروانه وار سوخت دلم زآه شعله بار	تا شد سر بریده تو شمع محفلم
این درد با که گویم این غم کجا برم	کامد بخنده قاتل تو در مقابلم
من زینبم که سلسله را بدم عزیز	اینک میان سلسله در سلاسلم
آنم که داشت سایه ام از مهر اجتناب	اینک ز آستین شده بر چهره حایلم
اکنون که میبرند سوی کوفه تا بشام	آید کدام گوشهٔ ویرانه منزلم

ایضا در بیان حال حضرت زینب علیها السلام گوید

گفت ای بخون طپیده چه شد رای انورت	خاک سیه چرا شده بالین وبسترت
جسمت ز نوک تیر مشبک چرا بود	صد چاک او فتاده چه جسم انورت
لب تشنه از چه جان بسپردی مگر نبود	شط فرات موج زنان در برابرت
تو شهریار عالم امکانی وچرا	تخت تو چوب نیزه و پیکان شد افسرت
برخیز و فکری کفنان کن که از جفا	نه جسم اکبرت شده مدفون نه اصغرت
بردند معجر از سر من در حضور تو	آخر برادرا بنگر حال خواهرت

در بیان حال جناب سکینه علیها گوید

بابا بنگر سوز دل وچشم پرابم	از کوی تو غارتم ببوی شام خرابم

از اشعار جودی خراسانی و وصال شیرازی

نگذشته ز قتل تو زمانی که ببستند
این یک ز ندم کعب نی این سیلی بیداد
بابا ز تو هر لحظه مرا بود سؤالی
برخیز سر از خاک که این قوم جفاجو
زافتادن سرو قد اکبر بروی خاک
زان تیر که جا کرده بحلق علی اصغر

این قوم جفاپیشه بزنجیر و طنابم
فریاد که هر لحظه ز قومی بعذابم
از چیست که اکنون ندهی هیچ جوابم
بردند ز سر معجر و از چهره نقابم
یکبارز دل رفته بر دیده ظاقت و تابم
در ناله چو لیلا و در افغان چو ربابم

ایضاً از زبان حال مخدره گوید

چرا بی سر فتاده پیکر تو
پدر رنگ اوردم شمر ستمگر
سلیمان جا کرا در این بیابان
میان افتاب گرم و سوزان
بکهنه جامه کردی قناعت

چه حالست این بمیرد دختر تو
که جاسا زمرد می اندر بر تو
چه شد انگشت و کو انگشتر تو
چرا عریان فتاده پیکر تو
که بیرون کرد اورا از بر تو

وصال شیرازی ره گوید

اه از دمیکه با دل مجروح و داغدار
رفته قریشیان همه در پنجه کلاب
از تحفه حجاز برای امیر شام
کفار کوفه بین که سوی شام میکشند
اطفال پا برهنه زنان گشاده موی
شب نان شان نواله ز لخت جگر تمام

کردند خیمه سوختگان را اشتر سوار
در بند مانده هاشمیان با دل فکار
بسته بریسمان چه گهرهای شاهوار
سالار مکه را چو اسیران زنگبار
خورشید وار شهره هر شهر و هر دیار
روز ایشان نواله بچشمان اشکبار

حاجی سلیمان صباحی کاشانی ره گوید

چون راه شان بمعرکه کربلا فتاد — گردون بفکر شورش روز جزا فتاد

مخمس اشرف

نخل جهان سبب بوجود محمد داین
از ادم جهان صفت کن غره چنین
در نور چشم باعث ایجاد نور عین
خورشید اسمان و زمین نور مشرقین
پرورده کنار رسول خدا حسین

وله ایضاً

امد بجوش خون شهیدان کربلا
شد سبز خیز دشت و بیابان کربلا
[illegible]

اشعار محتشم را

از اشعار مجزون رشتی

اعضای چرخ منتظم از یکدگر گسیخت
تابان به نیزه رفت سر سروران دین
از تند باد حادثه دیدند هر طرف
مانده بهر طرف نگران چشم حسرتی
ناگه نگاه پردگی حجله بتول
بیخود کشید ناله هذا اخی جنان

اجزای خاک منتظم از هم جدا فتاد
جماز هاء پردگیان از قفا فتاد
سروی ز پا درامد و نخلی ز پا فتاد
در جستجوی کشته خود تا کجا فتاد
بر پاره تن علی مرتضی فتاد
کز ناله اش بگنبد گردون صدا فتاد

پس کرد رو به یثرب و از دل کشید اه
نالان بگریه گفت ببین یا محمد اه

این رفته سر به نیزه اعدا حسین تست
این اهوی حرم که تن پاره پاره اش
این مهر منکسف که غبار مصیبتش
این سر بریده از ستم زال روزگار
این لاله گون عمامه که در خلد هر آن

وین مانده بر زمین تن تنها حسین تست
در خون کشیده دامن صحرا حسین تست
تاریک کرده چشم مسیحا حسین تست
کز یاد برده ماتم یحیی حسین تست
معجر کبود ساخته زهرا حسین تست

اندک چو کرد دل تهی از شکوه با رسول
کیسو گشود و دید سوی مرقد بتول

کای بانوی بهشت بیا حال ما ببین
در انتظار وعده محشر چو مانده
بنگر بحال زار جوانان هاشمی
ان گلبنی که از دم روح الامین شکفت
وان سینه که مخزن علم رسول بود
وان گردنی که داشت حمایل ز دست تو

ما را بصد هزار بلا مبتلا ببین
بگذر دمی و شور قیامت بپا ببین
مردان شان شهید و زنان در عزا ببین
خشک از سموم حادثه کربلا ببین
از شست کین نشانه تیر جفا ببین
چون بسملش بریده به تیغ از قفا ببین

فخر الله اکبر بن ملا رضای رشتی متخلص بمجزون گوید

[illegible]

ایضاً از اشعار محزون رثتی

فغان چو بید لباس عزا بقامت زینب … یقین من که نیامد زنی بطاقت زینب
ز بعد فاطمه در شان قدر و صبر نیامد … زنی بحوصله زینب زلیاقت زینب
رسید با دل خونین بقتلگاه حسینش … هجوم لشکر غم شد بروی محنت زینب
خطاب کرد بآن جسم چاک چاک چو بیش … بگفت جان برادر بُد بی تو عزت زینب
بناز یا نه زند شمر سنگدل بحضورت … گهی به تیر زبان میکند ملالت زینب
سنان بکعب سنان میزند بجانب زینگر … زگریه منع کنندم ببین مصیبت زینب
بدست گریه در ماندگان گشاد دستی … نما نوای شه خوبان دمی حمایت زینب
بکربلا زمد بنه بدی تو یا ور خواهر … نمانده بعد تو جانا دگر جلالت زینب
چگونه ناقه عریان شوم سوار برادر … برس بداد من از مهر کن حمایت زینب
بکربلا بنگر گشته هیچو محشر کبری … بسوی شام برندم ببین قیامت زینب

ایضاً از زبان حال حضرت زینب سلام الله علیها گوید

که کرده پیرهن کهنه از برون زتنت … نکرده خوف ز روز جزا جعلت فداک
بگو چرا شده خاشاک و خاک بستر تو … کفن تراست ز باد صبا جعلت فداک
تراب در من فلانت از چه کافورت … جنازه ات شده تیرجفا جعلت فداک
کدام ظالم بی رحم برد انگشت … بریده است که این دستها جعلت فداک
زتازیانه اعدا ببین برادر جان … کبود گشته بدنهای ما جعلت فداک
من از کجا و اسیری میان نامحرم … شده است کرب و بلایت وطن جعلت فداک

وله ایضاً رحمة الله علیه

کاسه چشم من از داغ تو ما لامال است … طول هر روز ز بعد تو برابر سال است
موی زینب شده از محنت ایام سفید … الف قامتم از بار غمت چون دال است
اینکه جایت بسر دوش نبی بود مدام … خوابگاهت بچه تقصیر در این گودال است

اجمالی از ظلم و جفای شمر ملعون حرامزاده

نتوان گفت که با خاک تنت گشته عجین … لیک از اسب مخالف بدنت پامال است
نحر منحور تو هرگز نرود از یادم … صدر مکسور تو دیدم که پریشان حال است
سر ههرانورت از نوک سنان در زینش … هر کجا میروی این غمزده در دنبال است

ایضاً در بیان حال حضرت زینب سلام الله علیها گوید

بروی خاک تو صد پاره من اسیر خسانم … تو در بلجه خون من بسوی شام روانم
سرت بنوک سنان بنگرم چگونه برادر … ببین چگونه زند کعب نی بشانه سنانم
نه محرمی نه انیسی بجز علیل مقید … مراست اشک بپای انین و آه و فغانم
کجاست میر علمدار و قاسم ناشاد … کجاست اکبر نیکو لقا بگیرد عنانم
هر که روی نمودم دلی کنم بتو خالی … بالتماس شدم هیچکس ندا داد امانم
همیشه آرزو و بیم این مزار تو خاک پای … هزار حیف که من بر جنازه تو روانم
خوش است آنکه اجل در رسد شوم متوطن … دگر مراست نه صبر و نه طاقت و نه توانم
من از کجا و اسیری میان لشکر اعدا … بسخت جانی خود این قدر نبود گمانم
برای غربتت ای تشنه لب شدیم محزون … تو خوار کشته شوی من چگونه زنده بمانم

اجمالی از ظلم و جفای شمر حرامزاده و نقل روایت تبر المذاب

مرحوم حاج ملا باقر بهبهانی در دمعة الساکبة بعد از نقل روایتی گوید قال صاحب الحدیث لما اجتز الشمر لعنه الله راس الحسین علیه السلام اخذه وعلقه علی فرسه فسمعت اذنای ونظرت عیناي ووعي قلبي وراس الحسین علیه السلام یتکلم بلسان فصیح ویقول یا شمر یا شقی الاشقیاء ما عرفت الله ورسوله فرقت بین راسي وجسدي فرق الله بین لحمك وعظمك وجعلك نکالا للعالمین قال فرفع اللعین سوطا کان بیده ولم یزل یضرب الراس حتی سکت عن الکلام فقلت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وانا والله لا استطیع قتال اللعین بن اللعین لذی یضرب راس الحسین علیه السلام ولیس بیدی سیف ولا کعب رمح ولکن صبرت حتی یحکم الله تعالی وهو خیر الحاکمین

روایت هلال بن معویه و روایت اجانه

و در شرح شافیه گوید فی مناقب السعداء عن هلال بن معویة قال رایت رجلا یحمل
راس الحسین علیه السلام فی مخلاة فرسه فسمعت از نادی و عم قلبی و الراس یقول فرقت بین راسی و
جسدک فرق الله بین لحمک و عظمک و جعلک آیة و نکالا للعالمین فرفع الملعون سوطا کان
معه و لم یزل یضرب الراس الشریف حتی سکت قال فرایت ذلک الرجل قد اتی به المختار فشرح لحمه
والقاه الی الکلاب و هو حی و کلما قطعت منه قطعة صاح غلب علی عقله فیرسل حتی یؤب الیه
عقله ثم یفعل به مثل ذلک حتی بقی عظاما مجردة ثم امر فقطعت مفاصله فاتیت المختار
فاخبرته بفعله و بما سمعت من الراس الشریف ۔

و سید احمد حسینی نسبا و شافعی مذهبا در تبر المذاب فی بیان ترتیب الاصحاب
گوید قال الواقدی لما حمل الشمر راس الحسین علیه السلام جعله فی مخلاة و ذهب به الی منزله فوضعه
علی التراب و جعل علیه اجانة فخرجت امرأته لیلا فرات نورا ساطعا عند الراس الی عنان السماء
فجائت الی الاجانة فسمعت انینا تحتها فجائت الی الشمر و قالت رایت کذا و کذا فای شیء تحت الاجانة
قال راس خارجی قتلته و ارید اذهب به الی یزید لیعطینی علیه مالا کثیرا قالت و من یکون
قال الحسین بن علی فصاحت و خرت مغشیة فلما افاقت قالت یا شر المجوس ما خفت من اله
الارض و السماء ثم خرجت من عنده باکیة و رفعت الراس و قبلته و وضعته فی حجرها و دعت نساء
یساعدنها بالبکاء علیه قالت لعن الله قاتلک فلما جن اللیل غلبها النوم فرات کان الحائط
قد انشق بنصفین و غشی البیت نور و جائت سحابة فاذا فیها امرأتان فاخذتا الراس و بکتا
فسئلت عنهما فقیل انهما خدیجة و فاطمة ثم رات رجالا و فی وسطهم انسان وجهه کالقمر لیلة تمه فسئلت
عنه فقیل محمد و عن یمینه حمزة و جعفر و اصحابه فبکوا و قبلوا الراس ثم جائت خدیجة و فاطمة الی
امرأة الشمر و قالتا لها تمنی ما شئت فان لک عندنا منة و یدا بما فعلت فان اردت ان تکونی من رفقائنا
فی الجنة فاصلحی امرک فانا منتظروک فانتبهت من النوم و راس الحسین علیه السلام فی حجرها فجاء الشمر لطلب
الراس فلم تدفعه الیه و قالت له یا عدو الله طلقنی فانک یهودی و الله لا اکون معک ابدا فطلقها
فقالت و الله لا ارفع الیک هذا الراس تقتلنی فضربها ضربة کانت منیتها فیها و عجل الله روحها الی الجنة

ولہ ایضاً
ادر بحار ... ابتلا از دند
... الفنون از دند
... جوع الیال ...
... ابتلا از دند

در دو روز ... زن ... دید
... مردید
... کرد الکر دید
... طبید
... از دند

از ان ... هود
... بنجم کبود
ارحم اهل بیت ... گرد

ترجمه روایت تبر المذاب

خلاصه ترجمه این جمله روایات چنین باشد

راوی گوید چون شمر حرامزاده راس اطیب حسین علیه السلام را از تن جدا کرد در مخلاة اسب خود کرده
از گردن اسب تعلیق نمود من بدو گوش شنیده و بدو دیده ام دیده و در خاطرم نگاه داشته
که از آن سر مقدس بزبان فصیح صدا آمد و گفت ای شمر ای شقی اشقیا ای دشمن خدا و رسول خدا
سر و تن من جدا نمودی خداوند میان گوشت و استخوانت جدائی افکند و ترا عبرت اهل عالم بکند
راوی گوید آن لعین تازیانه که در دست داشت بلند کرد و آنقدر بسر مبارک زد که ساکت شد
من گفتم لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و چون بر قتال آن ملعون ملعون قادر نبودم
و بدست من شمشیری و نیزه نبود ناچار صبر کردم تا خداوند قهار حکم بنماید پس دیدم این خبیث
را که مختار گرفتار نمود و گوشت بدن او را برید و پیش سگ انداخت و او هنوز زنده بود و هر قطعه
که از بدنش جدا میکردند صیحه میزد و مدهوش میگشت پس رها میکردند تا بهوش می آمد و بدان
صبر میکردند تا عظام مجرد بماند سپس بندهای جسد نحس را قطع نمودند من در آن حال نزد مختار
آمده از آنچه بدو شنیده بودم و از اجابت دعوت آنحضرت بدست او اخبار نمودم ۔

واقدی گوید شمر ولد الزنا سر منور سید الشهداء علیه السلام را در میان توبره که انداخته
خود بر روی خاک در زیر تغاری پنهان داشت چون شب در رسید زوجه آن پلید از خانه
بیرون آمد ناگاه نظرش بنوری افتاد که از نزد سر منور مید رخشید و بجانب آسمان متصاعد میگشت چون
نزدیک آن تغار آمد از زیر آن صدای ناله شنید پس نزد شمر لعین رفت و گفت چنین نوری دیدم
و چنان ناله شنیدم مگر زیر تغار چیست آن مخذول گفت زیر تغار سر خارجی است که کشته ام
تا بنزد یزید بیبرم و مال عزیلی بستانم زن گفت آن خارجی کیست گفت حسین بن علی چون آن صالحه
این کلام را شنید صیحه کشید و مدهوش گردید و بزمین افتاد چون بعد از زمانی بهوش آمد گفت ای
بدتر از مجوس آیا نترسیدی از خدای زمین و آسمان که چنین جوری کردی پس آن مؤمنه گریان از نزد
آن مخذول بیرون آمد و آن سر مقدس را از زیر تغار برداشته بوسید و مانند جان در بر کشید و
زنان چند مطلبیه برا قامه عزا او گریستن بر آن خامس آل عبا استمداد جست و میگفت خدا لعنت

در انکه ... بر قیکه و ... از دند
... از دند
... که آن ... کرد
... ابتلا ...
... بد
... مصطفی ...
... از دند
... از دند

شد پاره ... آن ...
... ایجاد ...
... افتاده ...
... از دند

ولہ ایضاً
... جان ...
... بسکه ... انقلاب

تخمیس اشرف

تتمهٔ ترجمهٔ روایت نور المذاب

کند کشنده ترا چون پاسی از شب گذشت آن زن صالحه را خواب در ربود در عالم رؤیا دید در خوابی منشق شد منوری پدیدار گردید و ابری ظاهر شد دو زن در میان ابر نمودار گشتند و آن سر منور را در بر گرفته گریستند گوید من از اسم ایشان پرسیدم کسی جواب داد که یکی خدیجه و دیگری حضرت فاطمه علیهما است بعد مردان چند ظاهر شد و در وسط ایشان مردی بود که جمال مبارکش مانند بدر میدرخشید از اسم آن بزرگوار پرسیدم کسی گفت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و در طرف راست حمزه و جعفر و اصحاب آنحضرت بودند پس ایشان گریستند و آن سر مبارک را بوسیدند و خدیجه و فاطمه سلام الله علیهما نزد آن زن صالحه آمده فرمودند آنچه مطلبی که داری از ما بخواه زیرا که تو بر ما منتی و معروفی داری بواسطهٔ آنچه بعمل آوردی و اگر میخواهی در بهشت رفیق ما باشی امر خود را با صلاح آور که ما منتظر تو میباشیم پس آن زن صالحه از خواب بیدار شد و سر منور آن سرور در کنار او بود شمر حرامزاده آمد و آن راس الطیب طلبید آن مومنه امتناع نمود و گفت ای دشمن خدا مرا طلاق ده که تو بمن هستی سوگند با خدای که هرگز با تو نخواهم بود آن لعین طلاق داد زن گفت بخدای این سر مطهر را دیگر بتو نخواهم داد مگر اینکه مرا بقتل آوری آن خبیث چنان ضربتی بروی زد که از همان ضربت روح آن زن صالحه با ارواح قدس پرواز نموده بموالیان خود ملحق گردید .—

ذکر بعضی از وقایع روز دوازدهم محرم

و قعهٔ دفن شهداء و تمهید اعتقاد امامیه در تجهیز امام علیه السلام

مکشوف باد از جملهٔ عقاید محققه نزد امامیه آنست که لا یلی امر المعصوم الا المعصوم و ان الامام لا یغسله الا الامام ولو قبض امام فی المشرق و کان وصیه فی المغرب لجمع الله بینهما .—

نقل اخبار وارده در اینمطلب

فی البحار و غیره مسنداً عن اسمعیل بن سهل عن بعض اصحابنا قال کنت عند الرضا علیه السلام فدخل علیه علی بن ابی حمزه و ابن السراج و ابن المکاری فقال علی بعد کلام جری بینهم و بینه علیه السلام فی امامته انا روینا عن ابائک ان الامام لا یلی امره الا امام مثله فقال له ابو الحسن علیه السلام فاخبرنی عن الحسین بن علی کان اماما او غیر امام قال کان اماما قال فمن ولی امره قال علی بن الحسین علیه السلام قال و این کان علی بن الحسین قال

استاد ممتنع

اخبار تجهیز امام از امام علیه السلام

کان محبوسا فی ید عبید الله بن زیاد لعنه الله قال خرج و هم کانوا لا یعلمون حتی ولی امر ابیه ثم انصرف فقال له ابو الحسن ع ان هذا امکن علی بن الحسین علیه السلام ان یاتی کربلا فیلی امر ابیه فهو یمکن صاحب الامر ان یاتی بغداد دیلی امر ابیه ثم ینصرف و لیس فی حبس و لا اسار .—

و در خبر هرثمة بن اعین وارد است که حضرت رضا علیه السلام فرمود فانه ان المامون سیشرف علیک و یقول لک یا هرثمه الیس زعمتم ان الامام لا یغسله الا امام مثله فمن یغسل ابا الحسن علی بن موسی و ابنه محمد بالمدینه من بلاد الحجاز و نحن بطوس فاذا قال ذلک فاجبه و قل له انا نقول ان الامام لا یجب ان یغسله الا امام فان تعدی متعد و غسل الامام لم تبطل امامة الامام لتعدی غاسله و لا بطلت امامة الامام الذی بعده بان غلب علی غسل ابیه و لو ترک ابو الحسن علی بن موسی بالمدینه لغسله ابنه محمد ظاهرا مکشوفا و لا یغسله الان ایضا الا هو من حیث یخفی الخبر .—

و در خبر ابو الادیان وارد است که گوید فقلت یا سیدی فاذا کان ذلک فمن عرض کردم بحضرت حسن عسکری علیه السلام که اگر این قضیه هائله واقع شود یعنی وفات شما امام کیست فرمود من طالبنی بجوابات کتبی فهو القائم بعدی فقلت زدنی فقال من یصلی علی فهو القائم بعدی الی ان قال فتقدم جعفر بن علی لیصلی علی اخیه فلما هم بالتکبیر خرج صبی بوجهه سمرة بشعره قطط باسنانه تفلیج فجبذ برداء جعفر بن علی و قال تاخر یا عم فانا احق بالصلوة علی ابی فتاخر جعفر و قد اربد وجهه فتقدم الصبی فصلی علیه

در ناسخ گوید عمر بن سعد چون روز یازدهم محرم در بخشی از روز سپری شد اهل بیت نبوت و اثقال را بجانب کوفه روان داشت جماعت بنی اسد که در اراضی غاضریه مسکن و مربع داشتند چون دانستند که لشکر ابن سعد از کربلا بیرون شدند روز دوازدهم محرم بکربلا آمدند و بر اجساد شهداء نماز گذاشتند بعد از آن شیخ مفید مضجع امام علیه السلام در همان موضع که هم اکنون معروفست و علی بن الحسین علیه السلام را در اراضی غاضریه در همین موضع که مرقد طهر اوست دفن کردند بروایت ابن شهر آشوب قبور شهداء ساخته و پرداخته بود و مرغان سفید در اطراف کشتگان طواف میدادند و اجر میکند که تمامت شهداء در یک موضع رهینه خاک باشند بلکه اخبار و احادیث شامل حال الغالبیت چنانکه حبیب بن مظاهر و حر بن یزید ریاحی را مدفن جداگانه است و همچنان آن

کیفیت دفن شهداء

غلام سیاه بروایت سید سجاد علیه السلام چون شهید شد پس از ده روز بدفن او پرداختند هنوز از بدن مطهرش بوی مشک بمشام میرسید بالجمله شهدا را بنی اسد در روز دوازدهم که روز سیم شهادت ایشان بود بخاک سپردند اما موافق احادیث صحیحهٔ امامیه که علماء اثنا عشریه بدست دارند امام را جز امام نتواند متصدی کفن و دفن گشت وگاهی که حسین علیه السلام شهید شد در روی ارض جز زین العابدین سلام الله علیه امامی نبود لاجرم متصدی کفن و دفن پدر او بوده چنانکه عبد الله بن محمد رضا الحسینی در کتاب جلاء از امام محمد باقر علیه السلام حدیث میکند که امام زین العابدین سلام الله علیه بدان علم و قدرت که خود دانست و توانست هنگام دفن پدر حاضر شد و بران جسد مبارک نماز بگذاشت و امر او را کفایت کرد و مراجعت فرمود و فاضل مجلسی نیز سند بحضرت رضا علیه السلام میرساند که سید سجاد پوشیده از مردم بکربلا آمد و امر کفن و دفن پدر را ساخته کرد و باز شتافت .

و مرحوم فاضل ادیب محمد حسن خان اعتماد السلطنه در کتاب حجة السعادة فی حجة الشهادة از کامل بهائی نقل کرده که چون عمر بن سعد از کربلا رحلت کرد قومی از بنی اسد کوچ کرده میرفتند چون بکربلا رسیدند و آن حالت را دیدند امام حسین علیه السلام را تنها دفن کردند و علی بن الحسین را پایین پای او و عباس را بر کنار فرات جائی که شهید شده بود و باقی را قبری بزرگ کنده مدفون کردند و حر بن یزید را اقرباء او در جائیکه بشهادت رسیده بود دفن نمودند و قبرهای شهداء معین نیست که از آن هریک کدام است الا آنکه لاشک حایر محیط است بر جمله و بنو اسد بر قبائل عرب فخر آوردند که ما نماز بر امام حسین علیه السلام گذاردیم و دفن امام و اصحاب نمودیم

و در منتهی الامال گوید مستور نماند که موافق احادیث صحیحه که علماء امامیه بدست دارند بلکه موافق اصول مذهب امام را جز امام نتواند متصدی غسل و کفن و دفن شود پس اگرچه بحسب ظاهر طایفه بنی اسد حضرت سید الشهداء علیه السلام را دفن کردند اما در واقع حضرت امام زین العابدین علیه السلام آمد و آنحضرت را دفن کرد چنانکه حضرت امام رضا علیه السلام در احتجاج با واقفیه تصریح فرموده بلکه از حدیث شریف بصائر الدرجات مرویه از حضرت جواد علیه السلام مستفاد میشود

روز دوازدهم محرم

اخبار تجهیز حضرت حسین در ظاهر و باطن

که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام دفن آنحضرت حاضر بوده و همچنین امیر المؤمنین و امام حسن و حضرت سید العابدین با جبرئیل و روح و فرشتگان که در شب قدر بزمین فرود میآیند و در مناقب از ابن عباس نقل شده که رسولخدا را در عالم رؤیا دید بعد از کشته شدن سید الشهداء در حالیکه گرد آلوده و پا برهنه و گریان بود و قد ضم حجز قمیصه الی نفسه یعنی دامن پیراهن را بالا کرده و بدل مبارک چسبانیده مثل کسیکه چیزی در دامن گرفته باشد و این آیه را تلاوت میفرمود و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و فرمود رفتم بسوی کربلا و جمع کردم خون حسینم را از زمین و اینک آن خونها در دامن من است و من میروم برای آنکه مخاصمه کنم با کشندگان او نزد پروردگار .

و در نفس المهموم گوید و یظهر من روایة الشیخ الطوسی ان بنی اسد جاؤا ببارية جديدة و فرشوا بها تحت الحسين عليه السلام فانه قد روى عن الديزج قال انبشت في خاصة غلماني فقط فاني نبشت فوجدت بارية جديدة و عليها بدن الحسين بن علي عليهما السلام و وجدت منه رائحة المسك فتركت البارية على حالها و بدن الحسين عليه السلام على البارية و امرت بطرح التراب عليه و اطلقت عليها الماء .

و جمال الدین یوسف سبط ابن الجوزی در تذکرة الخواص ص ۱۴۵ گوید و کان زهیر بن القین قد قتل مع الحسین و قالت امرأته لغلام له اذهب فکفن مولاک فذهب فرای الحسین مجردا فقال اکفن مولای و ادع الحسین لا والله فکفنه ثم کفن مولاه فی کفن آخر یعنی زهیر بن القین با حسین علیه السلام کشته شد زوجه اش با غلام زهیر گفت برو آقایت را کفن کن آن غلام رفت بکربلا پس دید حسین علیه السلام را برهنه با خود گفت کفن کنم آقای خودرا و حسین را برهنه بگذارم نه بخدا قسم پس آن کفن را برای حضرت قرار داد و مولای خود زهیر را در کفن دیگر کفن کرد .

و در خبر ام ایمن که بحدیث زائده معروف است گوید که جبرئیل بحضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد و ان سبطک هذا و اومی بیده الی الحسین علیه السلام مقتول فی عصابة من ذریتک و اهل بیتک و اخیار من امتک بضفة الفرات بارض تدعی کربلا من اجلها یکثر الکرب و البلاء علی

شطری از حدیث ام ایمن در باب تجهیز شهداء کربلا

اعدائك واعداء ذريتك في اليوم الذي لا ينقضي كربه ولا تفنى حسرته وهي اطهر بقاع الارض واعظمها حرمة وانها لمن بطحاء الجنة الى ان قال فاذا برزت تلك العصابة الى مضاجعها توفى الله جل وعز قبض ارواحها بيده وهبط الى الارض ملائكة من السماء السابعة معهم آنية من الياقوت والزمرد مملوة من ماء الحيوة وحلل من حلل الجنة وطيب من طيب الجنة فغسلوا جثثهم بذلك الماء والبسوها الحلل وحنطوها بذلك الطيب وصلى الملائكة صفا صفا عليهم ثم يبعث الله قوما من امتك لا يعرفهم الكفار لم يشركوا في تلك الدماء بقول ولا فعل ولا نية فيوارون اجسامهم ويقيمون رسما لقبر سيد الشهداء بتلك البطحاء يكون علما لاهل الحق وسببا للمؤمنين الى الفوز وتحفه ملائكة من كل سماء مائة الف ملك في كل يوم وليلة ويصلون عليه ويسبحون الله عنده ويستغفرون الله لزواره ويكتبون اسماء من ياتيه زائرا من امتك متقربا الى الله واليك بذلك واسماء آبائهم وعشائرهم وبلدانهم ويوسمون في وجوههم من اثر ذلك الميسم نور تغشى منه الابصار يدل عليهم ويعرفون به الحديث یعنی جبرئیل اشاره کرد بسوی حسین علیه السلام وگفت یا محمد او را جماعتی از اولاد واهل بیت تو او بزرگان امت تو در جانب فرات در زمینی که او را کربلا گویند شهید خواهند کرد وبدین عمل کرب وبلا بر دشمنان تو ودشمنان ذریه تو در روز قیامت وارد خواهد آمد که حزن وحسرت آن هرگز فانی ومنقضی نمیشود وآن زمین کربلا اطهر واشرف بقاع ارض وبقعه از جنت است وهمانا این شهید با اهل بیت را چون وقت فرا رسد خداوند تبارک وتعالی بید قدرت خود جان ایشان را مقبوض دارد وفرشتگان از آسمان هفتم با اوانی یاقوت وزمرد که از آب حیات سرشار باشد فرود آیند وحلل جنت وطیب عطر بهشتی با خود فرود آرند وجسد ایشان را بدان آب غسل دهند وبدان حلل بپوشانند وبدان طیب حنوط کنند وفرشتگان فوج از پس فوج وصف از پس صف بر ایشان صلوة فرستند وهمچنان جبرئیل عرض کرد که یا محمد خداوند قومی از امت ترا که شناخته کافران نباشند شریک در خون فرزندان تو بگفتار وکردار ونیت نشده بر میانگیزاند تا علامتی بر قبر سید الشهداء علیه السلام منصوب میدارند تا آن علامت موضع از زیارت آن قبر مطهر دلالت کند وفرشتگان خداوند از هر آسمانی صد هزار کس در هر روز وشب بر آن قبر مطهر پره زنند وبر سید الشهداء صلوات

روز نیکو فنا ر مکان ذات نور لبد / کز ره منع ابر زینهان گروه بد / خفتند گشتگان همه چون شده ز چه حد / زان زنستگان هنوز نبود قبر منتقد / چهارم علم العالم الفاضل الفاهم حاج شیخ غلامرضا خراسانی اذابه الله المتخلص بصبوری المحتشمی التخلص بعذب صاحب دیوان مخزن الاشعار / در تخمیس بند اول گوید / تا در بر جسد عالم الامکان / بازم از آن / اوضاع روزگار چرا جمله درهم است / چشم

خبر بنی اسد در دفن شهداء

فرستند وخدا را تسبیح گویند واز برای زائران آنحضرت استغفار کنند واز برای تقرب خداوند وقربت حضرت تو اسامی زائران وپدران ایشان وخویشاوندان ایشان وامصار وبلدان ایشان را رقم کنند واز جبین زائر نور عرش خداوند طلیعه آشکار کند که این است زائر قبر سید الشهداء وپسر بهترین انبیاء ودر روز قیامت آن نور از چهره زائر چنان ساطع شود که چشمها از بر ماید وبدان شناخته اهل محشر گردد الحدیث

ومرحوم شیخ عماد الدین حسن بن علی الطبرسی در کتاب کامل البهائی گوید وگفته اند که چون خبر صحیح شد رسول صلی الله علیه وآله را جمعی چهودان بکر بخشند وبعراق آمدند ودر زمین کربلا منزل ساختند وبزرگ ایشان ابرهیم وروئیل نام داشتند چون لشکر از کربلا برفت ایشان بر بام خانهای خفتند نظر ایشان بر کربلا افتاد نوری دیدند که از ابدان امام وشهداء بر میآمد تا بآسمان رغبا را جمع کردند وروز دویم وگفتند این قوم بزرگند عند الله که دوش همه شب نور نازل شد بر ایشان بیائید تا ایشان را دفن کنیم برفتند وایشان را دفن کردند انتهی مؤلف گوید یعنی ایشان مثل قبیله بنی اسد در دفن شهداء حاضر شدند ودفن امام بدست امام زین العابدین علیه السلام بود ودیگر شهداء با اذن آنحضرت بمباشرت قبیله بنی اسد بوقوع پیوست

ذکری از خبر مفصل در کیفیت دفن شهداء اول خبر بنی اسد

مرحوم حاج ملا باقر بهبهانی از بعض کتب معتبره روایت کرده که لما ارتحل عمر بن سعد لعنه الله من کربلا وساروا بالسبایا والرؤس الى الکوفه نزل بنو اسد مکانهم وبنوا بیوتهم وذهبت نساؤهم الى الماء اذا هن رأين جثثا حول الماء وجثثا نائية عن الفرات چون عمر بن سعد از کربلا کوچ زد واسراء ورؤس مطهره شهدا را بسوی کوفه برد قبیله بنی اسد آمده در کنار فرات خیمه زدند وزنان ایشان رفتند که آب آورند ناگاه دیدند بدنهای چندی در کنار نهر وابدان

(۱۳۷) چشم جهان ولعل جهان از ره جهان / ... / تا از این جهت شور قیامت گردون / عالم آب / تا از نه زائر ... چو در زمین / بیت / نالم زبان بلبل ... / بیت / ... / بیت / ... / درویش گفتا ... / ... / بیت / ... / زیارتگاه ... / بیت / ولها ایضا / روز ... / زدند / اهل

تتمهٔ خبری معتبر در دفن شهداء

مخمس افانی

افغان ز دل کنم به بلا و بلا زدند
چون گرد از این جهان پی عزم بقا
زدند
برخوان انجم چو عالیان امر اهلا
زدند
انگشت‌ها ز زینت اهلا به چکید
آه از فغان ز اهل جهان رسید
دیگر ز رتبه نزار به زحمت بجان اوفتاد
چون ساز او ز پا چو رسید از آسمان
طپید آه
بر کل آن النبی شه عطشان
خزان
گل‌های نو شکفته بجان لبسه
طهان
عباس و عون قاسم و هم اکبر
جوان
در بقعهٔ سبزه در آن دشت
کوفیان آه

دیگرے در دراز فرات در دو گو خاک افتاده اند و بینهن جثة قد جللتهم بانوارها وعطرتهم
بطیبها در میان ایشان بدن مبارکی هست که انوار اشعار امنور و عطر بے ایشان را معطر نموده
پس صیحه زدند و ناله کشیدند و گفتند هذا والله جسد الحسین علیه السلام واهل بیته بخدا این
جسد حسین و اهل بیت اوست و ناله زنان بسوی خیام خود برگشتند و گفتند ای بنی اسد شما
در خیمهای خود نشسته اید و بدن حسین و اهل بیت و اصحاب او مجزرون کالاضاحی علی الرمال
وتسفی علیهم الریاح مانند قربانی در ریگ افتاده و باد خاک را بر ابدان ایشان میریزاند اگر شما
در عهد محبت و موالات ایشان هستید بیائید و این ابدان مبارک را دفن کنید وگرنه ما خود
مباشر دفن ایشان میشویم گفتند ما از ابن زیاد و عمر بن سعد میترسیم که لشکر بسوی ما بفرستند و ما را
قتل و غضب کنند فقال کبیرهم الرأی ان نجعل لنا عینا تنظر الی طریق الکوفة و نحن نتولی دفنهم بزرگ
قوم گفت صلاح این است که نگهبانی بسوی طریق کوفه بگذاریم و ما خود مباشر دفن ایشان بشویم
گفتند رای سدید است و نگهبانی برگماشته آمدند سر نعش حسین علیه السلام و چون بدن مبارک را
بدان حال دیدند زار زار گریستند فریاد برداشتند و هرچه جهد کردند که آن جسد مطهر را از جای خود
برداشته ضریحی بکنند نتوانستند که یک عضوی را از اعضاء مبارکش را حرکت بدهند بزرگ قوم گفت
بنظر شما چه میاید گفتند رای این است که نخستین ابدان سایر شهداء را دفن کنیم سپس در باب آن
حضرت ببینیم چه خواهیم کرد زعیم قوم گفت این رای چه طور میسر میشود و حال آنکه کسی نمیشناسد
این اجساد شریفه را که بی سر و خاک آلوده افتاده اند و با ایشان را کسی از ما بپرسد جواب چه بگوئیم
فبینما هم فی الکلام اذ طلع علیهم اعرابی علی متن جواده در این سخن بودند که یکنفر اعرابی سوار اسب طلوع
کرد و چون او را دیدند متفرق گشتند اعرابی آمد و پیاده شد وصار منحنیا کهیئة الراکع حتی اتی
ورمی بنفسه علی جسد الحسین علیه السلام وجعل یقبله تارة ویشمه اخری وقد بل لثامه من دموع عینیه
و تعظیم کرد مانند حالت رکوع تا آمد و خود را انداخت بر روی جسد حسین علیه السلام و او را میبوسید
و میبوئید و آنقدر گریسته بود که لثام وی از اشک چشمانش تر گشته بود پس سر خود را برداشته
فرمود چرا اینجا ایستاده اید گفتند آمدیم که بر این ابدان تماشا بکنیم فرمود نه مقصود شما این نبوده

ایضا تتمهٔ خبری معتبر در دفن شهداء

وله ایضا

ای ... عرصه بیابان برعداد
چون همگر از ابر که باران بکوهسار
نازهر لبان آب که گشت سام تار
گم بسید من ز آلم
سر پر زیر سرای برد کوار آه
چون زکر شد به نیزه

ولها ایضا

آه و فغان ز نو ناله بکون و مکان
فتاد
از شور آه لرزه بهفت آسمان
فتاد
در باغ ملک عم بلبل چو در فغان
فتاد
آتش بگاه چون ز آن کاروان
فتاد آه
این سرو خوش خرام که نو در
عدن نشست
این باد که ز باغ بدلدار نشست

عرض کردند ای یا اخا العرب الآن از مکنون خاطر شما خبر دهیم آمده ایم که جسد اطهر
حسین علیه السلام را دفن کنیم ولی قادر نشدیم که عضوی از اعضایش را حرکت بدهیم و چون
خواستیم که سایر شهدا را دفن کنیم نشناختیم و در این حال تو ما را اطلوع کردی و ما ترسیدیم
که مبادا از اصحاب ابن زیاد باشی و از این ابدان کار شدیم راوی گوید فقام فخط لنا خطا و
قال احفروا ههنا پس برخاست و خطی کشید و فرمود این مکان را حفر کنید چون حفر کردیم فرمود
قدموا هذا واخروا هذا بیاورید این را و بگذارید این را هفده تن بی سر را در همان مکان
دفن کردیم ثم خط لنا خطا فقال احفروا ههنا بعد خطی دیگر بکشید و فرمود حفر کنید اینجا را
پس آن مکان را حفر کرده باقی اجساد شریفه را در آنجا دفن نمودیم واستثنی منها جثة واحدة وامر لنا
ان نشق لها ضریحا مما یلی الراس الشریف واز آنها یک جسد استثناء نموده امر فرمود که ضریحی طرف بالای
سر شریف از برای وی حفر کنیم و ما امتثال نموده دفن کردیم بعد خواستیم که بر آن اعرابی در دفن
حسین علیه السلام معاونت کنیم با مهربانی و فروتنی فرمود انا اکفیکم امره من کفایت میکنم از شما امر وی را
گفتیم یا اخا العرب چطور کفایت میکنی و حال آنکه ما هر قدر جهد کردیم که یک عضوی از اعضاء شریفه
او را حرکت بدهیم نتوانستیم فبکی بکاء شدیدا فقال معی من یعیننی بشدت گریست و فرمود با من
یاوری هست ثم انه بسط کفیه تحت ظهره الشریف وقال آنگاه هر دو دست خود را بزیر پشت امام
علیه السلام بگذارد و فرمود بسم الله وبالله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله هذا ما وعدنا الله ورسوله
وصدق الله ورسوله ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و تنها آن بدن مطهر را
بر قبر فرود آورد و دو کس را با خود شریک نفرمود ثم وضع خده بنحره الشریف وهو یبکی و روی خود را
بنحر شریف آنحضرت بنهاد و میگریست و میفرمود طوبی لارض تضمنت جسدک الشریف اما الدنیا
فبعدک مظلمة والآخرة فبنورک مشرقة اما الحزن فسرمد واللیل فمسهد حتی یختار الله لی دارک التی
انت مقیم بها فعلیک منی السلام یا ابن رسول الله ورحمة الله وبرکاته خوشا بحال زمینی که جسد
شریف تو را در میان خود گرفت اما دنیا بعد از تو تاریک و آخرت بنور تو روشن حزن و اندوه
ما ابدی و شبها ابدی بیدار بشوم تا پروردگار برگزیند برای من منزلی را که تو اقامت داری پس

ترا قسم میدهم بان جد مبارکی که خود تنها دفن کردی که بدانم تا شریک نفر سوم که بود فرمود انا امامکم علی بن الحسین فما گفتیم تو علی هستی فرمود آری فغاب عن ابصارنا و از نظر ما غایب شد

(دوم خبر عبدالله اسدی)

مرحوم آقا شیخ محمود عراقی در دارالسلام گوید نقل شده از سید جلیل سید نعمة الله جزایری طاب ثراه که روایت از او در کتاب مدینة العلم از رجال خود از عبدالله اسدی که او گفت که بود در جنب نهر علقمه طایفه از بنی اسد و پس از انجام واقعه کربلا و مراجعت عمر بن سعد بکوفه در دون اسراء زنان بنی اسد بمعرکه قتال عبور کردند و مشاهده نمودند که اجساد طاهره اولاد رسول و جثث مطهره فرزندان زهرای بتول با سایر اصحاب و انصار در آن بیابان خونخوار افتاده و خون از آنها سایه و بخارهای و بادهای مختلف بر آنها خاک و غبار نثار کرده دلهای ایشان از مشاهده این وقایع محزون گردید و دیدهای ایشان خون بارید و بسوی خیمه و شوهران و کسان خود بر گردیدند و واقعه را بسمع ایشان رسانیدند و گفتند که عذر شما نزد خدا و رسول و امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء علیهم السلام چه خواهد بود که اولاد ایشان را یاری نکردید و از برای ایشان بضرب شمشیر و طعن نیزه و رمی سهم اغاثت ننمودید جواب گفتند که ما از بنی امیه ترسیدیم و از ترک یاری آن بزرگوار نادم و پشیمانیم لکن امر گذشته و حسرت و ندامت باقی مانده فقها گفتند حالا که دولت سعادت یاری آنحضرت نگردید پس در دفن این اجساد مطهره مضایقه ننمائید زیرا که عمر بن سعد لعنه الله اجساد خبیثه یاران خود را دفن کرده و رفته پس شما هم در دفن این اجساد طاهره مسارعت نمائید پس برخیزید و چوب و آلودگی و رسوائی را از خود بدفن کردن ایشان زایل نمائید چون مردان قبیله این سخنان دلگداز از زنان خود شنیدند غیرت و حمیت عربی بهیجان آمده گفتند چنان کنیم پس زنان مردانگی برکرده و همت بر دفن آن اجساد گماشته بیل و کلنگ و الات کار با خود برداشته روانه معرکه گردیدند و اراده آن کردند که اول جسد مطهر عزیز زهرا را دفن نمایند لکن هر قدر نظر و تامل کردند آن جسد مطهر را نشناختند زیرا که اجساد شهداء سر نداشتند و لباس و بعلاوه تمام آنها مجروح و پاره پاره بودند و تابش آفتاب آنها را متغیر کرده

تو باد سلام من ای فرزند پیغمبر و رحمت و برکات خداوند متعال انگاه خشت بر روی قبر مطهر بچید و خاک بر نجف و دست خود را بر قبر مبارک بنهاد و با انگشتان خویش خطی کشید و نوشت هذا قبر الحسین بن علی بن ابیطالب الذی قتلوه عطشانا غریبا پس بسوی ما ملتفت شده فرمود ببینید کسی مانده کفتند اری یا اخا العرب قد بقی بطل مطروح حول المسناة و حوله جثتان وکلما حملنا جانبا منه سقط الاخر لکثرة ضرب السیوف والسهام تن شجاعی در کنار نهر افتاده و دو جسد نزد وی هست که هر وقت میخواهیم یکطرف آن بدن را حرکت بدهیم طرف دیگر در زمین میماند از کثرت زخم شمشیر و تیر فرمود بیائید بسوی او و چون فتادراه انکب علیه یقبله و یبکی و یقول و چون او را دید خود را بیند اخت بسوی وی و میبوسید و میگریست و میگفت علی الدنیا بعدک العفا یا قمر بنی هاشم فعلیک منی السلام من شهید محتسب و رحمة الله و برکاته بعد از تو خاک بر سر دنیا ای قمر بنی هاشم بر تو باد از من سلام که در راه خدا کشته شدی و اجر گرفتی و رحمت و برکات خدا بر تو باد انگاه فرمود که ضریحی برای او حفر کنید و ما حفر کردیم ثم انزله وحده ولم یشرک معه احدا منا ثم شرج علیه اللبن و اهال علیه التراب فاو را تنها دفن کرد و از ما کسی را با خود شریک نفرمود و خشت بر روی قبر بچید و خاک بر نجف بعد ما را امر فرمود و آن دو جسد دیگر را دفن کردیم ثم مضی الی جواده بعد برفت بسوی اسب خود که سوار شود ما از پی او رفته دو ر او را گرفتیم که از وی بپرسیم خودش فرمود اما ضریح الحسین علیه السلام فقد علمتم و اما الحفیرة الاولی ففیها اهل بیته والاقرب الیه ولده علی الاکبر و اما الحفیرة الثانیة ففیها اصحابه و اما القبر المنفرد فهو حامل لواء الحسین علیه السلام حبیب بن مظاهر و اما البطل المطروح حول المسناة فهو العباس بن امیرالمؤمنین علیهما السلام و اما الجثتان فهما من اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام فاذا سئلکم سائل فاعلموه اما قبر حسین علیه السلام پس بتحقیق دانستید اما حفیره اولی اهل بیت او و بعضی جوانان هاشمی هستند و نزدیکتر از همه فرزند ارجمندش علی اکبر است اما حفیره ثانیه قبور اصحاب و قبر منفرد علمدار حسین حبیب بن مظاهر و بطل مطروح در کنار نهر عباس بن امیرالمؤمنین علیهما السلام و آن دو جثه دیگر از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام است پس اگر کسی بپرسد از شما او را اعلام بکنید ما گفتیم یا اخا العرب

ایضاً تتمهٔ خبر عبد الله اسدی در دفن شهداء

پس خبر ماندند ناگاه از دامنهٔ بیابان سوارهٔ نقابدار نمایان گردید و نزد ایشان آمد از عزم و ارادهٔ ایشان پرسید و ایشان از خوف کشتگان ابن زیاد جرأت بر ابراز و اظهار آن اراده نکردند و گفتند که ما بتماشای این جسدها آمده ایم آن سوار گفت نه چنین است آنرا که اراده کرده اید بگوئید و نترسید چون مطمئن گردیدند گفتند که ما از برای دفن جسد حسین علیه السلام و اولاد و برادران و یاران او آمده ایم و او و سایرین را از یکدیگر جدا نمینمائیم و نمیشناسیم لهذا نگران مانده ایم چون آن سوار این سخن بشنید بنالید و آه جانسوز از جگر برکشید و صدای گریه به یا ابتاه یا اباعبد الله لیتك كنت حاضراً و ترانی اسیراً ذلیلا بلند کرد و بعد از آن گفت که من شما را بر اجساد دلالت میکنم و انهار ایشان هادی شما شوم پس آن سوار از اسب خود پیاده شد و در میان کشتگان گردید تا آنکه نظرش بر جسد بیسر حسین علیه السلام افتاد پس او را در بر کشید و آواز بگریه بلند کرد و گفت یا ابتاه بقتلك قرت عیون الشامتین یا ابتاه بقتلك فرحت بنوامیة یا ابتاه بعدك طال کربنا ای پدر بکشتن تو چشم شماتت کنندگان روشن شد ای پدر بقتل تو بنی امیه مسرور شدند ای پدر بعد از تو حزن ما طولانی گردید ای پدر بعد از تو کرب ما طویل شد بعد از آن چند گامی از موضع آن جسد برداشت و قدری خاکرا پست نمود پس قبری کنده و لحدی اماده نمایان گردید و آن جثهٔ مبارکرا بدست خود در آن قبر گذاشت و از آن خاك مستور نمود چنانکه الآن میباشد بعد از آن اشاره ببابر شهداء نمود که این فلان است و این فلان است و بنی اسد یکیکرا دفن کردند تا آنکه از دفن ایشان هم فارغ شدند پس آن سوار بسوی جثهٔ حضرت عباس علیه السلام روانه گردید چون بآن رسید خود را بر آن انداخت و گریه و نحیب بلند نمود و میگفت یا عماه لیتك نظرت الحرم و البنات و هن ینادین و اعطشاه و اغربتاه ای عمو کاش میدیدی حال حرم و اهل بیت عصمت و دختران عفت را که فریاد و اعطشاه و اغربتاه مینمایند پس بنی اسد را امر بحفر قبر و دفن آن جسد کردند بعد از آن بسوی اجساد انصار روانه شد و امر کرد که گودال بزرگی کندند و همگی را در آن دفن کردند مگر جسد حبیب بن مظاهر اسدی را که بعض بنی اسد از این امتناع کرده و از برای او قبر جداگانه کنده و او را در آن دفن نمودند راوی گوید که چون بنی اسد از دفن آن جماعت فارغ شدند آن

فضیلت زیارت حضرت حسین علیه السلام

سوار بایشان گفت که بیائید برویم و جسد حر بن یزید ریاحی هم دفن کنیم پس روانه گردیدند جماعت از عقب او روانه شدند تا آنکه بآن جسد رسیدند پس آن سوار بر سر او ایستاده گفت اما انت فقد قبل الله توبتك و زاد فی سعادتك ببذلك نفسك امام ابن رسول الله صلی الله علیه و آله اما تو پس خدا توبه ات را قبول کرد و زیاد کرد سعادت ترا بجهت آنکه خون خود را در راه پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بذل نمودی پس بنی اسد اراده آن نمودند که جسد او را بسوی اجساد شهداء حمل نمایند آن سوار منع نمود و فرمود که او را در مکان خودش دفن نمائید و چنان کردند پس چون فارغ شدند آن شخص سوار گردید که بمکان خود برگردد طایفهٔ بنی اسد دور او را گرفته بدامن او چسبیدند و گفتند ترا قسم میدهیم بحق آن جسدیکه آنرا بدست خود دفن کردی که بگوئی بما که تو کیستی فرمود منم حجة الله بر شما منم علی بن الحسین امام که پدر بزرگوار و اولاد و انصار او از اعمام و بنی اعمام و برادران و غیر ایشان دفن نمودیم و حال در زندان ابن زیاد میروم این بگفت و برفت و از انظار ایشان غایب گردید و طایفهٔ بنی اسد بمنازل خود برگردیدند . .

ذکر بعضی از فضیلت زیارت حضرت حسین علیه السلام
بودن زیارت از تمام عهد ولایت

شیخ اجل ثقه جعفر بن قولویه القمی ره در کامل الزیارة که از اصول معروفهٔ امامیه است بسند خود از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود ان لکل امام عهداً فی عنق اولیائه و شیعته و ان من تمام الوفاء بالعهد و حسن الاداء زیارة قبورهم فمن زارهم رغبة فی زیارتهم و تصدیقا بما رغبوا فیه کان ائمتهم شفعاءهم یوم القیمة هر امام را عهدی در گردن دوستان و شیعیانش هست و از جملهٔ تمامی وفا کردن بعهد و نیکو ادا نمودن آن زیارت کردن قبور ایشان است پس هر که زیارت کند ایشانرا از برای رغبت در زیارت ایشان و تصدیق کردن بآنچه ترغیب نموده اند در آن بوده باشد امامان او شفیعان او در روز قیامت . .

ذکر اشخاصیکه تعبیر زائرین میکنند

ذکر اشخاصیکه تغیر زوّار میکنند

در مزار بحار از فرحة الغری مسنداً از ابو عامر واعظ اهل حجاز روایت کرده است که
گفت اتیت ابا عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام فقلت له یا بن رسول الله ما لمن زار قبره یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام
وعمّر تربته قال یا با عامر حدثنی ابی عن ابیه عن جده الحسین بن علی عن علی علیه السلام انّ رسول الله صلی الله علیه وآله قال
له والله لتقتلنّ بارض العراق وتدفن بها قلت یا رسول الله ما لمن زار قبورنا وعمّرها وتعاهدها فقال
لی یا ابا الحسن انّ الله تعالی جعل قبرک وقبر ولدک بقاعاً من بقاع الجنة وعرصة من عرصاتها وانّ الله
جعل قلوب نجباء من خلقه وصفوة من عباده تحنّ الیکم وتحتمل المذلة والاذی فیعمّرون قبورکم و
یکثرون زیارتها تقرباً منهم الی الله ومودّة منهم لرسوله اولئک یا علی المخصوصون بشفاعتی الواردون
حوضی وهم زواری غداً فی الجنّة یا علی من عمّر قبورکم وتعاهدها فکانّما اعان سلیمان بن داود
علی بناء بیت المقدس ومن زار قبورکم عدل ذلک ثواب سبعین حجّة بعد حجّة الاسلام وخرج من ذنوبه
حتّی یرجع من زیارتکم کیوم ولدته امّه فابشر وبشّر اولیائک ومحبّیک من النّعیم وقرّة العین بما
لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر ولکن حثالة من الناس یعیّرون زوار قبورکم
کما تعیّر الزانیة بزنائها اولئک شرار امّتی لا انالهم الله شفاعتی ولا یردون حوضی وارد شدم
خدمت حضرت صادق علیه السلام وگفتم یابن رسول الله چه اجری است از برای زایر قبر مطهر حضرت امیر علیه السلام
وکسیکه تربت مقدسهٔ آن بزرگوار را تعمیر نماید فرمود یا با عامر پدر بزرگوارم از پدرش از جدش
حسین بن علی از امیرالمؤمنین علیهم السلام مرا حدیث کرد که رسول اکرم صلی الله علیه وآله بآن جناب فرمود
سوگند بخدای که تو در زمین عراق مقتول ومدفون خواهی شد من عرض کردم یا رسول الله از برای
زوّار ما وتعمیر کنندهٔ قبور ما چه اجر است فرمود یا ابا الحسن بدرستیکه خداوند متعال قبر تو وقبر
فرزندان ترا بقعه از بقاع جنّت وعرصه از عرصات بهشت قرار داده وقلوب نجباء خلق وبرگزیدگان
مردم را بر شما مایل وشایق گردانیده که در محبّت شما متحمّل ذلّت واذیّت میشوند وقبور شما را تعمیر
ونقرّب بالله ومودّة لرسول الله در زیارت شما تکثیر مینمایند ایشان یا علی بشفاعت من مخصوص
وبحوض من وارد میشوند ودر روز قیامت مرا زیارت میکنند وهر که قبور شما را تعمیر وزیارت
نماید گویا در بناء بیت المقدس سلیمان بن داود ع را اعانت کرده وهر که قبور شما را زیارت کند

صاحب فرحة الغری ابن طاوس غیاث الدین عبدالکریم بن احمد بن طاوس است در نامهٔ دانشوران ناصری گوید کنیتش ابوالمظفر واز اشراف بزرگان وصنادید سادات نجباست جمال الدین احمد بن علی الشریف در کتاب عمدة الطالب عبدالکریم بن احمد بن طاوس را ستوده السید الامام الفاضل الجلیل العلامة کان نسیج وحده [illegible] مسموع القول مقدماً عند الخواص والعوام تقی الدین حسن بن علی بن داود حلی در کتاب رجالش باینگونه او را ستوده الامام المعظم الفقیه النسابة النحوی العروضی الزاهد العابد قدّس الله روحه انتهی
وباسنه

شطری از عقاید باطلهٔ وهابیه

معادل هفتاد حج است بعد از حجّة الاسلام واز گناهان خود پاک میشود مانند روزیکه از مادر
متولد شده پس بشارت باد ترا وبشارت ده دوستان ومحبّان خود را بنعیم جنّت وروشنائی
چشم بچیزیکه نه چشم دیده ونه گوشی شنیده ونه بخاطر بشری رسیده ولیکن اراذلی از مردم زوّار قبور شما را
تعییر میکنند چنانچه زانیه بواسطهٔ زنا تعییر کرده میشود ایشان شرار امّت منند وهرگز بشفاعت
من نایل وبحوض من وارد نخواهند شد .

ذکر عقیدهٔ باطلهٔ فرقهٔ وهابیه در باب زیارت قبور وشرح بندی از عقاید واحوال ایشان

اجمالی از این مطلب این است که عبدالوهاب نامی از اعراب بادیهٔ نجد در نزد محمّد اسمی از علماء بصره
تلمذ نمود پس از چندی از استاد بصره نکول وباصفهان نزول کرد واز علوم عربیّه وغریبه اختصاری
بهم رسانید ودر احکام شرع بعضی تغییرات بعقیدهٔ خود داد وخود را از طریقت شیعه وسنّی بری
نموده ومذهب جدیدی اختراع نمود مانند اینکه تذهیب وتزیین روضات متبرکه ونصب قبّهٔ زرین
وقندیل سیمین وتقبیل عتبه ونگاه داشتن اشیاء نفیسه در بقاع مطهره شرک وبدعت است و
گذاشتن مهر در نماز چون سجده بر اوثان ومرتکبین این عمل مانند بت پرستان میباشند وبغیر از زیارت
بیت الله الحرام زیارت سایر بقاع شریفه حرام است وقرآن از جانب خدا نازل شده وآن کتابی است
جامع مسائل وتقلید غیر آن باطل وقول خود پیغمبر نیز بعد از فوت او عاطل وشفاعت انبیاء و
اولیاء کلامی است بیمعنی وبیحاصل وهر امری که در زمان حضرت رسالت ص نبوده ارتکاب آن بدعت
وحرام مثل قلیان کشیدن وبجز از حضرت باری یاری نجویند وما النّصر الّا من عند الله العزیز الحکیم
ودر نفی شفاعت هم فرموده من ذا الّذی یشفع عنده الّا باذنه پس بنابراین از انبیاء واولیاء وملائکه
شفاعت خواستن کفر وشرک بوده وبحکم آیهٔ مبارکه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم قتل همچنان
مردمانی واجب وفوری است وقس علی هذا سایر هفوات وخرافات او را پس از اصفهان بسوی نجد حرکت کرد
واین عقاید فاسده وباطلهٔ خود را میان ایلات وعشایر اعراب نشر کرد وجمع کثیری بر سر خود گرد آورد

زیارت التاتارخانیه [illegible] ویکان [illegible] شیخ [illegible] اهل الامل گوید که آن السید الذاکر [illegible] مشهور [illegible] شاعر منشی [illegible] کرامت ظاهر [illegible] منشئ خاطر [illegible] کارباب دانش وعلماء در [illegible] وحال [illegible] مقام [illegible] انبیاء مکاتب فرموده اند [illegible] جمال الدین [illegible] عبدالله [illegible] خود [illegible] تکلیف [illegible] ومراد [illegible] تقلید [illegible] کوفی المقتضی لقب زادند
جنانکه

استیلاء عبد العزیز بحرمین شریفین

وشیخ عبد العزیز از ... مشایخ نجد که خیال سروری در سر داشت دعوی برمدایح مهزبه والجزا
مذهب جدیدی مبنا است چون عقاید او را شنید بغایت پسندید و مصنفات او را در
بلاد نجد شیوع داد و آن قوم را وهابی نام نهاد

استیلاء عبد العزیز بحرمین شریفین

عبد العزیز بهوای ریاست بیشتر از خود عبد الوهاب در ترویج عقاید باطله او کوشید و پس
از اندک زمانی حشری وافر جمع گردید و تاراج مشاهد مقدسه را گوش زد بادیه نشینان نجد
نمود و به تسخیر حرمین شریفین روی آورد و نخست دفاین وخزاین مدینه منوره را غارت نموده
لشکر خویش را آراست و در نجد قلعه محکمی بنیاد نهاده درعیه اش نام کرد و حرمین شریفین را
هم تصرف نموده و اموال مردمان آنجا را بغارت برد پس از آن تاراج نجف الاشرف را تصمیم
داد که قبه مقدسه را هدم و موقوفات بقعه متبرکه را غارت نموده زایرین آن مطاف ملائکه
را بقتل برسانند وانجام این مهام را بعهده کفایت پسر خود سعود مردود موکول داشته
ولشکری باو داد و آن مخذول یک دوبار بقصد نجف اشرف تاخت ولی از استحکام قلعه و
اجتماع عرب خزاعه که شیعه بودند کاری نتوانست ساخت ...

قتل وغارت سعود مردود کربلا معلا را

سعود نامسعود از طرف پدر بدسیر مامور تاراج کربلای معلا گردید و در صباح روز چهارشنبه
عید غدیر ماه ذی الحجه سنه ۱۲۱۶ هجریه که اغلب اهالی بمناسبت وقت عازم آستان ملایک پاسبان
حضرت امیر علیه السلام بودند با دوازده هزار سوار چون سیلاب بلا علی الغفله وارد کربلا شد و از
کشش وکوشش ونهب وغارت وقتل واسیر آنچه توانست کرد و در عرض شش ساعت قریب شش هزار
تن از مرد و زن بقتل رسانیدند وسیل خون از کوچه روان گشت واکثری از علمای دین را
بکشتند از آنجمله مولانا عبد الصمد همدانی مولف بحر المعارف که از متوطنین آن بقعه مبارکه بود
و چهل و چهار سال در آن مهبط ملائکه اقامت گزیده بود به بهانه و حیله از خانه اش بیرون کرده

قتل وغارت سعود مردود کربلای معلا را

وبقتلش رسانند وقتل واعدام عالم ربانی آقا سید علی صاحب ریاض مشهور بشرح کبیر را تصمیم
داشتند وچون آن وحید عصر مستشعر این معنی گردید بقدر امکان اهل وعیال واموال خود را
بپاره مواضع مطمئنه نقل داده وخودش بایک طفل شیرخوار تنها در خانه مانده و در یکی از خانهای
فوقانی که از برای هیمه آتشکره تهیه کرده بودند در زیر سبک پنهان شده و آن طفل را هم بسینه
چسبانده متوکلا علی الله متواری گردید پس کسان امیر سعود مردود وارد خانه شده وصدای
این میر علی بلند نمودند وتمام حجرات ووزوایا را تفتیش کرده وعاقبت بهمان خانه فوقانی وارد
شدند وچشم ایشان از دیدن آن سید مذکور نابینا و کور گشته خائب وخاسر برگشتند
فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ واز حفظ وحراست خداوند منان سبک بدان بزرگی زاند بود وطفل
شیرخوار هم نفس خود را دزدیده واصلا بیرامون گریه ومویه که از طبیعیات لازمه کودکان
خردسال است خاصه در همچنین مواضع فضیع فضلا عن الرضیع نگردید فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ
هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ باری آن جنود شیطان بدان قتلهای بیکران وغارتهای بی پایان اکتفا
نکرده بجرأت وجسارت افزوده نسبت بمفخر ملائکه مقربین وقبله گاه انبیاء ومرسلین بنای
هتک وتوهین گذاشته وارد صحن مقدس حضرت سید الشهداء علیه السلام شدند وچارپایان
خود را در آنمکان شریف بسته وضریح مطهر را شکسته وصندوق منور را از جای برکنده و
تمام آلات زر وسیم وجواهر رنگین ولآلی ثمین وجمیع نفایس حرم مقدس وخشتهای الوان و
زرینه را از ایوان شریف برکنده با چندین هزار تومان از اموال تجار وغیره بتاراج بردند چندانکه
توانستند از سفک وهتک چیزی فروگذاری نکردند ومن باب مزید توهین واستخفاف در
طرف بالای سر مقدس هاون قهوه را گذاشته وقهوه خرد کرده واز چوب صندوق مطهر حضرت
سید الشهداء علیه السلام قهوه پخته خود ومقربانش آشامیدند وهرگونه بیحرمتی را معمول داشته
شقاوت را بنهایت رسانیدند وعاقبت از سوء خاتمه اعمال شنیعه خود وخوف هجوم اعراب فرار را
برقرار اختیار نموده ودر همان روز عصری بعد از شش ساعت خارج شدند وامیر سعود مردود
قطارهای شتر را از زر وجواهر ونفایس امتعه نهوبه کرانبار کرده وبجانب قلعه درعیه بازگشت

(کیفر اعمال ناشایست عبدالعزیز و پسرش سعود)

وچون سعود بن عبدالعزیز بعد از قتل و غارت کربلای معلّی به نجد مراجعت کرد دولت از دبر گشت بعد از چندی عبدالعزیز را بکشتند و سعود بجائی پدر نشست مگر آنکه مخذول گشت و مبتلا بلاهای غریب شده تا بدار البوار بشتافت وچون خبر وحشت اثر قتل و غارت کربلا گوشزد خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار گردید در سنهٔ ۱۲۱۷ هجری ابراهیم خان اعتضاد الدوله را با ده هزار سواره و پیاده فرستاد و خطابی به سلیمان پاشا والی بغداد رقم کرده بتوسط اسمعیل بیک بیات غلام خاصه انفاذ داشت که اگر اولیای دولت عثمانیه را مضایقتی نباشد ما لشکری بدفع وهابیان انگیزیم والی مشتهد گردید که بتقویت سلطان روم بمکافات این عمل دمار از روزگار وهابیان برآریم و نیز حضرت خاقانی حاج حیدر علیخان شیرازی را بسفارت مصر مامور فرموده و در باب قلع و قمع وهابیان اشارتی راندند که اگر محمد علی پاشا والی مصر مساعدت ورزد بدربار سلطنت اخطار نماید چون سفیر ایران بمصر رسید و والی هم از حقیقت حال مستحضر گردید پسر خود ابراهیم پاشا را مامور این خدمت سعادت انجام نمود و او قلعهٔ درعیه را خراب و عبدالله پسر سعود مخذول را مغلول نموده با ده نفر از بزرگان وهابیان تحت الحفظ باسلامبول انفاذ داشت و ایشان را در میدان پیشگاه سلطان محمود خان پادشاه روم بقتل رسانیدند و زیاد از دویست نفر از اولاد و عشایر ایشان را اسیر و ابمصر فرستاد و وهابیان را قلع و قمع نمود صاحب لجة الاخبار گوید در سنهٔ ۱۲۵۲ کاتب الحروف محمد هاشم تبریزی در مصر بود دو نفر از اولاد سعود باقی مانده بود محمد علی پاشا زهر داده هلاک نمود ..

استیلاء وهابیه ثانیاً بحرمین شریفین

در مجلد اول از مجلهٔ المرشد ص ۲۳۶ گوید کانت ارض الحجاز ولا تزال

بقعة جرداء شحیحة الماء والکلاء فاقدة المحصولات الزراعیة والتجاریة ولا ذات نتائج صناعیة زمین حجاز بقعهٔ بود بی آب علف و فاقد محصولات و نتایج زراعتی و تجارتی و صناعتی و الی یومنا هذا نیز همین طور است ولی اهالی حرمین شریفین از فضل مقامات متبرکه و مزارات محترمه که باشند

مغناطیس الاف الوف زوار را از تمام ارض و اقطار عالم جذب میکردند و زیاده از ملیونها نفر سیم بروی حجاز حمل میدادند فکان الحجاز یون یعیشون بفضل خیرات الزائرین اهنا عیش و ارغد به خوشترین زندگانی و بهترین معاش خود را تامین مینمودند اما از اطمس الوهابیون مزارات الائمة و آثار اولیائها و قطعوا ابدلك السوابل و القوافل فان السکان لابد وان یهاجر القلك منهم و یشرف الضعفاء علی العطب اما همینکه وهابیان مزارات اهل عالم را و آثار اولیاء ایشان را منهدم و مطموس نمودند و طرق و قوافل را قطع و منع کردند لابد باید متمکن و مقتدر از این امکنه مشرفه مهاجرت بنمایند و ضعفاء مشرف بهلاکت بشوند علاوه از آن خسارات فادحه ضررهای عظیمه که بشرکتهای اسلامیه وارد آمد ..

شناعت عمل ابن بلیهد و ابن سعود

ابن بلیهد بموجب هوای باطل و بحکم ابن سعود که باین فاجعهٔ عظیمه مرتکب شد همچون گمان کرد که بسبب خود ابن سعود خدمت بزرگی نمود ولم یعلم بان مسعاه کان سهماً اصاب کبد العالم الاسلامی فالمه ایما الم و لی نفهمید که این سعی او سهمی بود بر جگر عالم اسلام که متالم نمود آنرا چطور نالی بعقیدهٔ ابن بلیهد و اتباع او این فتوی خیر و صلاح بود از برای ایشان ولیکن این لست منکرات فظیعه را مرتکب شدند که مشاهد آل رسول و قبور ائمهٔ مسلمین و مراقد صحابهٔ کرام را هدم و اثاثیهٔ آنها نهب و زوار را منع نمودند و ذهبوا باسم الدین و کان فیهم استباحة لحرم النبی و انتهاکا لحرمة المشاهد والمراقد المبارکة عجب این است که باسم ترویج دین هتک حرمت حرم پیغمبر و مشاهد مشرفه و مراقد محترمه نمودند بمثل هذه الفظائع سود ابن سعود و اتباعه صفحة ثانیة من صحائف التاریخ و اعاد والماساة التی مثلت المدینة المنورة یوم الحرة و ابن سعود و اتباع او باین قدامات فظیعه و مجایع عظیمه تاریخ را سود و وقعهٔ حره را در مدینهٔ منوره دوباره ممثل نمودند ..

و این قضیهٔ هایله و هدم و تخریب بقعهٔ مطهرهٔ بقیع الغرقد در (۸) شوال سنهٔ ۱۳۴۴ واقع شد و الی یومنا هذا (۱۶) شعبان سنهٔ ۱۳۵۲ بهمان حال باقی و وهابیه اشتغال نموده اند ..

ابن بلیهد شیخ
عبدالله قاضی
قضاة الوهابیین
است که از علماء
مدینه جزا فتواء
هدم قبور متبرکه
را گرفت منه

جواب شبهه نذر لغیر الله تعالیٰ

وگرنه لازم آید کفر غلامان واجیران وخدمتکاران که از برای امراء خود تعظیم وانقیاد مینمایند بلکه العیاذ بالله کفر انبیاء علیهم السلام در باب تعظیم پدران خود وکفر همه مردم بواسطه انقیاد بعضے از برای بعضی وحال آنکه بالخصوص امرے از جانب خدا نیامده پس عبادت گاهے بمطلق اطاعت اطلاق میشود چنانچه گویند عاصے بشیطان عبادت کرد یعنے اطاعت نمود وهکذا بهوای نفس عبادت کرد وانسان بشهوات عبادت نمود وآنکه بقول ناطقے گوش داد عبادت کرد ودر همه اینها مراد اطاعت است گذشته ازین کسیکه بقول یکنفر تابع شد که از دیگرے خبر میدهد انشخص مخبر عنه اطاعت کرده نه مخبر وهکذا کسیکه بشخصے خدمت کند بامر امر دیگر در حقیقت معبود یعنے مطاع آن امر اول است وهمین طور است کسیکه بامر امرے باچیزے تبرک جوید بآن امر عبادت کرده نه بآن چیز پس ملائکه در سجود آدم ویعقوب در سجود یوسف ومردم در تقبیل حجر الاسود وارکان کعبه عبادت نکردند مگر امر اینها را که عبادت باشد از خداوند عزّ وجلّ

ص ۳۳ فی النذر لغیر الله

هذا المقام من مزال الاقدام وانما کثرت الاقاویل لخفاء الموضوع الا علی القلیل فانه لا ینبغی الشک فی ان النذر لغیر الله علی انه اهل لان ینذر له لانه مالک الاشیاء وبیده زمامها من الکفر والشرک لان النذر من اعظم العبادات این مقام از محال لغزش اقدام است واقوال در این مسئله بواسطه خفاء موضوعش بسیار شده مگر بر قلیلی از ناس وسزاوار نیست شک کردن در اینکه نذر لغیر الله از برای اینکه او مالک اشیاء وصاحب زمام مواست داخل کفر وشرک است چه که نذر از اعظم عبادات است واز برای غیر خدا صحیح نیست ولکن المعروف فی هذه البلدان النذر لغیر الله الا علی معنی انها صدقة یهدی ثوابها الی اولیاء الله ولی معروف نیست در این بلاد عراق نذر لغیر الله مگر باین معنی که احسانی است وثوابش هدیه میشود از برای اولیاء الله فمعنی النذر للنبی ص مثلا انه صدقة منذورة یهدی ثوابها له وهکذا النذر لسائر الاولیاء پس معنای نذر از برای پیغمبر ص مثلا این است که احسانی است من باب نذر وثوابش هدیه ایست بحضرت آن سرور وهکذا نذر سایر اولیاء الله وائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین واین کمتر نیست از آنکه کسے از برای پدر ومادر خود نذر کند

تفصیل یوم الحرّة

﴿۱۵۲﴾ قرار مسلم کرده مسلم بن عقبه مری که زا لشکر [illegible] بسوی مدینه [illegible] و امر کرد که [illegible] و [illegible] مسلم [illegible] مردم مدینه عامل خود عثمان بن محمد بن ابی سفیان را که از جانب یزید در مدینه حکمران بود با مروان بن حکم وسایر بنی امیه از شهر بیرون کردند ومروان [illegible] شد چون یزید اطلاع یافت که [illegible] دارند وبا ابن زبیر [illegible] کنند لشکر [illegible] بنی امیه بکار [illegible] بجانب شام [illegible] یزید [illegible] مدینه وحضور [illegible] گفته اند که معویة بن ابی سفیان

روزی

جواب شبهه قسم بغیر الله

کند یا یمین ویهدی بکنند که از جانب ایشان تصدق نماید چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرویست که آنحضرت ص قال للبنت التی نذرت لابیها عملا فی بنذرک یعنی آنجناب بآن دختر که از برای پدر خود عملی نذر کرده بود فرمود وفاکن بنذر خود یعنی آن عمل را بجای بیاور واختیار بعض الامکنة للنذر طلبا لشرف المکان حتی یتضاعف ثواب العبادة کما یختار بعض الامکنة للنذر وطلبا لشرف الزمان حتی یتضاعف ثواب العبادة کما یختار بعض الازمنة لبعض العبادات لا باس به واختیار بعضے از امکنه مشرفه از برای نذر بجهة تضاعف ثواب چنانچه بعضے ازمنه از برای بعضے از عبادات مختار میشود باکے نیست ثم انی اعلم والله انک لو وضعت منادیا ینادی فی بلاد الاسلام ویجاوبصوته فی کل مقام لیجد شخصا من نوع الانسان یقصد بنذره غیر وجه الملک الدیان لیرجع الیک صفر الیدین ولم یجد ناذرا للنبی ص او الصحابة او الحسنین گذشته ازین سوگند بخداے من یقین دارم که اگر تو یکنفر منادی قرار دهی که در بلاد اسلام بصدائے بلند در هر مقام ندا در دهد وشخصی را از مردم بطلبد که بنذر خود غیر وجه الله وغیر رضای الله را قصد نماید هر اینه یافت نمیشود ودست خالی بسوی تو برمیگردد وچنین نذر کننده را از برای پیغمبر صلی الله علیه وآله یا صحابه یا حسنین علیهم السلام پیدا نخواهد کرد وچطور قصد میکنند بنذر خود عبادت را وحال آنکه میدانند که ایشان علیهم السلام مرده اند واز برای ایشان سر قبور ایشان قرآن میخوانند واز ثواب نماز خود بر ایشان هدیه میفرستند واز برای ایشان رفعت درجات ومزید مثوبات از خدا میطلبند فمن کانت هذه مقاصدهم وعلی ذلک بنوا قواعدهم کیف ینسبون الی عبادة غیر الله ویشبهون بعبدة الاصنام المثبتین شریکا للملک العلام پس کسیکه بنا واز این اعمال بهمین طور باشد وقواعد دین او باین اصول صحیحه متینه نهاده شود چگونه رواست که ایشان را نسبت عبادت بر غیر خدا بدهند وتشبیه بت پرستان بکنند ومشرک بخوانند

انتهی ملخصا

ص ۳۶ — فی القسم بغیر الله

لا یرتاب مسلم بان القسم بغیر الله علی وجه ارادة صاحب العظمة والکبریاء والملکوت والقدرة والجبروت باعث عن الخروج عن ربقة المسلمین واما ارادة مجرد التاکید فلا یلزم منه کفر ولا اشراک

تفصیل یوم الحرّة

﴿۱۵۳﴾ [illegible] برادران [illegible] خواهران [illegible] زنان [illegible] مسلم [illegible] آنان را منادی [illegible] عطا [illegible] ودوازده [illegible] شدند [illegible]

عرض

جواب شبهه استغاثه و دعا

بلفظ (ای) لیس مرادی انّ الکفر مجرّد العبارات شک نمیکند مسلمانی در اینکه مرگ سوگند بغیر خدا بر وجهیکه اراده میکند مبالغه کرده و صاحب غلظت و کبریائی و تعدّد (وقت) سبب شرح لطف تعزیه است الا اینکه خوف شرحصر بالکینه باشد الیمه مستلزم کفر و شرک است شد و زیرا که مدار کفر بر قصد است نه بصرف الالفاظ نیست دو بدن علی ذلک انّه قد ورد القسم بغیر الله متواترا فی کلام الصحابة والتابعین بل فی کلام خاتم النبیین و مثل این مطلب است که سوگند بغیر خدا متواترا در کلمات اصحاب و طبقه تابعین بلکه در کلام خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وارد شده در کتاب حضرت امیر علیه السلام است بر معاویه لعمری لان نظرت بعقلك دون هواك لتجدنّى ابرأ الناس من دم عثمان سوگند بجان خودم که اگر تو بعقل خود نه بهوای نفس نظر کنی میدانی که من ابرء مردم از خون عثمان و بلفظ لعمری قسم در کلام اصحاب نظم و نثر ایشان آمده و وارد شده که ضبط آن متعذّر است و در شعر علی بن الحسین علیه السلام است بخنده در یوم طف (نحن و بیت الله اولی بالنبی) و کم للصحابة والتابعین من حلف بشیبة رسول الله صلی الله علیه و آله و ضریحه و تربته و لیس هذا من القسم الحقیقی فی شیء بل المراد مجرّد التأکید والتثبّت دون حقیقة القسم الّتی به مدار القضایا والحکومات و بدور علیها ما لزم من الکفارات و اصحاب و تابعین چقدر بقبر و تربت پیغمبر صلی الله علیه و آله و محاسن و چشمهای آنحضرت قسم یاد کرده اند و این سوگند حقیقی نیست بلکه محض تاکید و تثبّت مطلب نه حقیقت قسمی که قاطع خصومات و موجب کفارات میشود ..

ص ۳۹ — فی الاستغاثة

لا یخفی انّ الاستغاثة بالمخلوق علی انّه الفاعل المختار لا تدخل المستغیث فی اقسام الکفار و انّما المراد منه طلب الشفاعة و سؤال الدعاء مخفی مباد که استغاثه کردن بمخلوق باین لحاظ که آن فاعل مختار است و از دست او کاری بر میآید داخل کفر نمیشود بلکه مقصود از این طلب شفاعت و مسئلت دعا است و نسائی و ترمذی روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله باعرابی تعلیم کرد که بگو یا محمد انّی توجّهت بك الی الله) و بیهقی از مالك الدار خازن عمر بن الخطاب روایت کرده که گفت اصاب الناس قحط فذهب رجل الی قبر رسول الله فقال یا رسول الله استسق لامّتك فقد هلکوا فاتاه فی النوم و قال له قل لعمر انّهم یسقوا و در حقیقت اگر مستغیث بمخلوق طلب دعا و شفاعت بکند از مستغاث به

تتمه یوم المحرم

(۱۵۵)

جواب شبهه توسل

فلا باس به و اگر از آنکه استناد امور بدی استقلالا اینها بطلب از این نسبت بر آنها هستند نسبت بحقیقی هو الذی تنتهی الیه الامور آن خداوندی است که امور منتهی بجانب او است و کذلك الدعاء ان قصد انّ المدعوّ هو الفاعل المختار الّذی تنتهی الیه الاشیاء فذلك کفر برب السماء و ان ارید المجاز فلا یدخل تحت حقیقة الدعاء و همچنین است دعا اگر قصد داعی این است که مدعو فاعل مختار و امور منتهی بسوی آن است این کفر است و اگر مجاز اراده شود داخل تحت دعاء حقیقی نیست مثلا شخصی بکسی بگوید اعنّی علی بناء الدار و علی قضاء الدین او قل اعطنی بزر بنای این خانه یا ادای قرض اعانت نما یا بمن چیزی بده اگر قصد دعاء حقیقی بکند یعنی مانند طلب عبد از پروردگار خود این کفر و شرک است و اگر باین نحو قصد نکند یعنی غرضش مساعدت و همراهی باشد کفر نمیشود و لو کان علی هذه الصورة لکفرت الخلائق من یوم آدم الی یومنا هذا بل صدور هذه العبارات عن الانبیاء والاوصیاء ابین من الشمس و کذلك الاستجارة والندبة و نحوهما و اگر امر باین نحو باشد و محض طلب یاری و همراهی مستلزم کفر شود لازم آید که مردم از عهد آدم الی یومنا هذا کافر شوند که از یکدیگر نصرت و حمایت میطلبند بلکه صدور این گونه عبارات و کلمات از انبیاء و اوصیاء علیهم السلام معروف و اظهر من الشمس است و همچنین است استجاره و ندبه و نحوهما و در کلام خدا وارد است وَاِنْ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ اسْتَجَارَکَ فَاَجِرْهُ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِیْ هُوَ مِنْ شِیْعَتِهٖ عَلَی الَّذِیْ مِنْ عَدُوِّهٖ فَادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ فلا محیص عن القول بجوازه بر چاره نیست مگر آنکه بجواز آن قائل شویم ..

ص ۴۴ — فی التوسل

و لا ریب انّه من سنن المرسلین و سیرة الصالحین و دلّت علیه الاخبار والآثار توسل از سنن مرسلین و سیره صالحین است و اخبار و آثار بر آن دلالت میکند منقول است وقتیکه آدم علیه السلام مرتکب خطیئه شد گفت یا ربّ اسئلك بحقّ محمّد لما غفرت لی فرمود ای آدم از کجا شناختی محمّد را عرض کرد وقتیکه مرا خلق کردی نظر کردم بسوی عرش دیدم در آنجا مکتوب است لا اله الا الله محمّد رسول الله و اسم او را مقرون باسم تو یافتم دانستم که او محبوبترین خلق است نزد تو و این حدیث را حاکم از احادیث

جواب شبهه شفاعت

صحیحه شمرده واز عثمان بن حنیف منقولست که شخص نابینائی آمد بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله وگفت
دعا کن درحق من که خداوند مرا عافیت عنایت فرماید آنحضرت فرمود ان شئت صبرت فهو خیر لک
وان شئت دعوت اگر صبر کنی از برای تو بهتر است واگر میخواهی دعا کنم واعرابی را فرمود که وضو بگیرد و
این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ وَاَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ یَا مُحَمَّدُ اِنِّی تَوَجَّهْتُ
بِکَ اِلٰی رَبِّی فِی حَاجَتِی لِیَقْضِیَهَا لِی اَللّٰهُمَّ شَفِّعْهُ واین حدیث دلیل است بر جواز شفاعت در
دنیا وجواز استغاثه وروایت کرده آنرا ترمذی ونسائی وبیهقی آنرا از احادیث صحیحه شمرده واین را
اضافه کرده که فقام وابصر اعرابی بعد از خواندن دعا برخاست وچشمهایش گشوده گشت واز حضرت
امیر علیه السلام منقولست که یهودی آمد بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله وایستاد مقابل آنحضرت وبدقت
بر جمال عدیم المثال آن محبوب ذوالجلال نظر میکرد حضرت فرمود چه حاجت داری عرض کرد انت
افضل ام موسی تو افضلی یا موسی فرمود یکره للعبد ان یزکی نفسه تزکیهٔ نفس خوش نیست
ولی پروردگار فرموده وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ وقتیکه آدم مرتکب خطیئه شد توسلش این
بود که گفت اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِی پس خداوند گذشت کرد
وبعد از نقل اخبار چندی گوید وکیف کان فقد بان ان من توسل الی الله بمعظم من قرآن
او نبی او عبد صالح او مکان شریف او بغیر ذلک فلا باس علیه بهر صورت پس معلوم شد که اگر
شخص توسل نماید بخدا بچیز محترمی مثل قرآن یا پیغمبر یا عبد صالحی یا مکان شریفی یا غیر ذلک عیبی
ندارد بلکه اولی وافضل است ودأب وعادت سلف از عهد پیغمبر ص الی یومنا هذا بر این جاری شده
وکسی از مسلمین آنرا انکار نکرده وادعیه ومواعظ بر آن مشتمل واجماع بر وی منعقد است ۔

ص ۴۷ – فی الشفاعة

الشفاعة فی الحقیقة قسم من الدعاء والرجاء ولیس من خواص الانبیاء والاوصیاء ولیس علی الله
قبول الشفاعة وانما ذلک من الطافه شفاعت حقیقتا نوعی از دعاء ورجا است واز خواص انبیاء و
اوصیاء نیست وبر خدا لازم نیست که قبول شفاعت نماید بلکه از الطاف اوست واخبار در این باب

(۱۵۰) عبدالملک) چون سر درود در مدینه بقتل وغارت بگذرانید دست از ایشان باز دارد وروز دیگر ... کار علی بن الحسین علیه السلام ... گردد در کار او ... دیدن کن ودر تعظیم وتجلیل وتکریم او چنانکه در خور شان ومقام اوست قصور مکن بجهت آنکه در این قضیه با مردمان موافقت نکرد چه مرا رسید که مردم مدینه در عهد طغیان خود وآغاز مخالفت با من بدرود او آوردند واعتصام ... کردند تا با وی بیعت نمایند او ایشان نپذیرفت وچون ناصر ... بار دیگر ... رفته.

اثبات حیات پیغمبر ص بعد از رحلت

متواتر است بیمن عبدالله بن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله انه ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته
اربعون رجلا لا یشرکون بالله شیئا الا شفعهم الله فیه رواه مسلم عن عائشة عبدالله بن عباس
از پیغمبر ص روایت کرده که فرمود نیست مسلمی که بمیرد وچهل تن موحدی بر جنازه اش حاضر بشوند مگر
آنکه خداوند ایشان را درحق میت شفیع قرار میدهد واین حدیث را مسلم از عائشه روایت کرده ۔
ومن الامور البدیهیة ان العبید والخدام القائمین بشرائط الخدمة والعبودیة مع الاذن یشفعون
عند موالیهم فی قضاء حوائج الناس وبدیهی است که غلامان وخدمتکارانیکه بوظایف خدمت
واطاعت قیام دارند با اذن آقایان خود در قضاء حوائج مردم شفاعت میکنند واین شفاعت
ایشان را از شرط خدمت خارج نمیکند بلکه این هم نوعی از خدمت است وقد نقل عن الصحابة بطرق
معتبرة ان الصحابة کانوا یلجؤن الی قبر النبی صلی الله علیه و آله ویندبونه فی الاستسقاء ورفع الشدائد
والاغراض الدنیاویة والغرض ان ذلک ظاهر بین الصحابة والسلف لا ینکرونه ابدا وبطرق
معتبره منقولست که اصحاب مسلمین سلف در مقام استسقاء ورفع شداید واغراض دنیویه بقبر
مطهر پیغمبر ص التجاء واستغاثه میکردند وکسی این امر را از ایشان استنکار وانکار نمینمودند

ص ۵۱ – فی حیوة النبی صلی الله علیه و آله بعد موته

وانه یسمع الکلام ویرد الجواب کما فی حیوته غیر ان الله حبس سمع الناس الا قلیل من الخواص ولا بعد فی
ذلک بعد الاقرار بعموم قدرة الجبار خاتمهٔ کتاب مشتمل بر چند ابواب وفصول است فصل اول در
اثبات این است که پیغمبر ص بعد از رحلت از این عالم زنده است ومثل احیاء میشنود ورد جواب مینماید
مگر اینکه این استماع از ما امتناع دارد الا از قلیلی خواص ودر این مطلب استبعادی بعد از اعتراف
بعموم قدرت پروردگار جبار نیست ودر این باب اخبار از نبی کریم ص وارد شده وباید ما باشد قبول
وتسلیم تلقی نمائیم ابو داود در مسند خود از ابوهریره روایت کرده که پیغمبر ص فرمود ما من احد یسلم علی
الا رد الله روحی حتی ارد السلام کسی نیست که بر من سلامی بفرستد مگر آنکه خداوند روح مرا بر من
برمیگرداند ومن رد سلام میکنم واین قدامه از احمد روایت کرده ان النبی ص قال ما من احد یسلم
علی عند قبری الا رد الله علی روحی ودر خبر نسائی وغیره عن النبی ص قال ان لله ملائکة سیاحین فی

(۱۵۷) ... ونزد ایشان سلامت ... عادت گشت وکار یزید ... الموتش لا ابالی ... جمعی ... مکتوب وی ... چنان بود که ... مدینه ... بیعت ... یزید وجماعت ... اخراج کردند ... عبدالله بن ... الحکم ... شده که اهل ... پناه ... ابن عمر ... علی بن الحسین علیهما السلام ... که ... است ... حضرت ... مانند ...

اثبات حیات سایر انبیاء وشهداء

الارض یبلّغونی من امّتی السّلام پس درین صورت فرقی نیست در اهداء سلام از قرب وبعد وابن عباس گوید که پیغمبر خداؐ فرمود اکثروا علیّ من الصّلوة یوم الجمعة فانّ صلوتکم معروضة علیّ فقالوا کیف تعرض علیک وانت رمیم فقال انّ الله حرّم علی الارض لحوم الانبیاء روز جمعه بر من بسیار صلوات بفرستید که صلوات شما بر من عرض میشود گفتند چطور عرض میشود وحال آنکه شما در قبر پوسیده میشوید فرمود خداوند لحوم انبیا را بر زمین حرام کرده واین شامل همه انبیاء است وایضاً منقولست که فرمود علیّ بعد مماتی کعلیّ فی حیوتی وایضاً فرمود انّ الله وکّل ملکاً یعطی اقوال الخلائق یقوم علی قبری فلا یصلّی علیّ احد الّا قال یا محمّد فلان بن فلان یصلّی علیک صلّوا علیّ حیث ما کنتم فانّ صلوتکم تبلغنی وعن امّ سلمة قالت رأیت النّبی صلّی الله علیه وآله فی المنام وفی یده قارورة فسئلته ما هذا فقال دم الحسین علیه السلام وقال شیخ الشّافعیة نبیّنا حیّ بعد وفاته یستبشر بطاعات امّته ویحزن من معاصیهم وتبلغه صلوة من یصلّی علیه ودر کتاب طبقات گوید کان سعید بن المسیّب یلازم المسجد ایّام الحرّة فاذا جاء الصّبح سمع اذاناً من القبر الشّریف ودر روایت دیگر گفت لم ازل اسمع الاذان والاقامة من قبر رسول اللهؐ ایّام الحرّة حتّی عاد النّاس ..

ص ۵۴ — فی حیوة سایر الشّهداء والانبیاء

قال البیهقی فی کتاب الاعتقاد انّ الانبیاء بعد ما قبضوا ردّت الیهم ارواحهم فهم احیاء شهداء ودر روایت دیگر انّ النّبیؐ اجتمع بالانبیاء لیلة الاسراء فی البیت المقدّس وفی السّماء وعن انس عن النّبیؐ انّه مرّ بقتلی بدر فکلّمهم فقال له اصحابه کیف تکلّم اجساداً لا ارواح فیها فقال لستم اسمع منهم لکنّهم یتکلّمون وفی حدیث المعراج انّه مرّ بکثیر من الانبیاء یصلّون وعن عتبة وابی الفضل عن ابن عبّاس انّ الحواریّین قالوا لعیسی احی لنا یحیی بن زکریّا حتّی ننظر الی وجهه فخرج منهم واحیاه واذا نصف شعره ابیض وقد کان اسود فسئلوه فقال لمّا نودیت زعمت انّ القیمة قد قامت فقال عیسی اترید ان اسئل الله ان یردّک الی الدّنیا فقال انّ مرارة الموت لم تخرج من حلقی بعد وقال الله تعالی فی حقّ من قتلوا فی سبیل الله احیاء عند ربّهم یرزقون حاصل فصل این است که از طرق عامّه منقول است که بعد از قبض انبیاء روح بر بدن ایشان عود میکند وایشان زنده وشاهد هستند وپیغمبر

از عایشه و حضرت عثمان بن عفان بود یا دیگر اهل بیعت [illegible] الحضرت فرستاد وامام بنفسه خود [illegible] نام داشت [illegible] مسلم [illegible] از طاعت وانقیاد [illegible] مدینه [illegible] مسطور است که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود من اخاف اهل المدینة اخافه الله وکان علیه لعنة الله والملائکة والنّاس اجمعین وعبد الله بن حنظلة غسیل الملائکه [illegible] مدینه [illegible] آنطرف

اثبات حیات سایر اموات

خداؐ در شب معراج در بیت المقدّس ودر آسمان با انبیاء اجتماع نمود وکثیری از ایشان را دید که نماز میخواندند ودر وقعهٔ بدر با قتلی تکلّم فرمود اصحاب گفتند چطور تکلّم میفرمائی با اجسادی که روح در بدن ایشان نیست فرمود شما نمیشنوید ولی آنها تکلّم میکنند وابن عبّاس گوید حواریّین بعیسیٰ علیه السلام گفتند که یحیی بن زکریّا را برای ما زنده کن تا روی اورا ببینیم عیسی زنده کرد وچون برخاست دیدند که نصف موی سرش سفید است ودر وقت مردن سیاه بود از وی پرسیدند گفت چون مرا ندا کردند چنین گمان کردم که قیامت برپا شد عیسی فرمود میخواهی از خدا مسئلت کنم که ترا به دنیا عودت دهد گفت هنوز تلخی مرگ از گلویم نرفته وخداوند در کتاب کریم خود فرموده که شهداء نزد پروردگار خود زنده ومرزوق هستند ..

ص ۵۵ — فی حیوة سائر الموتی

ابو عبد الله البخاری نقل کرده انّ الشّهداء وسائر المؤمنین اذا زارهم المسلم وسلّم علیهم عرفوه وردّوا علیه السّلام که شهداء وسایر مؤمنین را چون مسلمانی زیارت بکند وسلام بدهد اورا میشناسند وبروی ردّ سلام میکنند وثعلبی در تفسیر وابن المغازلی در مناقب روایت کرده اند که چون پیغمبرؐ واصحاب را باد حمل نمود وبموضع اصحاب کهف رسیدند آنحضرت باصحاب فرمود سلام کنید بر ایشان اهل سلام کردند جواب ندادند وچون پیغمبر سلام کرد گفتند وعلیک السّلام ورحمة الله وبرکاته وابو بکر محمّد بن عبد الله الشّافعی گوید که چون عیسیٰؑ مریم را دفن کرد گفت السّلام علیک یا امّاه از قبر جواب داد وعلیک السّلام حبیبی وقرّة عینی گفت کیف وجدت طعم الموت چگونه دیدی طعم مرگ را گفت والّذی بعثک بالحقّ ما ذهبت مرارة الموت من حلقی ولا خشونته من لسانی سوگند بآن خداوندی که ترا بحقّ به نبوّت فرستاده که مرارت مرگ از گلویم وخشونت آن از زبانم نرفته واز کعب از حضرت رسولؐ که فرمود لا یمرّ احد بالمقابر الّا وینادیه اهل القبور کسی از مقابر نمیگذرد مگر آنکه اهل قبور اورا ندا میکنند یا غافلا لو علمت بما نحن فیه لذاب جسمک ولحمک کما یذوب الملح بالماء ای غافل اگر حال ما را بدانی هر آینه بدن وگوشت گداخته میشود مانند نمک در میان آب ومحمّد بن کعب گوید عیسیٰ علیه السلام بقبری بگذشت ودر آن قبر عذاب شدیدی دید از

[illegible] مسلم بن عقبه [illegible] ایام [illegible] از قتل [illegible] فضل بن عباس [illegible] اهل مدینه [illegible] مسلم [illegible] وعبد الله [illegible] وزن

یوم الحزن

اخبار زیارت قبر رسول خدا ص

خدا مسلک کرد و او زنده شد و از عذابش پرسید گفت کنت بخالتا فی سوق مصر وقد اکلت شیئا فاخذت عودة من حزمة شوک لاخلل اسنانی بها در بازار مصر نشسته و چیزی خورده بودم از پشته هیزمی چوبی گرفته دندانم را بدان تخلیل کردم چهار هزار سال است که در عذاب آنم و تلخی مرگ هم در گلویم هست عیسی علیه السلام گفت اللهم بتر علینا سکرات الموت الی غیر ذلک از اخبار کثیره که فوق تواتر است و چون روشن و مبرهن شد که اموات میشنوند و میفهمند و میشناسند کسی را که با ایشان خطابی بکند صحیح است زیرا که ما که با ایشان مخاطبه احیاء بکنیم و از ایشان التماس دعا بنمائیم و سوگند دهیم ایشان را که ما را در دنیا و آخرت شفاعت بکنند پس در اینصورت اگر کسی به نبی و وصی و عبد صالح بگوید اشفع لی وادع لی واغثنی واعنی ای بدعائک اقض لی حاجتی وارزقنی مالا او ادفع الضر عنی ونحو ذلک شفاعت کن برمن و اعانت کن مرا و مالی بده مرا و دفع ضرر کن از من و مانند این کلمات عیبی ندارد بلکه در مقام تواضع بمولا بشر انسب میشود اما اگر کسی این نحو کلمات را بگوید معتقد بر اینکه انبیاء و اوصیاء اصالةً قادر هستند فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و من بسیاری از بلاد مسلمین سفر کردم و سالها با کثیری از ایشان مخالطه نمودم ندیدم کسی را که معتقد باشد باینکه فاعل مختاری سوی الفاعل المختار العزیز الحکیم تبارک وتعالی در وجود هست و اینست مراد عوام مسلمین در خطابات قبور ائمه علیهم السلام فضلا عن العلماء الاعلام .،.

ص ۴۳ - فی زیارة النبی صلی الله علیه وآله وسلم

از طریق عامه روایت کرده که رسول خدا ص فرمود من جائنی زائرا لیس له حاجة الا زیارتی کان حقا علی ان اکون له شفیعا یوم القیمة ایضا من حج ولم یزرنی فقد جفانی ایضا من حج وقصدنی فی مسجدی کانت له حجتان مبرورتان ایضا من اتی المدینة زائرا لی وجبت له الجنة هر که مرا زیارت کند و حاجتی غیر از زیارت من نداشته باشد لازم است بر من که در روز قیامت او را شفاعت کنم و در خبر دیگر هر که حج کند و در مدینه مرا زیارت نکند بمن جفا کرده و در خبری هر که حج کند و مرا در مسجدم قصد نماید دو حج مقبول بروی عطا میشود و در دیگری بهشت از برای او واجب میگردد و کیف کان فالروایات فی استحباب زیارته وشفاعته لزواره واخلة فی حد التواتر وعمل الاصحاب بل المسلمین

(حاشیه) رن الکنعه شد و خون بجوی بجوی روان کردید و بمسجد رسول خدا ص بگذشت و مدینه را نهب و غارت کردند و در خلال این حال اهل مدینه ز مسلم بن عقبه بیعت کرفتند که همه بندگان یزید باشند و مال و عرض ایشان را بر شما مباح نمود و تا سه روز بدین منوال بگذاشت و هر کس توانست بجانب کوه بگریخت و در کهف جبال پنهان شد و از جمله ایشان ابو سعید خدری در غاری از کوه پنهان بشد مردی از اهل شام از پی او بتاخت و بغار اندر شد ابو سعید شمشیر خود را از نیام درآورد تا مگر شامی را بترساند و گزندش از خود بگرداند رای دیگر نمود

وازیکی

یوم الحزن

جواب شبهه تبرک با قبور و تقبیل آنها

واهل البیت اجمعین علی ذلک وقاضی عیاض گفته زیارة قبر رسول الله ص سنة اجمع علیها المسلمون وغیر او اجماع مسلمین را قولا و فعلا در استحباب زیارت آنحضرت نقل کرده .،.

ص ۴۴ - فی زیارة سائر القبور

از برید منقول است که پیغمبر خدا ص اذا خرج الی المقابر قال السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین تشریف میآورد بمقابر و سلام میداد بمؤمنین و مسلمین و اصحاب قبر شیخین و ازیارت میکردند و اخبار در باب زیارت قبور متظاهر را احتیاج بنقل همه آنها نیست و آنچه مروی است ان حرمة المسلم میتا کحرمته حیا بدرستیکه حرمت مسلم در حال ممات مثل حرمت اوست در حال حیات کفایت است و دلیل این زیارت پیغمبر و اصحاب است قبور شهدا را و اینمطلب اظهر من الشمس است

ص ۴۵ - فی التبرک بالقبور ونحوها

عبد الله بن احمد بن حنبل در کتاب العلل والسؤالات نقل کرده سئلت ابی عن الرجل یمس منبر رسول الله یتبرک بمسه وتقبیله ویفعل بالقبر ذلک یرید بذلک ثواب الله پرسیدم از پدرم که شخص منبر رسول الله ص مس میکند و میبوسد و غرض او از این عمل اخذ تبرک و رجاء ثواب و تحصیل اجر است چه طور است فقال لا بأس به فرمود عیبی ندارد و از ابو الدرداء منقول است ان بلالا رای النبی ص فی المنام بلال پیغمبر خدا ص را در رؤیا دید حضرت فرمود ما هذه الجفوة یا بلال اما لك ان تزورنی این جفا چیست ای بلال که بر من میکنی آیا ترا ممکن نیست که بزیارت من بیائی فانتبه حزینا خائفا فرکب راحلته وقصد المدینة بلال هراسان از خواب بیدار شد و بر راحله خود سوار شد عزیمت مدینه نمود بعد از شام که بعد از رسول خدا ص بدانجا هجرت کرده بود فاتی قبر النبی ص فجعل یبکی عنده ویمرغ وجهه علیه آمد بزیارت قبر پیغمبر ص و نزد قبر شریف میگریست و روی خود را بر قبر میمالید الی ان ذکر حضور الحسن وبکاء اهل المدینة واذان بلال تا آنجا که میگوید حضرت حسن علیه السلام تشریف آورد و اهل مدینه حاضر شد و بلال اذان گفت و مردم چنان نالد و گریه کردند و شیون برداشتند که کسی نانند از بعد از وفات رسول الله ندیده بود و حمیتی مطالب این است که تفصیلا بخواست بکم

(حاشیه) وازوی روی حربا من ابو سعید جون ابن جریش و حبارزئیت بدید باز شد و تیغ خویش را در غلاف کرده و این آیه مبارک را تلاوت کرد لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین ... من دمی ترا و ترحم منم شامی گفت تو کیستی نام خود بگو گفت ابو سعید خدری هستم گفت صاحب رسول خدا ص بودی گفت آری پس او را بگذاشت و بگذشت ... در بیعت ... نسخه ... و ... ماند ... سال ... عمر ... بیم

جرجی

استدلال باستلام وتقبیل حجر الاسود

تقبیل چند نحو است یکی هم تقبیل محبت است زیرا شخصی که کسی را دوست داشت مکان وثیاب وی را ومزار او را هم دوست میدارد وتقبیل آستانه ودر ودیوار احباب نیست مگر مثل تقبیل ثیاب احباب چنانچه شاعر گفته

امر علی الدیار دیار سلمی	اقبل ذا الجدار وذا الجدارا
وما حب الدیار شغفن قلبی	ولکن حب من سکن الدیارا

وبعد از تحقیق نظر تقبیل از برای محبت از قبیل تقبیل ما در است بچه خود را پس اگر کسی دیوار ومکان وثیاب شخصی را محض از اخلاص تعظیما وعبادتا ببوسد هیچ ضرر نیست واگر قصد تعظیم واکرام بنماید باین عمل از اسلام خارج نمیشود نهایتش این است که نزد بعضی از علماء اثم است واگر این عمل را تشریعا بکند عاصی است باید توبه بنماید مع ما اعتقد بغرض نفی نکته ثابت پس نسبت این عمل را به بت پرستی دادن خروج از انصاف است چه که جواز این عمل از روی دلیل اخذ کرده نه از هجر باختراع وبدعت واگر اشتباه هم کرده باشند معذورند زیرا مجوز هستند فمن قبل الحجر الاسود والرکن الیمانی او باقی الارکان او ستها او لزم الملتزم او فقد تبرک بتلک الاحجار بانها من العزیز الجبار پس کسیکه حجر الاسود ورکن یمانی وباقی ارکان کعبه را میبوسد یا مس میکند یا خود را ملصق بمقام میکند باین احجار تبرک اخذ میکند بامر العزیز الجبار واگر در این باب خطا بکند باز هم مثاب وماجور است ومن ظن انه من المومنین عملا بالکتاب وسنة سید الثقلین لم یکن علیه مواخذة فی البین ولو اتی المسلمین باجمعهم وهم چنین است کسیکه سعی بین الصفا والمروة بعمل میآورد عملا بالکتاب والسنة در رای هیچ مسلمانی مواخذه از برای او نیست پس تبرک اخذ نمیکند کسی بقبر امام یا تربت او مگر بگمان اینکه مامور است از جانب خدا —

ص ۷۱ — فی بناء قبور الانبیاء والاولیاء

کلام مفصل در این باب فرموده حاصلش این است که در تعلیت بناء قبور مطهره تعظیم شعائر الله است زیرا که مشاهد مشرفه ائمه معصومین علیهم السلام همان بیوتی است که خداوند فرموده فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه وقد بناء قباب بعد بعد از تعمیر نیست زیرا که در بیرون خانه خوب بناء است

جواب شبهه بناء قباب وتعمیر مشاهد

واساس قبه بعید از قبر وضع میشود که علامت مزاری باشد که خداوند عزیز جبار زیارت آن قبر را نموده فرموده وساتر باشد از برای زائرین وواردین واین ابدا تجدید قبر نیست وهم چنین است صندوق خشب که دخل بقبر ندارد وبدور از آنست پس بناء قبه از برای این مقاصد جلیله بجهت ابقاء آثار ایشان علیهم السلام هیچ ضرر نیست ابدا واگر این علامات نباشد توصل بزیارت اکثر اموات ممکن نمیشود واما قضیة الزینة از حضرت امیر علیه السلام مرویست که بعضی از اصحاب بعمر بن الخطاب اشاره کردند که زینت کعبه را بگیرد وبلشکر اسلام صرف کند تا قوه پیدا بنماید انحضرت فرمود ان الاموال قسمها النبی صلی الله علیه وآله علی الفقراء وکانت فی ذلک الیوم الحلی موجودة ولم یقسمها فلا تخالف وضع رسول الله ص پیغمبر خدا این تقسیم اموال کرد بر فقراء ودر آن ایام هم این حلی در کعبه موجود بود ولی آنحضرت دست زد واز آنها چیزی بفقراء نداد تو هم مخالفت طریقه آنجناب مکن فقال عمر لولاک لافتضحنا وبقیة الحلی علی حالها عمر گفت اگر تو نبودی ما رسوا میشدیم وحلی کعبه بر حال خود سالم ماند واصل سند در جواز بناء قباب وتعمیر آن روایت بنانی واعظ اهل حجاز است از حضرت صادق علیه السلام وقد مضی از آن خبر را که نفعی سابقا در اول بحث تمام آن را نقل کردیم با اشاره ببعضی از اخبار دیگر ذکر فرموده گوید فتعدد دلالة هذه الاخبار علی تعمیر القباب واستمرار طریقة الاصحاب مع انها داخلة فی المواضع المعدة للطاعات کالمساجد والمدارس والرباطات مع ان فیها تعظیما لشعائر الاسلام وارغاما للمنکرین دین النبی ص لم یبق بحث من جمیع الجهات پس بعد از دلالت این اخبار بتعمیر قباب واستمرار طریقه اصحاب بودن مشاهد مشرفه از مواضع طاعات مثل مساجد ونحو آن وبودن تعمیر آنها از تعظیم شعائر اسلام ورغم انف منکرین دین سید انام صلی الله علیه وآله الکرام دیگر هیچ وجه الی از هیچ جهت درمیان نماند انتهی ما اردت نقله من هذا الکتاب فی هذا الباب من رد اتباع الرجل الموسوم بعبد الوهاب المعروفة بالفرقة الوهابیة واخبار وآثار وروایات وبیانات این کتاب مستطاب زیاد از اینها بود ولی ما بجهت رعایت اختصار اقتصار باین مقدار نمودیم والله الموفق لمن اراد الرشد والاستبداد من هذا الکتاب الموسوم بمنهج الرشاد (تمام شد).

بوالحرم

ذکر سطری از اجوبه حضرت آیة الله العلامة حجة الاسلام آقا سید حسن صدر الدین الکاظمی دامت برکاته در کتاب الرد علی فتاوی الوهابیین که در سنه ۱۳۴۵ در بغداد بطبع رسیده گوید

(بجهت رغبت حجاز اکتفا بعبارت کتاب مینمائیم بدون ترجمه)

ص ۷ - بناء عمر بن الخطاب خلفا بر قبر مطهر حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)

هؤلاء المسلمون منذ الصدر الاول الی الیوم عامتهم من الصحابة والتابعین وتابعی التابعین ما زالوا ولا یزالون یتقربون الی الله زلفی بتعظیم مقابر الانبیاء والاولیاء بتعمیرها وتشیید هاد واقامة الابنیة الفخمة علیها وهذا عمر بن الخطاب رضی الله عنه هو اول من بنی حجرة قبر النبی صلی الله علیه وآله وسلم باللبن بعد ان کانت مفوقة بجرید النخل کما نص علیه ذلک السمهودی فی کتاب الوفا ثم تناوب الخلفاء علی تعمیرها من بعده الی ان بلغت الحال الی الحال التی هی علیها الیوم فهل تری ان عمر اراد بوضع اللبن حول المرقد النبوی ان یقیم له تمثالا من حجر فیتخذه ربا من دون الله ام اراد ان یعظم بنفسه شعائر الله التی قال فیها عز من قائل ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلب

ص ۹ - اهتمام امم سالفه در تعظیم مراقد انبیاء

ماذا ینکرون وهذه القباب العالیة والبنایات الشامخة القائمة حول مراقد الانبیاء والائمة والاولیاء من الصحابة والتابعین ومراقد العلماء والصالحین قد حثت بها بطون الاقطار والامصار کالحجاز والعراق وسوریة وفلسطین ومصر وایران والیمن وغیرها من البلاد الاسلامیة وهم یشاهدونها بام العین ویلمسونها بکلتا الیدین فهل یا تری کانت تلک الآثار القائمة من عمل المسلمین انفسهم او تری انها وجدت لذاتها ولما یعلم المسلمون فان کانت تلک الآثار من عمل ایدیهم وهو الحق فکیف یسوغ لاحد ان یدعی الاجماع ضد هذا الاجماع العملی الثابت بالحس والعیان بل انه الآثار القائمة حول قبور الانبیاء السابقین ککفه یا انبیاء النبی فی شوشتر وقبر هود وصالح

کمسلم بن عقبه در مدینه بکودار و هفتصد تن از بقایای مهاجرین و انصار و علماء اخیار را بقتل رسانیدند و از عموم زنان نوامیس بردند و کودکان ده هزار تن را بکشتند و هفتصد تن حامل قرآن مجید بودند و هفتصد از اقوام قریش از دم تیغ بگذرانیدند و ده هزار مرد از دم تیغ بگذرانیدند و دنیار را مباح ساختند چنانکه نوشته اند هزار زن از بی پدر ز اینده خرزند بعمره بگذاشت و اسبها در مسجد رسول الله جولان کردند و در روضه و منبر نجس بریختند و بولان کنند چنانکه مطبوع خود بکاره از مدینه

حالی

ویونس وذی الکفل ویوشع فی بابل والقریة وکقبور الانبیاء المدفونین عند البیت المقدس بل فی الحجر علی قبر اسمعیل وامه هاجر لاکبر دلیل علی ان اهتمام الامم السالفة فی تعظیم مراقد انبیائهم لم یکن باقل من اهتمام المسلمین فی تعظیم مراقد نبیهم ومراقد اولیائهم

ص ۱۱ - نهی از قبله اخذ کردن قبر مثل کعبه مانند اهل باطل نه نماز و عبادت نزد آن تبرکا

اما ما جاء من النهی عن اتخاذ القبور مساجد اتخاذ الصور فیها فلیس المقصود منه ما فهمه الشیخ الفاضل من حرمة الصلوة عندها وعبادة الله لدیها بل المقصود من ذلک ان لا تتخذ قبلة یصلی الیها باستقبال ای جهة منها کما هو المشروع فی الصلوة الی الکعبة ولو لا هذه النواهی الاکیدة لتسرب الی المسلمین کثیر من امثال هذه التقالید التی کان علیها بعض اهل الملل الباطلة من العرب وغیرهم ممن کان یخالط المسلمین فی بلادهم ویخالطهم فی ظعنهم واقامتهم ومما یدلک علی ان الاتخاذ المنهی عنه فی تلک الروایات هو ذلک الاتخاذ الذی کان معمولا به عند اولئک المبطلین ما رواه مسلم فی الصحیح عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انه قال ان اولئک اذا کان فیهم الرجل الصالح فمات بنوا علی قبره مسجدا وصوروا فیه تلک الصورة اولئک شرار الخلق عند الله عز وجل یوم القیمة وقال لعن الله الذین اتخذوا قبور انبیائهم مساجد الی ان قال الحال الله بقاء قال النووی فی شرح صحیح مسلم قال العلماء انما نهی النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن اتخاذ قبره وقبر غیره مسجدا خوفا من الافتتان به فربما ادی ذلک الی الکفر کما جری لکثیر من الامم الخالیة

ص ۱۸ - تحقیق مسئله اسراج بر قبور انبیا و اولیاء

وانت ایها القاری اذا احطت خبرا بما قدمناه لک من الروایات وغیرها تستطیع ان تعرف بان الاسراج علی القبور الذی نهی عنه فی الحدیث الذی استدل به الشیخ فی الحکم بتحریمه مدعیا انه مما رواه اهل السنن عن ابن عباس لیس هو الاسراج علی قبور عظماء الدین کالانبیاء والاولیاء ومن دونهم کالعلماء والصلحاء بل المقصود منه انما الاسراج علی قبور اولئک المبطلین الذین کانوا یتخذونها مساجد امثال الذی قدمناه کما ربما یشهد بذلک سیاق الحدیث المومی الیه او

خالی شد و فرو اکرد و بر انها بهدی و انصار کو بدر مردان ایشان کو وید بدون انان علی بن الحسین علیهما السلام تعداد ... مروان بن عبد الملک و عاقبت... عبدالملک مروان ... مسلم بن عقبه ... بیاید و بالایشان ... مروان ... انکه ... المطلب ... علی بن الحسین علیهما السلام و بعلی ... و بعضی ... از آن ... ابن ... و بعض ... نگاه داشت مسلم ... ابن جماعت ... هو الشیخ عبدالله بن ... سلیمان بن بلیهد قاضی قضاة الوهابیین الذی هدمت القباب الشریفة فی البقیع بحکمه الفضیع ...

امیر

الأسراج الذي يتخذه بعض جملة المسلمين على مقابر موتاهم في ليال مخصوصة لأجل اقامة المناجات عليها والنوح على اهلها بالباطل مما اجمع علماء الأسلام على حرمته واما كان المقصود من هذين المعنيين فانه لايتناول مثل الأسراج على القبور التي جعل الله تعظيمها تعظيما لشعائره وهل الأسراج عليها الا كبعض اسباب الحلى والزينة التي يقصد منها التظاهر بالأبهة الدينية تجاه الأجانب والأغيار فقد روى عن علي عليه السلام ان بعض الصحابة اشار الى عمر رضي الله عنه ان ياخذ زينة الكعبة الحديث كه درما قبل از منهج الرشاد منقول گرديد.

ص ۳۴ - تقدیم ذبائح ونذور برمراقد مبارکه

بقي علينا ان نلفت نظر الشيخ الى ما يقصده المسلمون من تقديم الذبائح والنذور الى تلك المراقد الزكية فقد خيل الى الشيخ ان المسلمين انما يتقربون بتلك الذبائح الى الضرائح كما يتقرب الوثنيون بذبائحهم الى اصنامهم وكم للشيخ الفاضل من خيال كهذا الخيال تكاد السموات يتفطرن منه وتخر الجبال هدا ولقد كان يستطيع لو شاء النصف ان يستكشف هذه الحقائق من المسلمين انفسهم قبل ان يسترسل في احكامه الى ورغامه بيد ان الشيخ يابى الا ان يحنكر الدين في عاصمة نجد فحسب ولو انه فحص قليلا عن حقائق تلك الأعمال التي يعملها المسلمون لعلم ان الذبائح التي يقدمها المسلمون الى تلك المراقد لايقصد منها الا اهداء ثوابها الى اولئك الأولياء كما يهدون سائر الأعمال الخيرية الى ارواح سائر الموتى فهم في الحقيقة انما يذبحون عنهم لا لهم كما يزعمه الشيخ ولذلك تراهم لايذكرون على ذبائحهم الا اسم الله تعالى وهكذا الشان في النذور فانهم انما يتصدقون بها عن اوليائهم ليكون ثوابها اليهم وهم يجعلون ذلك التصدق وسيلة الى الله سبحانه في قضاء حوائجهم بما انهم يعتقدون بان للمتصدق عنه جاها كبيرا عند الله وشفاعة مقبولة لابما انه معاذ الله مالك ازمة امورهم او قادر على قضاء حوائجهم بذاته كما يرميهم به الشيخ واشياعه رجما بالغيب وتخرصا عن الحق من حيث لايعلمون ..

ص ۳۵ - نهی محمد بن عبد الوهاب از صلوات و توسل و دعاء

ذكر شيخ الأسلام احمد بن زيني دحلان في خلاصة الكلام ان محمد بن عبد الوهاب الذي

امیر المؤمنین در کار تو با من حجت کرد وبا من گفت تو با او مکاتبت میکردی هم اکنون اگر ما را با تو از این باب با شام بنی اخضر الب بو یزید و مسلم او را زاد و تحت خونریز جاه زاد و بعد از آن گفت تواند بود اهل تو در فتح و بیم باشند فرمود اره مسلم گفت ای زنی برفتاد نه در آن حضرت امیر نزا مراجعت داد بد بیعت یزید بدان شرط کرد با اهل مدینه نهاد و بود آن حضرت را ملزم ندمت

ذکر تفصیلی در مسئلهٔ صلوات (روضات الجنات) در ترجمهٔ ابن حجر عسقلانی نقل محمد بن علی کرده.

تنسب اليه الفرقة الوهابية كان يكره الصلوة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم ويتاذى بسماعها وينهى عن الأتيان بها ليلة الجمعة وعن الجهر بها على المنائر ويؤذي من يفعل ذلك ويعاقبه اشد العقاب حتى انه قتل رجلا اعمى كان مؤذنا صالحا ذا صوت حسن نهاه عن الصلوة على النبي صلى الله عليه وآله في المنارة بعد الأذان فلم ينته واتى بالصلوة على النبي صلى الله عليه وآله فامر بقتله فقتل ثم قال ان الربابة في بيت الخاطئة يعني الزانية اقل اثما ممن ينادي بالصلوة على النبي في المنابر ويلبس على اصحابه واتباعه بان ذلك كله محافظة على التوحيد فما افحش قوله وما اشنع فعله الى ان قال وكان ينهى عن الدعاء بعد الصلوة ويقول ان ذلك بدعة قال وكان يخطب للجمعة في مسجد الدرعية ويقول في كل خطبة من توسل بالنبي فقد كفر قال وقال لرجل ان التوسل مجمع عليه عند اهل السنة حتى ابن تيمية فانه ذكر فيه وجهين ولم يذكر ان فاعله يكفر حتى الرافضة والخوارج والمبتدعة كافة فانهم قائلون بصحة التوسل به صلى الله عليه وسلم فلا وجه لك في التكفير اصلا فقال محمد بن عبد الوهاب ان عمر استسقى بالعباس فلم يستسق بالنبي ومقصود محمد بن عبد الوهاب بذلك ان العباس كان حيا وان النبي ميت فلا يستسقى به فقال له ذلك الرجل هذا حجة عليك فان استسقاء عمر بالعباس انما كان لأعلام الناس صحة التوسل بغير النبي فكيف تحتج باستسقاء عمر بالعباس وعمر هو الذي روى حديث توسل آدم بالنبي قبل ان يخلق فالتوسل بالنبي كان معلوما عند عمر وغيره انما اراد عمر ان يبين للناس ويعلمهم صحة التوسل بغير النبي فبهت وتحير وبقي على عماوته انتهى موضع الحاجة من كلام زيني دحلان ومن اراد استقصاء الكلام فعليه بكتابنا الكبير الموسوم بالبراهين الجلية في تزييف عقيدة ابن تيمية

ص ۳۶ اخبار از خروج شیطانی از نجد

در ذیل اسم ابن بلیهد قاضی الوهابیین گوید روی زینی دحلان في خلاصة الكلام سيظهر من نجد شيطان تتزلزل جزيرة العرب من فتنته

نقل کلام الأستاذ الفاضل الأديب الشيخ طنطاوي الجوهري صاحب كتاب الجواهر في تفسير القرآن الكريم

نقل کرده است در کتاب فتح الباری در باب صلوات بر نقلها از الام گفته وهمنا کلمه النفع قول الشافعی بوجوب الصلوة علی النبی فی التشهد لا نعلم من ادعی عند الامر قال به کرانه انفه کفیهم واضع ومن شد بر قول شافع بوجوب صلوات بر پیغمبر در تشهد نیز انکار اللہ خبر صحیح وارد شده در این باب از ابن مسعود در خبر صحیح عباس تبعیتی گفته وآن ابن تشهد و دعا واست بر قول بوجوب صلوات در تشهد خیا نجم شافع فرموده هو الحق الموافق العزیز السنة و القواعد الاصولیه ویدل له ایضا الاحادیث صحیحه کثیره

نقل کلام شیخ طنطاوی صاحب تفسیر

وتبعیت او بعقیدهٔ وهابیه در باب زیارت قبور مطهره در کتاب التاج المرصع ص ۱۶۵

در ذیل جوهرهٔ ۳۹ گوید الخامس الغلو فی الدین

الغلو فی الدین ممقوت قال الله تعالی یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله الا الحق انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله وکلمته القاها الی مریم وروح منه فامنوا بالله ورسله ولا تقولوا ثلثة انتهوا خیرا لکم انما الله اله واحد سبحانه ان یکون له ولد له ما فی السموات وما فی الارض .-.

نهی عن الغلو فی الدین فلا نرفع الرسل الی درجة الالوهیة ولا ننهم بالعصیان بل یبقون فی درجة تناء التبلیغ وهکذا الاولیاء الصالحون نعتقد فیهم ان لهم عند الله زلفی بقدر ما عملوا ولن ینفعوا ولن یضروا الا باتباعهم ونخالفهم والتمام قدوة فلنجتهد فی تقلیدهم ولنسارع الی الخیرات .-.

فتعظیم القبور والتغالی فیها ونحو ذلک کله غلو فی الدین ورجوع الی الوثنیة .-.

جواب صدیقنا الاکرم الوفی العالم البارع الزکی آقا میرزا محمد علی الغروی الاوردبادی دامت افاضاته ولقد ابدع واجاد

وحسم مواد الشبهات وافاد وذکر ستین من اسامی کبار علماء الاسلام ومحدثیهم ومورخیهم وکتبهم المستندة الیها والمعتمدة علیها فی مقام الاستدلال جزاه الله خیرا یوم ینادی المناد بمحمد واله الاطهار الامجاد وچون این بحث اهمیت دارد جامعیت جواب تمام الفاظ وعبارات او را من البدء الی الختم نقل میکنیم قال سلمه الله تعالی ما کنت اود ود ودهذه الکلمة من مثل الاستاذ الطنطاوی الذی اسمع الملاء الاسلامی باعلا هتافه الدعاء الی التوحید صفوفهم وینبذ ما کان علیه اذم من السلف من شق الکرامات وخدش العواطف ووقیعة کل فی معتقدات الفریق الآخر ولا اقول انه فی قوله هذا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا فان تعظیم قبور الانبیاء والصالحین هو من مبتکرات المسلمین علی اختلاف اذاتهم وتفاوت نزعاتهم لم یشذ عنهم الا ابن تیمیة وتبعه علیه تلمیذه ابن القیم ولم یغنی تلکم الملحمة اساطیر فی طیات کتبهما اوما الف فی النقد علیهما حتی ان محمد بن

اخبار بنا بر قبور انبیاء واولیاء

عبد الوهاب نبش ما طمسه اللیالی فاعاد لها جدتها بعد ان ترکها الادلة فی مدحرة البطلان دو قصر اعراه بعد ما له من مکاء وتصدیة .-.

ذلک العبوة فی ذلک بکتاب شفاء السقام (۱) لتقی الدین السبکی والجوهر المنظم (۲) لابن حجر الهیتمی ومنتهی المقال (۳) للمفتی صدر الدین وما ضمنه احمد شهاب الدین الخفاجی المصری کتابه نسیم الریاض فی شرح شفاء القاضی عیاض (۴) و ملا علی القاری (۵) فی شرح الشفا ایضا وما ذکره الحلبی (۶) فی کشف الظنون عن العلامة المولی عبد الحلیم (۷) المنکی فی حل المعاقد وابن حجر (۸) فی الدرر الکامنة والذهبی (۹) فی تاریخه والیافعی (۱۰) فی مرآة الجنان وابو الفداء (۱۱) فی التاریخ کل ذلک مما یدل علی تنکب ابن تیمیة فی مزاعمه عن الطریقة المثلی ثم ان الاستاذ هل اطلع من نوایا معظمی قبور الانبیاء والصالحین علی ما یوجب حکمه البات بانه من الغلو المنهی عنه کالبلوغ بهم الی المرتبة التألیه ونحوه ام انه شاهد فیهم من مظاهر ذلک الاعتقاد ما حداه الی نبزهم بتلک النسبة کان رآهم یسجدون علیها او یصلون الیها والاول لا یعلمه الا الله ویدعی الآخر مباهت لا محالة .-.

فان تعظیم القوم لتلک القبور المقدسة لا یعدو ان یکون تشییدا للبناء بها او زیارتها او تمسحا بها او تقبیلا لها او استشفاعا باصحابها الی المولی سبحانه لزلفتهم لدیه وقربهم منه او انفاذا للتروح حولها

اما عمارتها فقد ثبت وقوعها علی عهد الصحابة والتابعین الذین تحتج اخواننا اهل السنة باقوالهم وافعالهم فان حجرة قبر النبی صلی الله علیه واله وسلم کانت مسقوفة بجرید النخل واول من بناها بالآجر عمر بن الخطاب ذکره السمهودی (۱۲) فی وفاء الوفاء وفیه بناء عقیل بن ابیطالب علیه بیتا علی قبر ام حبیبة بنت صخر بن حرب وذکر السید ابراهیم الراوی (۱۳) المعاصر البغدادی فی اوراق البغدادیة وجود البناء علی قبور الانبیاء عند فتح الشام ورآها الصحابة وشاهدها عمر بن الخطاب فلم یهدمها ومن اشهرها قبر ابراهیم الخلیل علیه السلام وذکر ابن تیمیة وجود ذلک البناء علی قبر الخلیل علیه السلام زمن الفتح وعلی عهد الصحابة الا انه ادعی کونه مسدودا الی سنة ۴۰۰ لکن التاریخ یفند هذه الدعوی لانه یثبت اختلاف الناس الیه وفی وفاء الوفاء ان مصعب بن عمیر وعبد الله بن جحش دفنا تحت المسجد الذی

اجماع بناء بر قبور اكابر و صلحاء

بنى على قبر حمزة وراوى الخبر عبد العزيز الغالبى هو من اهل القرن الثانى كما ذكره السمهودى و
هو يعطى بناء المسجد على قبر حمزة قبل عهده و ذكر ابن خلكان فى ترجمة الامام زين العابدين عليه السلام
انه دفن فى قبر عمه الحسن عليه السلام فى القبة التى فيها قبر العباس و ذكر مثله فى ترجمة الامام الباقر
عليه السلام و ذكره نحوه ابن حجر[15] فى الصواعق فى ترجمة الباقر عليه السلام و فى ترجمة الامام السجاد عليه السلام
و فى كتاب فصل الخطاب للمحدث محمد خواجه بارسا البخارى نحوه و ذكر انه دفن فيها بعد ابنه
الباقر عليه السلام ثم ابنه الصادق صلوات الله عليهم اجمعين و هو يعطى وجود القبة على قبر العباس
و الامام المجتبى عام وفاة السجاد عليه السلام و هو سنة ۹۵ و فى وفاء الوفاء ما يعطى وجود المسجد على قبر
فاطمة بنت اسد و انها دفنت فيه بامر النبى صلى الله عليه و آله والله سبحانه يخبر ان الذين غلبوا على امر اصحاب الكهف[20]
وهم المسلمون كما فى معالم التنزيل للبغوى[17] و لباب التاويل للخازن[18] و الكشاف للزمخشرى[19] و الجلالين
و تفسير ابى السعود[21] و غرائب القرآن للنيسابورى[22] و عن ابن عباس انهم قالوا لنتخذن عليهم
مسجدا من غير نكير عليهم و القرآن فى قصصه يوعز الى عبر و عظات و حكم و تعاليم ينبغى الجرى
عليها و التاسى بها او زواجر يجب الحذار عنها و الا فليس من شانه السرد التاريخى فحسب و معلوم
ان المقام ليس من الاخير و الا لزجر عنه و ما ورد من النهى عن اتخاذ القبور مساجد فهو عن السجود
عليها او الصلوة اليها لا عن اتخاذها عليها يصلى فيها الى القبلة و يسجد لله سبحانه و الا فقد
عرفت وقوعه فى الاسلام ايضا و ما ارتبك فيه شارح توحيد ابن عبد الوهاب من تكفير القوم
لاتخاذهم المسجد فمن شناشنة الاخرمية التى لم يسلم منها اى مسلم قد جد به غلوائه حتى نال من
اصحاب القبور و ذكر السمهودى اعلاء ابن الزبير جدار قبر النبى صلى الله عليه و آله بعد ان كانت قصيرة و تسقيفها
عن ابى البخترى و الى المدينة من قبل هارون سنة ۱۹۳ ثم تشييدها بحجارة الرخام عن المتوكل و ذكر
ابن خلكان عن الخطيب البغدادى[23] وجود المشهد على قبر الامام الكاظم عليه السلام فى مقابر
الشونيزية و وجود قبة هناك يوم دفن سنة ۱۸۳ و روى جمال الدين ابن عنبة[24] فى عمدة الطالب
بناء الرشيد القبة على قبر امير المؤمنين عليه السلام و ذكر مثله ابن الاثير[25] فى الكامل و صاحب حبيب
السير و ذكر ابن خلكان بناء القبة على قبر حبيب بن اوس الطائى المتوفى نحو سنة ۲۳۲ و ذكر ايضا

و فى مسالك الابصار و ممالك الامصار لابن فضل الله العمرى طبع القاهرة ان فى البقيع قبة العباس و ذكر انه دفن معه فيها الحسن بن على و ابن اخيه السجاد و ابنه الباقر و ابنه الصادق عليهم السلام و ذكر ان فيه قبة عثمان و قبة ابراهيم بن النبى و قبة المصلى بقية فاطمة و قبة مالك بن انس امام دار الهجرة

كسى كه تعظيم القدر و انكم منكم صلى على الاخصلوة له ... طبى رحمه الله تعالى در تفسير خود ذكر نموده قال النبى صلى الله عليه و آله لا تصلوا على صلوة مبتورة اذا ... بل صلوا على آلى ... و لا تقطعوهم منى فان كل ... منقطع يوم القيمة الا نسبى و سببى ... (خلاصه)

(فرمود)

نقل اجماع بمشروعيت زيارات از ابن حجر و قاضى عياض

قبة بوران بنت الحسن بن سهل المتوفاة سنة ۲۷۱ و فى روضة الصفا[27] ما يظهر منه بناء المأمون
الذى ذكر السيوطى انه كان امارا بالعدل فقيه النفس يعد من كبار العلماء القبة على قبر ابيه و
فيها دفن الامام الرضا عليه السلام على غير هذه من البنايات فى القرون الاولى اذن فبناء شى ترن ما
نشره ابن بليهد فى جريدة ام القرى سنة ۱۳۴۵ رابع ج ۲ من ان بدعة القباب حدثت بعد القرون
الخمسة و قد ابنا على بنيان مقالته فى رسالة مستقلة مطبوعة و اما خبر ابى الهياج و قول امير المؤمنين
عليه السلام فيه لا تدع تمثالا الا طمسته و لا قبرا مشرفا الا سويته فالمراد منه بقرينة ذكر التمثال قبور
الكفار فقد كان النصارى يصورون صور صالحيهم على مساجد يبنونها على قبورهم و قد ذمهم
النبى صلى الله عليه و آله رواه البخارى و كانوا يبنون القبور مرتفعة كالمنائر فامر بازالة تلك المرتفعات او ازاحة
ما على القبور من التسنيم و هو معنى التسوية لغة و التعديل لا التسوية مع الارض و الا لوجب ذكر
ما تسوى معه و تعديل القبور هو السنة المتبعة عند الامامية و الشافعية و هو الذى فهمه من معنى
الحديث الشارح النووى[29] و ابن حجر[30] القسطلانى فى شرح البخارى فهو فى معزل عن قبور الانبياء و
الصالحين و يؤيده الابقاء على قبر دانيال فى تستر و الخليل فى القدس و هود و صالح فى الغرى
و يونس و ذى الكفل و يوشع و غيرهم ..

و اما الزيارة و شد الرحال فقال تقى الدين السبكى انها من اعظم القرب الى رب
العالمين و نقل ابن حجر الاجماع على شرعيتها و بالغ المفتى صدر الدين فى الانكار على ابن تيمية
لانكاره لها و فى كتاب الشفا للقاضى عياض انها سنة من سنن المسلمين مجمع عليها و فضيلة مرغب
فيها و روى قوله صلى الله عليه و آله من زار قبرى وجبت له شفاعتى و قوله صلى الله عليه و آله من زارنى فى المدينة محتسبا كان فى
جوارى و كنت له شفيعا يوم القيمة و قوله صلى الله عليه و آله من زارنى بعد موتى فكانما زارنى فى حيوتى و قوله صلى الله عليه و آله
نهيتم او كنت نهيتكم من زيارة القبور فزوروها و لا تقولوا هجرا و ذكر عن ابن عمر[31] فى كلام له قوله
و واجب شد المطى الى قبره و شرحه بقوله يريد بالوجوب هنا وجوب ندب و ترغيب و تاكيد لا وجوب
فرض و نقل عن اسحق بن ابرهيم[32] الفقيه ان مما لم يزل من شان من حج المرور بالمدينة و القصد
الى الصلوة فى مسجد رسول الله و التبرك برؤية روضته و منبره و قبره و مجلسه و ملامس يديه و مواطى

نه درود بى درود ... صلوات مبتورة صلوات مقطوع منفرد بلكه اهل بيت و اولاد او ... منقطع ... مگر سبب و نسب من ... كه در ... قال رسول الله صلى الله عليه و آله ... اذا صليتم على ... (خلاصه)

(بها)

اخبار زیارت وتمسح وتقبیل

تدبیر العمود الذی کان یستند الیه حین نزل جبرئیل بالوحی فیه علیه من عمره وقصده من الصحابة و ائمة المسلمین والاخبار بذلک کله وورد فضل من وقف علی قبره وتلا ان الله وملائکته یصلون علی النبی الآیة ثم قال صلی الله علیک سبعین مرة وورد کلام عمر بن عبد العزیز من یبعث المدینة ان یقرأ النبی ص عنه السلام وزیارة انس بن مالک قبره ص وتسلیم ابن عمر علیه ص اکثر من مائة مرة وعلی ابی بکر وعلی ابیه وذکر کیفیة التسلیم علیه ص عن الصدیقة الطاهرة فاطمة سلام الله علیها وعن مالک ومحمد بن سیرین واناس غیرهم وروایات غیر هذه وعن کثیر من الصحابة ولو ذهبنا الی سرد ما فی الباب من الاحادیث والاقوال لجاء بمجلد ضخما ولعل فی القدر کفایة ان شاء الله تعالی

واما التمسح بها والتقبیل (۳۳) ففی کتاب العلل والسؤالات لعبد الله بن احمد بن حنبل قال سألته عن الرجل یمس منبر رسول الله ص یتبرک بمسه وتقبیله ویفعل بالقبر ذلک رجاء ثواب الله قال لا بأس به وعبد الله هذا اعرف بمذهب ابیه من اقاحد فما فی الصراط المستقیم لابن تیمیة عن ابی بکر الاثرم قلت لابی عبد الله یعنی احمد بن حنبل قبر النبی ص یمس ویتمسح به قال ما اعرف هذا قلت له فالمنبر فقال اما المنبر فنعم ثم روی مسح ابن عمر المنبر وسعید بن المسیب الرمانة فالظاهر انه اشتباه من الراوی علی انه لم یفت بالمنع وانما قال انه لا یعرف حکمه وانه لم ینبه لعمل احد من السلف فی ذلک وقوله ولعله بعد ذلک عرف مجهوله فنفی الباس عنه کما عرفت فی روایة ابنه عنه علی انه لا وجه للتوقف فی القبر بعد اباحته فی المنبر والملاک فی الجمیع وهو التبرک بها لشرفها لانتسابها شیء سواء ونقل ابن تیمیة نفسه مسح یحیی بن سعید المنبر حین خرج الی العراق وتبرک مالک به وتمسح الناس بالعباس عم النبی ص لما استسقوا به فسقوا علی عهد عمر وروی السبکی التزام ابی ایوب الانصاری القبر الشریف وعن بلال انه مرغ وجهه به وفی کتاب الشفاء رأی ابن عمر واضعا یده علی مقعد النبی ص من المنبر ثم وضعها علی وجهه (۳۵) وعن ابن قسیط والعتبی (۳۶) کان اصحاب النبی ص اذا خلا المسجد جسوا رمانة المنبر التی تلی القبر بیامنهم الخ وروی العلامة (۳۷) البلخی الحنفی فی ینابیع المودة (۳۸) عن عائشة تقبیل النبی ص عثمان بن مظعون میتا ودموعه تسیل علی خده واخرج ابن ماجه (۳۹) فی سننه عن ابن عباس وعائشة تقبیل ابی بکر النبی ص بعد موته وفی کفایة الشعبی (۴۰) ینادی الغائب

۱۷۲ هادی حرم واذا صلی علی وعلی آل (؟) غفلة بعضی عوام فرمودند کنی بر من صلوات بفرستند و بر اولاد من نفرستند انصلوات را ناقص کرده و برو گرود من نفرستند وچون بر من و بر اولاد من صلوات میفرستند امر زیده میشود و در کار دیگر آمده [illegible] العقد ... فی فضل الخ ... شرف العلم ... وشرف النسب ... التمهود (؟) ... لکن ... کوید که ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال لا تصلوا علی الصلوة البتراء قالوا وما الصلوة البتراء یا رسول الله قال تقولون اللهم صل علی محمد الخ

اخبار توسل و دعاء واستشفاء در حیات وممات پیغمبر خدا ص

(۴۱) (۴۲) ومطالب المؤمنین وخزانة الروایة نفی الباس عن تقبیل قبر الوالدین مسندا الامر النبوی ص من حلف ان یقبل عتبة باب الجنة وجبهة حور العین ان یقبل رجل امه وجبهة ابیه قال یا رسول الله ان لم یکن ابواه حیین فقال ص قبل قبرهما قال فان لم اکن اعرف قبرهما قال خط خطین انو احدهما قبر الام والآخر قبر الاب فقبلهما فلا تحنث فی یمینک فاذا جاز تقبیل قبر الابوین فلم لا یجوز تقبیل قبر من هو الاب الروحی الذی هو افضل منهما من نبی او امام واذا ساغ لابی بکر تقبیل ذلک الجثمان المقدس فلم لا یسوغ لنا تقبیل قبره الذی هو وعاء له

امر علی الدیار دیار سلمی		اقبل ذا الجدار وذا الجدارا	
وما حب الدیار شغفن قلبی		ولکن حب من سکن الدیارا	

وان هو الا کتقبیل یده المقدسة الذی فعله ابن عمر علی ما فی سنن ابی داود وکما نفعله وقد

واما الاستشفاء فهو من المسالم علیه فی عهد الصحابة والتابعین وتابعی التابعین خیر القرون ثم الذی یلیه ثم الذی یلیه فروی عماد الدین العامری (۴۳) فی بهجة المحافل توسل عائشة بقبر النبی ص للاستشفاء وفی شرح دلائل الخیرات (۴۴) توسل ابی بکر بالقبر وفی الاستیعاب (۴۵) لابن عبد البر روایة الجدب علی عهد عمر وتوسل رجل من المسلمین بالقبر الشریف ومنه قول النابغة الجعدی لما عزره ابو موسی بسیاط

فیا قبر النبی وصاحبیه		الا یا غوثنا لو تسمعونا	

(۴۶) واثبت شمس الدین الجزری فی الحصن الحصین الدعاء عند قبره ص للاستجابة وکذلک الشیخ عبد الحق (۴۷) فی جذب القلوب وفی الشفاء للقاضی عیاض من قول الامام مالک للمنصور العباسی اذ سئله عن استقبال القبلة او الوجه الشریف ما نصه وکیف تصرف وجهک عنه وهو وسیلتک ووسیلة ابیک آدم علیه السلام الی الله عز وجل الخ وفی الاوراق البغدادیة للعلامة المغامر السید ابراهیم الراوی (۴۸) عن المحدث الرملی بعد سطر من آداب الزیارة والسلام علی النبی ص والشیخین ما لفظه ویتوسل به فی حق نفسه ویستشفع به الی ربه الخ وقال القسطلانی (۴۹) فی المواهب اللدنیة التوسل به ص فی حیوته وبعد وفاته اکثر من ان یحصی او یدرک باستقصاء قلت وقد اخرج الحاکم

۱۷۳ ونیکوست بلکه لازم است (؟) بگویند اللهم صل علی محمد وآل محمد ... صلی الله علیه وآله ... خوانده ... بر او بعض ... صلوات ... عمر ... یا رسول الله ... اللهم صل علی محمد وآل محمد ... ابن ... رسول صلی الله علیه ... صلوات ... بدون آل ... وبعضی از کتب ... وابو ... بعض ... عن

اخبار استسقاء واستشفاء وفضیلت قبر آنحضرت

توسل آدم ع بنبینا ص وصححه ومن المتواتر لامية ابيطالب ع وفيها قوله :

وابيض يستسقى الغمام بوجهه	ثمال اليتامى عصمة للارامل

وارتضاه ص لها وذكره السيوطي (۵۰) في الخصائص الكبرى وذكر السيوطي ايضا استسقاء النبي ص ونزول الغيث وابيات الشاعر الكناني وفيها قوله سقينا بوجه النبي المطر الخ وقول النبي ص ان يك شاعر يحسن فقد احسنت وروى البخاري حديث الضرير الذي اتى النبي لشفاء عينه فعلمه دعاء نصه اللهم انى اتوجه اليك بنبيك نبي الرحمة يا محمد انى اتوجه بك الى ربي في حاجتي هذه لتقضيها لي اللهم شفعه في ففعل الرجل فقام وقد ابصر (۵۱) واخرج البيهقي (۵۲) وابو نعيم في المعرفة تعليم عثمان بن حنيف رجلا له الحاجة ولم يك يلتفت اليه عثمان بن عفان لها هذا الدعاء ففعله فقضيت حاجته عنده واخرج ابو نعيم استسقاء عمر بن الخطاب بالعباس عم النبي ص وسقيهم وروى القاضي عياض ان ابن عمر خدرت رجله فقال وا محمداه فانطلقت رجله وروى مسلم عن اسماء بنت ابي بكر استشفائها بجبة رسول الله ص للمرضى وذكره ابن القيم في زاد المعاد (۵۳) وذكر ابن خلكان في التاريخ دعاء ابن الزبير عند الركن اليماني وفيه اسئلك بحرمة عرشك وحرمة وجهك وحرمة نبيك عليه ص الخ وقال العلامة الكمال بن همام (۵۴) ان استقبال القبر الشريف افضل من استقبال القبلة واستدل عليه بان الحي في الجوهر المنظم بالاتفاق على حياته في قبره يعلم بزائره فكما لا يبصر في حيوته الا استقباله واستدل بان الصحابة فكذلك بعد موته ويؤكده ما ذكره برهان الدين الحلبي في السيرة (۵۵) والسيوطي في الخصائص الكبرى من ان قبره افضل بقاع الارض حتى الكعبة وقال بعضهم وافضل من بقاع السماء حتى العرش واما ائمة الاثنى عشر فهم افضل من الشهداء الذين نعتهم القرآن بحياتهم —

واما تنوير المصابيح فيها فهو لاعانة الزائرين لتلاوة القرآن الكريم والدعوات المأثورة وحفظهم عن الاصطكاك في حالة الظلام عند الاختلاف وتبجيل لصاحب القبر بذلك فهو شمول لقوله سبحانه تعالى وتعاونوا على البر والتقوى وتقي الباس عنه المحدث القنوجي لبعض هذه الفائدة

والنهي عنه منزل المأخوذ عنها

واما النذور والذبائح فهو سوقها لوجه الله ويبذل ثوابه لصاحب القبر وينفق

تحقیق مسئله نذور وذبائح ونماز نزد قبور متبرکه

ابناؤها الى الفقراء حوله فهو من الاحسان الثابت حسنه كتابا وسنة وعقلا واجماعا ..

واما الصلوة عندها فلكسب الشرف بجوارها ولا ريب ان العبادة في بقاع شريفة اعظم اجرا وافيد والسجدة فيها لله سبحانه والتوجه الى القبلة لا غيرها وما سبق من التوجه اليها فهو في الدعاء لزلفتهم لدى المولى والاستشفاع بهم لا الصلوة وما ورد من النهي على اتخاذها مساجد فهو ناظر الى ما كانت تفعله اليهود والنصارى من السجود لها كما فهمه المحدث القنوجي في مجمع البحار (۵۷) وهو ظاهر السيوطي في زهر الربى (۵۸) ونص به البيضاوي (۵۹) وحده العلامة السندي في حاشية النسائي واسلفنا في هذه المقالة وجود مساجد على قبور في الاسلام وروى الغزالي في الاحياء صلوة الصديقة الطاهرة فاطمة عليها السلام عند قبر حمزة وزيارتها له واستدل الفقيه على الجواز بفضل الصلوة في حجر اسمعيل مع ان قبره هناك وروى كون قبره عند الميزاب في الكنوز المرموزة في النوادر وعن الديلمي وروى ابن تيمية في الصراط المستقيم عن احمد بن حنبل نفي الباس عنها مستندا الى حديث ابن مكتوم والتبرك بآثار النبي ص والصلوة عندها ...

هذا اقطر من بحر او غيض من فيض من جواز تعظيم قبور الانبياء والصالحين

الثابت في شريعة الاسلام ولم يزل المسلمون عليها في اجيالهم وادوارهم —

وقد يصحبها الاسناد من الغلو في الدين المنهي عنه في الآية الكريمة وخطابا لعموم اهل الكتاب مع انه سبحانه شرح ما نهى عنه من الغلو بقوله ولا تقولوا على الله الا الحق انما المسيح عيسى بن مريم رسول الله وكلمته القاها الى مريم وروح منه فآمنوا بالله ورسله ولا تقولوا ثلثة انتهوا خيرا لكم انما الله اله واحد سبحانه ان يكون له ولد له ما في السموات وما في الارض الآية فهو نهي عن القول بالتثليث وعن اثبات الولد له والقول في المسيح بالبنوة فيه فهو من مقامه فاين عموم فيه يشمل ما ذكرناه من معاني التعظيم بتصاريف الاطلاق بشمله بمقدمات الحكمة او ملاك به الى اتحاده فيهما وليس من الجزء اسراء الحكم الى غير شبيه بدون شبه منهما فيكون كالتمسك بالشام في الشبهات المصداقية على انه لا يكون التعظيم الذي ذكرناه مشمولا لقوله سبحانه ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب اذ ثبت تعظيم قبر الانبياء فلا كلام في قبور الائمة والصالحين

عليهم السلام وان كانت مراتب لفضيلة متفاوتة فيها ..

وفي الاخير نتصافق مع الأستاذ علما نضا فقنا عليه بدءاً من التعي ورآء توحيد صفوف المسلمين والكف عن مس الكرامات وخدش العواطف ..

ومن المولى نستمد المعونة والسلام محمد على الغروي الاوردبادي عفي عنه ..

نقل قصه طريفه در تفسير آيه شريفه

حضرة العالم الجليل البارع حجة الاسلام آقاى حاج شيخ على اكبر نهاوندى قطين ارض قدس رضوى على مشرفها آلاف الصلوة والسلام در كتاب گلزار اكبرى كه تا بعض در سنه ١٣٣٢ ختم وفى هذه السنة ١٣٥٢ چند ماهى قبل بدريه بطبع ونشر شده ص ١٧٣ ميفرمايد در تفسير روح البيان است كه هرون الرشيد طبيبى داشت نصرانى جوانى بود صبيح ومليح ومؤدب هرون بسيار اصرار ميكرد كه آن جوان مسلمان شود واو قبول نميكرد روزى گفت چرا مسلمان نميشوى جوان نصرانى گفت در قرآن شما دليل محكمى است براست بودن اعتقاد من كه عيسى روح الله وجزء اوست پرسيد كدامست آن دليل اين آيه را خواند انما المسيح عيسى بن مريم رسول الله وكلمته القاها الى مريم وروح منه هرون جوابى نتوانست بدهد پس علما را جمع كرد واز ايشان حل اين مشكل را خواست بازجواب مسكتى حاصل نشد در اثناء خبر دادند كه قافله از خراسان آمده ودر ميان آن قافله است على بن حسين بن واقد مروزى كه در علم قرآن وتفسير مهارت زيادى دارد هرون او را احضار كرد ومسئله را طرح نمود على بن الحسين جواب فورى نداشت ولكن گفت ايها الخليفه قطعا جوابى در قرآن براى همين ابراد خواهد بود لله على ان لا اطعم ولا اشرب تا آنكه جواب اين سؤال را بيابم پس آمد ودر منزل نشست ودر را بر روى وارد بن بست وشروع كرد بقرائت قرآن تا باين آيه رسيد وسخر لكم ما في السموات وما في الارض جميعا منه پس باواز بلند فرياد نمود افتحوا الباب فقد وجدت الجواب فوراً بنزد هرون آمد وجوان نصرانى طبيب را حاضر كردند آيه را خواند وگفت اگر عيسى جزء خدا باشد بدليل وروح منه لازم آيد تمام انچه در آسمانها وزمين است اجزاء خدا باشند بدليل جميعا منه وان بالبداهة

غلط ودراى عيسى فضيلتى نماند پس معنى اين نيست انچه تو فهميدى طبيب ساكت ومسلمان شد هرون بعلى بن الحسين احسان وانعام كرد واو هم چون از آن سفر برگشت كتابى تاليف كرد ونام اورا النظائر في القرآن گذاشت

صاحب گلزار اطال الله بقاه گويد اين على بن حسين بن واقد غير از واقدى معروف است زيرا كه نام او بنابر ضبط ابن خلكان محمد بن عمر بن واقد واقدى است واو از موالى بنى هاشم ومدنى الاصل است وغير از واحدى مفسر مشهور است چه نام او بنابر انچه ابن خلكان ضبط نموده على بن احمد بن محمد بن على بن متوية الواحدى است ..

رجعنا الى ذكر فضيلة زيارة الحسين عليه السلام

اهميت زيارت آنجناب وذكر بندى از اخبار وارده بلفظ فرض ووجوب وقول بعضى از علماء بوجوب آن

در كامل الزيارة از حضرت باقر عليه السلام روايت كرده كه بمحمد بن مسلم فرمود مروا شيعتنا بزيارة قبر الحسين عليه السلام فان اتيانه يزيد في الرزق ويمد في العمر ويدفع مدافع السوء واتيانه مفترض على كل مؤمن يقر للحسين عليه السلام بالامامة من الله تعالى **ايضا در آن كتاب** كه آنحضرت بهمان شخص فرمود مروا شيعتنا بزيارة قبر الحسين عليه السلام فان اتيانه يزيد في الرزق ويمد في العمر ويدفع مدافع السوء واتيانه مفروض على كل مؤمن يقر للحسين عليه السلام بالامامة من الله

ودر بحار از امالى از حضرت باقر عليه السلام كه بمحمد بن مسلم مذكور فرمود مروا شيعتنا بزيارة الحسين بن على ع فان زيارته تدفع الهدم والغرق والحرق واكل السبع وزيارته مفترضة على من اقر للحسين عليه السلام بالامامة من الله عز وجل

ودر كامل الزيارة از ام سعيد الاحمسيه روايت كرده كه حضرت صادق عليه السلام بمن فرمود اى ام سعيد تزورين قبر الحسين عليه السلام قالت قلت نعم فقال لي يا ام سعيد زوريه فان زيارة الحسين عليه السلام واجبة على الرجال والنساء ..

ذکر بعضی از اخبار دالّه بر وجوب زیارت آنحضرت

و مرحوم علامهٔ مجلسی قدس سره در مزار بحار بعد از نقل اخبار چندی در این باب گوید ثمّ اعلم انّ ظاهر اکثر اخبار هذا الباب وکثیر من اخبار الأبواب الآتیة وجوب زیارته صلوات الله علیه بل کونها من اعظم الفرائض وآکدها ولا یبعد القول بوجوبها فی العمر مرّة مع القدرة والیه کان یمیل الوالد العلامة نوّر الله ضریحه —

و در تحفة الزائر گوید بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که امر کنید شیعیان ما را بزیارت حسین بن علی علیهما السلام بدرستیکه زیارت آنحضرت دفع میکند خانه فرود آمدن و غرق شدن و سوختن و درّنده دریدن را و زیارت آنحضرت فرض است بر هر کسی که اقرار نماید برای حسین از جانب خدا بامامت و در حدیث معتبر دیگر منقولست که آنحضرت بام سعید فرمود که زیارت کن حضرت امام حسین را که زیارت آنحضرت واجب است بر مردان و زنان .

و بعد از نقل اخبار کثیره گفته مؤلف گوید که از اکثر احادیث سابقه معلوم میشود که زیارت امام حسین علیه السلام واجب باشد و معارض ظاهری ندارد ولیکن مشهور میان علماء آنست که سنت مؤکداست و بحسب احادیث وجوب زیارت آنحضرت در عمری یکمرتبه نهایت قوت دارد و جمعی که براین تاکیدات و تهدیدات مطلع شود و با قدرت ترک کند در غایت ضعف ایمان خواهد بود و احوط آنست که در زیارت آنحضرت و حضرت رسول صلّی الله علیه و آله بلکه در زیارت هر امامی در مرتبهٔ اول قصد سنت نکند بلکه قصد قربت تنها بعمل آورد ..

جامعیت زیارت آنحضرت بر تمام عبادات و اعمال واجبه و مندوبه

در خصائص الحسینیة گوید اعلم انّ الله سبحانه قد اقتضت حکمته البالغة ان یکلف عباده باعمال خاصة واجبات ومندوبات لها فی حصول التقرّب الیه آثار خاصة نحو الأغذیة للأبدان بالنسبة الی طعومها وخواصها فلا یغنی احدها عن الآخر ولذا ذکر بعض المحققین انه لا ینبغی ان یطلب للانسان الأفضل من العبادات المندوبة ویقتصر علیه لفوات الخصوصیات وقد خصّ هذه الطاعة بان جمع لها خواص کل عبادة واجبة ومندوبة قولیة وفعلیة بدنیة وقلبیة وان لم یسقط التکلیف بواجباتها فانّ ذلک امر آخر ..

جامعیت زیارت حضرت حسین علیه السلام بر جمیع عبادات

خداوند متعال بمقتضای حکمت بالغهٔ خود بر عباد خویش اعمال مخصوصی از قبیل واجب و مستحب قرار داده که در آنها آثار خاصه است مانند غذاهای بدن بالنسبة بطعم و خاصیت آنها که یکی از دیگری مغنی نیست و در حفظ الصحه هر یک معتبر میباشد غذا را بخصوصیات طعمها و مقتضیات بدن انسان است ولذا بعضی از محققین علماء فرموده که نباید انسان افضل عبادات مندوبه را فقط اختیار و بدان اقتصار نماید چه که خصوصیات و نتایج عبادات دیگر از وی فوت خواهد شد چنانچه در اختیار دوام و ملازمت یک غذا فواید و منافع اغذیهٔ دیگر از وی فوت میشود ولی این معامله با زیارت حضرت حسین علیه السلام ابطلو نیست زیرا که از خصائص آنست که جامع است بر خواص جمیع عبادات واجبه و مندوبه در قولی و فعلی و بدنی و قلبی اگر چه تکلیف واجب از وی ساقط نیست ..

ذکر اخبار چندی در جامعیت زیارت آنحضرت

خبر اول فی کامل الزیارة مسنداً عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال لو یعلم الناس ما فی زیارة الحسین علیه السلام من الفضل لماتوا شوقاً وتقطّعت انفسهم حسرات قلت وما فیه قال من اتاه شوقاً کتب الله له الف حجة متقبّلة والف عمرة مبرورة واجر الف شهید من شهداء بدر واجر الف صائم وثواب الف صدقة مقبولة وثواب الف نسمة ارید بها وجه الله ولم یزل محفوظاً سنته من کل آفة اهونها الشیطان ووکّل به ملک کریم یحفظه من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله ومن فوق رأسه ومن تحت قدمه وان مات سنته حضره ملائکة الرحمة یحضرون غسله واکفانه والاستغفار له ویشیّعونه الی قبره بالاستغفار له ویفسح له فی قبره مدّ بصره ویؤمنه الله من ضغطة القبر ومن منکر ونکیر ان یروّعانه ویفتح له باب الی الجنة ویعطی کتابه بیمینه ویعطی یوم القیمة نوراً تضیء لنوره ما بین المشرق والمغرب وینادی منادٍ هذا من زوّار الحسین بن علی شوقاً الیه فلا یبقی احد فی القیمة الّا تمنّی یومئذ انه کان من زوّار الحسین بن علی علیهما السلام

در کامل الزیاره مسنداً از محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود اگر مردم بدانند که چه فضیلت در زیارت حضرت حسین علیه السلام هست هر آینه از اشتیاق بمیرند و

خبر عبد الله حلبی در جامعیت زیارت آنحضرت

جانهای ایشان از حضرت پاره پاره شود و محمد بن مسلم گوید من عرض کردم که چه فضیلت دارد
هر کسی که بزیارت آنحضرت برود از روی نهایت شوق بنویسید برای او حق تعالی ثواب هزار
حج مقبول و هزار عمره مقبوله و اجر هزار شهید از شهدای بدر و مزد هزار روزه دار و مزد هزار
صدقه مقبوله و ثواب آزاد کردن هزار بنده از برای خدا و تا یکسال محفوظ باشد از هر آفتی
خصوصاً از شیطان و موکل گرداند حقتعالی باو ملکی را که او را نگاه دارد از پیش رو و از پشت
سر و از جانب راست و از جانب چپ و از بالای سر و از زیر پای او و اگر در آن سال بمیرد حاضر
شوند فرشتگان رحمت نزد غسل و کفن او و طلب آمرزش کنند از برای او و مشایعت نمایند
او را تا قبر او و از برای او در راه استغفار کنند و فراخ کنند قبر او را آنقدر که دیده او ببیند
و ایمن گرداند خدا او را از فشردن قبر و از ترسانیدن منکر و نکیر و بگشایند دری از برای
او بسوی بهشت و در قیامت نامه عملش را بدست راست او دهند و بنوری حقتعالی باو عطا
کند که روشن گرداند ما بین مشرق و مغرب را و منادی ندا کند که این از کسانیست که زیارت
قبر حسین علیه السلام را کرده اند از روی شوق پس احدی نماند در قیامت مگر آنکه آرزو کند
که از زیارت کنندگان آنحضرت باشد

خبر دویم ایضاً در کامل الزیارة

باسناد خود از حلبی از حضرت صادق علیه السلام در حدیث طویلی روایت کرده که عرض کردم جعلت فداك ما تقول فيمن ترك زيارته وهو يقدر على ذلك قال اقول انه قد عق رسول الله صلى الله عليه وآله وعقنا واستخف بامر هو له ومن زاره كان الله من وراء حوائجه وكفى ما اهمه من امر دنياه وانه ليجلب الرزق على العبد و يخلف عليه ما انفق ويغفر له ذنوب خمسين سنة ويرجع الى اهله وما عليه وزر ولا خطيئة الا وقد محيت من صحيفته فان هلك في سفره نزلت الملائكة فغسلته وفتح له باب الى الجنة يدخل عليه روحها حتى ينشر وان سلم فتح له الباب الذي ينزل منه الرزق ويجعل له بكل درهم انفقه عشرة آلاف درهم وذخر ذلك له فاذا حشر قيل له لك بكل درهم عشرة آلاف درهم وان الله نظر لك وذخرها لك عنده فدای تو شوم چه میفرمائید در حق کسیکه

خبر صفوان جمال در جامعیت زیارت آنحضرت

ترك كند زيارت حضرت حسين عليه السلام را و او قادر بر زيارت باشد فرمود که بگو بهم که او
عاق رسول خدا و عاق ما شده است و سبك شمرده امری را که برای او نافع است و هر که زیارت کند
آنحضرت را خدا حوائج او را متکفل گردد و کفایت مهمات دنیای او بنماید و زیارت آن
حضرت روزی را برای بنده جلب میکند و آنچه خرج مینماید خدا عوض میدهد و گناه پنجاه
ساله او را میامرزد و بر میگردد بسوی اهل خود و حال آنکه گناهی و خطائی برای او نباشد
مگر آنکه از نامه عمل او محو شود و اگر در آن سفر بمیرد ملائکه نازل شوند او را غسل دهند و
گشوده شود برای او دری که نازل شود از آن در روزی او و حقتعالی بعوض هر درهمی که او
خرج کرده است ده هزار درهم باو بدهد و برای او ذخیره کند و چون محشور شود باو
گویند که خدا این عوض را برای تو ذخیره کرد که امروز بتو رساند

خبر سیم در مزار بحار

از صفوان جمال روایت کرده که گفت سألت ابا عبد الله عليه السلام ونحن في طريق المدينة ونريد مكة فقلت له يا ابن رسول الله ما لي اراك كئيبا حزينا منكسرا فقال لي لو تسمع ما اسمع لشغلك عن سائلتي قلت وما الذي تسمع قال ابتهال الملائكة الى الله تعالى على قتلة امير المؤمنين وعلى قتلة الحسين ونوح الجن عليهما وبكاء الملائكة الذين حوله وشدة حزنهم فمن يتهنا مع هذا بطعام او شراب او نوم قلت له فمن ياتيه زائرا ثم ينصرف متى يعود اليه وفي كم يسع الناس تركه قال اما القريب فلا اقل من شهر واما البعيد الدار ففي كل ثلث سنين فما جاز الثلث السنين فقد عق رسول الله صلى الله عليه وآله وقطع رحمه الا من علة ولو يعلم زائر الحسين عليه السلام ما يدخل على رسول الله وما يصل اليه من الفرج والى امير المؤمنين والى فاطمة والى الائمة والشهداء منا اهل البيت وما ينقلب به من دعائهم له وما له في ذلك من الثواب في العاجل والآجل والمذخور له عند الله لاحب ان يكون ما ثم داره ما بقي وان زائره ليخرج من رحله فما يقع فيئه على شيء الا دعا له فاذا وقعت الشمس عليه اكلت ذنوبه كما تأكل النار الحطب وما تبقي عليه من ذنوبه شيئا فينصرف وما عليه من ذنب وقد رفع له من الدرجات ما لا يناله المتشحط في دمه

قوله ع لاحب ان يكون ما ثم داره اى يكون داره عنده ع لا ينافي ما في بعض النسخ الثاني المثناة ما ثم وما استقر في داره بيان كلا

ترجمهٔ خبر صفوان جمّال

سبیل الله ویوکّل به ملك یقوم مقامه ویستغفر له حتّی یرجع الی الزّیارة او یمضی ثلث سنین او یموت و ذکر الحدیث بطوله در حلیت حضرت صادق علیه السّلام بودم در میان مکه و مدینه پس عرض کردم یا بن رسول الله چرا شما را غمگین و دلگیر و دل شکسته می بینم فرمود که اگر بشنوی آنچه من میشنوم هر اینه سؤال نمودی کرد عرض کردم که چه چیز میشنوید فرمود تضرّع ملائکه در درگاه خدا در لعن کردن بر قاتلان امیر المؤمنین و بر قاتلان امام حسین و نوحه کردن جنیان بر ایشان و گریه کردن ملائکه که در دور ضریح امام حسین ع اند و بسیاری اندوه ایشان کیست که با ایشان خوردن و آشامیدن و خوابیدن کردن بر او گوارا میشود گفتم کسیکه بزیارت آنحضرت بیاید و برگردد دیگر کی میاید باز بزیارت برگردد و هر چند گاه با ید رفت و چند گاه گنجایش دارد که ترك کند زیارت آنحضرت را فرمود اما نزدیك پس زیاده از یکماه باید ترك زیارت نکند و کسیکه خانه اش دور باشد هر سه سال بکرتبه بزیارت برود که اگر زیاده از سه سال ترك کند بیقین که عاق حضرت رسول شده است و قطع رحم آنحضرت کرده است و اگر بدانند زیارت کننده حضرت امام حسین و حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و امامان و شهیدان اهل بیت چه مقدار شاد و خوشحال میشوند بزیارت آنحضرت و چه دعاها در حق او میکنند و چه ثوابها حق تعالی در دنیا بو میدهد و چه اجرها برای او ذخیره میکند که در آخرت باو برساند هر اینه دوست دارد که تا زنده باشد در جوار آنحضرت باشد بدرستیکه زیارت کننده آنحضرت چون از خانه بیرون میرود بر هر چیز که قدم میگذارد برای او دعا میکند و چون آفتاب باو میتابد گناهها خشرا میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و برمیگردد امرزیده که هیچ گناه بر او نباشد و درجه چند برای او بلند کنند که بآن درجه ها نرسد مگر کسیکه در جهاد فی سبیل الله شهید شده در خون خود دست و پا زده باشد و حق تعالی ملکی را موکّل گرداند که در آن روضه مقدّسه قایم مقام او باشد و از برای او طلب آمرزش کند تا او بزیارت برگردد یا سه سال بگذرد یا بمیرد *

مکان

اخبار عشرهٔ مجمله در فضل زیارت حضرت حسین

زیارت برکات

ذکر اخبار عشرهٔ مجمله در فضیلت زیارت آنحضرت

خبر اوّل در کامل الزّیارة از ابو سلمه روایت کرده قال سئلت ابا عبد الله علیه السّلام من زیارة قبر الحسین علیه السّلام قال انّه افضل ما یکون من الاعمال ..

خبر دوّیم و فیه ایضا مسندا عن ابیعبد الله علیه السّلام قال من احبّ الاعمال الی الله زیارة قبر الحسین علیه السّلام وافضل الاعمال عند الله ادخال السّرور علی المؤمن واقرب ما یکون العبد الی الله وهو ساجد باك ..

خبر سیّم و فیه ایضا عن عبد الله بن یحیی الکاهلی عن ابیعبد الله علیه السّلام قال من اراد ان یکون فی کرامة الله یوم القیمة وفی شفاعة محمّد صلّی الله علیه وآله فلیکن للحسین علیه السّلام زائرا ینال من الله افضل الکرامة وحسن الثّواب لا یساله عن ذنب فی حیوة الدّنیا ولو کانت ذنوبه عدد رمل عالج وجبال تهامة و زبد البحر انّ الحسین بن علی قتل مظلوما مضطهدا نفسه وعطشانا هو واهل بیته واصحابه ..

خبر چهارم و فیه ایضا عن ابن سنان قال قلت لابیعبد الله علیه السّلام جعلت فداك انّ اباك کان یقول فی الحجّ یحسب له بکلّ درهم انفقه الف فما لمن ینفق فی المسیر الی ابیك الحسین علیه السّلام فقال یا بن سنان یحسب له بالدّرهم الف والف حتّی عدّ عشرة و یرفع له من الدّرجات مثلها و رضاء الله خیر له ودعاء محمّد ودعاء امیر المؤمنین والائمّة خیر له ..

خبر پنجم و فیه ایضا عن ابیعبد الله علیه السّلام قال اذا اردت الحسین بن علی علیهما السّلام فزره وانت حزین مکروب شعثا غبرا جایعا عطشانا فانّ الحسین ع قتل حزینا مکروبا شعثا مغبرّا جایعا عطشانا واسئله الحوائج وانصرف عنه لا تتّخذه وطنا ..

خبر ششم و فیه ایضا عن ابیعبد الله علیه السّلام قال اذا کان یوم القیمة نادی مناد این زوّار الحسین بن علی فیقوم عنق من النّاس لا یحصیهم الّا الله عزّ وجلّ فیقول لهم ما اردتم بزیارة قبر الحسین ع فیقولون یا ربّ حبّا لرسول الله وحبّا لعلیّ و فاطمة ورحمة

دروت

از اخبار عشره مجمله در فضل زیارت حضرت حسین

له مما ارتکب منه فیقال لهم هذا محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین فالحقوا بهم فانتم معهم فی درجتهم الحقوا بلواء رسول الله فینطلقون الی لواء رسول الله صلی الله علیه و آله فیکونون فی ظله و هو فی ید علی علیه السلام حتی یدخلون الجنة جمیعا فیکونون امام اللواء و عن یمینه و عن یساره و من خلفه ..

خبر هفتم و فیه ایضا عن عبد الله بن مسکان قال شهدت اباعبد الله علیه السلام و قد اتاه قوم من اهل خراسان فسئلوه عن اتیان قبر الحسین بن علی علیهما السلام و ما فیه من الفضل قال حدثنی ابی عن جدی انه کان یقول من زاره یرید به وجه الله اخرجه الله من ذنوبه کمولود ولدته امه و شیعته الملائکة فی مسیره فرفرفت علی راسه قد صفوا باجنحتهم علیه حتی یرجع الی اهله و سئلت الملائکة المغفرة له من ربه و غشیته الرحمة من اعنان السماء و نادته الملائکة طبت و طاب من زرت و حفظ فی اهله ..

خبر هشتم و فیه ایضا عن حذیفة بن منصور قال قال ابو عبد الله علیه السلام من زار قبر الحسین علیه السلام لله و فی الله اعتقه الله من النار و امنه یوم الفزع الاکبر و لم یسال الله حاجة من حوائج الدنیا و الاخرة الا اعطاه ..

خبر نهم فی مزار البحار عن محمد بن احمد بن داود بن عقبة قال کان جار لی یعرف بعلی بن محمد قال کنت ازور الحسین علیه السلام فی کل شهر ثم علت سنی و ضعف جسمی فانقطعت عن الحسین علیه السلام مدة ثم انی خرجت فی زیارته ماشیا فوصلت فی ایام فسلمت و صلیت رکعتی الزیارة و نمت فرایت الحسین علیه السلام قد خرج من القبر و قال لی یا علی لم جفوتنی و کنت لی برا فقلت یا سیدی ضعف جسمی و قصر خطای و وقع لی انها آخر سنی فاتیتک فی ایام و قد روی عنک شیء احب ان اسمعه منک فقال قل فقلت روی عنک قال من زارنی فی حیوته زرته بعد وفاته قال نعم قلت ذلک و ان وجدته فی النار اخرجته ..

خبر دهم فی کامل الزیارة مسندا عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان الحسین بن علی علیهما السلام ذات یوم فی حجر النبی صلی الله علیه و آله یلاعبه و یضاحکه فقالت عائشة یا

زیارت انبیاء ع قبر آنحضرت را

رسول الله ما اشد اعجابک بهذا الصبی فقال لها ویلک و کیف لا احبه و لا اعجب به و هو ثمرة فؤادی و قرة عینی اما ان امتی ستقتله فمن زاره بعد وفاته کتب الله له حجة من حججی قالت یا رسول الله حجة من حججک قال نعم حجتین من حججی قالت یا رسول الله حجتین من حججک قال نعم و اربعة قال فلم تزل تزاده و یزید و یضعف حتی بلغ تسعین حجة من حجج رسول الله صلی الله علیه و آله باعمارها

مرحوم علامه مجلسی قدس الله سره بعد از نقل این اخبار گوید بیان اختلاف هذه الاخبار فی قدر الفضل و الثواب محمولة علی اختلاف الاشخاص و الاعمال و قلة الخوف و المسافة و کثرتهما فان کل عمل من اعمال الخیر یختلف ثوابها باختلاف مراتب الاخلاص و المعرفة و التقوی و سایر الشرایط التی توجب کمال العمل علی انه یظهر من کثیر من الاخبار انهم کانوا یراعون احوال السائل فی ضعف ایمانه و قوته لئلا یصیر سببا لانکاره و کفره و انهم کانوا یکلمون الناس علی قدر عقولهم

زیارت کردن انبیاء علیهم السلام قبر حضرت حسین ع را

در کامل الزیارة مسندا عن اسحق بن عمار روایت کرده که گفت سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول لیس نبی فی السموات و الارض الا و یسئلون الله تعالی ان یؤذن لهم فی زیارة الحسین علیه السلام ففوج ینزل و فوج یعرج شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود هیچ پیغمبری در آسمانها و زمین نیست مگر آنکه سؤال میکنند از حقتعالی که رخصت دهد ایشان را در زیارت حسین علیه السلام پس فوجی نازل میشوند و فوجی بالا میروند ..

زیارت کردن موسی علیه السلام شب جمعه قبر آنحضرت را

در مزار بحار از حسین بن ابی حمزه روایت کرده که گفت خرجت فی آخر زمن بنی امیة و انا ارید قبر الحسین علیه السلام فانتهیت الی الغاضریة بیرون رفتم بزیارت حضرت حسین علیه السلام در آخر زمان بنی امیه تا بغاضریه رسیدم چون مردم بخواب رفتند غسل کردم و بجانب قبر

زیارت حضرت موسی علیه السلام قبر الحضرت را

مقدس روانه شدم چون بحایر رسیدم خرج الی رجل جمیل الوجه طیب الریح شدید بیاض الثیاب فقال انصرف فانک لا تصل شخصی بیرون امد خوش رو و خوشبو و جامه های بسیار سفید پوشیده بود و گفت برگرد که در اینوقت بقبر حضرت نمیتوانی رسید پس برگشتم تا کنار فرات و چون نصف شب گذشت غسل کردم و بجانب قبر امدم و چون بدر حایر رسیدم فاذا شخص امد و مانع شد باز دیگر برگشتم و در اخر شب غسل کردم و رفتم و چون بدر حایر رسیدم باز همان شخص امد و مانع شد و گفت در اینوقت بقبر نمیتوانی رسید گفتم چرا نمیتوانم رسید بقبر فرزند رسولخدا و سید شباب اهل الجنة و از کوفه باینجا امده ام و شب جمعه است و میترسم که صبح شود و لشکر بنی امیه مرا بکشند گفت برگرد که نمیتوانی رسید گفتم چرا نمیتوانم رسید گفت ان موسی بن عمران استاذن ربه فی زیارة قبر الحسین علیه السلام فاذن له فاتاه و هو فی سبعین الف ملک فانتظر فاذا عرجوا الی السماء فتعال حضرت موسی بن عمران از پروردگار خود رخصت طلبیده است که بزیارت قبر حضرت حسین علیه السلام بیاید و حقتعالی او را رخصت داده است و با هفتاد هزار ملک بزیارت الحضرت امده است و چون باسمان روند بیا پس برگشتم و بکنار فرات امدم و چون صبح شد غسل کردم و امدم و داخل حایر شدم و کسی را ندیدم و نماز صبح را کردم و بجانب کوفه شتافتم ..

و در کامل الزیارة گفته که حسین گوید تقلت و من انت عافاک الله قال انا من الملائکة الذین امروا بحرس قبر الحسین علیه السلام و الاستغفار لزواره پرسیدم که تو کیستی گفت من از آن ملائکه ام که مامور شده ایم از جانب خدا بحراست قبر حسین علیه السلام و طلب آمرزش از برای زیارت کنندگان انحضرت میکنیم من بیهشانه باز شدم و چون سفیده برامد برفتم و کسی مرا مانع نشد و قبر مطهر را زیارت کردم و بر قاتلان او نفرین فرستادم و نماز صبح بگذاشتم و از خوف اهل شام بعجلت تمام بکوفه شتافتم ..

زیارت کردن حضرت رسول و امیر المؤمنین و خدیجه و فاطمه و حضرت حسن علیهم السلام قبر الحضرت را

اجازات فاضلیه دامت برکاته

١٨۶ کشف الاستار از کتاب الایات و الاخبار کشف النقاب عن وجوه الذریة و منها الدرة الثمینة ... ملا ... در مسائل و فوائد دیگر از تفریرات فقهیه و اصولیه ... عالم ... از مشایخ عظام ... وفات ... از ثقة الاسلام علامه نوری ... و محقق الکرخانی میرزا حبیب الله ... القاسم ... المعول فی شرح فرائد الاصول و بغیة الطالب فی حاشیة المکاسب که در ... است

زیارت حضرت رسول و امیر المؤمنین و خدیجه و فاطمه و حسن علیهم السلام قبر الحضرت را

در مزار بحار از مزار کبیر شیخ محمد بن المشهدی از سلیمان بن مهران اعمش روایت کرده که گوید کنت نازلا بالکوفة و کان لی جار کثیرا ما کنت اقعد الیه و کان لیلة الجمعة فقلت له ما تقول فی زیارة الحسین علیه السلام فقال لی بدعة و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار من در کوفه بودم و همسایه داشتم با او بسیار می نشستم و صحبت میداشتم در شب جمعه نزد او بودم گفتم چه میگوئی که برویم بزیارت حضرت حسین علیه السلام گفت بدعت است و هر بدعت گمراهی و هر گمراهی در اتش است من از پیش او خشمناک برخاستم و با خود گفتم که چون سحر شود نزد او بروم و انقدر از فضایل امیر المؤمنین ع باو نقل کنم که او را بخشم اورم پس سحر امدم و در در خانه او را زدم شخصی جواب گفت که او در اول شب بزیارت رفت من بسرعت از کوفه بیرون امدم و متوجه کربلا شدم چون داخل حایر گشتم فاذا انا بالشیخ ساجد لا یمل من السجود و الرکوع دیدم که ان شخص در نماز است و از سجود و رکوع ملول نمیشود چون فارغ شد باو گفتم که دیروز تو میگفتی بدعت است و امروز بزیارت امده گفت ای سلیمان مرا ملامت مکن که من اعتقاد بامامت اهل بیت نداشتم تا انکه در این شب گذشته خوابی دیدم که ترسیدم گفتم چه دیدی ایها الشیخ گفت رایت رجلا لا بالطویل الشاهق و لا بالقصیر اللاحق لا احسن اصفه من حسنه و بهائه شخصی را دیدم که نه بسیار بلند بود و نه بسیار کوتاه و نمیتوانم حسن و جمال او را وصف بکنم و با او جمعی بودند که دور او را گرفته بودند و او را خدمت میکردند و در پیش روی او شخصی بر اسبی سوار بود علی راسه تاج للتاج اربعة ارکان فی کل رکن جوهرة تضیئ مسیرة ثلثة ایام و بر سرش تاجی بود که چهار رکن داشت و هر رکنی گوهری نصب کرده بودند که بقدر سه روزه راه روشنی میداد پرسیدم که این سواره کیست گفتند محمد بن عبد الله است پرسیدم که ان مرد دیگر کیست گفتند وصی او علی بن ابیطالب است پس نظر کردم ناگاه ناقه از نور دیدم که بر ان هودجی از نور بسته بودند که ان ناقه پرواز میکرد در میان زمین و اسمان پرسیدم که این ناقه از آن کیست گفتند از خدیجه و فاطمه با ایشان جوانی دیدم پرسیدم که این کیست گفتند حسن بن علی گفتم بکجا روند گفتند همه بصوب باجمعهم

اجازات فاضلیه

١٨٧ از محقق انصاری شوشتری قدس الله نفسه الزکیة ... و شیخنا الاستاذ شیخ الشریعة الاصفهانی ... و از الحاج ... الهادی ... الاوردبادی

در هدیة الاحباب گوید الاعمش ابو محمد سلیمان بن مهران کوفی شیعی مذهب است لکن علماء جمهور او را تجلیل نموده اند و او را معاصر زهری گرفته اند و نوادر بسیار از او نقل کرده اند و ابن خلکان شرح حالش را در کتاب ... اورده است و موسوم بالزهر الانیق فی نوادر الاعمش وفاتش سنه ١۴٨

پدرش

زیارت ملائکه قبر سید الشهداء علیه السلام را

الزیارة المقتول ظلما الشهید بکربلا الحسین بن علی همه ایشان بزیارت مظلوم شهید کربلا حسین بن علی میروند پس بنزدیک هودج رفتم واذا انا برقاع تساقط من السماء امانا من الله جل ذکره لزوار الحسین بن علی لیلة الجمعة ناگاه رقعه‌ها دیدم که از اسمان فرو میریزند که در انها امان نوشته اند برای هر که زیارت کند حضرت حسین علیه السلام را در شب جمعه ثم هتف بنا هاتف الا انا وشیعتنا فی الدرجة العلیا من الجنة والله یا سلیمان لا افارق هذا المکان حتی تفارق روحی جسدی پس هاتف ندا کرد که ما وشیعیان ما در بلندترین درجهای بهشتیم پس امرد گفت ای سلیمان سوگند باخدای که از این مکان مفارقت نمیکنم تا جانم از بدن مفارقت نماید ..

زیارت کردن ملائکه قبر حضرت حسین علیه السلام را

در مزار بحار از اسحق بن عمار روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود لیس من ملک فی السموات الا وهم یسئلون الله جل وعلا ان یاذن لهم فی زیارة قبر الحسین علیه السلام ففوج ینزل وفوج یعرج هیچ ملکی در اسمانها نیست مگر انکه سؤال میکنند از حق تعالی که رخصت دهد بایشان از برای زیارت قبر حسین علیه السلام پس فوجی نازل میشوند وفوجی بالا میروند ..

ایضا در ان کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود قبر الحسین علیه السلام عشرون ذراعا فی عشرین ذراعا مکسرا روضة من ریاض الجنة وفیه معراج الی السماء فلیس من ملک مقرب ولا نبی مرسل الا وهو یسئل الله ان یزوره ففوج یهبط وفوج یصعد قبر حسین علیه السلام بیست ذراع در بیست ذراع باغی است از باغهای بهشت ودر ان معراجی هست بسوی اسمان وهیچ ملکی مقربی ونبی مرسلی نیست مگر انکه از خدا سؤال میکند که بزیارت انحضرت بیایند پس فوجی بزیر می‌ایند وفوجی بالا میروند ..

مجاورت چهار هزار ملک نزد قبر ان حضرت

مجاورت چهار هزار ملک نزد قبر انحضرت

ترجمه دعبل خزاعی

در کامل الزیارة مسندا از اسحق بن عمار روایت کرده که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم جعلت فداک یا بن رسول الله در حایر حضرت حسین علیه السلام بودم در شب عرفه پس دیدم سه هزار یا چهار هزار کس جمیلة وجوههم طیبة ریحهم شدید بیاض ثیابهم یصلون اللیل اجمع خوشروی وخوشبوی که جامه‌های بسیار سفید پوشیده بودند ودر تمام شب نماز میکردند وهرچند میخواستم بنزدیک قبر روم از بسیاری مردم نمیتوانستم فلما طلع الفجر سجدت سجدة فرفعت راسی فلم ار منهم احدا چون صبح طالع شد بسجده رفتم وچون سر برداشتم هیچیک از انها را ندیدم حضرت فرمود میدانی که انها کیستند گفتم نه فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که در وقت شهادت حضرت حسین علیه السلام چهار هزار ملک بانحضرت گذشتند وباسمان رفتند پس حقتعالی وحی کرد بایشان که ای گروه ملائکه گذشتید بفرزند حبیب من وبرگزیده من محمد واو کشته میشد ومقهور ومظلوم بود واو را یاری نکردید پس بروید بزمین بسوی قبر او وبر او گریه کنید ژولیده مو وغبار الوده تا روز قیامت پس ایشان نزد قبر انحضرت هستند تا روز قیامت .

وتفصیلی از زیارت ملائکه در مجلد اول وقایع در سیم شعبان ص ۲۶۴ مذکور است

زیارت کردن جن قبر سید الشهداء علیه السلام را

مرحوم عالم جلیل اخوند ملا حسن یزدی در کتاب مستطاب مضجعه که جملهٔ از ترجمه او را صاحب قصص العلماء که از معاصرین او بوده در صفحه ۷۰ ضبط کرده در کتاب مهیج الاحزان که از کتب معتمدهٔ نفیسه است وصاحب خصایص الحسینیه ونجم ثاقب ودمعة الساکبه از وی نقل کرده اند در مجلس پنجم ص ۱۰۸ گوید دعبل بن علی خزاعی میگوید چون از خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام از خراسان برگشتم وارد ری شدم در شبی از شبها در حجره نشسته بودم وقصیدهٔ معروفه خود را میگفتم ودر ان تامل میکردم مدتی از شب گذشته ناگاه دیدم کسی در را میکوبد گفتم کیست گفت برادر تو در را گشودم شخص مهیبی داخل شد من از دیدن او بر خود لرزیدم وعالم

الرشید

زیارت نکردی چرا قبر آنحضرت را

متغیر شد بطوریکه چیزی نفهمیدم پس در گوشه نشست و گفت میترسم که من برادر توام از جن در شبی که تو متولد شده من هم متولد شده ام و با تو بزرگ شده ام والحال آمده ام که خواهش بجهت تو نقل کنم که باعث خوشحالی و زیادتی بصیرت تو و قوت نفس تو شود میگوید از این کلام بوجد آمدم پس گفت ای دعبل بدانکه بغض و عداوت من بعلی علیه السلام از همه کس بیشتر بود و قتی با جمعی از مرده سرکشان جن بیرون رفتیم در شبی از شبها گذشتیم بجماعتی که بزیارت قبر حسین علیه السلام آمده بودند از عداوت خواستم بایشان اذیت رسانم ناگاه دیدم که ملکی چند موکلند بر ایشان که ایشانرا محافظت مینمایند و ملائکه چند موکلند بر ایشان که ایشانرا از جانوران زمین حفظ میکنند من چون این را دیدم گویا در خواب بودم بیدار شدم و یافتم که این از عنایت الهی است نسبت بایشان و دانستم که این بجهت شرافت مکانیست که قصد کرده اند زیارت او را پس از عقیده خود برگشتم و توبه کردم و با آن قوم بزیارت آنحضرت مشرف شدم و با ایشان دعا کردم و بحج رفتم در آن سال و زیارت قبر پیغمبر را کردم و گذشتم بمردی که جمعی دور او را گرفته بودند پرسیدم کیست گفتند فرزند پیغمبر آخر الزمان حضرت صادق علیه السلام پس پیش رفتم و سلام کردم فرمودند مرحبا بتو ای عراقی یاد داری شبی را که در کربلا گذشتی و آنچه را دیدی از کرامت خدا باولیاء خدا من گفتم الحمد لله که خدا دلم را روشن کرد بنور هدایت شما و مرا از کسانی گردانید که چنگ زده اند بشما یابن رسول الله مرا حدیثی بگو که مرا تحفه باشد بجهت قوم خود و اهل خود فرمودند خبر داد مرا پدرم از پدر خود از جدش که رسول خدا فرمود یا علی بهشت حرام است بر انبیاء تا آنکه من داخل بهشت شوم و حرامست بر جمیع اوصیاء تا آنکه تو داخل شوی و حرامست بر جمیع امتان تا امت من داخل بهشت شوند و حرامست بر امت من تا آنکه اقرار کنند بولایت تو و متدین باشند بامامت تو یا علی بخدا قسم که داخل نمیشود در بهشت مگر کسیکه چنگ زده باشد بتو برنسب یا بسبب میگوید پس گفت یا دعبل خذها فلن تسمع من مثلها من مثلی ابدا بگیر این خبر را گفتم که مثل تو از مثل من نخواهد شنید هرگز پس گویا بزمین فرو رفت و او را ندیدم **مؤلف گوید** در تاریخ قصه مذکوره اشکال عظیمی هست و آن اینست که حضرت امام

التسعید من وقتي بعد ها ابلغ ثمانی و سبعین سنة و ادرك اربعة من ائمة المعصومین و كانت ولادته سنة و فات الصادق علیه السلام و وفاته فی سنة ست و اربعین و مأتین بالطیبة و هی بلد بین واسط و العراق و کوره الاهواز و کان شاعرا مجیدا بذی اللسان مولعا بالهجو و محطا للنا من اقدار و هجا الخلفاء و من دونهم و طال عمره فکان یقول لی خمسون سنة احمل خشبتی علی کتفی ادور علی من یصلبنی علیها فما اجد من یفعل ذلك و قد کان دعبل مشهورا فی اصحابنا الامامیة بالا یمان و علو المنزلة

تجدید حایر شریف

دعبل گوید من در مدینه خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم و حال آنکه ولادت دعبل سال وفات آنحضرت سنه ۱۴۸ است و نود و هشت سال عمر کرده و در سنه ۲۴۶ وفات نموده چنانکه در روضات الجنات ص ۲۷۲ ضبط کرده پس با این حال چطور میشود که حضرت صادق علیه السلام را درك کرده باشد مگر آنکه راوی اشتباه کرده عوض حضرت کاظم علیه السلام حضرت صادق علیه السلام را ذکر نموده یا آنکه در تاریخ ولادت دعبل اشتباه واقع شده بهر صورت در خود قضیه کلامی نیست و مندرجات آن مطابق اخبار صحیحه معتبره و ناقل و منقول معتمد و موثق است

ذکر تجدید حایر شریف

در تاسیخ گوید چون در فضیلت قبر حسین علیه السلام کاهی نام حایر در ذیل حدیث میگذرد واجب میکند که از حد و آن چیزی نگاشته اید همانا ابن ادریس در کتاب سرایر گوید که عرب مکان پست را حایر گوید و آب در مکان پست حیران شود و تا کرانه نشیند از اینجا است که شیخ شهید و جماعتی گویند که متوکل عباسی فرمان کرد که آب بر مضجع مبارك و ضریح مقدس بندند تا آن مضجع مرقد محو و منسی گردد در حجره سید الشهداء علیه السلام آب در دور حایر با لاگرفت و حایر را حصار داد و اندر حایر نتوانست شد در این صورت مسجد بزرك و غلامات آن از یمین و شمال در شمار حایر نخواهد بود بعضی از علماء بر آنند که آنچه محاط دیوارهای صحن مقدس است در شمار حایر است پس تمام صحن و غلامات که اتصال بصحن دارد حایر خواهد بود و جماعتی گویند ضریح و عماراتیکه با ضریح اتصال دارد حایر است و بیشتر از علماء حال و محققان را معتبر دانند ...

و در تحفة الزائر گوید شیخ شهید ره و جمعی دیگر گفته اند که حایر حرم حضرت حایر گردانیده است که در زمان متوکل که با مرا و آب بستند که اثر ضریح مطهر را منطمس سازند باعجاز آنحضرت آب بدور حایر بلند شد و داخل حایر نشد ...

ومرحوم عالم جلیل سید نبیل میرزا حسن زنوزی طاب مثواه که شرح حال او در مجلد ضیام از کتاب وقایع الایام ص ۱۰ ضبط شده در کتاب بحر العلوم و در ریاض الجنة

تحته الرجال ... و عظم النار و علیکم بمقالات الثقلین و تتمهم الحمیری بن عبد الرحمن الف و عاقد ... از فضالت التخصص معاهد البابعین شواهد ... و کان اللسان ... و علیه ... کعب ... و عبلا و حبشی و تلك ... و عبل الله ... علی ... و غیر ذلك ... مسعود ... علی ... خفیف ... الامیر ... تحید ... هاورن ... ابانت الاعمال ... کفت ... بر ... صبح ... گرد ... کرده ... بود

بواسطه

موسوم بودن آنمکان شریف بحایر در زمان بنی امیه و عهد حضرت صادق و امام موسی کاظم

گوید و عبارت کتاب اول این است یقول المؤلف الفقیر ومن الاتفاقات الحسنة ان هذا الذلیل فی الایام التی کنت ساکناً بالحایر الحسینیة علیه الثناء والتحیة رایت لیلة فی عالم النوم رجلاً نورانیا وکانه سألته عن سبب کون الحایر مسمّی به فقال لما ارسل المتوکل الماء الیه لیغضه غار الماء وهذه الکلمات عباراته بعینها فلما انتبهت وجدتها موافقة بما زبر فی الکتب لفظا ومفادا وما کنت سمعتها قبل وعبارت کتاب دویم این است کاتب الحروف گوید در کربلای معلی در اوایل سنّ شبی شخص نورانی در عالم رؤیا دیدم از او پرسیدم که بچه سبب مدفن سید الشهداء را حایر میگویند این عبارت را در جواب بعینه فرمود لما ارسل المتوکل الماء الیه لیغضه غار الماء وتا آنوقت این وجه را نشنیده بودم اگرچه در کتب مسطور بوده است

مؤلف گوید صریح روایت شهید ره و رؤیاء صاحب ریاض الجنة این است که بعد از آب بستن متوکل و ایستادن آب آنمکان شریف بحایر موسوم شده و حال آنکه نه چنین است بلکه در زمان بنی امیه مسمّی بحایر و بابی در آنجا بوده چنانچه در خبر حسین دختر زاده ابوحمزه ثمالی مذکور شد که گفت در اخر زمان بنی امیه بکربلا رفتم و در دو موضع گوید فلما انتهیت الی باب الحایر الخ و در روایت سلیمان بن مهران اعمش که معاصر منصور دوانیقی بود منقول گردید که گفت فخرجت مسرعا واتیت الحایر و در مزار بحار عن محمد البرقی عن القاسم عن جده الحسن عن ابرهیم علیه السلام قال من خرج من بیته یرید زیارة قبر ابیعبدالله الحسین بن علی علیهما السلام وکّل الله به ملکا فوضع اصبعه فی قفاه فلم یزل یکتب ما یخرج من فیه حتی یرد الحایر فاذا خرج من باب الحایر وضع کفه وسط ظهره ثم قال له اما ما مضی فقد غفر الله لک فاستانف العمل وایضا از حسین بن ثویر بن ابی فاخته از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود یا حسین من خرج من منزله یرید زیارة قبر الحسین بن علی علیهما السلام ان کان ماشیا کتب له بکل خطوة حسنة ومحی عنه سیئة حتی اذا صار فی الحایر کتبه الله من المفلحین المنجحین حتی اذا قضی مناسکه کتبه الله من الفائزین حتی اذا اراد الانصراف اتاه ملک فقال ان رسول الله یقرئک السلام و یقول لک استانف العمل فقد غفر لک ما مضی .

ترجمه دعبل خزاعی

(۱۹۲) بواسطه هجاء ابراهیم تا از بزرگ دعبل خطا آنانرا بنشت و چون بشنید کرد و اظهار عطوفت نمود دعبل آمد و سلام داد با مامون گفت قصیده مدارس آیات را بخوان دعبل جزع نمود مامون گفت لک الامان فلا تخف فرد بخواند تا اینکه رسید بجایی قصیده را دعبل تمام کرد مامون بگریست که محاسنش از اشک تر شد و در حق او احسان و انعام نمود و از مسرت صحبتش اظهار کرد

اخبار حدود حریم حضرت حسین علیه السلام

پس بمقتضای صریح این اخبار صحیحه معلوم شد که در زمان حضرت صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام آنمکان شریف مسمّی بحایر و بابی در آنجا بوده است نه اینکه در زمان متوکل عباسی باین اسم معروف شد

ولی جمع این دو اصطلاح بدین وجه ممکن است که بگوئیم تا زمان متوکل آن مکان شریف را حایر میگفتند بواسطه آنکه عرب مطلق مکان پست را حایر گوید و آب در مکان پست حیران شود و ساکن نشیند و چون در عهد متوکل این معنی بالخصوص محقق و در خارج محسوس گردید و بطریق اعجاز آب بر دور آنمکان شریف حیران ماند و بلند شد لذا علی التخصیص حایر گفتند .

(ذکر تحدید حریم الحسین علیه السلام)

در مزار بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود حرمة قبر الحسین علیه السلام فرسخ فی فرسخ من اربعة جوانب القبر .

وایضا از آنحضرت روایت کرده که فرمود حریم قبر الحسین علیه السلام خمس فراسخ من اربعة جوانب القبر

واز اسحق بن عمار روایت کرده که گفت سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ان لموضع قبر الحسین بن علی علیهما السلام حرمة معلومة من عرفها واستجار بها اجیر قلت فصف لی موضعها جعلت فداک قال امسح من موضع قبره الیوم فامسح خمسة وعشرین ذراعا من ناحیة رجلیه وخمسة و عشرین ذراعا مما یلی وجهه وخمسة وعشرین ذراعا من ناحیة راسه وموضع قبره منذ یوم دفن روضة من ریاض الجنة ومنه معراج یعرج فیه باعمال زوّاره الی السماء فلیس ملک ولا نبی فی السموات الا وهم یسئلون الله ان یاذن لهم فی زیارة قبر الحسین علیه السلام ففوج ینزل وفوج یعرج

واز عبدالله بن سنان عن ابیعبدالله علیه السلام قال سمعته یقول قبر الحسین علیه السلام عشرون ذراعا فی عشرین ذراعا مکسّرا روضة من ریاض الجنة وذکر الحدیث .

وبعد از نقل این اخبار میفرماید قال الشیخ ره فی المصباح الوجه فی هذه الاخبار

ترجمه دعبل خزاعی

(۱۹۳) از اهل البیت کرد چنانکه اول ازهل ... و از خارج من عنده و بیرون مقرب حضور شد که اول کسیکه بمجلس داخل میشد و آخر کسیکه بیرون میآمد او بود ولی بازه بحال اول برگشتم با ابیات چند که مامون را هجو نمود و انصار دعبل گوید بعد از آنکه بخدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام مشرف شدم و آنرا انشاد کردم ابیات ایکه گذشته انشاد کردم ** مدارس آیات خلت من تلاوة * ومنزل وحی مقفر العرصات * تا رسید باین قول خود * اری فیئهم فی غیرهم متقسما * وایدیهم من فیئهم صفرات * ...

قال

حد تربت استشفاء وسجود وسبحه

ترجمه دعبل خزاعی

باع: مقدار دو دراز کردن هر دو دست وتقریبا بقدر چهار ذراع میشود.

ترتب هذه المواضع في الفضل فالاقصى خمسة فراسخ وادناه من المشهد فرسخ واشرف الفرسخ خمس وعشرون ذراعا واشرف الخمس والعشرين عشرون ذراعا واشرف العشرين ما شرف به هو الجدث نفسه انتهى ونحوه قال في التهذيب اقول سيأتي اخبار الميل والسبعين ذراعا او باعا فلا تغفل

ودر تحفة الزائر گوید علماء جمع میان احادیث مختلفه این باب حمل بر اختلاف مراتب فضیلت کرده اند که اقصاء مراتب فضیلت پنج فرسخ است واز آن بهتر یک فرسخ واشرف از آن یکمیل واشرف از آن هفتاد باع واشرف از آن هفتاد ذرع واشرف از آن بیست وپنج ذرع واشرف از آن بیست ذرع واشرف از آن اصل ضریح است وظاهر قول علماء این است که تربت استشفاء وسجود وسبحه را از همه اینها توان برداشت واحوط در تربت استشفاء آن است که از زیاده از یکمیل برندارند واحوط از آن آنست که از حوالی ضریح مقدس اخذ نمایند

استجابت دعا در حایر مقدس آنحضرت

در مزار بحار از ابوهاشم جعفری روایت کرده که گفت دخلت على ابي الحسن علي بن محمد عليهما السلام وهو محموم عليل فقال لي يا اباهاشم ابعث رجلا من موالينا الى الحاير يدعو الله لي فخرجت من عنده فاستقبلني علي بن بلال فاعلمته ما قال لي وسئلته ان يكون الرجل الذي يخرج فقال السمع والطاعة ولكنني اقول انه افضل من الحاير اذا كان بمنزلة من في الحاير ودعاؤه لنفسه افضل من دعائي له بالحاير فاعلمته صلوات الله عليه ما قال فقال لي قل له كان رسول الله صلى الله عليه وآله افضل من البيت والحجر وكان يطوف بالبيت ويستلم الحجر وان لله تبارك وتعالى بقاعا يحب ان يدعى فيها فيستجيب لمن دعاه والحاير منها وارد شدم خدمت حضرت هادى عليه السلام وآن جناب مریض وتبدار بود فرمود یا اباهاشم کسی از دوستان ما را بفرست بحایر حسین علیه السلام که مرا در آنجا دعا کند وصحت مرا از خدا بخواهد من از حضور مبارکش بیرون آمده در راه علی بن بلال را ملاقات کردم وفرمایش آن بزرگوار را بدو گفتم وگفتم میخواهم آن کسیرا که بحایر عازم شود وآنحضرت را دعا بکند تو باشی گفت سمعا وطاعة ولیکن من میگویم که آنحضرت

استجابت دعا در حایر مقدس

ترجمه دعبل خزاعی

البته از حایر افضل است زیرا که بمنزله آن کسی است که در حایر مدفون است یعنی امام وحجت خدا است ودعای آنجناب در حق خودش افضل از دعای من است در حق وی یعنی در این استنابه چه سری است من این کلام علی بن بلال را بآنحضرت رسانیدم فرمود بگو بوی البته پیغمبر از کعبه وحجر الاسود افضل بود با وجود این طواف بیت خدا واستلام حجر بعمل میآوردند بدرستیکه خداوند متعال بقاع قرار داده وخواسته که در آنجا دعا بکنند واو را بخوانند وحایر حسین علیه السلام نیز از آن امکنه مشرفه است ...

وفصل شبعی از فضیلت زمین کربلا وخصایص وفواید تربت مبارکه سید الشهداء علیه السلام را در مجلد محرم از کتاب وقایع ص ۱۵۳ الی ۲۸۰ ذکر کرده ام فاطلب من هناك ...

وقعه دویم روز دوازدهم محرم الحرام

ورود اهل بیت علیهم السلام بکوفه وتمهید از ورود حضرت امیر علیه السلام بصره بعد از وقعه جمل

اخبار حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله از بغی فرقه ثلثه ضاله بروایت خاصه وعامه وذکر عنوانی در این باب

قال الله تعالى في سورة الحجرات وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فاصلحوا بينهما فان بغت احديهما على الاخرى فقاتلوا التي تبغي حتى تفيء الى امر الله فان فاءت فاصلحوا بينهما بالعدل واقسطوا ان الله يحب المقسطين انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بين اخويكم واتقوا الله لعلكم ترحمون ...

در خلاصة المنهج گوید که آورده اند میان عبد الله بن ساول وعبد الله بن رواحه منازعه افتاد قوم هر دو که اوس وخزرج بودند بتعصب خواسته با یکدیگر بمقام مجادله در آمدند بعضی بعضا وکفش وجمعی بچوب وخرما وضرب دست تعدی بگشودند پیغمبر تشریف آورد واصلاح فرمود واین آیه نازل شد وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا الآية یعنی اگر دو گروه از

اجمالی از حقوق مؤمنین بر یکدیگر

مؤمنین کارزار کنند بایکدیگر پس اصلاح کنید میان ایشان بنصیحت پس اگر ستم و تعدی نماید یکی ازین دو طائفه بطائفه دیگر و بصلح راضی نشود پس کارزار کنید با آن گروه دیگر که تعدی نماید تا بازگردد بحکم خدا پس اگر بازگردند آن طائفه باغیه براه حق و منقاد امر الهی شوند در ترک مقاتله پس اصلاح کنید میان ایشان بعدل یعنی در اصلاح میل بیک طائفه مکنید بلکه جانب هر دو را مرعی بدارید و عدل کنید در همه کارها بدرستیکه خدا دوست میدارد عدل کنند کان را و نیز بجهة تاکید و مبالغه در مصالحه بین المخاصمین و المتنازعین میفرماید انما المؤمنون اخوة الآیة یعنی جز این نیست که مؤمنان برادرانند یکدیگر را در دین و منسوبند باصل واحد که ایمان است و باید که میان ایشان نفاق و شقاق نباشد پس بصلاح آورید میان برادران خود بکف ظلم ظالم و اغاثت مظلوم و بترسید از عذاب الهی شاید که شما رحمت کرده شوید

ودر تفسیر صافی از کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود المؤمن اخ المؤمن عینه و دلیله لا یخونه و لا یظلمه و لا یغیبه و لا یعده عدة فیخلفه مؤمن برادر مؤمن و نگهبان و دلیل اوست باید که بر یکدیگر خیانت و ستم نکنند و عیب یکدیگر نگویند و خلف وعده ننمایند

ودر خلاصة المنهج در خبر است که یکدیگر نکوشند و دیوار خانه ها از بالای یکدیگر نگذارند مگر برضای یکدیگر تا موجب منع هوای همسایه نشود و یکدیگر را ببوی طعام ایذا نرسانند بلکه یکدیگر را بآن محظوظ سازند

ودر مجمع البیان گوید فی وصیة النبی صلی الله علیه و آله لامیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام سر میلا عد مریضا سر میلین شیع جنازة سر ثلاثة امیال اجب دعوة سر اربعة امیال زر اخا فی الله سر خمسة امیال اجب دعوة الملهوف سر ستة امیال انصر المظلوم و علیک بالاستغفار از جمله وصایای حضرت رسول صلی الله علیه و آله که با امیر المؤمنین علیه السلام فرموده آنست که یا علی یک میل راه برو و عیادت بیمار کن و دو میل راه برو و تشییع جنازه نما و سه میل راه برو و اجابت دعوت کن و چهار میل راه برو و زیارت کسی کن که با او دوست برادری گرفته باشی در راه خدا و پنج میل راه برو و اجابت ملهوف کن و شش میل راه برو

تاویل آیه و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا

و نصرت مظلوم کن و بر تست که همیشه باستغفار باشی

تاویل آیه و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا

ودر تفسیر برهان گوید وکان امیرالمؤمنین ع یخصف نعل رسول الله صلی الله علیه و آله

ودر تفسیر برهان نسخه بدل هذه الآیة

فی الصافی عن الکافی و التهذیب و القمی عن الصادق عن ابیه علیهما السلام فی حدیث قال لما نزلت هذه الآیة قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان منکم من یقاتل بعدی علی التاویل کما قاتلت علی التنزیل فسئل من هو قال خاصف النعل یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فقال عمار بن یاسر قاتلت بهذه الرایة مع رسول الله صلی الله علیه و آله ثلثا و هذه الرابعة والله لو ضربونا حتی یبلغوا بنا السعفات من هجر لعلمنا انا علی الحق و انهم علی الباطل و کانت السیرة فیهم من امیر المؤمنین ما کان من رسول الله فی اهل مکة یوم فتح مکة فانه لم یسب لهم ذریة و قال من اغلق بابه فهو آمن و من القی سلاحه فهو آمن و من دخل دار ابی سفیان فهو آمن و کذلک قال امیر المؤمنین یوم البصرة نادی فیهم لا تسبوا لهم ذریة و لا تجهزوا علی جریح و لا تتبعوا مدبرا و من اغلق بابه و القی سلاحه فهو آمن

و قال ایضا و فی الکافی عنه علیه السلام انما جاء تاویل هذه الآیة یوم البصرة و هم اهل هذه الآیة و هم الذین بغوا علی امیر المؤمنین علیه السلام فکان الواجب علیهم قتالهم و قتلهم حتی یفیئوا الی امر الله و لو لم یفیئوا لکان الواجب علیه فیما انزل الله ان لا یرفع السیف عنهم حتی یفیئوا و یرجعوا عن رایهم لانهم بایعوا طائعین غیر کارهین و هی الفئة الباغیة کما قال الله عز و جل فکان الواجب علی امیر المؤمنین علیه السلام ان یعدل فیهم حیث کان ظفر بهم کما عدل رسول الله صلی الله علیه و آله فی اهل مکة انما من علیهم و عفی و کذلک صنع امیر المؤمنین باهل البصرة حیث ظفر بهم مثل ما صنع النبی صلی الله علیه و آله باهل مکة حذو النعل بالنعل

ترجمه این جمله روایت چنین باشد که حضرت باقر علیه السلام میفرماید چون آیه و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا نازل شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند بدرستیکه در میان شما کسی هست که بعد از من با تاویل این آیه قتال خواهد داد چنانکه من با تنزیل قرآن جهاد کردم پرسیدند آن شخص کیست فرمود کسیست که نعل میدوزد یعنی امیر المؤمنین علیه السلام

عفو حضرت رسول از اهل مکه و عفو حضرت امیر از اهل بصره

فلذا عمار یاسر در وقعهٔ جمل گفت که بدین علم در خدمت پیغمبر سه مرتبه جهاد کرده‌ام واین دفعه چهارم است که در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام هستم سوگند با خدای اگر ایشان ما را بزنند وتا نخلستان بحرین برسانند یقین داریم که ما حق وایشان باطلند وسیرت حضرت امیر علیه السلام دراین وقعه مثل سیرت حضرت رسول بود در فتح مکه که اولاد ایشان را اسیر نکرد وفرمود هر کس در خود را ببندد در امان است وهر که سلاح خویش را بیندازد در امان است وهر کس داخل خانهٔ ابوسفیان بشود در امان است همچنین حضرت امیر علیه السلام در یوم بصره در میان اصحاب ندا فرمود که اولاد ایشان را اسیر نکنید ومجروحی را متعرض نشوید ومدبری را تعقیب ننمائید وهر کس در خود را ببندد وسلاح بیندازد در امان است .

وصاحب کافی میفرماید که تأویل این آیهٔ شریفه در یوم بصره ظاهر شد که ایشان بحضرت امیر علیه السلام بغی کردند وواجب بود بر آنجناب قتال وقتل ایشان تا بامر الهی رجوع نمایند واگر تمکین نکنند بموجب آیهٔ کریمه واجب بود که شمشیر خود را از سر ایشان برندارد تا از رای خود برگردند زیرا که ایشان بطوع ورغبت بدون اکراه واجبار با آن جناب بیعت کردند وایشان فئهٔ باغیه بودند که خدا فرموده وواجب بود برآنحضرت که بعد از ظفر ونصرت در میان ایشان عدل ونصفت بنمایند چنانچه رسول اکرم در حق اهل مکه بعمل آورد ومنت بگذارد وایشان را عفو فرمود همچنین آنحضرت امیر علیه السلام چون با اهل بصره ظفر یافت اغماض نمود وعفو فرمود حذو النعل بالنعل یعنی این دو قصه مثل دو پیکان که بر گوشهٔ آن میزنند باهم برابر بودند ،

مؤلف گوید در این مقام بخاطرم آمد رؤیاء اجل شرفاء سید رضی ره ومناسب دیدم که مذکور آید

مرحوم علامه نوری نور الله مرقده در دار السلام از کتاب نزهة المشتاقین روایت کرده که سید رضی برادر سید مرتضی قدس سرهما شبی حضرت رسول صلی الله علیه وآله را در خواب

رؤیاء سید رضی ره وابیات حیص بیص

دید وعرض کرد یاجداه انت قلت یوم فتح مکة من دخل دار ابی سفیان کان امنا ومن اغلق بابه کان امنا ومن دخل الحرم کان امنا ومن القی سلاحه کان امنا یعنی جد بزرگوار شما در فتح مکه فرمودید هر کس بخانهٔ ابوسفیان داخل شود در امان است وهر که در خود را ببندد در امان است وهر کس بحرم خدا داخل شود در امان است وهر که سلاح خود را بیندازد در امان است یعنی از آنها عفو فرمودید پس چرا بنی امیه از نور دیده ات حسین علیه السلام در روز عاشوراء عفو نکردند فرمود جواب تو نزد حیص بیص است فقام من نومه ومضی الیه فلما طرق علیه الباب خرج الیه وقال جئت تطلب جواب مسئلتك وچون از خواب بیدار شد آمد خانهٔ او ودر را زد بیرون آمد وگفت آمدهٔ برای جواب مسئلت خود انی نظمت البارحة ثلثة ابیات من الشعر وهی هذه من دیشب سه بیت نظم کرده‌ام وآنها این است :

مَلَکْنَا فَکَانَ الْعَفْوُ مِنَّا سَجِیَّةً	فَلَمَّا مَلَکْتُمْ سَالَ بِالدَّمِ اَبْطَحُ
وَحَلَّلْتُمْ قَتْلَ الْاُسَارٰی وَطَالَمَا	غَدَوْنَا عَلَی الْاَسْرٰی نَعِفُّ وَنَصْفَحُ
فَحَسْبُکُمْ هٰذَا التَّفَاوُتُ بَیْنَنَا	فَکُلُّ اِنَاءٍ بِالَّذِی فِیهِ یَنْضَحُ

یعنی ما چون بدشمن ظفر یافتیم ومالك شدیم باقتضای حسن سجیت خود عفو واغماض کردیم ولی چون شما غالب شدید بحکم قبح سریرت خود ما را کشتید واز خون ما بیابان را آلوده کردید وشما چون بر اسیران ما دست یافتید بکشتید ولی بسیار شد که چون ما بر اسراء شما قدرت یافتیم عفو وصفح نمودیم پس این تفاوت رحم واصالت ما وظلم وجفای شما در میان ما وشما کفایت میکند چنانچه گفته‌اند الاناء یترشح بما فیه :

از کوزه برون همان تراود که در اوست

قاضی شمس الدین احمد بن محمد شافعی در وفیات الاعیان ص ۲۲۰ این رؤیاء را از شیخ نصر الله بن مجلی که از ثقات اهل سنت وجماعت نقل کرده ودر ترجمهٔ حیص بیص گوید سعد بن محمد بن صیفی المعروف بحیص بیص الشاعر المشهور کان فقیها شافعی المذهب وانما قیل له حیص بیص لانه رای الناس یوما فی حرکة مزعجة وامر شدید فقال ما للناس فی حیص بیص

امان دادن رسول خدا با بوسفیان در فتح مکه

نبی علیه هذا اللقب و معنی ما بین الکاملین الشدة و الاختلاط .

(اجمالی از فتح مکه و امان ابوسفیان)

در حیاة القلوب گوید که حضرت رسول به عباس فرمود که ابوسفیان را ببر بخیمهٔ خود
و صبح او را حاضر کن نزد ما بروایت قطب راوندی چون عباس او را بخیمه برد اعلموا
از آمدن خود بسیار پشیمان شد و در خاطر خود گفت که کرده است آنچه من کردم خود را
بدست خود به بلا افکندم اگر بمکه میرفتم قبایل عرب را جمع میکردم ممکن بود که او را بگریزانم
پس حضرت باعجاز نبوت از خیمهٔ خود صدا زد که اگر چنین میکردی مخذول و منکوب
میشدی خدا ما را بر تو یاری میداد و چون صبح طالع شد و بلال اذان گفت ابوسفیان
گفت ای ابو الفضل این چه صدا است عباس گفت این موذن حضرت رسول است مردم را
برای نماز خبر میکند بو خیز و وضو بساز و بنماز حاضر شو پس عباس وضو تعلیم او کرد و او
وضو ساخت و چون او را بخدمت حضرت اورد دید که حضرت رسول وضو میسازد
و مسلمانان دستهای خود را در زیر آب وضوی آنحضرت داشته اند و هر قطره بدست هر که
میرسید بر روی خود میمالید ابوسفیان گفت هرگز ندیده ام که پادشاه عجم و پادشاه روم را
چنین تعظیم کنند پس چون نماز صبح را ادا کردند عباس ابوسفیان را بخدمت حضرت اورد
ابوسفیان گفت یا رسول الله میخواهم مرا رخصت دهی که بروم بسوی قوم تو و ایشان را بترسانم
و بسوی خدا و رسول دعوت کنم حضرت او را مرخص فرمود پس او با عباس گفت چه
بگویم با مردم که مطمئن گردند حضرت فرمود که بگو با ایشان که هر که لا اله الا الله
محمد رسول الله بگوید و دست از جنگ باز دارد ایمن است و هر که نزد کعبه بنشیند
و سلاح و حربه نداشته باشد ایمن است عباس گفت یا رسول الله ابوسفیان مردی
است که فخر را دوست میدارد و میخواهد که او را بشرفی مخصوص گردانی فرمود که هر که
داخل خانهٔ ابوسفیان شود ایمن است و هر که در خانهٔ خود بنشیند و در خانهٔ خود را ببندد

فانت دهر الدکله شر یطیر هل رب خائف فاو کفف عن هذا و صرف هذا الشر عن نفسک فقال لو جعلت الذنابک ما نقول فو سمن الکرام الناس لا ینفع بهم الا علی الرهبة و لا یبالا الشاعر وان کان مجیدا اذا لم یخشه و لمن یتقیک علی عرضه الکریم و رغب الیک فی ترضیه و عوتب الناس الکرام من محاسنهم و دنی کل من نثر فیه شرف و لا کل من وصفه بالجود و المجد و الشجاعة و لم یکن ذلک فیه انتفع بقول ان فاذا رأی الذا و جعت عرض من عرضه و فضحه اتقاک و خاف من مثل ما یجری علی الاخر و عان ... نا

اخبار پیغمبر از بغی فرق ثلثه ضاله

(تتمهٔ ترجمهٔ حیص بیص)

در هدیة الاحباب گوید حیص بیص شهاب الدین ابو الفوارس سعد بن محمد بن سعد الصیفی التمیمی فقیه شاعر ادیب است میگفته که من از فرزندان اکثم بن صیفی حکیم عرب میباشم و او را شافعی گفته اند و بعضی احتمال داده اند که شیعه باشد .

(و از محاسن شعر اوست)

یا طالب الرزق فی الآفاق مجتهدا	اقصر عناک فان الرزق مقسوم
الرزق یسعی الی من لیس یطلبه	و طالب الرزق یسعی و هو محروم

و له ایضا

انفق و لا تخش اقلالا فقد قسمت	علی العباد من الرحمن ارزاق
لا ینفع البخل مع دنیا مولیة	و لا یضر مع الاقبال انفاق

تفصیل اخبار حضرت رسول صلی الله علیه و آله از بغی فرق ثلثه ضاله بروایت خاصه و عامه

شیخ اجل صدوق علیه الرحمة در معانی الاخبار مسندا از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که در آخر حدیث طویلی فرمود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بام سلمه رضی الله عنها فرمود یا ام سلمه اسمعی و اشهدی هذا علی بن ابیطالب اخی فی الدنیا و اخی فی الآخرة یا ام سلمه اسمعی و اشهدی هذا علی بن ابیطالب وزیری فی الدنیا و وزیری فی الآخرة یا ام سلمه اسمعی و اشهدی هذا علی بن ابیطالب حامل لوائی فی الدنیا و حامل لواء الحمد غدا فی الآخرة یا ام سلمه اسمعی و اشهدی هذا علی بن ابیطالب وصیی و خلیفتی من بعدی و قاضی عداتی و الذائد عن حوضی یا ام سلمه اسمعی و اشهدی هذا علی بن ابیطالب سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و قاتل الناکثین و المارقین و القاسطین

ایا ما البابات الهباء الغد عن الاخف یفیح الشاعر من المدیح اذا مدح فضحک ابو خالد و قال هذا و الله مقال من لا یجوز بخف انه کان ابقی الکرم یعمل بعج و بیب سنن یدور الدنیا کلها و یرجع قدما قاد و احرم) و الشد علی انفسه و بعد استفاده حلت عقلا بعض البر و دم و یعز عنه الطیف سلمه کقصته انه ینجلی انتهی

نسخ کنندهٔ بیگانگان از حوض من

اخبار بقیه از بعض فرق ثلثه ضاله

قلت یا رسول الله من الناکثون قال الذین یبایعونه بالمدینة وینکثونه بالبصرة قلت من القاسطون
قال معویة واصحابه من اهل الشام قلت من المارقون قال اصحاب النهروان

وشیخ عز الدین ابی الحدید ابوحامد عبد الحمید در شرح نهج البلاغه ص (؟)
طبع مصر در بیان معنی کلام حضرت امیر علیه السلم در خطبه شقشقیه که میفرماید فلما نهضت بالامر
نکثت طائفة ومرقت اخری وقسط آخرون گوید فاما الطائفة الناکثة فهم اصحاب الجمل
واما الطائفة القاسطة فاصحاب صفین وسماهم رسول الله صلی الله علیه وآله القاسطین
واما الطائفة المارقة فاصحاب النهروان واشرنا نحن بقولنا سماهم رسول الله صلی الله علیه
وآله القاسطین الی قوله صه ستقاتل بعدی الناکثین والقاسطین والمارقین وهذا الخبر من
دلائل نبوته صلوات الله علیه لانه اخبار صریح بالغیب لا یحتمل التمویه والتدلیس کما تحتمله
الاخبار المجملة وصدق قوله صه والمارقین قوله اولا فی الخوارج یمرقون من الدین کما یمرق
السهم من الرمیة وصدق قوله الناکثین کونهم نکثوا البیعة بادی بدء وقد کان علیه السلم
یتلو وقت مبایعتهم له ومن نکث فانما ینکث علی نفسه واما اصحاب صفین فانهم عند
اصحابنا مخلدون فی النار لفسقهم فصح فیهم قوله تعالی واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا

حدیث ابورافع مولی رسول الله صه در بغی اهل بصره

شیخ جلیل ثقه ابوالعباس احمد بن علی النجاشی قدس سره در کتاب رجال از ابورافع
روایت کرده که گفت دخلت علی رسول الله صه وهو نائم او یوحی الیه واذا حیة فی جانب البیت
فکرهت ان اقتلها فاوقظه روزی بخدمت رسول خدا صه رفتم دیدم آنحضرت خوابیده یا وحی
بر او نازل شده و ماری در گوشه خانه است که اگر او را بکشم آنحضرت از آواز مطرقه من بیدار شود
پس در میان آنحضرت و مار خوابیدم و خود را سپر ساختم که اگر ضرری برسد بمن وارد آید
فاستیقظ وهو یتلو هذه الآیة پس آنحضرت بیدار شد و این آیه را میخواند انما ولیکم الله و
رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون وبعد از اتمام
آیه فرمود الحمد لله الذی اکمل لعلی نعمته وهنیئا لعلی بتفضیل الله ایاه ثم ...

[illegible]

حدیث ابورافع وسعادت او در اسلام

که نعمت خود را بعلی تمام کرد وفضل ولطف خداوندی او گوارا وسزاوار است باد پس فرمود اینجا
خوابیده بودی ابورافع من دیدم مار را بعرض رسانیدم فرمود برخیز و او را بکش من او را کشتم پس دست
مرا گرفت و فرمود یا ابارافع کیف انت وقوم یقاتلون علیا هو علی الحق وهم علی الباطل ای ابورافع
چگونه خواهی بود در روزی که قومی با علی مقاتله کنند و او بر حق است و ایشان بر باطل جهاد
با آن جماعت حق است از جانب خدا فمن لم یستطع جهادهم فبقلبه و کسیکه قدرت جهاد ندارد
باید در دل خود دشمن دارد که دیگر غیر از این چیزی نیست عرض کردم یا رسول الله از خدای
تعالی مسئلت کن که اگر من آن قوم را درک کنم مرا با ایشان قوه جهاد کرامت فرماید گوید
رسول الله صه در حق من دعا کرد و پس بسوی مردم آمد و فرمود یا ایها الناس من احب ان ینظر الی
امینی علی نفسی واهلی فهذا ابورافع امینی علی نفسی ای مردم هر کس بخواهد که ببیند امین مرا بر
نفس واهل من این ابورافع امین من است بر نفس من عون بن عبید الله بن ابی رافع گوید فلما
بویع علی علیه السلم وخالفه معویة بالشام وسار طلحة والزبیر الی البصرة وچون مردم بعلی علیه السلم
بیعت کردند ومعاویه در شام با وی مخالفت ورزید وطلحه وزبیر بسوی بصره شتافتند ابورافع
گفت این است فرمایش رسول خدا صه که خبر داده سیقاتل علیا قوم یکون حقا فی الله جهادهم قومی
با علی مقاتله کنند که حق است در راه خدا جهاد با ایشان پس زمینی که در خیبر داشت وخانه
خود را در مدینه فروخت وبا علی علیه السلم حرکت کرد واو مرد پیری بود که هشتاد وپنج سال
عمر داشت ومیگفت الحمد لله لقد اصبحت ولا احد بمنزلتی لقد بایعت البیعتین بیعة العقبة
وبیعة الرضوان وصلیت القبلتین وهاجرت الهجر الثلث حمد خدا را که در حکم امروز کسی
بسعادت من نمیرسد بتحقیق دو بیعت کردم بیعت عقبه وبیعت رضوان وبر دو قبله نماز
گذاردم یعنی کعبه وبیت المقدس وسه هجرت نمودم عون بن عبید الله گوید بجد خود ابورافع
گفتم آن سه هجرت کدام است گفت هجرت کردم با جعفر بن ابیطالب رحمة الله علیه بزمین حبشه و
هجرت نمودم با رسول خدا بسوی مدینه واین هجرت سیم است در خدمت علی علیه السلم بجانب کوفه و
ابورافع در خدمت آنحضرت بود تا بعد از شهادت آنجناب با حسن علیه السلم بمدینه برگشت و

[illegible]

اجمالی از احوال ابو رافع رحمة الله علیه

نا البکه خانه وعلاقه نداشت پس حضرت مجتبی صلوات الله علیه خانه علی علیه السلام را با حیّ بالمناصفه
تقسیم کرده و مزرعه بود و بخشید که عبید الله بن ابی رافع از او بیعا و به بصد هزار و هفتاد
هزار درهم فروخت .

ترجمۀ ابو رافع راوی خبر مذکور

شیخ نجاشی رحمة الله علیه گوید ابو رافع مولی رسول الله صلی الله علیه وآله و
اسمه اسلم کان للعباس بن عبد المطلب رحمة الله علیه فوهبه للنبی ص فلما بشّر النبی ص باسلام
العباس اعتقه وایضا گوید ویقال ان اسم ابی رافع ابرهیم واسلم قدیما بمکة وهاجر الی المدینة
وشهد مع النبی ص مشاهده ولزم امیر المؤمنین علیه السلام من بعده وکان من خیار الشیعة وشهد
معه حروبه وکان صاحب بیت ماله بالکوفة وابناه عبید الله وعلی کاتبا امیر المؤمنین علیه السلام
ولابی رافع کتاب السنن والاحکام والقضایا وعلی بن ابی رافع تابعی من خیار الشیعة کانت له
صحبة من امیر المؤمنین علیه السلام وکان کاتبا له وحفظ کثیرا وجمع کتابا فی فنون من الفقه الوضوء
والصلوة وسائر الابواب .

ومرحوم آیة الله العلامة حاج شیخ محمد طه نجف النجفی قدس سره در اتقان المقال
در شرح کلام نجاشی ره که گفته وکان ابو رافع صاحب بیت مال امیر المؤمنین علیه السلام بالکوفة گوید
تلک ولایة بیت المال تقضی بالعدالة والتقوی وکانه لذلک قال فی الخلاصة ثقة لزم امیر المؤمنین
علیه السلام وکان من خیار الشیعة .

وشیخ ابو عمر یوسف بن عبد الله القرطبی المالکی المعروف بابن عبد البر در استیعاب
گوید ابو رافع مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم کان قبطیا وکان لسعید بن العاص فورثه عنه
بنوه وهم عشرة فاعتقوه کلهم الا واحدا یقال له خالد بن سعید تمسک بنصیبه منه فاتی ابو
رافع رسول الله صلی الله علیه وسلم یستعینه علی من لم یعتق منهم فقال رسول الله ص لخالد بن سعید
بن العاص اعتق ان شئت نصیبک قال ما انا بفاعل قال فبعه قال ولا قال فهبه لی قال ولا قال

صاحب الاستیعاب

ترجمة ابن عبد البر صاحب الاستیعاب فی کتب خیرة و مفید

یکی از انصار شیخ ابو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر القرطبی الاندلسی المعروف بابن عبد البر صاحب کتاب الاستیعاب فی بیان ترجمة الاوائل والاصحاب کان حافظا دیار المغرب محدثا اشعریا متصلبا ناصبیا بل قیل و بظاهره من نظائره کتاب الاستیعاب فی اثبات ان رفع بعض اعاظم الاصحاب انه کان متعلقا غیر الثقات و یجانب المعاندین مع ان محمد الاجلة الاطیاب نظیر ابی محمد بن اعثم الکوفی المورخ المشهور قد نقل منه فی نفسه نصیحة فی ...

بقول

اخبار حضرت امیر علیه السلام از بغی فرق ثلثۀ ضالّه

فانت علی حقک منه فعلت ما شاء الله ثم اتی خالد رسول الله ص فقال قد وهبت نصیبی منه لک یا
رسول الله وانما حملنی علی ما صنعته الغضب لانه کان ذا نفعه فاعتق رسول الله ص نصیبه الذی له
بعد قبول الهبة فکان ابو رافع یقول انا مولی رسول الله وبعد از نقل این روایت گوید وما
روی انه کان للعباس فوهبه للنبی صلی الله علیه وسلم اولی واصح ان شاء الله لانهم قد جمعوا انه
مولی رسول الله ص لا یختلفون فی ذلک وعقب ابن ابی رافع اشراف بالمدینة وغیرها عند الناس
وزوجه النبی صلی الله علیه وسلم سلمی مولاته فولدت له عبید الله بن ابی رافع وکانت سلمی قابلة
ابرهیم بن النبی ص وشهدت معه خیبر وکان عبید الله بن ابی رافع خازنا وکاتبا لعلی رضی الله
عنه وشهد ابو رافع احدا والخندق وما بعدهما من المشاهد ولم یشهد بدرا بدر الا انه کان الاسلام قبل ...
مقیما بمکة فیما ذکروا .

اخبار حضرت امیر علیه السلام از بغی فرق ثلثۀ ضالّه وخطبۀ آنحضرت در زمین زاویه نزدیک بصره

مورخ فاضل خبیر مرحوم محمد تقی خان لسان الملک متخلص بسپهر در مجلد امیر ناسخ التواریخ
ص ٤٥ گوید امیر المؤمنین علی علیه السلام خواست تا حجت تمام کند گرفت انس بن مالک را فرمود نزد یک طلحه
و زبیر شو و انچه از رسول خدای در حق ایشان شنیده باشی تذکره میکن و ایشان را فرایاد میده باشد
که از این غوایت باز آیند و براه هدایت روند انس برفت ولی انکه شرط متابعت بپای برد
مراجعت کرد و گفت انچه از رسول خدا شنیده بودم فراموش کردم ندانستم چگویم لاجرم باز آمدم
قال ان کنت کاذبا فضربک الله بها بیضاء لامعة لا تواریها العمامة فرمود اگر در وغگو باشی
خداوند ترا به برص بر سر و روی تو آشکار کند که با عمامه نتوانی پوشید و انس از آن پس مبروص شد
چنانکه همواره با برقع میزیست مع القصه چون فرستادگان امیر المؤمنین علی علیه السلام از نزد طلحه و
زبیر باز آمدند و اعلام با جنگ کردند علی علیه السلام در میان جماعت بر پای شد و این خطبه قرائت
کرد از پس حمد خداوند و درود بر رسول فرمود ایها الناس انی قد راقبت هؤلاء القوم کیما یرعووا

صاحب الاستیعاب

یقول فی کتاب الفتوح تحت عنوان احادیث اصحاب الجمل فانه لا انکار احادیث السنة والجماعة فارقة اهل السنة والقرائات ولا الکتب سائر القرآن ولا دعوا ان تقع بایدی الشیعة حذرا من ان تحتج علینا الروافض فیقیمون بها علی من خالفهم من اهل الحدیث اطلع علی مضامینها ابن ملکان ... العوام وقال ابن خلکان عن کتاب المورخ فیما نقل عن معاصره القرطبیان هو انا ما علمت الحدیث والادب وما یتعلق بهما قال القاضی ابن بکر سمعت شیخنا القاضی ابا الولید التاجی یقول لم یکن بالاندلس مثل ابی عمر فی الحدیث وقال الباجی ایضا ابو عمر احفظ اهل المغرب ابن

و در ناسخ گفته که ایشان زید بن صوحان و عمران بن حصین و عبد الله بن عباس بودند

از خطبهٔ حضرت امیر علیه السلم در زمین زاویهٔ نزدیک بصره

وهم جبوا وقد وبختهم بنکثهم وعرفتهم بغیهم فلم یستحیوا وقد بعثوا الی ان ابرز للطعان واصبر للجلاد الی ان قال صلوات الله علیه والذی نفسی علی بیده لألف ضربة بالسیف اهون من موتة واحدة علی الفراش ای مردم من اینجماعت را پایندم باشد که از کردار زشت باز آیند وایشانرا بنکث بیعت توبیخ کردم وبغی ایشانرا بنمودم با این همه شرمناک نشدند ومرا بمبارزت ومقاتلت دعوت کردند تا آنجا که میفرماید سوگند با خدای که هزار زخم تیغ بر من هموار تراست از مرگ در فراش اللهمّ انّ طلحة نکث بیعتی والب علی عثمان حتی قتله ثم عضهنی به ورمانی اللهمّ فلا تمهله الهی طلحه بیعت من بشکست ومردم را بر قتل عثمان برانگیخت وتهمت بر من بست خدایا او را مهلت مگذار اللهمّ انّ الزبیر قطع رحمی ونکث بیعتی وظاهر علی عدوّی ونصب لی الحرب وهو یعلم انه ظالم لی فاکفنیه الیوم بما شئت الهی زبیر عهد بشکست ورحم بگسست وپشتوان عدو شد وازدر من حرب بپا داشت وخال آنکه میداند بر من ستم میکند تو شر او را از من باز دار بدانسان که خود دانی وخواهی این شعر را نیز در این معنی میفرماید :

انّ یومی من الزبیر ومن طلحة		فیما یسوئنی لطویل	
ظلمانی ولم یکن علم الله الی		الظلم لی لخلق سبیل	

پس از پایان بنشست این وقت ابن کوّا وقیس بن عباد عرض کردند یا امیر المؤمنین در مقاتلت با طلحه وزبیر چه حکم چیست کابعت از آنکه ایشان مسلمانانند ودر شمار حواری رسول خدایند با ایشانرا عرضهٔ شمشیر توان داشت فرمود ایشان در حجاز با من بیعت کردند ودر عراق بیعت بشکستند پس قتال با ایشان حلال باشد وَاِنْ نَکَثُوا اَیْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِی دِینِکُمْ فَقَاتِلُوا اَئِمَّةَ الْکُفْرِ اِنَّهُمْ لَا اَیْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ آنگاه فرمود لقد عهد الیّ رسول الله صلی الله علیه وآله وقال یا علی لتقاتلنّ الفئة الناکثة والفئة الباغیة والفرقة المارقة انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون بعد از قرائت این آیت مبارک فرمود رسول خدای از من عهد بسته است که با جماعت ناکثین که اصحاب جملند وفئهٔ باغیه که مردم معویه اند وفرقهٔ مارقه که خوارج نهروانند مقاتلت کنم چه ایشانرا عهدی وپیمانی ودینی ودیانتی در دست نیست ..

صاحب الاستیعاب

ابن عبد البر ذاب فی طلب العلم وبرع براعة فاق بها من تقدمه من رجال الاندلس والّف کتبا مفیدة منها کتاب الاستیعاب انتهی وتوفی ابن عبد البر سنة ثلاث وستین واربعمائة وفات الخطیب البغدادی فیها فی ذلک والعجب انه کان فی وقته حافظ المغرب وکان الخطیب حافظ المشرق فماتا فی سنة واحدة ومن مصنفات ابن عبد البر المذکور ایضا کتاب بهجة المجالس ... العقد وکانه فی الحکایات النادرة وله ایضا کتاب التمهید وعالم خبیر کاتب چلپی خلیفه مصطفی بن عبد الله در کشف الظنون در باب الالف گوید

استیعاب

شکایت حضرت امیر علیه السلم از خصومت چهار کس

شکایت حضرت امیر علیه السلام از خصومت چهار کس

آنگاه روی با مردم کرد وفرمود امروز چهار کس دل در خصومت من استوار کرده اند که مانند ایشان در اینجهان کمتر بدست شود نخستین زبیر بن العوام است که مانند او سواری کمتر در پشت اسب دیدار شده دوّم طلحة بن عبید الله است که در کار حیلت وخدیعت از بهر او نظیری نتوان یافت سه دیگر عایشه است که مردمان طاعت او را بر خویشتن فرض میشمارند چهارم یعلی بن منیه که از عهد عثمان مالها بر زبر هم گذاشته وخزانه ها از سیم وزر انباشته وآن سه کس بمال وی مردم را گمراه کنند واز زر وسیم او ساز سپاه فرمایند سوگند با خدای چون بر او دست یابم اموال واثقال او را بر بیت المال حمل خواهم داد وبهرهٔ مسلمانان خواهم ساخت خزیمة بن ثابت چون این کلمات بشنید بر پای خاست وعرض کرد یا امیر المؤمنین در جمله سخن بصدق کردی این جماعت پیمان تو در نوردیدند ودر حق تو بد سگالیدند لکن منّت خدایرا که دلیری ودلاوری تو ده چندان زبیراست وحیلت وخدیعت طلحه هرگز با علم ودانش تو برابر نشود وعایشه را در مطاعت هیچگاه محل ومکانت تو نباشد ومال دنیا را انقدر ودرجت ندانیم که از آن سخن کنیم در هر حال امیر المؤمنین را خاطر شاد باید بود وبدفع دشمن میباید پرداخت

وصیتهای حضرت امیر علیه السلم در باب اهل بصره

ونیز در ناسخ گوید امیر المؤمنین علیه السلم لشکر را از زاویه جنبش داد وفوج وفوج بسوی خریبه روان داشت تا بجمله از زاویه بخریبه شدند وصف از پس صف بایستادند وبا سپاه خصم مقابله کردند این وقت لشکر امیر المؤمنین علی بیست هزار کس بشمار رسید ولشکر طلحه وزبیر سی هزار مرد بودند هم در این هنگام علی علیه السلم صفوف خویش را مخاطب داشت وفرمود لا تقاتلوا القوم حتی یبدؤکم حجة اخری واذا قاتلتموهم فلا تجهزوا علی جریح واذا هزمتموهم فلا تتبعوا مدبرا ولا تکشفوا عورة ولا تمثلوا بقتیل واذا وصلتم الی رحال القوم فلا تهتکوا سترا ولا تدخلوا دارا ولا تاخذوا من اموالهم شیئا ولا تهیجوا امرأة باذی وان شتمن اعراضکم وسببن امرائکم وصلحائکم فانهن ضعاف القوی والانفس والعقول الخطبة چون این جماعت نکث بیعت کردند

استیعاب ... مصنف الاستیعاب ... حافظ ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی المتوفی سنة ۴۶۳ ثلث وستین واربعمائة ... وهو کتاب جلیل القدر ... اوله الحمد لله ... والصلوة والسلام ... مقابله علی ترتیب الحروف ... علی اصطلاح المغرب ... فی الاسماء ... الانفراد ... الکنی ... الخ

اجمالی از احوال زبیر بن العوام

شمارا در مقاتلت ایشان حجتی است وگاهیکه دست باز دارید تا ایشان مبادرت کنند از بهر شما حجتی دیگر باشد وانگاه که باد و حجت بمقاتلت و مدافعت برخیزید هیچ جراحت زده را دیگر باره زحمت مکنید واز دنبال هیچ هزیمت شده متازید و هیچ زن را پرده مدرید و هیچ مقتول را مثله مکنید و چون به خیمه مأمور رسید ند بسرایش اندر مشوید و اموال شرا منهوب مدارید و زنان را بر میاشوبید اگر شمارا بد گویند و بر شمرند ایشان از عقول و نفوس ضعیفه اند و ما بر رفق با ایشان مأموریم و حال انکه مشرک باشند و اگر مردی زنی را بچوبی و عصائی زحمت کند در این جهان موجب شناعت شود و در انجهان عقاب و عذاب بیند چون لشکر را بدین کلمات نصیحت فرمود انگاه به ثبات قدم وصیت نمود و در جهاد قوی دل ساخت .

اجمالی از احوال زبیر بن العوام

ایضا در ناسخ گوید روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی در سال سی و ششم هجری چون سفیده بامداد سر بر زد هر دو لشکر سر بر داشتند و کار وضو و نماز بگذاشتند پس درع و جوشن بپوشیدند و زین بر اسبها بر بستند و بر نشستند هنوز تیغ آفتاب نیکو دیدار نبود که هر دو سپاه در میدان جنگ حاضر شدند و صفها بیاراستند این وقت علی مرتضی از قلب سپاه بیرون شد و میان هر دو صف آمد دستاری سیاه بر سر بسته و پیراهن رسولخدا در بر کرده و ردای رسول بر دوش افکنده و بر استر خنگی که هم از رسولخدا بود دلدل نام داشت بر نشسته پس زبیر با اصحاب جمل کرد و چند کرت با علی صوت ندا در داد که یا اباعبدالله های ای مردم از شما کدام کس زبیر است بگوئید تا بنزدیک من آید زبیر چون این ندا بشنید از قلب سپاه بیرون تاخت و چنان گرم تاختن کرد و با علی علیه السلام نزدیک آمد که سر و گردن مرکب ایشان در هم رفت عایشه بشنید که زبیر پیش علی شد گفت وا زبیراه بیچاره خواهرم اسماء بیوه گشت گفتند بیمناک مباش که علی را سلاح جنگ در بر نیست همانا با او سخنی خواهد گفت بالجمله علی گفت یا آبا عبدالله این چه کاریست که بدست کرده و از این کار که پیش داری چه اندیشیده گفت من خون عثمان میجویم فرمود زحمت تو و طلحه مشغول خون عثمان است اگر بر این عقیدتی خویشتن را

کشتن عمرو بن جرموز زبیر بن العوام را

دست بگردن بسته بوارث عثمان بسپار تا قصاص کنند همانا ای زبیر من تو را طلب کردم تا سخنی فرا خاطر تو دهم سوگند میدهم ترا با خدای هیچ یاد داری آن روز را که رسولخدا از سرای بنی عمرو بن عوف باز میشد و دست تو در دست داشت چون بمن رسید بر من سلام کرد و بر روی من بخندید من جواب باز دادم و بر روی او بخندیدم و چیزی بیفزودم فقلت لا یترک ابن ابیطالب یا رسول الله زهوه فقال لک مه انه لیس بذی زهو اما انک ستقاتله و انت له ظالم تو گفتی یا رسول الله علی کبر خویش را دست باز نمیدارد فرمود آهسته باش علی را با کبر نسبت مکن و زود باشد که با او در قتال و جدال بیرون شوی و تو ظالم باشی و نیز یاد داری آن روز را که رسولخدا با تو فرمود آیا دوست میداری علی را گفتی چگونه دوست ندارم علی را و حال آنکه برادر من است و پسر خال من است فرمود ای زبیر زود باشد که با او حرب آغازی و ظالم باشی زبیر گفت آری چنین بود لکن یا ابا الحسن چیزی مرا بیاد دادی که روزگار از خاطر من سترده بود اگر از این پیش این قصه با من تذکره کردی هرگز بطریق خلاف تو نرفتم و سخن جز برضای خاطر تو نگفتم سوگند با خدای که از این پس هرگز بر تو بیرون نیایم و بر خصومت تو کمر نه بندم و چنان زیستن کنم که گردی بر آیینه ضمیر تو ننشیند پس هر دو تن از هم بازگشتند تا آنجا که گوید زبیر عنان بگردانید و از معرکه جنگ بدیگر سوی آهنگ کرد و از لشکرگاه دور افتاد پنجاه سوار از دنبال او تاختن کردند تا مگر او را اسیری سازند زبیر بهر بتافت و چون برق خاطف بر روی ایشان دوید آنجماعت را طاقت حمله زبیر نبود لاجرم از گرد او پراکنده شدند پس زبیر بوادی السباع آمد عمرو بن جرموز با خدمت او رسید و از لشکریان و مقاتلت ایشان پرسشی کرد زبیر گفت هر دو لشکر صف راست کرده روی در روی بودند و دست در مقاتلت داشتند من ایشانرا بگذاشتم و بدین سوی آمدم عمرو بن جرموز لختی شیر و بعضی خوردنی نزد او حاضر ساخت چون زبیر از اکل و شرب بپرداخت گفت ای عمرو من همی خواهم نماز گذارم تو از من ایمنی و من از تو ایمنم گفت آری پس زبیر تقدیم وضو نمود و نماز بگذاشت و بجهت چون خواب بروی گران گشت عمرو بن جرموز برخاست و تیغ بکشید

اجمالی از احوال طلحة بن عبید الله

دو نامی ببمت برصر زبیر فرود آورد و اورا بکشت و سر او برگرفت را مکشتند و شمشیر او و اینز مضبوط ساخت و زمین را پاره بخراشید و جسد زبیر را بگذاشت و اندکی خاک زیرپوش کرد وابنوقت که زبیر مقتول گشت هفتاد و پنج ساله بود .

ذکر ثروت و اولاد زبیر وگوید زبیر را ضیاع و عقار بسیار بود در بصره و کوفه و مصر و اسکندریه و دیگر جاها خانه ها و زمینها داشت وانگاه که از جهان برفت بنجاه هزار دینار زر مسکوک اندر خانه تسلیم او بود و از وی هزار اسب و هزار تن کنیز و غلام بجای ماند از اینجا مال و ثروت او را بمیزان قیاس توان آورد و زبیر را ده پسر بود پنج تن از دختر ابو بکر اسماء ذات النطاقین بودند و ایشان عبد الله و عاصم و عروه و منذر و مصعب باشند و پنج تن از زنان دیگر داشت و نام ایشان حمزه و خالد و عمرو و عبیده و جعفر است

اجمالی از احوال طلحة بن عبید الله

ایضا در ناسخ گوید اندران گیرودار که پدر وا ندیشه پسر نمیکرد و برادر عم برادر نمیورد طلحه فریاد بر میداشت و بانک در میداد که ای مردمان الصبر الصبر صبر کنید تا ظفر به بینید که صبر بالظفر توام است دند و از بلا یسان شیر خورد ند و صابر را از خدای دوست میدارد و جزای نیک میدهد چه خود میفرماید انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب مروان حکم چون بانک او را بشنید غلام خویش را پیش طلبید و گفت ای غلام مرا چیزی شگفت میاید و میخواهم ترا آگهی دهم گفت بفرمای تا چه بوده است گفت از آنم عجب میاید که هیچکس در خصومت عثمان مانند طلحه کار نکرد و مردم را در قتل او تحریص نمود تا گاهی که از روی خویش سوار شد و عثمان را عرضه هلاک و دمار داشت امروز میگوید من خون عثمان میطلبم از نو فتنه انگیخته کرد و بسیار خونها ریخته شد اکنون در خاطر نهاده ام که روزش را کوتاه و روزگارش را تباه کنم تو میباید از پیش روی من حاجز و حایل باشی تا او مرا نه بیند و نداند و من او را با پیکان چوبه تیر از مرکب جان پیاده کنم اگر این خدمت بیا

ورود حضرت امیر ببصره عفو و امان دادنش

بری از مال من آزاد باشی غلام گفت سمعا و طاعة چنان کنم که تو بپسندی و از پیش روی مروان بایستاد پس مروان تیری بزه کرد که پیکانش را بزهر آب داده بود و بسوی طلحه گشاد داد و آن تیر بر اکحل طلحه آمد چنانکه از درد آن از هوش برفت چون بخویش آمد گفت انا لله و انا الیه راجعون همانا خداوند ما را بدین آیت ممتحن داشت که میفرماید واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب و خون از تن او پالوده میگشت چندان خون برفت که او را توانائی و نیروئی بجای نماند گفت سبحان الله همانا این تیر از دست قضا و قدر بر من آمد و کان امر الله قدرا مقدورا و غلام خویش را گفت مرا بر گیر و در سایه شاخصی باز دار تا ساعتی برآسایم غلام او را پیش روی خویش بر استری برنشاند ولختی راه بپیمود و او را فرود آورد و گفت در این بیابان ندانم که ترا بدانجا حمل دهم طلحه گفت امروز خون هیچ مردی از قریش ضایع تر از خون من نیست و هم در آن زمین که سنجه مینامیدند جان بداد و مروان با ابان بن عثمان گفت امروز یکتن از قاتلان پدرت را کفایت کردم .

ذکر ثروت و اولاد طلحه وگوید طلحه را ضیاع و عقار افزون از اندازه شمار بود در کوفه و مدینه و دیگر جاها خانهای استوار داشت که با ساج و آجر و جص برآورده و قیمت غله او که از عراق مضبوط میداشت روزی هزار دینار بر میآمد و اینوقت که مقتول شد شصت و چهار سال داشت و او را ده پسر بود محمد و عمران و عیسی و یحیی و اسمعیل و اسحق و یعقوب و موسی و زکریا و صالح و از این جمله محمد در وقعهٔ جمل مقتول گشت .

ورود حضرت امیر علیه السلام ببصره و عفو و امان دادنش مردمان بصره و اسیران حرب را

و نیز در ناسخ گوید چون امیر المؤمنین علی علیه السلام بر سپاه بصره ظفر یافت و کار حرب بپای رفت بشهر بصره درآمد و در سرای سلطان فرود شد مردم بصره چند که سرای گنجایش بود در حضرت او انجمن شدند علی علیه السلام بعد از حمد خدا وند و درود بر

امان دادن آنحضرت عبد الله بن زبیر و مروان بن الحکم را

رسول الله صلعم فرمود اما بعد فان الله ذو رحمة واسعة ومغفرة دائمة وعفو جم وعقاب الیم
قضی ان رحمته ومغفرته وعفوه لأهل طاعته من خلقه وبرحمته اهتدی المهتدون و
قضی ان نقمته وسطوته وعقابه علی اهل معصیته من خلقه خداوند صاحب رحمت ومغفرت
ورحمت ومغفرت او از برای اهل طاعت است وعقاب وعذاب او از برای اهل معصیت
هان ای مردم بصره چه گمان دارید عهد من بشکستید ونکث بیعت من کردید وپشتوان
دشمن من شدید مردی از میانه برخاست وگفت یا امیر المؤمنین گمان ما در تو بخیر است هما نا برما
دست یافتی وغالب شدی وظفر جستی اگر ما را بمعرض عنا وعذاب درآری بکیفر جرم وجریرت ما است
واگر عفو فرمائی فالعفو احب الی الله عفو در نزد خدا محبوبتر است فقال قد عفوت عنکم فایاکم
والفتنة فانکم اول الرعیة نکث البیعة وشق عصا هذه الأمة فرمود من شما را معفو داشتم
لکن از انگیزش فتنه بپرهیزید وشما اول رعیتی باشید که نکث بیعت کردید وشق عصای
امت نمودید ومردم را درهم افکندید وجماعت را پراکنده ساختید آنگاه از پای بنشست
ومردم بصره چه آنانکه حاضر جنگ نشده ند وچه انجماعت که هزیمت شدند وامان یافتند
فوج از پس فوج بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده با او بیعت کردند واز آنچه رفت افسوس
خوردند وتوبت وانابت جستند رگوید سه حجره بود که در یکی از آن جراحت عبد الله زبیر با چند
تن از آل زبیر مجروح افتاده بود ودر حجره دیگر مروان بن الحکم با جماعتی از جوانان قریش جای
داشتند وهمه جرحه بودند ودر حجره دیگر جراحت یافتگان اشراف بصره بودند وعایشه بعد از
پذیرفتن سفر مدینه از بهر عبد الله زبیر امان طلبید علی علیه السلام او را امان داد ومروان بن الحکم
حسن وحسین علیهما السلام را بشفاعت برانگیخته بود تا از بهر او امان طلبند ایشان در حضرت پدر
خواستار شدند تا مروان را امان دهد علی علیه السلام او را امان داد ٠

(عفو واحسان حضرت امیر در حق عایشه)

آنحضرت عبد الله بن جعفر بن ابیطالب طلب فرمود ودر صحبت او از بیت المال دوازده هزار
درم بعایشه فرستاد تا بسیج راه کند وبفرمود چهل زن از جماعت عبد القیس تا بدینه

صنف فی ذلک ابو عبد الله البخاری ایضا وفی ذلک تصنیفا ینقل عنه ابو القاسم ابراهیم الکعبی وغیره وصنف فی ذلک جمع بعد ابی بکر بن ابی ... کابی القاسم الکعبی وابی بکر بن ... داود ثم کابی عبد الله بن ... وابی نعیم ثم کابی عمر بن عبد البر الان کالنووی واوائل القرن التاسع جمع عن الله بن ... الاثیر کابی الفضل ... الفاضل جمع فیه کثیرا من قبله المقدمة الا انه تبع من قبله فخلط من لیس صحابیا بهم واغفل کثیرا من التنبیه علی کثیر من الاوهام الواقعة فی کتبهم ثم جرد الاسماء التی فی ...

عفو واحسان حضرت امیر علیه السلام در حق عایشه

بملازمت خدمت روند وبرادر او عبد الرحمن بن ابی بکر را بفرمود که او نیز با چند سوار باتفاق
عایشه کوچ دهد بروایتی حسن وحسین علیهما السلام ومحمد بن ابی بکر نخعی او را بمشایعت برفتند
وعایشه آن چهل تن زنان را که همراه او بود مردان میپنداشت چه انجماعت بحکم امیر المؤمنین
علیه السلام لثامها بسته خویشتن را چون مردان مینمودند وعایشه از این روی دلتنگ بود که چرا
علی ملازمت خدمت با زنان نگذاشت چون بمدینه آمد از روی حال بپرسیدند علی علیه السلام
را بستود وگفت با من نیکوئی کرد الا آنکه هیچ زن بمرافقت من نگذاشت اینوقت او را
آگهی دادند که این همه زنان بودند وایشان آمدند وگفتند که ما را فرمان رفت که چون
مردان کوچ دهیم تا چشم کس در ما نیفتد وکسی در ما طمع نبندد عایشه نیک شاد شد و
امیر المؤمنین را ستایش کرد وآن زنان را ببذل وعطا دلشاد ساخت وباز بصره فرستاد وازین
کردار خویش سخت پشیمان بود وهرگاه از وقعه جمل یاد میکرد بهایهای میگریست وزنانی
میگفت که اگر از رسول خدا صلعم ده پسر میداشتم چنان شاد نمیگشتم که مرا با وقعه جمل یاد
نمیکردند وبا این همه خصومت علی را از خاطر نسترد وپس از روزی چند معویه را در قتال
او تحریص همیکرد ٭

مؤلف گوید مقصود از این تفصیل وتاسیس این عنوان وتمهید این مقدمه
تحریر وتقریر حسن سیرت حضرت امیر علیه السلام بود در حق ناکثین وفئه باغیه واتباع طلحه و
زبیر وعایشه که با وجود این نکث بیعت ونقض عهد خلافت وارتکاب این فساد عظیم چون بر
آنها دست یافت عفو واغماض فرمود وامان داد بلکه بر ایشان احسان نمود وهکذا آنحضرت رسول
در فتح مکه بعد از ظفر یافتن عفو فرمود وخانه دشمن خود مثل ابو سفیان را محل امان قرار داد
اما بنی امیه چون بر اولاد پیغمبر خود دست یافتند مردان ایشان را شهید وزنان را اسیر نمودند
واگر کسی اوضاع وکیفیت ورود اهل بیت را بکوفه بشنود فرق فیمابین آل هاشم را در ورود بمکه
وبصره با بنی امیه میداند وهمان است که شاعر حیص بیص در سه بیت گفته وپیغمبر خدا صلعم تصدیق
فرموده وسابقا مذکور شد ٭ ومنها ٭

ذکر من تبع ذلک ... ابو عبد الله ... وتبع له ... انه لیس ... غیرهم ... من ذلک ... الا ما ... قال ... ویکمل ... بل ... عند ... عنه سماعا ... ٭

دوازدهم محرم

ورود اهل بیت علیهم السلام بکوفه

	فحسبکم هذا التفاوت بیننا		وکل اناء بالذی فیه ینضح	

وقعهٔ دویم روز دوازدهم محرم الحرام

ورود اهل بیت رسالت علیهم السلام بشهر کوفه

شیخ اجل مفید علیه الرحمه در ارشاد گوید وسرح عمر بن سعد من یومه ذلک وهو یوم عاشوراء برأس الحسین علیه السلام مع خولی بن یزید الاصبحی وحمید بن مسلم الأزدی الی عبید الله بن زیاد وامر برؤس الباقین من اصحابه واهل بیته فقطعت وکانوا اثنین و سبعین راسا وسرح بها مع شمر بن ذی الجوشن وقیس بن الاشعث وعمرو بن الحجاج فاقبلوا حتی قدموا بها علی ابن زیاد واقام بقیة یومه والیوم الثانی الی زوال الشمس ثم نادی فی الناس بالرحیل وتوجه الی الکوفة ومعه بنات الحسین علیه السلام واخواته ومن کان معهن من النساء والصبیان وعلی بن الحسین علیهما السلام فیهم وهو مریض بالذرب وقد اشفی .

وذکر ملهوف گوید وحمل نسائه ای الحسین علیه السلام علی احلاس اقتاب الجمال بغیر وطاء وساقوهن کما یساق سبی الترک والروم فی اشد المصائب والهموم .

ودر مقام گوید عمر بن سعد علیه اللعنه سر مطهر حضرت امام صلی الله علیه را با خولی بن یزید نزد عبید الله بن زیاد لعنه الله بفرستاد وخود روز یازدهم محرم بعد از زوال شمس با اسرای اهل بیت بجانب کوفه روانه شد وآورده اند که اسرا را بر اشتران افگار سوار کرده واز همه جوانان اهل بیت ومولای حضرت سجاد ومحمد باقر علیهما وحسن مثنی وزید وعمرو فرزندان حضرت مجتبی صلی الله علیه از موالی غیر از مرقع بن ثمامه اسدی وعقبة بن سمعان کسی همراه نبود ودر ص ۹۹ گفته که عمر بن سعد روز یازدهم در کربلا بماند وبرجیف خبیثه مقتولین لشکر خود نماز گذاشته دفن نمود .

مؤلف گوید در مقام مرقع باراء مهمله نوشته ولی مرحوم سید محدث فرید سید عبد المجید شیرازی خائری در ذخیرة الدارین با واو ضبط کرده تفصیلی در شرح حال او نوشته مناسب

ودر مجالس ولایة غیاث گوید

ذهبی در تذکرة الحفاظ در ترجمهٔ ابن عبد البر گفته فله تصانیف لا مثل لها منها کتاب الاستیعاب فی اسماء الصحابة وحید در محمد بن ابراهیم علی بن الرضی الیمنی (الازدی نساء الصحابة) (انموذج الوثیق) الصنعانی المعروف بابن الوزیر در ذکر من اسم گفته فد الفوا فی الصحابة کتبا کثیرة وبعد از تعداد کثیری از کتب مذکوره گوید وقد ذکرهم ایضا فی تواریخ الاسلام وکتب رجال الکتب الستة وتغنی کل من فیهم کتاب

الذین

دوازدهم محرم

ورود اهل بیت بکوفه شرح حال موقع بن ثمامه اسدی

دیدم منقول است در ص ۵۵ گوید ومنهم ای من اصحاب الحسین علیه السلام الذین لیس لهم فی الناجیة ذکر وقد ذکر بعض علماء الفریقین ترجمة حال واولئک الجماعة فی کتب المقاتل والسیر والرجال الموقع بن ثمامة الاسدی الصیداوی ویکنی ابو موسی اقول قال العسقلانی فی الاصابة هو موقع بن ثمامة الاسدی الصیداوی من التابعین قاله ابن الکلبی وقال ابو جعفر الطبری کان الموقع ممن جاء الی الحسین علیه السلام بعدما ردوا الشروط علیه وخلص الیه لیلا مع من خلص وقال ابو مخنف ان الموقع بن ثمامة الاسدی لما شب القتال یوم الطف تقدم بین یدی الحسین علیه السلام فقاتل مع القوم الی ان نفد نبله ثم جثا علی رکبتیه وقد اثخن بالجراح وهو یدفعهم عن نفسه حتی وقع صریعا من کثرة الجراحات فاستنقذه قوم من بنی اسد فقالوا لهم انت امن اخرج لنا واتوا به الی الکوفة فاخفوه فلما قدم عمر بن سعد اللعین علی ابن زیاد اخبره بخبره فارسل الیه لیقتله فشفع فیه جماعة من بنی اسد فلم یقتله ولکن کبله بالحدید ونفاه الی الزارة وکان مریضا من الجراحات التی به فبقی فی الزارة مریضا مکبلا حتی مات بعد سنة وفیه یقول الکمیت الاسدی وان ابا موسی اسیر مکبل یعنی به الموقع توضیح ضبط ما وقع فی هذه الترجمة الموقع بالواو وتشدید القاف و بعدها العین المهملة بزنة المعظم وهو فی الاصل بمعنی المبتلی والمحن الزارة قال ابو منصور عین الزارة بالبحرین معروفة والزارة قریة کبیرة بها فتحت فی سنة اثنی عشر فی ایام ابی بکر و صولحوا والزارة والقطیف قری بالبحرین وکان ینفی زیاد بن ابیه وابنه عبید الله بن زیاد من شاء من اهل البصرة والکوفة الیها انتهی کلامه رفع مقامه قلت وقد رایته واتفق اجتماعی معه بالحائر الشریف واستفدت من الکتب النفیسة الموجودة عنده ایام تشرفی بزیارة العتبة الحسینیة صلوات الله علیه فی سنة ۱۳۲۵ وبعد عودی من زورتی الی بلدتی تبریز بلغ خبر وفاته فی السنة المذکورة وکان عالما متتبعا مجدا مولعا بتفحص الاخبار الطریفة والآثار اللطیفة من الکتب المعتبرة من الخاصة والعامة وانتخبت شطرا منها وکتب بنذا بخطه الشریف لنا وهو موجود عندنا رحمه الله وحشره مع اجداده الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

(رجعنا الی نقل اخبار ورود الکوفة)

نظیر کتاب اصحابه الذین بن الاثیر الجزری صاحب التاریخ الکبیر بن الحجاج المتوفی ... ابی عبد الله الذهبی تلمیذه ابی عبد الله الحافظ فیعرف من هذه الکتب تمیز الصحابه او بعضها تمیز بن بنتی معرفة من الاعیان الجلیل ... الفاضل منهم من المفضول والسابق من المسبوق الخ ودر حقیق کتاب استیعاب بعد از نقل مختصری از خطبه آن گفته وفیه ما یدل علی فضیلة التفضیل بل فائق لنا صیل تمییز هم للمشاهیر عن المجاهیل الی آخر ما قال وصاحب عبقات گوید از ابن عباس قال من اسد کرده کتاب استیعاب از ما خذ کتاب اسد الغابة اجمع وکتاب اسد الغابة اجمع النفس کتب مصنفه در صحابه

ورود اهل بیت بکوفه و شرح حال حسن مثنی

ورود بطهوف کوفه وسار ابن سعد بالسبی فلما قاربوا الکوفة اجتمعوا اهلها للنظر
الیهن قال الراوی واشرفت امرأة من الکوفیات فقالت من ای الاساری انتن فقلن نحن
اساری محمد فنزلت المرأة من سطحها فجمعت لهن ملاءً وازراً ومقانع واعطتهن فتغطین
قال الراوی وکان مع النساء علی بن الحسین علیهما السلام قد نهکته العلة والحسن
بن الحسن المثنی وکان قد واسی عمه وامامه فی الصبر علی الرماح وانما ارتث وقد اثخن
بالجراح وروی مصنف کتاب المصابیح ان الحسن بن الحسن المثنی قتل بین یدی عمه الحسین
فی ذلک الیوم سبعة عشر نفساً واصابه ثمانیة عشر جراحة فوقع فاخذه خاله اسماء بن خارجة
فحمله الی الکوفة وداواه حتی برء وحمله الی المدینة وکان معهم ایضاً زید وعمرو ولد الحسن
السبط علیه السلام فجعل اهل الکوفة ینوحون ویبکون فقال علی بن الحسین علیهما السلام
تنوحون وتبکون من اجلنا فمن ذا الذی قتلنا چون ابن سعد با اهل بیت رسالت
نزدیک کوفه رسید ند بیشتریان کوفه بنظاره بیرون آمده و زنها از فراز بامها همی
نگریستند که سرهای شهیدان را بر سر سنانها کرده از پیش روی اهل بیت حمل میدادند
و ذریهٔ رسول خدا را چون اسیران ترک و دروم میراندند زن کوفیه از فراز بام مشرف
شده پرسید شما از اسیران کدام طایفه و چه شهر هستید گفتند ما ذریت رسول و عترت علی
و بتولیم زن فرود آمده آنچه توانست چادر و مقنعه و لباس بدست نموده برگرفت و بر اهل بیت
بخش کرده و بان نان حرمتی بد علی بن الحسین علیهما السلام و بجهة مرض ضعیف و ناتوان
شده بود و از اولاد حضرت مجتبی علیه السلام حسن مثنی و برادرش زید بن الحسن و برادر
دیگرش عمرو بن الحسن همراه اهل بیت بودند کوفیان را از مشاهده این حال فریاد
ناله و عویل برخاست و برگریه و زاری بیفزودند حضرت سجاد علیه السلام چون نیاحت
آنها بدید گفت چون اینان بر ما همی گریند پس ما را که کشته.

شرح حال حسن بن الحسن المثنی

در مجلد حسینیهٔ ناسخ ص ۱۸۲ گوید علمای اخبار و انساب پسرهای حسن

جهاد حسن مثنی در وقعه طف

علیه السلام را از هشت تن تا هفده تن با اختلاف یافته اند و هر یک در کتاب خویش بعضی را
شمرده اند و برخی را نام نبرده اند و من بنده چندانکه در کتب معتبره فحص کردم و پسرهای
آنحضرت را بنام و نشان دانستم بیست تن بر آمدند بدینشرح اول زید دوم حسن مثنی
الی بیستم که با اسامی شمرده و گوید از این جمله هفت تن در روز عاشوراء در رکاب سید الشهداء
علیه السلام ملازمت داشتند نخست حسن مثنی الی هفتم که تعداد کرده و گوید اما حسن
بن حسن که او را حسن مثنی گویند در خاطر داشت که دختر امام حسین علیه السلام را در حباله نکاح
درآورد چون این خبر را بعرض حسین علیه السلام رسانیده ند او را حاضر ساخت و فرمود ابنتی فاطمه
و سکینه دختران منند هر یک را خواستار باشی با تو کابین خواهم بست حسن شرمناک سر فرود آورد
و سخن نکرد حسین علیه السلام فرمود من دختر خود فاطمه را که با مادرم شبیه تر است با تو کابین بستم
ابونصر بخاری گوید فاطمه از حسن سه پسر آورد نخستین عبدالله که او را عبدالله محض گویند
دوم ابراهیم که او را ابراهیم غمر گویند سیم حسن و او را حسن مثلث گویند و حسن مثنی در یوم
طف با لشکر ابن سعد جهاد کرد و زخم فراوان یافت و در میان کشتگان افتاد گاهی که
سر شهدا را از تن دور میساختند هنوز حسن را رمقی بود که تن بود اسماء بن خارجة الفزاری که
مکنی بابی حسان بود او را شفاعت کرد و گفت بگذارید تا او خود در میگذرد و این شفاعت
از آن بود که مادر حسن مثنی خوله دختر منظور از قبیلهٔ فزاره بود و چون عبیدالله بن زیاد
آگهی یافت گفت پسر خواهر ابی حسان را با او گذارید پس ابی حسان حسن را بکوفه آورد و
مداوا کرد تا صحت یافت و از آنجا روانهٔ مدینه شد از این حدیث مکشوف افتاد که حدیث
دامادی قاسم بن حسن در کربلا و تزویج کردن حسین علیه السلام فاطمه را با او از اکاذیب
روات است و حسین علیه السلام را دو دختر افزون نبود یکی فاطمه زوجهٔ حسن مثنی و آن دیگر
سکینه بود بعضی گویند او را دختری دیگر بود که زینب نام داشته و اگر با خبار نااستوار
متوسل شوند که او را فاطمهٔ دیگر بود و ما بدین بر خواهیم گفت که او فاطمه صغری است و او
در مدینه جای داشت او را نتوان با قاسم بن حسن بست بالجمله حسن مثنی در کربلا استفادت

اجمالی از فاطمه زوجهٔ حسن مثنی

شهادت نیافت و بسلامت باز مدینه شد.

تفصیل و تحقیق بعضی از کلمات صاحب ناسخ

قوله ره ابنات فاطمه و سکینه دختران سند الخ اما سکینه از جملهٔ بنات کریمهٔ هاشمیه و صفوهٔ نساء طاهرهٔ فاطمیه و موسومه بعقیلهٔ قریش و عفیفه و جمیله و مخاطبه بخیرة النسوان از لسان عصمت امام علیه السلام و دارای حسن سیرت و کرم وافر و عقل تام و مرجع داوری ادباء و شعراء عهد خویش بود و از غریزهٔ بلاغت و ملکهٔ فصاحت حظ وافر و نصیب کاملی داشت و دوازده هزار قصیده غیر از غزل و رباعی و قطعه گفته و در وقعهٔ طف بیست و دو ساله بود و تقریباً هشتاد سال زندگانی نمود و چهار شوهر اختیار فرمود نخستین عبدالله اکبر بن الحسن علیه السلام که قبل از زفاف در رکاب عم اکرمش بدرجهٔ شهادت فایز گشت دوم مصعب بن زبیر سیم عبدالله بن عثمان بن عفان چهارم زید بن عمرو بن عثمان بآن تفصیلی که در مجلد محرم از کتاب وقایع الایام ص ۲۳ — ۷۶ مستوفی و مشروحاً با ارائهٔ مدارک و اشاعهٔ ماخذ ذکر کرده ام.

واما فاطمه نقیبهٔ دوران و تقیهٔ زمان خود و نخبهٔ پردگیان خانهٔ نبوت و برگزیدهٔ پروردگان حجر عصمت است در سن از سکینه بزرگتر و در فضل و جلالت و نبل و شرافت از وی برتر و بالاتر است زیرا که آن کریمهٔ محترمه یکی از آن خواتین ثلثهٔ معظمه است که وسایط تبلیغ بسیاری از ودایع امامت و تادیهٔ بعضی از وصیت ظاهره و باطنه شده اند و ایشان زینب کبری و ام سلمه و همین فاطمه سلام الله علیهن بوده اند چنانچه در اخبار معتبره وارد شده **شیخ اجل صدوق علیه الرحمه** در کمال الدین مسنداً از احمد بن ابرهیم روایت کرده که گفت دخلت علی حکیمة بنت محمد بن علی الرضا اخت ابی الحسن العسکری علیهم السلام فقلت لها این المولود فقالت مستور فقلت فالی من تفزع الشیعة فقالت الی الجدة ام ابی محمد علیه السلام فقلت لها اقتدی بمن وصیته الی المرأة فقالت اقتدی بالحسین بن علی علیهما السلام ان الحسین بن علی

کتب مؤلفه

لباب الانساب نام این کتاب کاملة التواریخ فارسی علی الجمله این تصنیف منیف مقام هفت دعمدّ کمال و استغنا منیعه بجودن ترجمهٔ عز الدین را برهان است عظیم دیگر از تالیف کامل ابن اثیر را منار از شام افتاد و بر له زیارت بیت المقدس و اردان ملاقات و بر حسب التماس جمعی از علماء این بزرگوار کتاب اسد الغابة در اخبار و آثار صحابه تصنیف کرد و ان مجموع حافل از مهم خود تالار تاریخ کامل است در مآثر و تراجم اصحاب در سه مجلد از مصادر معتبره فراهم جامع بوده و سودمند

بودن سه تن از نسوان طاهرات وسایط ودایع امامت

اوصی الی اخته زینب بنت علی ع فی الظاهر فکان ما یخرج عن علی بن الحسین علیه السلام من علم ینسب الی زینب ستراً علی علی بن الحسین علیه السلام الحدیث.

وشیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی قدس سره در کتاب غیبت ص ۱۲۸ مسنداً از فضیل بن یسار از حضرت ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود لمّا توجه الحسین علیه السلام الی العراق دفع الی ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه و آله الوصیة و الکتب و غیر ذلک و قال لها اذا اتاک اکبر ولدی فادفعی الیه ما دفعت الیک فلما قتل الحسین علیه السلام اتی علی بن الحسین علیهما السلام ام سلمة فدفعت الیه کل شیء اعطاها الحسین علیه السلام.

وشیخ ثقه جلیل محمد بن الحسن الصفار القمی رضوان الله علیه در جزء ثالث از کتاب بصائر الدرجات از ابی الجارود روایت کرده که گفت سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان الحسین بن علی علیهما السلام لما حضره الذی حضره دعا ابنته الکبری فاطمة فدفع الیها کتاباً ملفوفاً و وصیة ظاهرة و کان علی بن الحسین علیهما السلام مبطوناً لا یرون الا انه لما به فدفعت فاطمة الکتاب الی علی بن الحسین ع ثم صار ذلک الکتاب والله الینا قال قلت فما فی ذلک الکتاب جعلنی الله فداک قال فیه والله ما یحتاج ولد آدم منذ یوم خلق آدم الی ان تفنی الدنیا والله ان فیه الحد و حتی ان فیه ارش الخدش.

و دیگر از فضل و جلالت فاطمهٔ کبری سلام الله علیها آنکه آن خاتون معظمه اس شجره و ام سلسلهٔ سادات طباطبائیه که اصقاع عالم از هند و سند و ایران و توران و عراق و حجاز و روم و سایر مرز و بوم از انوار وجود ایشان منور و مزین میباشند و قسمت کثیری از اعاظم علماء امامیه که مروج طریقهٔ جعفریه هستند از نسل طاهر این کریمهٔ رضیه است کشجرةٍ طیبةٍ اصلها ثابتٌ و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حینٍ باذن ربها و ایشان اصالت جانبین و نجابت طرفین را از جهت ام و اب جمع و حیازت کرده اند چه که اینها حسنی و حسینی میباشند از طرف پدر منتهی بحسن مثنی بن حسن مجتبی علیه السلام و از جانب مادر منتهی بهمین فاطمه بنت الحسین ع هستند

نسبٌ کأنّ علیه من شمس الضحی	نوراً و من فلق الصباح عموداً

در معرفت انساب

منتخب با ابیده اسلوب نوادر و از انهار الغوال و کیفیت اسلام کتب عجیب و حضور و مفاخر و ضبط انساب فنها است و کرار اصحاب در طی ابواب این کتاب درج نموده خود کو بلی چندکس از علماء مآثر انساب و غیر ذلک را در مجامیع انساب فراهم نموده اند مانند ابو عمر بن عبدالبر و ابو عبدالله ابن منده و ابو نعیم اصفهانی و لیکن اکثر ایشان بر خلاف دیگری کرده و ابناء دنیا از اصحاب با اهمال و غفلت گذاشته و مراعات این کتاب کرده اند اختلاف انساب و در این باب کتابی جامع و نافع ننموده اند وعالم

مجعول بودن قصهٔ دامادی قاسم علیه السلام

قوله ره در باب جهاد حسن مثنی در یوم طف با لشکر ابن سعد جهاد کرد و زخم فراوان یافت الخ
سید مرحوم در ملهوف از مصابیح نقل فرموده و در سابق مذکور شد ان الحسن
بن الحسن المثنی قتل بین یدی عمه الحسین فی ذلك الیوم سبعة عشر نفساً واصابه ثمانیة
عشر جراحة الخ که حسن مثنی در روز عاشوراء در خدمت عم اکرمش بمقاتلت پرداخت
و از لشکر ضلالت هفده تن بکشت و هیجده زخم بر بدنش وارد شد الخ
قوله ره از این حدیث مکشوف افتاد که حدیث دامادی قاسم بن حسن در کربلا و تزویج
کردن حسین علیه فاطمه را با او از اکاذیب روایات الخ کلام متین و صحیح است زیرا که احدی
از خاصه و عامه در کتب معتبره و غیر معتبره ننوشته که حسین علیه السلام را سه دختر فاطمه نام بود
یکی در مدینه و دیگر زوجه حسن مثنی و دیگری مزوجه قاسم بن حسن علیهما و از آن بدتر آنکه
گفته اند که زفاف واقع شد و پسری هم مسمی بقاسم ثانی متولد گشت و حال آنکه از بدو عالم الی
یومنا هذا از صبی غیر بالغ حتی از انبیاء و اوصیاء علیهم السلام نیز اولادی منقول نشده و این
قصه دامادی منتهی بکتاب روضة الشهداء است و آن مشتمل بر غث و سمین و اکثر روایاتش
از کتب غیر مشهوره بل غیر معول علیها است چنانچه صاحب ریاض العلماء فرموده .
قوله ره و اگر باخبار نا استوار متوسل شوند که او را فاطمهٔ دیگر بود الخ کلمهٔ نا استوار
نا استوار است زیرا که بودن فاطمهٔ صغری در مدینه مسلم و در کتب اخبار و مقاتل خاصه و عامه
مذکور است اخطب خوارزم حنفی موفق بن احمد مکی در مقتل خود خبر غراب و اشعار فاطمه
صغری را ذکر کرده و مرحوم علامهٔ مجلسی از کتاب باسم مناقب قدیمه در عاشر بحار نقل فرموده
و عجب این است که خود صاحب ناسخ بعد از چند ورق همین خبر را که نا استوار گفته از مجلسی علیه
الرحمه نقل نموده و در دمعة الساکبة در اخبار ورود اهل بیت ع بمدینه گوید فخرجت ام سلمة
من الحجرة الطاهرة وفی احدی یدیها القارورة وقد صارت التربة فیها دماً وقد اخذت بالاخری
ید فاطمة العلیلة بنت الحسین علیه و در بعضی کتب وارد است که این فاطمه سلام الله علیها
در وقعهٔ طف هفت ساله بود ..

روایت روضة الاحباب در ورود کوفه

رجعنا الی نقل اخبار ورود الکوفة

در ناسخ گوید در کتاب روضة الاحباب مسطور است که چون عبدالله بن زیاد را آگهی رسید که اهل
بیت رسالت با کوفه نزدیك شدند شحنهٔ شهر و دیه بانان برزن و بازار را فرمان کرد که مردم
کوفه را آگاه سازند که روز ورود اهلبیت هیچکس سلاح جنك با خود حمل ندهد و با اسلحه
از خانه بیرون نشود و ده هزار تن سواره و پیاده از ابطال لشکر را بر شوارع و طرق کوی و بازار
گماشت تا اگر در وقت عبور اهلبیت شیعیان امیرالمؤمنین علیه فتنه انگیزند و بر ستیزند و
سرهای شهداء را که ابن سعد از پیش فرستاده بود حکم داد که باز برند و بر سر نیزه ها نصب
کنند و از پیش روی اهلبیت حمل دهند و باتفاق اهلبیت بشهر در آورند و در کوی و بازار
بگردانند تا بر هول و هیبت مردم افزوده گردد و مردم کوفه چون از رسیدن اهلبیت آگهی
یافتند از کوفه بیرون شتافتند و چون ذریهٔ رسول خدا را بر آن منوال نگریستند بهای های
بگریستند و بسیاری کس از لشکریان از کرده پشیمان گشته سرشك از دیده میباریدند فقال
علی بن الحسین بصوت ضعیف اتنوحون وتبکون لاجلنا فمن قتلنا سید سجاد علیه السلام
باوازی ضعیف فرمود هان ای مردم آیا بر ما میگریید و بر ما نوحه میکنید پس کشنده ما
کیست ما را که کشت و که اسیر گرفت .

(خبر سهل بن سعید شهرزوری)

مرحوم حاج ملا باقر بهبهانی در دمعة الساکبة گوید وفی بعض الکتب عن سهل بن سعید الشهرزوری
عن جد بلیة الاسدی قال لی یا اخی کنت بالکوفة سنة احدی وستین حین منصرف الناس من کربلا
فرایت نساء مهتکات الجیوب لاطمات الخدود فقلت لشیخ من اهل الکوفة ماذا صار قال
اولا تری راس الحسین علیه فبینما یقص علی ذلك واذا بامراة کانها الشمس المنتاب علی سنام
بعیر ادبر من غیر وطاء ولا حجاب فسئلت عنها فقیل لی هذه ام کلثوم واذا خلفها ولد
قد اضر به الوجع علی سنام بعیر اعجف وراسه مکشوف والدم یسیل من ساقیه فسئلته

خبر سهل شهرزوری بروایت دیگر

من هذا الولد، فقال علی بن الحسین علیهما السلام فخنقتنی العبرة واذا ابناء اهل الکوفة یناول الاطفال الذین فی محمل النساء من خبز وتمرات وقطعة رغیف فصاحت بهن ام کلثوم علیها السلام یا اهل الکوفة ان الصدقة علینا حرام وجعلت تاخذ ذلک من ایدی الاطفال وافواههم وترمی به الی الارض فضج الناس بالبکاء والنحیب فشقوا الجیوب ونادوا وابن بنت نبیاه واحسناه واحسیناه واذا بامرأة مکشوفة الراس منشورة الشعر علی المتنین تستر وجهها بکفیها اذ لم یکن عندها خرقة تستر وجهها فقلت من هذه فقال سکینة واذا علی سنام جمل ادبر ثلاث بنات کانهن الاقمار مسلبات الاطمار شعورهن منشورة علی الاکتاف ولا لهن ستر ولا لحاف فقلت من هؤلاء البنات فقالوا رقیة وصفیة وفاطمة الصغری فعمیت عینای من البکاء واذا بامرأة تبکی وتصیح اما تغضون ابصارکم عن حرم رسول الله صلی الله علیه وآله فضج الناس بالبکاء والعویل فقلت من هذه فقال زینب فضربت علی وجهی وبکیت فرفعت راسها ام کلثوم وقالت صه یا اهل الکوفة تقتلنا رجالکم وتبکینا نساؤکم فما لنا وما لکم بیننا وبینکم الله وقت فصل القضاء یا اهل الجدل والصلف لقد تعدیتم عدوانا مبینا اما علمتم ای کبد لرسول الله فریتم ام ای رحم له قطعتم ام ای بناء له هدمتم لقد جئتم والله شیئا ادا

ایضا خبر سهل شهرزوری بروایت دیگر

در مقتل منسوب بابی مخنف مسطور است قال سهل الشهرزوری ابلت فی تلک السنة من الحج فدخلت الکوفة فرایت الاسواق معطلة والدکاکین مقفلة والناس بین باک وضاحک سهل شهرزوری میگوید چون از سفر مکه باز شدم وبشهر کوفه در آمدم بازار کوفه را آشفته دیدم ومردم را نگریستم که جماعتی گریان وگروهی خندانند در میان جماعت بنزدیک مردی پیر رفتم وگفتم ما لی اری الناس بین باک وضاحک الکم عید لست اعرفه فاخذ بیدی وعدل بی من الناس این شگفتی چیست که دیدار میشود بعضی گریان وبرخی خندان است آیا میان شما عیدی مرسوم است که بر ما معروف نمیباشد آن شیخ دست مرا بگرفت واز میان جماعت

تتمۀ خبر سهل شهرزوری

بیکوی برد وسخت بگریست وگفت این مردم بنشئی بنصرت لشکری شادخوارند وبرخی بشکست سپاهی سوگوار گفتم کدام لشکر وکدام سپاه گفت لشکر ابن زیاد وسپاه حسین بن علی علیهما السلام و باعلی صوت بگریست وگفت واحر قلباه وفی هذه الساعة یدخل علیکم کریم الحسین علیه السلام وای بر سوزش دل من که در همین ساعت راس کریم حسین علیه السلام را وارد میکنند و انشا یقول واین ابیات را انشاء کرد وگفت:

مَرَرْتُ عَلَی اَبْیَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ — فَلَمْ اَرَهَا اَمْثَالَهَا یَوْمَ حَلَّتِ
فَلَا یُبْعِدُ اللهُ الدِّیَارَ وَاَهْلَهَا — وَاِنْ اَصْبَحَتْ مِنْهُمْ بِرَغْمِی تَخَلَّتِ
اَلَمْ تَرَ اَنَّ الشَّمْسَ اَضْحَتْ مَرِیضَةً — لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ وَالْبِلَادُ اقْشَعَرَّتِ
وَکَانُوا غِیَاثًا ثُمَّ اَضْحَوْا رَزِیَّةً — لَقَدْ عَظُمَتْ تِلْکَ الرَّزَایَا وَجَلَّتِ
اَلَمْ تَرَ اَنَّ الْبَدْرَ اَضْحَی مُمَرَّضًا — لِقَتْلَی رَسُولِ اللهِ لَمَّا تَوَلَّتِ
وَاِنَّ قَتِیلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ — اَذَلَّ رِقَابَ الْمُسْلِمِینَ فَذَلَّتِ
قَتِیلًا جِمَا مَا عَلَیْهِ الْقَوْمُ شَرْبَةً — وَقَدْ نَهَلَتْ مِنْهُ الرِّمَاحُ وَعَلَّتِ
فَلَیْتَ الَّذِی اَهْوَی اِلَیْهِ بِسَیْفِهِ — اَصَابَ بِهِ یُمْنَی یَدَیْهِ فَشَلَّتِ

سهل گوید هنوز این سخن در دهان داشت که بانک بوقات بالا گرفت ورایات لشکر پدیدار شد وسرهای شهیدان را بر سنانهای نیزه نصب کرده از پیش روی اهل بیت حمل میدادند وفرزندان احمد مختار را چون اسرای کفار میراندند واذا براس الحسین علیه السلام یلوح والنور یسطع منه فخنقتنی العبرة لما رایته ناگاه سر مطهر حجت خدا رسید که مهر درخشید ونور از او ساطع بود وگریه مرا گلوگیر ساخت بعد از آن حضرت سجاد علیه السلام در پیش اهل بیت وارد شدند ثم اقبلت من بعده ام کلثوم وعلیها برقع خز ادکن سپس ام کلثوم سلام الله علیها وارد شد وبر روی او برقع خز تلخ رنگی بود وهی تنادی یا اهل الکوفة غضوا ابصارکم عنا وندا میفرمود ای اهل کوفه چشمهای خود را بپوشید از ما آیا شرم نمیکنید از خدا ورسول که بحرم پیغمبر نگاه میکنید وحال آنکه ایشان بیمعجرند سهل گوید پس ایستادند در باب بنی خزیمه

خبر مردی از شیعه در ورود کوفه

و سر اطهر سید الشهداء علیه السلام در بالای نیزه بلند سوره کهف را تلاوت میفرمود و چون بآیه شریفه رسید ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا من گریستم و گفتم یابن رسول الله رأسك اعجب یعنی ای فرزند پیغمبر قصه رأس مقدس تو عجیبتر و شگفتتر است از حکایت اصحاب کهف و افتادم و بیهوش شدم و چون افاقه حاصل گشت دیدم سوره مبارکه را ختم فرموده ..

خبر مردی از شیعه در ورود کوفه

در دمعة الساکبة گوید و فی کتاب آخر لبعض المعاصرین مما الفه حاوی محاسن المتقدمین والمتاخرین العالم الفاضل فی فنون الفضائل الشیخ حسن بن الشیخ علی الملقب بابی قفطان سقی الله ثراه صوب الرضوان روی مرسلا عن رجل من الشیعة و در کتاب دیگر تالیف عالم فاضل شیخ حسن ملقب بابی قفطان رحمه الله مرسلا از مردی از شیعه مرویست که گفت اخطات خطیئة و جنیت جنایة لو لم تغفر لی لما شککت انی من اهل النار خطیئه کردم و جنایتی مرتکب شدم که اگر آمرزیده نشوم شکی ندارم در اینکه از اهل دوزخ هستم و آن این است که در کوفه بودم و از قضیه کربلا و اسیری اهل بیت ع هرگز مسبوق نبودم فبینما انا جالس فی سوق الکوفة و نفسی مستوحشة مما اراه من تغیر اللیل والنهار واری جدران الکوفة کانها مطلیة بدم عبیط والآفاق مسودة والجهات مغبرة و کل انسان اراه کان ثیابه و وجهه مطلیان بالدم والناس فی حیرة شدیدة و دهشة عظیمة در آن اثنا که در بازار کوفه نشسته بودم و خاطرم از دیدن تغیرات و انقلابات شب و روز متوحش و ترسناك بود و میدیدم که گویا دیوارهای کوفه با خون تازه اندوده است و عالم همه در حیرت شدید و دهشت عظیم هستند و سببی نمیدانستم فبینما انا علی تلك الحالة واذا بتکبیر و تهلیل واصوات عالیة و رجة عظیمة در این اثنا صدای تکبیر و تهلیل و آواز بلند و حرکت عظیمی شنیدم و برخاستم نگاه کنم که چه امری است واذا بروس مرفوعة علی الرماح و نساء علی الجمال من غیر غطاء و لا وطاء ناگاه دیدم که سرها بالای نیزهها و زنها سوار اشترهای بی پرده و بی جهاز

خبر مردی از شیعه در ورود کوفه

و در میان آن زنان دختران صغیره دیدم که رویشان مانند قندیل بالای شتران لاغر سوار کرده اند پریشان و محو و از حیا و شرم سر بالا نمیکنند و بینهن ولد راکب علی جمل و هو مقید من تحت بطن الناقة و فخذاه یشخبان دما و هو مکشوف الراس عار من الثیاب و میان ایشان فرزندی که سوار اشتری بود و او را با زنجیری از زیر شکم اشتر بسته بودند و از دو ران مبارکش خون میریخت و سرش مکشوف و بی عمامه و بدنش عاری از جامه بود و در میان آن رؤس مردی را دیدم که سرش در نیزه نصب کرده که از همه رؤس درخشنده تر بود و آثار قتل از روی محسوس نبود و آن مخذول اظهار شجاعت مینمود و میگفت :

انا قاتل ذی الدین الاجبل		انا صاحب السیف الصقیل		انا صاحب الرمح الطویل

زنی از طاهرات گفت وای بر تو بگو و من ناغاه فی المهد جبرئیل و من بعض خدامه میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و من عمقانه صلصائیل و من اهتز لقتله عرش الجلیل بگو وای بر تو اما قاتل محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء والحسن الزکی و ائمة الهدی و ملائکة السماء والانبیاء والاوصیاء پس من نزدیك زنی از طاهرات شدم و گفتم این رؤس و سبایا کیستند چنان صیحه زد که همچون گمان کردم که صاعقه بود بر دلم رسید و فرمود اما تستحیی من الله تنظر الینا آیا شرم نمیداری از خدا که نگاه میکنی بسوی ما من برروی خود افتادم و غش کردم و چون افاقه حاصل گشت دیدم از من دور شده اند طپانچه برروی خود زدم و گفتم هلکت و رب الکعبة هلاك شدم سوگند به پروردگار کعبه پس برخاستم و دیدم تا نزدیك آن خاتون معظمه رسیده با ادب ایستادم و گریه کنان سر بزیر انداخته با او راه میرفتم و جرئت پرسش حال وی نداشتم و او مشغول گریه بود پس بمن ملتفت شده فرمود چرا گریه میکنی ای مرد عرض کردم ای سیده من بر حال شما و بر نوائب شما میگریم ولی خبر ده مرا من انتم و ما هذه الرؤس المشالة علی الرماح فانی اری لکم هیبة و شأنا جلیلا که شما کیستید و این رؤس مطهره بالای نیزه کیانند که من در شما هیبت و شان بزرگی می بینم و دلم بی اختیار بر حال شما سوزان و دیده ام گریان و اسیری مانند شما و کشته مثل کشته شما هرگز ندیده بودم و نمیشناسم که شما کیستید و از کجا نید آن کریمه مظلومه از

ترجمهٔ شیخ حسن ابو قفطان ناقل خبر مذکور

جبا سر بر انداخته فرمود انا زینب بنت علی بن ابیطالب علیه وهذه السبایا بنات رسول الله
وبنات علی علیه وبنات فاطمة الزهراء علیها وذلک الراس الازهر المنقدم علی الرؤس راس
اخی الحسین علیه الذی ذبحوه فی ارض کربلا وذبحوا اولاده وبنی اخیه واصحابه عن اخرهم وهذه
رؤسهم وذلک الصبی المقید من تحت بطن الناقة علی بن الحسین علیهما امام العصر بعد
ابیه من زینب خبر علی ؟ ؟ ستم واین اسیران دختران پیغمبر وعلی وفاطمه علیهم السلام میباشند
واین سر نورانی که پیش از همهٔ این رؤس میآید سر برادرم حسین علیه است که در زمین کربلا اورا
واولاد وبرادر زادگان واصحاب اورا کلاً کشتند واین جوان مقید از زیر شکم اشتر علی بن
الحسین علیه است که امام عصر است بعد از پدر بزرگوارش راوی گوید چون من اینکلام را
از آن خاتون مکرمه شنیدم سنگی بر سر خود زدم وبشکستم وجامهٔ خویش را پاره کردم وطپانچه
بر روی خود زدم وگفتم یا سیدتی قلع الله عینا تنظر الیکم بخیانة ای خاتون من کور باشد
چشمی که بخیانت بسوی شما نظر کند من محب ودوستدار شمایم ودشوار است بر من آنچه بشما
رسیده وبر ساحت شما وارد آمده فبالهفتاه علیکم ویا طول تأسفی علی ما اصابکم یعنی واله
بر حزن واندوه من بر شما ووای بر طول تأسف من بر مصائب شما فرمود اگر چنانچه تو محب ما
بودی پس چرا بر ما نصرت وحمایت نکردی عرض کردم خاتون من سوء حظ وبدبختی مرا از نصرت
شما محروم کرد در این حال ایشان را بقصر الامارة داخل کردند وجاری شد بر ایشان آنچه جاری شد

ترجمهٔ شیخ حسن ابی قفطان ناقل خبر مذکور

حضرة الاستاذ العلامة آقا شیخ عبد الحسین الحلی النجفی دام تاییده در کتاب النقد
النزیه فی رد رسالة التنزیه للسید محسن الامین الشقراوی العاملی نزیل الشام من علماء الا
مامیة المعاصرین الاحیاء در ص ١٠ گوید ولد الشیخ حسن بن الشیخ علی السعدی المکنی بابی
قفطان فی النجف فی حدود سنة ١٢٠٠ هجریة وبضع عشرة وتلمذ فی الاصول علی جماعة منهم المیرزا
القمی صاحب القوانین وفی الفقه علی العلامة الفقیه الغروی الشیخ علی آل کاشف الغطاء قدس
سرهما وعلی العلامة المحقق المدقق صاحب الجواهر قدس سره وله ید طولی فی الادب وشعر کثیر فی

اشاره باخبار منقوله در مقتل شیخ حسن ابی قفطان

مدائح اعیان عصره ومراثیهم ومراجعات ادبیة خالدة مع السید راضی البغدادی والسید
حیدر الحلی وقد اکثر من رثاء سید الشهداء علیه بید ان الموجود منه قلیل وله کتاب فی مقتل
الحسین علیه یتضمن مراسیل غریبة وقد اخفاه فی حیوته تحرجاً لان بعضها فیه لم یروه بلفظه
وتورع عن النقل بالمعنی مع صوغ اللفظ من معدن ادبه وقد نقل عنه فی الدمعة کثیراً وهو
من معاصری صاحبها ولو کان معروفاً بالکذب کما قد یتوهم لعلم بذلک معاصره ولما ینقل عنه
وللشیخ حسن المذکور ولد یدعی الشیخ احمد ذکره المحدث النوری فی بعض کتبه بهذا اللفظ بدیع
الزمان فی هذا الاوان الجامع بین العلم والادب الحسب الباذخ والنسب ابو سهل الشیخ
احمد بن العالم النبیل والفقیه الحکیم المقتدی المؤتمن الشیخ حسن بن الشیخ علی بن الشیخ عبد الحسین
الملقب بابی قفطان تغمده الله بالرحمة والرضوان وله اخوة منهم الشیخ محمد والشیخ جعفر ولد
الشیخ علی السعدی وکانت مهنتهم التی یعیشون بها نسخ کتب الفقه والحدیث وخاصة کتاب جواهر
الکلام فی الفقه وکانوا یحسبون ذلک قرباً وزلفة).

وایضاً گوید وای فرق غیر اختلاف مراتب الوثوق بین ما ینقله المفید ره وبرسله
السید ره وبین قوله فی البحار وغیره من الجوامع روی مرسلاً او روی بعض الثقات او روی بعض
اصحابنا او روی بعض الکتب القدیمة او روی فی بعض الکتب المعتبرة وشبه ذلک من العبارات وای
فرق غیر ذلک بین ما تضمنته تلک العبارات وبین ما یوجد فی کتاب العالم الفاضل الادیب
الشیخ حسن بن الشیخ علی السعدی المکنی بابی قفطان من مراسیل تلقاها من مشائخ اهل الکوفة
وصاغ لها الفاظاً من نفسه وما الفصول التی یکون فیها بحیث تنحط عن درجة سائر المراسیل
الموجودة فی المنتخب وفی الدمعة الساکبة الی حیث تسقط عن درجة الاعتبار من راس).

ونیز در ص ٢٠ گوید واما حدیث خروج تفقد الشهدا یعنی حدیث هلال بن نافع فی
لیلة عاشوراء فقد نقله فی الدمعة الساکبة وهذا لفظه عثرت علی اشیاء ارسلها بعض معاصرینا
فی مؤلفاتهم فاحببت ذکرها وان لم اقف علیها فی الکتب المعتبرة منها ما عن المفید قال الحدیث وهذا
المعاصر هو العالم العامل الشیخ حسن الملقب بابی قفطان فقد حکی انه روی احادیث کثیرة منها

خبر مسلم جصاص در ورود کوفه

حدیث انفقد الثنایا وحدیث انا صاحب لسیف الصقیل یعنی هذا الحدیث المذکور المنقول عن رجل من الشیعة فی الکوفة وحدیث ابن ظلت مطبلك باحسان) عن مشایخ من اهل الکوفة بروونها عن آبائهم ومشایخهم وهذه لا تنقص عن المراسیل المرویة فی الکتب المقدمة عن عبد بن مسلم وهلال بن نافع وبین زمان تالیفها وزمن رواتها اکثر من خمسمائة عام

خبر مسلم جصاص در ورود کوفه

مرحوم شیخ جلیل فخر الدین طریحی قدس سره در منتخب گوید عن مسلم الجصاص قال دعانی ابن زیاد لاصلاح دار الامارة بالکوفة فبینما انا اجصص الابواب واذا انا بالزعقات قد ارتفعت من جنبات الکوفة فاقبلت الی الخادم کان یعمل معنا فقلت مالی اری الکوفة تضج قال الساعة اتوا برأس خارجی خرج علی یزید بن معویة فقال من هذا الخارجی فقال الحسین بن علی قال فترکت الخادم حتی خرج ولطمت وجهی حتی خشیت علی عینی ان یذهبا وغسلت یدی من الجص وخرجت من ظهر القصر واتیت الی الکناس فبینما انا واقف والناس یتوقعون وصول السبایا والرؤس اذ اقبلت نحو اربعین شقة تحمل علی اربعین جملا فیها الحرم والنساء واولاد فاطمة واذا بعلی بن الحسین ع علی بعیر بغیر وطاء واوداجه تشخب دما وهو مع ذلك یبکی ویقول

یا امة السوء لا سقیا لربعکم یا امة لم تراع جدنا فینا

لو اننا ورسول الله یجمعنا یوم القیمة ما کنتم تقولونا

تسیرونا علی الاقتاب عاریة کاننا لم نشید فیکم دینا

بنی امیة ما هذا الوقوف علی تلك المصائب لا تلبون داعینا

تصفقون علینا کفکم فرحا وانتم فی فجاج الارض تسبونا

الیس جدی رسول الله ویلکم اهدی البریة من سبل المضلینا

یا وقعة الطف قد اورثتنی حزنا والله یهتك استار المسیئینا

قال وصار اهل الکوفة یناولون الاطفال الذین علی المحامل بعض التمر والخبز والجوز فصاحت بهم ام کلثوم وقالت یا اهل الکوفة ان الصدقة علینا حرام وصارت تاخذ ذلك

تتمهٔ خبر مسلم جصاص

من ایدی الاطفال وافواههم وترمی به الی الارض قال کل ذلك والناس یبکون علی ما اصابهم ثم ان ام کلثوم اطلعت راسها من المحمل وقالت لهم صه یا اهل الکوفة تقتلنا رجالکم وتبکینا نساءکم فالحاکم بیننا وبینکم الله یوم فصل القضاء فبینما هی تخاطبهن اذا بضجة قد ارتفعت واذاهم قد اتوا بالرؤس یقدمهم راس الحسین ع وهو راس زهری قمری اشبه الخلق برسول الله ولحیته کسواد السبج قد نصل بها الخضاب ووجهه کانه دارة قمر طالع والریح تلعب بها یمینا وشمالا فالتفتت زینب فرات راس اخیها فنطحت جبینها بمقدم المحمل حتی راینا الدم یخرج من تحت قناعها واومأت الیه بحرقة قلبها وقالت :

یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه فابدی غروبا

ما توهمت یا شقیق فؤادی کان هذا مقدرا مکتوبا

یا اخی فاطم الصغیرة کلمها فقد کاد قلبها ان یذوبا

یا اخی قلبك الشفیق علینا ماله قد قسی وصار صلیبا

یا اخی لو تری علیا لدی الاسر مع الیتم لا یطیق وجوبا

کلما اوجعوه بالضرب نادا ك بذل یفیض دمعا سکوبا

یا اخی ضمه الیك وقربه وسکن فؤاده المرعوبا

ما اذل الیتیم حین ینادی بابیه ولا یراه مجیبا

مؤلف گوید مرحوم علامه مجلسی این خبر را از منتخب در عاشر بحار بعبارت رایت فی بعض الکتب المعتبرة نقل فرموده چنانچه داب آن مغفور است گاهی باین لفظ مذکور و بعضا بکلمه روی فی بعض مؤلفات اصحابنا یا رایت فی بعض مؤلفات المتاخرین ویا رایت فی بعض مؤلفات ثقات المعاصرین از کتاب منتخب تعبیر میفرمایند ..

تصحیح بعضی از الفاظ خبر مسلم جصاص

قوله قد نصل بها الخضاب حضرة العالم الفاضل الادیب البارع آقا شیخ محمد بن الطاهر السماوی مد ظله العالی در کتاب ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام ص ۲۰ گوید

[illegible] والاصحاب [illegible] دارد [illegible] شیعه [illegible] ادراك نظیر آن [illegible] ارشد امجد [illegible] الدین محمد [illegible] در تکمیل علوم وفنون [illegible] علم حدیث بیگانه زمانه اند وبموجب تعیین حضرت واقف انار الله برهانه در مدرسه مذکور قائم مقام پدر بزرگوار خود بوده بلوازم درس وافاده قیام مینمایند [illegible] نتایج طبع نقاد آنجناب مستفید وبهره مند میگردند انتهی ما نقل الفاضل [illegible] عن صاحب حبیب السیر

۱۲۶۱.

و ایضا در ترجمهٔ [illegible] عطاء الله مذکور از حبیب السیر [illegible] العلامه [illegible] جمال الدین عبد الله الحسینی الدشتکی الشیرازی [illegible] [illegible] مستطیع [illegible] [illegible] انشاء [illegible] در علم [illegible] سلطان [illegible] شیراز [illegible] الملك [illegible] جناب [illegible] از مؤلفات آن [illegible] کتاب

تصحیح بعضی از الفاظ خبر مسلم جصاص

قد نصل یقال نصل الخضاب من اللحیة اذا بانت وهما بان مضی علیها اکثر من ثلاثة ایام فهی سوداء واصل الشعر ابیض و یزعم بعض الناس انما اتصل بها الخضاب و ذلك وهم اعده فیه المعنی و تصحیف ...

و در شرح قاموس گوید ونصلت اللحیة از باب نصر و منع و مصدر آن نصول کرد و آن ریش ناصل ککامل است یعنی بیرون آمد ریش از رنگ مثل تنصلت ...

و در منتخب اللغة نصول بالضم زائل شدن رنگ حنا از دست و خضاب از ریش .

مؤلف گوید حضرت حسین علیه السلام بوسمه و حنا خضاب میفرمود و بخضاب رنگ محاسن شریف خود پر طالب بود و بنحوی خضاب میفرمود که از اصل رنگ موی تشخیص و تمیز نمییافت شاهد بر این خبری است که در عاشر بحار ص ۲۱۲ مسنداً از ابی الجارود از عمرو بن قیس المشرقی روایت کرده که گوید دخلت علی الحسین علیه السلام انا و ابن عم لی و هو فی قصر بنی مقاتل فسلمنا علیه فقال له ابن عمی یا ابا عبد الله هذا الذی اری خضاب او شعرك فقال خضاب والشیب الینا بنی هاشم یعجل ثم اقبل علینا فقال جئتما لنصرتی فقلت انی رجل کبیر السن کثیر الدین کثیر العیال و فی یدی بضایع للناس و لا ادری ما یکون و اکره ان اضیع امانتی و قال له ابن عمی مثل ذلك قال لنا فانطلقا فلا تسمعا لی واعیة و لا تریا لی سواداً فانه من سمع واعیتنا او رای سوادنا فلم یجبنا و لم یغثنا کان حقاً علی الله عز و جل ان یکبه علی منخریه فی النار وارد شدم بحضور حسین علیه السلام با پسر عم خود در قصر بنی مقاتل پس سلام دادیم و پسر عمم عرض کرد یا ابا عبد الله اینکه در محاسن شریف می بینم خضاب است یا اصل رنگ موی فرمود خضاب است و ما بنی هاشم زود پیر میشویم پس روی بما کرد و فرمود برای نصرت من آمده اید من عرض کردم که من مردی پیر مدیون و معیل هستم و نزد من پاره اشیاء و امانات از مردم هست و نمیخواهم که آنها ضایع بشود و پسر عمم نیز با این نحو معذرت خواست حضرت فرمود پس بروید از این مکان و استغاثه مرا نشنوید و شخص مرا نبینید چه که هر کس واعیه مرا بشنود و سواد مرا ببیند و مرا جواب ندهد و نصرت ننماید لازم است بر خداوند که او را بر روی خود باتش دوزخ بیندازد انتهی ...

ذکر تفصیلی در بعضی از مضامین ابیات حضرت سجاد

پس از قصر مقاتل تا وقعه طف بجهة عدم امکان خضاب بن محاسن مبارك حضرت حسین علیه السلام سفید گشت ولی بقیه محاسن شریف کسوار السیح مانند سیاهی شبه بود و راوی خبر از لفظ قد نصل بها الخضاب این معنی را اراده کرده ...

قوله و اومت الیه بحرقة قلبها در چندی از مقاتل که حاضر است بحرقة مسطور است و در بعضی با این عبارت هم ترجمه کرده که گوید یعنی بحرقه خون را میگرفت و با پاره جامه بر روی زخم گذا[شت] ولی همه توهم و اشتباه است بلکه مقصود آنکه آن خاتون معظمه حضرت زینب سلام الله علیها با سوز دل اشاره بآن سر مبارك کرد و گفت الخ چنانچه در ترجمه خبر مشروحاً مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

ذکر تفصیلی در بعضی از مضامین ابیات حضرت سجاد علیه السلام در خبر مسلم جصاص * قوله علیه السلام

لو اننا و رسول الله یجمعنا
یوم القیمة ما کنتم تقولونا

و در خطبه حضرت زینب سلام الله علیها هم وارد است ماذا تقولون اذ قال النبی لکم الابیات

همان مطلب است که در اخبار کثیره وارد شده در روضة الاخصا بدر کتب تفاسیر

شیخ جلیل ثقة علی بن ابرهیم القمی رضوان الله علیه در تفسیر خود مسنداً عن ابی ذر علیه الرحمة روایت کرده که گفت چون این آیه شریفه نازل شد یوم تبیض وجوه و تسود وجوه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود یرد علی امتی یوم القیمة علی خمس رایات امت من در روز قیامت با پنج علم بر من وارد میشوند فرایة مع عجل هذه الامة علی با گوساله این امت میپرسم از آنها چه کردید با ثقلین بعد از من گویند اما الاکبر فحرفناه و نبذناه وراء ظهورنا و اما الاصغر فعاديناه و ابغضناه و ظلمناه اما ثقل اکبر یعنی قران پس تحریف کردیم آن را و انداختیم بر پشت خود و اما اصغر یعنی عترت تو پس دشمن داشتیم آن را و بغض و عداوت نمودیم با ایشان من میگویم بروید بسوی آتش دوزخ تشنه و رو سیاه ثم یرد علی رایة مع فرعون هذه الامة پس بر علی وارد میشود بر من با فرعون این امت من میگویم بعد از من با ثقلین یعنی دو امانت خطیر با ثقل چه کردید گویند اما الاکبر فحرفناه و مزقناه و خالفناه و اما الاصغر فعاديناه و قاتلناه اما اکبر پس تحریف و تمزیق و مخالفت

اشعار سیّد حمیری در باب رایات خمسه

نمودیم امّا اصغر پس مغازات و مقاتلت کردیم با ایشان پس من میگویم بروید بسوی آتش تشنه و رو سیاه بعد علی با سامری این امت وارد میشود من از ایشان نیز از ثقلین میپرسم گویند امّا اکبر عصیان نمودیم بروی و ترک کردیم او را امّا اصغر فخذ لناه وضیّعناه نصرت نکردیم بروی و ضایع نمودیم او را من میگویم بروید بسوی آتش تشنه و رو سیاه ثمّ ترد علیّ رایة ذی الثدیة مع اوّل الخوارج و آخرهم بعد از آن علم ذو الثدیه با همه گروه خوارج بر من وارد میشوند من از ثقلین میپرسم گویند امّا الاکبر ففرّقناه و برئنا منه و امّا الاصغر فقاتلناه وقتلناه امّا اکبر پس تفریق کردیم او را و تبرّی نمودیم از وی امّا اصغر پس مقاتله کردیم و بکشتیم او را من میگویم وارد بشوید بر آتش تشنه و رو سیاه ثمّ ترد علیّ رایة مع امام المتّقین و سیّد المسلمین و قائد الغرّ المحجّلین و وصیّ رسول ربّ العالمین پس وارد میشود بر من علی با امام المتّقین الخ پس من میگویم ما فعلتم بالثقلین من بعدی گویند امّا الاکبر فاتّبعناه و اطعناه و امّا الاصغر فاحببناه و والیناه و وازرناه ونصرناه حتّی اهریقت فیهم دماؤنا امّا اکبر پس تابع شدیم و اطاعت کردیم امّا اصغر پس دوست داشتیم و موالات کردیم و حمایت و نصرت کردیم او را تا اینکه خون ما ریخته شد دروراه ایشان پس من میگویم وارد بشوید بر بهشت سیراب و روسفید پس پیغمبر خدا این آیه را تلاوت فرمود یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِیمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَأَمَّا الَّذِینَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِی رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ

و سیّد اسمعیل حمیری خبر رایات خمسه را منظوم داشته گوید

وَالنّاسُ یَوْمَ الْحَشْرِ رایاتُهُمْ	خَمْسٌ فَمِنْها هالِكٌ اَرْبَعٌ
فَرایَةُ الْعِجْلِ وَفِرْعَوْنُها	وَسامِرِیُّ الْاُمَّةِ الْمُشْنِعُ
وَرایَةٌ یَقْدُمُها اَدْلَمُ	عَبْدٌ لَئیمٌ لُكَعٌ اَكْوَعُ
وَرایَةٌ یَقْدُمُها حَبْتَرٌ	لِلزُّورِ وَالْبُهْتانِ قَدْ اَبْدَعُوا

تفسیر وَكُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ

وَرایَةٌ یَقْدُمُها نَعْثَلُ	لا بَرَّدَ اللّٰهُ لَهُ مَضْجَعُ
اَرْبَعَةٌ فی سَقَرٍ اُودِعُوا	لَیْسَ لَهُمْ مِنْ قَعْرِها مَطْلَعُ
وَرایَةٌ یَقْدُمُها حَیْدَرُ	وَوَجْهُهُ كَالشَّمْسِ اِذْ تَطْلَعُ
غَداً یُلاقی الْمُصْطَفی حَیْدَرُ	وَرایَةُ الْحَمْدِ لَهُ تُرْفَعُ

قوله علیه السلام در خبر مسلم جصّاص

اَنَسیتَ جَدّی رَسُولَ اللّٰهِ وَیْلَكُمُ	اَهْدَی الْبَرِیَّةِ مِنْ سُبُلِ الْمُضِلّینا

همان مطلب است که خداوند متعال در کلام شریف خود میفرماید وَكُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْها

در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود اَبْشِرُوا باعظم المنن علیکم قول الله وَكُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْها فالانقاذ من الله هبة والله لا یرجع من هبته بشارت باد شما را به بزرگترین نعمتها که خداوند فرموده وَكُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ الآیة یعنی بودید شما در زمان ضلالت و جهالت بر کنار گودالی از آتش پس رهانید خدا شما را از آن مهالک آتش و انقاذ از خداوند هبه است و پروردگار از هبه خود بر نمیگردد.

و سیّد جلیل نحریر سیّد محمّد اشرف سبط میرزا باقر داماد قدّس سرّهما در کتاب فضائل الساداث از کافی روایت کرده که هر وقت حضرت صادق علیه السلام پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله را یاد مینمود میفرمود بابی و امّی و قومی و عشیرتی عجبا للعرب کیف لا تحملنا علی رؤسهم والله عزّ و جلّ یقول وَكُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْها فبرسول الله اُنْقِذُوا یعنی پدر و مادر و قوم و عشیره ام فدای تو باد تعجب است از عرب که چرا ما را بر روی سر خود حمل نمیکنند و حال آنکه خداوند میفرماید وَكُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْها و از برکت پیغمبر بود که از آتش جهنم نجات یافتند و از کتاب سیادة الاشراف از فصول مختاره سیّد مرتضی علم الهدی ره نقل کرده است که گوید قیل لزین العابدین علیه السلام بم فضّلتم الناس جدّاً تموهم یابن رسول الله

دوازدهم محرم

سبب تفضیل اهلبیت علیهم السلام بر مردم

از حضرت سجاد علیه السلام پرسیدند یا ابن رسول الله فضیلت و شرافت شما بر مردم بچه سبب شده فرمود تمام مردم یکی از سه تن بیرون نیست اما رجل اسلم علی ید جدنا رسول الله علیه وآله السلام فهو مولانا ونحن سادانه والینا یرجع بالولاء او رجل قاتلنا فقاتلناه فمضی الی النار او رجل اخذنا منه الجزیة عن ید وهو صاغر ولا رابع للقوم فاتی فضل لم نحزه وشرف لم نحصله یا کسی است که بدست جد ما رسول الله قبول اسلام نموده وما آزاد کرده ما وما سید او هستیم و مرجع وانتساب او بواسطه محبت و دوستی بسوی ما است و یا کسیکه با ما مقاتله نموده وما با وی قتال کرده ایم واو بدوزخ رفته است دیگر کسی که با کمال ذلت وحقارت قبول جزیه نموده با مان ما داخل شده دیگر چهارمی نیست پس کدام فضل وکدام شرفست که ما حیازت وتحصیل نکرده ایم وکانما عناهم القائل بقوله وگویا صاحب این کلام ایشان علیهم السلام را اراده کرده که گوید :

	اَلنّاسُ اَرضٌ فِی السَّماحَةِ وَالنَّدیٰ	وَهُمْ اِذا عُدَّ الکِرامُ سَماءٌ	
	لَوْ اَنْصَفُوا کانُوا لِآدَمَ وَحْدَهُمْ	وَتَفَرَّدَتْ بِوِلادِهِمْ حَوّاءُ	

وکیف یتاتی للقلم او اللسان ان یحاول فی کشف فضائلهم الشرح والبیان وکیف ینال النجم راحة لامس وابن الثریا من ید المتناول انتهی ما اخرجناه من کتاب سیادة الاشراف یعنی پس چه طور قلم کاتب از عهده ضبط وتحریر فضائل آل پیغمبر وچگونه زبان ناطق از احاطه شرح وبیان مناقب آل طاهر بر میاید وچه نحو دست کوتاهی بر ستاره بلند میرسد وکدام کسی از ثری تا بثریا میتواند مس بنماید

ومناسب دیدم که این دو بیت در اینمقام در شرف وجلالت آل عصمت علیهم السلام مذکور آید

	شَرَفٌ تَتابَعَ کابِرٌ عَنْ کابِرٍ	کَالرُّمْحِ اُنْبُوبٌ عَلیٰ اُنْبُوبٍ	
	وَتَلأْلَأَ الزَّهْرُ النُّجُومُ عَلَی الوَریٰ	کَالغَیْثِ شُؤْبُوبٌ عَلیٰ شُؤْبُوبٍ	

ذکر تفصیلی در مضمون بیت حضرت زینب سلام الله علیها

دوازدهم محرم

بعضی از اخبار وآیات وارده در باب یتیم

در خبر مسلم جصاص حیث قال

	ما اَذَلَّ الیَتیمَ حینَ یُنادی	بِاَبیهِ وَلا یَراهُ مُجیبا	

بموجب آیات واخبار طفل یتیم محل ترحم است وبحسب دیانت اسلام تفقد احوال ایتام لازم ..

اما آیات قال الله تعالی فی سورة البقرة وَاِذْ اَخَذْنا میثاقَ بَنی اِسْرائیلَ لا تَعْبُدُونَ اِلَّا اللهَ وَبِالْوالِدَیْنِ اِحْسانًا وَذِی الْقُرْبیٰ وَالْیَتامیٰ وَالْمَساکینِ وفی سورة النساء وَآتُوا الْیَتامیٰ اَمْوالَهُمْ وَلا تَتَبَدَّلُوا الْخَبیثَ بِالطَّیِّبِ وَلا تَأْکُلُوا اَمْوالَهُمْ اِلیٰ اَمْوالِکُمْ اِنَّهُ کانَ حُوبًا کَبیرًا وقال تعالی اِنَّ الَّذینَ یَأْکُلُونَ اَمْوالَ الْیَتامیٰ ظُلْمًا اِنَّما یَأْکُلُونَ فی بُطُونِهِمْ نارًا وَسَیَصْلَوْنَ سَعیرًا وفی سورة الضحی فَاَمَّا الْیَتیمَ فَلا تَقْهَرْ ..

واما اخبار زیاده از آنست که در این وجیزه احصاء وما فوق از این است که در این عجاله استقصاء بشود ولی من باب ما لا یدرک کله لا یترک کله والمیسور لا یسقط بالمعسور چندی مذکور آید ..

حضرت رسول صلی الله علیه وآله در خطبه شریفه رمضان میفرماید وتحننوا علی ایتام الناس کما یتحنن علی ایتامکم وقال ایضا ومن اکرم فیه یتیما اکرمه الله یوم یلقاه **وحضرت امیر علیه السلام** در وصیت خود بحضرت حسن وحسین علیهما السلام فرمود الله الله فی الایتام فلا تغبوا افواههم ولا یضیعوا بحضرتکم وشیخ جلیل ثقه ابو العباس عبد الله بن جعفر الحمیری القمی شیخ القمیین ووجههم من اصحاب ابی محمد العسکری علیه السلام در کتاب قرب الاسناد مسندا از ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود اربع من کن فیه بنی الله له بیتا فی الجنة من آوی الیتیم ورحم الضعیف واشفق علی والدیه وانفق علیهما ورفق بمملوکه چهار خصلتی است که در هر کس باشد خداوند خانه از برای او در بهشت بنا کند کسیکه به یتیمی پناه بشود وآنکه بر ضعیفی رحم بنماید وسه دیگر آنکه بر پدر ومادرش اشفاق وبر آنها انفاق بکند وچهارم آنکه به مملوک خود رفق بنماید ..

ثواب مسح ید بر سر یتیم

در شانزدهم بحار از حضرت صادق از پدر بزرگوارش از رسول اکرم صلوات الله علیهم روایت کرده که فرمود من کفل یتیما وکفل نفقته کنت انا وهو فی الجنة کهاتین وقرن بین اصبعیه المسبحة والوسطی هر کس یتیمی را کفیل بشود ونفقه اش را بدهد او همنشین من است در بهشت مانند این دو انگشت وانگشت سبابه و وسطی را قرین هم داشت ..

ثواب مسح ید بر سر یتیم

در مجمع البیان گوید کان النبی صلی الله علیه وآله یحسن الی الیتامی ویبرهم ویوصی بهم پیغمبر خدا ص بر یتیمان بر واحسان مینمود ودر حق ایشان وصیت میفرمود در جامع الحدیث عن ابن ابی اوفی قال کنا جلوسا عند رسول الله صلی الله علیه وآله ودر حدیث از ابن ابی اوفی وارد شده که گفت خدمت پیغمبر ص نشسته بودم که پسری وارد شد وعرض کرد اطعمنا مما اطعمک الله واعطاک الله مما عنده حتی ترضی پسر یتیمی هستم وخواهر یتیمه ومادر بیوه دارم بر ما طعام بفرما از آنچه خداوند بر تو اطعام فرموده پروردگار ازنقدر بر شما عطا فرماید که خودتان راضی بشوید حضرت فرمود ما احسن ما قلت یا غلام چه نیکو گفتی ای پسر ای بلال برو آنچه نزد ما است بیاور بلال رفت وبیست ویک دانه خرما آورد حضرت فرمود هفت عدد برای تو وهفت از آن خواهرت وهفت از برای مادرت فقام الیه معاذ بن جبل فمسح راسه وقال جبر الله یتمک وجعلک خلفا من ابیک وکان من ابناء المهاجرین پس معاذ بن جبل از جای برخاست ودست بر سر آن طفل یتیم کشید وگفت خداوند یتیمی ترا جبران وترا از برای پدرت خلف صالحی بگرداند وآن غلام از ابناء مهاجرین بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود ای معاذ چرا چنین کردی عرض کرد رحمة من باب ترحم چنین کردم فرمود لا یلی احد منکم یتیما فیحسن ولایته ووضع یده علی راسه الا کتب الله له بکل شعرة حسنة ومحی عنه بکل شعرة سیئة ورفع له بکل شعرة درجة کسی از شما نمیشود که ولی یتیمی باشد ونیکو ولایت با او رفتار بکند ودست بر سر یتیم بگذارد مگر آنکه خداوند بعدد هر موئی حسنه از برای او مینویسد وسیئه محو میکند ودرجه عطا میفرماید واز عبد الله بن مسعود منقول است که گفت قال رسول الله صلی

ثواب مسح بر سر یتیم

الله علیه وآله من مسح علی راس یتیم کان له بکل شعرة تمر علی یده نور یوم القیمة پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود هر کس دست بر سر یتیمی بکشد بعدد هر تار موئی که در زیر دست او میگذرد خداوند روز قیامت نوری از برای او قرار میدهد .

ومرحوم **شیخ جلیل فخر بن یحیی البحرانی** در کتاب الشهاب فی الحکم والادب در باب الیم از کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود من مسح علی راس یتیم کان له بکل شعرة تمر علی جسده حوزاء الیوم القیمة هر کس بر سر یتیمی مسح کند بعدد هر موئی که در تحت ید اوست خداوند بلند حوریه در روز قیامت بروی عطا فرماید ..

وشیخ اجل صدوق علیه الرحمه در ثواب الاعمال از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود قال رسول الله صلی الله علیه وآله من انکر منکم قسوة قلبه فلیدن یتیما فیلاطفه ولیمسح راسه یلین قلبه باذن الله ان للیتیم حقا پیغمبر خدا ص فرمود هر که در قلب خود قساوتی به بیند بر یتیم ملاطفت کند ودست بر سر یتیم بکشد که باذن خدا دلش نرم ورئوف گردد چه که از برای یتیم حقی است ودر حدیث دیگر بر مائده خود او را بنشاند وبر سرش مسح بکند باذن پروردگار دلش نرم شود ..

وقاضی محمد بن سلامة القضاعی از اعاظم علماء عامه جامع کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه وآله در باب الالف نقل کرده که فرمود انا وکافل الیتیم کهاتین فی الجنة واشار بالسبابة والوسطی ومرحوم شیخ اجل علامه قطب الدین الراوندی در ضیاء الشهاب در شرح این کلام میفرماید کافل الیتیم الذی یکفل بامره ویقوم باوده تبرعا بقوله ص لا یکون بین منزله ومنزلی فی الجنة من التفاوت الا بین السبابة والوسطی وهذا علی طریق المبالغة فی وصف دنو منزله من منزل الرسول ومعناه الحث علی اغاثة الیتیم والقیام بمصالحه وقال ص من مسح راس یتیم لم یمسحه الا الله کانت له بکل شعرة مرت علیه یده عشر حسنات ومن احسن الی یتیمة او یتیم عنده کنت انا وهو کهاتین وقرن بین اصبعیه وروی ان رجلا شکی الی رسول الله صلی الله علیه وآله قسوة قلبه قال ان اردت ان یلین قلبک فاطعم المسکین وامسح راس الیتیم واطعمه ..

اهتزاز عرش خدا از گریهٔ یتیم

اهتزاز عرش خدا از گریهٔ یتیم

ایضاً در ثواب الاعمال مسنداً از ابو مریم انصاری روایت کرده که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الیتیم اذا بکی اهتز له العرش فیقول الرب تبارک وتعالی من هذا الذی ابکی عبدی الذی سلبته ابویه فی صغره فوعزتی وجلالی لا یسکته احد الا اوجبت له الجنة پیغمبر خدا صلی فرمود وقتیکه یتیم میگرید عرش خدا بلرزه درآید وخداوند متعال میفرماید کیست آنکه این بندهٔ مرا که پدر ومادر او را در صغر سن از وی گرفتم بگریاند بعزت وجلال خودم قسم که ساکت نمیکند او را احدی مگر آنکه بهشت را از برای او واجب میکنم ..

گریستن ملائکه از گریهٔ یتیم

مرحوم ثقة الاسلام علامهٔ نوری نور الله مرقده در کلمهٔ طیبه گوید سید فاضل صالح سید محمد عاملی شهیر بابن قاسم در کتاب اثنا عشریه در مواعظ عددیه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله از جبرئیل پرسید که آیا ملائکه میخندند ومیگریند گفت آری میخندند در سه جا واز روی تعجب میگریند در سه جا از روی ترحم اما اول پس مردیکه هر روز بکارهای لغو مشغول است آنگاه نماز عشا میکند ومشغول میشود بلغو پس ملائکه میخندند ومیگویند سیر نشدی در این درازی روز ای غافل پس سیر میشوی در این یکساعت دوم دهقان بیل دست میگیرد وآن حد مشترک میان زمین خود ودیگری را میزند وچنین وانمود میکند که همه خود را آباد میکند وخاشاک را بر میدارد وغرضش آنکه زیاد کند در گرو خود پس ملائکه از آن میخندند ومیگویند تو سیر نشدی از این جریب آیا سیر میشوی از این سیم زن گشاده روی بیحجاب که بمیرد پس بپوشانند قبرش را وخشت بر او بچینند برای آنکه کسی بر حجمش مطلع نشود پس ملائکه میخندند ومیگویند آنوقت که مرغوب بود وخواهان داشت او را نپوشانیدند وحال که محل نفرت شده او را میپوشانید واما گریهٔ ایشان در سه جا پس اول غریب که از خانهٔ خود بیرون رود برای طلب علم پس او را مرگ در رسد دوم مرد وزن

لامعان کتاب روضة الاحباب الذی هو لصاحب العنوان لا یرتاب ابداً فی کونه مؤلفه المذکور من جملة علماء الجمهور والمخرفین عن الحق المنصور والمعتقدین لفرضیة ائمة الاربعة وحرمة اللعن علی الناصبین للخلافة المشهور وما کتبه باسم الامیر علی شیر والاهالی فی ذلک الزمان وکتابه المذکور ان المال المذکور من جملة ما ذکره فقد ذکر لها عن بعض مجالس فی خدمته الشامیة ان خاطره تعلق بالکتاب یشتمل علی جمیع

ترجمهٔ خبر مسلم جصاص در ورود کوفه

که آرزوی فرزند کنند وخداوند ایشان را روزی کند پس خورسند شوند وگویند او خادم ما است تا آخر عمر ما ومشایعت کنندهٔ جنازهٔ ما پس او را مرگ در رسد در حیات آنها پس ملائکه میگریند بر او پیش از گریستن پدر ومادر بر او سیم یتیم چون بیدار شود از خواب خود پس شروع کند بگریه که مادر ترا بیشاید ببوی او واز خاطرش برود مردن پدر ومادر چون دایه بشنود گریه او را فریاد زند بر او بصدای مهیبی که این گریه برای چیست چون یتیم صدای او را بشنود بخاطر آرد مردن مادر را پس ساکت شود پس در این حال ملائکه بگریند انتهی ..

همان مطلب است که حضرت زینب سلام الله علیها میفرماید :

ما اذل الیتیم حین ینادی		یا ابیه ولا یراه مجیبا ❊	

وبعینه همین حالت از برای رقیه خاتون در خرابهٔ شام اتفاق افتاد کراءت اباها بنومها فلما انتبهت صاحت وبکت وانزعجت الخبر ..

ترجمهٔ خبر مسلم جصاص در ورود کوفه

از مسلم جصاص روایت شده که گفت عبید الله بن زیاد مرا بتعمیر بعضی مواضع دار الاماره گماشته بود هنگامیکه دست در کار بودم ناگاه صدای خروش وفریاد عظیم از اطراف محلات شهر گوش زد من شد از خادمیکه در پیش من بود استفسار کردم که این چیست واین فتنه وآشوب از کجا است گفت کسی بر یزید خروج کرده بود لشکر ابن زیاد بجنگ او رفته واو را کشته اند اینک سر او را داخل شهر میکنند من گفتم آن مرد خارجی که بوده گفت حسین بن علی من از ترس خادم چیزی نگفتم وصبر کردم تا از نزد من برفت پس از وقوع این داهیه لطمه سخت بر چهرهٔ خود زدم چنانکه بیم میرفت که هر دو چشم من از بینش باز ایستد آنگاه چشم وچهرهٔ خود را از خاک وگچ بشستم واز پشت قصر بیرون آمدم ورفتم بسوی کناسهٔ کوفه ومردم را دیدم ایستاده منتظر وصول اسراء ورؤس هستند ناگاه دیدم سرهای شهدا را بر سنانهای نیزه ها نصب کرده اند وچهل هودج بر چهل شتر حمل داده میکشانند وعلی بن الحسین علیه السلام را دیدم که بر شتری که بستر بر روی جهازش نبود سوار کرده اند واز زحمت زنجیر خون از

سیر النبی وبنیه ومناقب الال واصحابه والتابعین لهم وتابعیهم باللغة الفارسیة خالیاً عن تکلفات العبارة قریب الی اذهان الخاصة والعامة ولم یتبع فیه تعقیدات الکلمات والاستغلاق عن الفهم بل کان ذلک الکتاب علی هذا المنوال والتأکید فی الخصوص کما کان الترتیب بعنوان ذلک الکتاب الذی انتهی بدیع الامثال شرع بعد الاستخارة من الله تعالی والاستمداد من الحضرة النبویة ومن مشایخه والاستشارة من علمائه وبعض الاشراف وصلحاء واعیان السلف علی المشهور الاطلاق

صاحب روضة الاحباب

تخمیس مرحوم اعتضاد التولیه عتبهٔ رضویه

رگهای گردنش جاری است و با اینحال اشک از دیده میریخت و میفرمود :
یا امة السوء لاسقیا لربعکم الابیات و بی شرمان کوفه زاده دیدم که بر اطفال اهل بیت
رقت کردند و از بام و در خرما و جوز و نان بر ایشان بذل نمودند و کودکان ماخوذ میداشتند
و بر دهان میگذاشتند ام کلثوم سلام الله علیها آنها را از دست و دهان کودکان میگرفت
و بیافکند پس بانگ بر اهل کوفه زد و فرمود ای اهل کوفه صدقه بر ما حرام است و زنان
کوفیان بر ایشان زار زار میگریستند اینوقت ام کلثوم سر از محمل بیرون کرد و فرمود ای اهل
کوفه مردان شما ما را میکشند و زنان شما بر ما میگریند در روز قیامت میان ما و شما خداوند
قاهر غالب حاکم است هنوز این سخن در دهان داشت که ناگاه شورش عظیم برخاست و سرهای
شهدا را که بر فراز سنانهای دراز بود در آوردند و از پیش روی انجمله سر حسین علیه السلام را
حمل میدادند و آن سری بود تابنده و درخشنده مانند بدر منیر و مانندهتر از همه مردم برسول خدا
و دیدم که محاسن مبارکش سفید و بقیهٔ موی زنخ شریف سیاه مانند سواد شبه و شعشعهٔ
طلعتش چون ماه بر دمیده و باد لحیهٔ مبارکش را از یمین و شمال جنبش میداد حضرت زینب
سلام الله علیها چون این بدید سر مبارکرا بر چوب مقدم محمل زد چنانکه خون از زیر
مقنعه اش فرود وید پس با آن سوز دلیکه داشت اشاره بدان سر مطهر کرده میگفت
یا هلالا لما استتم کمالا (تا اخر ابیات)

و مرحوم اعتضاد التولیه عتبهٔ رضویه علی مشرفها الاف الثناء و التحیه این ابیات را بفارسی تخمیس کرده گوید

دید چون عصمت خدا بتعالی	آفتابش ز خلق یک نی بنالا
گفت از دیده ریخت لؤلؤ لالا	یا هلالا لما استتم کمالا
غاله خسفه فابدی غروبا	
تو که سلطان عهد مهر و وزا دی	از چه رسم وفا ز دست بدادی

الاطلاق و التنوع فی المعنی و الصورة بتمام الاستحقاق البتة السند المؤید من عند الله اصل الحق و الشریعة و التقوی و الدین بالله متع الله المسلمین بطول بقائه لانه کلما یجد من شیء فهو من برکات انفاسه و کلما یلتمسه من قدر فهو من [illegible] خدمة مجلسه و [illegible]
[illegible] سخن [illegible] زباغ جنت بود [illegible] باغبان داند *
الا اذکره و قد رایت منتسب هذا الرجل قریبا من شرح معین الدین الجوینی و تالیفه المذکور ایضا مشابها
لتالیفه

بردلم

صاحب روضة الاحباب

خطبهٔ حضرت زینب سلام الله علیها در ورود کوفه

بردلم داغ حسرت بنهادی	ما تو همت با شفیق نوادی
کان هذا مقدرا مکتوبا	
خواهرانت سوار اشترها	دختران تشنه محملها
تو نبلی ده همه دلها	فاطم الصغیرة کلمها
فقد کاد قلبها ان یذوبا	

خطبهٔ حضرت زینب سلام الله علیها در ورود کوفه

شیخ جلیل متبحر احمد بن علی الطبرسی من مشایخ ابن شهر آشوب قدس سرهما در کتاب
احتجاج گوید خطبهٔ زینب بنت علی بن ابیطالب علیه السلام بحضرة اهل الکوفة فی ذلک الیوم
تقریعا و تانیبا عن حذیم بن شریک الاسدی قال لما اتی علی بن الحسین زین
العابدین علیه السلام بالنسوة من کربلا و کان مریضا و اذا نساء اهل الکوفة
ینتدبن مشققات الجیوب و الرجال معهن یبکون فقال زین العابدین علیه السلام
بصوت ضئیل و قد نهکته العلة ان هؤلاء یبکون فمن قتلنا غیرهم فاومئت
زینب بنت علی بن ابیطالب علیه السلام الی الناس بالسکوت قال حذیم
الاسدی لم ار والله خفرة قط انطق منها کانها تنطق و تفرغ عن لسان
امیر المؤمنین علی علیه السلام و قد اشارت الی الناس بان انصتوا فارتدت
الانفاس و سکنت الاجراس ثم قالت بعد حمد الله تعالی و الصلوة علی رسوله
اما بعد یا اهل الکوفة یا اهل الختل و الغدر و الخذل الا فلا رقأت العبرة
و لا هدأت الزفرة انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا
تتخذون ایمانکم دخلا بینکم هل فیکم الا الصلف و العجب و
الشنف و الکذب و ملق الاماء و غمز الاعداء او کمرعی علی دمنة او
کفضة علی ملحودة الا بئس ما قدمت لکم انفسکم ان سخط الله علیکم و فی

[illegible]

سنی

العذاب هم

خطبهٔ حضرت زینب سلام الله علیها در کوفه

العذاب اَنتم خالدون اَتبکون اخی اَجل والله فابکوا فانکم احریاء بالبکاء فابکوا کثیراً واضحکوا قلیلاً فقد بلیتم بعارها ومنیتم بشنارها ولن ترحضوها ابداً واَنّیٰ ترحضون قتل سلیل خاتم النبوّة ومعدن الرسالة وسیّد شباب اهل الجنّة وملاذ حربکم ومعاذ حزبکم ومقرّ سلمکم وآسی کلمکم ومفزع نازلتکم والمرجع الیه عند مقاتلکم ومدرة حججکم ومنار محجّتکم الا ساء ما قدّمتم لانفسکم وساء ما تزرون لیوم بعثکم فتعساً تعساً ونکساً نکساً لقد خاب السعی وتبّت الایدی وخسرت الصفقة وبؤتم بغضب من الله وضربت علیکم الذلّة والمسکنة اتدرون ویلکم ایّ کبد لمحمّد فریتم وایّ عهد نکثتم وایّ کریمة له ابرزتم وایّ حرمة له هتکتم وایّ دم له سفکتم لقد جئتم شیئاً ادّاً تکاد السموات یتفطّرن منه وتنشقّ الارض وتخرّ الجبال هدّاً لقد جئتم بها شوهاء خرقاء کطلاع الارض وملاء السماء افعجبتم ان قطرت السماء دماً ولعذاب الآخرة اخزیٰ وهم لا ینصرون فلا یستخفّنّکم المهل فانّه عزّ وجلّ لا یحفزه البدار ولا یخشیٰ علیه فوت الثار کلّا انّ ربّک لنا ولهم لبالمرصاد ثمّ انشأت تقول

ماذا تقولون اذ قال النبیّ لکم	ماذا صنعتم وانتم آخر الامم
باهل بیتی واولادی وتکرمتی	منهم اساریٰ ومنهم ضرّجوا بدم
ما کان ذاک جزائی اذ نصحت لکم	ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی
انّی لاخشیٰ علیکم ان یحلّ بکم	مثل العذاب الّذی اودیٰ علی ارم

ثمّ ولّت عنهم قال حذیم فرأیت الناس حیاریٰ قد ردّوا ایدیهم فی افواههم فالتفتّ الی شیخ فی جانبی یبکی وقد اخضلّت لحیته بالبکاء ویده مرفوعة الی السماء وهو یقول بابی وامّی کهولهم خیر الکهول وشبابهم خیر شباب ونسلهم نسل

تصحیح بعضی از الفاظ خطبهٔ مذکوره

کریم وفضلهم فضل عظیم ثمّ انشد :

کهولهم خیر الکهول ونسلهم	اذا عدّ نسل لا یبور ولا یخزیٰ

فقال علیّ بن الحسین علیهما السلام یا عمّة اسکتی ففی الباقی من الماضی اعتبار وانت بحمد الله عالمة غیر معلّمة فهمة غیر مفهّمة انّ البکاء والحنین لا یردّان من قد اباده الدهر فسکتت ثمّ نزل علیه السلام وضرب فسطاطه وانزل نسائه ودخل الفسطاط

تصحیح بعضی از الفاظ خطبهٔ شریفه

در مقام در تصحیح اسم راوی خطبهٔ مبارکه گوید حِذیم بکسر المهملة وسکون الذال المعجمة وفتح التحتانیة قال فی المنهج حذیم بن شریک الاسدی بن شتیر بمعجمة مضمومة وفتح مثناة فوق وسکون یاء وفی روایة حذلم بجعفر بعد الحاء المهملة ذال المعجمة وبعدها اللام والاوّل هو الاشهر

قوله تفرغ عن لسان امیر المؤمنین ع در بعضی از کتب مقاتل تفرّع ضبط کرده وآن غلط فاحش است وشرح آن در ترجمهٔ خطبه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالیٰ…

قوله وسکنت الاجراس در اکثر کتب مقاتل این طور است ولکن در امالی طوسی ره ومنتخب طریحی وامالی شیخ مفید که نسخه‌اش خیلی کمیاب وعزیز الوجود است وسکنت الاصوات واین عبارت اقرب بصواب الیق بمقام است ومستلزم بعضی از تکلّف زاید ونا وبلات در نیست

وچون در روایت امالی شیخ مفید وامالی شیخ طوسی قدّس سرّهما بعضی علاوه داشت

لذا از صدر خطبه مقداری مذکور میشود وعبارت هر دو مطابق ومسنداً از اسمعیل بن راشد از حذیم نقل کرده‌اند که گوید قدمت الکوفة فی المحرّم سنة احدیٰ وستّین منصرف علیّ بن الحسین بالنسوة من کربلا ومعهم الاجناد محیطون بهم وقد خرج الناس للنظر الیهم فلمّا اقبل بهم الجمال بغیر وطاء جعل نساء الکوفة یبکین ویندبن فسمعت علیّ بن الحسین علیهما السلام وهو یقول بصوت ضئیل وقد نهکته العلّة وفی عنقه الجامعة ویده مغلولة الی عنقه الا انّ هؤلاء النسوة یبکین فمن قتلنا قال ورأیت زینب بنت علیّ علیه السلام ولم ار خفرة قطّ انطق منها کانّها تفرغ عن

تعیین سنه شهادت و روز عاشوراء از ایام هفته

لسان امیر المؤمنین علیه السلام وقال وما ت الی الناس ان اسکتوا فارتدت الانفاس و سکنت الاصوات فقالت الحمد لله والصلوة علی ابی رسول الله صلی الله علیه وآله الخطبه

مؤلف گوید مخالف چندی ازاین روایت مستفاد میشود یکی آنکه میفرماید سال شهادت حضرت حسین علیه السلام سنه احدی وستین است چنانچه در خبر سهل بن سعید شهرزوری نیز که در اول وفضائل معه منقول شد چنین است وسید بن طاوس ره هم گوید فلما توفی معویة بن ابی سفیان وذلک فی رجب سنه ستین من الهجرة وشیخ مفید ره در باب مجلس لیله گوید وهی لیلة النصف ثلاث بقین من رجب سنه ستین من الهجرة وهمچنین بیشتر از محدثین ومورخین سال شهادت آنحضرت را سنه شصت ویکم هجری رقم کرده اند پس آنچه صاحب ناسخ میگوید چون ما بطریق تقهقری زیجات را بشمار گرفتیم در سال شصت ویکم روز عاشوراء نه با جمعه ونه با شنبه ونه با دوشنبه راست نیاید بلکه در سال شصتم هجری روز عاشوراء جمعه است پس صواب آن است که وفات معویه را در سال پنجاه ونهم هجری رقم کنیم وقتل سید الشهداء علیه السلام در سال شصتم هجری بعد از ظهر جمعه عاشوراء دانیم وحدیثی از عامه وروایتی از خاصه مؤید مطلب خود میآورد ودر آخر گوید ومن بنده آنرا یعنی سال شصتم وروز جمعه را اختیار کردم مخالف تصریح وتعیین اعاظم علماء ومحدثین ومورخین واجتهاد در مقابل نص است اما اول مذکور شد که شیخ مفید وشیخ طوسی وسید بن طاوس رضوان الله علیهم احدی وستین رقم کرده اند اما دوم در عاشر بحار ص ۲۰۵ گوید وقال شیخنا المفید باسناده الی ابی عبد الله علیه السلام قال لما سار ابو عبد الله من المدینة لقیه افواج من الملئکة المسومة وساق الحدیث الی ان قال واتاه افواج مسلمی الجن تا آنجا که گوید حضرت حسین علیه السلام فرمود ولکن تحضرون یوم السبت وهو یوم عاشوراء الذی فی آخره اقتل الحدیث پس با وجود نص وتعیین امام علیه السلام که میفرماید یوم السبت وهو یوم عاشوراء اجتهاد از قواعد نجوم واستخراج از حساب زیج بیفایده وحرف ناستوده است پس صواب آنکه چنین اختیار کنیم که سال شهادت سنه احدی وستین ویوم عاشوراء روز شنبه است واین داهیه عظمی وفاجعه کبری بعد صلوة العصر بساعة چنانچه در خبر عبد الله بن سنان

تعیین ساعت شهادت بموجب اخبار معتبره

ماثور است ودر این خبر افواج مسلمی الجن الذی فی آخره اقتل مذکور شد واقعه در سنه ستین ونه یوم جمعه ونه بعد از ظهر جمعه ..

دوم آنکه از کلمه ومعهم الاجناد محیطون بهم معلوم میشود که علاوه از ده هزار تن سواره وپیاده که بر شوارع وطرق کوفه مامور ومعین بود جنود کثیره نیز بجهة خوف از هجوم شیعه از اطراف اهل بیت ورؤس مطهره شهداء ع احاطه کرده بودند پس چه خطر داشت اهل حرم با این ازدحام تمام وبودن رؤس شهداء علیهم السلام در بالای نیزه در پیش چشم ایشان ..

سیم آنکه از عبارت وفی عنقه الجامعة ویده مغلولة الی عنقه معین گردید که حضرت سجاد علیه السلام را از کربلا حین حرکت مقید بغل جامعه مغلول الید کرده بودند نه اینکه در کوفه مقید ومغلول نمودند وعبارت راوی وامیه تحف دمانیه در خبر مسلم جصاص ونیز ابن طلبیت

ترجمه خطبه حضرت زینب سلام الله علیها در کوفه

از حذیم بن شریک اسدی روایت است که گفت سوگند با خدای ذوالطول وافصح از دختر زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام ندیدیم گویا کلمات علی مرتضی علیه السلام از زبان او فرو میریخت درمیان آن ازدحام واجتماع که از هر سوی ندائی در میرسید وبانگی بالا میگرفت بجانب آن جماعت اشارتی کرد که خاموش باشید در زمان نفسها واپس ایستاد واواز درایان ساکن گردید آنگاه زینب علیها السلام آغاز خطبه کرد وبعد از سپاس یزدان پاک ودرود بر خواجه لولاک فرمود ای اهل کوفه ای اهل حیلت وخدیعت آیا میگریید بر ما وهنوز دیده ما خونابه ریز وزفره ما شراره انگیز است مثل شما مثل زنی است که رشته خود را نیک باقته کند آنگاه برگشاید چه شما حبل ایمان را به بستید وباز گسستید ودر میان شما جز خودستائی وکبر وکذب وچاپلوسی کنیزگان وغمازی با دشمنان خصلتی وشیمتی نیست همانا نبات مزابل وسیم ناسره را مانید که نه قبول اکل تواند بود ونه مزید دخل تواند شد چه زشت زادی که نفسهای شما از برای شما در آن سرای ذخیره نهاد وشما را جاودانه در دوزخ جای داد از پس آنکه ما را کشید

ترجمه خطبه حضرت زینب سلام الله علیها

بر ما میگریید سوگند با خدا سزاوارید شما بگریستن بسیار بگریید و کم بخندید همانا ساحت خود را بعیب و عار بر آلایش دادید که تا قیامت هیچ آب نتوان شست چگونه شسته میشود قتل پسر پیغمبر و سید جوانان اهل بهشت کیفر را کشید که پناه جنگ و حرب شما و دستیار عقل شما و پشتوان صلح شما و طبیب جراحات شما و ملجأ بلیات شما و تقویم مقالات شما و تتمه حجج شما و علامت راه شما بود همانا ای مردم کوفه عظیم جرمی و جریرتی بر خود حمل دادید و بزرگ وزری از برای حشر خود ذخیره نهادید بهره هلاکت و دمار بادید دستهای شما بریده باد و پیمان شما موجب خسران باد همانا بغضب خدا بازگشت نمودید و دست فرسود ذلت و مسکنت گشتید وای بر شما آیا میدانید کدام پاره جگر مصطفی را شکافتید و کدام عهد رسول خدا را بشکستید و کدام پرده نشینان عصمت را از پرده بیرون افکندید چه حرمتها که ضایع کردید اشیاء چه خونها که بریختید از کردار شما نزدیک بود که آسمانها بشکافد و زمین پاره شود و کوهسارها نگون گردد و این داهیه دهیا و بلیه عمیا آسمانها را فرو گرفت شگفت نیست که آسمان خون بارید زود آکه در آن جهان دستخوش عذاب الیم شوید بدین مهلت که یافتید خوشدل نباشید چه خداوند بمکافات عجلت نکند و بیم ندارد که وقت سپری گردد همانا خداوند در مرصد بی فرمانان است آنگاه این اشعار انشاء فرمود ما ذا تقولون اذ قال النبی لکم الأنبا

چون زینب علیها این کلمات را بپرداخت از آن جماعت روی برتافت حذیم بن شبیر گوید که مردم کوفه را از اصغای این کلمات دیدم که سرگشته و حیران و دست بردهان می نگریستند و شیخی در کنار من بود همی دیدم که اشک چشمش بر محاسن میدوید و دست بجانب آسمان فرا میداشت و میگفت پدر و مادرم فدای ایشان باد پیران ایشان بهترین پیران و جوانان ایشان بهترین جوانان است و خاندان ایشان خاندان بزرگ و فضل ایشان فضلی بزرگوار است

و این شعر بگفت (کهولهم خیر الکهول ونسلهم) الخ

سید سجاد علیه السلام فرمود ای عمه خاموش باش و فرمایش و ماضی را از باقی اعتبار گیر شکر خدا را که تو خود ناگفته و نیاموخته میدانی که هالک و فانت را بگریه واندوه باز نتوان آورد و

کتابت این نسخه کتبی از نسخه منقول شد که در آن مکتوب بود و نقله من الکتاب الذی هو بخط حضرت المصنف مد الله ظلاله العالی و انا الفقیر عبد السلام بن عبد القادر و قد وقع الفراغ من کتابة هذا الکتاب الشریف فی بلدة سمرقند علی ید اضعف العباد عبد الله بن عبد الله بن شیخ محمد بن الشیخ مراد الکاتب فی شهر ذی الحجة سنة اثنین واربعین و ثمانمائة مولفکم بعد از خاتمه روضة الاحباب که فرموده در سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائة بالتمام

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در ورود کوفه

زندگانرا از حال گذشتگان پند و عبرت پسنده است این بگفت و خود فرود آمده با اهل بیت عصمت و طهارت بخیمه اندر شد

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در ورود کوفه

ایضا در احتجاج گوید احتجاج علی بن الحسین علیهما السلام علی اهل الکوفة حین خرج من الفسطاط وتوبیخه ایاهم علی غدرهم ونکثهم ثم قال حذیم بن شبیر خرج زین العابدین علیه السلام الی الناس واومی الیهم ان اسکتوا فسکتوا وهو قائم فحمد الله واثنی علیه وصلی علی نبیه ثم قال ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا علی بن الحسین المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل ولا تراث انا ابن من انتهک حریمه وسلب نعیمه وانتهب ماله وسبی عیاله انا ابن من قتل صبرا فکفی بذلک فخرا ایها الناس ناشدتکم بالله هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی وخدعتموه واعطیتموه من انفسکم العهد والمیثاق والبیعة و قاتلتموه وخذلتموه فتبا لکم ما قدمتم لانفسکم وسوءة لرأیکم بایة عین تنظرون الی رسول الله صلی الله علیه وآله اذ یقول لکم قتلتم عترتی وانتهکتم حرمتی فلستم من امتی قال فارتفعت اصوات الناس بالبکاء وید عوا بعضهم بعضا هلکتم وما تعلمون فقال علی بن الحسین ع رحم الله امرءا قبل نصیحتی وحفظ وصیتی فی الله وفی رسوله وفی اهل بیته فان لنا فی رسول الله اسوة حسنة فقالوا باجمعهم نحن کلنا یا ابن رسول الله سامعون مطیعون حافظون لذمامک غیر زاهدین فیک ولا راغبین عنک فمرنا بامرک رحمک الله فانا حرب لحربک وسلم لسلمک لنأخذن ترتک وترتنا ممن ظلمک وظلمنا فقال علی بن الحسین هیهات هیهات ایتها الغدرة المکرة حیل بینکم وبین شهوات انفسکم اتریدون ان تأتوا الی کما اتیتم الی ابائی من قبل کلا ورب الراقصات فان الجرح لما یندمل قتل ابی

با تمام رسید و قول او که من ازغم واسناد و نیز بیشتر بعون الله شفع الله المسلمین بطول بقائه در تالیف بعضی اشتباه کرده و ازروایت مجالس المؤمنین که امیر اصیل الدین عبدالله الحسینی در سنه ثلاث وثمانمائة وفات یافته مذکور و از خاتمه نیز مذکور است که در سنه اثنین واربعین و ثمانمائة نوشته شد و کشف رحمه الله تعالی معلوم کرده میشود نقلی شد که صاحب کشف الظنون در تاریخ وفات صاحب روضة الاحباب که سنه الف گفته اشتباه کرده و بوالعجب تمن خطا کرده و صورتیکه صاحب روضه در آن ذکر کرده محقق است عفی

ترجمهٔ خطبهٔ حضرت سجاد علیه السلام

بالاسر و اهل بیته معه فلم ینبئنی ثکل رسول الله و ثکل ابی و بنی ابی و وجده بانی لمابی و مرارته بانی حناجرهم و حلقی و غصصه تجرییه فی فراش صدر و مسئلتی ان لا تکونوا لنا و لا علینا ثم قال علیه السلام

لا غرو ان قتل الحسین و شیخه	قد کان خیرا من حسین و اکرما
فلا تفرحوا یا آل کوفان بالذی	اصیب حسین کان ذلک اعظما
قتیل بشط النهر نفسی فداؤه	جزاء الذی ارداه نار جهنما

ترجمهٔ خطبهٔ حضرت سجاد علیه السلام

جنیم گوید انگاه سید سجاد علیه السلام مردم را اشارت فرمود که خاموش باشید و آغاز خطبه نمود پس ستایش کرد خداوند یکتا را و درود فرستاد حضرت مصطفی را پس فرمود ایها الناس انکس که مرا شناخته باشد امروز کار نخواهد و انکس که نشناسد بداند که منم علی بن الحسین پسر انکس که در کنار فرات چون گوسپندان سرش بناحق ببریدند و مخدرات او با سیری اورده مالش بیغما بردند منم پسر انکس که بطور صبر یعنی بزجر و زحمت کشته شد و این فخر کافی است ما را ای مردم شما را بخدا سوگند مگر نه شما بودید بپدر من مکاتیب فرستادید و از روی مکر و خدیعت با او عهد و پیمان استوار بستید و دست بیعت فرا دادید انگاه او را کشتید و مخذول داشتید ای مردم هلاکت باد شما را امید چه ذخیره در ان سرای از بهر خود نهادید چه ناستوده رای و نکوهیده عقیدت که شما یید با کدام چشم در روی رسول خدا خواهید نگریست گاهیکه بفرماید کشتید فرزندان مرا و حالت زدید پرده حرمت مرا و نیستید شما در شمار امت من چون امام این فصل بپرداخت مردمان اغاز گریه و زاری کرده گفتند ای پسر هم این چنین است که او همی فرماید در هلاک خویش بکوشیدیم و خسران دنیا و اخرت بر خود بخریدیم و ندانستیم دیگر باره سید سجاد علیه السلام اغاز سخن کرد و فرمود خدایش رحمت کناد که پند من فرا گیرد و اندرز من بپذیرد که سیرت رسول را پیشوا ساخته

معنی انا ابن من قتل صبرا

برادران همی رویم ان جمع بکزبان اواز بر داشتند که در صلح و جنگ با تو همی و بکدلیم چشم بر حکم و گوش بر فرمان از آنچه گوئی سر نه پیچیم البته اشارت فرمای تا خون مظلومان از این ستمکاران بجوئیم حضرت فرمود هیهات هیهات ای دونان و بی ازرمان و غداران حیلت ورز خدیعت و مکیدت خصلتی بدست نکرده اید مگر بدان سر بدان معاملت که با جد و پدر من نموده اید با من نیز پیش گیرید خاشا وکلا قسم با خدای هنوز جراحاتیکه از شهادت پدرم قلوب ما را شکسته و جگرهای ما را خسته بهبودی نپذیرفته و فراموش نگشته هنوز مصائب پدرم و برادرانم در سینه من کاوش همیکند و تلخی ان در دهان من فرسایش همی نماید و غصه ان در سینه من گره همی نهد من از شما همی خواهم که نه با ما باشید و نه بر ما انگاه این ابیات انشا فرمود (لا غرو ان قتل الحسین و شیخه) الخ

قوله علیه السلام انا ابن من قتل صبرا

در **مجمع البحرین** در مادهٔ صبر گوید الاصل فی الصبر الحبس و منه الخبر لم یقتل الرسول رجلا صبرا قط و منه ایضا نهی رسول الله عن قتل شیء من الدواب صبرا و هو ان یمسک شیء من ذوات الارواح حیا ثم یرمی بشیء حتی یموت اصل در صبر بمعنی حبس است و از آن است خبریکه منقولست که هرگز رسول اکرم کسی را بطور صبر نکشت و نیز وارد است که مردی کسی را نگاه داشت و دیگری او را بکشت حضرت رسول فرمود قاتل را بکشید و کسی که نگاه داشته حبس کنید تا بمیرد و ایضا در خبر است که انحضرت نهی فرمود که هیچ ذیروحی را بحبس صبر نکشید و قتل صبر این است که یکی از ذوات ارواح را نگاه دارند و انقدر بزنند که کشته شود

پس مقصود حضرت سجاد علیه السلام این است که در این ظالموبت ما همین که پدر مرا در راه خدا بنحوی کشتند که پیغمبر خدا نهی فرموده که هیچ کس هیچ ذیروحی را بانطور نکشد و این مصیبت در مقام فخر ما اولی است ...

در بحار ص ٢١٣ طبع الرئة از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود ... بزرگوار ...

خطبه فاطمه بنت الحسين عليها السلام

عليه را بطورى كشتند كه پيغمبر ع هم فرموده بود لقد قتل بالسيف والسنان وبالحجارة وبالخشب وبالعصا ولقد اوطئوه الخيل بعد ذلك يعنى كشتند او را با شمشير وسنان وسنگ وچوب وعصا وباين اكتفا نكرده بعد از قتل با سم خيل بدن او را شكستند ..

خطبه فاطمه بنت الحسين عليها السلام در ورود كوفه

ايضا در احتجاج گويد عن زيد بن موسى بن جعفر عن ابيه عن ابائه عليهم السلام قال خطبت فاطمة الصغرى ع بعد ان ردت من كربلا فقالت الحمد لله عدد الرمل والحصى وزنة العرش الى الثرى احمده واؤمن به واتوكل عليه واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله وان اولاده ذبحوا بشط الفرات بغير ذحل ولا ترات اللهم انى اعوذ بك ان افترى عليك الكذب وان اقول خلاف ما انزلت عليه من اخذ العهود بوصيه على بن ابيطالب عليه السلام المسلوب حقه المقتول من غير ذنب كما قتل ولده بالامس فى بيت من بيوت الله وبها معشر مسلمة بالسنتهم تعسا لرؤسهم ما دفعت عنه ضيما فى حيوته ولا عند مماته حتى قبضته اليك محمود النقيبة طيب الضريبة معروف المناقب مشهور المذاهب لم تاخذه فيك لومة لائم ولا عذل عاذل هديته يا رب للاسلام صغيرا وحمدت مناقبه كبيرا ولم يزل ناصحا لك ولرسولك صلواتك عليه واله حتى قبضته اليك زاهدا فى الدنيا غير حريص عليها راغبا فى الاخرة مجاهدا لك فى سبيلك رضيته واخترته وهديته الى صراط مستقيم اما بعد يا اهل الكوفة يا اهل المكر والغدر والخيلاء انا اهل بيت ابتلانا الله بكم وابتلاكم بنا فجعل بلائنا حسنا وجعل علمه عندنا وفهمه لدينا فنحن عيبة علمه ووعاء فهمه وحكمته وحجته فى الارض فى بلاده لعباده اكرمنا الله بكرامته وفضلنا

وشيخ

تتمه خطبه فاطمه بنت الحسين عليها السلام

بنبيه صلى الله عليه واله على كثير من خلقه تفضيلا فكذبتمونا وكفرتمونا ورايتم قتالنا حلالا واموالنا نهبا كانا اولاد ترك او كابل كما قتلتم جدنا بالامس وسيوفكم تقطر من دمائنا اهل البيت لحقد متقدم قرت بذلك عيونكم وفرحت قلوبكم اجتراء منكم على الله ومكرا مكرتم والله خير الماكرين فلا تدعونكم انفسكم الى الجذل بما اصبتم من دمائنا ونالت ايديكم من اموالنا فان ما اصابنا من المصائب الجليلة والرزايا العظيمة فى كتاب من قبل ان نبراها ان ذلك على الله يسير لكيلا تاسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم والله لا يحب كل مختال فخور تبا لكم فانتظروا اللعنة والعذاب فكان قد حل بكم وتواترت من السماء نقمات فتسحتكم بما كسبتم ويذيق بعضكم باس بعض ثم تخلدون فى العذاب الاليم يوم القيمة بما ظلمتمونا الا لعنة الله على الظالمين ويلكم اتدرون اية يد طاعنتنا منكم او اية نفس نزعت الى قتالنا ام باية رجل مشيتم الينا تبغون محاربتنا قست قلوبكم وغلظت اكبادكم وطبع على افئدتكم وختم على سمعكم وبصركم وسول لكم الشيطان واملى لكم وجعل على بصركم غشاوة فانتم لا تهتدون تبا لكم يا اهل الكوفة كم تراث لرسول الله قبلكم وذحول له لديكم ثم غدرتم باخيه على بن ابيطالب جدى وبنيه عترة النبى الطيبين الاخيار وافتخر بذلك مفتخر فقال :

نحن قتلنا عليا وبنى على	بسيوف هندية ورماح
وسبينا نساءهم سبى ترك	ونطحناهم فاى نطاح

بفيك ايها القائل الكثكث ولك الاثلب افتخرت بقتل قوم زكاهم الله وطهرهم واذهب عنهم الرجس فاكظم واقع كما اقعى ابوك وانما لكل امرء ما قدمت يداه حسدتمونا ويلا لكم على ما فضلنا الله

فاطمة

فلاد نبنا ان جاش دهر بحورنا	وبحرك ساج لا يواري الدعامصا

ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء ومن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور
قال فارتفعت الأصوات بالبكاء وقالوا حسبك يا ابنة الطيبين فقد احرقت
قلوبنا وانضجت نحورنا واضرمت اجوافنا فسكتت عليها وعلى ابيها وجدها السلام

ترجمهٔ خطبهٔ فاطمه بنت الحسین علیها السلام

یعنی فاطمه سلام الله علیها فرمود سپاس میکنم مر خدا را بشمار ریگ صحراها و سنگپارهای وادی بجانب حلی که فراز عرش تا فرود فرش بمیزان خرد بباید سنجید گواهی میدهم که خدا را شریکی نیست و محمد بنده و رسول اوست و گواهی میدهم که فرزندان او را در کنار فرات بی کیفر کینه و خونخواهی سر بریدند ای پروردگار من بحضرت تو پناهنده ام از اینکه بر تو دروغ بزنم و بهتان بندم و بیرون فرمان تو که پیغمبر خود را فرمودی که از مردم بیعت بخلافت وصی خود علی بن ابیطالب بگیرد سخن گویم همانا بعد از رسول خدا غصب کردند حق او را و کشتند بی جنایت او را در کوفه چنانکه کشتند پسر او را جماعتی که بدل کافر بودند و بزبان دعوی اسلام داشتند ای پروردگار هلاک باد سر ایشان که جفا و ستم را از وی دفع ظلمی و مانع ستمی نگشتند تا گاهی که او را ستوده منقبت و پاکیزه نقیبت با معارف مذکور و مناقب مشهور بحضرت خویش طلب فرمودی ای پروردگار خدای در حضرت تو بهیچ شناعتی و ملامتی تقدیم عبودیت را دست باز نداشت چندانکه اندک سال بود هدایت فرمودی پس سالخورده گشت بستودی او را و همواره در راه تو و رضای رسول تو در نصیحت امت رنج برد و با دشمنان دین رزم زد و چندانکه از دی خشنود شدی و او را بر صراط مستقیم بازداشتی اما بعد ای اهل کوفه ای اهل غدر و خدعه خداوند ما اهلبیت را بشما مبتلا ساخت و بما شما را بامتحان درآورد نیکو امتحانی و ما را بدین آزمایش ستوده داشت و فهم و علم خود را در نزد ما بودیعت گذاشت پس مائیم ظرف علم و گنجینهٔ فهم و گنجور حکمت او و مائیم حجت خدا بر امت در بلاد و قاطبهٔ عباد او خداوند ما را بزرگوار داشت

بیانات پیغمبر محمد را با کثر خلق تفضیل گذاشت و شما ما را تکذیب کردید و تکفیر نمودید و ریختن خون ما را حلال شمردید و غارت اموال ما را مباح دانستید و چنان انگاشتید که ما از اولاد ترک و کابلیم فان ای اهل کوفه دی بکین دیرین جد ما را بکشتید و هنوز خون ما اهلبیت از حد و شمشیرهای شما چکان است و چشمهای شما روشن و دلهای شما مسرور است که بهتان بر خدای بستید و از در خدعه و مکر بیرون شدید و حال آنکه خدای بهترین مکر کنندگان است اکنون بر این کردار شنیع شادمانی مکنید که بر سخط و غضب الهی تجری نموده اید و البته خداوندتان کیفر خواهد داد پس منتظر نقمت و لعنت باشید بسی برنگذرد که خداوند شما را بر یکدیگر بگمارد تا شمشیرها برکشیده خون هم بریزید و باز آنجهان بعذاب جاودان گرفتار آئید وای بر شما مگر دانسته اید تا بچه دست ما را بزدید و با کدام پای بجنگ ما بیامدید و چگونه بقتال ما بشتافتید ولی بجرم و جگرهای سخت دارید همانا باریتعالی بر دل و گوش شما مهر نهاده که کلمهٔ حق نمیشنوید شیطان این اعمال زشت در نظرهای شما بیاراست و بر دیدهای شما پرده فرو هشته که راه هدایت نمی بینید چند خون از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر شما است که بخواهد جست و بسا حیلتها که با برادر و وصی او علی بن ابیطالب صلوات الله علیه کرده اید و از شما فخر میجوید شاعر که ما علی را کشتیم و فرزندانش را اسیر گرفتیم سنگ و خاک بر دهان آن قائل که افتخار میجوید بقتل جماعتی که خداوند ایشان را پاک و پاکیزه آفریده از هر رجسی و زشتی و مکروهی فرو خورد خشم خود را و مانند سگان بر عقب خود بنشین چنانکه پدرت نشست همانا یابد است کند هر مردی آنچیزی را که از پیش بدست خویش فرستاده و شما حسد بردید بر ما بچیزی که خداوند ما را بر شما تفضیل نهاده و او صاحب فضل بزرگست و هر که میخواهد عطا میفرماید و آنکه از نور خود بخشی ندهد هرگز از مضیق ظلمت نرهد چون فاطمه سخن بدینجا آورد مردم بهای های بگریستند و بانگ برداشتند که ای دختر طیبین دلهای ما را پاره ساختی و جگرهای ما را آتش حزن و اندوه بسوختی پس فاطمه سلام الله علیها خاموش شد .

خطبهٔ ام کلثوم بنت امیر المؤمنین علیها السلام

خطبهٔ امّ کلثوم سلام الله علیها

در ملهوف گوید وخطبت امّ کلثوم بنت علی علیه السلام فی ذلک الیوم من وراء کلّتها رافعة صوتها بالبکاء فقالت یا اهل الکوفة سوءة لکم ما لکم خذلتم حسینا وقتلتموه وانتهبتم امواله وورثتموه وسبیتم نساءه ونکبتموه فتبًا لکم وسحقا ویلکم اتدرون ایّ دواهٍ دهتکم وایّ وزرٍ علی ظهورکم حملتم وایّ دماءٍ سفکتموها وایّ اموالٍ انتهبتموها قتلتم خیر رجالات بعد النبیّ ونزعت الرحمة من قلوبکم الا انّ حزب الله هم الفائزون وحزب الشیطان هم الخاسرون ثمّ قالت :

قتلتم اخی صبرا فویل لامّکم	ستجزون نارا حرّها یتوقّد
سفکتم دماء حرّم الله سفکها	وحرّمها القرآن ثمّ محمّد
الا فابشروا بالنار انّکم غدا	لفی سقرٍ حقّا یقینا تخلّدوا
وانّی لابکی فی حیاتی علی اخی	علی خیر من بعد النبیّ یولد
بدمعٍ غزیرٍ مستهلٍّ مکفکفٍ	علی الخدّ منّی دائبا لیس یجمد

قال الراوی فضجّ الناس بالبکاء والنوح ونشر النساء شعورهنّ ووضعن التراب علی رؤسهنّ وخمشن وجوههنّ وضربن خدودهنّ ودعون بالویل والثبور وبکی الرجال ونتفوا لحاهم فلم یُر باکیة ولا باکٍ اکثر من ذلک الیوم ✻

ترجمهٔ خطبهٔ امّ کلثوم سلام الله علیها

امّ کلثوم سلام الله علیها در این روز از پس پردهٔ خود آواز خویش را بگریه بلند کرد و این خطبه قرائت نمود و فرمود ای اهل کوفه بدا حال شما چه افتاد شما را که حسین علیه السلام را یاری نکردید و او را بکشتید و مالش بتاراج بردید و عیالش را با سیری براندید وای بر شما و هلاک باد شما را آیا میدانید چه بلاهای بزرگ و دواهی عظیم ظاهر نمودید و چه جرم و جنایتهای گران برگردن خود حمل نمودید و چه خونهای شریف که بناحق ریختید و چه

بعد از نقل خطبه ... و مرثیه که ... گوید که مضمون ... گزار ... زمحبوب ... دل کربلا جان فشاند ... هزاران جان دهد در ... هر نی ... ✻ اقبال و ادبار دنیا بدست راحت ... الدهر ✻ عز مشو ... کز دم ... در دهر ... مرد با همّت ... طمع ... که بر ... بعبارت ... میگذارد

تحقیق در باب امّ کلثوم مذکور سلام الله علیها

اموال پیغمبر را در میان کشیدید کسی را که بعد از پیغمبر هیچکس را آن منزلت و مکانت نبود رحمت و رقت از دلهای شما بیگانه افتاده همانا حزب یزدان رستگارانند و حزب شیطان زیانکاران بعد اشعار مزبوره را مذکور داشت پس مردم بانگ ناله و نوحه در دادند و زنان گیسوها پریشان کرده خاک بر سر افشاندند و چهرها بخراشیدند و گونها را بالطمه بیازردند و مردان گریبانهای خود را بر کندند و هیچگاه زنان و مردان مانند آن روز نگریستند ✻

تحقیق در باب امّ کلثوم مذکور سلام الله علیها

در قمقام ص ۳۳۱ بعد از نقل خطبه از امّ کلثوم گوید (تنبیه) چون در این کتاب مستطاب بمناسبت مقام در مواضع چند از امّ کلثوم ذکری رفته لازم دانستیم که مزید تبصر بینندگان را مفهوم داریم که امّ کلثوم کبری دختر صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها زمان امامت حضرت امام مجتبی صلوات الله علیه در مدینهٔ منوره رحلت کرده درواقعهٔ کربلا حیات نداشت تا آنجا که گوید و این امّ کلثوم دختر امیر المؤمنین صلوات الله علیه که در کربلا بوده از زن دیگر است چه بروایت اکثر از مورخین امیر المؤمنین علیه السلام را از زوجات دیگر دختری مکناة بامّ کلثوم بوده چنانچه ابن اثیر در کامل التاریخ تصریح باین معنی کرده میگوید فاوّل زوج تزوّجها فاطمة بنت رسول الله صلّی الله علیه وآله وکان له منها الحسن والحسین وابن آخر یقال له المحسن وزینب الکبری وامّ کلثوم الکبری وکان له بنات من امّهات شتّی و بعد از تعداد چندی گوید و زینب الصغری وامّ کلثوم الصغری و محمّد بن طلحهٔ شافعی در مطالب السؤال در تعداد اولاد امیر المؤمنین علیه السلام بدین نهج نوشته الاناث زینب الکبری امّ کلثوم الکبری زینب الصغری امّ کلثوم الصغری تا آخر آنچه نقل کرده ..

و در ص ۳۴۳ گوید باتّفاق محدّثین و مورخین فریقین امّ کلثوم یعنی الکبری بنت فاطمه سلام الله علیها در زمان امام حسن علیه السلام وفات کرد و عقیله بنی هاشم یعنی زینب الکبری سفر کربلا نمود و محنت اسیری کشید و روزگاری دراز در میان این هر دو شاهزاده سپری گشت والله الموفّق للصّواب ..

رضا و تسلیم ... هوای ... و شرح ... وکلت ... فان شاء ... ابن عباس رضی الله عنهما ... اجتز النخل واصطبر ... فان الفتن ... اذا ما ... وبلغنا ها ... تقاسمها ... ونکبوها ... وبراءة تمیم ... وروایات واخبار ... چندی از کتب معتبره ... عطاء الله

مذکور

وقایع مجلس ابن زیاد لعین

مؤلف گوید علاوه از تواریخ مذکوره دو قرینه معینه نیز هست که ام کلثوم خاهره طفی که بهمه حضرت امیر علیه السلام است از زوجات دیگر یکی مرتبه فصاحت و بلاغت حضرت زینب کبری سلام الله علیها است که دو خطبه یکی در کوفه و دیگری در مجلس یزید قرائت فرموده و نسبت بفصاحت ام کلثوم علیها که مانند ستاره است در جنب خورشید چنانچه در نظر اهل فن مثل آفتاب روشن و مبرهن است و دیگر مقام صبر و تحمل حضرت زینب علیها است که در هیچ جا نفرینی از آن خاتون معظمه منقول نیست ولکن ام کلثوم سلام الله علیها در منزل بعلبک و در ورود شام در حق عجوز ملعونه و در مجلس یزید در باب مرد شامی نفرین کرد و فی الفور بدرجه اجابت رسید بآن تفصیلی که در مقاتل معتبره مذکور است ⁂

ذکر بعضی از وقایع روز سیزدهم محرم الحرام وقایع مجلس ابن زیاد لعین

احضار آن خبیث سر مطهر حضرت حسین علیه السلام را

در ناسخ گوید عبید الله بن زیاد چون از ورود اهل بیت بکوفه آگهی یافت مردم کوفه را خاص و عام اذن بار داد لاجرم مجلس او از بادیه و حاضر آکنده گشت آنگاه فرمان داد تا سرهای شهدا را حاضر مجلس کنند پس نخستین سر فرزند سید المرسلین را در زرین طبقی نهاده بنزد او کذاشتند در روضة الاحباب مسطور است که خولی بن یزید اصبحی و بشر بن مالک آن سر مبارک را بنزد ابن زیاد نهادند و بشر این شعر بگفت :

املأ رکابی فضةً و ذهبا	انی قتلت الملک المحجبا
قتلت خیر الناس اماً و ابا	و خیرهم اذ ینسبون النسبا

عبید الله زیاد گفت و یحک فان علمت انه خیر الناس اماً و ابا لم قتلته ای بر تو اگر چنان دانستی که او اشرف و افضل جهانیان است از جهت مادر و پدر چرا او را کشتی اذاً و الله ما تلقی منی خیراً الا الحقنک به سوگند با خدای تو از من هیچ بهره نخواهی یافت جز اینکه ترا با او

وقایع مجلس ابن زیاد لعین

ملحق سازم امر بضرب عنقه فعجل الله بروحه الی النار فرمان داد تا سر از بدن بشر بن مالک برگرفتند و خداوند جانش را بدوزخ در افکند ⁂

و در ارشاد گوید جلس ابن زیاد للناس فی قصر الامارة و اذن للناس اذناً عاماً ابن زیاد لعین در دار الاماره بنشست و بار عام داد و امر باحضار الرأس فوضع بین یدیه و یجعل ینظر الیه و یتبسم و فی یده قضیب یضرب به ثنایاه و آن سر مطهر را که زیب آغوش پیغمبر بود خواسته مقابل روی خویش نهاده بر آن مظهر نور الهی همی نظاره میکرد و میخندید و با آن قضیب که بدست اندر داشت و جماعتی از اچوبی گفته و بعضی تیغی رقیق دانسته اند بر دندان حسین علیه السلام که بوسه گاه خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بود اشارت میکرد

و در مهیج الاحزان گوید و بروایتی از چوب خود لبهای مبارک آن بزرگوار را از هم بر داشت و نظر بر دندانها میبایست و میکرد و میگفت ان الحسین حسن المضحک و میگفت ان ابا عبد الله رود به شده ⁂

و در امالی از حاجب ابن زیاد روایت کرده که گفت لما جیئ برأس الحسین علیه السلام امر فوضع بین یدیه فی طست من ذهب و جعل یضرب بقضیب فی یده علی ثنایاه و یقول لقد اسرع الشیب الیک یا ابا عبد الله چون سر مطهر حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد آوردند بامر آن لعین بر طشت زرین گذارده مقابل روی او نهادند آن خبیث با آن قضیبی که در دست داشت بر ثنایای حسین علیه السلام میزد و میگفت زود آثار پیری در تو پدیدار گشت یا ابا عبد الله یکی از اهل مجلس گفت مه فانی رأیت رسول الله یلثم حیث تضع قضیبک یا ابن زیاد بردار این چوب را خود دیدم رسول خدا این ثنایا را میبوسید آن لعین گفت یوم بیوم بدر این روز عوض روز بدر است ⁂

اعتراض زید بن ارقم به آن لعین

در ارشاد گوید و کان الی جانبه زید بن ارقم صاحب رسول الله و هو شیخ کبیر زید بن ارقم که در شمار اصحاب رسول خدا است در آن وقت پیری فرتوت بود چون این بدید گفت ارفع قضیبک عن هاتین الشفتین فو الله الذی لا اله غیره لقد رأیت شفتی رسول الله صلی الله علیه و آله ما لا احصیه

اعتراض زید بن ارقم و انس بن مالک با ابن زیاد لعین

با ابن زیاد بر داراین چوب را ازاین لبهای مبارک سوگند باخدای که جز او خدائی نیست بدیدم
که پیغمبر خدا این لبها را بوسیدی این بگفت و سخت بگریست بنالید ابن زیاد خشمگین شده
گفت خداوند این چشمها بپوشد بگریاند اباگریه میکنی که خدا بما فتح و نصرت داده ولولا انک
شیخ قد خرفت وذهب عقلک لضربت عنقک اگر نه این بود که پیری فرتوت گشته و عقل تو
زایل شده بفرمودم تا سر ترا از تن دور کنند زید از جای برخاست و برفت .

ودر تبر المذاب گوید زید از جای برخاست و گفت ایها الناس انتم العبید بعد الیوم
قتلتم ابن فاطمة وامرتم ابن مرجانة والله لیقتلن خیارکم ولیستعبدن شرارکم ای مردم
پسر فاطمه را بکشتید و زاده مرجانه با امارت پذیرفتید بخدای که از این پس نیکان شما بکشد
و بدان شما بنده بگیرد مرگ و هلاکت باد انانرا که به ننگ تن اندر دهند و بذلت خشنود
باشند انگاه روی با ابن زیاد کرده گفت لاحدثنک حدیثا هو اغلظ علیک من هذا
باری حدیثی دیگر بگویمت که ترا خشم افزاید من بچشم خود بدیدم که رسولخدای حسن مجتبی
را بر زانوی راست و حسین را بر زانوی چپ نشانده دست بر سر ایشان گذاشته همی فرمود
اللهم انی استودعک ایاهما وصالح المؤمنین خداوندا این دو فرزند خود را بتو و
بسپاردم و بصالح مؤمنین هان ای پسر زیاد مرا بگوی تا امانت تو با ودیعت رسول چگونه
بود این بگفت و برفت .

اعتراض انس بن مالک بدان خبیث

در مثیر الاحزان از انس بن مالک روایت کرده که گفت شهدت عبدالله بن زیاد
وهو ینکت بقضیب علی اسنان الحسین ویقول انه کان حسن الثغر دیدم پسر زیاد که ثنایای
حسین علیه السلام را با چوب میزد و میگفت حسین زاد ندانهای نیکو بوده من گفتم اما والله لاسؤنک
لقد رایت رسول الله یقبل موضع قضیبک من فیه سوگند باخدای که ترا اندوهگین میسازم
همانا دیدم رسولخدا را که از موضع چوب تو این لب و دندان حسین علیه السلام را میبوسید

چکیدن قطره خون از راس اطهر و ظهور آثار قصر

تا آنجا بر بکری از کردار ابن زیاد لعین و عهد او

در تذکرة الخواص از مدائنی روایت کرده که گوید مردی از بکر بن وائل که جابر نام داشت
نیز حاضر مجلس ابن زیاد لعین بود چون کردار ابن زیاد دید اظهار کرد قال فی نفسه لله علی
الا اصیب عشرة من المسلمین خرجوا علی ابن زیاد الا خرجت معهم با خود گفت باخدای عهد
کردم که هرگاه ده تن بر این ملعون خروج کنند من نیز با ایشان باشم هواره منتهز فرصت بود
تا مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی در طلب ثار بیرون شد چون جانبین را تلاقی فریقین افتاد جابر
اسب برانگیخت و این شعر قرائت کرد :

وکل عیش قد اراه فاسدا	الا مقام الرمح فی ظل الفرس

پس حمله گران افکند و فریاد برداشت یا ملعون یا ابن ملعون و یا خلیفة الملعون وصف را
از پیش روی ابن زیاد بر شکافت و با او در آویخت و هر دو تن یکدیگر را با زخم نیزه جراحت
کردند و از اسب در افتادند و جان بدادند و بروایتی قاتل ابن زیاد ابراهیم بن مالک اشتر است
فقیر گوید جمع این دو روایت ممکن است که در آن بین ابراهیم اشتر نیز رسیده ضربتی بزند

چکیدن قطره خون بر ران ابن زیاد لعین

در ناسخ گوید بروایت صاحب روضة الاحباب که از اکابر اهل سنت و جماعت است
ابن زیاد بعد از ضرب قضیب سر حسین علیه السلام را بر گرفت و در روی آنحضرت نظاره میکرد ناگاه
دستش بلرزید و آن سر مبارک بر زانوی او فرود آمد و قطرهٔ خونی بر ران او بچکید و از جامه او
در گذشت و ران او را بسفت و از سوی دیگر بیرون شد و آن زخم را چندانکه مداوا کردند بهبود
نشد و سخت عفن بود لاجرم با مشک طلاء میکرد که بوی ناخوش آن از همگنان استشمام نکنند
از اینجاست که گویند چون ابراهیم بن مالک اشتر او را در تاریکی شب بکشت و ندانست کیست
گفت کسیرا بکشتم که بوی مشک از وی ساطع گشت چون بشتافتند او را بیافتند ابن زیاد بود

کقطر الماء فی الاصداف در	وفی بطن الافاعی صار سما
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست	در باغ لاله روید و در شوره زار خس

احضار ابن زیاد لعین اهل بیت عصمت و طهارت را بمجلس خود

وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

ظهور آتش از قصر ابن زیاد و تکلم راس اطهر

در شرح شافیه ص ۱۵۱ گوید ابو مخنف در مقتل خود ذکر کرده که حدثنی من حضر اليوم الذي فيه ورد رأس الحسين عليه السلام على ابن زیاد خبر داد مرا از آن روز در مجلس ابن زیاد حاضر بود قال رأيت قد خرجت من القصر نار فقام عبيد الله بن زياد هاربا من سريره الى ان دخل بعض البيوت گفت در این هنگام دیدم آتشی از قصر ابن زیاد زبانه زدن گرفت و لمعات و بروق آن در جو هوا متصاعد گشت ابن زیاد از دیدار آن چنان بیمناک شد که از سریر خویش بر جست و در بعضی از بیوت خانه گریخت فتکلم الرأس الشريف عليه السلام بصوت فصيح جهوري يسمعه ابن زياد و من كان معه الى اين تهرب من النار يا ملعون لان عجزت عنك في الدنيا فانها في الآخرة مثواك و مصيرك پس راس مطهر بصوت فصیح و جلی گفت بسوی کجا ابن زیاد و تمام اهل مجلس شنیدند که ای ملعون بکجا میگریزی از آتش اگر در دنیا از تو ناخرسند در آخرت منزل و ماوای تو است قال فوقع اهل القصر يسجدون لما راوا من الحسين عليه السلام راوی گوید اهل مجلس از مشاهدهٔ این آیت عظمی بر روی در افتادند فلما ارتفعت النار سكت رأس الحسين عليه السلام و چون آتش مرتفع شد و زایل گشت راس اطهر ساکت گردید

احضار ابن زیاد لعین اهلبیت عصمت و طهارت را بمجلس خود و مکالمهٔ آن لعین با عقیلهٔ بنی هاشم حضرت زینب

در ارشاد گوید ادخل عيال الحسين عليه السلام على ابن زياد فدخلت زينب اخت الحسين في جملتهم متنكرة و عليها ارذل ثيابها فمضت حتى جلست ناحية من القصر و حفت بها اماؤها ابن زیاد فرمان داد تا اهلبیت را بمجلس در آوردند انگاه زینب عقیله سلام الله عليها متنكرة با لباسی کهنه داخل مجلس شد و بکناری گرفت و بنشست و کنیزکان در اطراف او در آمدند و او را محفوف داشتند فقال ابن زياد من هذه التي انحازت فجلست ناحية و معها

در روضات الجنات گوید الشیخ المتقدم الاوحد والحبر الفرید ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان البغدادی الملقب بالشیخ المفید کان من اجلة متکلمی الشیعة و رئیسهم و استادهم و کل من تأخر عنه استفاد منه و فضله اشهر من ان یوصف فی الفقه و الکلام و الروایة و اوثق اهل زمانه و اعلمهم انتهت رئاسة الامامیة فی وقته الیه و کان حسن الخاطر دقیق الفطنة حاضر الجواب و له قریب من مائتی مصنف کبار و صغار ولد لیلة الجمعة لثلاث خلون من شهر رمضان سنة ثلاث عشرة و اربعمائة و کان یوم وفاته یوما

مکالمهٔ ابن زیاد با حضرت زینب سلام الله علیها

نسائها عبید الله گفت این زن که چنین آمده بنشست تا خود کیست عقیله سخن نگفت دیگر باره پرسش کرد جوابی نشنید یکی از جواری گفت این زینب دختر فاطمه بنت رسول الله است ملعون روی بدو آورد و گفت الحمد لله الذي فضحكم و قتلكم و اكذب احدوثتكم سپاس خداوند را که رسوا ساخت شما را و کشت شما را و دروغ ساخت دروغ شما را زینب عقیله علیها السلام فرمود الحمد لله الذي اكرمنا بنبيه محمد صلى الله عليه و آله و طهرنا من الرجس تطهيرا انما يفتضح الفاسق و يكذب الفاجر و هو غيرنا و الحمد لله حمد خدای را که ما را بمحمد مصطفی گرامی فرمود و از هرگونه رجس و آلایش منزه و مطهر داشت همانا رسوا میشود فاسق و بزهکار و دروغ میگوید بدکار و ایشان جز ما دیگرانند سپاس خداوند را فقال ابن زياد كيف رايت فعل الله باهل بيتك مخذول گفت چگونه دیدی کار خدای را در حق اهلبیت خود عقیلهٔ بنی هاشم فرمود كتب الله عليهم القتل فبرزوا الى مضاجعهم و سيجمع الله بينك و بينهم خداوند شهادت بر ایشان نگاشت و ایشان بجانب خوابگاه خویش شتافتند و بسی نمیگذرد که ایزد متعال شما و ایشان را در مقام پرسش باز دارد و در پیشگاه عدل احتجاج داوری کنید تا از و زبدانی تا غلبه و فیروزی کراست مخذول در غضب شد و برافروخت عمرو بن حریث گفت ایها الامیر او زنیست و هیچکس زن را بگفتار ماخوذ ندارد و کیفر نکند و دیگرباره ابن زیاد گفت قد شفى الله نفسي من طاغيتك و العصاة من اهل بيتك شفا داد خداوند دل مرا از قتل برادر طاغی تو و سرکشان اهل بیت تو فرقت زینب علیها السلام و بکت و قالت له لعمري محزون عقیله بدرد آمده گریست و گفت لعمري لقد قتلت كهلي و ابرت اهلي و قطعت فرعي و اجتثثت اصلي فان يشفك هذا فقد اشتفيت قسم بجان من بکشتی سید و مولای مرا و فانی کردی جوانان مرا و ببریدی شاخ و برک مرا و برکندی بیخ مرا اگر شفای درد تو بدین بود آری که شفا یافتی ابن زیاد گفت هذه سجاعة و لعمري لقد كان ابوها سجاعا شاعرا این زن سخن بسجع و قافیه گوید قسم بجان من که پدرش علی نیز سجاع و شاعر بود عقیله فرمود ان لي عن السجاعة لشغلا و لكن صدري نفث لما قلت زنان را با سجاعت کاری نباشد و مرا از گفتن کلام مسجع بسی مشغولی است و اینها که گفتم خود نفثة المصدور یعنی آه دردناکی بود که از سینهام برخاست

بعد المغرب من یوم الجمعة ... شهر رمضان سنة ثلاث عشرة و اربعمائة و صلی علیه السید المرتضی بمیدان الاشنان و ضاق علی الناس مع کبره و دفن فی داره سنین ثم نقل الی مقابر قریش بالقرب من السید ابی جعفر الجواد ... الی جانب قبر شیخه الصدوق ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه ... التوقیعات ... الطاهرین علیهم السلام ... الشیخ ...

مکالمهٔ ابن زیاد لعنه الله با حضرت سجاد علیه السلام

راز آن همه درد دل که پنهان دادم اندکی بر زبان آوردم

و در منتخب گوید ثم التفت الی السبایا فرأی زینب وکانت تختفی بین النساء وهی تستر وجهها بکمها لان قناعها اخذ منها آن لعین بجانب اهل بیت نگریست و حضرت زینب سلام الله علیها را دید که خود را در میان زنان پنهان میدارد و روی خود را باستین میپوشید زیرا که مقنعه او را از وی برده بودند گفت یا زینب کلمینی بحق جدک رسول الله ای زینب بحق جدت پیغمبر خدا با من تکلم کن فرمود ما الذی ترید وقد هتکتنی بین الناس چه میخواهی از من و حال آنکه هتک حرمت من کردی در میان خلق آن شقی گفت کیف رایت صنع الله باخیک اراد بکا یا الامیر یزید فی ملکه فخیب الله امله وقطع رجاءه چگونه دیدی قدرت خدا را در باب برادرت که خواست در سلطنت یزید مکابرت و خصومت نماید خایب و ناامید شد زینب عقیله علیها فرمود ویلک یابن مرجانه کم تسحب علینا اثواب غیک فان اخی ان طلب الخلافة فلا عدوان علیه وای بر تو ای پسر مرجانه تا کی بالباس نخوت وگمراهی بیرون میبائی اگر برادرم طلب خلافت بکند عجبی نباشد که میراث جد و پدرش را خواسته و او از تو و امیر تو احق و اولی است بدین امر و تو آتش جهنم را بر خود اختیار کردهٔ فاستعد جوابا اذا کان هو القاضی والخصم جدی رسول الله والسجن جهنم پس مهیای جواب باش در روزی که خداوند قاضی و منتقم و جد بزرگوارم خصم تو و جهنم مسکن تو میباشد در این حال حضرت سجاد علیه السلام تاب نیاورده بآن لعین فرمود الی کم تهتک عمتی بین من یعرفها ومن لا یعرفها قطع الله یدیک ورجلیک تا کی عمه ام زینب را هتک حرمت خواهی کرد خداوند دست و پایت را قطع کند آن لعین در غضب شد و بقتل سجاد علیه السلام امر نمود فتعلقت عمته الخ

مکالمهٔ ابن زیاد با حضرت سجاد علیه السلام

در ارشاد گوید وعرض علیه علی بن الحسین علیهما السلام فقال له من انت فقال انا علی بن الحسین ابن زیاد لعین بجانب سید سجاد علیه السلام نگریست و گفت کیستی تو فرمود علی بن الحسین گفت مگر نه علی بن الحسین را خدای کشت حضرت فرمود مرا برادری بود که او را نیز علی گفتندی و کوفیانش بکشتند ابن زیاد گفت نه خدا بکشت فرمود الله یتوفی الانفس حین موتها یعنی خداوند

بی تابی رباب بنت امرء القیس در مجلس ابن زیاد لعنه

قبض میکند نفوس را گاه هنگام مرگ ایشان فراو رسید ملعون خشمگین شد گفت وبک جرأة لجوابی وفیک بقیة للرد علی مگر هنوز ترا یارای پاسخ گفتن است و فرمان داد که او را ببرند و گردن بزنند فتعلقت به زینب عمته وقالت یابن زیاد حسبک من دمائنا واعتنقته وقالت والله لا افارقه فان قتلته فاقتلنی معه زینب عقیله اسیمه سر و آشفته خاطر گشت فرمود ای پسر زیاد هنوز کافی نیست ترا چندانکه خون ما بریختی و دست بگردن سجاد علیه السلام انداخت و فرمود سوگند با خدای از وی جدا نشوم اگر خواهی کشت او را مرا نیز با او بکش ابن زیاد لعنه بسوی عقیله و سجاد علیهما نگریست و گفت عجبا للرحم والله انی لاظنها ودت انی قتلتها معه دعوه فانی اراه لما به شگفت از علاقهٔ رحم و پیوند خویشاوندی سوگند با خدای من همی پندارم که زینب دوست میدارد که بجای علی او را بکشم و این فرزند سلامت بر هد بگذارید ش که او بدان چیز که من نگرانم اشتغال دارد یعنی مرضش او را بس است

بی تابی رباب بنت امرء القیس کلبی در مجلس ابن زیاد لعنه

در تذکرة الخواص گوید وقیل ان الرباب بنت امرء القیس زوجة الحسین اخذت الراس ووضعته فی حجرها وقبلته وقالت که رباب دختر امرء القیس کلبی زوجهٔ حضرت حسین علیه السلام در مجلس ابن زیاد از دیدن سر اطهر شوهر اکرمش چنان بی تاب شد که دامان مخصر از جای برخاست و راس اقدس حسین علیه السلام را از طشت زرین برداشته بر کنار نهاده لب ببوسید و نالهٔ جانگداز و آه آتشبار بر کشید زار زار بگریست گفت

واحسینا فلا نسیت حسینا		اقصدته اسنة الاعداء	
غادروه بکربلاء صریعا		لا سقی الله جانبی کربلاء	

وقعهٔ دویم روز سیزدهم محرم

محبوس کردن ابن زیاد لعنه اهل بیت رسالت علیهم السلام را در زندان

در امالی ص ۹۹ از نجابن زیاد در ذیل روایت سابق نقل کرده که گوید ثم امر بعلی

محبوس کردن ابن زیاد لعنه الله اهلبیت علیهم السلام را در سجن

بن الحسین علیهما فنقل وحمل مع النسوة والسبایا الی السجن بعد از انقضاء مجلس آن لعین امر کرد تا حضرت سجاد علیه السلام را بغل و زنجیر در آوردند و با مخدرات عصمت و طهارت بردند بحبس

ودر ملهوف گوید فحملوا الی دار الی جنب المسجد الأعظم بخانه که بقرب مسجد اعظم بود فرود آوردند و سکنی دادند ..

امالی ورکت معهم فما مرّ بنا بزقاق الا وجدناه ملاء رجالاً ونساءً یضربون وجوههم و یبکون فحبسوا فی سجن وطبق علیهم حاجب عبید الله گوید من با ایشان بودم نگذشتیم در کوچه مگر آنکه مملو بود از زن و مرد از دیدن احوال آن بیکسان طپانچه بر رو میزدند و میگریستند تا اینکه رسانیدند بزندان و ایشانرا محبوس کرده در زندانرا بر روی ایشان بستند

ملهوف فقالت زینب بنت علی لا تدخلن علینا عربیة الا ام ولد او مملوکة فانهن سبین کما سبینا زینب خاتون سلام الله علیها میفرماید زنی عربیه بجز از زنان کوفه نزد ما نیامد جز امهات ولد و کنیزکان که ایشان نیز مثل ما اسیران بودند ..

در کامل التاریخ گوید وقیل ان آل الحسین لما وصلوا الی الکوفة حبسهم ابن زیاد وارسل الی یزید بالخبر چون طاهرات را بکوفه وارد نمودند ابن زیاد گفت تا در خانه محبوس بداشتند و به یزید خبر بفرستاد در باب اهلبیت فبینما هم فی الحبس اذ سقط علیهم حجر فیه کتاب مربوط آنانیکه محبوس بودند روزی سنگی از خارج زندان بدیشان افکندند بر او نوشته بربسته بدین مضمون که ابن زیاد در باره شما بریدی نزد یزید فرستاده و فلان روز باز میگردد فان سمعتم التکبیر فایقنوا بالقتل وان لم تسمعوا تکبیراً فهو الأمان اگر روز معهود آواز تکبیر بشنوید البته شما را نیز بخواهند کشت وگرنه بزندگانی و حیات خود مستبشر باشید دو روز یا سه روز قبل از قدوم برید مکتوبی دیگر نیز بسنگی او بجز بمجبس انداختند بمفاد آنکه وصول برید نزدیک است وصایا و عهد خویش بکنید اربد ثم جاء البرید بامر یزید بار سالهم الیه بعد نامهٔ یزید رسید و ابن زیاد را بفرستادن حضرت سجاد علیه السلام و اسیران اشارت کرد آنگاه عبید الله مخفّر بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن را بخواند و با اسرا بعزیمت شام مامور ساخت ..

خطبهٔ ابن زیاد و جواب عبد الله بن عفیف ازدی

وقعهٔ سیم روز سیزدهم محرم

شهادت عبد الله بن عفیف الأزدی الوالبی

در ملهوف گوید ثم ان ابن زیاد صعد المنبر فحمد الله واثنی علیه وقال فی بعض کلامه الحمد لله الذی اظهر الحق واهله ونصر امیر المؤمنین واشیاعه وقتل الکذاب بن الکذاب چون ابن زیاد علی بن الحسین و اهل بیت را بمجبس فرستاد در همان روز بمسجد جامع مد و بر منبر صعود داد و کلمهٔ چند در حمد و سپاس خدای تراشکرد آنگاه گفت سپاس خداوندیرا که ظاهر ساخت کلمهٔ حق را و نصرت داد امیر المؤمنین یزید بن معویه را و شیعیان او را و کشت دروغگوی پسر دروغگوی را یعنی حسین بن علی را چون سخن بدینجا آورد عبد الله بن عفیف ازدی که از اکابر روزگار و شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام بود و چشم چپ او در جنگ جمل و چشم راستش در صفین نابینا شده بود وکان یلازم المسجد الأعظم یصلی فیه الی اللیل و او همه روزه در مسجد جامع ملازم بود که سپاهی جهانرا فرو گرفتی نماز گذاشتی پس عبد الله را طاقت نماند سخن در دهان عبید الله بشکست و بانک بر وی زد و گفت یا ابن زیاد ان الکذاب ابن الکذاب انت وابوک ومن استعملک وابوه یا عدو الله اتقتلون ابناء النبیین وتتکلمون بهذا الکلام علی منابر المؤمنین ای پسر زیاد دروغگو تو و پدرت زیاد و یزید و پدرش که چون توئی را امارت مسلمانان داده ای دشمن خدای اولاد پیغمبران همی کشید و بر منبر مسلمانان رفته و چنین سخن میگوئید ابن زیاد در غضب شد و گفت این چه کس بود که چنین سخن کرد عبد الله گفت انا المتکلم یا عدو الله تقتل الذریة الطاهرة التی قد اذهب الله عنها الرجس وتزعم انک علی دین الإسلام اینک منم ای دشمن خدای مگر ذریت طاهره را که خداوند پاک ساخته است فرستاده میکشی و بیان دعوی مسلمانی داری واغوثاه اولاد مهاجرین وانصار کجایند تا انتقام اولاد رسول از طغاة بگیرند که بر زبان مبارک رسول خدا بر ایشان لعنت و نفرین آمده بجویند ابن زیاد را غضب متولی شده عوانانرا بگرفتن او اشارت کرد اشراف قبیلهٔ ازد که از بنی اعمام او برخاستند و او را

تخریب قصر کوفه بامر عبد الملک بن مروان

وانه شاه طبقه تابعین و ثقاة ایشان واز کبار اهل کوفه بود و بحضور مقدس حضرت امیر صلوات الله علیه رسیده واز جابر بن عبد الله روایت کرده است .

ومن اخباره انه قال کنت عند عبد الملک بن مروان بقصر الکوفة حین جیئ براس مصعب بن الزبیر فوضع بین یدیه فرآنی قد ارتعدت فقال لی مالک فقلت اعیذک بالله یا امیر المؤمنین کنت بهذا القصر بهذا الموضع مع عبید الله بن زیاد لعنه الله فرایت راس الحسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام بین یدیه فی هذا المکان واز اخبار و آثار او که روایت کرده اند این است که گفت نزد عبد الملک بن مروان بودم در قصر کوفه در آن وقت که سر مصعب بن زبیر را آوردند و در پیش روی او گذاردند در این هنگام بدن من بلرزه افتاد عبد الملک مرا گفت ترا چه روی داد گفتم پناه میبرم بخدا یا امیر المؤمنین از این امر شگفت که من دیدم در همین قصر همین مکان راس مطهر حسین بن علی علیهما السلام را پیش روی عبید الله بن زیاد و نیز دیدم سر عبید الله بن زیاد را مقابل مختار بن ابی عبیده ثقفی و ایضا دیدم سر مختار را با مصعب بن زبیر و اینک سر مصعب است مقابل تو گوید چون عبد الملک از من این طرفه حکایت را استماع نمود از جای برخاست و بفرمود آن طاقیکه ما نشسته بودیم منهدم ساختند .

و در بحر العلوم گوید قال سفیان فقلت له کم بین اول الرؤس و آخرها قال ثنتی عشرة سنة سفیان گوید من از عبد الملک بن عمیر پرسیدم که ما بین اول این رؤس و آخر آن چه مدتی بود گفت دوازده سال .

و در ریاض الاحزان گوید صح عند اهل السیر و ارباب الخبر قالوا ان راس الحسین علیه السلام ادخل علی ابن زیاد وهو علی المائدة وادخل راس ابن زیاد علی المختار وهو علی المائدة فی ذلک القصر وادخل راس المختار علی المصعب بن الزبیر وهو علی المائدة فی ذلک القصر وادخل راس مصعب علی عبد الملک بن مروان وهو علی المائدة فی ذلک القصر وامر عبد الملک بتخریب القصر اذ علم بما جری فیه وادخل راس ابن زیاد علی علی بن الحسین علیهما السلام وهو علی المائدة کما نص علیه ابن شهرآشوب قال وکان زین العابدین علیه السلام یدعو فی کل

طوف دادن راس مطهر در محلات و قبایل کوفه

یوم ان یریه الله قاتل ابیه مقتولا فلما قتل المختار قتلة الحسین علیه السلام بعث براس عبید الله بن زیاد و براس عمر بن سعد مع رسول من قبله الی زین العابدین علیه السلام .

بآن تفصیلی که فقیر در این وجیزه ص ۲۹ نقل کرده ام .

وقعهٔ روز چهاردهم محرم

طوف دادن راس اطهر حضرت حسین علیه السلام در محلات و قبایل کوفه

بروایات ارشاد و بحار و جلاء العیون و مهیج الاحزان و دمعة ساکبه و غیرها

امروز ابن زیاد لعین امر کرد تا سر مطهر فرزند خیر البشر را بر سر نیزه کرده و در دور محلات و قبایل کوفه گردانیدند .

و عبارت ارشاد بعد از نقل شهادت عبد الله بن عفیف این است و لما اصبح عبید الله بن زیاد بعث براس الحسین علیه السلام فدیر به فی سکک الکوفة و قبائلها چون ابن زیاد از مردم کوفه میترسید که مبادا در هوای حسین علیه السلام بشورند و فتنه آغاز نهند بجهة اطفای سطوت فرمان داد تا سر مطهر حضرت حسین علیه السلام را در امروز بر نیزه کرده و در تمامت قبایل کوفه و کوچه و برزن بگردانیدند زید بن ارقم گوید که من در غرفهٔ خود نشسته بودم که آن سر منور را از برابر من عبور دادند شنیدم که این آیهٔ مبارکه را تلاوت فرمود ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا فقف والله شعری و نادیت راسک والله یابن رسول الله اعجب العجب ما از شنیدن قرائت او موی بر تن با ایستاد گفتم یابن رسول الله سوگند باخدای که امر مقدس تو بسی عجیبتر از قصهٔ اصحاب کهف است .

قرائت راس مطهر در کوفه در مواضع عدیده

در تظلم الزهراء گوید که در مناقب ابن شهرآشوب مذکور است که صلب الجبار علیه بالصیارفة فی الکوفة فتنحنح الراس وقرء سورة الکهف الی قوله نعم سر اطهر حسین علیه السلام در کوفه در بازار صرافان مصلوب کردند پس تنحنح کرد و سوره کهف را خواندن گرفت تا

تحقیق تلاوت و تکلم راس اطهر حضرت حسین علیه السلام

این آیه شریفه انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی فلم یزدهم ذلک الا ضلالا ونفیر بودن این آیه باهره برایشان مگر ضلالت را ولما صلبوا الراس الشریف علی الشجرة سمع منه وچون آن سر مقدس را از آنجا حمل داده در مکانی دیگر برد رخت او بخشند این آیه مبارکه را تلاوت فرمود وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ..

ایضا در تظلم از مقتل ابو مخنف نقل کرده ان ابن سعد لما ورد الکوفة دفع راس الحسین علیه السلام الی خولی بن یزید الاصبحی لیحمله الی ابن زیاد که چون ابن سعد بکوفه وارد شد راس مبارک حسین علیه السلام را بخولی داد که نزد ابن زیاد برد خولی آن سر مطهر را شب آورد و باب قصر را بسته دید بخانه خود آورده در زیر طشتی نهاد و بیتوته نمود فلما اصبح قالت له زوجته انی سمعت وانه الراس الی طلوع الفجر وچون صبح شد زن خولی بدو گفت که من امشب تا طلوع فجر صدای تلاوت را از این سر مطهر شنیدم و آخر قرائتش این آیه بوده وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون وسمعت حوله دویا کدوی الرعد و از اطراف این سر مبارک صدائی شنیدم مانند صدای رعد گفتم این تسبیح ملائکه است ونوری از این طشت میدیدم که بسوی آسمان ساطع بود و واینطور بجناتر فرخ جولها الصباح ومرغان سفید که مشاهده میکردم که تا صبح در اطراف این راس مقدس طیران میکردند ..

تحقیق قرائت و تکلم راس اطهر حضرت حسین علیه السلام

مسئله تلاوت و تکلم راس مکرم نزد خاصه و عامه مسلم و شبهه در وقوع این امر عظیم نیست و از اکابر محدثین و مورخین عامه در کتب اخبار و تواریخ بدین امر تصریح کرده اند **میرزا عطاء الله شیرازی** شافعی از موثقین علمای سنت و جماعت صاحب روضة الاحباب در احوال منازل حران از منازل شام که انشاء الله مفصلا بیان خواهد شد گوید بجا یحیوی در کنار راه بانتظار ورود اهل بیت نشسته بود بدید که سرهای بریده را وارد کردند گوش فرا داشت شنید که سر حسین علیه السلام میفرماید وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ..

سؤال رکن الدوله دیلمی از صدوق از مسئله تلاوت

واخطب خوارزم موفق بن احمد مکی حنفی از فحول علمای عامه صاحب مقتل کبیر که دو مجلد در احوال منزل قنسرین گوید که راهب بود بر این شریف گفت اشفع لی عند جدک فانطق الله تعالی الراس فقال علیه السلام انما شفاعتی للمحمدیین ولست بمحمدی تا آنجا که گوید دوم بار فانطق الله تعالی الراس فقال بلسان فصیح ان اسلمت فانا لک شفیع قالها ثلثا الخ

احضار رکن الدوله دیلمی شیخ اجل صدوق علیه الرحمه را ببغداد و سؤال از مسائل چندی و تحقیق این مسئله مذکوره

در قصص العلماء گوید چون رکن الدوله دیلمی ابو علی حسن بن بویه صیت کمالات شیخ صدوق ره را شنید طالب ملاقات او شد بعد از حضور در حالتیکه مجلس مملو از علمای عظام بود در اعزاز و اکرام شیخ اجل کوشید و در پهلوی خود نشانید و بعد از اظهار مراسم اشتیاق و بنا زمینه مسائل چندی سؤال کرد و جواب شافی شنید که مفصلا در قصص ص ۲۹۰ مذکور است تا آنجا که گوید فرمود آن روز امیر سخن از صدوق ره در میان آورد و او را ثنا فرستاد بعضی از حاضران گفتند که شیخ را گمان آنکه چون سر امام حسین را بر نیزه زدند آن سر سوره کهف را تلاوت نمود امیر گفت من این سخن را از او نشنیده ام ولیکن از او سؤال میکنم پس مراسله نوشت صدوق ره در جواب نوشت که این خبر روایت شده از کسیکه شنید از سر مطهر امام قرائت سوره کهف را و از امام روایت شده و من منکر آن نیستم بلکه میگویم که این ثابت تر خدا خبر داده است در کتاب خود که در قیامت دستها و پاها برای ما سخن میگویند و شهادت باعمال ما میدهند و چون خدا قادر باشد که دست و پای گناهکار را بسخن در آورد پس قادر است که سر امام حسین علیه السلام را در دنیا بسخن آورد با اینکه آنجناب جانشین پیغمبر خدا است و امام و یکی از دو سید شباب اهل جنة و پسر سیدة نساء است و پدر سید وصیین و امیر مؤمنین است پس باید برای حسین علیه السلام انکار آن ننمود و در قدرت خدا مستبعد نیست بلکه عجب در این مرحله نیست از کسیکه ملائکه برای او گریستند و آسمان بر او خون گریه کرد و جنیان بر وی نوحه

مکتوب ابن زیاد به یزید و جواب آن پلید

نمودند پس هر که این را منکر است شرایع و معجزات پیغمبر را منکر است زیرا که همه را با این نحو روایت کرده اند .

و فقیر تفصیل تکلم و شهادت اعضا و جوارح را بر افعال بد و اعمال ایشان مستوفی و مشروحا از آیات کریمه و اخبار صریحه و اشعار ملیحه در مجلد صیام ص ١٢٩ ذکر کرده ام .

مکتوب ابن زیاد به یزید و جواب آن پلید

در ملهوف گوید و کتب عبید الله بن زیاد الی یزید بن معویة یخبره بقتل الحسین و خبر اهل بیته و لما وصل الکتاب الی یزید و وقف علیه اعاد الجواب الیه یامره فیه بحمل رأس الحسین و رؤس من قتل معه و بحمل اثقاله و نسائه و عیاله که ابن زیاد مکتوبی به یزید بن معویه نگاشت و صورت حال را باز نمود و در باب رؤس و اسراء تکلیف خواست و چون مکتوب عبید الله به یزید رسید و از قتل حسین علیه السلام آگهی حاصل نمود در جواب ابن زیاد منشور کرد که بتوانی سرهای کشتگان را با اهل بیت رسول خدای بجانب شام کوچ میده و اموال و اثقال ایشان را نیز بصحبت ایشان حمل میکن .

کیفیت ایصال این مکتوب و جواب

مؤلف گوید حقیر تا حال با وجود فحص شدید و تفتیش اکید در هیچ تاریخی و تالیفی از خاصه و عامه کیفیت ایصال این مکتوب و جواب را از شام و کوفه ندیده ام که بچه نحو و کدام وسیله بوده و حال آنکه از تذکرة الخواص و قمقام مستفاد میشود که روز پانزدهم رؤس و اسرا را از کوفه بجانب شام حرکت داده اند چنانکه در تذکره ص ٢٤٨ بعد از نقل مجلس عبید الله گوید ثم ان ابن زیاد حط الرؤس فی یوم الثانی و جهزها و السبایا الی الشام و در قمقام ص ٤٢٩ از او نقل کرده گوید چون روز دوم بر آمد رؤس را با مخدرات بجانب یزید روانه داشت و بروایت شیخ کفعمی و شیخ بهائی و علامه مجلسی و ابو ریحان صاحب آثار الباقیه در قمقام ورود

تفصیل کبوتر معلم

الاذکار در روز اول صفر راس اطهر حضرت حسین علیه السلام را وارد شام نموده اند ولیکن متعرض نشده که آیا بچه واسطه بعد از عاشوراء مکتوب بشام رفته و جواب بکوفه برگشته تا پانزدهم محرم از کوفه حرکت داده اول صفر وارد شام شده اند و حال آنکه در آن اوان و زمان جاهلیت و صدر اسلام بلکه وسیله سریعه و واسطه فوری بوده که مخابرات مهمه و مکاتیب عمده را از شهری بشهری بعید در زمانی قریب میرسانیدند و آن عبارت از کبوتر معلم که از زمان قدیم در موصل و مصر و شام و قسطنطنیه و کوفه و بغداد و حلب و مدینه و دیگر بلاد عظیمه معمول و مرسوم بود .

پس بهمین وسیله و توسط کبوتر معلم بعد از عاشوراء تا چهاردهم محرم ابن زیاد با شام مخابره و یزید بکوفه جواب داده و در روز پانزدهم رؤس و اسرا را انفاذ داشته در اول صفر وارد شام نموده اند .

و هکذا مخابرات شام و مدینه بین یزید و ولید بعد از وفات معاویه در پانزدهم رجب در باب اخذ بیعت از حضرت حسین علیه السلام و امتناع آنجناب و مکتوب دوم یزید در خصوص قتل آن بزرگوار و نهضت حضرت در شب بیست و هشتم ماه مذکور همه در عرض ده روز بلا کلام و مسلم بهمین طریق و توسط کبوتر معلم بوده است .

رسیدن خبر وفات معاویه از شام بمدینه در روز دوم فوت او بتوسط کبوتر معلم

مرحوم احمد بن تاج الدین حسن سیف الدین استرابادی از محدثین قرن ١١ در کتاب آثار احمدی گوید که عبد الله انصاری میگوید با جمعی مردم در خدمت امام حسین علیه السلام بودیم با وی عظیم از جانب شام بر آمد یکی از موالیان معویه آنجا حاضر بود گفت یا ابن رسول الله جدت مردم را از وزیدن باد خبر میداد و تو نیز اگر میتوانی خبر ده که این باد چه میگوید آنحضرت فرمود که میگوید که خاک بر شام مرده و از جانب فوات جرعه کشیده انملعون از سخن شاهزاده بسا گران آمد اما بغیر از سکوت چاره ندید روزی دیگر خبر رسید که معویه مرده و از خاکدان دنیا

تفصیل کبوتر معلم

رخت نوات بدار الجزاء کشیده است . . .

پس معلوم شد که بجز وسیلهٔ کبوتر نامه بر ایصال این خبر ممکن نخواهد شد .

(تفصیل کبوتر معلم)

در این مقام لازم است برای اثبات این مطلب تفصیلی در تأسیس این امر بحد کوتاه آید
در قاموس المعارف گوید کبوتر معلم و کبوتر نامه و کبوتر نامه بر کبوتری است که
نامه را بر بال آن بسته و از شهری بشهری دیگر میفرستند چه در قدیم الزمان مرسوم بوده
که چون زود رسیدن نامه را طالب بودندی آنرا ببال کبوتر مخصوص معلمی می بستند
و آن هم بحسب تربیت و تعلیم سابق آنرا بمقصد میرسانیده است و در صدر اسلام در
میان مسلمانان هم مرسوم بوده و اول استخدام آن در موصل پس در مصر در عهد ملوک
فاطمیه پس در زمان بنی عباس که در میان بغداد و اسکندریه مخابرات بیایی مرسوم بود
و آن بواسطهٔ کبوتری بوده که آنرا کبوتر حلب می نامیدند تا در قرن هفتم هجری در عهد
ایوبیان ادارهٔ مخصوصی ترتیب داده و از برای مخابرهٔ کبوتری برجهای بسیاری در قلعهٔ
قاهره درست نموده بودند و عدد کبوتر اخباری در آن اوان بیکهزار و هفتصد بالغ بوده است
و بالجمله استخدام کبوترها تا اواسط قرن (۱۵ م) معمول بوده تا آنکه تلگراف الکتریکی پا بعرصهٔ
وجود گذاشته و آن شوکت کبوتری برهم خورد لیکن بموافق نوشتهٔ جرجی زیدان در اروپا
در این اواخر دارای اهمیت بوده و مانند زمان سابق در دریاها و معرکه های کارزار
و نظایر آنها که مخابرهٔ تلگرافی ممکن نیست با کبوتران معلم مهمات خود را انجام میدهند بلکه
قدیما آنرا بمسافت زیاده از یکصد و پنجاه میل نمیفرستادند اما اکنون بمسافات بعیده زیاده
از یکهزار و پانصد میل میفرستند و در ترتیب و تربیت آنها تحت بحمل نامه کوچک مدت تعلیم
شش ماهه مقید میباشد بر اینکه در ظرف یکساعت سیصد میل مسافت را قطع کرده و برگردد
و در اواخر سال دوم پانصد میل و در سال سیم هزار میل را در یکساعت طی مینماید و کبوتر
بر غایت خاما ها مرتوانند بوده که وزن آن ده درهم باشد که در لوله گذاشته و در زیر پر

اشاره بقصهٔ عقبه و حمل منافقین خبر آسمانرا بمخابرهٔ کبوتر معلم

آن میآوردند و این چنین کبوتر را بقیمت گران میفروختند حتی آنکه در عهد بنی عباس یکدانه
به صد اشرفی طلا فروخته و یکی دیگر را هم از قسطنطنیه ببغداد آورده بودند بهزار اشرفی
فروختند .

حکایات کبوتر معلم

برای توضیح مطلب و تأیید مقصد مناسب است که حکایات چند منقول شود

حکایت قصهٔ عقبه و محافظت خداوند حضرت رسول و امیر علیهما السلام از حمل منافقین خبر آسمانی را بمخابرهٔ کبوتر معلم

در حیات القلوب ص ۲۹۹ در ذیل غزوهٔ تبوک و قصهٔ عقبه گوید که بعضی از مومنان
بحضرت امیر علیه السلام عرض کردند که این واقعه را یعنی کید و تدبیر منافقان را در باب قتل
آنجناب و لطف و محافظت پروردگار را بخدمت حضرت رسول ص بنویس حضرت امیر علیه السلام
فرمود که یک نامهٔ خدا زودتر از یک نامهٔ من برسول خدا میرسد و چون حضرت رسول ص
بنزدیک آن عقبه رسید که جماعه ارادهٔ قتل آن بزرگوار را داشتند فرمود اینک روح الامین
جبرئیل مرا خبر میدهد که جمعی برای هلاک علی ع تدبیری در حوالی مدینه کرده بودند و خداوند
از لطف خود حفظ فرمود آن بیست و چهار نفر که اصحاب عقبه بودند با یکدیگر پنهان گفتند
که چه بسیار ماهر است محمد در کید و مکر و این زودی یک مرغی یا کبوتر نامه بری از مدینه باو رسیده است
پس معلوم شد که از زمان جاهلیت در حجاز این کبوتر معلم مرسوم بود که منافقین
خبر آسمانی را بمخابرهٔ کبوتر معلم و کبوتر نامه بر حمل کردند .

حکایت حجاج و مختار و نامه آوردن کبوتری و مرتبه

در جلاء العیون ص ۲۰۷ گوید حجاج بن یوسف ثقفی امر کرد همه ارباب دولت حاضر
کردند نطع طلبید و غلامان خود را گفت شمشیرها را بیاورید و او را گردن بزنید چون ساعتی
گذشت و شمشیرها را آوردند گفت چرا شمشیرها را دیر آوردید گفتند شمشیرها در خزانه است و کلید
خزانه پیدا نیست پس مختار گفت هیهات که مرا بکشد و رسول خدا ص دروغ نگفته اگر مرا بکشی خدا مرا

اشاره بقصه شاپور ذو الاکتاف و نزار و قصه دانیال و بخت نصر

زنده خواهد کرد که سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از شما بقتل رسانم پس حجاج در خشم شد و یکی از ملازمانرا گفت که شمشیر خود را بجلاد بده تا او را گردن بزند چون جلاد شمشیر را گرفت و بسرعت متوجه او شد که او را گردن بزند بسر در آمد و شمشیر در شکستن آمد و شکسته شکافته شد و مرد پس جلاد دیگر طلبید چون متوجه قتل او شد عقربی او را گزید افتاد و مرد پس مختار گفت ای حجاج نمیتوانی مرا کشت بخاطر او را آنچه نزار بن سعد بن عدنان بشاپور ذو الاکتاف گفت در وقتی که عربان را میکشت و ایشانرا استیصال میکرد .

نزار فرزندان خود را امر کرد که او را در زنبیلی گذاشتند و بسر راه شاپور او بخفتند چون شاپور بنزد او رسید و نظرش بر او افتاد و گفت تو کیستی گفت منم مردی از عرب و از تو سوالی دارم گفت بپرس نزار گفت بچه سبب بتقصد و از عرب را میکشی و ایشان بدی نسبت بتو نکرده اند شاپور گفت برای آن میکشم که در کتب دیده ام مردی از عرب بیرون خواهد آمد که او را محمد گویند و دعوی پیغمبری خواهد کرد و ملک و پادشاهی عجم بر دست او برطرف خواهد شد پس ایشانرا میکشم که او بهم نرسد نزار گفت اگر آنچه دیده در کتب دروغگویان دیده روا نباشد که بیگناه چندرا بگفته دروغگوئی بقتل رسانی و اگر در کتب راستگویان دیده پس خدا حفظ خواهد کرد آن اصلی را که آنمرد از او بوجود میاید و تو نمیتوانی که قضاء خدا را برهم زنی و تقدیر حقتعالی را باطل گردانی و اگر از جمیع عرب نماند مگر یک کس آنمرد از او بهم خواهد رسید شاپور گفت راست گفتی ای نزار یعنی مرد لاغر و نحیف و باین سبب و را نزار گفتند پس سخن او را پسندید و دست از عرب برداشت ای حجاج حقتعالی مقدر کرده است که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار کس بقتل رسانم یا خدا ترا مانع میشود از کشتن من یا اگر مرا بکشی خدا زنده خواهد کرد بعد از کشتن زیرا که قول رسول خدا حق است و در آن شکی نیست باز حجاج جلاد را گفت که بزن گردن او را مختار گفت و نمیتواند اگر خواهی تجربه کنی خود متوجه شو تا حقتعالی افعی بر تو مسلط گرداند چنانچه عقربرا بر او مسلط گردانید چون جلاد خواست که او را گردن بزند ناگاه یکی از خواص عبدالملک مروان از در در آمد و فریاد زد که دست از او بردارید

اشعار حسان بن ثابت در باب طیر معلم

و نامه بحجاج داد که عبدالملک در آن نامه نوشته بود اما بعد ای حجاج بن یوسف کبوتری آ من نامه آورد که تو مختار بن ابی عبیده را گرفته و میخواهی او را بقتل آوری بسبب انکه روایتی از حضرت رسول بتو رسیده که او انصار بنی امیه را خواهد کشت چون نامه من بتو میرسد دست از او بردار و متعرض او مشو که او شوهر دایه ولید پسر عبدالملک است و ولید از برای او نزد من شفاعت کرده است و آنچه بتو رسیده است اگر دروغ است چه معنی دارد که مسلمانی را بخبر دروغی بکشی و اگر راست است تکذیب قول حضرت رسول نمیتوانی کرد پس حجاج مختار را رها کرد و مختار هر که میرسید میگفت که من خروج خواهم کرد و بنی امیه را چنین خواهم کشت چون این خبرها بحجاج رسید بار دیگر او را گرفت و قصد قتل او کرد مختار گفت تو نمیتوانی مرا کشت و در این سخن بودند که باز نامه عبدالملک بن مروان را کبوتر آورد و در آن نامه نوشته بود که ای حجاج متعرض مختار مشو که او شوهر دایه پسر ولید است و آن حدیثی که شنیده اگر حق باشد ممنوع خواهی شد از کشتن او چنانچه ممنوع شد دانیال از کشتن بخت نصر برای آنکه مقدر شده بود که بنی اسرائیل را بقتل رساند پس حجاج او را رها کرد .

پس معین شد که مخابرات فوری بتوسط کبوتر معلم در زمان بنی امیه معمول و مرسوم بوده که دو مرتبه در باب مختار بعبدالملک و حجاج بن یوسف خبر آورد .

و حسان بن ثابت انصاری نیز از شعرای مخضرمین که زمان جاهلیت و اسلام را درک کرده در اشعار خود اشاره بابن طیر معلم و کبوتر نامه بر نموده

مرحوم سید مرتضی علم الهدی قدس الله سره در فصول مختاره گوید وقد کان فیما حسان بن ثابت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله انحراف شدید عن امیر المؤمنین علیه السلام و کان عثمانیا و حرض الناس علی علی بن ابیطالب ع و کان یدعو الی نصرة معویة و ذلک مشهور عنه فی نظم الاشعار الی قوله :

یا لیت شعری و لیت الطیر تخبرنی	ما کان بین علی و ابن عفانا
ضحوا باشمط عنوان السجود	به یقطع اللیل تسبیحا و قرآنا

تفصیل برج کبوتر نامه بر در حلب

لتنمعن وتبكا في ديارهم		الله أكبر يا ثارات عثمانا	

خداوند اورا با دو محبوب خود عثمان ومعویه محشور بنماید وما را از سوء عاقبت محفوظ بدارد

(ایضاً کبوتر نامه بر خلیفه بغداد)

(تفصیل برج کبوتر نامه بر در حلب)

قاضی القضاة محب الدین شیخ الاسلام ابو الفضل محمد بن الشحنة الحلبی الحنفی در تاریخ حلب چنین گوید

وفي سنة ثمان وعشرين وستمائة بنى فيها الملك العزيز دارا الى جانب الزردخانة يستغرق وصفها الأطناب يقصر عنه الاسهاب مساحتها ثلثون ذراعا في مثلها ولما تسلم التتر القلعة في تاسع شهر ربيع الأول لسنة ثمان وخمسين وستمائة عمدوا الى خراب سوارها واخربوا ما كان بها من الذخائر والزردخانات والجاموس ولما هزم الملك المظفر قطز واخرجوا التتر على عين جالوت وهرب من كان منهم في حلب ثم عادوا اليها مرة ثانية بعد قتل الملك المظفر قطز المذكور فراوا في القلعة برجا قد بنى للحمام بامر الملك المظفر فانكروا عليهم بناوه واخربوا القلعة خرابا شنيعا حتى لم يبق منها اثر وما فيها من الدور والخزائن ولم يبقوا فيها مكانا للسكنى واحرقوا المقامين اى مقام ابراهيم الخليل عليه السلام في القلعة حريقا لا يمكن جبره و ذلك في المحرم سنة تسع وخمسين وستمائة ..

وایضاً در جای دیگر گوید ولما تسلم التتر قلعة حلب صلحا سنة ثمان وخمسين وستمائة في تاسع ربيع الأول اخربوها واخربوا الجامع اى جامع القلعة الذى يصلى فيها السلطان الجمعة اذا كان بالقلعة ورتب فيه مدرس يدرس الفقه على مذهب الامام ابى حنيفة ثم لما عادوا ثانيا وجدوا اهل حلب قد بنوا بالقلعة برجا للحمام كما ذكرناه انفا فانكروا عليهم بناوه وكملوا اهدم القلعة حتى لم يبقوا لها اثرا .

(تاسیس کبوتر نامه بر حالیه در ایران در طهران)

کبوتر نامه بر

(۲۷۸)

در مجموعه یکی از علماء معاصرین از روضة الصفا منقولست که خلیفه بغداد را کبوتری بود که از جمیع متصرفات خود اورا دوستتر داشتی روزی نامه از خراسان ببغداد میبرد در اثناء راه اورا برقی وصاعقه فرو گرفت چنانکه راه گم کرد وندانست که بغداد در کدام سمت است مضطر شده آهنگ زمین کرد زاغ دید پیش او رفت وبعد از مراسم تعظیم حال خود بعرض او رسانید آن زاغ آشنا همچنین مدتی در ینه بود در قله کوه که در حوالی آن بیابان بن درکمین نشسته چون زاغ صید دید او از ذات ناشاهین آماده صید شده وبعد از آن صید بدام او انداخته وخود هم از بیم خورده نصیبه برای زاغ زبان بدان کبوتر

تاسیس کبوتر نامه بر در ایران (در طهران)

ففقیر پارسال ۱۳۵۲ در عودت از زورات تربت مقدسه سلطان سریر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه وعلى ابائه الطاهرين وابنائه الطيبين الاف التحية والثناء در ماه شعبان چند روزیے در طهران توقف نمودم ودر انجا مسبوق شدم که در باغ شاه بجهة تعلیم وتربیت کبوتر نامه بر برجی بمساحت سه ذرع تاسیس شده ولی چون بواسطه قرب ماه صیام واداء وظایف دینیه ومقاصد شرعیه خود عازم تبریز بودیم تحقیق این مطلب میسر نشد بعد از ورود بموطن خویش بتوسط یکی از منسوبین که مشمول ودر باغ شاه مشغول خدمات وظیفه نظامی بود مکتوبی بحضور فرمانده محترم لشکر نظامی انفاذ داشتم که حقیر در صدد نقل این مطلب هستم متمنی میباشم که مقرر فرمایند که اساس این امر وموضوع مسئله را صحیحا وشرحا مرقوم بدارند که از روی اطلاع وبصیرت در تالیف خود درج نمایم پس بحسب خواهش حقیر این تفصیل از طهران انفاذ شد .

صورت مکتوب طهران در باب تاسیس کبوتر نامه بر

عین نظامنامه مراتباط که با چندین وسیله الان وسابق برای دخارجه بین دول متمدنه معمول است وخیلی قابل توجه میباشد یکی هم ارتباط کبوتر نامه بر بین دو قوای مربوطه میباشد که بعد از این هم شاید همین نظامنامه را برای ما هاند ریس وتعلیم نمایند ودر قسمت ارتباط عمل نمائیم نظامنامه را از سرکار نایب بهادر فرمانده خود مان که قسمت خارجه عبارت از ارابط است میباشد تقاضا نمودم مرحمت فرمودند که عین عبارت کتاب را از فرانسه بفارسی ترجمه شده ودر طهران پارسال طبع شده است بحضور تان مینگارم که اشتباه نشود والان هم در باغ شاه قسمت عمده از کبوتران نامه بر موجود ومشغول تعلیم وتربیت انها با دستورات واصول خارجه میباشند واز اینجا شروع میکنم بقضیه کبوتر نامه بر :

(ریست نظامی کبوتر نامه بر)

کبوتر نامه بر جز ووسایل مفیده ارتباط محسوب میشود ودر تشکیلهای ذاتیه رانگلیس و

(۲۷۹)

کبوتر گشوده گفت که خدای تعالی مرا امر کرده تا در این بیابان باشم وگمشدگان را راه نمائی کنم پرواز کن وبر قله این کوه نشین که بغداد نمایان است وبعد از آن بسلامت برو کبوتر بیچاره فریب او را گوش کرده خود بدام شاهین انداخت وانقضی واشاره باین حکایت در میان عرب مثل شده

اذا كان الغراب دليل قوم سيهديهم سبل الهالكينا

یعنی هرگاه که زاغ دلیل قومی شد زود باشد که ایشان را راه مردگان نماید وهرگاه کسیرا لبیض غیری بضلالت افتد بر زبان این مثل را براو خوانند

خلیفه بغداد

تاریخ

پست نظامی کبوتر نامه بر

المان وهلستان باین موضوع توجه جدی دارند ودر فرانسه بیاد کبوتران نامه بری که در جنک بین الملل کشته شده اند مجسمه بر پا کرده اند فایدهٔ بزرگی که در محاربات (سم) و (وردن) از خدمات کبوتران نامه بر نصیب قشون گردید موجب شد که باین موضوع توجه جدی بنمایند بسیاری از کبوتران با تن وسر مجروح و پای شکسته بکبوترخانهای خود امده وظیفهٔ خود را انجام دادند با وجود توسعهٔ فوق العاده وسایل فنی ارتباط مخصوص تلگراف وتلفن بیسیم کبوتران نامه بر اهلیت خود را از دست نداده اند روسهای قدیم در جنگهای خود وصلیبیون در جنگهای صلیبی وفرانسویها در جنك فرانسه وانگلیس وغیره از کبوتران نامه بر استفاده میکردند کبوتر در پیدا کردن راه کبوترخانهٔ خود اندوختی در هوای بد ومواقعیکه زمین بخوبی دیده نمیشود استعداد زیادی دارد وعلتش هم این است که این پرنده تیز لانهٔ خود خیلی علاقه مند است خوبی قوهٔ باصره وسامعه وحافظه کبوتر نیز بر استعداد مزبور مزید گشته بالنتیجه میتواند سمت وراه پرواز خود را بخوبی تشخیص دهد وعلاوه بر این دارای سرعت نیز بوده ودر مقابل خستگی پر طاقت است همانطور که طریقهٔ صحیح تربیت وتعلیم کبوتر اهمیت دارد انتخاب جنس آن نیز مهم است از بین تمام کبوتران چهار جنس انتخاب گردیده کبوتر خوب در ساعت تقریبا هفت یا هشت فرسخ راه را طی مینماید ومیتواند نسبتا وزن ثلث خود را بردارد وکاغذ را لوله کرده بر پشت آن از گردنش میبندند معمولا در هر موقع دو کبوتر فرستاده میشود واگر مسافت بسیار یا هوا گرفته وبد باشد چند کبوتر را با یك مطلب روانه مینمایند تا اطمینان حاصل شود که اقلا یکی از آنها بمقصد خواهد رسید جوجه های کبوتران نامه بر از کبوترخانه های ثابت گرفته بکبوترخانهای سیار می آورند واین جوجه ها بکبوترخانهٔ سیار عادت میکنند بعد در موقع لزوم کبوتران نامه بر را با زنبیلهای مخصوص از کبوترخانهٔ سیار بقسمتهائی نقل میدهند که با مرکز ارتباط خود را با آنها حفظ نمود (نمیتوانند) برای تشریح مطلب از محاربات بین المللی ذکر کرده که بین المان وفرانسه وروس وانگلیس وغیره چند موقع وسایل تمامیهٔ ارتباط قطع شد بواسطهٔ

تاریخ روض المناظر فی علم الاوائل والاواخر است که منتخب عقد الجمان (؟) انوده نقل کرده وتجلیل وتوصیف او را کرده وذکر نموده است در مجلد منزلی (؟) گوید وفاضح جمال الدین ابو الولید محمد بن محمد بن محمد بن محمود الحلبی المعروف بابن الشحنة الحلبی که بیده از فضائل فاخره ومناقب زاهره ومدائح باهره اورا محمد بن عبد الرحمن سخاوی در ضوء اللامع بیان کرده ودر روض المناظر مختصر ابی الفدا نموده ودر کشف الظنون گوید

کیفیت انفاذ روس مقدسه واهل بیت عصمت بطرف شام

شدت آتش وبمباردمان ولی کبوتران نامه بر ۹۷ درصد مراسلات ارتباطیه را رسانیدند (مهین فکر)

وبجا تنجیلی از کبوتران نامه بر وکبوتران عکاس (؟) در خاتمه کتاب ص ۵۲ مذکور است

وقعهٔ روز پانزدهم محرم

انفاذ ابن زیاد لعین روس مقدس واهل بیت عصمت وطهارت را بجانب شام

انفامن کور شد که از تذکرة الخواص وقمقام مستفاد میشود که در پانزدهم ماه ابن زیاد لعین روس مطهره واهل بیت عصمت وطهارت را بجانب شام انفاذ داشته.

ومخفی مباد که از اسراء غیر طالبیات ونساء غیر هاشمیات کسی را با اهل بیت رسالت مصحوب ومامور نداشته اند بلکه فقط مخدرات حریم نبوت را مثل سبایا واهل بیت دیلم وخزر اسیر کرده بجانب شام برده اند ..

چنانچه حضرة العالم الجلیل البارع آقا شیخ محمد سماوی دامت برکاته که از افاضل عصر ما است در خاتمهٔ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام در ضمن فوائد گوید (فایده) بقیت عیالات غیر الطالبیین من انصار الحسین علیه السلام بالکوفة زنان وعیالات غیر بنی هاشم از اصحاب حسین علیه السلام در کوفه ماندند وذلك لانهن حین الوصول الی الکوفة شفع فیهن ذوو قرباهن من القبائل عند ابن زیاد فاخذهن من السبی وسیرت الطالبیات الی الشام زیرا که حین وصول اسرا بکوفه اقرباء ایشان از اهل قبایل نزد ابن زیاد توسط وشفاعت کردند وایشان را از قید اسیری خلاصی دادند ولی زنان طالبیات ونساء هاشمیات را بجانب شام بردند ..

فعلی مثل الحسین واهل بیته فلیبك الباکون وعلیه فلیندب النادبون

سبحان الله اهل قبایل بدعوی اقرباء خویش غیرت وحمیت کرده نزد ابن زیاد شفاعت وتوسط مینمایند ونسوان قوم وخویشان خود را از دست دشمن وقید اسیری خلاصی میدهند ولی کسی در حق اهل بیت پیغمبر واولاد وفرزندان صاحب شفاعت کبری توسط وشفاعت نمیکند وایشان را مانند اسیران روم وفرنك بشام میبرند ..

روض الناظر فی علم الاوائل والاواخر وهو تاریخ مختصر لابی الولید قاضی القضاة زین الدین محمد بن محمد بن محمد الشهیر بابن الشحنة الحلبی الحنفی المتوفی سنة ۸۱۵ خمس عشرة وثمانمائة قال فیه النحو الخ عماد الدین محمد بن محمود النائب عن نوروز الخ حلب ان اجمع کتابا فاختصرته وجعلته بالالفاظ وحذفت منها وضبطتها فی ثلاثة فی ثلاث مقدمة وخاتمة اما المقدمة فی خلق الدنیا واما الفصول الاول فی ما بین هبوط آدم علیه السلام الی الهجرة والثانی منها الی آخر سنة ... والخاتمة نعتدرها الله

مناقب
تاريخ حلب

كيفيت انفاذ رؤس مقدسه و اسراء

كيفيت انفاذ رؤس و اسراء

حضرت حجة عجل الله فرجه در زيارت ناحيه مقدسه ميفرمايد و سبى اهلك كالعبيد وصفدوا فى الحديد فوق اقتاب المطيات تلفح وجوههم حر الهاجرات يساقون فى البرارى والفلوات ايديهم مغلولة الى الاعناق يطاف بهم فى الاسواق اى جد بزرگوار اهل بيت ترا چون غلامان اسير كردند و ايشانرا بزنجير بسته سوار جهاز اشتران نمودند سوز و حرارت آفتاب در روى شان اثر ميكرد و ايشانرا در صحرا و بيابانها سوق ميفرمودند و دستهاى ايشان بزنجير در گردن بسته در بازارها طواف ميدادند .

در بحر المصائب گويد قال الواقدى دعا ابن زياد زحر بن قيس الجعفى وسلم اليه الرؤس والسبايا واقدى گفته كه ابن زياد زحر بن قيس را طلبيده و رؤس و اسرا را بر او تسليم نموده انفاذ داشت .

و ايضا گويد لما انفذ ابن زياد راس الحسين عليه السلام الى يزيد بن معوية مع الاسارى موثقين فى الحبال مع نساء وصبيان وصبيات من بنات رسول الله على اقتاب الجمال ابن زياد راس مطهر را با اسراء فرستاد و زنان و پسران و دختران پيغمبر را بالاى جهاز اشتران بريسمان بسته بودند وكانوا كلما نزلوا منزلا اخرجوا الرأس من صندوق اعدوه له و در هر منزلى كه فرود آمدند راس مقدس را از صندوقى كه از براى او مهيا كرده بودند بيرون مى آوردند و برنيزه نصب كرده تا وقت رحيل حراست ميكردند بعد بصندوق عودت داده حركت مينمودند

و در اقبال گويد لقد رايت فى كتاب المصابيح باسناده الى جعفر بن محمد عليهما السلام قال قال لى ابى محمد بن على سالت ابى على بن الحسين عليه السلام عن حمل يزيد له فقال در كتاب مصابيح ديدم كه از حضرت سجاد عليه السلام روايت كرده كه فرمود حملنى على بعير يطلع بغير وطاء وراس الحسين عليه السلام على علم ونسوتنا خلفى على بغال واكف والفارطة خلفنا وحولنا بالرماح ان دمعت من احدنا عين قرع راسه بالرمح يزيد مرا بر اشترى كه مى لنگيد سوار كرد و چيزى بر پشت جهاز از بستر و فرشى نبود و سر مقدس حسين عليه السلام بالاى نيزه بلند و زنان حرم در پشت سر سوار

مناقب
تاريخ حلب

منازل شام تفصيل منزل تكريت

اشتران بالا نداز و جماعت ظالمان و موكلان عقب ما و اطراف ما نيزه در دست شان بود و اگر يكى از ما اشكى از ديده ميريخت سرش را با نيزه ميكوفتند .

و آنچه از روايات و مقاتل مستفاد ميشود اينست كه جمع كثيرى با اسراء بوده ولى خصوص موكلين راس اقدس چهل يا پنجاه نفر بودند از جمله آنها حارث بن وكيده

در تظلم گويد عن الحارث بن وكيده قال كنت فيمن حمل رأس الحسين عليه السلام فسمعته يقرء سورة الكهف فجعلت اشك فى نفسى وانا اسمع نغمة ابى عبد الله عليه السلام كه حارث بن وكيده ميگويد من از كسانى بودم كه راس مطهر حسين عليه السلام را بجانب شام حمل ميداديم چون قرائت سوره كهف را شنيدم از استماع عجب آمد در شگفتى ماندم و در شك افتادم كه آيا اين باابى عبد الله است كه من ميشنوم فقال لى يا ابن وكيده اما علمت انا معشر الائمة احياء عند ربنا نرزق فرمود اى پسر وكيده آيا نميدانى كه ما ائمه هدى در نزد پروردگار خود هميشه زنده و مرزوق هستيم قال فقلت فى نفسى اسرق راسه فنادى يا ابن وكيده ليس لك الى ذلك سبيل سفكهم دمى اعظم عند الله من تسييرهم اياى فذرهم فسوف يعلمون اذ الاغلال فى اعناقهم والسلاسل يسحبون چون اين كلمات را شنيدم در خاطر نهادم كه فرصتى بدست كنم و آن سر مبارك را از دست اين كفار بربايم و بپوشيده بدارم ناگاه آن سر مبارك با من ندا داد كه اى پسر وكيده ترا باين كار دسترس نيست ريختن خون من در نزد خداوند بزرگتر از آن است كه سر مرا در كوى و بازار سير دهند دست باز دار از ايشان زود باشد كه كيفر كردار خويش ادراك كنند گاهى كه حامل اغلال و سلاسل دوزخ باشند .

شروع بوقايع منازل شام

چون ترتيب منازل معلوم و مضبوط نيست لذا فقير احوال از مراحل منكور ميدارم كه در آنها تفصيلى واقع شده بدون مراعات

مطالب تاریخ حلب

ترتیب واکتفا میکنیم بشرح وقایع پانزده منزل بعد ایام تتمهٔ محرم

(۱) منزل تکریت

در رمعة الساکبة گوید وکتبوا الی عامل تکریت بان تلقانا بالزاد والعلوفة فانّ معنا راس الحسین علیه السلام بعامل تکریت نوشتند که زاد وعلوفه ذخیره بکن ار ومارا پذیره کن که سر حسین علیه السلام را وارد میکنیم فلمّا قرء الکتاب امر بالاعلام فنشرت والبوقات فضربت والمدینة فزینت وانت الناس من کل جانب ومکان چون والی مکتوبرا خواند فرمان کرد تا رایات را برافراختند وباد در بوقات انداختند وبرزن وبازار را زینت کردند وبا عدهٔ کثیر باستقبال بیرون شد وسران سپاه را تلقی نمودند وکان کل من سئلهم قالوا هذا راس خارجی خرج علی یزید بن معویة ودر پاسخ هر یک از پذیرندگان که در شناسی سرها بر بیدی سخن میکرد میگفتند سر خارجی بود بر یزید بیرون شد وابن زیاد او را بکشت اینک سر اوست که بنزد یزید حمل میشود فقال لهم رجل نصرانی یا قوم انی کنت بالکوفة وقد قدم هذا الراس لیس هو راس خارجی بل هو راس الحسین بن علی وجدّه محمد المصطفی وامه فاطمة الزهراء یکتن از مردم نصاری سر جا اورد وگفت ای قوم من در کوفه بودم که این سر مبارکرا اوردند این سر خارجی نیست سر حسین بن علی است که جدش محمد مصطفی ومادرش فاطمه زهراء است فلمّا سمعوا النصاری بذلک عمدوا الی النواقیس فضربوها وجمع الرهبان الیهم عن البیع اعظاما له وقالوا انا برئنا من قوم قتلوا ابن بنت نبیهم چون جماعت نصاری این بشنیدند تا قوسها بنواختند وکشیشان باحترام سر اطهر حسین علیه السلام از معبد های خود بیرون امدند وگفتند ما بیزاریم از قومی که فرزند پیغمبر خود شان را کشتند وچون سپاه کوفه این خبر شنیدند دیگر بتکریت داخل نشده وراه صحرا پیش گرفتند.

کاشته

مطالب تاریخ حلب

(۲) منزل موصل

در خاتمهٔ قسم ثانی از ریاض العلماء در ترجمهٔ موصل گوید ومن محاسن بلاد موصل واهلها ما حکاه العاصمی فی کتاب مقتله بالفارسیة ما معناه از محاسن بلاد موصل واهلش انست که عاصمی در مقتل خود بفارسی نقلکرده وحاصل معنایش بعربی این است انّ عمر بن سعد واصحابه لعنة الله علیهم اجمعین لما جاؤا براس الحسین علیه السلام الی الموصل حین توجهوا الی الشام که ابن سعد واصحابش در اثناء طریق چون بنزدیک موصل رسیدند ارسلوا الی اهل موصل ان زینوا البلد واستقبلونا وانثروا علینا الذهب حیث نأتی براس الحسین بن علی علیهما السلام واصحابه ونأتی باولاده واهل الله ما سوی بن کس با میر موصل فرستادند که شهر را بیارائید وباستقبال ما بیرون آئید ودر پذیرائی ما زر نثار کنید که سر حسین بن علی واصحاب او را واهل بیت واولادش را اسیر میاوریم فدعی الامیر عماد الدین امیر الموصل اهل البلد پس امیر عماد الدین حاکم موصل اهل شهر را انجمن فرمود وگفت ای قوم زینهار دیدن فضیحت تن در ندهید واین عار وشناعت را متقبل نشوید موصلیان باوی متفق گشته نزل وعلوفه وهدایا پیش عمر بن سعد واصحابش فرستادند ونگذاشتند که بشهر وارد شوند ودر یکفرسنخی بلد در دیر ابشار فرود آوردند ویکشب در انجا اقامت نمودند وکان فی ذلک المنزل صخرة فوضعوا راس الحسین علیه السلام علی تلک الصخرة فقطرت علیها قطرة من الدم ودر آن منزل سنگی بود راس اطهر حسین علیه السلام را بر فراز آن صخره نهادند فقطرت علیها من الدم فکان بعد ذلک کل سنة فی یوم عاشوراء یخرج الدم الطری من تلک الصخرة قطرهٔ خونی از آن سر مطهر بر سنگ چکید وهر سال روز عاشوراء از آن سنگ خون تازه بر دمید ومردمان انجا انجمن شده براسم عزا وسوگواری قیام نمودند واین امر شگفت سالهای دراز تقرر داشت تا زمان سلطنت عبد الملک بن مروان خلیفهٔ اموی فامر باخذ تلک الصخرة فاخذت من هناک فلم یرها احد بعد ذلک ولکن بنی هناک مشهد ویسمّی بمشهد النقطة او بکفت تا آن سنگ را از آن مقام برداشتند دیگر از آن سنگ نشان ندادند ولی انجا مشهدی وبقعه ساختند وانرا

رصل

مشهد نقطه نامیده اند …

٣ - منزل حرّان

در ناسخ گوید صاحب روضة الاحباب که از موثقین علماء سنّت وجماعتست میگوید روزیکه اهل بیت را از دیر راهب بحرّان کوچ میدادند یهودیکه او را یحیای حرّانی مینامیدند در فراز تلّی نزدیک بشهر حرّان خانه کرده بود او را مسموع افتاد که جماعتی از نسوان را صغیر و کبیر اسیر گرفته اند وباعدّه کثیر از سرهای بریده امروز وارد حرّان خواهند کرد یحیی از خانه بیرون شد واز فراز تلّ بزیر آمد ودر کنار راه بانتظار نشست تا گاهیکه لشکر ابن زیاد پدیدار شد یحیی نظاره کرد دید که سرهای بریده را بر سنان نیزه ها نصب کرده حمل میدهند واهل بیت را چون اسرای کفّار از قفای سرها میرانند در میانه چشم یحیی بر سرهمایون پسر مصطفی افتاد وشعشعهٔ جمالش در چشم یحیی تجلّی دیگر نمود نیک نگریست دید که لبهای مبارکش را جنبشی است لختی پیش شد وگوش فرا داشت شنید که میفرماید وسیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون یحیی چون از سر بریده این آیهٔ مبارکه را اصغا نمود واین آیت عظیم را دیدار کرد او را دهشتی وحیرتی بزرگ فرو گرفت وناچار وانزدیکتر از لشکریان شتافت وگفت بگوی این سر از آن کیست گفت سر حسین پسر علیّ مرتضی گفت مادرش را چه نامست گفت فاطمه دختر محمّد مصطفی گفت این اسیران چه کسانند گفت فرزندان وخویشاوندان حسینند یحیی بهای های بگریست وگفت سپاس خدایرا که بر من مکشوف ساخت که جز در شریعت محمّد مشی کردن ضلالت مؤبّد وکیفرش نار مخلّد است وبدین میزان جور وستم وحزن والم جز در خانوادهٔ انبیا فرود نشود واین بلیّهٔ عمیاء وداهیهٔ دهیا نیز بر حقیّت ایشان برهانیست پس کلمه بگفت ومسلمانی گرفت وخواست از ساز وسامان خود اهلبیت را برگ ونوائی دهد لشکریان او را منع کردند واز سطوت یزید بیم دادند یحیی که شیفتهٔ حسین علیه السّلام بود وجز شیفتگان از هیچ سو زبانی آگهی نداشت آهنگ مقاتلت کرد وشمشیر بکشید وبا

ایشان بکوشید چندانکه شربت شهادت بنوشید او را نزدیک بدروازهٔ حرّان بخاک سپردند واز آن پس مشهور بیحیای شهید شد .

ودر روضة الشّهداء گوید یحیی بعد از آنکه کلمه شهادت بر زبان راند عمامهٔ نفیس مصری از سر برداشته قطعه قطعه کرده بخواتین داد وجامهٔ خزی که پوشیده بود نزد امام زین العابدین علیه السّلام فرستاد با هزار درم که این زاد را باحتیاج خود صرف نمایید جماعتی که موکّل آن سرها بودند بر او بانگ زدند که این چه کار است که پیش گرفته دشمنان آل شام را اعتماد میکنی از گرد این اسیران دور شو اگرنه سرت بر داریم یحیی را ذوق محبّت دریافته بود خدا را فرمود تا شمشیر وی را ابا ورزند وتکبیر گویان بر ایشان حمله کرد وپنج تن از ایشان بکشت عاقبت بدرجهٔ شهادت رسید وامروز تربت او بدروازهٔ حرّان معروف ومشهور است آن تربت را تربت یحیی شهید میگویند وانجا دعا مستجاب میشود .

٤ - منزل دعوات

در ناسخ گوید چون راه بادعوات نزدیک کردند کاتب مخاکر دعوات رقم کردند که امروز علوفه لشکر را ساختگی کن وبا معارف شهر ساخته پذیره باش حاکم دعوات فرمان کرد تا در بوقات بدمیدند وبا بزرگان شهر باستقبال بیرون شد سپاهیان با سرهای شهداء واهل بیت مصطفی از باب الاربعین بشهر در آوردند وسر مبارک حسین علیه السّلام را در رحبهٔ شهر نصب نمود وبیرمود از چاشتگاه تا نماز دیگر منادی ندا در داد که هذا رأس خارجی خرج علی یزید بن معویة ومردم شهر بعضی گریان وبعضی خندان بودند ولشکر ابن زیاد آن شب را بنوشیدن ناب عقار وبنوشیدن نوای موسیقار بروز آوردند بامدادان که بار بر بستند علی بن الحسین علیهما السّلام زار بگریست واین شعر قرائت کرد

لیت شعری اغافل فی الدّیاجی	بات من فجعة الزّمان یناجی
انا نجل الامام ما بال حقّی	ضائع بین عصبة الاعلاج

درخبر است مردان و بچه که سرها بالهاثام را غصب کردند از آن پس هرکس از برای انجاح مهمی بدانجا شد البته حاجتش برآورده نشد و بار مراد بمقصود نرسید .

(۵ — منزل قنسرین)

ایضاً در ناسخ گوید با جملهٔ از دعوات طی طریق کرده بقنسرین رسیدند مردمان بلدهم که از شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودند چون وصول ایشان را بدانستند دروازه‌ها را استوار به بستند و از فراز باره بانگ لعن و طعن و سب و شتم در دادند و آن جماعت کفار و فجار را جرعه از آب طرد و منع کردند و گفتند ای قاتلان اولاد پیغمبر ایشان سوگند با خدای اگر همگان گردن بجهند و تیغ بر هم بکشند از شما راه باین شهر ندهیم از کلثوم علیها السلام بگریست و این شعر تذکره فرمود

کَمْ تَنْصِبُونَ لَنَا الْأَقْتَابَ عَارِيَةً	كَأَنَّنَا مِنْ بَنَاتِ الرُّومِ فِي الْبَلَدِ
أَلَيْسَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَيْلَكُمُ	هُوَ الَّذِي لَكُمْ قَصْداً إِلَى الرُّشْدِ
يَا أُمَّةَ السُّوءِ لَا اسْقِياً لِرَبْعِكُمْ	إِلَّا عَنْ أَيَادٍ مَا أَحْسِنُ عَلَى لُبَدِ

چون لشکریان دست بورود قنسرین نیافتند ناچار بجانب معرة النعمان بشتافتند

(اسلام راهب قنسرین)

در بحار ص ۲۰۱ گوید نظر به بعضاً بعض رواه کرده لما جاؤا براس الحسین و نزلوا منزلاً یقال له قنسرین که چون سرمطهر حسین علیه السلام را بمنزل قنسرین آوردند اطلع راهب من صومعته الی الراس فرأی نوراً ساطعاً یخرج من فیه و یصعد الی السماء راهبی از دیر خود مشرف شد و دید نوری از سر آن سرور بجانب آسمان ساطع است راهب ده هزار درهم بپاسبانان داده و راس مطهر را گرفته داخل صومعه کرد فسمع صوتاً و لم یر شخصاً قال طوبی لک و طوبی لمن عرف حرمته پس صدای هاتف را شنید و شخص او را ندید که گفت خوشحال تو و خوشحال کسیکه حرمت این بزرگوار را بشناسد راهب رو بآسمان گردانید و گفت

نبینها

پروردگارا بحق عیسی امر کن که این سر با من سخن بگوید فتکلم الراس و قال یا راهب ای شیئ ترید ناگاه سر مبارک آنحضرت بسخن آمد و گفت ای راهب چه میخواهی راهب گفت من انت کیستی تو فرمود انا ابن محمد المصطفی و انا ابن علی المرتضی و انا ابن فاطمة الزهراء و انا المقتول بکربلا انا المظلوم انا العطشان و ساکت شد راهب چون این سخنان را شنید خروش برآورد و روی بر روی مبارک آن سرور گذاشت و گفت روی خود را بر نمیدارم تا بگوئی که من فردا شفیع توام فتکلم الراس و قال ارجع الی دین جدی محمد ناگاه از سر مبارک آنحضرت صدا آمد که بدین جدم در آی راهب گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله فقبل له الشفاعة و حضرت متقبل شفاعت او گردید و چون صبح شد راس مطهر را از راهب گرفتند و روانه شدند و چون بجائی رسیدند دیدند که آن دراهم همه سنگ سیاه شده اند و بر یکروی آنها نقش شده و لا تحسبن الله غافلاً عما یعمل الظالمون و بر روی دیگر نقش بسته است و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ..

(۶ — منزل سیبور)

و در ناسخ گوید چون لشکریان باراضی سیبور فرود شدند سید سجاد علیه السلام این اشعار انشاد فرمود :

سَادَ الْعُلُوجُ فَمَا تَرْضَى بِذَا الْعَرَبُ	وَصَارَ يَقْدُمُ رَأْسَ الْأُمَّةِ الذَّنَبُ
يَا لَلرِّجَالِ لِمَا يَأْتِي الزَّمَانُ بِهِ	مِنَ الْعَجِيبِ الَّذِي مَا مِثْلُهُ عَجَبُ
آلُ الرَّسُولِ عَلَى الْأَقْتَابِ عَارِيَةً	وَآلُ مَرْوَانَ يَسْرِي تَحْتَهُمْ نُجُبُ

این هنگام اهل سیبور انجمن شدند و پیران و جوانان گرد آمدند شیخی سالخورده زبان برگشاد و او از آن مردم بود که ادراک صحبت عثمان بن عفان کرده بود گفت خداوند لشکر شما را مکروه مبدارد شما بر ما شوید فتنه را بر ما غالب همانا این سر را در تمام امصار و بلدان طواف داده و هیچکس با ایشان تورع باب خلاف نفرمود شما را چه افتاده که از در مدافعت بیرون شوید و تا سبیل مقاتلت کنید بگذارید تا از بلد شما بر دیگر کنند جوانان گفتند لا والله هرگز نگذاریم که این قوم پلید

نبیها الرانی قال میران اجماع العلماء ... علیه السلام ... الحق فیکون ... فیما بنا فی المنع لان الحق ... والاجزاء والاعتقاد فیما بنا فی الحق

بودن و صایب

از مراد حضرت امیر علیه السلام از کتاب مسند احمد بن حنبل و کتاب فضائل علی علیه السلام ... کرده اند النبی صلی الله علیه و آله قال کنت انا و علی علیه السلام نوراً بین یدی الله عز و جل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم ...

قسم

منزل حمص

بقدر رمق خویش بلد نا را الاثر هند و در زمان بشتافتند تیطرو و عبره را از آب قطع کردند
و ساخته جنگ شدند و شاکی السلاح بیرون تاختند خولی با ابو فه از لشکر بمقاتلت ایشان
برنشست و جنگ در پیوست و در میان هر دو لشکر حرب بر پای ایستاد و در روزی صعب بر شصت
شصت تن از لشکر ابن زیاد دستخوش تیغ تولا رشد و جماعتی از جوانان سیبور نیز بهشت جاودان
گشت ام کلثوم علیها گفت این بلد را نام چیست گفتند سیبور فقالت اعذب الله تعالی
شرابهم وارخص اسعارهم و رفع ایدی الظلمة عنهم فرمود خداوند گوارا کند آب ایشان را و ارزان
کار خوردنی ر بپوشید ن ایشان را و باز دارد دست ستمکاران را از ایشان ابو مخنف گوید از آن
پس اگر جهان همه بجور و ستم انباشته شدی در اراضی ایشان جز آیت نعمت و بذل و رایت قطر
عدل افراشته نگشتی .

۷ - منزل حمص

ایضا در ناسخ گوید بجانب حمص کوچ دادند و حاکم حمص را که خالد بن نشیط بود مکتوب
کردند که علف و آذوغه لشکر را فراهم کند و با بزرگان بلد پذیره شود خالد آذوغه فراهم
آورد و شهر را بزینت کرده خویشتن با گروهی باستقبال شتافت و سهل طی مسافت
کرد چون خالد با سران سپاه مراجعت بحمص نمود مردم شهر صغیر و کبیر برشوریدند و بر باب حصن
انجمن شدند و سران سپاه ابن زیاد را برسم احجار فرو گرفتند و بیست و شش تن از ایشان را
عرضه هلاک و دمار داشتند و همی گفتند یا قوم لا کفر بعد ایمان و لا ضلال بعد هدی را ایشان
برسم احجار براندند تا کار خانه خالد در کنیسه قیس پناه آمدند و مردم شهر بشرط سوگند همدست
و همداستان شدند که با خولی و لشکر ابن زیاد رزم دهند و سرهای آل حسین علیه السلام را از ایشان
ماخوذ دارند چون لشکریان مردم حمص را که دانا و نیرو و توانای آورد بودند ساخته مبارزت
و مناجزت دیدند دهشت زده و بیمناک از آنجا کوچ دادند .

۸ - منزل بعلبک

وطریق بعلبک پیش داشتند و حاکم بعلبک نگاشتند که اینک سرهای خوارج

قصر بنی مقاتل

و اهل بیت ایشان است که بدرگاه امیر المؤمنین یزید بن معویه حمل میدهیم علف و آذوغه مهیا
کن و ما را تلقی فرما حاکم بعلبک فرمان داد تا جای آسایش و آرامش از بهر ایشان بپرداختند
و سویق و شکر و دیگر ماکول و مشروب مهیا ساختند و دفوف بنواختند و رایتها برافراختند
و بادر دبوقات در دمیدند و آن کافران ایذیه کردند و در آن وقت ام کلثوم علیها السلام
فرمود این بلد را نام چیست گفتند بعلبک فقالت اباد الله خضرائهم و لا اعذب الله شرابهم و
لا رفع ایدی الظلمة عنهم فلو ان الدنیا کانت مملوة عدلا و قسطا لما نالهم الا ظلما و جورا
فرمود خداوند هلاک کند خضرت و نضرت ایشان را و گوارا نفرماید آب ایشان را و نیرو دی
ستمکاران را از ایشان کوتاه نکند و اگر دنیا بعدل و داد آکنده باشد ایشان را جز جور و ستم
بهره مرساناد بالجمله آن شب لشکریان بنوش و نای بپای آوردند و گاهیکه سفیده بردمید
و آفتاب سر برکشید برنشستند و طی مسافت کردند .

۹ - قصر بنی مقاتل

در دمعة الساکبة گوید فی بعض الکتب القدیمة عن الشیخ المفید ره قال لما رحلوا
بالسبایا والرؤس الی دمشق عدل بهم الطریق الی قصر بنی مقاتل و کان ذلک یوما شدید
الحر و کانت القربة التی معهم نزفت و ارتوی ما فیها فاشتد بهم العطش در بعض کتب قدیمه
از شیخ مفید علیه الرحمة روایت کرده که چون رؤس مطهره و اهل بیت عصمت ع تا بسوی
شام کوچ دادند راه را گردانیده بسمت قصر بنی مقاتل شتافتند و آن روز بسیار گرم بود و آب
مشکها خشکید و تشنگی بر ایشان سخت گردید و امر ابن سعد لعنه الله من قومه فی طلب الماء
و امر بفسطاط فضرب علی اربعین ذراعا فجلس هو و اصحابه و رموا بالسبایا و الاطفال علی وجه
الارض تحت حر الشمس ابن سعد جمعی از لشکریان را بطلب آب بگماشت و امر کرد خیمه بطول چهل
ذراع زدند و خود با اصحابش در آنجا نشستند و اهل بیت و اطفال ایشان را بروی زمین انداختند
و از تابش آفتاب بدن ایشان میگداخت فانت زینب الی ظل جمل هناک و فی حضنها علی
بن الحسین علیهما و قد اشرف علی الهلاک من شدة العطش و بید فاطمة تروحه بها من الحر

منزل قصر بنی مقاتل

وهی تقول یعز علیّ ان اراک بهذا الحال یا بن اخی در اینحال حضرت زینب سلام الله علیها بسوی سارباناشتر آمد و در پهلوی آن مخدّره حضرت سجّاد علیه السلام بود که از شدّت عطش مشرف بهلاکت بود و باد زنی در دست آن خاتون معظّمه داشت که از گرمی هوا برامام باد زنی میکرد و میفرمود ای فرزند برادرم دشوار است بر من که حال ترا بدین منوال به بینم ثمّ ذهبت سکینة الی شجرة هناک و عملت لها وسادة من التراب و نامت علیها فما کان الّا قلیل واذا القوم قد رحلوا یعنی سکینه خاتون بسوی درختی که در آنجا بود آمد و بالشی از خاک از برای خود ترتیب داده خوابید پس اندکی نگذشت که لشکر حرکت کردند قال وکان عدیلها علی الجمل اختها فاطمة الصغری فقالت للحادی ابن اختی سکینة والله لا ارکب حتّی تاتی باختی وهمراه او در محمل خواهرش فاطمه سلام الله علیها بود بساربان فرمود کجاست خواهرم سکینه سوگند با خدای سوار نمیشوم تا خواهرم را نیاوری فقال لها واین هی قالت لا ادری این ذهبت فصاح الشاتم اللعین باعلی صوته هلمّی وارکبی مع النساء یا سکینة فلم تتنبّه من التعب بقیت نائمة ساربان گفت خواهرت کجاست فرمود نمیدانم بکجا رفته ساربان بآواز بلند فریاد کرد که ای سکینه بیا با اهل حرم سوار شو آن خاتون معظّمه از شدّت رنج و مشقّت راه بیدار نگشت فلمّا انتبهت الحرارة جعلت تمشی خلفهم وتصیح اختی فاطمة الست عدیلتک فی المحمل وانت علی الجمل وانا حافیة وچون از گرمی هوا بدنش اذیّت رسید بیدار شد و دید که قافله رفته از پی کاروان دوید و فریاد میکرد ای خواهرم فاطمه ایا من با تو هم محمل نبودم حالا تو سوار اشتری و من پا برهنه مانده ام فعطفت علیها اختها وقالت للحادی والله لئن لم تاتنی باختی لارمینّ نفسی من هذا الجمل واطالبک بدمی عند جدّی رسول الله یوم القیمة فاطمه بسوی سکینه منعطف شده او را دید که در صحرا مانده بساربان فرمود سوگند با خدای اگر خواهرم را نیاوری خود را از روی شتر می اندازم وخون خود را در روز قیامت نزد جدّم رسول خدا از تو میطلبم فقال لها من تکون اختک قالت سکینة التی کان یحبّها ابتا شدیدا قال التی کان یقول فیها انّی لاحبّ دارا تحلّ فیها سکینة والرباب ساربان گفت خواهرت کیست فرمود سکینه که پدرم او را سخت دوست میداشت

منزل حماة

گفت آنکه در حقّ او فرموده من دوست میدارم آن خانه را که سکینه و رباب آنجا باشند قال له نعم فرق له الحادی وارکبها مع اختها فرمود آری ساربان بر حال او رقّت کرده سکینه را نیز با خواهرش سوار کرد

	رقّ لها الشامت ممّا بها[1]		ما حال من رقّ لها الشامت[2]

-(۱۰- منزل حماة)-

در ناسخ گوید چون باراضی حماة آمدند مردم حماة از دیدن ایشان آگهی یافتند ابواب قلعه را فرو بستند و بر فراز سور بر آمدند و ندا در دادند که ای کشندگان فرزند پیغمبر از این بلد بار بر بندید سوگند با خدای شما را بدین راه نگذاریم چند که همگان با تیغ در گذریم چون این بشنیدند از آنجا کوچ دادند ..

و در منتهی الآمال گوید از بعض کتب نقل شده که چون بحماة آمدند اهلبیت از اهل آنجا حمایت دیدند جناب امّ کلثوم چون بر حمایت اهل حماة مطّلع شد فرمود ما یقال لهذه المدینة قالوا حماة قالت حماها الله من کلّ ظالم نام این شهر چیست گفتند حماة فرمود نگهدارد خداوند او را از شرّ هر ستمکاری ..

و در ریاض الاحزان گوید وحکی بعض المعاصرین فی بعض ما الفه فی المقتل انّه وقع فی طریق الحجّ حماة ورای فیها بین بساتینها مسجدا یسمّی مسجد الحسین بعضی از معاصرین در مقتل خود نوشته که در طریق حج بحماة رفتم و در میان باغهای آن مسجدی دیدم که او را مسجد الحسین میگفتند چون داخل آن مسجد شدم در یکی از عماراتش پرده دیدم که از دیوار آویخته اند فرفعته ورأیت حجرا منصوبا فی جدار پرده را برداشته دیدم سنگی در دیوار نصب کرده اند که در آن سنگ موضع گردن سری است که رگهای و دخین گردن در آن اثر کرده و خونی منجمد شده است از خدّام مسجد پرسیدم ما هذا الحجر والاثر والدم این سنگ واثر وخون چیست گفت هذا الحجر موضع راس الحسین بن علیّ ع این سنگ محلّ سر حسین بن علی است آنوقتیکه لشکر ابن زیاد بشام میبردند در اینجا این سنگ گذارده اند و در این حجر اثر کرده و من مدّتی است که اینجا هستم از اندرون این عمارت

منزل حلب ومشهد الرّأس

قرائت قرآن میشنوم و در هر سال بعد از نصف شب عاشوراء نوری از اینجا ساطع میشود واز موضع ورجین حسین علیه السلام خون ترشّح میکند ومیماند ومنجمد میشود زیرا که کسی جسارت نمیکند که آنخون را از آنموضع اخذ کند وقد سمعت مثل ذلك عمّن سلفني في خدمة المسجد فاخبرني بالحجر والأثر والدم المنجمد وقرائة القرآن وبروز النور في منتصف ليلة العاشور من قديم الزمان ومن از خدام سلف همه این کرامات مذکوره را شنیده ام که در نصف شب عاشوراء از زمان قدیم دیده اند قال فلما خرجت من المسجد سئلت عن بعض اهلها عن ذلك فاخبرني بمثل اخبار الخادم گوید چون از مسجد بیرون امدم از اهل حماة تحقیق کردم همانطور خبر دادند ..

(۱۱ – منزل حلب)

در خاتمهٔ ریاض العلماء گوید از محاسن حلب بنا بر روایت عاصمی در مقتل خود انکه ابن سعد واصحابش ارسلوا الى اهلها وامرهم بان يزيّنوها ويستقبلوهم فصار اهل الحلب على فرقتين فاطاع فرقة لذلك وابى طائفة عن ذلك وقالوا انشتغل بماتم اولاد الرسول عليهم السلام کسی فرستاد باهل حلب که زینت دهید شهر را واستقبال کنید ما را که روس اهل بیت را وارد میکنیم اهل حلب دو فرقه شدند فرقه تمکین راطاعت کردند وطائفهٔ امتناع نموده گفتند ما با قامهٔ ماتم اولاد رسول اشتغال خواهیم کرد تا که حلب زینت دهد تا بعمر سعد واصحابش فرستاد وسفارش کرد که در بلدهٔ حلب شیعهٔ علی واولادش بسیار است وتزیین شهر ممکن نیست فنزلوا خارج حلب واقاموا به یوما در خارج شهر فرود امده یکروز در انجا اقامت کردند وقد بنى اهل حلب في ذلك الموضع الذي وضع راس الحسين عليه السلام مشهدا وسموه مشهد الراس واهل حلب در ان موضعیکه راس اطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام را در خارج شهر گذارده بودند مشهدی بنا کرده موسوم بمشهد الراس نموده اند

تفصیل مشهد السقط در حلب

در نفثة المصدور ص ۳۹ گوید فصل اعلم ان في قرب حلب مشهدا يسمى مشهد السقط ومشهد الدكة على جوشن وهو بالفتح ثم السكون والشين المعجمة جبل مطل على حلب فيه مقابر ومشاهد

قصیدهٔ دولت درد مهجور صبوری انست
دریغ ان بیچاره اندر شکرین
منبدین از دو قبلهٔ ابرو نماز
رفتن بخشد ز آب الا آزغرق نیز
جنانت عهد با زلف شه شه غلطونی
که پندار عجب الم بود و خواید
هم چندان ز نیند ماه و خورشید
که در دست مهجور جام شرابی
فم چندان نبخشد دو شاپ
که برگبید ببرد سما ابی
نه چشم دل از خاک سرمه به
نه دست دل از خون من خضابی
وصال اول ترا گفتم که باشد
محبت محنت الفت عذابی
کنون اینست سزا کردیده دل
کجی درانست گاه دراید
منوی فرهاد و شیرین و
منوی بزم وصال در هجر
تقارب گفته و
غزل

تفصیل مشهد السقط در حلب

للشيعة منها مقبرة قطب المحدثين ابن شهراشوب صاحب المناقب ومنها مقبرة العالم الفاضل الجليل الفقيه السيد الأجل ابي المكارم بن زهرة الحسيني الحلبي وبيت بني زهرة بيت شريف بحلب في غاية مشهورة ومنها مقبرة احمد بن منير العاملي المذكور حاله في امل الأمل وغيرهم رضوان الله عليهم اجمعين والسقط هو محسن بن الحسين بن علي بن ابيطالب عليهم السلام واني تشرفت بزيارته في هذه السنة وهي سنة ۱۳۴۲ اثنين واربعين بعد ثلثمائة والف في مرجعي من زيارة بيت الله الحرام وشاهدت عمارة المشهد الشريف وكانت مبنية من صخور عظيمة في غاية الاتقان والأستحكام ولكن الأسف انها لأجل المحاربة الواقعة بحلب هدمت بنيانها فهي الأن مخروبة منهدمة ساقطة حيطانها على سقوفها خاوية على عروشها قال الحموي في معجم البلدان جوشن جبل في غربي حلب ومنه يحمل النحاس الأحمر وهو معدنه ويقال انه بطل منذ عبر عليه سبي الحسين بن علي عليهما السلام وكانت زوجة الحسين عليه السلام حاملا فاسقطت هناك فطلبت من الصناع في ذلك الجبل خبزا وماء فشتموها ومنعوها فدعت عليهم فمن الأن من عمل فيه لا يربح وفي قبلي الجبل مشهد يعرف بمشهد السقط ومشهد الدكة والسقط يسمى محسن بن الحسين رضى الله عنه انتهى قلت واهل الحلب يعبّرون عنه بالشيخ محسّن بفتح الحاء وشد السين المكسورة واول من عمر هذا المشهد على ما اعلم سيف الدولة الحمداني قال ضياء الدين يوسف بن يحيى بن الحسين الصنعاني المتوفى سنة ۱۱۲۱ عقيبا في كتاب نسمة السحر بذكر من تشيع وشعر وقد رايت مجلدا منه في المشهد الغروي على ساكنه السلام قال في احوال سيف الدولة وذكر ابن طي في تاريخ حلب ان سيف الدولة هو الذي عمر مشهد الدكة بظاهر حلب بسبب انه راى نورا على مكانه وهو باحد مناظره في حلب فلما اصبح ركب الى هناك وامر بالحفر فوجد حجرا مكتوبا عليه هذا المحسن بن الحسين بن علي بن ابيطالب عليه السلام فجمع العلويين وسالهم فقال بعضهم انهم لما مروا بالسبي ايام يزيد من حلب طرحت احدى نساء الحسين عليه السلام هذا الولد فعمره سيف الدولة وقال ان الله اذن لي في عمارته على اسم ابن بنت نبيه ويعرف الموضع بالجوشن انتهى ..

ایضا تفصیل مشهد السقط از تاریخ حلب

غزل ان نبینا کو بید بیدار شد فرو ز نیر
لیس ش وتقار بید منات بید فرود
گوید
ای بشرخشان از نیا جان انکو غزیشن میل
دور همجر با بید لب بید تهد وصال
الراد ام چونکه کل بابید زوال
جلیا خرال الشود شور بید بیا
ودر مجمع الفصحا گوید وصال
شیرازیه نام مرزا محمد شفیع
ونیهٔ میرزا کوچک است ودر تبتیغ
خطوط رانیکو نگارد ودر کمال
هرکشید تار در مسلم بود ودر ایشان
روضهٔ ان ز صاحب کمال است
فضلش جمیع ارباب کمال است ودر غزل
بتقوین نظم نام مرزبان تازه خ
شاه اسناد و منزه زبان از ساز
الکل خوش منو بیانان ازپایز
انتهی نظاد
ب بیج
وحشیا

قاضی القضاة محب الدین شیخ الاسلام ابو الفضل محمد بن الشحنة الحلبی الحنفی

در تاریخ حلب ش در باب مزارات و مشاهد ظاهر حلب گوید ومنها مشهد الدكة وهو غربي حلب وسمي بهذا الاسم لأن سيف الدولة كان له دكة على الجبل المطل على المشهد يجلس عليها ينظر الى حلبة السباق فانها كانت تجري بين يديه في ذلك الوطاء الذي فيه المشهد، قال يحيى بن ابي طي في تاريخه وفي هذه السنة سنة احدى وخمسين وثلثمائة ظهر مشهد الدكة وكان سبب ظهوره ان سيف الدولة علي بن حمدان كان في احد مناظره بداره التي بظاهر المدينة فرأى نورا ينزل على المكان الذي فيه المشهد عدة مرار فلما اصبح ركب بنفسه الى ذلك المكان وحفره فوجد حجرا عليه كتابة هذا المحسن بن الحسين بن علي بن ابي طالب رضوان الله تعالى عليهم فبنى عليه هذا المشهد قال وقال بعضهم ان سبي نساء الحسين لما وردوا هذا المكان طرح بعض نسائه هذا الولد فانا نروي عن آبائنا ان هذا المكان يسمى بالجوشن لان شمر بن ذي الجوشن عليه اللعنة نزل عليه بالسبي والرؤس وانه كان معدنا يعمل منه الصفر وان اهل المعدن فرحوا بالسبي فدعت عليهم زينب اخت الحسين ففسد المعدن من يومئذ وقال بعضهم ان هذه الكتابة التي على الحجر قديمة وان اثر هذا المكان قديم وان هذا الطرح الذي زعموا لم يفسد وبقاؤه دليل على انه ابن الحسين فشاع بين الناس هذه المفاوضة التي جرت وخرجوا الى هذا المكان وارادوا اعمارته فقال سيف الدولة هذا موضع قد اذن الله لي في عمارته على اسم اهل البيت قال يحيى بن ابي طي ولحقت هذا المشهد وهو باب صغير من حجر اسود عليه قنطرة مكتوب عليها بخط اهل الكوفة كتابة عريضة عمر هذا المشهد المبارك ابتغاء لوجه الله وقربة اليه على اسم مولانا المحسن بن الحسين بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهم .—

الأمير الأجل سيف الدولة ابو الحسن علي بن عبد الله بن حمدان وذكر التاريخ المتقدم قال ثم بعد ذلك في ايام بني مرداس بني المصنع الشمالي من المشهد ثم بني في ايام قسيم الدولة آق سنقر في سنة ثلاث وثمانين وخمسمائة في ظاهر قبلي المشهد مصنع الماء وكتب عليه اسمه وبني الحائط

القبلي وكان قد وقع ووقف عليه رحى خندبات وقد ابتني بالخاص السليماني وعمل الضريح طوق وعرانيس من فضة وجعل عليه غشاء ثم في ايام نور الدين محمود بن زنكي بني في صحنه صهريج بامره وميضاة فيها بيوت كثيرة ينتفع بها المقيمون به وهدم الرئيس صفي الدين طارق بن علي البالسي رئيس حلب المعروف بابن الطريف بابه الذي بناه سيف الدولة ووسعه وحسنه فلما مات الرئيس ولي الدين ابو القسم بن علي رئيس حلب هو ابن اخ المتقدم ذكره وفي الجانب المصنع الذي عليه اسم قسيم الدولة وبني وكتب اسمه عليه ذلك في سنة ثلاث عشر وستمائة قلت ورأيت بالمكان المذكور بين الجبل والمشهد ضريحا كبيرا ذكر لي انه ضريح ابراهيم الممدوح المنتقل من العراق الى حلب ثم في ايام الملك الظاهر غياث الدين غازي بن صلاح الدين يوسف وقع الحائط القبلي فامر ببنائه ثم في ايام الملك الناصر يوسف بن الملك العزيز محمد بن الملك الظاهر وقع الحائط الشمالي فامر ببنائه وعمل الروشن الدائر بقبلة الصحن ولما ملك التتر مدينة حلب قصدوا هذا المشهد ونهبوا ما كان فيه من الأواني الفضة والبسط واخربوا الضريح والجدار ونقضوا ابوابه فلما ملك السلطان الملك الظاهر حلب امر باصلاح المشهد وترميمه وعمل بابه وجعل فيه اماما وقيما ومؤذنا انتهى .—

و در منتهی الآمال گوید از وقایع منازل شام یکی هم واقعهٔ سقط جنین است که در کار حلب اتفاق افتاد حموی در معجم البلدان گفته است جوشن کوهیست در طرف غربی حلب که از آنجا بر داشته میشود مس سرخ و آنجا معدن اوست لکن آن معدن از کار افتاده از زمانیکه عبور دادند از آنجا اسرای اهل بیت حسین بن علی را زیرا که در میان آنها حسین را زوجه بود حامل بچه خود را در آنجا سقط کرد پس طلب کرد از عمله جات در آن کوه خبزی یا آبی ایشان او را ناسزا گفتند و از آب و نان منع نمودند پس از آن نفرین کرد بر ایشان پس تا بحال هر که در آن معدن کار کند فایده و سودی نمی دهد و در قبلهٔ آن کوه مشهدی است که معروف است بمشهد السقط و مشهد الدکه و آن سقط اسمش محسن بن حسین است .—

صاحب کتاب میفرماید من بزیارت آن مشهد مشرف شده ام و بحلب نزدیک است و در آ

تفصیل مشهد الرأس از تاریخ حلب

انجا تعبیر میکنند از او بشیخ محسّن بفتح خاء وتشدید سین مکسوره وعمارتی رفیع ومشهدی مبنی بر سنگهای بزرگ بنا شده لکن بعداً خراب شده بجهة محاربه که در حلب واقع شده وصاحب نسمة السحر از ابن طی نقل کرده که در تاریخ حلب گفته که سیف الدوله تعمیر کرد مشهد را که خارج حلب است بسبب انکه شبی دید نوری در انمکان هنگامیکه در یکی از مناظر خود در حلب بود پس چون صبح شد سوار شد بانجا رفت وامر کرد انجا را حفر کردند پس یافت سنگی که بران نوشته بود که این محسن بن حسین بن علی بن ابیطالب است پس جمع کرد علویین و سادات را واز ایشان سؤال کرد بعضی از ایشان گفتند که چون اهل بیت را اسیر کردند ایام یزید از حلب عبور میدادند یکی از زنهای امام حسین علیه السلام سقط کرد بچهٔ خود را پس تعمیر کرد سیف الدوله او وافقیر گوید که در ان محل شریف قبرهای شیعه واقع است ومقبرهٔ ابن شهر اشوب وابن منیر وسید عالم فاضل ثقة جلیل ابو المکارم بن زهره در انجا واقع است بلکه بنی زهره که ملتی شریف بوده اند در حلب تربت مشهوری در انجا دارند ..

تفصیل مشهد الراس از تاریخ حلب

ایضاً محمد بن الشحنة الحلبی الحنفی در تاریخ حلب بعد از ذکر مشهد الدکة در ص ۸۷ گوید قال ابن شداد ومنها مشهد الحسین فی وسط جبل جوشن بنی فی ایام الملک الصالح بن الملک العادل نور الدین ونبع منه عین ماء فی مکان فی غایة الصلابة بحیث انه لا تعمل فیه المعاول وکان فیه معدن للنحاس قدیماً فانبطوا العین فنزت فمعنی انبطوا انبعوا ومعنی نزت ای صارت منابع قال وغزر فیها الماء الان قال واما المشهد المعروف الان بمشهد الحسین فعامر اهل مسکون وبه عزاء وارباب وظائف بعضها فی یدنا وهو الموقوف علیها الرحا الاتی ذکرها ووقفها جار علیه علی ارباب وظائفه والله اعلم ..

قلت وفی ایام بنائه کان جدی الاعلی محمود بن الخلو امستقراً فی شیخکیة حلب والله اعلم ..

قال فلما شرعوا فی البناء جاء الحائط القبلی باطیا فلما رای ذلک لم یرضه وزاد فی بنائه من ماله وتقاضد الناس فی البناء فکان اهل الحرف یفرض کل واحد منهم علی نفسه یوماً یعمل فیه وکذا

مشهد السقط در حلب

فرض له اهل الاسواق فی بیاعاتهم دراهم تصرف فی المؤن والکلف وبنی الایوان الذی فی صدره الحاج ابو الغنائم بن شقویق من ماله وهدم بعد ذلک بابه وکان قصیر الرئیس صفی الدین طارق بن علی البالسی ورفع بناءه عما کان علیه اولاً وذلک فی سنة خمس وثمانین وخمسمائة وفی هذه السنة انتهت عمارته ولما ملک صلاح الدین یوسف حلب بات فی بعض الایام فاطلق له عشرة الاف درهم ولما ملک ولده الملک الظاهر حلب اهتم به ووقف علیه حانوتاً یعرف بالکاملیة وکان مبلغ خراجها ستة الاف درهم وارصدها فی شراء کعک وحلوی فی لیالی الجمع لمن یکون به وفوض النظر فی ذلک لنقیب الاشراف یومئذ السید الشریف الامام العالم شمس الدین ابی علی الحسن بن زهرة الحسینی والقاضی بهاء الدین بن محمد بن الحسن بن ابرهیم بن الخشاب الحلبی فلما ملک ولده الملک العزیز حلب استخرج منه بهاء الدین اذناً فی انشاء حوض الجنب فیه بیوت یاوی الیها من ینقطع الی هذا المشهد فاذن له فشرع فی بنائه واستولت التتر علی حلب قبل ان یتم ولما استولوا دخلوا الی هذا المشهد واخذوا ما کان الناس قد وقفوا علیه من الستور والبسط والفرش والاوانی والقماقم والقنادیل الذهب والفضة والشمع وکان شیئاً کثیراً لا یحصی عدد ولا یحویه حد وشعثوا ابنائه ونقضوا ابوابه فلما ملکت السلطان الملک الظاهر حلب جدده ودمره واصلحه وعمل ابوابه ورتب فیه اماماً ومؤذناً وقیماً انتهی ..

(۱۲ - منزل نصیبین)

ذکر روضة الشهداء گوید روزی به نصیبین اوردند وبمنصور بن الیاس که امیر انجا بود کس فرستادند که تا شهر وا بیارایند وهمینکه ان لشکر بشهر درامدند بقدرت الهی از ابر قهر وغضب خدا وندی برقی پدید امد ویک نیمه شهر را که ائین بسته بودند بسوخت مردم هم برامده وخجل شده گردان لشکر نگشتند وایشان از انجا بشهر دیگر که رئیس انجا سلیمان بن یوسف بود توجه نمودند وسلیمان از دو برادر بود یکی در جنگ صفین بر دست علی مرتضی علیه السلام بقتل رسیده بود ویکی دیگر با این برادر در حکومت شریک بود ویک دروازه شهر تعلق بوی میداشت او وا اعلام شد که سرها را از دروازه خود بشهر در اورد وسلیمان میخواست که از دروازه

او بشهر در آیند میان برادران جنگ شد و سلیمان کشته گشت فتنه وغوغا پدید آمد لشکر شمر
انجا نیز سراسیمه شده کوچ کردند ..

و در کامل بهائی گوید چون به نصیبین رسیدند منصور بن الیاس گفت که زیاده
از هزار آئین بستند یعنی که سر حسین علیه السلام داشت خواست که بشهر رود اسب او فرمان نبرد
چند اسب بیاوردند فایده نداد ناگاه سر امام حسین علیه السلام از نیزه بیفتاد ابراهیم موصلی آنجا
بود نیک نظر کرد دانست که سر حسین علیه السلام است خلق را ملامت بسیار کرد شامیان او را شهید
کردند و سر را بیرون شهر بداشتند و چندان نثارها جهت ملاعین کوفه کردند که شرح آن ممکن
نبود روز سیم گردی وغباری برآمد وجهان تاریک شد خلق بدگمان شدند وگفتند اگر از اینجا
رویدشمارا بکشیم ملاعین کوفه از آنجا تا بشهر شبدیز رفتند شبدیزیان عهد کردند که با ایشان
عاونت نه هند و احترام نکنند و اگر ضرورت شود قتال دهند کوفیان چون اینحال بدانستند
از آنجا حرکت کردند شبدیزیان در عقب ایشان افتاده لعنت میکردند تا بکنار فرات رسیدند

(۱۳ - منزل عسقلان)

مرحوم شیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهر اشوب المازندرانی در کتاب مناقب گوید
ومن مناقبه ای الحسین علیه السلام ما ظهر من المشاهد الذی یقال له مشهد الراس من کربلا الی
عسقلان ومابینهما فی الموصل ونصیبین وحماة وحمص ودمشق وغیر ذلک وازاین عبارت
معلوم میشود که در هریک از این منازل مشهد الراس بوده وکرامتی از آن سر مقدس ظاهر شده
و در نفس المهموم گوید واما مشهد الراس بعسقلان ففی بعض الکتب انه مشهور ..

(قصهٔ زریر خزاعی در عسقلان)

در روضة الشهداء گوید لشکر ابن زیاد طی منازل ومراحل میکردند تا بشهر
عسقلان رسیدند یعقوب عسقلانی از امرای شام که در حرب امام حسین علیه السلام حاضر شده بود
در آن ایام با لشکر همراه آمده حکومت این شهر تعلق باو میداشت بفرمود تا شهر را آئین بستند ومطربان

صاحب نفس المهموم

ترجمهٔ صاحب کامل بهائی
در روضات الجنات گوید الشیخ النبیل العالم الجلیل والحبر المتفنن النبیل عماد الدین الحسن بن علی بن محمد بن علی بن الحسن الطبری المازندرانی المشتهر بعماد الدین الطبری او الطبرسی کان من اکابر فضلاء الشیعة واجلاء ورثة الائمة الباسطة فی منهاج الشریعة معاصر الخواجه نصیر الملة والدین الطوسی والمحقق الحلی واضرابهما الاعلام من علمائنا وله کتب کثیرة ومؤلفات عدیدة فی تحقیق حقایق امور المذهب و تشیید

آغاز سرود کرده بر غرفها نشستند شادی ونشاط کردند سرها را با اهل بیت وارد شهر نمودند
جوانی بازرگانی که او را زریر خزاعی گفتندی آنروز در بازار عسقلان ایستاده بود طرب وبهجت
مردمان میدید واز هر طرف آواز مبارکباد میشنید از کسی پرسید که آراستن شهر را سبب
چیست واین همه مسرت وفرحت برای کیست آنکس گفت مگر تو غریبی گفت آری دیروز بدین
شهر رسیدم ولعمری چنین حالتی دیدم آنکس جواب داد که جمعی مخالفان یزید که در عراق
علم یاغی گری برافراشته بودند ورسوم مطاوعت فروگذاشته بردست امرای کوفه بقتل
رسیده اند این سرهای ایشان است که بر سر نیزه گرد شهر میگردانند واین اسرا که در هودج می بینی
اهل بیت ایشانند زریر گفت این جماعت مسلمان بودند یا مشرک گفت مسلمان بودند اما
اهل بغی اند بر امام زمان بیرون آمده اند ومهتر ایشان میگفت که من سزاوار ترم بامامت از
یزید چه پدر وبرادر من امام بوده اند زریر گفت پدر ایشان که بوده گفت علی بن ابیطالب و
برادرش حسن ومادرش فاطمهٔ زهراء دختر پیغمبر ونام خودش حسین زریر که این سخنان بشنید
دود از دلش برآمد روی بجانب هودجها کرده روان شد چون برسید وچشمش بر امام زین العابدین
علیه السلام افتاد گریان شد حضرت پرسید ایجوان چه کسی گفت مردی غریبم فرمود همه مردم خندانند تو
چرا گریانی گفت از آنکه من شمارا میشناسم ای کاش بدین شهر نیامدمی تا اینحال مشاهده نکردمی
دریغا که از قبیلهٔ خود دور ودر غربت بیچاره ومهجور واز غم شما اندوهناک ورنجوروگرنه
کاری کردمی با دشمنان شما که اثر آن بر صفحهٔ روزگار بماند حضرت سجاد علیه السلام بگریست وگفت
ای جوانمرد از تو بوی آشنائی میشنوم حق تعالی ترا جزای خیر دهد زریر گفت یا سیدی مرا کاری
فرما تا شرط خدمت بجا آرم حضرت فرمود بگو بآنکس که حامل سر مقدس پدرم حسین است که
پیش برود تا مردم بنظارهٔ آن مشغول شوند واین زنان در حجاب بمانند زریر رفت وپنجاه
دینار بدانکس داد تا اسب پیش تر راند ومردم از حوالی اشتران دور شدند زریر باز آمد که
یا بن رسول الله خدمتی دیگر بفرمائی فرمود که اگر جامهٔ زیادی داری برای زنان بیار فی الفور زریر
دربرای هریک از مخدرات اهل بیت دو جامه بیاورد وبجهت امام علیه السلام جبه وفرجی وعمامه ترتیب

صاحب کامل بهائی

قواعد الدین ... المبین بل الفخر والحکایات وغیر ذلک منها کتاب التحفة بمعارف الحقائق وتمهید نامض ... فی تلخیص ... مناصب ... وکتاب مناقب ... الطاهرین وکتاب الکامل الفردوس ... والائمة ... بلدة اصفهان ... انا ... وکتاب ... علم المعالم ... وکتاب احوال ... وکتاب ... والائمة ... وکتاب اسرار الائمة وکتاب ... جوامع

منزل عسقلان وقصهٔ زریر خزاعی

داد ودر اثنای این حال خروش وفریاد از بازار برآمد زریر دید که مگر لیث شمر ذی الجوشن را دید
با جمعی نعره زنان وشادی کنان در رسیدند غیرت دین وحمیت اسلام در دل زریر بجوش آمد
ودوید وعنان مرکب شمر را گرفته گفت ای لعین ببینم این سر کیست که بر نیزه کرده واین فرزندان
کیانند که بر شتران نشانده دستهای شما بریده باد ودیدهای شما کور شود شمر حرامزاده صیحه
بر ملازمان زد که بزنید این بی ادب را بیکبار با تیغ وخنجر حمله آوردند ومردم شهر نیز سنگ
وخشت بجانب وی افکندند چندان زخم بوی رسید که از پای در آمد بیهوش افتاد مردم گمان
کردند که مرد اورا بگذاشتند ورفتند نیم شبی بود که زریر چشم باز کرد کسی را در حوالی خود ندید
برخاست وروانه شد ودر عسقلان مشهدی بود که حضرت سلیمان علی نبینا وآله وعلیه السلام ساخته
بود وبسیاری از پیغمبران وپیغمبرزادگان در آن مشهد شریف مدفون بودند زریر مجروح وخسته
پناه بدان مشهد برد چون در آمد جماعتی از محبان دید سرها برهنه وجامه ها چاک زده وآب از
دیده ریخته مشغول ناله هستند زریر گفت شما را چه حالتست که مردم شهر همه در طرب وعشرت
وتهنیت اند ولی شما در تعب وتعزیت هستید گفتند ای جوان وقت شادی دشمنان وزمان ماتم
دوستان است اگر دشمنی بمیان ایشان باز رو واگر دوستی بنشین وبا ما در غم واندوه دمساز
باش زریر گفت حاشا که من از مخالفان باشم وما الان بصد حیله جان خود از دست قاتلان امام
حسین علیه السلام رهانیده واز خوف معاندین روی بدین مشهد آورده ام پس صورت حال را بتمامها
بیان کرد وجراحات بدن را نشان داد باتفاق مشغول گریه وناله شدند ومیگفتند کاش
در کربلا بودیم تا جان نثار شهدا مینمودیم زریر گفت حالا بیائید از این قوم انتقام بکشیم پس
زریر از اموال خود همه اسب وسلاح خرید وصد وده تن با وی بیعت نموده روز جمعه خروج کردند
وخطیب را بقتل رسانیده داروغه را بدست آوردند صاحب روضة الشهدا گوید وقصهٔ ابان
در کتاب علاحده مذکور است واین قصه را صاحب معة الساکبة ورياض الاحزان بعربی وصاحب ریاض
الشهادة بفارسی نقل نموده اند ـ

(۱۴) ـ در قصهٔ خبر ابوسعید دمشقی

در قصهٔ خبر ابوسعید دمشقی

ایضا در روضة الشهدا گفته که ابوسعید دمشقی گوید من همراه جماعتی
بودم که سر امام حسین علیه السلام را بشام میبردند چون نزدیک دمشق رسیدند خبری در زبان
مردم افتاد که مسیب بن قعقاع خزاعی لشکری جمع کرده میخواهد که شبیخون آورد وسرها را از ایشان
ستاند سرداران لشکر مضطرب گشته بجزم تمام سیر کردند شبانگاه بمنزلی رسیدند ودر آن
منزل دیری محکم دیدند رای ایشان بر آن قرار گرفت که آن دیر را پناه سازند تا اگر کسی شبیخون
آورد کاری نتواند ساخت گوید که شمر بدر دیر آمده ندا کرد پیری که سر حلقهٔ اهل دیر بود بالای
بام بر آمد نگاه کرد لشکری دید گرداگرد دیر سوار ایستاده وشمر در پیش ایشان ندا میزند پیر
پرسید که این چه لشکر است وشما چه کسانید شمر گفت ما از ملازمان پسر زیاد ایم واز کوفه بدمشق
میرویم شخصی در عراق بر یزید یاغی شده بود ما بحرب وی رفته اورا باکسانش کشتیم واینک
سرهای ایشان بر نیزه ها کرده اهل بیت ورا اسیر آورده بر تا پیش یزید بریم قسیس نگاه
کرد سرها را دید بالای نیزه وچون نظر بر انور حضرت حسین علیه السلام در نگریست هیبتی از آن رای
اطهر در دل وی افتاد گفت چرا بدیر من آمده اید شمر گفت شنیده ایم جمعی اتفاق کرده که بر ما شبیخون
آرند واسیران را از ما بستانند میخواهیم که امشب بدیر تو درآئیم دیرانی گفت شما لشکر بسیارید
ودیر من گنجایش چندین مردم ندارد شما این سرها واسیران را بدیر درآرید وگرداگرد دیر
فرو گرفته آتشها برافروزید وهشیار وبیدار باشید تا از شبیخون ایمن گردید واگر دشمنان
بیایند ومطلوب خود نه بینند باز گردند وکسی خود برین دیر دستی ندارد شمر گفت نیکو میگوئی
پس سر امام حسین علیه السلام را در صندوقی محکم نهاده قفلی زدند وهر که را از لشکریان گفتند همراه
صندوق بدیر در آید وشب آنجا بماند هیچکس قبول نکرد پس صندوق را بدیر در آورده ودر خانه
نهاده قفلی بر در زدند وحضرت سجاد علیه السلام را با اهلبیت خارج دیر نموده برفتند قسیس
ایشان را بمنزلی نیکو فرود آورد ودر اطراف خانهٔ که صندوق در آنجا بود میگردید ومیخواست که سر
مبارک سید الشهدا علیه السلام را از نزدیک به بیند ناگاه دید آنخانه که صندوق در وی بود بی شمع
وچراغ روشن شد دیرانی تعجب کرد وبا خود گفت آیا این روشنی از کجاست آمد خانهٔ دیگر که روزنی

در قتل قیس و خبر ابو سعید دمشقی

بدانجا داشت دیدکه آن روشنی هر ساعت در تزاید است تا بجائی رسید که هیچ دیده تاب مشاهدهٔ آن نور نداشتی و بعد از غلبهٔ نور آنجا سقف خانه بشکافت و عماریهٔ ظاهر گشت و خواتون معظمه بیرون آمد با حور العین بسیار که ندا میزدند طرقوا راه دهید که مادر همهٔ ادمیان یعنی حوا میاید و بهمین دستور ساره و هاجر و راحیل و کلثوم خواهر موسی و آسیه زن فرعون و مریم مادر عیسی نازل شدند و عماریهٔ دیگر که در او خدیجهٔ کبری و بعضی از نساء پیغمبر بود ند فرود آمدند و سر را از آن صندوق بیرون آوردند یک یک زیارت کردند که ناگاه ناله و زاری عظیم پیدا شد و عماریهٔ نورانی پدید آمد و یکی بانک بر دیرانی زد که از این روزن نگاه مکن که خاتون قیامت می آید قیس از حیرت غش کرد و چون با خود آمد حجابی در پیش نظر وی بود که کسی را از آن زنان نمیدید ولی خروش و فریاد ایشان می شنید و آواز یکی می آمد که میگفت السلام علیک یا مظلوم الام السلام علیک یا شهید الام ای نور دیدهٔ من وای فرزند برگزیدهٔ من غم مخور که من داد تو از خصمان تو بستانم و شعلهٔ غصهٔ ترا با آب انتقام فرو نشانم دیرانی از استماع این سخنان بیهوش گردید چون با خود آمد از آن عماریها و نسوان طاهرات و حوریان جنان نشانی ندید آمد قفل در خانه و قفل صندوق را بشکست و پیش صندوق در خاک غلطید بسیار بگریست پس سر آن سرور عالم را بیرون آورده بمشک و گلاب بشست و بر سر سجادهٔ اش نهاد و دو شمع روشن کرده در آن رأس مطهر نظاره میکرد و میگریست و میگفت ای سر سروران عالم وای مهتر و بهتر اولاد آدم همچون گمان میبرم که تو از آن جماعت میباشی که وصف ایشان در توریة موسی و انجیل عیسی خوانده ام بحق آن خدای که تو را این جاه و منزلت داده که بانوان سرادق عصمت و خواتین سرا پردهٔ نبوت بزیارت تو می آیند و برای تو گریه و زاری مینمایند مرا خبر ده که تو کیستی فی الحال بفرمان ذو الجلال سر حضرت حسین علیه السلام بسخن آمده گفت انا المظلوم انا المهموم انا المقتول دیرانی گفت زدنی زیاده از این بفرما سر مطهر فرمود اگر از نسب من می پرسی انا ابن النبی المصطفی انا ابن الولی المرتضی قیس که این سخنان بشنید فی الفور اصحاب خود را طلبید و ایشان هفتاد و دو تن بودند و صورت حال با ایشان باز گفت ایشان فریاد برکشیدند و جامه ها بدریدند

والاتحاف به الی مجلس مخدوم الاعظم والوزیر المعظم الامیر العادل الباذل بهاء المذهب و الدین محمد بن الوزیر الاعظم شمس الدین محمد الجوینی المشهور صاحب الدیوان المتولی لحکومة بلاد ایران المحروسة فی دولة السلطان هلاکو خان المغولی الی ان قال و قد یستفاد من اواخر کتاب الکامل المذکور انه الفه فی عرض اثنی عشرة سنة تقریبا وان کان له ایضا فی اثناء ذلک مصنفات کثیرة انتهی ملخصا و صاحب کامل بهائی

در بیان راهب و خبر سلیمان الاعمش

وباتفاق پیش امام زین العابدین علیه السلام آمده بیکبار زنارها بریدند و کلمهٔ شهادت بر زبان راندند و دست و پای آنحضرت را بوسیدند و گفتند یا ابن رسول الله اجازت فرمائی از دیر بیرون رفته شبیخون بر این لشکر زنیم و انتقام از این ناکسان باز ستانیم حضرت فرمود جزاکم الله خیرا اخلاصتان را چه خبر دهد و ایشان عاجل سزای عمل خود خواهند دید و خداوند از ایشان انتقام خواهد کشید و چون روز شد لشکر شقاوت اثر سرها و اهل بیت پیغمبر را از دیر بیرون آورده روی براه نهادند

۱۵۱ ـ در بیان راهب و خبر سلیمان اعمش

مرحوم علامهٔ مجلسی در بحار شرح این را از خرایج و جرایح از سلیمان بن مهران الاعمش روایت کرده که گوید بینا انا فی الطواف بالموسم اذ رایت رجلا یدعو و هو یقول اللهم اغفر لی و انا اعلم انک لا تغفر یعنی اثنا که مشغول طواف بودم در موسم حج مردی را دیدم که دعا میکرد و میگفت خدایا بیامرز مرا و حال آنکه میدانم که نمی آمرزی از شنیدن این سخن بدنم لرزید نزدیک رفتم و گفتم یا هذا انت فی حرم الله و حرم رسوله و هذه ایام حرم فی شهر عظیم فلم تیاس من مغفرة الله ای شخص تو در حرم خدا و حرم رسول خدائی و این روزها ایام حرم و شهر عظیم است تو چرا از رحمت خدا مأیوس باشی گفت ای شخص گناه من بزرگ است گفتم از کوه تهامه بزرگتر است گفت آری گفتم برابر با کوههای عظیم است گفت اگر بخواهی بیان کنم گفتم بگو گفت از حرم بیرون رو بیرون آمدیم گفت انا احد من کان فی العسکر المیشوم عسکر عمر بن سعد حین قتل الحسین علیه السلام و کنت احد الاربعین الذین حملوا الراس الی یزید من الکوفة من یکی از کسانی هستم که در لشکر منحوس عمر بن سعد لعین بودیم در روز قتل حسین علیه السلام و بودم یکی از آن چهل تن که موکل رأس اطهر آنحضرت گشتیم از کوفه تا شام تا نزد یزید بد فرجام و چون آن سر مبارک را بجانب شام حمل دادیم بدیر نصرانی فرود آمدیم و رأس مقدس بالای نیزه و نگهبانان بر دور او نشسته حراست میکردیم پس خوان طعام بنهادیم که بخوریم فاذا بکف فی حائط الدیر لکتب ناگاه دیدیم که دستی پیدا شد و این شعر را بر دیوار دیر بنگاشت :

وَدیگر ناسخ دستی از دیوار بیرون شد و با قلمی از فولاد و با خون بنوشت :

و در طلب بتمامه فارسی و از کتب معتبره و مفصله است تصنیف عماد الدین حسن بن علی بن محمد بن علی بن الحسن الطبری است و در باب اول از ابواب کامل ... و صاحب کامل ... و علیه السلام ...

دیر راهب و خبر سلیمان اعمش

اترجو امة قتلت حسینا	شفاعة جده یوم الحساب

آیا امید دارند امتی که کشتند حسین را شفاعت جد او را در روز قیامت قال فجزعنا من ذلک جزعا شدیدا واهوینا الی الکعک لنأخذها فغابت ان تخذول گفت پس ما سخت بترسیدیم و یکی برخاست که آن دست را بگیرد ناپدید شد و چون بازآمدند بر سر خوان طعام دیگر باره آن دست پدیدار گشت و این شعر را نوشت :

فلا والله لیس لهم شفیع	وهم یوم القیمة فی العذاب

نه سوگند با خدای برای ایشان شفاعت کننده نیست و ایشان در روز قیامت در عذاب جهیم مستند دوباره یاران ما برخاستند که دست را بگیرند غایب شد و چون برگشتند بسوی طعام سیم بار ظاهر شد و نوشت

وقد قتلوا الحسین بحکم جور	وخالف حکمهم حکم الکتاب

بتحقیق کشتند حسین را بحکم جور و مخالفت کرد حکم ایشان با حکم کتاب خدا پس از خوردن طعام امتناع گردیدیم و ما را ناگوار افتاد ثم اشرف علینا راهب من الدیر فرأی نورا ساطعا من فوق الراس فاشرف فرأی عسکرا در این حال راهب از دیر بر ما مشرف شد و نور عظیمی از سر اقدس بدید و لشکر را نظاره نمود بنگهبانان گفت من این جئتم از کجا می‌آئید گفتند از عراق که با حسین محاربه کردیم راهب گفت ابن فاطمه بنت نبیکم و ابن ابن عم نبیکم فرزند فاطمه دختر پیغمبر شما و پسر ابن عم پیغمبر شما گفتند آری گفت تبا لکم والله لو کان لعیسی بن مریم ابن لحملناه علی احداقنا هلاک و خسران باد شما را اگر از برای عیسی بن مریم فرزندی بود هر آینه او را بر حدقه چشمان خود بر می‌داشتیم ..

و در ناسخ راهب گفت همانا اخبار ما سخن اندر صدق کردند که گفتند انه اذا قتل هذا الرجل تمطر السماء دما عبیط هر وقت این مرد کشته شود آسمان خون تازه خواهد بارید و این نیست جز در قتل نبی یا وصی نبی اکنون خواستارم که ساعتی این سر را با من گذارید آنگاه مسترد دارم خولی گفت ما این سر را مکشوف نمیداریم مگر در نزد یزید بن معویه تا خود جایزه خویش را از وی بگیریم ماخوذ نمیداریم راهب گفت جایزه تو چیست گفت بدره که حامل ده هزار درهم باشد گفت این مبلغ

خبر دیر راهب سلیمان اعمش

برای تو خدمت کرده با تو عطا کنم گفت حاضر کن راهب همیانی بیاورد که ده هزار درهم بشمار رفت پس خولی آن مبلغ را در دو همیان مضبوط ساخت و خاتم بر نهاد و بگنجور خویش داد آن سر را که با راهب سپرد ..

و در بحار راهب گفت مرا با شما حاجتی است گفتند چه باشد گفت رئیس خود را بگوئید که ده هزار درهم از پدر ارث مرا میراث مانده از او بستانم این سر را تا وقت رحیل با من بگذارد ابن سعد را گفتند قبول کرد راهب آن کیسه‌ها را که در هر یکی پنجهزار درهم بود از بام دیر بسرای عمر بن سعد افکند و خازن خود را طلبید دراهم را بشمرد و بسنجید و سر مبارک را براهب سپرد فاخذ الراهب الراس فغسله ونظفه وحشاه بمسک وکافور کان عنده ثم جعله فی حریرة ووضعه فی حجره پس راهب آن سر مطهر را بشست و پاک ساخت و با مشک و کافور خوشبو ساخت و در کنار خود نهاد و بنالید و بگریست تا نزدیک صبح گردید و در آن وقت سر مطهر را طلبیدند آنگاه آن سر همایون را مخاطب ساخت و گفت یا راس والله لا املک الا نفسی فاذا کان غدا فاشهد لی عند جدک محمد انی اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله اسلمت علی یدیک وانا مولاک ای سر مبارک سوگند با خدای که من مالک نیستم بر نفس خود پس در روز قیامت نزد جد بزرگوارت شهادت بده که من در خدمت تو مسلمان گردیدم و من آزاد کرده تو هستم و کلمه شهادتین بگفت و اسلام آورد ..

و در ناسخ راهب گفت والله یعز علی یا ابا عبدالله ان لا اواسیک بنفسی ولکن یا ابا عبدالله اذا لقیت جدک محمدا المصطفی صلی الله علیه وآله فاشهد لی انی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان علیا ولی الله اسلمت علی یدیک وانا مولاک سوگند با خدای یا ابا عبدالله که بر من گران است که در کربلا نبودم و جان خود را فدای تو نکردم یا ابا عبدالله گاهیکه جدت را ملاقات کنی شهادت بده که من کلمه شهادتین گفتم و در خدمت تو اسلام آوردم

و در بحار راهب آن ملاعین گفت انی احتاج ان اکلم رئیسکم بکلمة واعطیه الراس من عنده رئیس شما را سخنی بگویم و این سر مبارک را تسلیم کنم پس عمر بن سعد را طلبیدند گفت سئلتک بالله وبحق محمد ان لا تعود الی ما کنت تفعله بهذا الراس ولا تخرج هذا الراس من هذا الصندوق

از قصاید عربیه منازل شام

فقال له افعل ما اعطاه الرأس رجل من الدیر یلحق ببعض الجبال یعبد الله قسم میدهم ترا بحق خدا و رسول که دگر عود نکنی بدانچه بعمل میآوردی برای سر مطهر را بن راس را از صندوق بیرون نیاورد بینی دگر بر نیزه نزاری الی لعین قبول کرد و راهب سر مقدس را در تنور داد از صومعه فرود آمد و در کوهسار میزیست و بعبادت و زهد روزگار بپایان برد و مضی عمر بن سعد لعنه تفعل بالرأس ما کان یفعل فی الاول و چون ابن سعد حرکت نمود باز آن سر مطهر را بالای نیزه کرد و در قرب شام آن درهم‌ها را از خادم خود طلبید و مهر خویش را نگاه کرد و بگفت تا بگشودند پس آن درهم‌ها را سفال یافت و بر یک جانب مکتوب بود لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و بر جانب دیگر مکتوب بود سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون آن لعین گفت انا لله و انا الیه راجعون خسر الدنیا و الآخرة زیانکار دنیا و آخرت شدم و غلامان خود را گفت بیندازید این سفال‌ها را بنهر پس در نهر بیفکندند و فردای آن روز وارد شام شد .

و در تذکرة الخواص گوید قال ابن سیرین وجد حجر قبل مبعث النبی صلی الله علیه و سلم بخمسمائة سنة علیه مکتوب بالسریانیة فنقلوه الی العربیة فاذا هو :

اترجو امة قتلوا حسینا	شفاعة جده یوم الحساب

ابن سیرین گفته که سنگی یافت شد که پانصد سال قبل از بعثت رسول خدا بخط سریانی شعری منقور داشت از سریانی نقل کردند این بیت شد : اترجو امة الخ ...

ذکر بعضی از قصاید عربیه در مصائب منازل شام

از قصیدهٔ شیخ عبد الحسین اعسم ره

لهفی قلبی علی بناتک تساق	سبایا کما تساق الاماء
یتسترن بالاکف عن النظار	حتی اودی بهن الحیاء
رق قلبی علی خلیفتک السجاد	منه بعدک الاسواء
شفه سقمه ما لقیت وزاده	رزء نالم یحصها الاملاء

از قصاید عربیه منازل شام

و له علی قافیة حرف الظاء

لهفی لرأس ابن البتول علی قنا	اشفی اعادی حقده الاحفاظ
یتلو الکتاب لوعظهم و یزید فی	تقریعه الغلظاء بالاغلاظ
یا واعظا ما کنت احسب قبله	ان الرماح منابر الوعاظ

و له ایضا علی قافیة حرف العین

سبایا علی الاقتاب تستاقها العدی	الی الشام یستدعی القلوب توجعا
نوایح فوق العیس حتی کانها	برنتها ورق علی الدوح فجعا
ثواکل لم یبرح جوی الثکل تاغلا	تلامیها عن ان تجف و تهجعا
ترای فی العوالی من رؤس حماتها	بدورا باطراف الاسنة طلعا
بها هتک الشارون للنهج کلما	غشی ضوئها جنح الدجی تقشعا
و ینظره زین العابدین مصفدا	باثقل غل بالسیاط مقنعا
تعف به اطفال قتلاه کلما	رنت لهم عیناه اسبلتا معا
فیا وقعة لم ندر ای خطوبها	اذا نشرت اخبارها کان افجعا

و له علی قافیة حرف الغین المعجمة

یا امة قتلت امام زمانها	طوعا لامر غویها النزاغ
اسخطن جبار السما و نبیه	لرضا ابن آکلة الکبود الطاغ
لهفی لارؤس آل احمد اهدیت	للشام فوق عوامل الارفاغ
و بنات نسائهم خضعا اعناقها	للارض من جور القضا الدامغ
زاغت عن الایمان من خذلانهم	تبعا لاتباع الهوی الزائغ
فمتی تعود لآل احمد دولة	یبنی الحق بها و یفنی الباغی

از قصاید عربیهٔ منازل شام

وَارِءٍ وَلِيَ الْأَمْرِ بَعْدَ دُعْرِهِمْ	مَلَأَ الْفَضَا بِصَوَاهِلٍ وَرَوَاغِي

از قصیدهٔ حاج هاشم کعبی ره

وَنَوَاكِلُ النَّوْحِ تُسْعِدُ مِثْلَهَا	أَرَأَيْتَ ذَا ثُكْلٍ يَكُونُ سَعِيدَا
حَنَّتْ وَلَمْ تُرْسِلْهُنَّ نَوَائِحَا	إِذْ لَيْسَ مِثْلُ فَقِيدِهِنَّ فَقِيدَا
لَا الْعِيسُ تَحْكِيهَا إِذَا حَنَّتْ وَلَا	الْوَرْقَاءُ تُحْسِنُ عِنْدَهَا التَّغْرِيدَا
إِنْ تَنْعَ أَعْطَتْ كُلَّ قَلْبٍ حَسْرَةً	أَوْ تَدْعُ صَدَّعَتِ الْجِبَالَ الْمِيدَا
عَبَرَاتُهَا تُحْيِي الثَّرَى لَوْ لَمْ تَكُنْ	زَفَرَاتُهَا تَدَعُ الرِّيَاضَ هُمُودَا
وَغَدَتْ أَسِيرَةَ خِدْرِهَا ابْنَةُ فَاطِمٍ	لَمْ تَلْقَ غَيْرَ أَسِيرِهَا الْمَصْفُودَا
تَدْعُو بِلَهْفَتِهَا كَلِيلَ الْأَسَى	بِفُؤَادِهِ حَتَّى انْطَوَى مَفْئُودَا
تَخْفِي الْأَسَى جَلَدًا فَإِنْ غَلَبَ الْأَ	سَى ضَعُفَتْ فَأَبْدَتْ شَجْوَهَا الْمَكْمُودَا

از قصیدهٔ شیخ محمد نحوی عراقی ره

وَبِلَاءُ نَا بِاللَّهِ هُمْ فِرَقٌ سَهْمُهُ	نَحْوِي وَهَزَّ عَلَى كُلِّ حِدَادٍ
صَبْرًا عَلَى مَضَضِ الزَّمَانِ فَإِنَّمَا	شِيَمُ الزَّمَانِ قَطِيعَةُ الْأَمْجَادِ
نُصِبَتْ حَبَائِلُهُ لِآلِ مُحَمَّدٍ	فَاغْتَالَهُمْ صَرْعَى بِكُلِّ بِلَادِ
وَأَبَادَ كُلَّ سَمَيْدَعٍ مِنْهُمْ وَلَا	سِيَّمَا الْحُسَيْنَ أَخَا الْفَخَارِ الْبَادِي
خَوَّاضَ مَلْحَمَةٍ وَلَيْثَ كَرِيهَةٍ	وَسَحَابَ مَكْرُمَةٍ وَغَيْثَ أَيَادِي

إلى أن قال رحمه الله

لَهْفِي لِرَأْسِكَ وَهُوَ يُرْفَعُ مُشْرِقًا	كَالْبَدْرِ فَوْقَ الذَّابِلِ الْمَيَّادِ
يَتْلُو الْكِتَابَ وَمَا سَمِعْتُ بِوَاعِظٍ	تَخِذَ الْقَنَا بَدَلًا مِنَ الْأَعْوَادِ
وَالَهْفَتَاهُ عَلَى خَزَائِنِ عِلْمِكَ السَّجَّا	دِ وَهُوَ يُقَادُ فِي الْأَصْفَادِ

از قصاید عربیهٔ منازل شام

يَا دِيَ الضَّنَا يَشْكُو عَلَى عَارِي الْمَطِيِّ	عَضَّ الْقُيُودِ وَنَهْسَ الْأَقْتَادِ
فَمَنِ الْمُعَزِّي لِلرَّسُولِ بِعِتْرَةٍ	نَادَى بِشَمْلِهِمُ الْمَنُونُ بِدَادِ
عَجَبًا لِذِي الْأَفْلَاكِ لِمْ لَا عُطِّلَتْ	وَالشُّهْبُ لَمْ تَبْرُزْ بِثَوْبِ حِدَادِ
عَجَبًا لِآلِ اللهِ صَارُوا مَغْنَمًا	لِبَنِي يَزِيدَ هَدِيَّةً وَزِيَادِ
عَجَبًا لِحِلْمِ اللهِ جَلَّ جَلَالُهُ	هَتَكُوا حِجَابَكَ وَهُوَ بِالْمِرْصَادِ

از قصیدهٔ سید رضی قدس الله سره الزکی

غَايَةُ النَّاسِ فِي الزَّمَانِ فَنَاءُ	وَكَذَا غَايَةُ الْغُصُونِ الذُّبُولُ
إِنَّمَا الْمَرْءُ لِلْمَنِيَّةِ مَخْبُوٌّ	وَلِلطَّعْنِ تُسْتَجَمُّ الْخُيُولُ
مِنْ مُقِيلٍ بَيْنَ الضُّلُوعِ إِلَى طُو	لِ عَنَاءٍ وَفِي التُّرَابِ مَقِيلُ
عَادَةٌ لِلزَّمَانِ فِي كُلِّ يَوْمٍ	تَنْثَنِي جِيرَةٌ وَتَبْكِي طُلُولُ
رُبَّمَا وَافَقَ الْفَتَى مِنْ زَمَانٍ	فَرَحٌ غَيْرُهُ بِهِ مَتْبُولُ

إلى أن قال ره في فجايع الفاطميات

وَالسَّبَايَا عَلَى النَّجَائِبِ تُسْتَا	قُ وَقَدْ نَالَتِ الْجُيُوبَ الذُّيُولُ
مِنْ قُلُوبٍ يُدْمِي بِهَا ظُفُرُ الْوَجْدِ	وَمِنْ أَدْمُعٍ مَرَاهَا الْهُمُولُ
قَدْ سُلِبْنَ الْقِنَاعَ عَنْ كُلِّ وَجْهٍ	فِيهِ لِلصَّوْنِ مِنْ قِنَاعٍ بَدِيلُ
وَتَنَقَّبْنَ بِالْأَنَامِلِ وَالدَّمْعُ	عَلَى كُلِّ ذِي نِقَابٍ دَلِيلُ
وَتَشَاكَيْنَ وَالشَّكَاةُ بُكَاءٌ	وَتَنَادَيْنَ وَالنِّدَاءُ عَوِيلُ

از قصیدهٔ شیخ جعفر خزاعی ره

يَا وَقْعَةَ الطَّفِّ قَدْ أَسْرَفْتِ فِي عَنَفٍ	عَلَى الدُّهُورِ وَذَنْبٍ غَيْرِ مَغْفُورِ
تُسْبَى بَنَاتُ رَسُولِ اللهِ حَاسِرَةً	وَهَلْ عَرَفْنَ سِوَى صَوْنٍ وَتَخْدِيرِ

از قصاید عربیهٔ منازل شام

تهدی الی کافر اضحی برتبته — یکتب الخمور وشدو بالمعاصیر
یزید ما انت فی امر تحاوله — الا کتسمع للذکر موقور
دع عنک امر العلی فالله ملکها — ارباربها بکتاب منه مسطور
وانهض الی ذکر الخمار ان بها — زاحاتدار بکاس من قوارر

از قصیدهٔ شیخ حسن بن راشد الحلی ره

یا حسرة فی فؤادی لا انفصال لها — بزول احد ورضوی وهی لم تزل
بنات احمد فی الاسفار سافرة — وجوههاوبنوسفیان فی ظلل
یحملن من بعد ذاک العز واحزنی — اسری حواسر فوق الاینق الذلل
والراس یحمله الباغ سنان علی — سنان لدن اصم الکعب معتدل
واحر قلباه للسجاد یحمل فی الا — صفاد ذاغلل من شدة العلل
طاوی الحشا ووحوش البر ترتع فی — الربی وتکرع فی عذب من العلل

از قصیدهٔ سید رضا ابن المرحوم السید محمد الرضوی الموسوی

لهفی لراسک فوق مسلوب القنا — یکسوه من انواره جلبابا
یتلوا الکتاب علی السنان وانما — رفعوا به فوق السنان کتابا
لینح کتاب الله مما نابه — ولینثن الاسلام یقرع نابا
ولیبک دین محمد من امة — عزلوا الرؤس وامروا الاذنابا

از قصیدهٔ سید مهدی عم السید حیدر الحلی ره

وان اعظم ما لاقی (الامام السجاد) مجتنبا — عند الاله فسامی کل محتسب
حمل الفواطم اسری للشام علی — عجف النیاق تقاسی شفة التعب
وما درت انباء الله من سجن — واز صیائهم فی سالف الحقب

از قصاید فارسیهٔ منازل شام

بحتم السید السجاد حین اتت — یزید نیوته اسری علی النجب
اما مهار فعت فوق الاسنة من — حماتها الروس فاقت سنا الشهب
مهما رانها ودامت ان تصیح ابی — العفاف لیمنع منها صوت منتدب
تنکظم الحزن فی قلب حرارته — من رزئها قرحت فی اسهم النوب

✦ ذکر بعضی از قصاید فارسیهٔ منازل شام ✦

فخر الله اکبر بن ملا رضای رشتی متخلص بمجرون گوید

✦ از زبان حال حضرت زینب سلام الله علیها به سر برادرش ✦

ایکه از نوک سنان حکم مسیحا داری — بهر هدیه عنایت به نصارا داری
جلوهٔ مظهر خلاق جهانی چو کلیم — بسر نی همه دم وادی سینا داری
اخوای هادی ره یکنظری کن بر ما — تو درین قافله یک زینب لیلا داری
ما غریبان حجازی همه در سوز و گداز — این چه شوری است برادر که تو برپا داری
حرمات همه اندر کف نا محرم بین — تو که همواره بمظلوم نظرها داری
بیکسیم بنگر گشته چسان خوار خسان — اندرین سلسله یک بلبل شیدا داری

وله ایضا در این باب

ای که از دوش نبی نوک سنان جا داری — بیتنی لیک عجب قامت رعنا داری
با وجودیکه جدائی تو از آن پیکر پاک — باز اندر سر نی طرفه تماشا داری
شور در قافله اهل حجازی بنگر — که زهر گوشه چسان محشر کبری داری
بکنم از حالت لیلای دل افکار بپرس — روز گاری تو چرا چون شب یلدا داری
راس پرنور تو جانا بکجا ما بکجا — ای سراهشب بکجا منزل ما وا داری
میهمان دار تو غولیست مکانت بتنور — تا مکان یکسره در دیر نصارا داری

از اشعار محزون رشتی

تا همراه تو ایم همه جا کرده	تا بدانند ز دنبال اسیانی دارد
اخر بن منزل ای سر بقین طشت طلا	لعل لبها بدم چوب مهیا دارد
باش اسوده تو محزون که فردای قیامت	شافع چون پسر حضرت زهرا دارد

(وله ایضاً در اینمعنی)

ای شفیق من وای چارهٔ هر مشکل ما	رفت از بعد تو بر باد فنا حاصل ما
کشتی عالم ایجادی و مائیم تو پناه	غرق گرداب بلائیم تو بی ساحل ما
شد تقدیر جدائی ز ازل قسمت من	کشته تیغ محبت همه اب و گل ما
ما غریبان جهانیم و عزیزان تو ایم	هست ای قافله سالار کجا منزل ما
ای هلالیکه تو انگشت نمای زن و مرد	بنگر شمر و سنان حامل این محمل ما
شمع محفل ما روی منیر تو بود	نیزهٔ خولی بی رحم شده حایل ما
شمر راس تو جدا کرد برادر ز قفا	حال این قاتل بی رحم تو شد قاتل ما

(وله ایضاً مخمس در اینمطلب)

ای سر که به نی چون دم عیسی داری	گاهی به تکلم لب موسی داری
انگشت نما هلال اسا داری	گردیده تجلیت جلاء دل من
یکدم نظری نما سوی محمل من	
پروانه صفت دیده خواهر سویت	تا کی بسر نیزه به بینم رویت
قربان تلاوت لب دلجویت	امد هیجان بسینه مرغ دل من
گویا که بغم سرشته اب و گل من	
در حیرتم امشب بکجا مهمانی	تن خاک تنور گو بیا پنهانی
فردا تو بشاخ نخله او بزانی	هر جا که روی هست دلت مایل من

ترجمهٔ شیخ حسن بن راشد حلی

الشیخ حسن بن راشد الحلی هذا فاضل وقد کتب صدرها بهذه العبارة للمولی الشیخ الامام الاعظم البحر الهمام الاعلم جامع فضیلتی المعقول والمنقول مخرج مسائل الفروع من الاصول شیخ مشایخ الفقهاء والمجتهدین وخاتمهم وزبدة ائمة المتکلمین وعالمهم مولانا تاج الملة والحق والدین حسن بن راشد اسبغ الله تعالی علیه ظلاله وادام علیه فضله وافضاله منه

از اشعار سید القزوینی وجیحون یزدی

باراس تو بیک ام بتو حایل من	
با محنت و دورانم و دارم غم و سوز	بالشکر فتنه ام برادر شب و روز
ای گنج نهان نظاره کن سوی کنوز	ای قافله سالار ره کامل من
در قطع مراحلم مشو غافل من	
ای ماه من ای هلال مرای نخل امید	مو بسیه از داغ تو هم گشته سفید
زینب بکجا شام کجا یزید پلید	هرگز نشود علاج این مشکل من
دانم که خرابه ها بود منزل من	

(مرحوم سید القزوینی در احوال منزل موصل گوید)

چون ره چیل حجاز از کوفه تا موصل فتاد	چرخ گفتا بار غم بر منزل هایل فتاد
دسته دسته هر طرف بهر تماشا نوجها	کودکان دلخسته گان از راکب راجل فتاد
نالهٔ کلثوم شد از دل بنوعی شعله ور	کز شرارش اتش اندر ناقهٔ محمل فتاد
چون سکینه غرقهٔ گرداب خون بود از بلا	موج در دریای چشمش تا که بر ساحل فتاد
طفلکان بی پدر دیدند چون غوغای عام	اضطراب حال ماضی شان بمستقبل فتاد
بود بیمار حزین را بسکه زنجیرش گران	از نزولش لرزه بر ارکان انمنزل فتاد
در کلامش پی سخن امروز سوز دیگر است	گوئیا از نو شراری بر دل بیدل فتاد

مرحوم اقا محمد یزدی متخلص بمیرزا جیحون وملقب بتاج الشعراء

(در احوال دیر راهب گوید)

در ره شام یکی روز بهنگام غروب	ره بدیر شد شان ال علی ز اهل ابن تنوب
راهبی بود در ان دیر مبرا ز عیوب	بلکه از پاک دلی اگه اسرار غیوب
تا که افتاد نگاهش بسنان و سر چند	نه سر چند که از حسن مه انور چند
نه سر چند که از نور خور خاور چند	نه خور چند که از طلعت حق مظهر چند

ترجمهٔ مرحوم ثقة الاسلام حاج شیخ جعفر شوشتری

تا حاج شیخ جعفر (رضوان الله علیه) شوشتری صاحب خصایص الحسینیه در کتاب مذکور است

که کتاب اوراق ایشان در عجایب ما گفته شد و در مجلد اول الکنی والالقاب القمی مر(۴۲) گوید العالم الفقیه والفاضل النبیه والواعظ الوجیه الزاهد العابد الراکع الساجد صاحب الکرامات والنور الازهر والکرامات مولانا الشیخ جعفر ابن الحسین التستری صاحب کتاب خصایص الحسینیه ومن اکابر علمائنا المجتهدین واعاظم فقهائنا المحققین واعاظم المحدثین

از اشعار وصال شیرازی

ناگاه مهرهٔ از جرک سر اندر بنطس	که فرو تر ز خدا بود فرا تر ز بشر
واهب انفس برکرفت و بفلک سود افسر	دید آن رخ او کرد بر از شمس و قمر
کرد و خون شسته خط و رخش انشک کهر	ساخت ابروهٔ وزاهر بهادت معراج
کفت نام که غریب تو و مظلوم و قتیل	لب ماه فلک کبتی ای شاه جلیل
کفت از نسل محمد کل بستان خلیل	پدرم جد رعم جعفر طیار و عقیل
مادرم فاطمه کو زهرهٔ زهرا باشد	خود حسینم که سر و برنی اعدا باشد

مرحوم میرزا شفیع شیرازی مشهور بمیرزا کوچک متخلص

بوصال کوید

از کربلا بشام چو پیمود مرحله	این کاروان بیکس بی زاد و راحله
زان کشتکان چو مرحله میشدند دور	دور از صبر بود هفتاد مرحله
طفلان پا برهنه زنان کشاده موی	از بخت در شکایت و با چرخ در کله
تا شام در مقابل زینب سر حسین	کرده است مهر و ماه تو کوئی مقابله
کفتی فراز نیزه سران بزرگوار	نام خدای بود پس از مد بسمله
زان ناکسان هر آنچه بآن بیکسان رسید	با هیچ کافره نکند این معامله

ودر اینمقام بعون الله الملک العلام مجلد تتمهٔ محرم الحرام

(از کتاب وقایع الایام باتمام رسید)

(والحمد لله اوّلا واخرا وظاهرا وباطنا وبرأی)

(تتمیم فایده مناسب دیدیم که در خاتمهٔ این کتاب مستطاب)

مستدرکی از برای مجلد محرم الحرام راجع باحوال اصحاب حضرت حسین علیه السلام مذکور نمایند

(مسلم بن عوسجة الاسدی)

جمع بین شتات العلوم من منقولها ومعقولها وحاز انواع الفنون بتمامها وهو ممّا كان زادهم نقّاد ومنافة عجيبة وقوة قريحة وملكة قوية وسليقة مستقيمة متفلقا الادبية من دون عناء نجيح وكان بعض اوقاته فی ملاحسة ويصح الناس بافعال والوالرعن مناصب وكانت له اليد الطولى فی الوعظ والارشاد لهدايتهِ العباد وصارت له ركبة نافذة فی قلوب الخاصة والعامة حتّی لقب بالواعظ وكفى به فخرا اذ هو من صفات الانبياء والاولياء

از احوال مسلم بن عوسجهٔ اسدی

فقیر در مجلد محرّم ص ۴۰۶ الی ۴۰۰ اجمالی از احوال مسلم بن عوسجه علیه الرحمه ورود روایت در کیفیت شهادتش نقلکرده ام ولی آنچه اخیرا جمع وطبع شده حقیر واقف گشتم بدینفرا ران

حضرة العالم البارع النحرير الشيخ محمد السماوی ادام الله ایام افاضاته

در ابصار العین فی انصار الحسین علیه وعلیهم السلام گوید مسلم بن عوسجة الاسدی كان رجلا شریفا سریّا عابدا متنسكا وكان صحابیا ممّن رأى رسول الله صلّى الله علیه واله وكان فارسا شجاعا له ذكر فی المغازی والفتوح الاسلامیة وقال اهل السیر انّه ممّن كاتب الحسین علیه السلام من الكوفة ووفى له وممّن اخذ البیعة له عند مجیئ مسلم بن عقیل الیها بجاریه فعقد لمسلم بن عوسجة علی ربع مذحج واسد ولابی ثمامة علی ربع تمیم وهمدان ولعبید الله بن عمرو بن عزیز الكندی علی ربع كندة وربیعة وللعباس بن جعدة الجدلی علی اهل المدینة فنهدوا الیه حتّی حبسوه فی قصره ثمّ انّه فرّق الناس بالتخذیل عنه فخرج مسلم من دار المختار التی كان نزلها الی دار هانی بن عروة الی ان قال ثمّ انّ مسلم بن عوسجة بعد ان قبض علی مسلم وهانی وقتلا اختفی مدّة ثمّ فرّ باهله الی الحسین علیه السلام فوافاه بكربلا وفداه بنفسه الخ —

در جمله میفرماید که مسلم بن عوسجه مردی بود شریف وبزرگوار وعابد وزاهد وفارس وشجاع واسم او در حروب وفتوحات اسلام بذکور است واز اصحاب پیغمبر بود که بشرف رؤیت آنحضرت نایل وفایز گشته واز اشخاصی بوده که بحضرت حسین علیه السلام مکاتبه نمود ووفا کرد وبعد از ورود مسلم بن عقیل بکوفه از مردم بیعت گرفت بآن تفصیلی که فقیر در مجلد محرّم ص ۴۰۷ نقل کرده ام وچون عبید الله بن زیاد وارد کوفه شد ومسلم بن عقیل خروج کرد علمی از برای مسلم بن عوسجه که بمحلهٔ مذحج واسد وبیرقی دیگر برای ابو ثمامه صیدوی بمحلهٔ تمیم وهمدان ویکی برای عبید الله بن عمرو کندی بمحلهٔ کنده وربیعه ودیگری برای عباس بن جعدهٔ جدلی بر اهل مدینه ترتیب داد که با عبید الله محاربه نمایند وایشان نهضت نموده ابن زیاد را در دار الاماره محبوس ومحصور داشتند ولی آن خبیث مردم را بتهدید ووعید متفرق ساخت ومسلم علیه السلام از خانهٔ مختار که منزل کرده بود بخانهٔ هانی بن عروه انتقال جست

فكان ازاده المنبر خصوصا منبر الامام من اهل العلماء وقد ارتفع المقلقة من العلماء من الناسين عن سماعهم حتى من الناس كانت مجالس الوعظ وبالجملة الحقائق والدقائق وبيانه ما فيه الافكار والقلوب وكلماته منطق الدقائق ومواعظه مثلان المزدرع ولمس العيون ذلك الامر بجزائها من النعم في ذلك لله مولده ووفاته في بلدة نسخ ونشأ بها ولهذا في انتشار الخبار فانّ من اكابر علماء تلك البلد جيّد من فيهم تلمّذ على جمع من المشايخ العظام والعلماء الكرام (ومؤلفاتهم الخصايص الحسينيه)

تفصیل یوم سلق اذربایجان

بعد از قتل مسلم وهانی رضوان الله علیهما مسلم بن عوسجه مدتی مخفی شده سپس با اهل خود بکربلا آمد وجان خود را فدای فرزند پیغمبر نمود .

ومرحوم عالم فرید ومحدث وحید سید عبد المجید حائری

در ذخیرة الدارین گوید

که شبث بن ربعی بعد از شهادت مسلم بن عوسجه واظهار مسرت لشکر گفت اتفرحون ان یقتل مثل مسلم بن عوسجه اما والذی اسلمت له لرب موقف له قد رأیته فی المسلمین کریم لقد رأیته یوم سلق اذربیجان قتل ستة من المشرکین قبل ان تلتام خیول المسلمین افیقتل منکم مثله و تفرحون بقتله آیا کشتن مثل مسلم شادمانی میکنید بخدای سوگند که مسلم را در اسلام موقعی منیع است در یوم سلق اذربایجان بدیدم که هنوز صفوف مسلمین آراسته نشده بود که او شش تن از مشرکین بکشت .

بعد گوید اقول سلق اذربیجان الساق بالتحریک الارض الصفصف (ای هموار) واذربایجان قطر معروف فتحه حذیفة بن الیمان سنة عشرین من الهجرة بعد فتح نهاوند علی قول بعض المورخین منهم احمد بن داود فی کتاب اخبار الطوال والحموی فی المعجم قال وکان مع حذیفة مسلم بن عوسجه وشبث بن ربعی اللعین وکثیر من اهل الکوفة لان مغازی اهل الکوفة کانت الری واذربیجان وکان بالثغرین عشرة الاف مقاتل من اهل الکوفة ستة الاف باذربیجان و اربعة الاف بالری وکان بالکوفة اذ ذاک اربعون الف مقاتل وکان یغزو هذین الثغرین منهم عشرة الاف فی کل سنة فکان الرجل یصیبه فی کل اربع سنین غزوة .

کیفیت فتح اذربایجان که مسلم بن عوسجه حاضر بود

گوید ولنذکر الان سبب فتحها علی ید من کان وعلی من فی ذلک اختلاف اهل السیر انه کان فیها فتح اذربایجان فنقول وبالله التوفیق قال الدینوری وابو جعفر الطبری وقد فتحت اولا فی ایام خلیفة الثانی وکان الخلیفة قد انفذ المغیرة بن شعبة الثقفی والیا علی الکوفة ومعه کتاب الی حذیفة بن الیمان بولایة اذربایجان فورد الکتاب علی حذیفة وهو بنهاوند

کیفیت فتح اذربایجان

فسار منها الی اذربایجان فی جیش کثیف حتی اتی اردبیل وهی یومئذ مدینة اذربایجان وکان مرزبانها قد جمع المقاتلة من اهل باجروان ومیمذ والنرذ وسیرو وشیز والمیانج وغیرها فقاتلوا المسلمین قتالا شدیدا ایاما ثم ان المرزبان صالح حذیفة بن الیمان علی جمیع اذربایجان علی ثمانمائة الف درهم وزنا علی ان لا یقتل منهم احدا ولا یسبیه ولا یهدم بیت نار ولا یعرض لاکراد بلاد شجان وسبلان ومیان روذان ولا یمنع اهل الشیز خاصة من الزفن فی اعیادهم واظهار ما کانوا یظهرونه ثم بعد ذلک غزی موقان وجیلان فاوقع بهم وصالحهم علی ذلک انتهی وقال الواقدی غزی المغیرة بن شعبة اذربیجان من الکوفة سنة اثنین وعشرین ففتحها عنوة ووضع علیها الخراج کما هو مذکور فی کتب التواریخ و السیر مفصلا وقال المدائنی لما انهزم المشرکون بنهاوند رجع الناس الی امصارهم وبقی اهل الکوفة مع حذیفة بن الیمان فغزی بهم اذربایجان فصالحهم علی ثمانمائة الف درهم ولما استعمل عثمان بن عفان الولید بن عقبة علی الکوفة عزل عتبة بن فرقد عن اذربایجان فنقضوا فغزاهم الولید بن عقبة سنة خمس وعشرین وعلی مقدمته عبد الله بن شبیل الاحمسی فاغار علی اهل موقان وتبریز والطیلسان فغنم وسبا ثم صالح اهل اذربایجان علی صلح حذیفة بن الیمان انتهی .

حاصل روایت ذخیره بدین نهج است

که میفرماید مسلم بن عوسجه با کثیری از اهل کوفه وشبث بن ربعی لعین در سنه بیستم هجرت در خدمت حذیفة بن الیمان در فتح اذربایجان در ارض سلق که زمین هموارے بود حضور داشت ودر آن اوان چهل هزار محارب از لشکر عرب در کوفه حاضر بود وده هزار تن در دو نقطه مقاتلت میدادند شش هزار در اذربایجان وچهار هزار در ری وهر سال ده هزار تن عوض میشد که در هر چهار سال بکرتبه هر کسی نوبت میرسید ولے اهل تاریخ وسیر در کیفیت فتح اذربایجان اختلاف ورزیده اند دینوری وابو جعفر طبری گویند که خلیفه ثانی مغیرة بن شعبه ثقفی را والی کوفه نموده ومکتوبی باوے مشتمل بر حکومت اذربایجان بسوے حذیفة بن الیمان کرد

کشتن مختار قاتلان مسلم بن عوسجه را

نماوند بود فرستاد پس حذیفه با لشکری عظیم بسوی آذربایجان شتافت و آمد با دبیل که در آنزمان مرکز آذربایجان بود حکمران اردبیل اشکری ابوه که از اطراف آذربایجان گرد آورده بود چند روزی با مسلمانان رزم سختی داد بالآخره تاب مقاومت نیاورده با حذیفه صلح کرد که هشتصد هزار درهم تقدیم کند و جمیع بلاد آذربایجان در امان باشند که کسی را نکشند و اسیر ننمایند و آتشکده خراب نکنند و با کراد نواحی متعرض نشوند و عیش و سرور بجوسرا که در اعیاد شان مرسوم بوده مانع ننمایند و حذیفه قبول کرد و از اردبیل بسوی مغان و گیلان نهضت فرمود و با ایشان مقاتله نمود ایشان نیز همچنین قرار صلح کردند و بلاذری گوید که مغیرة بن شعبه در سنه بیست و دو هجریه از کوفه باذربایجان آمد ففتحها عنوة و وضع علیها الخراج کما هو مذکور فی کتب التواریخ و السیر مفصلا و ابن بهرز و غلبه آذربایجان را مفتوح داشت و بر ایشان خراج نهاد چنانچه در کتب تواریخ و سیر مفصلا مذکور است و مدائنی گوید چون مشرکان در نهاوند روی هزیمت نهادند و مردم بر بلاد خویش برگشتند اهل کوفه در خدمت حذیفة بن الیمان ماندند پس حذیفه با لشکر خود با مردم آذربایجان محاربت نمود و ایشان به هشتصد هزار درهم با حذیفه صلح بستند و چون عثمان بن عفان ولید بن عقبه را بکوفه والی نمود عتبة بن فرقد را از آذربایجان معزول داشت پس ایشان نقض صلح نمودند ولید بن عقبه سنه بیست و پنج هجریه با ایشان محاربه ورزید و در مقدمه لشکر عبد الله بن شبیل الاحمسی بود وی بر اهل موقان و تبریز و طیلسان غارت برد و از ایشان غنیمت و سبی بسیار آورد بالآخره احمسی با مردم آذربایجان بدستور حذیفة بن الیمان صلح بست ..

کشتن مختار بن ابی عبیده ثقفی قاتلان مسلم بن عوسجه اسدی را

ایضا در ذخیرة الدارین گوید که ابو مخنف رحمه الله میگوید ان المختار دل علی رجال من قتلة الحسین علیه السلام فبعث المختار عبد الله بن کامل که مختار را خبر دادند از چندتن قاتلان حسین علیه السلام مختار علیه الرحمه عبد الله بن کامل را فرستاد و او گوید ما با وی رفتیم

از احوال زهیر بن قین بجلی

بقبیله بنی ضبیعه عبد الله ضبائی را گرفتار کرد سپس بخانه رفته مسلم بن عبد الله ضبائی را گرفته بعد مرا با جمعی بخانه فرستاد که عبد الرحمن بن ابی خشکاره بجلی آنجا بود پس ایشان را گرفتار نموده نزد مختار علیه الرحمه آوردیم مختار بایشان گفت یا قتلة الصالحین و قتلة سید شباب اهل الجنة الا ترون الله قد اقاد منکم الیوم لقد جائکم الورس بیوم نحس و کانوا قد اصابوا من الورس الذی کان مع الحسین علیه السلام فامر بقتلهم ثم اخرجوهم الی السوق و ضربوا رقابهم ای قاتلان ضالّ وای کشندگان سید جوانان بهشت دیدید که خداوند چطور گرفتار کرد شما را و زعفران حسین علیه السلام را بغارت بردید پس بقتل ایشان فرمان داد و ایشان را ببازار برده گردن زدند ..

مؤلف گوید عبد الله ضبائی و مسلم بن عبد الله ضبائی و عبد الرحمن بن ابی خشکاره بجلی همان ملاعین بودند که در قتل مسلم بن عوسجه علیه الرحمه شریک شدند چنانکه در زیارت ناحیه مقدسه و ذخیرة الدارین مذکور است ..

(زهیر بن القین البجلی)

در زیارت ناحیه مقدسه وارد است السلام علی زهیر بن القین البجلی القائل للحسین علیه السلام وقد اذن له فی الانصراف لا والله لا یکون ذلک ابدا اترک ابن رسول الله صلی الله علیه وآله اسیرا فی ید الاعداء و انجو انا لا ارانی الله ذلک الیوم ..

ایضا در ذخیره گوید کان زهیر رجلا شریفا فی قومه نازلا فیهم بالکوفة شجاعا له فی المغازی مواقف مشهورة و مواطن مشهودة و کان اولا عثمانیا فحج سنة ستین فی اهله ثم عاد فوافق الحسین علیه السلام فی الطریق فهداه الله تعالی ذهیر از علویا زهیر بن قین مردی بود در میان قوم خود که در کوفه ساکن بودند و او را در شجاعت و رشادت مواقف مشهوره و مواطن مشهوده داشت و در اول امر عثمانی الرای بوده در سنه شصت هجریه با اهل خود حج گذارده بهدایت خداوند متعال در اثناء طریق با حسین علیه السلام موافقت نمود و علوی الاعتقاد گردید و از سدی روایت کرده که در زمان حجاج بن یوسف ثقفی روزی در منزل ابو ربیعه با مردی از قبیله بنی فزاره بودیم من باو گفتم حدثنی عنکم حین اقبلتم مع الحسین بن علی مرا خبر ده از آن

مراجعت زهیر از مکه

رفتی که با حسین علیه السلام می آمدید. گفت آری ما باتفاق زهیر بن قین بجلی از مکه بیرون شده آهنگ عراق داشتیم با حسین علیه السلام تصادف کردیم فلم یکن شیء ابغض الینا من ان نسایره فی منزل و بر ما مبغوض تر از این چیزی نبود که با آنجناب در مکانی فرود آئیم و اگر آنحضرت از پیش میرفت زهیر عقب میماند و اگر در جائی فرود میآمد تقدم میکرد تا محلی مضرب خیام جلالت کند ما را نیز از آن گزیر نبود ناچار رخت افکندیم غذا همی خوردیم ناگاه فرستاده امام بیامد و سلام کرد و زهیر را بخدمت خواند فطرح کل انسان منا ما فی یده حتی کان علی رؤسنا الطیر ما بخت فرو ماندیم و لقمه از دست بیفکندیم چنانکه گویا مرغ بر سر ما نشسته در این وقت دختر عمرو زوجه زهیر گفت ایبعث الیک ابن رسول الله ثم لا تأتیه سبحان الله لو اتیته فسمعت من کلامه ثم انصرفت سبحان الله فرزند رسول مختار کس بسوی تو میفرستد و ترا طلب میفرماید و تو او را اجابت نمیکنی برخیز و بشتاب بشنو تا چه میفرماید و باز شو قالت فاتاه زهیر بن القین فما لبث ان جاء مستبشرا و قد اسفر وجهه پس زهیر بشتافت و وقت تا چه گفت و چه شنید زمانی دیر برنیامد که خندان و شادان مراجعت کرد و چهره اش از وجد زرد فام شده بود فامر بفسطاطه و ثقله و متاعه فقوض و حمل الی الحسین علیه السلام و چون برسید فرمان کرد تا خیمه او را برکندند و اثقال او را برهم نهادند و بلشکرگاه حسین علیه السلام حمل دادند و زوجه خود را طلاق گفت و فرمود با اهل خویش بپیوند شو دوست ندارم که آسیبی بتو برسد مگر خیر و با یاران گفت من احب منکم ان یتبعنی و الا فانه آخر العهد هر کس بخواهد از شما مرا متابعت کند و اگر نه مرا وداع گوید که آخر عهد منست با الی

انی ساحدثکم حدیثا غزونا بلنجر ففتح الله علینا و اصبنا غنائم کثیرة خالی این حدیث بگویم که چون بغزاء بلنجر برفتیم و لشکر اسلام را فتح روزی شد و غنایم موفور بدست افتاد سلمان باهلی ما را گفت مگر بدین غنیمتها مسرور شدید گفتیم آری گفت بدان روز که در رکاب سید جوانان بهشت جهاد کنید همی باید که شادمانتر باشید فاما انا فاستودعکم الله اما من وداع میکنم شما را راوی گوید سوگند با خدای زهیر در خدمت حسین علیه السلام بود تا در وقعه طف بفیض شهادت فایز گشت

و دیگر ناسخ گوید پس زهیر مال خود را با زن و بنی اعمام خود عطا کرد و فرمود زن او را بدیدار

ورود و یوما لم یر مثله من کثرة الناس و ازدحامهم فی استقبال جنازته حتی خرجت المخدرات من بیوتهن و استقبلنه بالبکاء و الصراخ و العویل و الضجیج لم یعقد امثال و قد وقعت لم بعد موته کرامة عجیبة شاهد فاطمة اهالی البلاد من العباد و نقلها الناس جمع ممن شاهد و هو انه اتفق فی لیلة وفاته بعد الغروب ان تناثرت النجوم بحیث ملئت الفضا و ادهشت الخلق و ظنوا انها ستقع علی رؤسهم و استمرت نصف ساعة و هذه کرامة لم یتفق لاحد من علماء الاسلام مثلها

تفصیل غزاء بلنجر و خزر

با اهل خود برساند دیلم با بستاد و بگریست و شوهر را وداع کرد و قالت خار الله لک اسئلک ان تذکرنی فی القیامة عند جد الحسین و گفت خداوند بهره ترا بخیر کاد خواستارم از تو که در روز قیامت در نزد جد حسین صلوات الله علیهما مرا فراموش نفرمائی و بروایت ابن اعثم کوفی دیلم با زهیر گفت تو همی خواهی در رکاب پسر پیغمبر جانبازی کنی من چرا نخواهم در خدمت دختر مصطفی سرافرازی کنم

و دیگر مقام نیز گوید بروایت دیگر زن تا هنگام شهادت زهیر در کربلا همراه بود

مؤلف گوید مؤید این روایت آن خبریست که فقیر در همین مجلد ص ١٣٥ از تذکرة الخواص سبط ابن الجوزی نقل کرده ام که گوید و کان زهیر بن القین قد قتل مع الحسین فقالت امرئته لغلام له اذهب فکفن مولاک الخبر

تفصیل غزاء بلنجر و خزر که در خبر زهیر اشارت رفت

و دیگر در خبر و بعد از نقل خبر گوید توضیح بلنجر بفتحتین و سکون النون و جیم مفتوحة و راء هی مدینة ببلاد الخزر خلف باب الابواب فتحت فی زمان عثمان بن عفان فی سنة اثنتین و ثلثین علی ید عبد الرحمن بن ربیعة الباهلی و تجاوزها و لقیه خاقان فی جیشه خلف بلنجر فاستشهد هو و اصحابه و کانوا اربعة الاف و کان فی اول الامر قد خافهم الترک و قالوا ان هؤلاء ملائکة لا یعمل فیهم السلاح فاتفق ان ترکیا اختفی فی غیضة (درخت) و رشق مسلما بسهم فقتله فنادی فی قومه ان هؤلاء یموتون کما تموتون فلم تخافون فاجترؤا علیهم و واقعوهم حتی استشهد عبد الرحمن بن ربیعة و اخذ الرایة اخوه سلمان بن ربیعة و لم یزل یقاتل حتی امکنه دفن اخیه بنواحی بلنجر و رجع ببقیة المسلمین علی طریق جیلان فقال عبد الرحمن بن جمانة الباهلی :

و ان لنا قبرین قبر بلنجر		و قبرا بارض الصین یا لک من قبر	
فهذا الذی بالصین عمت فتوحه		و هذا الذی یسقی به سبل القطر	

یرید ان الترک لما قتلوا عبد الرحمن بن ربیعة و قیل سلمان بن ربیعة و اصحابه کانوا ینظرون فی کل لیلة نورا علی مصارعهم فاخذوا سلمان بن ربیعة و جعلوه فی تابوت فهم یستسقون به الی

(٣٢٣) مثلها الشیخنا الکلینی صاحب الکافی و بعض من علمائنا او القدمین فی سنة ثمان او تسع و عشرین و ثلثمائة و قد وقع ایضا فی سنة ١٢٨٢ علی ما ذکره ابن اخت العلامة المجلسی من اکابر علمائنا و عرفائنا و ارباب عرفان تم کلامه زاد الله شرفه و فی ذیله علی حمیر عبد الرحمن جد الجوزی وقد نظم الکلام الذکور مع تاریخ وفاته بعضهم فقال

از دخول البلاد و محبا سلمان بن ربیعة الباهلی

و چون خاتم ختم بحر زانبیا الخ ... [illegible]

کشته شدن سلمان باهلی در بلنجر

قحطوا واما الذی بالصین فهو قتیبة بن مسلم الباهلی ...

در جلد صیفر طایر که بلنجر شهریست در بلاد خزر پشت باب الابواب که در زمان عثمان بن عفان سنه سی و دو هجرت بدست عبد الرحمن بن ربیعه باهلی مفتوح گشت و بلاد رمی گوید که بلنجر را سلمان بن ربیعه باهلی فتح نمود و از آنجا حرکت کرده در پشت بلنجر خاقان با لشکر خود باوی ملاقات نمود و محاربه سختی واقع شد سلمان باهلی با تمام لشکرش که چهار هزار تن بودند شهید شدند و در اول امر ترک از عرب میترسیدند و میگفتند که اینها از جنس ملائکه هستند و سلاح در ایشان اثر نمیکند روزی یک ترکی در پشت درختی پنهان شده تیری بر مسلمی بینداخت و او را بکشت پس یاران خود را ندا در داد که بیائید اینها هم میمیرند مانند ما چرا میترسید پس ایشان جرأت نموده حمله افکندند و عبد الرحمن بن ربیعه شهید شد برادرش سلمان بن ربیعه علم اسلام را برافراشت و حمله نمود و آنقدر فرصت کرد که بدن برادرش را در نواح بلنجر دفن نمود و با بقیهٔ لشکر طریق گیلان به پیمود و عبد الرحمن بن جمانهٔ باهلی در دو بیت خود گوید که از ما بعض قبیلهٔ باهل دو قبری هست یکی در بلنجر و دیگری در چین که از بلاد ترک است در مشرق زمین و با آن قبری که در بلنجر است استسقا و طلب رحمت از خدا میکنند و گفته اند که چون ترک عبد الرحمن بن ربیعه و بروایتی برادرش سلمان بن ربیعه را با اصحابش بکشتند هر شب نوری از مضارع ایشان میدیدند پس بدن سلمان بن ربیعه را در تابوتی گذارده در قحط سالی با وی استسقا میکردند و قبر یکه در چین است مرقد قتیبة بن مسلم باهلی است ...

کیفیت فتح بلنجر و اجمالی از سدّ اسکندر

در جلد خلفاء ناسخ ص ۴۱۹ طبع سپهر گوید چون سراقة بن عمرو را از امراء لشکر عرب در اراضی دربند وفات برسید عمر بن الخطاب از شنیدن مرگ او ملال آمد و عبد الرحمن باهلی را نامزد کرد که باب الابواب و دربند و دیگر مواضع را کوشش همی رود و آثار نیک پدید آرد میکن عبد الرحمن با شهریار ملک باب الابواب که بدو و نخست بالشکر عرب صلح کرده بود سخن بشورت کرد و گفت منو ام

ومرّ ذکره بالفقیه والادیب الاوحد رحمه وقد ذکر حکایة تناثر النجوم وهاتف الشهر و ازحو ... ابن الله العلامة عم ابینا فی الروضات فی ذیل ترجمة والد المتصدق ... ولما انقلب الی رحمة الله ابتنت له المآتم فی جمیع البلاد وکثرت فیه المراثی والاشعار وکانت حاله کما قیل : لقد حسنت بك الایام حتی کانك فی فم الدهر ابتسام ... ومن رثاه السید ابراهیم الطباطبائی المتولد سنة ۱۲۴۸ فی النجف والمتوفی فیها ایضا سنة ۱۳۱۹ فقد رثاه بقصیدة طویلة مذکورة فی من

اجمالی از سدّ اسکندر

از دربند بدان سوی روم و کافران را باسلام دعوت کنم و لشکر بیاراست و از باب الابواب بدان سوی شد و شهر بلنجر بگشاد و مردم را بمسلمانی دعوت کرد و از آنجا درگذشت گویند دو بیست فرسنگ در بلاد خزر و الان کرد بر آمد و بسیار شهرها بگرفت و فراوان مردم را بمسلمانی دعوت کرد و بشریعت آموزگاری نمود و باز مراجعت بدربند نمود گویند یکروز عبد الرحمن در انگشت شهریار یکی انگشتری از یاقوت دید که در روز چون آتش و در شب مانند چراغ بود گفت این انگشتری از کجا آوردی گفت پس سد یاجوج و ماجوج پادشاهی است که من از بهر او هدیه بیاختم و از دربند تا پیش سد نیز چند پادشاه است از بهر ایشان همچنان هدیه ها مرتب داشتم تا رسول من توانداز مملکت ایشان عبور کرد و مرد را پیش خواند و گفت این مرد یکتن از چاکران من است که هدیه مرا بپادشاه سد برد و این یاقوت از وی بمن آورد عبد الرحمن گفت مرا نمود را که سلطان سد این یاقوت از کجا آورد گفت چون هدیه او را پیش گذرانیدیم باز دار خود را آگرد و گفت از برای شهریار گوهری طلب کن تا بدو باز فرستم باز دار مرا با خود برداشت و بدان کوه برشدیم که قرین سد ذوالقرنین بود از آن روی کوه نگریستیم زمینی پست دیدیم و در آنجا حفره بر گشاده پدید بود و چنان عمیق بود که فرود آن بنار یکی پدید نمیبود باز دار عقابی و گوشت پاره چند با خود داشت آنوقت گوشت پاره در آن حفره بپرانید و عقابی که سه روز طعمه نداده بود دست باز داشت آن عقاب از پی گوشت برفت و آن گوشت را از زمین برگرفته باز آمد و بر سر دست باز دار نشست این یاقوت بر آن گوشت پاره چسبیده بود آنرا باز کرد و سلطان سد گرفته بمن سپرد تا بخدمت شهریار آوردم عبد الرحمن صفت سد از او پرسید و او چنان گفت که خداوند در قرآن یاد فرموده و رنگ سد را گفت چون جامهٔ سفید است که بر آن خطهای سیاه مانند حلقهٔ زره بود آنگاه عبد الرحمن گفت بهای این یاقوت چیست شهریار گفت ندانم با من بدو بیست هزار درم بر آمده است چه صد هزار درم را ملک سد هدیه کردم و صد هزار درم آن پادشاهان را که در عرض راه بودند این بگفت و انگشتری را از انگشت بیرون کرد نزد عبد الرحمن گذاشت عبد الرحمن برگرفت و در انگشت

من دیوانه ومنهم الشیخ الاجل الادیب الکامل الاریب الاوفر النصیب الشیخ جعفر الحلی المولد فی یوم النصف من شهر شعبان سنة ۱۲۷۷ و المتوفی لتسع بقین من شهر شعبان سنة ۱۳۱۵ کما ذکره اخوه السید هاشم فی مقدمة دیوانه الجید الطبوع فی صیدا سنة ۱۳۳۱ فی ص ۴۰۴ فقد رثاه بقصیدة طویلة مذکورة فی ص ۲۲۳ ومطلعها : نعم بالنازل ثالثا مالها زهبت بشاشتها وغیّر حالها ونام مقامه ونائح الایام منابره ولمع الفاضل الفقیه الاوحد الشیخ محمد ... وکان من

از احوال حبیب بن مظاهر اسدی

شهریار کرد و گفت اینگونه اشیاء نادر ابکار نیست شهرزاد گفت با این خوبی و امانت که شهرها است جهانرا فرو گیرید اگر از سلاطین عجم این بدانستند از من بستدند مکشوف باد که من بنده صفت سد ذو القرنین را در جلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ رقم کرده ام و چنان دانسته ام که آن سد در باب الأبواب بوده و بدین سد که بعضی از مورخین نوشته اند راه نبرده ام ...

حبیب بن مظاهر الأسدی

مرحوم آیة الله علامه حلی در خلاصة الأقوال گوید حبیب بن مظاهر الأسدی بضم المیم و فتح الظاء المعجمة و تشدید الهاء و الراء اخیرا و قیل مظاهر مشکور رحمه الله قتل مع الحسین علیه السلام بکربلا ...

و در ذخیرة الدارین گوید قال ابن حجر العسقلانی فی الأصابة کان حبیب بن مظاهر الأسدی صحابیا له ادراک النبی ص و عمر حتی قتل مع الحسین ع یوم الطف مع ابن عمه ربیعة بن خوط و قال المرزبانی ربیعة بن خوط ادرک حیاة النبی ص و حضر یوم ذی قار ثم نزل الکوفة و کان بها الی ان جاء الحسین ع من مکة الی العراق حتی نزل بکربلا ثم خرج ربیعة بن خوط من الکوفة و جاء الی الحسین ع مع ابن عمه حبیب و کان حبیب معه الی ان قتل بین یدیه فی الحملة الأولی مع من قتل من اصحاب الحسین ع و قال اهل السیر ان حبیبا نزل الکوفة و صحب علیا علیه السلام فی حروبه کلها و کان من خاصته و حملة علومه و قالوا ان حبیبا کان ممن کاتب الحسین علیه السلام مع من کتب و وفی له حتی قتل بین یدیه و لما ورد مسلم بن عقیل الی الکوفة جعل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجة یاخذان البیعة للحسین علیه السلام فی الکوفة حتی اذا دخل عبید الله بن زیاد الکوفة و خذل اهلها عن مسلم بن عقیل و فر انصاره حبسهما عشائرهما و اخفوهما فلما ورد الحسین علیه السلام کربلا خرجا الیه مختفیین یسیران اللیل و یکمنان النهار حتی وصلا الیه لیلة السابع او الثامن من المحرم الی ان قال ره بعد ذکر احوال حبیب و مقتله بنحو مما ذکرنا فی مجلد المحرم من کتابنا وقایع الأیام ص ۲۱ فی کیفیة دفن الأجساد الشریفة من الأصحاب العصبة الهاشمیة و قال ابو نعیم فی کتاب حلیة الأولیاء

آمدن حبیب با پسر عمش ربیعه بکربلا

و دفنت بنو اسد حبیبا عند راس الحسین ع حیث قبره الآن اعتناء بشانه لأنه منهم و رئیسهم انتهی

حاصل این عبارات عربیه چنین باشد

که میفرمایند حبیب فرزند مظهر بروزن محمد یا مظاهر اسدی مردی پسندیده بود و خدا رحمتش کند که با حسین علیه السلام در کربلا بدرجه شهادت فایز گشت و از جمله اصحاب بود که زمان پیغمبر ص را درک کرده بود و در یوم طف با پسر عمش ربیعه بن خوط که او هم حیات آنحضرت را ادراک نموده و در یوم ذی قار که موضعی است نزدیک بصره در حضور صاحب ذو الفقار حضرت حیدر کرار صلوات الله علیه حاضر بود پس داخل کوفه شد و آنجا بود تا حسین علیه السلام از مکه بسوی عراق نهضت فرموده بکربلا نزول اجلال نمود ربیعه با پسر عمش حبیب از کوفه بحضرت حسین ع پیوست و در حمله اولی بفیض شهادت نایل گردید و اهل سیر گفته اند که حبیب بکوفه نزول کرد و در خدمت حضرت امیر علیه السلام بود و در همه محاربات آنجناب یعنی جمل و صفین و نهروان در رکاب همایون ملازمت و مصاحبت داشت و از اصحاب خاص و حمله علوم آن کاشف اسرار غیوب بود و از جمله نامه نگاران بود که بحضرت حسین علیه السلام استنهاض داد و بعهد خود وفا کرده در خدمت آنجناب شهید گشت و چون مسلم بن عقیل بکوفه تشریف آورد حبیب و مسلم بن عوسجه از اهل کوفه از برای حسین علیه السلام بیعت میگرفتند و بعد از ورود ابن زیاد لعین و تفرق انصار مسلم علیه السلام حبیب و مسلم بن عوسجه را عشایر ایشان حبس و مخفی نمودند و چون ورود حضرت حسین ع را بکربلا شنیدند هر دو مختفیا از کوفه بیرون آمده شب راه میرفتند و روز پنهان میشدند تا شب هفتم یا هشتم محرم بحضور مقدس آنجناب رسیدند و در کیفیت دفن اجساد شریفه گفته اند که قبیله بنی اسد حبیب را نزد راس مطهر حسین علیه السلام در همان مکانیکه الآن هست دفن کردند اعتناء بشأنه زیرا که از ایشان و زعیم و رئیس شان بود رضوان الله تعالی علیه ...

(حر بن یزید ریاحی)

در ابصار العین گوید هو الحر بن یزید بن ناجیة بن قعنب بن عتاب التمیمی الیربوعی الریاحی کان الحر شریفا فی قومه جاهلیة و اسلاما فان جده عتابا کان ردیف النعمان و ولد

از احوال حر بن یزید ریاحی

عتاب تبعا وقعنا ونوات فرهف قبس للنعمان ومازعة الشیبانیون فقامت لبنی لك حرب
یوم الطخفة وكان الحر فی الكوفة رئیسا ندبه ابن زیاد لمعارضة الحسین علیه السلام فخرج فی
الف فارس حر مرد بزرگواری بود درمیان قوم خود در زمان جاهلیت واسلام زیرا که جد
او عتاب ردیف وجانشین نعمان بن منذر ملك عرب بود ودر جاهلیت چنان رسم بود
کمرد که جانشین پادشاه شدی از طرف راست او نشستی وبا او بیکجا خوردی واشامیدی ودر
هر کار ردوم او بودی واز مال غنیمت چهار یك گرفتی اورا ردیف ملك گفتندی واز عتاب
قیس وقعنب بوجود آمد وبعد از فوت عتاب پسرش قیس ردیف وجانشین نعمان بن منذر گردید
وبنی شیبان با وی مخاصمت کرده بمنازعه برخاستند وجنك یوم الطخفة بر پا شد وحر در کوفه
از جمله رؤسا بشمار میرفت وابن زیاد اورا بمعارضه حسین ع طلبید واو با هزار سوار بیرون آمد

ودر ذخیرة الدارین گوید که شیخ حسین بن علی بغدادی در کتاب جوهر الثمین که
در سنه هزار ونوزده هجری تالیف کرده گوید که چون عمر بن سعد را در حرب حسین علیه السلام
جماز مردید یاران گشته و در موقفی با ایستادنا انجا که حر گفت والله انی اخیر نفسی بین الجنة
والنار الخ ثم ضرب فرسه ولکزه برجلیه واوصی الی ولده بکیر ان کن علی اثری فاتی الی
الحسین ع واعتذر وقال هل من توبة قال ع نعم یتوب الله علیك ففرح به وقال من هذا
الغلام قال سیدی هذا ولدی فقال ع جزاکم الله عنی خیرا ثم قال له انزل یا حر فقال انا لك
فارسا خیر منی راجلا الخ سوگند با خدای خود را درمیان بهشت ودوزخ می بینم تا آن تفصیلی
که در مجلد محرم ص ۳۳۰ نقل کرده ام انگاه اسب بتاخت وبه پسرش بکیر اشاره کرد که از پی من
بیا وبسوی حسین علیه السلام بشتافت وچون رسید اعتذار کرده گفت ایا توبه من مقبول است اند
حضرت فرمود اری خداوند از تو میپذیرد حر شادمان شد حضرت فرمود این جوان کیست
عرض کرد یا سیدی این پسر من است فرمود خداوند شما را از من جزای خیر دهد پس فرمود از اسب پیاده شو الخ

ودر ابصار گوید ثم ضرب فرسه ولحق بالحسین علیه السلام فلما دنا منهم قلب ترسه
فقالوا مستامن حتی اذا عرفوه سلم علی الحسین وقال جعلنی الله فداك یا ابن رسول الله انا صاحبك

مبارزت وشهادت بکیر پسر حر

الذی حبستك عن الرجوع الخ ودر بیان قلب ترسه میفرماید هو علامة لعدم الحرب بذالك لان
المقبل الی القوم وهو منتزس شاهر سیفه محارب لهم واذا قلب الترس واغمد السیف فهو غیر محارب
اما مستامن او رسول حر اسب بتاخت وبسوی حضرت شتافت وچون نزدیك شد سپر خود را از دوش
افکند اصحاب حسین علیه السلام گفتند امان میخواهد زیرا که شخصی که سپر بر دوش وشمشیر بدست
بسوی قومی بیاید محاربت واگر سپر افکند وشمشیر در غلاف کرد محارب نیست امان میخواهد یا رسول است

مبارزت وشهادت بکیر بن حر

در ذخیره از جوهر الثمین نقل کرده که حر بعد از نصیحت قوم بمثل انچه در مجلد
محرم ص ۵۵ منقولست بخدمت حضرت برگشت وبه پسر خود گفت احمل علی القوم بارك الله فیك
فانی فی اثرك فدنی بکیر من الحسین علیه السلام وقبل یدیه ورجلیه وودعه وبرز بین الصفین فقال
الحر الحمد لله یا بنی الذی طهرنا من القوم الظالمین ثم قال للحسین علیه السلام یا مولای لما خرجت
من الکوفة عقد لی ابن زیاد رایات وامرنی علی الف فارس واذا انا بمناد من خلفی وهو یقول ابشر
بالجنة فقلت فی نفسی هذا الشیطان یهتف بی البشر بالجنة وانا سائر الی حرب ابن بنت رسول الله
فقال الحسین ع هذا هو الخضر ع اراد ان یبشرك بالجنة ثم حمل ولده ولم یزل یقاتل حتی قتل من القوم
سبعین مبارزا ورجع الی ابیه وقال هل من شربة ماء اتقوی بها علی اعداء الله واعداء رسوله فقال له
اصبر یا بنی قلیلا وارجع فقاتل فرجع بکیر الی القوم ولم یزل یقاتل حتی قتل رجالا کثیرا واستشهد فلما
نظر الحر الیه قتیلا قال الحمد لله الذی من علیك بالشهادة بین یدی امامك ای فرزند حمله
کن باین قوم خدا مبارك کند این مرا بر تو ومن هم از پی تو میایم پس بکیر بخدمت حسین علیه السلام امد
ودست وپای انحضرت را ببوسید ووداع کرد ودرمیان دو صف بایستاد حر گفت ای پسر
حمد خدای را که ما را از مصاحبت این قوم ستمکار نجات داد وبحضرت عرض کرد ای مولای من
وقتیکه من از کوفه حرکت کردم وابن زیاد از هر من بیرقها باز است وبهزار سوار حکمرانم نمود تا گاه
از پشت سر خود شنیدم که منادی میگفت بشارت باد ترا به بهشت من با خود گفتم که این شیطان
است که مرا بشارت بهشت میدهد من بجرب فرزند دختر پیغمبر میروم حضرت فرمود که ان خضر پیغمبر

در شجاعت حر

بردکه ترا مژده بهشت میداد پس حر از آن تو من ناپکار حمله گران افکند و میزد و میکشت تا هفتاد مبارز بخاک هلاک انداخت و برگشت بسوی پدر و گفت پدر جان آیا یکشربت آبی داری که با آن تحصیل قوة بکنم بر جهاد دشمنان خدا و رسول حق فرمود ای فرزند اندکی صبر کن و برگرد و جهاد بنما پس بکر برگشت و محاربه نمود و جمع کثیری از اهل لشکر بکشت و بدرجه شهادت فایز گشت و چون حر کشته پسر را دید گفت حمد مر خدائی را که شهادت ترا در پیش روی امام خود بر تو نصیب فرمود

اجمالی از شجاعت حر

ایضاً در ذخیره گوید که حر بعد از قتل پسر از حسین علیه السلام استیذان نمود و بمیدان آمد و رجز خواند و حمله نمود و جمع کثیری بجهنم واصل کرد و میگفت تبّاً لکم یا اهل الکوفة ما اجرأکم علی الله تمنعونه الماء فالکم لا سقاکم الله یوم الظماء الاکبر هلاک و خسران باد شما را ای اهل کوفه چقدر جرئت دارید شما بر خدا که آب فرات را بر روی فرزند پیغمبر بسته اید خداوند در روز عطش اکبر شما را سیراب نگرداند پس مبارز طلبید سفیان نامی بمیدان آمد اندکی نگذشت که او را باتش نیران واصل کرد و میزد و میکشت تا چهل مبارز بکشت ابو ایوب خولانی گوید ناوالله عقر بالحر بن یزید فرسه فحشأته سهماً فما لبثت ان ارعد الفرس و اضطرب و کافوثب عنه الحر کانه لیث والسیف فی یده و هو یقول :

ان تعقروا بی فانا ابن الحر ... اشجع من ذی لبد هزبر

قال فما رایت احداً قط یفری فریه سوگند با خدای که من اسب حر بن یزید را پی کردم که تیری بر جگر اسب زدم که صیحه کشید لرزید و بر روی بیفتاد و حر مانند شیر دلیر بر جست و شمشیر در دست رجز خواند ان تعقروا بی آه اگر اسب مرا پی کردید پس من ابن الحر هستم یعنی ملتزم جوانمردی و آزادی میباشم و از شیر ژیان شجاعترم خیوانی گوید من مبارزی در ضرب و قتل مانند حر کسی ندیدم و شعبی گوید یقال انه قتل اولا و اخرا ماتی فارس و عشرة راجل گفته اند که حر از اول محاربه اش تا آخر دویست سواره و ده پیاده بخاک هلاک انداخت ..

جون مولی ابی ذر الغفاری

از احوال جون مولی ابی ذر

ایضاً در ذخیره گوید قال علماء السیر جون بن حوی النوبی مولی ابی ذر کان عبداً اسود للفضل بن العباس بن عبد المطلب اشتراه امیر المؤمنین علیه السلام بمأة و خمسین دیناراً و وهبه لابی ذر الغفاری لیخدمه کان العبد عند ابی ذر الی ان امر عثمان بن عفان بنفی ابی ذر من المدینة الی الربذة و لما خرج ابو ذر من المدینة خرج العبد معه کان هناک الی ان توفی ابو ذر رضوان الله علیه فی سنة اثنین و ثلثین و قیل احدی و ثلثین ثم رجع العبد الی المدینة و انضم الی علی بن ابیطالب علیه السلام ثم بعده انضم الی ابنه الحسن علیه السلام ثم الی الحسین علیه السلام و کان فی بیت علی بن الحسین زین العابدین الی ان خرج الحسین علیه السلام من المدینة الی العراق فخرج العبد معه حتی کربلا که علماء سیر گفته اند جون بن حوی نوبی مولی ابی ذر غلام سیاهی بود فضل بن عباس بن عبد المطلب حضرت امیر علیه السلام او را بصد و پنجاه دینار خرید و بابی ذر غفاری بخشید که او را خدمت بکند و جون نزد ابی ذر بود تا عثمان بن عفان او را از مدینه بربذه نفی نمود پس باوی بدانجا رفت و در ربذه ماند تا ابو ذر در سنه سی و یکم یا دوم هجرت در آنجا وفات یافت و جون بمدینه مراجعت کرده در خدمت حضرت امیر علیه السلام بماند سپس در حضور حضرت حسن و حسین علیهما السلام بود و در خانه علی بن الحسین علیه السلام میزیست که حسین علیه السلام از مدینه بسوی عراق حرکت کرد و ملتزم رکاب همایون آنجناب بود تا در وقعه طف بفیض شهادت نایل گشت

واحوال او مفصلاً در مجلد محرم ص ۴۷ الی (۷۹) مذکور است

بریر بن خضیر الهمدانی

در ابصار العین گوید کان بریر شیخاً تابعیاً ناسکاً قارئاً للقرآن من شیوخ القراء و من اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام و کان من اشراف اهل الکوفة من الهمدانیین ..

و در ذخیرة الدارین گوید قال حمید بن احمد فی الحدائق انه لما بلغه خبر الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام سار من الکوفة الی مکة لیلحق بالحسین علیه السلام فجاء معه الی کربلا حتی استشهد بین یدیه

و در ابصار گوید قال ابو مخنف امر الحسین علیه السلام فی الیوم التاسع من المحرم بفسطاط فضرب ثم امر بمسک فمیث فی جفنة عظیمة فاطلی بالنورة و عبد الرحمن بن عبد ربه و بریر علی باب الفسطاط تختلف مناکبهما فازدحما ایهما یطلی علی اثر الحسین علیه السلام فجعل بریر یهازل عبد الرحمن

مکالمهٔ بریر با ابوحریث سبیعی

ویضاحکه فقال عبد الرحمن دعنا فوالله ما هذه بساعة باطل فقال بریر والله لقد علم قومی انی ما احببت الباطل شابا ولا کهلا ولکنی والله لمستبشر بما نحن لاقون والله ما بیننا وبین الحور العین الا ان نحمل علی هؤلاء فیمیلون علینا باسیافهم ولوددت ان مالوا بنا الساعة ــ

ودر ذخیره قال فلما فرغ الحسین علیه السلام دخلنا فاطلینا ﴾

ایضا در ذخیره کرزاره گوید فلما بتنا لیلة العاشر من المحرم قام الحسین واصحابه اللیل کله یصلون ویستغفرون ویدعون ویتضرعون فمرت بنا خیل تحرسنا وان الحسین علیه السلام لیقرء وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا اَنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدَادُوا اِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِینٌ مَا کَانَ اللهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلٰی مَا اَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّٰی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ فسمعها رجل من تلک الخیل التی تحرسنا فقال نحن ورب الکعبة الطیبون میزنا منکم قال الضحاک فعرفته فقلت لبریر بن خضیر تدری من هذا قال لا فقلت هذا ابو حریث عبد الله بن شهر السبیعی وکان مضحاکا بطالا شجاعا فاتکا وکان سعید بن قیس الهمدانی من اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام ربما حبسه فی الکوفة فی خلافة علی علیه السلام فی جنایة فعرفه بریر بن خضیر فقال له یا فاسق انت یجعلک الله فی الطیبین فقال له من انت فقال انا بریر فقال اللعین انا لله اعزز علی هلکت والله هلکت والله یا بریر فقال له بریر هل لک یا ابا حریث ان تتوب الی الله من ذنوبک العظام فوالله انا لنحن الطیبون ولکنکم لانتم الخبیثون قال وانا والله علی ذلک من الشاهدین فقال ویحک فلا ینفعک معرفتک قال جعلت فداک فمن ینادمنی بن عزرة العنزی من عنزة بن وائل قال ها هو ذا معی قال قبح الله رایک علی کل حال انت سفیه قال ثم انصرف عنا ــ

﴿ حاصل عبارات عربیه چنین باشد ﴾

که بریر بن خضیر از طبقهٔ تابعین وشیخ عابد زاهد قاری قران واز مشایخ قراء واصحاب حضرت امیر صلوات الله علیه اشراف اهل کوفه واز قبیلهٔ همدان بود وچون شنید که حضرت حسین علیه السلام بمکه تشریف برده از کوفه حرکت کرده بآنجناب ملحق شد وملازم رکاب سعادت بود تا در وقعهٔ طف

ترجمهٔ روایات عربیه

بفیض شهادت فایز گردید ابو مخنف گوید روز تاسوعا حضرت حسین علیه السلام بفرمود خیمه زدند ودر ظرفی قدری نوره با مشک مخلوط کرده بنهادند پس آنجناب داخل شده مشغول تنویر گردید عبد الرحمن بن عبد ربه وبریر بن خضیر در باب خیمه ایستاده منتظر بودند که بعد از حضرت داخل شوند بریر با عبد الرحمن مطایبه ومضاحکه مینمود عبد الرحمن گفت این چه ساعت هزلیست بریر گفت بخدا قوم من میدانند که من هرگز در سن جوانی وکهل باطل وهزل را دوست نداشته ام ولی حالا شادمان ومسرورم بدانچه ملاقات کرده ایم سوگند باخدای که نیست بین ما وملاقات حور العین مگر اینکه بدین قوم حمله افکنیم وایشان شمشیر کشیده با ما محاربه نمایند وخوشدلم باینکه درهمین ساعت ابتداء بکنند وچون حضرت حسین علیه السلام فارغ شد ایشان نیز داخل شده تنویر کردند ویکی از اصحاب گوید که ما با حضرت حسین علیه السلام در شب عاشوراء تا صبح مشغول نماز واستغفار وتضرع وابتهال بودیم پس سواران ابن سعد که در بنا حراست میکردند از ما گذشتند وحسین علیه السلام این آیه را تلاوت میفرمود وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا الی آخر الآیة حَتّٰی یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ یکی از سواران شنید گفت سوگند باخدای کعبه که طیبین ما هستیم ضحاک بن عبد الله همدانی گوید من آن خبیث را شناختم به بریر گفتم میدانی که این کیست گفت نه گفتم ابو حریث عبد الله سبیعی است وآن لعین مرد بیحیا وهتاک ودلیری بود وسعید بن قیس از اصحاب حضرت امیر علیه السلام که سید وزعیم همدان واز شعراء شیعه ومخلصین ایشان ودر حرب جمل وصفین ونهروان در خدمت امیر مؤمنان علیه الصلوة والسلام بود کرارا او را در کوفه بسبب شرارت وجنایت در ایام خلافت شاه ولایت محبوس داشته بود پس بریر شناخت وگفت ای فاسق ترا خدا وند از طیبین گردانید سبیعی گفت تو کیستی فرمود منم بریر آن لعین گفت انا لله گران است بر من هلاک شدی سوگند باخدای ای بریر بریر فرمود یا ابا حریث آیا میشود که از معاصی عظیمهٔ خود توبه کنی بسوی خدا برگردی سوگند باخدای که ما طیب وشما خبیث هستید گفت بخدا من هم شهادت میدهم که امر چنین است فرمود وای بر تو آیا این معرفت ترا منفعت نمیدهد گفت قربانت شود پس که بر یزید بن عزره ندیم ومصاحب

میشود فرمود خدا را ای ترا ابد همه حال قبیح گرداند توسفیه هستی پس از ما کن شک

(قد تمّ المجلّد الرابع من کتاب وقایع الأیّام)

(فی نیمهٔ محرّم الحرام بعون الله الملک العلّام علی ید مؤلّفه العبد)

(المذنب الأثیم علی بن عبد العظیم التبریزی الخیابانی)

(عفی الله تعالی عن جرائمهما)

(فی ۲۴ ربیع الثانی)

(فی سنهٔ ۱۳۵۴)

والحمد لله أوّلاً وآخراً وظاهراً وباطناً والصلوة والسلام علی نبیّه محمّد وآله الطاهرین

(ولعنة الله علی أعدائهم أجمعین من الآن الی یوم الدّین)

نویسندهٔ کتاب شریف طاهر بن المرحوم المغفور الحاج عبد الرحمن غفر الله تعالی ذنوبهما
در تاریخ بیست وهفتم جمادی الاولی از سال هزار وسیصد و پنجاه و چهار هجری

(از ناظرین وقراء این کتاب شریف التماس دعا دارم)

(جهة والدین این غریق بحر معاصی)

(از خاطر شریف)

(فراموش نفرمایند)

(۳۳۴) زکتاب قصص العلماء گوید که محتشم این دوازده بند را در عرض هفده سال گفته و بعد از آن مدت واضع الحق تغییر و تبدیل بهم رسانیده، و از تواریخ خارجی نقل کرده‌اند که محتشم در سنهٔ ۹۹۶ وفات کرده.

(ترجمهٔ شیخ کاظم ازری) رحمه الله علیه از جلد دوم کتاب (...) حضرة العالم الجلیل ثقة المحدّثین الحاج شیخ عباس القمی اطال الله بقائه در کتاب الفصول العلیة فی المناقب المرتضویة گوید شیخ جلیل و محدّث نبیل ثقة الاسلام نور الله مرقده

حضرة شیخنا الأعظم واستاذنا الأکرم ثقة الأسلام وقدوة العلماء الأعلام العالم المحقّق الربّانی والفاضل المدقّق النقّاد الحاج شیخ جعفر النقدی دامت برکاته صاحب کتاب مواهب الواهب فی فضائل ابیطالب والأنوار العلویة ومنن الرحمن وکتاب الحجاب والسفور وکتاب الأسلام والمرئة وشرح الباقیات الصالحات والمقالات الدینیة من مجلّة المرشد وغیرهما من المؤلفات النفیسة والمصنّفات الشریفة فی فنون العلوم وانواع الأدبیّة که بعد از تشریح نظر شریف در مجلد سیّم از کتاب وقایع الأیّام از بلده طیّبهٔ کاظمیّه علی ساکنها الآف الثناء والتحیّة انفاذ داشته‌اند:

(بسم الله الرحمن الرحیم)

حضرة شیخنا الأفضل الأکمل ثقة الأسلام ونخبة العلماء الأعلام الشیخ الحاج ملّا علی الخیابانی ایّده الله تعالی بتاییده الربّانی السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ورضوانه وتحیّاته وبعد فاوّل ما ابدء به هو السؤال عن خاطرکم العاطر ومزاجکم الباهر امّا الداعی فلله الحمد فی خیر وعافیة ونعمة من الله وافیة لائذ بقبر الأمامین الکاظمین علیهما صلوات الملک المنّان مشغول بالدّعاء لکم ولسائر الأخوان ثمّ اخبرو لائی لا اخبر بمکروه واعطاه الله من الخیر فوق ما یرجوه انّی اطّلعت لدی بعض المؤمنین الکرام علی المجلّد الثالث من کتابکم الکریم (وقایع الأیّام) ضرت برؤیته سروراً ما فوقه من مزید لهذا التوفیق الذی وفّقتم به من الباری الحمید ولکن تأسّفت لعدم وجوده عندی مع شدّة اشتیاقی الیه وکثرة حرصی للأطّلاع علیه فالرّجاء من لطفکم ارسال الیّ هذا المجلّد مع الأمکان لأعزّز به اخویه واذا کنتم عازمین علی الزّیارة کما سمعت تصحبونه معکم انشاء الله تعالی وبما قدّم لحضرتکم شرح الباقیات الصالحات مع کتاب الحجاب والسفور وکتاب الأسلام والمرئة من تألیفات الحقیر المطبوعة جدیداً وهذا تقریض قرضت به ذلک الکتاب المستطاب قدّمه لحضرتکم لیکون تذکاراً وارجو بلاغ احترامات الی حضرة العلّامة ثقة الأسلام المیرزا محمّد علی الأوردبادی) ودمتم محترمین سیّدی فی الکاظمیة (۷) شهر رمضان المبارک ۱۳۵۲

(مخلصکم الأحقر جعفر نقدی)

(۳۳۵) ... در کتاب شاعر مطبوع و معروف تخصص بود از نیکان ملّا شعلی قصیدهٔ خود را ببرد و بنا بود بخواند امراء و رؤسا را که در آن وقت نخواند بعد از آن ... میکند اشت و در میان مجلس ... و در حضور خواند قصیده معروف ... مانند تاریخ اهل البیت ملّا کاظم ... از روی امتیاز ... داشت و فرموده ... فرمود بیست سال قبل خواندن ... او را در بهشت ... است و بعد ... ازاو ... از اهل حلّه ... قطع کار ... آن حکایت ... از اعیان

(بسم الله الرحمن الرحيم)

الحمد لله الذى هو حسبى ونعم الوكيل والصلوة والسلام على محمد واله هداة السبيل وسقاة السلسبيل وبعد فقد سرحت نظرى فى مجلدات كتاب وقائع الايام الذى الفه الخطيب البارع والسراج اللامع نخبة العلماء الاعلام وقدوة الفضلاء الكرام شيخنا البر التقى الوفى ومولانا الورع الزكى الصفى الشيخ الحاج ملا (على) الواعظ التبريزى الخيابانى ايده الله تعالى بتاييداته الصمدانى فرايته كتابا جامعا نافعا قد اشتمل على ما لم يشتمل عليه غيره من المؤلفات من جلالة التركيب وحسن العبارة وجزالة الاسلوب و بديع الاشارة وحلاوة الالفاظ وطلاوة المبانى واستقامة الاغراض وفخامة المعانى فهو الشجرة المثمرة بالاراء السديدة بل الثمرة الناضجة للاسفار العديدة قد بذل المجتهد مؤلفه الهمام دام علاه واهلك حساده وعداه فى ترتيب الاخبار وتبويب الاثار بنحو الابتكار فجزاه الله عن الدين واهله خير جزاء المحسنين وحشره بمنه ولطفه مع السادات المبامين وقد قلت فيه هذه الابيات :

	كتاب وقايع الايام نور	تضيئ به الليالى المدلهمة	
	حوى ما لم يحويه كتاب	عن المخاطرة والائمة	
	به وافى على ذو المعالى	لاهل الدين وهو اجل نعمة	
	على لم يزل بين البرايا	لامة احمد نور ورحمة	
	فشكرا ايها الشهم المفدى	على ما قد زففت لخير امة	

الاحقر فى (٧) شهر رمضان المبارك سنة ١٣٥٢ . جعفر نقدى (ى)

اجازة حضرة العالم الامجد الاوحد حجة الاسلام الحاج ميرزا احمد المجتهد التبريزى القراجه داغى اعلى الله درجته

(بسم الله الرحمن الرحيم)

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى عترته الاصفياء المعصومين وبعد لا ريب لاولى الالباب العقول ولا خلاف بين اهل المعقول والمنقول ان افضل الاعمال بعد تحصيل معرفة الله ورسوله والائمة الهدى هو العلم بالاحكام الشرعية ولو ازمها الدينية ولا شك ان المتكفل لذلك هو كتاب الله المبين واحاديث سيد المرسلين و الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين بل لا يمكن معرفة القران المجيد سيما المتشابهات الا منهم ولا بد فى حفظ الشرع من الرواة الثقات يواظبون لحفظ الروايات ونقلها فقد التمس منى الجناب المستطاب المتتبع فى الاحاديث والاخبار غواص بحارها الحاج ملا على الواعظ الخيابانى ادام الله تاييده ويوفقه الاجازة فى الرواية فاجزت له ان كنت من اهل الاجازة ان يروى كلما يجوز لى روايته من كتب التفاسير والاخبار المعتبرة سيما الكتب الاربعة لابى جعفر محمد بن الثلثة رضوان الله عليهم والامالى والعلل والخصال للصدوق من الكتب المعتبرة واخذ عليه ما اخذ على من الاحتياط فى الرواية فانه سبيل النجاة والتدبر والاجتهاد فى تميز صحيحها وسقيمها وغثها وسمينها وايثار المراقبة و الاخلاص فلان الناس كلهم هلكى الا العالمين والعالمون كلهم هلكى الا العاملين والعاملين كلهم هلكى الا المخلصين والمخلصون على خطر عظيم وان يتدبر فى وصايا المعصومين والاخبار الواردة فى الاخلاق المرضية الالهية فى تهذيب النفس بالرياضات والدعوات وان لا ينسانى فى مظان الاستجابة واسئل الله ان يوفقنا وكان تحرير ذلك الكتاب فى اليوم السادس والعشرين من شهر شعبان المعظم سنة ١٣٤٢ (حرره الداعى احمد بن محمد على)

اجازة حضرة العالم المحقق النحرير حجة الاسلام الحاج ميرزا فتاح المجتهد (التبريزى النجفى دامت بركاته)

اجازهٔ مجتهد شهید

(بسم الله الرحمن الرحیم)

الحمد لله رب العالمین بارئ الخلق اجمعین وافضل صلواته وتحیاته علی من اصطفاه
علی جمیع من خلقه من الأولین والأخرین وختم به الأنبیاء والمرسلین وبعثه رحمة للعالمین
محمد واله الأئمة الطیبین الطاهرین واللعنة الدائمة علی اعدائهم ابد الأبدین وبعد
فغیر خفی علی احد ان شرف العلم لا یخفی وفضله لا یحصی سیما علم الرجال الذی به یعرف
غث الأخبار عن سمینها وسقیمها عن صحیحها وممن تصدی لطلب ذلک شطرا وافیا
من الأعوام وسهر فیه اللیالی والأیام العالم الفاضل ذو القریحة القویمة والسلیقة
المستقیمة البر الزکی والمهذب الصفی جناب الحاج ملا علی التبریزی الخیابانی ادام الله
تاییده وافضاله وکثر فی اهل الفن امثاله فلقد بذل فی هذا السبیل برهة من عمره و
اشتغل به شطرا من دهره ومارس فیه ممارسة تفهم وتحقیق وتعمق وتدقیق حتی نال
الدرجات العلی وفاز بالقدح المعلی فلیحمد الله تعالی علی ما اولاه ولیشکره علی ما انعم
به وحباه ولقد اجزت له ان یروی عنی جمیع ما صحت لی روایته من کتب التفسیر والأدعیة
والفقه والحدیث سیما الصحیفة السجادیة ونهج البلاغة والکتب الأربعة التی علیها
المدار الکافی والفقیه والتهذیب والأستبصار وکذلک الجوامع الاخیرة الوسائل
ومستدرکه والوافی والبحار وغیر ذلک من مصنفات اصحابنا الأخیار وارجوه ان لا ینسانی
من صالح الدعوات وان یتعاهد خطب نهج البلاغة التی وردت فی ذکر الموت وتم الدنیا
والسلام علیه وعلی جمیع اخوانی المؤمنین ورحمة الله وبرکاته وکتبه بیمناه الداثرة
افقر البریة الی رحمة ربه فتاح الشهیدی التبریزی (الراجی فتاح)

ترجمهٔ حضرت حجة الأسلام الحاج میرزا فتاح المجتهد التبریزی دامت برکاته وسبب تلقب او بشهیدی

ذالاشدند خاجوار علتفر
شد که منصرف شود و بیتوته
بلند شد اختر بادانات از خانه
دیدار از کفکر از شیخ کرد
فهو خانه ما زار زید از سیادات ره
الها ورود بدانکه عمامه در ازتن
عرفتند که هیچ طرفی سید نبوده
حضرات دربوته تعجب و غبطه
متحیر و کردا خته تا آنکه حاجی عمو
دلخواه از خواندن الهاقارع
شد عمامه زائد بپوشید زن این
زاد در روز بزرگ گرفت برای آن
بیرون آورد و حرکت را دخان
از ان بعد ورسر گذاشت
الکه چند از او تبرک کرده شد
وبدان مجلس در نظام دخان
جماعت بسیار شرف تشیع
مشرف شدند

ترجمهٔ آقای مجتهد شهیدی

حضرت معظم له آقا غاظم مجتهدین عصر واصلش از قریهٔ ذاکر آباد از دهات آذربایجان
واقع در هیجده فرسخی تبریز معروف بطیب هوا وحسن منظر ومرحوم ناصر الدین شاه قاجار
در سفرنامهٔ خود شمهٔ از اوصافش ذکر فرموده ومردم آن مکان عموما زکی وهوشمند ومجتهد پیدا شده
خاصه سلسلهٔ مترجم محترم وفقیر که بسعادت مصاحبت جم غفیری از قوم وخویشان واخوان
کرام ایشان نایل وفایز شده ام همگی را صالح وعالم وصاحب قلم ومتدین دیده ام یکی از اجداد
امجاد این خانوادهٔ معظم سلطان قلی نام از رجال عهد نادر شاه افشار بوده وپسرش ملا
آقا شخصی عالم ویگانهٔ اهل قلم عصر خود میبود وخلف وی مرحوم حاج نور الله مردی دانا
وسخی وباهمتی بود ودر قریهٔ مزبوره مدرسهٔ بجهت تحصیل علوم تاسیس نمود ومردمان آن
سامان را بکسب معارف دینیه واخذ تکالیف شرعیه امر فرمود واز برکت جدیت ومراقبت
آن مرد سعادتمند اهل آنجا صاحب علم ومعرفت گشتند ونجل سعید شهید وی مرحوم
حاج میرزا محمد علی ملقب بشیخ الأسلام طیب الله رمسه والد ماجد صاحب عنوان مردی
عالم وفاضل وادیب وحلیف نسک واعمال بوده در اوایل قضیهٔ مشروطه سنهٔ ۱۳۲۴ در قضیهٔ
محاربهٔ محلات تبریز بمقتضای کریمهٔ وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما
آنمرحوم را از مصلحین انتخاب کردند ولی مع الاف اسف آن عالم یگانه در این بین بدون
شروع باصلاح ذات البین بجرم وبی تقصیر بسعادت شهادت نایل گشت وماده تاریخ
آن مرحوم (مغفور است) اعلی الله مقامه ورفع فی الخلد اعلامه
۱۳۲۶

وحقیر بعد از اندک زمانی شبی او را در واقعه دیدم که تشریف می آورد ولی در سرش عمامهٔ
سبزی دارد از این حال شگفت گرفتم که او هاشمی نبوده چطور عمامهٔ خضراء پوشیده در این
بین از خواب بیدار شدم فی الفور یادم رسید که در اخبار دیده ام الشهداء سادة اهل الجنة
وچون صبح از خانه بیرون شدم از حسن اتفاق وصدق منام اول کسیکه ملاقات کردم یکی

در این حکایت معجزه ای بات ائمه
ظاهر است و فضلتی است از برای
انام علیهم السلام وکرامتی است از
این قصیدهٔ شریفه وصاحب قصیده
خواجه قارع وصاحب فاتحه آن مرحوم
نغز گوید که قصیده ای در توصیفات
مستغنی از تعریف وتوصیف است قبل از او
جز ما قرار در اسلام وخبرات ومفاخر
بابن طولانی وخبرات تعقید کلمه
کثرت مطالع قلبت الفقها والمجتهدین
واز مرحوم صاحب الکلام نقل است که
صاحب جواهر الکلام قصیدهٔ فاتحه از ره
فیض برکه کاش قصیده او بود وجواهر الکلام
در نامهٔ عمل ازره بود ومن ازیخ
من در نامهٔ عمل او بود و بفضل او در
ادیب اریب مشهور وبفضل شیخ
آفاق شعر شعرای عصر آن شیخ
کاظم ازره تخمیس نموده والحق
این زیاد ولیاقت

فضلا بیت توام و در حسن دستار مثل هم ازان لهو کوزه در نور نغمه
و در شرح مجموعهٔ یکی از فضلاء معاصرین دیدم
که ملا کاظم ازری بعد از صاحب قصیده ملائه در حین وفات گفته کرده کفن او بنویسید + انا مذنب انا مجرم + انا عاصی + هو راحم هو غافر + هو کافی + فابلغهن ثلاثة + بثلاثة + وسلمن اوضاع اوضاعه + ومطلع قصیدهٔ معروفه ابن است
لمن الشمس فی قباب قباها
شف الدجی بروح ضیائها
و ابن قصیده هزار و یکصد بیت است واکنون در دست مردم زیاده از هشتصد و نهصد بیت

اناخوان کرام ان مرحوم بود پس ز دنیاء ونا و بلشر ابری بیان نمودم فحمدنا الله سبحانه وتعالی علی ما اجتبانا من القرب والزلفی وحبانا من الدرجات العلی والمراتب العظمی

(والسلام علی من اتبع الهدی وخشی عواقب الردی)

(وبجل ذکی ان سعید شهید)

حضرت حجة الاسلام حاج میرزا فتاح دامت فاضاته

تولد شد در قریهٔ مزبوره و اوایل تحصیلش در مدرسهٔ طالبیهٔ تبریز و در (۱۹) رجب سنهٔ ۱۳۲۲ هجری بنجف اشرف مشرف شد بیست و چهار سال در انجا تحصیل واقامت نموده وبعد از انکه حضرات حجج الاسلام وآیات الهیهٔ اعلام اجازهٔ اجتهاد عنایت فرمودند بعزم زیارت حضرت رضا علیه السلام وصلهٔ ارحام بایران تشریف آوردند

(وسه سال توقف نموده مجدداً بنجف اشرف مراجعت فرمودند طال الله)

(بقائه)

اجازهٔ حضرت عالم المحقق الصفی والفاضل الکامل الزکی الحاج شیخ عباس القمی دامت برکاته

(بسم الله الرحمن الرحیم)

الحمد لله الذی رفع درجات العلماء ورجح مدادهم علی دماء الشهداء والصلوة علی سید الانبیاء محمد واله الاصفیاء السعداء وبعد فلما کان سنة السلف الصالح رضی الله عنهم تشیید الروایات بالاجازات لاخراجها عن شوائب الارسال وانذراجها عن شوائب الارسال واندراجها فی المسندات استجازنی الاخ العالم الفاضل الوفی والمهذب

البارع الصفی الحاج مولی علی التبریزی لازال عالیاً کاسمه مبرزاً عن ابناء جنسه للاقتفاء باثارهم المرضیة والاقتباس من انوارهم المضیئة فاجزت له دام علاه ان یروی عنی کلما صحت لی روایته وجازت لی اجازته بطرقی المعهودة الیها اسنها واعلاها ما ارویه اجازة عن شیخی الاجل العالم الفاضل الکامل المحدث الفقیه الثقة الثبت کنز الفضائل وبحر العلم الذی لایساحل ثقة الاسلام الحاج میرزا حسین النوری نور الله مرقده صاحب مستدرک الوسائل بطرقه المذکورة فی خاتمة مستدرکه فلیرو عنی ماشاء وازاد بنا الکاظرین الاحتیاط وناهجا سبیل السداد والتمس منه الدعاء فی محل الاخلاص والانابة وفی مظان الاجابة

کتبه بیمناه الوازرة عباس بن محمد رضا القمی عفی عنهما فی ۲۴ شهر الله

(المبارک سنهٔ ۱۳۴۳)

وچند از اجازات فقهاء اعلام ومراجع تقلید قاطبهٔ انام بجهة ابقاء آثار علماء راشدین واعلاء کلمات متعلقه بدین مبین در خاتمهٔ مجلد صیام از کتاب وقایع الایام

(مذکور است)

هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکر ام اکفر ومن شکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر فان

(ربی غنی کریم)

الحمد لله الذی هدینا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله لقد جائت رسل ربنا بالحق ونودوا ان تلکموا الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون

(تاریخ ۱۹ ذی القعدة الحرام)

(سنهٔ ۱۳۵۶)

نفحر گویند انجمن شیخ ازری شیخ جابر کاظمی را تخمیس کرده با تخمیس
هفتاد و شش بیت است و عالم کامل بارع سید ... الورقی النجفی
ان را تخمیس کرده ... الاردبیلی
انا میرزا محمد علی الفرزدق
...
البغدادی الصفار قدس سره
نظم قصیدة الازری الهائیة
فلما بلغ الی قوله حفظت اربعین
الف حدیث ومن الذکر ایة
تناساها توقف عن نظم
... فرای الصدیقة
الطاهرة الزهراء سلام الله علیها
فیما یراه النائم فقالت له لم
توقفت عن نظم
هذا

﴿تاليفات صاحب وقايع الايام﴾

﴿بسم الله خير الأسماء وله المجد والكبرياء﴾

و بعد — فقد امرني من لم يسعني خالفته ان اذكر اسامي مؤلفاتي التي اشرت اليها في خاتمة مجلد الصيام من كتاب وقايع الأيام واشرح موضوعاتها اكثر مما فصلت فيها فامتثلت امره المطاع واذكر جملة من طرفها او برهة من لجبهار وما للاختصار وابقاء للآثار — وانيه ودعرض پنجاه سال از بيست سالگى از سنه ١٣٠٥ الى هذه السنه ١٣٥٥ تاليف شده زياده از پنجاه مجلد است و بهجهدى زياده بهشوء اسث :

وقايع الايام چهار مجلد تاليف و سه مطبوع .

(١) **مجلد رجب و شعبان** طبع سنة ١٣٢٥ في (٣٧٢ صفحه) و همه اعمال شهرين با عمده وقايع مع آثار ماده رك واشاعه ماخذ چنانچه در آب نغيرست دو همه تاليفات مذكور است .

(٢) **مجلد محرم** مطبع ثقفي في ٧٧٤ صفحه و طبع ثانيا في النجف الأشرف سنة ١٣٥٢ (في ٧٠٤ صفحه)

(٣) **مجلد صيام** طبع سنة ١٣٥٠ في ٧٧٠ صفحه) ماخوذ از (٢١٠) كتاب .

و فيه تنوع خاص و تخصص عام و محتوى بر فوايد متفرقه و مقاصد متشتته و خطب معتبره منسوبه و كلمات قصار نبويه و خطب موجزه علويه و اعمال و اذكار و آثار و اخلاق و اخبار مرويه و قصايد و اشعار فصيحه و تراجم علماء و شعراء خاصه و عامه و ديگر مطالب مهمه و نفيسه .

(٤) **مجلد تتمه محرم** (في ٣٥٢ صفحه) دو كتاب نوشته و هنوز بطبع نرسيده .

منتخب المقاصد و منتجب الفوايد مشتمل بر هفت مجلد انتخاب از كتب طريفه و نفيسه الشرطيه بغير و فيها ما تشتهيه الأنفس و تلذ الأعين .

(٥) **مجلد اول** في (٧١٥ صفحه) از (٢٨) كتاب انتخاب شده .

مؤلفات صاحب وقايع

(٦) **مجلد دوم** في (٧٢٢) صفحه از ٤١ كتاب انتخاب .

(٧) **مجلد سيم** في (٦٢٠) صفحه از (٣٥) كتاب .

(٨) **مجلد چهارم** في (٣٤٥) صفحه از (١٤) كتاب .

(٩) **مجلد پنجم** في (٣٥٣) صفحه از (٣٩) كتاب .

(١٠) **مجلد ششم** في (٢٧٢) صفحه از (٤) كتاب .

(١١) **مجلد هفتم** في (٣٩٤) صفحه از (٤٠) كتاب انتخاب و هنوز تمام نشده) .

(١٢) **هدية المؤمنين** في اصول الدين في (٧٠) صفحه ولم يتم .

(١٣) **عدة السفر و زبدة الحضر** في (٩٥) صفحه مشتمل بر پنجاه و شش مجلس موجزه متفرقه .

(١٤) **مجالس المحدثين** في (١٤٥) صفحه محتوى بر پنجاه و يك مجلس مفصله متنوعه .

(١٥) **تحفة الأحباء في شرح قصيدة سيد الشعراء** في (٦٤) صفحه .

و اين اولين تاليف فقير است كه در زمان تحصيل ايام تعطيل سنه ١٣٠٥ روز شنبه ٢ ذي الحجة الحرام ابتداء و دوشنبه ٢٥ همان ماه اختتام پذيرفته و در اين وجيزه بيان لغات ابيات و شرح احوال ناظم و تفصيل اخبار اشعار و منظومات ديگر سيد ره شروحا مذكور است .

(١٦) **ذخائر الأسفار** في (١٠٤) صفحه و در اين وجيزه آنچه در مسافرت خود و زيارت مشهد مقدس سنه ١٣٥٢ و سفر مشهد مقدس سنه ١٣٥٣ در زنجان و طهران و قم محميه و ارض اقدس رضويه على ساكنها الاف الثناء والتحيه از كتب نفيسه و طريفه بنظر رسيده ثبت گرديده .

(١٧) **طرائف اللطائف** في (١١١) صفحه طرايف هشت كتاب مفصل با شرح كثير مقاصد منقوله از كتب ديگر مذكور است .

(١٨) کلمهٔ جامعه فی (٤٧٠) صفحه محتوی بر عقاید و مسائل و قصاید و احوال حضرت صدیقهٔ طاهره و جمعی از ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین و دیگر مقاصد مهمه

(١٩) تلخیص مجلد رجب و شعبان فی (٣٢٠) صفحه .

(٢٠) تلخیص مجلد محرم فی (٢٤٠) صفحه

(٢١) منتخب کفایة الموحدین و گنجینهٔ الأسرار و روضة الأبرار فی (٤٢) صفحه

(٢٢) منتخب لجة الأخبار الموسوم بقطرات اللجة فی (٢٨٠) صفحه .

(٢٣) منتخب نجة و قصص العلماء در احوال نواب اربعه و جمعی از علماء امامیه فی (١١٤) صفحه .

(٢٤) فهرس وقایع الأیام فی (٣٠٠) صفحه احوال جمیع ایام بطور اشاره و فهرست آنها از مدارک و کتب مضبوطست و در همهٔ شهور سی روز متفرقه کرده است .

(٢٥) کفایة الأنام فی وقایع الأیام فی (٢٨٠) صفحه وقایع دیگر دههٔ محرم با وقعهٔ طف اجمالاً مذکور است .

این بیست و پنج کتاب است با اسم و عنوان و (٢٥) کتاب بلکه زیاده از قبیل قصاید عربیه و فارسیه و تلخیص و انتخاب کثیره از نوادر کتب اخبار و مقاتل و مقاصد متفرقه در مکتبهٔ فقیر بخط این قاصر حاضر است امید آنکه بعد از وفات هر کسی که استفاده بنماید از دعاء خیر فراموشم نفرماید .

الأحقر حاج ملا علی واعظ تبریزی خیابانی چهارم شهر ربیع الثانی

(١٣٥٥)

از اشهر و اعلم و ادبا بوده مخفی نگردد که از کثرت علم و وجود ابد آن بزرگوار در اوایل عمر در هشت سال در آن شهر محروسه شان در خدمت رئیس العلماء آقا حسین خوانساری و خاتم المجتهدین مولانا محمد باقر خوانساری و عارف ربانی مولانا محمد محسن کاشانی و شیخ المحدثین مولانا محمد باقر مجلسی و سید میرزا جزایری تلمذ نموده و بر عالم عالم البیان مسلم البرهان ... از توصیف و بیان شده است علماء اعلام و اذکیاء عالم عظام گردیدند اکثر از کتب علوم ایشان مانند قاموس اللغة و کتب اربعه حدیث و تفسیر بیضاوی و غیرهم در بدایت تحصیل بخط

کبوتر نامه بر راجع بصفحهٔ (٢٨١)

سید جلیل نسابه احمد بن علی الحسنی المتوفی سنهٔ ٨٢٨ در کتاب عمدة الطالب فی نسب آل ابیطالب که اشهر و اوثق کتب انساب است و در ص ٢٤٨ در ترجمهٔ سید ابو الحسن محمد الشریف از احفاد حسین ذو الدمعه پسر زید شهید ابن الامام زین العابدین علیه السلام گوید و کان وجیها متمولا لم یملک احد من العلویین ما ملک من الأملاک و الأموال و البشایا قیل انه زرع فی سنة واحدة ثمانیة و سبعین الف جریبا و صادره بهاء الدولة بن بویه علی الف الف دینار عینا و اعتقله سنتین و عشرة اشهر و الزمه یوم اطلاقه لتسعین الف دینار که او مرحوم وجیه متمول بود و هیچیک از علویین را آنقدر اموال و املاک و زراعت و فلاحت نبود و بعضی گفته اند که در یکسال بتنهائی هفتاد و هشت هزار جریب زمین را زراعت فرمود ❊ و بهاء الدوله بن بویه از روی حسد ابو الحسن شریف را هزار هزار اشرفی عین طلا مصادره و جریمه کرد و دو سال و ده ماه بدون تقصیر محبوس نمود و روز یکه خلاص کرد دوباره نود هزار اشرفی مصادره نمود و من اغرب حکایاته انه کان جالسا فی الدیوان و المطهر بن عبد الله وزیر عز الدوله بن بویه فی الدیوان و از عجیبترین حکایات این است که وقتی در دیوان جلوس فرموده بود و مطهر بن عبد الله وزیر عز الدوله بن بویه در دیوان حاضر بود در این حال توقیعی بدو رسید که رسول قرامطه بکوفه میرسد و شایسته چنان است که برای تهیهٔ اسباب و چیزها بکوفه مکتوب بشود مطهر بن عبد الله وزیر آن توقیع را بشریف نشان داد و بدو اشارت کرد که یکی را بعنوان این خدمت با شخص رسول بکوفه روانه دارد و منزل و ما یحتاج او را فراهم کند و از آن پس وزیر ببعض مهمات دیوان مشغول گردید و ساعتی با آن حال بود و چون ملتفت گشت شریف را فارغ البال و آسوده خیال بر جای خود نشسته دید از روی تعجب گفت که ای شریف این امر و این قضیه از آن امور نباشد که بتهاون و تکاسل بگذرد شریف گفت همانا من بجانب کوفه رسول نفرستادم و جواب باز آمد که در تهیهٔ اسباب کار هستند

(صحیح)

نوادر کتاب رو نموده و نقل از جهاد و نیز بخط ارجابه کتب عالی که در کتابخانه جمیع ذراست کتابی نبود که حواشی و تعلیقات نفیسه خود ننوشته تا تصحیح او در بیان تعداد زیاد جلیله بخط او موجود و دو مؤلفات و تصنیفات نفیسه السید الجلیل الفقیه المحدث کان من اعاظم علماء الله الجزائری و افاخم فضلاء المتأخرین الناصرین اهل عصره والعربیة والادب الفقه والحدیث رئیس القرآنیة علی اساتید الفنون من اطراف و له کتب الفضائل و التصنیف اخذ عن بعض اجلاء الاصفهان ما لا بحار کتب و فضائل و فوائد فیها الفضائل و نفائس من الافنان

متعجب لوزیر من ذلک وسأله فاخبره ان عنده ببغداد طیوراً کوفیة وبالکوفة طیوراً بغدادیة فلما امر الوزیر بالامر بادر بان یکتب الی الکوفة علی الطیر وجاء الخبر بوصول الکتاب فی امتثال الاشارة وزیر از این امر تعجب کرد واز وی از چگونگی امر پرسید نگرفت شریف اورا خبر داد که اخیراً بعنوان مرغهای معلم کوفی در کوفه طیور بغدادی بر اسب وچون تو بامر ای ندیم اشارت فرمودی من فرمان کردم تا بتوسط مرغ یعنی کبوتر نامه برنکوفه مکتوب بفرستند وهم اکنون خبر باز رسید که آن مکتوب بکوفه وصول یافت وایشان باطاعت امر مشغول هستند ..

(کبوتران عکس بردار)

در شماره ۳۳۸۹ عصر پنجشنبه ۲ ذی الحجة الحرام سنة ۱۳۵۹ سال دوازدهم جریدهٔ اطلاعات طهران ص ۲ می نگارد

کبوتران عکاس : اینطور که ما دیدیم از کبوتر قاصد استفاده های مهمه بعمل میاید یعنی بوسیلهٔ این کبوترها در فضا عکس برداری میکنند یکنفر المانی یکنوع دستگاه عکاسی ظریف وکوچکی اختراع کرده که در موقع لزوم آنرا به سینهٔ کبوتر قاصد متصل کرده اند واین دستگاه طوری ساخته شده که خود بخود میتواند از دو الی هشت عکس فوری بردارد *

دستگاه مزبور مورد آزمایش قرار گرفته ونتایج خوبی داده است مخترع در موقعیکه میل دارد از فضا عکس در بعضی مناظر بعضی جنگها بعضی معابر وورود خانه ها یا بعضی از دسته های سربازان را عکس بردارد کبوترهای قاصد (بیخشید کبوترهای عکاس) را در سبد گذاشته وبسینهٔ هریک دستگاه عکاسی جدید الاختراع خود را متصل نموده و پرواز میدهد این دستگاه وزنش فقط ۱۵ گرم است وکبوتر عکاس میتواند آنرا با خود در یک فاصلهٔ صد کیلومتر حتی صد وپنجاه کیلومتری ببرد وپس از استفاده های منظوره برگرداند *

[illegible] (شیراز)

(اسامی کتبی که در این مجلد تتمهٔ محرم الحرام از کتاب وقایع)

(الایام در متن وحواشی بلاواسطه ازانها نقل شده بترتیب)

(حروف تهجی بدین قرار است)

۱ - ابصار العین للعالم المحقق الجلیل الشیخ محمد السماوی دامت برکاته .

۲ - آثار احمدی تالیف الشیخ الفاضل الکامل احمد بن تاج الدین حسن استرابادی از علمای ثامنه وگفته که این کتاب من لب کتاب روضة الاحباب وکتب دیگر است .

۳ - آثار الشیعة الامامیة العالم الفاضل الخبیر الشیخ عبد العزیز الجواهری دامت فیضه .

۴ - آثار العجم تالیف مرحوم میرزا محمد نصیر حسینی شیرازی ملقب بمیرزا آقا ومتخلص بفرصت ابن میرزا جعفر متخلص ببهجت که در سنه ۱۳۱۳ اختتام تالیف ودر سنه ۱۳۱۴ اتمام طبعش در بندر معمورهٔ بمبئی بوقوع پیوسته .

۵ - آثار القیامة فی حجج الکرامة للسید محمد صدیق حسن خان صاحب اتحاف النبلاء من فضلاء العامة واتمه فی سنة ۱۲۹۲ وکان معاصراً لصاحب عبقات الانوار ونقل کثیراً من اتحاف النبلاء فی مجلدات العبقات .

۶ - الاحتجاج للشیخ الجلیل العلامة احمد بن علی بن ابیطالب الطبرسی من مشایخ ابن شهر آشوب قدس سرهما .

۷ - احسن الودیعة للسید السند الادیب السید محمد مهدی الموسوی الاصفهانی الکاظمی اطال الله بقائه ودر سنة ۱۳۴۵ در بلدهٔ کاظمیة علی ساکنها الاف الثناء والتحیة بحد طبع رسیده وبخزانهٔ کتبش داخل شدم وچندی از تالیفات خود وخطوط مرحوم آیة الله صاحب روضات الجنات را ارائه فرمود ومکتبهٔ عظیمه داشت وپیوسته مشغول تالیف وتصنیف بود .

[illegible] (مولانا)

وفقه الله وايده لنصرة الاعلام بمحمد وآله الكرام في درس ما فرت دوم هج نيز دركاظميه باجناب ايشان
ملاقات اتفاق افتاد وباستدعاء داعی ترجمه حالات واسامی مؤلفات ومصنفات خود را مرقوم
فرمودند انشاء الله در محل خود مذكور خواهد شد ...

۸ - **اداب المتقين** تاليف عالم كامل حاج ملا احمد ره ساكن قريه محمد اباد رستاق كه
درسنه هشتاد وهفت سالگی تاليف فرموده ودر اين كتاب گويد كه هيجده هزار عالم يعنی از
انواع عوالم امكان بمثابه اعضاء وجود مقدس رسول عالميان است ووجود مطهر ان
حضرت بمنزله روح وبدن است وتفصيل مطلب در اين وجيزه ص ۱۰۲ در ذيل ترجمه صاحب
ناسخ مذكور است .

۹ - **الأدب العصري في العراق العربي** تاليف رفائيل بطی مصری از ادباء
معاصرين كه درسنه ۱۳۴۲ درمطبعه سلفيه مصر طبع شده .

۱۰ - **اربعين الحسينيه** تاليف عالم محقق المعی الحاج ميرزا محمد القمی ره المتوفی سنه ۱۳۳۲

۱۱ - **الأرشاد** للشيخ المتقدم الوحيد محمد بن محمد بن النعمان المفيد ره المتوفی سنه ۴۱۳

۱۲ - **الأستيعاب** للشيخ الحافظ ابوعمر يوسف بن عبد البر القرطبی المالكی المتوفی سنه ۴۶۳
وجمله از ترجمه اش با ذكر تفصيلی از كتب مؤلفه در احوال اصحاب در اين وجيزه ص ۲۰۴ الی ۲۳
مسطور است .

۱۳ - **اعلام الورى** للشيخ امين الدين ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی ره المتوفی سنه ۵۴۸

۱۴ - **اقبال الأعمال** للسيد رضی الدين علی بن طاوس الحسنی الحلی المتوفی سنه ۶۶۴

۱۵ - **الأمالی** للشيخ رئيس المحدثين محمد بن علی بن الحسين بن بابويه القمی ره المتوفی سنه ۳۸۱

۱۶ - **الأمالی** للشيخ الأعظم الأقوم المفيد قدس الله سره

۱۷ - **الأمالی** للعالم الحبر الملی الشيخ ابی علی الحسن بن شيخ الطائفه محمد بن الحسن
الطوسی رضوان الله عليهما .

مولانا المجلسی بذلك لكثرة ما اودعه
من الاشعار العرفانية والمقامات
الوجدانية وان كان فيه كثير من
المطالب اللطيفة والفوائد الشريفة
التی قلما توجد فی غيره وقيل انه
عرض نسخة على شيخه المجلسی صاحب
بحار الانوار فقال العلامة المجلسی
هذه بضاعة ... مردودة
وكذا ذكره جمع من الناس وتوفی
الله ليلة الجمعة الثالثة والعشرين
من شوال السنة اثنتی عشرة ومائة
بعد الالف بعد وفاة شيخه المجلسی
بسنتين تقريبا فليلاحظ ودر
نجوم السماء گويد چون از جزيره
عازم شوشتر شد در آن اوان
حكومت شوشتر از بلد وبلوك
به فتحعلی خان كه از
غلامان

۱۸ - **انوار حسينی** ترجمه عاشر البحار للعالم الفاضل ملا محمد حسين غلام ره من علماء
عهد السلطان حسين الصفوی الفه سنه ۱۱۳۳ وترجمه احوالش دراين ذاب ص ۷۵ مذكور است

۱۹ - **بحار الأنوار** البحر المحيط آية الله العلامة محمد باقر المجلسی ره المتوفی سنه ۱۱۱۱

۲۰ - **بحر العلوم** للسيد الجليل النحرير الأمير زاحسن الزنوزی صاحب رياض الجنة من
تلامذة الوحيد البهبهانی وميرزا مهدی الشهرستانی واقا سيد علی رضوان الله عليهم وشرح از
احوالش در مجلد صيام ص ۵۱ الی ۵۳ مذكور است .

۲۱ - **بصائر الدرجات** للشيخ الثقة الجليل محمد بن الحسن الصفار القمی ره المتوفی سنه ۲۹۰

۲۲ - **تاج مرصع** للشيخ الفاضل الأديب الشيخ طنطاوی المعاصر صاحب التفسير الموسوم بالجواهر

۲۳ - **تاريخ حلب** لقاضی القضاة شيخ الاسلام محمد بن الشحنة الحلبی الحنفی المتوفی
سنه ۸۱۵ صاحب روض المناظر وترجمه او در مجلد منزلة العقبات وكشف الظنون در باب الراء واين
وجيزه با ذكر طرائف كثيره از روض المناظر ص ۲۷۹ الی ۲۸۴ مضبوط است .

۲۴ - **تاريخ عالم آرای عباسی** تاليف اديب كامل اسكندر بيك منشی از فضلاء
عهد شاه عباس صفوی ومعاصر مير باقر داماد وشيخ بهائی قدس سرهما ودر سنه ۱۰۲۵ هجری
تاليف كرده وتاريخ بس معتبر ومضبوطی است وصاحب رياض العلماء ونجوم السماء وروضات
الجنات وغيرهم از وی نقل وبامندرجاتش استشهاد واستناد می نمايند .

۲۵ - **تبر المذاب** للسيد احمد بن محمد بن احمد الحافی الحسينی الشافعی وترجمه او در
روضات الجنات ص ۹۳ در ذيل ترجمه محمد بن ادريس الشافعی ودر اين وجيزه با ذكر جمله
از مطالب كتابش ص ۲۸۷ الی ۹۳ مسطور است .

۲۶ - **تحفة الزائر** للعلامة المجلسی قدس الله سره القدوسی .

۲۷ - **تذكرة الخواص** لأبی المظفر شمس الدين يوسف الحنفی سبط ابن الجوزی المتوفی سنه ۶۵۴

۲۸ - **تظلم الزهراء** للعالم الصفی الزكی رضی بن نبی القزوينی ره ودر اين وجيزه

خاتمه سلاطين صفويه بعد
تعلق ذات شان واعيان و
اركان دولت با وزراء تا دو نجف
تا استقبال ومقدم اورا
باكرام واعزاز تلقی نمودند و
بالتماس خان ... وتوطن زيارت
خلد ... استدعا كردند و
... فضلا ...
اين بزرگوار اختيار نموده و
... وطن اختيار ...
از ... وتا ... بلدو
اوگرويد ودر ... ازان
ملوك عاشقانه ... حلقه
بزرگوارش ... كشيدند و
از ... اورا ... شاه ...
واز پيشگاه پادشاه صفوی
رقاب شاه سلطان ... و
منصب جليل شيخ الاسلامی و
قضاوت وتدريس ونيابت
صدارت وامامت
جمعه

تفصيلى ازوى وسيمش افارضى قزوينى صاحب لسان الخواص باذكر بعضى از فوايد مهمه ص ١١٢ الى ٢١ مزبوراست .

٢٩ – **تفسير الامام** الحسن بن على العسكرى صلوات الله عليهما .

٣٠ – **تفسير برهان** للسيد الجليل العلامة السيد هاشم بن سليمان البحرانى المتوفى سنة ١١٠٧

٣١ – **تفسير صافى** للعالم المحدث المحقق الشيخ محمد المدعو بالمحسن بن مرتضى الكاشى المتوفى سنة ١٠٩١

٣٢ – **تفسير فرات بن ابرهيم الكوفى** رضوان الله عليه .

٣٣ – **تفسير القمى** للشيخ الجليل الأقدم على بن ابرهيم القمى الذى يروى عنه الكلينى قدس الله سرهما .

٣٤ – **ثواب الأعمال** للشيخ الأجل حجة الاسلام الصدوق عليه الرحمة

٣٥ – **جلاء العيون** لآية الله العلامة المجلسى طيب الله رمسه .

٣٦ – **جنة الأمان الواقية** المشتهر بالمصباح للشيخ تقى الدين ابرهيم بن على العاملى الكفعمى ره وتاريخ تاليف المصباح سنة ٨٩٥

٣٧ – **جنة المأوى** لثقة الاسلام الحاج ميرزا حسين النورى ره المتوفى سنة ١٣٢٠ وترجمه احوالش در مآثر وآثار ص ١٥٥ ومجلد اول احسن الوديعة ص ٨٩ مذكوراست ومولوى سيد محمد مرتضى جونپورى هندى وشيخ محمد سراج الدين التبتى اليمانى نيز تاريخ حيات ومصنفات آن عالم ربانى را ضبط كرده اند ومفصلا در مجلد صيام ص ٣٥ منقولست .

٣٨ – **حجة السعادة فى حجة الشهادة** للوزير المعظم محمد حسن خان اعتماد السلطنه صاحب المآثر والآثار وخيرات حسان ومآثر السلطان ومرآة البلدان ناصرى ومطلع الشمس از اجزاء مرآة البلدان ومنتظم ناصرى كه از رشحات قلم سعادت رقم آن فاضل يگانه وعالم فرزانه در آفاق عالم منتشر است .

٣٩ – **حوض النهر فى شرح ارجوزة روض الزهر** للسيد حيدر الحسنى

دجماعت وتوليت مسجد جامع دارد بمعروف ونهى از منكر ونابر منابر شريعت بلد وبلوك ونابر بلاد وتدريس علوم مشغول شد وهمه را از اشغال كثيره بهيچ نسوده تصنيف كرد واز مآثر اقلام او شرح كبير تهذيب الاحكام مشتمل بر دوازده مجلد وبعد از آن تصرفات واختصار از آن در آن نموده شرح صغير آن گردانيد تمام در دو هشت مجلد اقتصار نمود شرح استبصار سه مجلد شرح عوالى اللآلى دو مجلد رياض الأبرار سه مجلد نوادر الأخبار دو مجلد شرح توحيد صدوق شرح احتجاج موسوم به قاطع اللجاج شرح عيون الأخبار شرح روضه كافى درر

الشهرزورى المعروف بكردستان المتصل باذربيجان والنسخة كتبت من نسخة الشارح بامر سليمان باشا والى شهرزور سنة ١٢٤٨

٤٠ – **حيات القلوب** للعلامة المجلسى رضوان الله عليه .

٤١ – **خرايج وجرايح** للشيخ قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندى من مشايخ ابن شهراشوب قدس سرهما المتوفى سنة ٥٧٣ .

٤٢ – **خصايص الحسينية** للشيخ الافقه الأعظم الحاج شيخ جعفر التسترى ره المتوفى سنة ١٣٠٣ وشرح حالش در دار السلام نورى ص ٣١٠ والمآثر والآثار ص ١٣٨ ومجلد اول احسن الوديعة ص ٩٢ واين وجيزه ص ٣١٥ الى (٢٨) مضبوطست .

٤٣ – **خلاصة الأثر فى اعيان القرن الحاديعشر** للعالم الخبير محمد امين بن فضل الله المحبى الحنفى المتوفى سنة ١١١١ وترجمه او وتفصيل كتب مؤلفه در تراجم قرن حاديعشر وقرن سابع وثامن وعاشر در اين وجيزه ص ٢٠ الى (٢٣) مذكوراست .

٤٤ – **خلاصة الأقوال** لآية الله العلامة جمال الدين حسن بن يوسف بن مطهر الحلى ره المتوفى سنة ٧٢٦ .

٤٥ – **خلاصة المنهج** للمولى فتح الله بن شكر الله الكاشى ره المتوفى سنة ٩٨٨ .

٤٦ – **دار السلام** للعالم الفقيه الشيخ محمود العراقى ره وكان من المعاصرين وشرح حالش در اين وجيزه ص ٨٩ الى ٩٣ مسطوراست .

٤٧ – **الدمعة الساكبة** للفاضل المتتبع الحاج ملا باقر البهبهانى ره وجملة از ترجمه اش در اين عجاله ص ٢٤ الى ٣٠ مذكوراست .

٤٨ – **ديوان السيد جعفر الحلى** ره وقد جمعه اخوه السيد الورع الفاضل السيد هاشم وطبع فى صيدا (المسنة ١٣٣١) .

شرح ابن بابويه وكتاب جهد ودر دار كرمنو وطواف مشهد مقدس رضوى عليه التحية والثناء اوقات گرانبهاى گرامى را مصروف افادات كرد وبيك بعد ادبه صرف ارشاد واسعادت عظمى روزگار از آن شناخت بنا *رحمه* السيد على ... الرحمن العلوى مؤلف ١٢٤٢ ... بن جواهر ... عنوان الناجية الكبرى الشاملة على ... الكتب الوافية ... الرباع بينها وبين التفنن ... الاربع والانقطاع فيها ... خاصه والتفكر والتمام ... النبيان الى الاولى

من تعاليق الشيعة الامامية الاثنى عشرية خرج منها الكثير من اكابر علمائنا ومع غيرهم من اعاظم فقهائنا كالعلامة السيد نعمة الله الجزائري واولاده والفاضل الجليل الشيخ عبد النبي الجزائري صاحب كتاب حاوي الاقوال وغيرهم من فحول الرجال (منه)

ذكر بعضی از تراجم چند از اعاظم علماء و مجتهدین مراجع التقلید که با این احقر مؤلف کتاب معاصر بودند رضوان الله علیهم اجمعین * جمله از ... ترجمه مرحوم آیة الله آقای حاج سید حسین آقای کوه کمرئی قدس سره

٤٩ – ذخيرة الدارين للسيد المحدث الفريد السيد عبد المجيد الشيرازي الحائري المتوفى سنة ١٣٤٥ واجمالى از احوالش در اين وجيزه ص ٢١٥ مضبوط است .

٥٠ – كتاب الرجال للشيخ الثقة الجليل احمد بن على النجاشى ره المتوفى (سنة ٤٥٠)

٥١ – رسالهٔ رد طنطاوى للعالم الجليل الألمعى آقا ميرزا محمد على الأوردبادى الغروى دامت فيوضاته ودر اين رسالهٔ شريفه كه تمامها در اين وجيزه منقول است اخبار كثيره در تعظيم قبور مقدسه با نحاء نكريرا از شصت كتب معتبرهٔ عامه نقل فرموده .

٥٢ – رسالهٔ رد وهابيه لآية الله العلامة السيد حسن الصدر الكاظمى ره المتوفى سنة ١٣٥٤ وترجمه او مفصلا در خاتمهٔ صيام ص ٤٠٤ الى ٤٧١ مضبوط است .

٥٣ – روضة الأحباب للسيد المحدث جمال الدين ميرزا عطاء الله الشيرازى الشافعى المتوفى سنة الف من الهجرة وترجمه اش در اين وجيزه با ذكر جمله از نوادر كتابش ص ٢٢٤ الى ٥٨ مذكور است .

٥٤ – روضة الشهداء للعالم الفاضل كمال الدين ملا حسين الواعظ الكاشفى السبزوارى ره المتوفى سنة ٩٠٦ ... الف سنة ٧٤٢ .

٥٥ – روضة الواعظين للشيخ السعيد الشهيد محمد بن احمد الفارسى الفتال النيسابورى من مشايخ ابن شهرآشوب قدس سرهما .

٥٦ – رياض الأحزان للفاضل المؤتمن ملا محمد حسن القزوينى ره من علماء المائة الثالث عشر .

٥٧ – رياض الجنة للعالم المضطلع النحرير ميرزا حسن الزنوزى ره صاحب بحر العلوم .

٥٨ – ريحانة الأدب فى تراجم المعروفين بالكنية او اللقب للعالم الفاضل البارع الآقا ميرزا محمد على التبريزى الخيابانى دامت افاضاته .

٥٩ – رياض العلماء للعالم المتبحر النقاد الأمير ميرزا عبد الله التبريزى الأصفهانى الشهير بالأفندى ره المتوفى فى عشر الثلثين بعد المائة والألف وتفصيل از احوالش در كتاب صيام

در مآثر و آثار ص ١٣٨ گوید آقا سید حسین ترک ... محقق و مدقق علامه اقران بلا منازع ... بعد در میان ... منصب الاعاظم ... اتقیا منصب الاسلام ... عدیل ... العالم ... شاگرد ... [illegible] ... تحصیل ... در ... اعتبار ... لسان ... در اصول و فقه اسلوبی ... و مشی ... و اثبات ... اثبات ... مجلس ... اثبات *

ص ٤٧ الى ٧١ وص ٤٤٣ الى ٤٤٥ مذكور است .

٦٠ – رياض المصائب للسيد المحدث سيد محمد مهدى بن السيد محمد جعفر الموسوى التبريزى ره صاحب خلاصة الأخبار وغيره وقد فرغ من تاليفه سنة ١٢٤٣ .

٦١ – زهر الربيع للسيد المحقق العلامة السيد نعمة الله الجزايرى ره المتوفى سنة ١١١٢ .

٦٢ – سجادية ناسخ للفاضل الأديب ميرزا عباسقلى خان سپهر ثانى فرغ من تاليفه سنة ١٣١٤

٦٣ – سلافة العصر للسيد صدر الدين السيد عليخان الشيرازى المدنى ره المتوفى سنة ١١٢٠

٦٤ – سلك الدرر فى اعيان القرن الثانى عشر للفاضل الخبير السيد محمد خليل الأفندى الحنفى .

٦٥ – سواطع الأنوار فى تقريضات عبقات الأنوار ودر اين رسالة آنچه بيست وهشت تن از معظمين حجج الأسلام ومعروفين علماء اعلام در وصف عبقات مرقوم فرموده اند مذكور است ولى چون تقريض مرحوم آية الله حاج شيخ زين العابدين مازندرانى اجمع وانفع ومحتوى بر فوايد مهمه ونصايح عظيمه بود لذا بالتمام در اين وجيزه ص ٨٣ الى ٩٩ ثبت گرديد .

٦٦ – شرح شافية ابى فراس للسيد المحدث المحقق السيد محمد بن امير الحاج الحسينى ره فرغ من تاليفه سنة ١١٢٤ وترجمهٔ ابو فراس ناظم قصيدهٔ ميميه موسومه بشافيه در مجالس المؤمنين ودر روضات الجنات ص ٢٠٠ ومجلد صيام ص ٨٨ مذكور است ودر سنه ٣٢٠ كشته شده .

٦٧ – شرح كافى للعالم الفاضل ملا خليل بن الغازى القزوينى ره المتوفى سنة ١٠٨٩) .

٦٨ – شرح كافى للعالم الجليل ملا محمد صالح المازندرانى المتوفى سنة ١٠٨١ .

٦٩ – شرح نهج البلاغة لعبد الحميد بن ابى الحديد المعتزلى وكان مولده سنة ٥٨٦

٧٠ – شفاء الصدور للعالم المحقق الألمعى الحاج ميرزا ابو الفضل الطهرانى العسكرى المتوفى سنة ١٣١٧ وترجمه اش در مجلد اول الحسن الوديعة ص ١٢٣ مسطور است .

۷۱ – شهاب الأخبار للقاضي ابي عبد الله محمّد بن سلامة القضاعي العاقي المناصر للشيخ الطّوسي قدّس سرّه المتوفّى سنة ۴۵۴ .

۷۲ – كتاب الشّهاب في الحكم والآداب للشيخ الجليل النّحرير يحيى البحراني رضوان الله عليه .

۷۳ – ضياء الشّهاب للشيخ قطب الدّين سعيد بن هبة الله الرّاوندي ره .

۷۴ – طرائف للسيد الأجلّ علي بن طاوس قدّس سرّه .

۷۵ – عصر المأمون للفاضل الاديب الدكتور احمد فريد رفاعي المصري من افاضل العصر .

۷۶ – علل الشّرائع للشيخ الأجلّ الصّدوق محمّد بن علي بن بابويه القمي ره .

۷۷ – عوالم العلوم للعالم المتتبّع الخبير الشيخ عبد الله بن نور الله البحراني من تلامذة العلاّمة المجلسي رضوان الله عليهما .

۷۸ – كتاب غيبت لشيخ الطّائفة محمّد بن الحسن الطوسي ره المتوفّى سنة ۴۶۰ .

۷۹ – غيبة الدّمعة السّاكبة للعالم الفاضل الحاج ملاّ باقر البهبهاني ره .

۸۰ – فرحة الغري للسيد غياث الدين عبد الكريم بن احمد بن طاوس ره المتوفّى سنة ۶۹۳ .

۸۱ – فصول مختاره للسيد الأجلّ ابي القاسم ذي المجد علي بن الحسين بن موسى الموسوي ره المشهور بالسيد المرتضى الملقب بعلم الهدى المتوفّى سنة ۴۳۶ .

۸۲ – فضائل السّادات للسيد الجليل النحرير السيد محمّد اشرف سبط ميرزا باقر الداماد رضوان الله عليهما و ذكر از ترجمه اش در مجالس صيام (۶۰۴) مذكور است .

۸۳ – فهرس ابن النديم ابي الفرج محمّد بن اسحق النديم البغدادي الورّاق الكاتب الفاضل الخبير الامامي ره وقد جوّد فيه واستوعب استيعابا يدلّ على اطّلاعه على فنون من العلم وتحققه بجميع الكتب وهو مطلع على كل ما الّف باللغة العربية في كل فنّ ديني او فلسفي او تاريخي او ادبي هذا الى الدقة المتناهية في تحرّي الحق فما رآه يقول قد رأيته وما سمعه ينصّ على انه لم يره ويخلي نفسه من تبعته وكانت ولادته في جمادى الآخرة سنة ۲۹۷ وتوفي يوم الاربعاء لعشر بقين من شعبان سنة ۳۸۵ .

۸۴ – قاموس المعارف للعالم الفاضل الملي الميرزا محمّد علي التبريزي الخياباني دامت فيوضاته .

۸۵ – قرب الإسناد للشيخ الجليل الثقة عبد الله بن جعفر الحميري ره من اصحاب ابي محمّد العسكري صلوات الله عليه .

۸۶ – قصص العلماء للعالم الفاضل الميرزا محمّد بن سليمان التنكابني ره فرغ من تاليفه سنة ۱۲۸۹ .

۸۷ – قمقام زخّار للفاضل الاديب الحاج معتمد الدوله فرهاد ميرزا ره المتوفّى سنة ۱۳۰۵ وتفصيل حالاتش در مآثر و آثار ص ۱۹۵ و گلزار اكبري ص ۶۰۱ و مجلّد دوّم احسن الوديعه ص ۲۴۳ واين وجزه ص ۶۶ الى ۷۴ مسطور است .

۸۸ – كافي للشيخ الأجلّ ثقة الإسلام محمّد بن يعقوب الكليني الرّازي ره المتوفّى سنة ۳۲۹ .

۸۹ – كامل البهائي للشيخ الجليل عماد الدين الحسن بن علي الطبري المازندراني المعاصر للخواجه نصير الدين الطوسي والمحقق الحلي قدّس سرّهم و در اين وجيزه جمله از ترجمه اين عالم يگانه با ذكر مؤلفات نفيسه و تعيين موضوع هر يكي و ذكر جمّ غفيري از مطالب اين سفر جليل ص ۳۰۰ الى (۳۱۱) منقول است .

۹۰ – كامل التّواريخ لعزّ الدين علي بن اثير الدين الجزري صاحب اسد الغابة في معرفة الصحابة المتوفّى سنة ۶۳۰ و اجمالي از احوالش ص ۲۰۹ الى ۲۱۱ مذكور است .

۹۱ – كشف الأستار لثقة الأسلام الحاج ميرزا حسين النوري رحمه الله تعالى .

۹۲ – كشف الظّنون للعالم الخبير كاتب چلبي مصطفى بن عبد الله الشهير بحاجي خليفه المتوفّى سنة ۱۰۶۸ .

۹۳ – گلزار اكبري للشيخ الكبير العلاّمة الحاج شيخ علي اكبر النهاوندي المشهدي دامت بركاته وقد الّفه سنة ۱۳۲۴ و ترجمه احوالش در اين وجيزه ص ۷۸ الى ۸۷ مسطور است .

۹۴ – كلمه طيّبه للعلاّمة النوري نوّر الله مرقده .

۹۵ – كمال الدّين للشيخ الأجلّ الصّدوق قدّس الله سرّه .

۹۶ – گنج دانش تاليف مورّخ بصير محمّد تقي خان متخلّص بحكيم ره كه در سنه هزار و سيصد و پنج هجري تاليف كرده .

٩٧ – لجة الأخبار تاليف فاضل خبير ميرزا هاشمخان تبريزى شاه بندر مصر بابتكار
در عرض هفده سال ايام سياحت خود نوشته ونسخه منحصر بخط خود مؤلف وفيها ما تشتهيه
الأنفس وتلذ الأعين ودر سنه ١٢٩٢ خاتمه يافته .

٩٨ – مآثر وآثار للوزير المعظم محمد حسن خان اعتماد السلطنه ره در تراجم علماء اعلام
وتاريخ حيات فضلاء كرام سنين اربعين دولت ناصرى وفرغ من تاليفه سنه ١٣٠٦

٩٩ – مثير الأحزان للشيخ نجم الدين جعفر بن محمد بن نما الحلى من مشايخ العلامة قدس سرهما

١٠٠ – مجالس المؤمنين للقاضى نور الله بن شريف الدين الحسينى الشوشترى المعاصر
للشيخ البهائى رضوان الله عليهما صاحب احقاق الحق ومصائب النواصب وصوارم المهرقة .

١٠١ – مجمع البحرين للشيخ فخر الدين بن طريح النجفى المعاصر للعلامة المجلسى رحمهما الله .

١٠٢ – مجمع البيان للشيخ امين الدين ابى على الفضل بن الحسن الطبرسى ره المتوفى سنه ٥٤٣

١٠٣ – مجمع الفصحاء تاليف مرحوم رضا قليخان ملقب بامير الشعراء ومتخلص بهدايت از
فضلاء عهد ناصرى صاحب سه مجلد تاريخ صفويه ومن بعدهم كه بروضة الصفا ملحق گشته
ساخته واز آثار بزرگوارش يكى هم فرهنگ انجمن آراى ناصرى كه الحق محققانه برداخته ومظاهر الانوار
در احوال كرام اشتمال ائمه اطهار عليهم السلام ورياض العارفين ايضا در احوال شعراء واشعار
ايشان واما اين مجمع الفصحاء جامع قاطبه طرفاء الآثار بايد فضلاء ومنتخب منظومات ايشان
در دو مجلد ضخيم رحلى بترتيب حروف هجى وكبيرا از سابقين ولاحقين مهمل نگذاشته ودر طهران
برحمت حق پيوسته .

١٠٤ – مجلد تشبيه عبقات الأنوار لآية الله العلامة ميرحامد حسين الهندى ره المتوفى
١٣٠٦ وترجمه او مفصلا در شفاء الصدور وتاميه ذانشوران ونجوم السماء ونجم ثاقب ومآثر و
آثار وسواطع الأنوار وهدية الأحباب مجلد سيام ص ٢٠ واين وجيزه ص ٣٨ الى (٨٩) مسطور است
ودر مجلد اول الحسن الوديعة ص ١٠٤ گويد فيقال انه كتب بيمناه حتى عجزت بكثرة العمل فاستعمل
باليسرى جزاه الله عن الاسلام خيرا .

١٠٥ – مجلد ثانى غدير عبقات ايضا له قدس الله سره .

١٠٦ – مجلد نور عبقات ايضا له طيب الله رمسه .

١٠٧ مجموعة كشكولى تاليف يكى از فضلاء معاصرين وفقه الله تعالى .

١٠٨ مخزن البكاء للعالم الفاضل الكامل الحاج ملا صالح البرغانى القزوينى ره من
علماء العهد الناصرى وترجمه او در روضات الجنات ص ٤١٥ وقصص العلماء ص ٤٣ و
مآثر وآثار ص ١٣٢ وص ١٨٣ ومجلد اول الحسن الوديعة ص ٣٥ مذكور است .

١٠٩ – مدينة المعاجز للسيد العلامة السيد هاشم البحرانى طاب مضجعه .

١١٠ – مرآة الأحوال للعالم الأمجد الأوحد الآقا احمد سبط الوحيد البهبهانى قدس سرهما

١١١ – مسكن الفؤاد للعالم الربانى الشهيد الثانى زين الدين بن على العاملى الشامى المستشهد سنه ٩٦٥

١١٢ – مصباح الزائر للسيد الأجل رضى الدين على بن طاوس الحسنى رحمه الله .

١١٣ – معانى الأخبار لحجة الاسلام الشيخ الصدوق قدس سره .

١١٤ – معاهد التنصيص للشيخ الفاضل الأديب عبد الرحيم بن عبد الرحمن العباسى
المتوفى سنه ٩٦١

١١٥ – مقامات النجاة للسيد الجليل العلامة السيد نعمة الله الجزايرى قدس سره .

١١٦ – المقتل لضياء الدين صدر الأئمة الموفق بن احمد المكى الحنفى المعروف باخطب
خوارزم المتوفى سنه ٥٦٨ وهو غير ابى المؤيد محمد بن محمود الشهير بخطيب خوارزم وبينهما اكثر من
ثمانين سنة وتوفى سنه ٦٥٥ وقد فصلنا فى شرح احوالهما فى مجلد الصيام ص ٧٣ الى ٧٨ .

١١٧ – ملهوف للسيد رضى الدين على بن طاوس الحسنى قدس سره .

١١٨ – مناقب للشيخ رشيد الدين شمس الاسلام محمد بن على بن شهرآشوب المازندرانى ره المتوفى سنه ٥٨٨

١١٩ – منتخب المراثى للشيخ فخر الدين بن طريح النجفى اعلى الله مقامه .

١٢٠ – منتهى الآمال للعالم الخبير الزكى الحاج شيخ عباس القمى اطال الله بقائه ..

مدارک تتمهٔ محرّم

۱۲۱ – منهج الرّشاد فی ردّ الوهّابیّة لشیخ الطّائفة آیة الله العلاّمة الشّیخ جعفر النّجفی صاحب کشف الغطاء طیّب الله رمسه المتوفّی سنة ۱۲۲۷ .

۱۲۲ – منهج الرّشاد فی الفقه الأمامیّة للشّیخ الأعظم الأکبر الحاج شیخ جعفر الشّشتری ره

۱۲۳ – منهج الأحزان للعالم المدقّق اللوذعی ملاّ حسن الیزدی ره وقد اتمّه سنة ۱۲۶۸ رجاله از ترجمهٔ آن قدوهٔ فضلاء در قصص العلماء ص ۷۰ و در این وجیزه ص ۱۵ مذکور است

۱۲۴ – ناسخ التّواریخ للمورّخ الکبیر الاخیر لسان الملک لامیرزا محمّد تقی خان المتخلّص بسپهر ره المتوفّی سنة ۱۲۹۷ و تاریخ حیاتش در لجّة الأخبار و مجمع الفصحاء و مآثر و آثار ص ۱۸۷ و این عجاله ص ۹۳ الی ۱۱۰ مزبور است .

۱۲۵ – نامهٔ دانشوران ناصری للأدباء الأربعة الکاملین المفصّلة اسامیهم السّامیة فی المآثر والآثار وفی مجلد الصّیام من کتابنا وقایع الأیّام ص ۹۴ .

۱۲۶ – النّجم الثّاقب لثقة الأسلام النّوری طیّب الله رمسه .

۱۲۷ – نجوم السّماء للعالم الماهر الألمعیّ الامیرزا محمّد علی الهندی الکشمیری ره وقد الّفه سنة ۱۲۸۹ .

۱۲۸ – نفثة المصدور للمحدّث الکامل الخبیر الحاج شیخ عبّاس القمّی دام فیضه .

۱۲۹ – نفحات اللاّهوت للعالم الرّبانی المحقّق الثّانی الشّیخ علی الکرکی المتوفّی سنة ۹۳۷

۱۳۰ – نفس المهموم ایضاً للفاضل المعاصر القمّی سلّمه الله تعالی .

۱۳۱ – النّقد النّزیه للأستاذ العلاّمة الشّیخ عبد الحسین الحلّی النّجفی دام تاییده .

۱۳۲ – هدیّة الأحباب ایضاً للفاضل القمّی ایّده الله تعالی .

۱۳۳ – وفیات الأعیان لقاضی القضاة احمد بن خلّکان الأربلی الشّافعی المتوفّی سنة ۶۸۱ وتفصیلی از وفیات ومنتخبین ومذیّلین ومتمّمین این تاریخ جلیل در مجلّد صیام ص ۲۶ و ۲۷ مذکور است .

نابر الآثار مجلد الاحکام
حاج میرزا محمد حسن شیرازی
امروز در نظر اهل نظر اعلم
جتهدین است کافهٔ متعلقین
شیعه فتاوی و تقلید ...
عمل کرده و ...
...
...
...

(استجازهٔ یکی از فضلاء اعلام)
(از صاحب وقایع الأیّام)

هاندیناً قد جناب او مکی		تبرّزت من تبریز رب فصاحة

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله علی ما انعم والصّلوة والسّلام علی النّبیّ الأعظم سیّد ولد آدم محمّد وآله

(سلالة المجد الأقدم)

(بعد) تبلیغ تحیّاتی الوافرة ایاکم فلمّا کان من احسن ماجرت به عادة علمائنا المحدّثین وفقهاء الدّین فی الأمّة الأسلامیّة حفظ اسناد الحدیث والرّوایات بالأجازة والأستجازة وهی لعمر الحق عادة لها فضلها فی التحریة والأجتهاد ولکونی عالماً بفائدة الأجازة استجزت واجزت من اکثر محدّثی العصر وعلماء الدّهر .

منهم الزّعیم الأکبر مفخر الشّیعة وعمیدها الشّیخ محمّد الحسین آل کاشف الغطاء صاحب الدّعوة الأسلامی دام فضله .

ومنهم العلاّمة النّسابة حضرة الأستاذ السّیّد شهاب الدّین النّجفی المرعشی دام ...

ومنهم الفیلسوف الکبیر والمصلح الشّهیر الشّیخ ابی عبد الله الزّنجانی ادام الله بقائهم ومن کلّ مکروه وقاهم .

فها انا الأن مستجیز من سماحة المحدّث الجلیل والعالم النّبیل صاحب الفضیلة الخطیب المصقع الوفیّ الحاج ملاّ علی اعزّه الله تعالی فی الدّارین وحفظه علماً للعلم والدّین فی النّقل عن طرقه وکتبه .

وما ساقنی لهذه الأستجازة من حضرتکم الاّ العلم بثبوتکم والحبّ القلبی لجنابکم اقول والحقّ اقول نبّأ الأمّة وترجمان الملّة ان یکون فیهم بطل میدان الحدیث مثلکم ولم یعرفوکم حقّ المعرفة وفی الختام حسبی الأحترام والدّعاء لنصرة الأسلام والسّلام ورحمة الله وبرکاته

وانا العبد الأحقر الشّیخ محمّد جعفر الأشراقی التّبریزی النّوری) ۱۴ شهر شوّال المکرّم سنة ۱۳۵۴

اشرف لبّه من رأی وبعوده ...
دار الهجرة ... و در جوار ...
مبارک عسکریّین علیهما السلام ...
سرداب مقدّس مجاور ...
فیوضات ... و ترویج ...
کوفت ... السّید ...
المؤیّد جناب میرزا محمد ...
نامدار ...
وفضیلت ...
صمدانیّت ...
منفرد ...
منشأ ...
فضائل ...
لهذا اهل تحقیق ...
رابع ...
رابع عشر ...
الله ظلاله ...

(اجازة فقير مؤلف كتاب نتائج الأيام لبعض الأحباب)

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك اللهم يا من حارت في كبرياء هيبتك دقائق لطائف الأفهام وانحسرت دون ادراك عظمتك ابصار الأنام ويا من اوضح للخلائق سبل الأكرام وجعل الرواية ذريعة الى درك الأحكام خلصنا من ظلمات الخيال والأوهام بطلوع شمس عرفانك واحكامك ونجنا من الأرجاس الردية البشرية بمعاينة انوار جلالك والهداية الى ادلة الأحكام بمحض احسانك **وصل على من هدانا الى شرع الأسلام** ونور الأيمان خير الورى محمد المنتجب من جرثومة الكرم المنتخب من ارومة المجد التي هي نار على علم . **وعلى موالينا الأكرمين** وسادتنا الأطهرين من عترته الأنجبين وخاصته الأقربين الأوصياء الأصفياء البررة خزنة الوحي وحملة الدين واوعية العلم وهداة الخلق ومفاتيح الحكم ومصابيح الظلم صلوة تتعاقب عليهم تعاقب الأزمان وتترادف كل حين واوان .. **وبعد** فان تحلية النفوس بالحلى القدسية ومكرمتها بالعلوم الشرعية من انفس ما تنافست فيه ذووا الهمم العلية وتسابقت اليه ذووا الشيم المرضية فانها من اكبر اسباب السعادة الأبدية واعظم وسائل السيادة السرمدية يرتفع اهلها في الدنيا اعلى الغايات حتى يطاء بارجلها اجنحة ملائكة السموات ويتصل بها عاملها بنعيم الأخرة والفوز باربابها الفاخرات **وذلك لا يستتب الا بنقل الحديث وروايته** وصرف الأيام في مدارسته وقضاء الأعوام في ممارسته فطوبى لمن وجه اليه همته وبيض عليه لمته وجعله دثاره وشعاره وصرف فيه ليله ونهاره ..

(ونعم ما قيل)

اخى لن تنال العلم الا بستة	سأنبيك عن تفصيلها ببيان
ذكاء وحرص واجتهاد وبلغة	وصحبة استاذ وطول زمان

ورد احسن الوديعة ص ٥٩ كو بابحثه الأسلام آية الله في الأنام مولانا الميرزا محمد حسن الشيرازي الأصل الأصفهاني التحصيل النجفي التكميل السامري المسكن النجفي المدفن كانت اعلى الله مقامه وضاعف في الجنان اكرامه اعتقل ابناء زمانه واشهر علماء اوانه واعرفهم بامور الرياسة وصاحب الحزم والعزم والكياسة قد انقلبت الدنيا في عصره اليه واكبت الطلاب عليه فصارت سامراء مركزا لعلمائنا ومن طلاب الشيعة ملجأ بعد ما كانت خلت هذا وكانت عمدة تلمذه في اصفهان على جملة

فان ظفرت كفاك منها بهذه	فقد نلت في العلياء اشرف شان

وكان ممن تسنم ذروة هذه المنزلة الرفيعة وتصدر في مقاعدها الشريفة ومقاعدها المنيفة المولى العالم الجليل والفاضل البارع النبيل بقية السلف ونتيجة الخلف ثمرة شجرة الفضل والعلى وغصن دوحة المكارم والتقى الحائز الحظ الأوفى من فضائل الأخلاق والفائز بالسهم المعلى من طيب الأعراق النور البهي الأزهر الشيخ محمد جعفر الأشراقي التبريزي التويري نور الله بضياء معارفه وعوارفه افئدة المؤمنين ونفع بيمن اثاره ونتايج افكاره الطلاب والمحصلين ..

فانه ايده الله تعالى بالعنايات الألهية وابده بالسعادات الربانية قرء على الفضلاء والمشايخ قرائة تحقيق وتدقيق جمع فيه بين توضيح المسائل وتنقيح الدلائل وابراز النكات وتبيين مواضع المشكلات وانقطع بكليته الى طلب المعالى ووصل يقظة الأيام باحياء الليالى وصرف برهة جميلة من زمانه في تحصيل العلم ونال منه على اكمل نصيب واوفر القسم حتى احرز قصب السبق في مجاري ميدانه وفاق بالفضل على سائر اترابه واقرانه **هذا وقد التمس دام فضله منى اجازة** متضمنة لما يجوز لي روايته من الكتب والعلوم التى تدخل في الرواية علما بانه احد ركني الدراية ورومًا للخروج في نقلياته عن الوجادة الى الرواية المتصلة الى اهل بيت العصمة عليهم الاف الصلوة والتحية .

فوقفت ارائى بين المسارعة الى اجابته نظرا الى وجوب طاعته او ايثار الأحجام النظر الى قصوري عن هذا المقام لكن جانب الأطاعة بستر مزجاة البضاعة فرغبت هذا الجانب الكريم واجزته اسبغ الله تعالى عليه فضله العميم ان يروى عني جميع ما اجيز لي روايته من العلوم الشرعية والتفسيرية والحديث واللغة العربية وكتب علمائنا السابقين رضوان الله عليهم اجمعين

اكابرنا شيوخ العلم حازوا	علوم الدين فاغتنموا وفازوا
اجازوا لي رواية ما رووه	لها انا ذا اجزت كما اجازوا

من العلماء العظام وفحول الفضلاء منهم السيد الأجل علامة العلماء الأمير سيد حسن المدرس الأصفهاني حشره الله مع الأئمة الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين و[illegible] الرواية عنه عن جدنا العلامة [illegible] الحاج ميرزا [illegible] قد بلغ ما بلغ من الرياسة و[illegible] منها الى العتبات العاليات و سكن ارض النجف الأشرف حضر بحث شيخنا الأنصاري ره بعد وفاة استاده تعرفيها ملة مديدة وبنيت عليه مدرستنا والرياسة العامة والحجية التامة يومئذ كانت للعاص الأقدم

خصوصاً رواية كتب الحديث الأربعة التى هى عماد الاسلام ودعائم الايمان المعول عليها المحفوفة بالاعتبار وعليها تدور رحى الاحكام فى هذه الادوار والاعصار وهى الكافى والفقيه والتهذيب والاستبصار .

	دين را كتب اربعه چون جان باشد		اين چار چهار ركن ايمان باشد
	هنگام جهاد نفس اين چار كتاب		چار آينه صاحب عرفان باشد

(وقيل ايضاً)

	اى آنكه ترا غلط روى عادت وخوست		روكن برهى كه منزل رحمت اوست
	ميخوان كتب اربعه كز وى هر سطر		راهيست كه راست ميرود تا در دوست

ورواية كتب الثلاثة الأواخر الوافى والبحار والوسائل وسائر الكتب المعتبرة المعتمدة ككتب ثقة الاسلام الشيخ الكلينى وحجة الاسلام الشيخ الصدوق ورئيس الامامية الشيخ المفيد وشيخ الطائفة الشيخ الطوسى وامثالهم افاض الله على ضرائحهم المراحم الربانية وحباهم بالتحف الجزيلة والنعم الهنيئة ..

ورواية جميع ما صنفته والفته ككتاب وقايع الأيام ومنتخب المقاصد وذخائر الاسفار وطرائف الصحائف ومجالس المحدثين وهدية المؤمنين ومجمع الشتات وتحفة الاحباء وعدة السفر وكفاية الانام وغيرها من الكتب التى ذكرتها فى خاتمة المجلد الرابع من كتاب وقايع الأيام وهى اكثر من خمسين مجلدا .

ورواية ما اجازه لى المشايخ الذين عاصرتهم واستفدت من انفاسهم .

فمنهم الشيخ الأجل الاعظم والمولى الامجد الافخم ذى النسب الماجد الأصيل والحسب الباذخ الأثيل سيف الشريعة النبوية وكهف الشيعة الامامية الفارق بيمنا من همته بين الحلال والحرام والقائم بحسن نيته بمراضى الملك العلام مخرج الحقائق بوقاد فكره من كنوز الدقائق ومهذب المعانى بنظره الثاقب على انهج الطرائق المتخصص فى معرفة

الانام السيد حسين الكوكبرى قدس سره فهاجر الى سامراء واشتغل بالبحث والتدريس لمن هاجر معه من الطلاب فاخذ اسمه الشامخ فى الاشتهار يوما فيوما حتى صار من اشهر مراجع الامامية فى الاقطار الاسلامية وكان فى عصر السلطان الناصر لدين الله عليه رحمة الله ووقع بينهما منافرة شديدة حيث حكم بحرمة شرب التنباك ووقع لذلك الشاه رعظيمة الشاه الاعظم حيث انه اعطى ما الانجليزية فقال رخص زراعة ذلك فى بلاده وتجارته

المذاهب والملل والمتفرد فى نقض شبهات ارباب النحل المهيطة بدبيانه حواجز الاشكال عن وجوه المعانى المعترف بمنطقه الفصيح الفاصح من هذه الأمة والدانى .

	قس الفصاحة سحبان البلاغة بل		اعلى فلو جاريناه فيه ما تعسا
	نحن حديث المعالى عنه متصلا		ثم اروه عالى الاسناد للجلسا
	عن نفسه عن ابيه طاب مضجعه		عن جده الندب عن اسلافه الرؤسا
	فيا له مفردا فى الجمع مرتفعا		عن ان يثنى به من كان شتكسا

ما من علم من العلوم الا وقد حل فى اعماقه ومن فن من الفنون الا وقد شرب من عذبه وزعاقه عماد ابنية المجد والمكارم وسناد شرفات ابائه الخضارم ..

	عماد ابنية المجد الذى رفعت		ابائه الغر من ناديه اركانا
	سمابه النسب الوضاح فاجتمعت		فيه المحامد اشكالا والوانا
	يا ماجدا فاز سبقا فى الفريض وفى		نهج البلاغة حتى فاق اقرانا
	ما فات فى المجد قولا يوم مفتخر		الا اقمت عليه منك برهانا

مقتدى طوائف المسلمين فى المسجد الأقصى بارض فلسطين آية الله العلامة حجة الاسلام والمسلمين آقا شيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء ادام الله ظله العالى محروسا من صروف الايام والليالى ولازالت بركات وجوده باقية واياذى فضله وجوده سارية .

فلعمرى ما كنت اخال ان شر هذا الزمان تسمح بمثل كمال هذا الانسان .

فلله دره ودر ابيه الماجد العلامة الشيخ على ودر جده الامجد شيخ الطائفة الشيخ جعفر صاحب كشف الغطاء قدس الله سرهما واكمل برهما

ويحق له مد ظله العالى ان يتمثل بهذه الأبيات الرائقة .

	نصيح اذا ما مصقع القوم اعجما		بطنت لها كفا طويلا ومعصما

لائم وقد اعطى امتيازها فافتتح دائرة عائدة الناسخ شريحة هذا ولم يرتفع من قلمه الشريف فتوى ما ارتفع ذلك بما انتشر الفتوى ولا يمكن الا ان اجوادى الاشتغال وتضرر ان ذلك الى العائلة والفاقة ابتلابه عن الحاد ثم بعد وذكر والعالم الوبا وانتمى علية منالهم وذكره وقد قالوا التغوري ولاقامة القارى جيلا وذكره اكثر وابينمر فى اخر بغاية السد النبا على غاية النبا وفاته بدر ١٣١٢ شعبان سنة ١٣١٢ هجرية وحلت بمدفنه بنوية ومنهر جنازه من قبل اخرجه الى النجف نهاية التعظيم واغلقت الاسواق واقيمت التعزية .

بنی والدی فیجا الی فلك العلی ... باعماله کانت الی المجد سلما
کتیبا ان جدی جعفر خیر ماجد ... فقد کان بالاحسان الفضل مغرما
یود اناس هدم ما شید العلی ... ومیهات للمعروف ان یتهدما

ومنهم الشیخ الاقوم المعظم والعالم الاکرم المتقدم شمس فلك الافادة وبدر سماء الافاضة درة بحر الفضائل ولجة اصل الدلائل البحر القمقام الزخار والسیف الصمصام البتار رفع للعلوم ارفع رایة وجمع بین الروایة والدرایة یشنف المسامع بفرائد کلامه ویبهج النواظر بما تلده بحر انامل اقلامه مالك ازمة المنطوق والمفهوم وملك ائمة المنثور والمنظوم ماجد ثبتت فی المجد وثائقه وفاضل تشبث بالفضل علائقه اخذ من الادب النصیب الاوفر وتمسك منه بما اخجل طیب نشره المسك الاذفر

عین الاماثل مفقود المماثل مقصود الافاضل فی تبیین ما انبنا

بحر العلوم فلم اقوت مدارسها ... احیا به الله منها کل ما اندرسا
وفارس البحث فی میدانه فاذا ... جاری مناظرة فی حلبة فرسا
والمعی یری بالفکر قبل غد ... ماذا یکون غدا ان ظن او حدسا

کریم المحاسن والشیم رفیع القدر بین الامم ذو الطبع النقاد والذهن الوقاد الحاج شیخ جعفر التقدی اسبغ الله افضاله ووفر فی زمرة العلماء امثاله ادام الله للاسلام ملاذا وللانام ملجأ ومعاذا .

ومنهم الشیخ المحدث الخبیر والعالم المحقق البصیر بحر من العلم مواج وبر واسع ذو فجاج ذو النفس الزکیة والسمات المرضیة حسن المحامد السنیة والمکارم العلیة نادرة العصر وباقعة الدهر الفاضل الذی هو مرجع الفضلاء فی التحقیق والفاصل بین الادلة اذا اعوز الترجیح والتوثیق اجمع ارباب العلوم دوایة واوسع اصحاب الفهوم درایة

اکثر البلاد ودرس الشعر العربیة والفارسیة فمنهم السید جعفر الحلی والقصیدة مذکورة فی ص ۲۳ من دیوانه فلیلاحظ ومنهم السید ابراهیم الطباطبائی فقد رثاه بقصیدة طویلة مذکورة فی ص ۱۲۲ من دیوانه فراجع اولاده کان له ولدان احدهما المیرزا محمد وکان زاهدا عابدا توفی فی حیاة والده وثانیهما العالم الفقیه المیرزا علی آقا سلمه الله تعالی هاجر من سامراء بعد الاحتلال الی الکاظمین علیهما السلام وبقی فیها بضع سنین ثم هاجر الی النجف

صنف والف وسبق وما تخلف تصانیفه فی اقسام العلم صنوف وتآلیفه فی مسامع اهله اقراط وشنوف ..

زاکی الشمائل والخصائل منبع ... للفضل والافضال زاخر لجته
مفتاح ابواب المکارم والهدی ... نفاح ارواح العبیر بشیمته
ومهذب الاخلاق انوار الهدی ... حاوی العلوم معظم فی رتبته
وجواهر البحر المحیط فرائد ... سمحت بها انظار غالی فطرته

العالم الفاضل الزکی والمولی المهذب الصفی الحاج شیخ عباس القمی وقاه الله ارفع معارج الکمال وبلغه جمیع الامانی والآمال .

ومنهم العالم الکامل الوحید والفقیه النبیه الفرید فخر الفرقة المحقة وذخر الشیعة الامامیة استاد اساطین العصر واستاذ فضلاء الدهر طود العلم الشامخ وعماد الفضل الراسخ الساحب ذیل البلاغة علی سحبان والساتر بنظمه ونثره الرکبان نظم ونثر واحسن العین والاثر دبج الطروس بوشی یراعه وابهج النفوس بحسن اختراعه بهر العقول فی تحقیق العلوم وملك ازمة المنثور والمنظوم له شعر یاخذ بمجامع القلوب طرائفه ویملك مسامع اولی الاشواق رونقه

نظم اذا ما فاح نشر عبیره ... بین الوری عبق الوجود بعطرته
غنی به رکب الحجاز وزمزمت ... بین الصفا اهل الصفاء زمرته

وله ادب ما قام به مضطلع ولا ظهر علی مکنونه مطلع غاص فی بحور الادب فاستخرج درره وسما الی مطالعه فاستجلی غرره فنظم اللآلی والدراری ونثر وجدد ما درس من معالم المفاخر

هو مجمع البحرین بحر حقائق ... ومحیط کنز الفقه صدر شریعته
وبساعد التبیان یکشف غوامض ... کشفت علی غالی علی قریحته
یجنی الفواکه من ریاض قد نمت ... وتنعمت فی روض زاهر روضته
لا زال للطلاب خیر مؤمل ... فینال کل منه کامل بغیته

وکانت وهو الیوم من اکابر ... ... عند اشتغال الطلاب بالدرس والفتوی حجة الاسلام المیرزا محمد تقی الشیرازی الحائری قدس سره ... وله مجموع ... ... فی ... مما صار درسا ... الی ... الله المجید ... اول ... الحاج میرزا محمد حسین الاصفهانی ... الکتاب ... حجة الاسلام ... بالآخرة عند الشیخ ... والنجف ... کان ... العلماء ... فقد ما علی ... الفضلاء ... ومع ذلك ... والعلماء ...

اجازه صاحب وقایع الأیام بیکی از فضلاء اعلام

المؤید بنعم الله والأیادی الواصل عواطفه علی الحاضر والبادی الآقا میرزا محمد علی الأردوبادی
لازال عباب فضله قاموسا . ولا برح علمه فی دیاجی المشکلات قابوسا .
فبهذه الطرق المذکورة هنا وغیرها من الطرق والاجازات الماخوذة من حجج الاسلام
وآیات الله الأعلام المسطورة فی خاتمة مجلد الصیام والمجلد الرابع من کتاب وقایع الأیام ارو ی
جمیع ما ارویه واحکیه من احادیث الرسول والأئمة علیهم افضل الصلوات والسلام واخبارهم
الماثورة المتعلقة بالفقه والتفسیر والفرایض والسنن والسیر والتواریخ والآداب والأخلاق
وسائر الأحکام بل وبها اروی جمیع مصنفات العلماء من اهل الاسلام واهل الحکمة وافاداتهم
فی جمیع فنون العلم وفتاویهم وبجمیع ما انا ذاکره فی مصنفاتی ومؤلفاتی من الأحادیث النبویة
والأمامیة المتعلقة بالأمور الدنیویة والأخرویة طریقی فی روایتها واسنادها وتصحیحها هؤلاء
الطرق المذکورة عن هؤلاء العلماء والمشایخ المشهورین بالعلم والفضل والعدالة .
وقد اجزت لصدیقی الموفق الصفی المحدث المحقق الزکی ان یروی عنی بجمیع ما ذکر
ولکن بتحفظ ودرایة وتدبر وعنایة مراعیا لی وله طریق الاحتیاط الموصل الی سواء الصراط فان
الوقوف عند الشبهات اولی من خوض الغمرات محافظا علی الشرایط المقررة عند اصحاب الروایة
ولدی ارباب الدرایة فینتقی وینتخب فیما یحدث فی المحاضر وعلی المنابر ویذکر ما هو الأصح
والأصلح فی کل مقام بحسبه ولا یشتری مرضات المخلوق بسخط الخالق ویتکلم بکلام فیه لله
رضا وللجلساء فیه اجر وثواب ولا یحید عن طریقة الشرع ووظیفة المنبر وجادة الورع و
الصواب وهی التبشیر بالثواب والأنذار من العقاب کما قال الله عز وجل فی بعث الأنبیاء فی
غیر موضع من الکتاب ولا یحدث بما سبق الی العقول انکاره ولا ما هو مخالف للاجماع وضروری
الدین والمذهب ومنافی للعصمة ومشعر بهتک حرمة اهل بیت الرسالة صلوات الله علیهم اجمعین
ولا یفارق سبیل الحکمة والموعظة الحسنة ..
واسأل من کرم اخلاقه ان لا ینسانی من الدعاء فی خلواته وعقیب صلواته

ولما برز من مقام العلمی خ مضی الشیخ نور الله فی ٢٤ شعبان ١٣١٢ للسنة ١٢ تسع ساعات مضین من لیلة الأربعاء ونقلت جنازته من سامرة الی النجف ... ع الأئمة والأکناف)
کرامت آیة الله الشیرازی قده
ایضا فاضل معاصر مذکور در جزو سیم مجموعه مزبوره گوید حدثنی الفاضل البارع میرزا مطلب الأردوبادی نزیل الرومیة الموسومة برضائیة فی (٣) ذی القعدة الحرام سنة ١٣٥٠ عن الحاج محمد جعفر الاصفهانی نزیل تبریز عن رجل تاجر قال انه کان یتجر اولا بالتجارة

ترجمه ملا خلیل قزوینی ره

فی مظان الأجابة ومحال الأستجابة وفقنا الله وایاه لما یحب ویرضی والهمنا سلوک الطریقة المثلی
واعاننا الله وایانا علی العلم والعمل وجنبنا وایاه من الخطاء والزلل ــ
وکتب بیده الداثرة الفانیة العبد المذنب الجانی علی بن عبد العظیم التبریزی الخیابانی
حامدا لله تعالی علی الائه شاکرا له علی نعمائه مصلیا علی نبیه
وآله مستغفرا من ذنوبه سائلا الأستر عیوبه انشاء الله
غفار الذنوب وستار العیوب
فی ٢٣ ذی الحجة الحرام
سنة ١٣٥٤

ترجمه عالم جلیل مرحوم ملا خلیل قزوینی

صاحب شرح کافی که در مجلدات وقایع الأیام از وی منقول میشود
وروضات الجنات الفاضل المدقق النبیل مولانا خلیل بن الغازی القزوینی ذکره شیخنا
الحر العاملی فی تتمة امل الآمل الموسومة بتذکرة المتبحرین فقال فاضل عالم علامة حکیم متکلم محقق مدقق
فقیه محدث ثقة ثقة جامع للفضائل ماهر معاصر له مؤلفات منها شرح الکافی فارسی وشرح
عربی وشرح العدة فی الأصول ورسالة الجمعة وحاشیة مجمع البیان والرسالة النجفیة والرسالة
القمیة ورموز التفاسیر الواقعة فی الکافی والروضة وغیر ذلک رأیته بمکة فی الحجة الأولی
وکان مجاورا بها مشغولا بتالیف حاشیة مجمع البیان توفی سنة تسع وثمانین بعد الألف و
قد ذکره صاحب السلافة واثنی علیه ثناء بلیغا وذکر بعض المؤلفات السابقة انتهی وفی
ریاض العلماء ان مولده کان ببلدة قزوین سنة احدی والف وعلیه فیکون مبلغ عمره الشریف
فی الدنیا ثمانیا وثمانین والیه ینظر ما قد نقل من کف بصره فی اواخر العمر قال وکان ره دقیق النظر
قوی الفکر حسن التقریر جید التحریر من اجل مشاهیر علماء عصرنا واکمل نحاریر فضلاء دهرنا
قرأ فی اوائل امره علی شیخنا البهائی والسید الداماد وکان شریک الدرس مع الوزیر خلیفة سلطان

قرأ ایضا امره وتقلدت وزارت بلا تدبیر وتوقیر ... الی النجف الأشرف علیه البلاد ... فی ... الفقه ... مال ... الأعمال والتدبیر ... ملتبسا بالأعمال ... فی سبیل ذلک ... رزاره ... ستهاء فی اربعین ... فرائد ... الأنام ... الملائکة ... صلوات الله علیه ... الاربعین ... فی الأخیر الی النجف ... لنا ... ولعل ... ان یکون ... وکتبها ... وکتبها ... بالجبل

عند المولى خاج محمود الزماني والمولى خاج حسين اليزدي شارح خلاصة الحساب في مراتب الحكمة والكلام وغير ذلك وقد تكرم عند السلاطين الصفوية وسائر امراء تلك الدولة العالية العلية كثيرا وصار من قبل ان يكمل له ثلثون سنة متولّيا للروضة مولانا عبد العظيم بالرّي مدة ثمّ عزل عنها لعلو بر قصته فسافر الى مكة وجاورها ايضا برهة من الزمان فلمّا رجع منها سكن قزوين واخذ في التصنيف والتاليف ونشر العلوم وله مع حكّام طهران وقزوين ايضا اقاصيص من جملة ما يحكى من مكارم اخلاقه ومحامد صفاته انه اتفقت بينه وبين صاحب الوافي مناظرة طويلة في مسئلة فظهر له فساد رأيه في ذلك بعد زمن طويل وهو بقزوين فتوجه راجلا من فوره لخصوص الاعتراف بتقصيره في الامر الى الاعند ان من الفيض المرحوم الى بلدة قاشان فلمّا وصل الى باب داره جعل ينادبه من خلف الباب بقوله يا محسن قد اتاك المسيئى الى ان عرف صوته فخرج الفيض اليه مبتدرا واخذ ابتعانقان ويتعاطفان بما لا مزيد عليه ثم لم يلبث بعد ذلك ساعة في البلد مهما اصرّ عليه الفيض حتى راعن تخلل شائبة في اخلاصه ولا قام يوما في بعض زقاق قزوين واحد من الجند بين يديه براة حواله شعير البعض الرعية فاعطاها الجندى اياه ليقراها عليه فيعرف انها مكتوبة باسم اى رجل منهم فلمّا قراها قال ان هذه لمكتوبة باسم هذا العبد وذهب به الى المنزل وسلّمه الشعير المقدر فيها باشد الطوع وذهب الرجل ثم لما جاء الاهل وعرضوا ذلك الشعير على محول الملك لم يتفوه به واحد منها فتعجب المطلعون على ذلك غايته واسمعوه السلطان فلمّا استكشف عن حقيقة الامر وعرف المولى المذكور ضاعف في تحننه واجلاله ثم ليعلم ان كتاب شرحه الفارسي على الكافي وهو الذي سماه بالصافي ينيف على اثنى عشر مجلدا كاملا بالبال وقد شرح به جميع ابواب الاصول والفروع في مدة عشرين سنة على مقدار زمان تاليف الاصل بامر السلطان شاه عباس الصفوي الثاني وبذل في اوائله احاديث على اتصاف تلك السلسلة العلية بالخير والنجاح ولم يدانه في التحقيق والتدقيق شرحه العربي الذي كتبه باشارة خليفة سلطان الوزير وسماه الشافي في شرح الكافي ولم يتجاوز

الكلام حتى نرجع هو في البلد ولزمت الطريق فاذا انا برجل بادية عليه آثار الجلالة علمتني هيبته وهو في زى عربية فامعن سمعي في الكلام واذا عرف اني مقيم سامراء قال لي قل هنالك للسيد (يعني الامام المجدد الشيرازى) يقول لك الرجل الفلانى غفلت عن السيد الفلانى فان قال من ذا قال لك هذا فقل له الذى اعطاك الخاتم ليلة النصف من شعبان قال و كن خائفا وابن مع شىء الكلام لانه ابتشر لي النهى لدى الحرك لضيق الوقت فقال كانك جائع و اعطاه

فيه عن ابواب الطهارة من الكتاب المذكور بوجه من الوجوه وكانّه تخلل بين تصنيف المجلد الاوّل من الشرح الفارسى وسائر المجلدات .

تلامذهٔ مرحوم ملّا خليل قزويني

وقال ايضا ومن جملة من تلمذ عليه بنص صاحب الرياض وغيره هو مولانا على اصغر بن محمد يوسف القزويني صاحب المقالات الخمس في ما ورد من المراسم والاعمال وغيرها وكذا مولانا الآقا رضى الدين محمد بن الحسن القزويني صاحب كتاب لسان الخواص وغيره وكذا السيد الجليل الفاضل الامير محمد مؤمن بن محمد زمان الطالقاني المذكور في الامل بالعلم والفضيلة والتحقيق و كذا اخو نفسه الفاضل المتكلم الجليل محمد باقر بن الغازي المذكور هو ايضا في الامل على نهاية التعظيم ونسبة مصنفات اليه وانه كان اخوه يقتدى به في الصلوة متى ورد عليه في مجالسه التى كان هو اماما فيها ومدرسا في مدرستها وكذا ولداه الفاضلان المحققان بنص المذكور المتوفيان في حيوة والدهما المبرور وهما احمد وابوذر رحمة الله عليهما وكذا ولده الآخر الفاضل الجليل المسمى بسلمان بن الخليل صاحب مناسك الحج الذي كتبه باسم الشاه سليمان الصفوي الاغر اولئك من الفضلاء المعروفين وكانت وفاته بقزوين في السنة المذكورة قبل ومدفنه ايضا بها في مدرسته المعروفة به الى هذا الزمان رحمة الله تعالى عليه .

مناظرهٔ سيد محقق علّامه سيد عليخان حويزى

با ملّا خليل قزويني قدس سرّهما در مسئلهٔ وعيد

نكت البيان الباب الثالث في ذكر مباحثات جرت بيننا وبين بعض الفضلاء من اهل زماننا او ممن تقدم علينا فمن ذلك ما جرى بيني وبين الشيخ العالم الفاضل العامل الكامل الملا خليل القزويني وقد اجتمعنا معه في مجلس جمع جماعة من اهل الفضل وغيرهم وكنت قد بلغني انه يقول بالوعيد فقلت له بلغني ان شيخنا يقول بالوعيد او يميل اليه فقال وما الذى يمنع عن ذلك فقلت الموانع كثيرة لكنا نطلب منك الدليل عليه فقال الدليل ان الله تعالى وعد وتوعد ولم

الطبيب ... صاحب الحديث العهد بالحضر فيهما من غزاوة الناس بخيبر من ذلك العدم امكانه عادة وعن فقرا فقر والغير في روع انه امام العصر عج وعند ذلك تاركين بتحكم وبالرغم من طلبى الاكيد له اجابه ولم اره الا انه ... الارض سهلة وكان الرجاء ... فكان هنالك استولى على الرجاء وتجاح فرحت حتى بلغت ساحة ذهبت الى الدار المنزل فقيل ... اذنه في الحمام نفسه ثم بدا انا ... انه خرج الى الحمام فلما خرج وهو جالس اتعرف ... فى الغرب ... تقدم على ... فرحت له ... الكرم ... نعمان ... قبلت يد الاكرم ... انا بلغت ...

الحق والصدق فاذا لم یعاقب المجرم علی جرمه کان قد اخلف ما توعد به فکما انه لم یجز ان یخلف ثم بعد اذا وعد الاحسان والثواب فلم یجز ان یخلف تو عده اذا توعد بالاساءة والعقاب فیکون قد اثبت الله تعالی الکذب بتعالی الله عن ذلک و دلیل الاخیر من منطوق الآیة الکریمة ذلک بما کسبت ایدیکم وما ربک بظلام للعبید فانه نفی الظلم عن نفسه جل و تعالی و معنی الظلم ترک ما یجب علیه فعله فان افعل الفاعل شیئا لم یجب ان یفعل یقال ظلما فلما نفی عن نفسه ان ما فعله بهم ظلم بل بسبب ما کسبت ایدیهم و وجوب المکافات **فاجبته** اما الدلیل الاول فلم یلزم من ترک التوعد الخلف فان العبد قد یفعل ما یرضی الله به عنه فیعفو عنه او یندم فیتوب الله علیه اذا لم یجز ذلک العفو ولا قبول التوبة فقد خالف القرآن بوروده بقبول التوبة وبالعفو من الذنوب فی مواضع کثیرة واغریتم المسیء بترک التوبة اذا علم ان الله لم یعف ونفیتم عن الله تعالی صفة المدح التی هی من احسن صفاته ولان العفو لا یکون الا عن ذنب فاذا اردتم اثباته له لم یمکم القول بالعفو عن اساءة المسیء و یلزمکم نفی قبول التوبة واذا قلتم بان الله تعالی عفو ولم یعف عن صاحب الذنب فمن این تحصل صفة العفو له لان المحسن لا یحتاج الی العفو واما ما ذکر الوعید فلا یقال له خلف کما اذا الخلف الوعد لان مخلف الوعد مذموم و مخلف الوعید ممدوح لانه صفح و عفو و هذا ایضا مشهور عند العرب قال الشاعر :

وانی وان اوعدته و وعدته	لمخلف ایعادی ومنجز موعدی

فهو یمدح نفسه بخلف ایعاده و بانجاز موعده .

واما الدلیل الثانی فان قوله تعالی ذلک بما کسبت ایدیکم یعنی ان هذا العقاب الذی عاقبناکم به انما کان بسبب فعلکم السیئات وارتکاب هذه الخطایا فاذا جازیناکم وعاملناکم بالانتقام لم نکن ظالمین لکم بل کنتم مستحقین لذلک وجازیناکم بما فعلتم فان نفی الظلم عنه بسبب ان فعله بهم علی خطایاهم لیس بظلم والعقل یشهد بذلک فانک اذا جازیت مسیئا علی اسائته قال الناس لم یکن ظالما واذا جازیت المحسن ومن لم یقترف سیئة باسائة یقولون قد ظلم و هذا

امر بدیهی ولا حاجة به الی التاویل بل الظلم هنا التاویل البعید فانقطع ولم یحر جوابا فلم ادر انه اعترف او ما انقاه لحین المباحثة فی هذا المجلس و علی الحالین فنسأل الله ان یحسن خاتمته بخیر و یهدیه الی الصواب امر

مولف گوید نقیر تفصیل این باب در مجلد سیام و تایید الاحکام مر ١٣٧ و ١٤٠ نگاشته ام و آیات و اخبار و الفاظ عربیه و فارسیه مذکور است فراجع .

و در **روضات الجنات** نقل کرده که شیخ الطایفه محمد بن الحسن الطوسی قدس سره مادامی که در بغداد سکنی داشت قائل بوعید بود و چون بنجف اشرف علی مشرفها آلاف الصلوة والسلم مهاجرت فرمود موفق شده از این رای فاسد عدول نمود به بعفو خداوند کریم رحیم و عدم عقاب و صفح از وعید خود قائل گردید .

(تعیین شاه عباس ثانی صفوی سرتن از فحول)

علماء امامیه را بامر مهم شریفی من جمله ملا خلیل قزوینی را بشرح کتاب مستطاب کافی **نجوم السماء** الفاضل الجلیل ملا خلیل بن غازی القزوینی از شارحین کتاب کافی کلینی و مشاهیر فضلاء و شاگرد شیخ بهاء الدین علیه الرحمه بود و بسبب علیخان مدنی در سلافة العصر که ابتدای الیف سنه یکهزار و هشتاد و یک هجری است آورده که ملا خلیل از بزرگ و از فضلای اهل این عصر و علمای موجود این زمانست از تصانیف او دو شرح بر کتاب کافی کلینی است یکی فارسی و دیگری عربی و هر دو شرح بنظر مولف رسیده و شرح عربی که موسوم بشافی است در سال یکهزار و شصت و چهار هجریه بشغل آن پرداخته و چون در سال مذکور شاه عباس ثانی صفوی وارد قزوین شد خواهش شرح دیگر بزبان فارسی نمود پس او شرح فارسی هم مسمی بصافی در همان سال شروع فرموده و اخوان در عرض مدت بیست سال در مجلدات سه و چهار گانه باتمام رسانید و تاریخ اتمام مجلد اول از شرح فارسی ماه محرم سنه یکهزار و شصت و شش هجری است و تاریخ تمام جلد اخیر از شرح کتاب مذکور که شرح کتاب الروضه از کافی است سنه یکهزار و هشتاد و چهار

هجری است میرزا طاهر وحید در روزنامچه خود بتقریب ورود شاه عباس ثانی صفوی در قزوین
نوشته چون خاطر همایون وضمیر منیر خیرتیب مقرون بوده متوجه برواج ورونق دین مبین وملت
متین میباشد وفضلای عظام را که وارثان علوم انبیاء وحامیان ملت بیضا اند همواره بتبجیل
وتعظیم واکرام میفرمایند بعد از ورود دار السلطنه قزوین جامع علوم معقول ومنقول
کشاف مرموزات فروع واصول مولانا خلیل قزوینی را که از اجله علمای عصر وفحول دانشمندان
دهر است باشارة فضلاء وطلبه بمجلس اقدس وبزم مقدس طلب داشته بآن گروه نزهت پژوه
افطار فرمودند ودر همان مجلس مولانا خلیل الله را بخطاب مستطاب سرافراز ساخته فرمودند
که کتاب کلینی را که دین قویم را اساس وبنیان وبیت المعمور دین مصطفوی بدان تابان بفارسی
شرح نمایند که عموم سکان این دیار را که اغلب گفتگوهای ایشان بلغت فارسی است انتفاع
حاصل شود ونیز رقم اشرف باسم مولانا محمد تقی مجلسی شرف صدور یافت که کتاب من لا یحضره
الفقیه را بدستور شرح نماید وچون فضیلت نماز جماعت بر پیشگاه ضمیر منیر پرتو وضوح افکنده
بود رقم اشرف بطلب عالم ربانی ومؤید بتاییدات آسمانی سالک طریق انیق عرفان وبلد شوارع
ایقان مولانا محمد محسن کاشانی نفاذ یافت .

مؤلف گوید مجلدات شرح فارسی سه وچهارگانه این عالم یگانه وفاضل فرزانه بحلیه طبع
درآمده ودر دو مجلد ضخیم نشر گردیده وفقیر بحمد الله بجمیعها واقف گشته ودر مجلدات وقایع
نقل کرده ام ولی شرح عربی ایشان هنوز طبع نشده ومجلد سیم آن که شرح کتاب الحجة است از کافی
موسوم بشافی باخط ممتازی وکاغذ ترمه نزد حقیر موجود است ومقدمه اش بعد از بسمله این
است الحمد لله علی حجته البالغة وهدایته الکاملة الشاملة والصلوة والسلام علی محمد وآله
الحجج الاطهار المصطفین الاخیار اما بعد فیقول الفقیر الی الله الغنی المغنی خلیل بن الغازی
القزوینی عفی عنه وعن والدیه واسرتهم لما امرت بالشافی شرح الکافی وبختم شرح کتاب العقل و
شرح کتاب التوحید فی جوار الکعبة الحرام زادها الله شرفا شرعت فی دار الموحدین قزوین الحمیة

محبت واستشفا چندی از مرض
... فرمود که حضرت امام ...
چندان ... ملال نداده ...
مقام معذرت فرموده ...
ساعتی بعد از این هم ...
واجازه خواسته مرخص شدیم

اجمالی از شرح حال
مرحوم آیة الله فاضل
ایروانی اعلی الله مقامه
در مآثر والآثار ص ۱۵۲ گوید
آخوند ملا محمد ایروانی اصلا
نجفی جوارا از جمله روسای
مجتهدین درجه اول بود
ودر معقول ومنقول وفروع
واصول استاد اعظم
ومحقق معظم میدان مذهب
در مسائل اسلامیه
بود

فی شرح ما یتلوهما من ابواب الاستطاعة الکتاب الثالث من الکافی کتاب الحجة فیه مائة وثلثة وعشرون
بابا الخ وخاتمته این بدینمنوال است تم شرح النصف الاول من کتاب الحجة من الکافی فی یوم الخمیس
الحادی عشر من شهر ربیع الاول لسنة ست وثمانین والف هجریة بدار الموحدین قزوین والصلوة
والسلام علی محمد وآله اجمعین .

مؤلف گوید از مقدمه وخاتمه این کتاب ترتیب تالیف شرح عربی وفارسی معلوم شد که بعد
از اتمام مجلد اول ودوم شرح عربی در مکه معظمه ومراجعت بقزوین در سنه یکهزار وشصت وچهار
هجری بامر شاه عباس ثانی بتالیف شرح فارسی شروع فرموده وبعد از اتمام مجلدات سه وچهارگانه
در عرض بیست سال در سنه یکهزار وهشتاد وچهار بمجلد سیم شرح عربی اشتغال ورزیده ودر
هشتاد وشش شرح نصف اول کتاب حجت کافی را که اینجا نزد حقیر موجود است یک نسخه وزیری
ضخیمی است انجام داده وسپس بتالیف سایر مجلدات صرف اوقات نموده وتا ابواب طهارت نگاشته
در سنه هشتاد ونه برحمت حق پیوسته قدس الله روحه ونور ضریحه .

سؤال ملا خلیل قزوینی از علامه مجلسی قدس سرهما از سه

(مسئله مهمه اسلامیه)

نزد فقیر رساله خطی هست که اولش بعد از بسمله این است

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی وبعد حق تعالی این برادر ایمانی وخلیل روحانی و
طالب دقایق سانی را از وساوس شیطانی وتسویلات نفسانی در امان خود بدارد چون از
نامه‌ها مطوی وصندوق ساخته بودند که در این زمان غیبت شبهات را در مسائل دین ومسئله
بعضی اشتباه بسیار عارض میشود واظهار فرموده بودند که باین داعی ملتجی الی الله محمد باقر بن
محمد تقی در این مراتب باعتبار کثرت تتبع اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم وثوقی دارند باین برادر
ایمانی مخفی نماند که هرکه در راه دین خود را از اغراض نفسانی خالی گرداند وطالب حق شود البته حق تعالی

وارزش ... وفضائل ... ملا ...
[illegible]
فضلا ... ملا ...
[illegible]
... ریاست ...
[illegible]

بمقتضای وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا او را براه راست هدایت مینماید و بحمد الله
تعالی احتمال شما را باخبار اهلبیت رسالت صلی الله علیه وآله و آثار ایشان آشنا کرده اند
خود میتوانید از کلام هدایت نظام ایشان آنچه حق است در این مسائل استخراج نمائید
و چون مبالغه فرموده اید که در سه مسئله که از امهات مسائل اسلامیه است طریقه حقه امامیه
را این شکسته تحریر نماید لهذا بجهت اطاعت امر و رعایت حقوق اخوت ایمانی بذکر آنها
مصدع میگردد .

اما مسئله اولی یعنی طریقه حکماء و حقیت و بطلان آن

باید دانست که حقتعالی اگر مردم را در عقول خود مستقل میدانست انبیاء و رسل علیهم السلام
برای ایشان نمیفرستاد و همه را حواله بعقول ایشان مینمود و چون چنین نکرده و ما را باطاعت
انبیاء و اوصیاء مامور گردانیده و فرموده است که مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ
فَانْتَهُوا پس در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله بایست که در هر امر بآنحضرت رجوع
نمایند و چون آنحضرت را ارتحال پیش آمد فرمود اِنِّی تَارِكٌ فِیكُمُ الثَّقَلَیْنِ كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِی
اَهْلَ بَیْتِی و ما را حواله بکتاب خدا و اهلبیت خود نمود و فرمود که کتاب خدا با اهلبیت است و
معنی کتاب را ایشان میدانند پس ما را رجوع بایشان باید کرد در جمیع امور دین از اصول و فروع
و چون امام علیه السلام غایب شد فرمود که رجوع کنید در امور مشکله که بر شما مشتبه شود باثار ما
و راویان احادیث ما پس در امور بعقل خود مستقل بودن و قرآن و احادیث متواتره را بشبهات
ضعیفه حکما تاویل کردن و دست از کتاب خدا و سنت برداشتن عین خطاست .

و اما مسئله دوم که طریقه مجتهدین و اخباریین را سؤال فرموده بودند

از جواب سؤال سابق جواب این مسئله نیز قدری معلوم میشود و مسلک فقیر در این باب بین بین
و وسط است و افراط و تفریط در جمیع امور مذموم است و حقیر مسلک جماعتی را که گمانهای بد
بفقهای امامیه رضوان الله علیهم میبرند و ایشان را بعلت تدین متهم میدارند خطا میدانم

را ایشان اکابر دین بوده اند و مساعی ایشان را مشکور و زلات ایشان را مغفور میدانم و همچنین مسلک
گروهی که ایشان را بیشوا قرار میدهند و مخالفت ایشان را در هیچ امر جایز نمیدانند و مقلد ایشان میشوند
درست نمیدانم و عمل باصول عقلیه که از کتاب و سنت مستنبط نباشد درست نمیدانم و لیکن اصول و قواعد
کلیه که از عمومات کتاب و سنت معلوم شود با عدم معارضه نص بخصوص آنها متبع میدانم و
تفصیل این امور را در مجلد آخر بحار الانوار مذکور کرده اند .

و اما مسئله سیم که از حقیت و بطلان طریقه صوفیه سؤال کرده بودند

باید دانست که راه دین یکی است و حقتعالی یک پیغمبر فرستاده و یک شریعت مقرر ساخته
و لیکن مردم در مراتب عمل و تقوی مختلف میباشند و جمعی از مسلمانان را که عمل بجا و امر شرع شریف
نبوی صلی الله علیه وآله کنند و سنن و مستحبات عمل نمایند و ترک مکروهات و شبهات کنند
و متوجه زواید دنیا نگردند و بیوسته اوقات خود را صرف طاعات و عبادات کنند و از اکثر
خلق که معاشرت ایشان موجب تضییع عمر است کناره جویند ایشان را مؤمن زاهد متقی میگویند
و سنی بصوفیه نیز نامیده اند زیرا که در پوشش خود از نهایت قناعت پشم کنده که خشن تر و ارزانتر
جامه هاست قناعت میکرده اند و این جماعت زبده مردم است و لیکن چون در هر سلسله جمعی داخل میشوند
که آنها را ضایع میکنند و در هر فرقه از شیعه و سنی جمعی از صاحبان مذاهب باطله میباشند که یکی
از علماء شیطان است و یکی ابو حنیفه است و همچنین در میان صوفیه شیعه و سنی و ملحد میباشند
و چنانکه سلسله شیعه در میان علماء از سلسله های دیگر ممتاز بوده اند همچنین سلسله صوفیه
شیعه از غیر ایشان ممتاز بوده اند چنانچه در عصرهای ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
صوفیه اهل سنت معارض ائمه علیهم السلام بوده اند که احادیث بسیار در مذمت آنها وارد شده
در زمان غیبت امام علیه السلام نیز صوفیه اهل سنت معارض و معاند بوده صوفیه اهل حق که شیعه
باشد بوده اند و بر اینمعنی شواهد بسیار است اول آنکه ملا جامی که نفحات را نوشته و باعتقاد خود
جمیع مشایخ صوفیه را ذکر کرده است حضرت سلطان العارفین و برهان الواصلین شیخ صفی الدین

نورالله مرقده که از اکثر اصحاب مشهورتر بوده و در علم و فضل و حال و مقامات و کرامات از همه در پیش بوده ذکر نکرده است و از مشایخ نقشبندیه و غیر ایشان جمعی را ذکر کرده که بغیر از او زبکان نام ایشان را نشنیده و همچنین سید بزرگوار علی بن طاوس علیه الرحمة که صاحب کرامات و مقامات بوده و شیخ بن فهد حلی رحمه الله که در زهد و ورع و کمال مشهور آفاق بوده و شیخ زین الدین رضوان الله علیه که در راه دین شهید شده بود و کتب او در دقایق اسرار صوفیه مشهور است و امثال ایشان از صوفیه امامیه رضوان الله علیهم از برای تعصب مخالفت طریقه ایشان را ذکر نکرده است دوم آنکه صوفیه شیعه همیشه علم و عمل ظاهر و باطن را با یکدیگر جمع میکرده اند و بجلیه علم و عمل ایشان را تحلی میکردانیده اند و بعد از آن دین حق ائمه اثنی عشر علیهم السلام را با ایشان القا میکرده اند و صوفیه که تابع طریق اهل سنت اند مردم را منع از تعلم علم میکنند زیرا که میدانند که با وجود علم کسی خلفای ثلاثه را از امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه بهتر نمیدانند پس باید جاهل باشند که این قسم امر باطل قبول کنند چنانچه حضرت شیخ صفی الدین رضوان الله علیه چندین هزار کس را باین طریقه مستقیمه بدین حق تشیع در آورد و از برکات اولاد امجاد آن بزرگوار ادام الله برکاتهم عالمی بنور ایمان منور شد علم و فضل شیخ رضوان الله علیه بحدی بود که فضلاء آن عصر در هر امر مشکلی که ایشان را در پیش آمد پناه بعلم کامل او که از اجداد بزرگوار خود بمیراث داشت می بردند تا آنجا که میفرماید سیم آنکه اولاد امجاد آنجناب که طریقه مستقیمه او را داشتند پیوسته تعظیم و تکریم علماء دین میکردند و بناء امور دین و دولت را بفرموده ایشان میگذاشتند و صوفیان صافی طویت را که هدایت ایشان ارشاد میفرمودند امر میکردند که بشرایع دین مبین عمل کنند و از علماء اخذ مسائل نمایند بعد که هر یک از ایشان اطمینانی داشتند و خاطر جمع بودند که تجاوز از شرع قویم نمی نمایند و بعد از آن رفتار میکنند و درست کردار ند بولایت محروسه منصب خلافت و حکومت میدادند که هیچ قسم تعدی بر رعایا و برایا نمیشد سلطان سلاطین و مروج دین مبین شاه اسمعیل حشره الله مع آبائه الطاهرین صلوات الله وسلامه علیهم

اجمعین نیز خاتم المجتهدین شیخ علی بن عبد العال را از جبل عامل طلبید و او را اعزاز و اکرام بسیار نمود و پیوسته در مصالح دین و دولت با او رجوع میفرمود و بعد از آنجناب پیوسته این طریقه در سلسله سلطنت ایشان سلوک بوده و میباشد چهارم آنکه طریقه صوفیان عظام که حامیان دین مبین بودند در ذکر و فکر و ریاضت و ارشاد مباین است با طریقه صوفیانیکه بمشایخ اهل سنت منسوبند که چرخ زدن و سماع کردن و برجستن و شعرهای عاشقانه خواندن و دف زدن را جایز میدانند و بغیر از تسبیح و تهلیل و توحید حقتعالی و توسل بانوار مقدسه ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و حکایت شیعیان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه چیزی در میان ایشان نیست و اینها همه موافق شرع انور و مقدس است و لهذا نواب خاقان خلد آشیان اناره الله تعالی بحبوحة الجنان فرمود که فرمان ارشادی برای صوفیان و خلیفان این دودمان ابد توامان نوشتند و باطراف فرستادند و فرمود که جمیع اوامر و نواهی که در شرع مبین و دین متین ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده است در آن درج نمایند که مردم بآن طریق رفتار نمایند و تخلف جایز ندانند و حضرت شیخ صفی در مقالات در چندین جا بر مریدان خود مبالغه میفرماید در متابعت شریعت مقدسه و زبان بستن از حرفیکه مخالف ظاهر شرع باشد و نواب قدسی جناب شاه اسمعیل در هر جا که خانقاه مشایخ اهل سنت میرسیدند خراب میکردند و حیلها و مکرهای ایشان را برمردم ظاهر میکردانیدند و از جمله آنها در محله نابقه بوده که مزار ابو اسحق بوده است و در سقف بقعه چراغی افروخته بودند که پیوسته روشن بوده و در کتابه آن نوشته بودند : (بیت)

	چراغی را که ایزد بر فروزد		هر آنکس پف کند ریشش بسوزد	

آن معدن ایمان و توحید آن خیالات را مشاهده نمود دانست که مبنی بر حیله است مردی را فرستاد که پف کرد و چراغ را خاموش کرد و ریشش نسوخت امر فرمود که آن عمارت را خراب کردند و ظاهر شد که راهی از سقف عمارت بخانه متولی ساخته بودند و از آن راه فتیله و روغن بچراغ میرسانیده اند و این طریق بنیان باطل را از بیخ کندند و حق بجای او نشاندند و ظهور و بروز این دین مبین

ملا خلیل قزوینی

ادلا از حسن سیر آن پادشاه جنت مکان شده که از آبای کرام خود بطریقهٔ صوفیهٔ حقه از عبادت وریاضت وقناعت وعزلت وترک دنیا موافق شرع انور رفتار مینموده اند وبسیاری از علمای دین نیز طریقهٔ مرضیهٔ صوفیهٔ حقه را داشتند واطوار واخلاق ایشان مباین طائفهٔ اهل سنت بوده مانند شیخ بهاء الدین محمد عاملی رضوان الله علیه که کتب وی مشحون است به تحقیقات صوفیه ووالد مرحوم فقیر رضوان الله علیه از جناب شیخ تعلیم ذکر وفکر گرفته بودند وهر ساله ملیان ار بعین دوار بعین وبیشتر بعمل میآوردند وجمعی کثیر از تابعان شریعت مقدسه را موافق قانون شرع بریاضت وا میداشت وفقیر نیز مکرر اربعین ها بسر آورده ام ودر احادیث معتبره وارد شده است که هر که چهل صباح اعمال خود را برای خدا خالص گرداند حقتعالی چشمه های حکمت از دل او بر زبان او جاری گرداند پس از این شواهد مدلل دیگر کرد ذکر آنها موجب تطویل کلام است باید که بر شما ظاهر باشد که این سلسلهٔ علیه ذاکر مروجان دین مبین وهادیان مسالک یقین اند با سایر سلسله های صوفیه که سالکان مسالک اهل ضلال لند ربطی نیست وایشان برای ترویج امر دنیای خود خود را باین سلسلهٔ علیه منسوب میگردانند ونباید دانست که انها تصوف را عموما نفی میکنند واز بی بصیرتی ایشان است که فرق نکرده اند میان صوفیهٔ شیعه وصوفیهٔ اهل سنت چون اطوار وعقاید ناشایسته از اینها دیده وشنیده اند گمان میکنند که همه چنین اند وغافل شده اند از انکه طریقهٔ خاص شیعیان اهل بیت علیهم السلام همیشه ریاضت ومجاهده وذکر خدا وترک دنیا وانزوا واعراض از شرار خلق بوده وطریقهٔ صوفیهٔ حقه طریقهٔ ایشان است وسالها است که شیعیان ببرکت آثار وانوار پادشاهان صفویه در مهد امنیت ورفاهیت اند ودعائیه بترویج دین مبین ونشر آثار ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وتبرا از اعدای ایشان مشغولند واز زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله تا ابتدای ظهور این دولت علیه هرگز فرقهٔ محقهٔ امامیه را چنین دولتی میسر نشده بود که علانیه شرایع دین عمل کنند وبر منابر ومنارات تبرا از اعدای دین بکنند واز شر مخالفان ایمن باشند ومجملا باید دانست که از همه

شیخ احمد مکی شافعی

امور افراط وتفریط خوب نیست وطریق حق طریق وسطاست چنانکه حقتعالی فرموده است وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا واکر در انچه گفتیم تفکر نمایند در هر باب حق بر شما ظاهر میشود وَاللهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ .

ترجمهٔ شیخ احمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی شافعی صاحب کتاب وسیلة المآل که از جملهٔ کتبی است که از مرحوم علامهٔ مجلسی فوت شده ...

مرحوم سید محقق علامه سید علیخان شیرازی در سلافة العصر گوید. شهاب الدین احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی ابن الفضل وابوه والملذعن لفضله اعداؤه ومحبوه مقداره فی الادب جلیل ومثل باکثیر فی الانام قلیل ان عدت فرسان البراعة فهو ملاعب سنة الاقلام او ذکرت فرسان البراعة فهو ثانی اعنة الکلام ملک زمام القریض فاقتاده حیث شاء ونال الشان فعلم ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء) ..

وشیخ امین بن فضل الله المحبی در خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گوید الشیخ احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی من ادباء الحجاز وفضلائها المتمکنین کان فاضلا ادیبا له مقدار علی وفعل جلی وکان له فی العلوم الفلکیة وعلم الاوفاق والزایرجا ید غالبة وکان له عند اشراف مکة منزلة وشهرة وکان فی الموسم یجلس بالحرم الشریف بدلا عن شریف مکة ومن مؤلفاته وسیلة المآل فی مناقب الآل جعله باسم الشریف ادریس امیر مکة وکانت وفاته فی سنة سبع واربعین والف بمکة ودفن بالمعلاة .

ومرحوم آیة الله العلامة میر حامد حسین هندی در مجلد ثانی غدیر از کتاب عبقات الانوار گوید احادیث وروایات وسیلة المآل معتبر ولایق احتجاج واستدلال است زیرا که از تصریح اوردر شروع آن ظاهر است که درآن درر فوائد ثمینه وغرر احادیث صحیحه وحسنه وزبدهٔ آنچه تدوین کرده اند جمعی از علماء که ذکرشان کرده وعمدهٔ آنچه تصحیح واتقان آن نموده اند وارد نموده وسلوک سبیل سداد کرده واین کتاب از احسن تالیف درباب شان واتقن مصنفات است .

ودر سجلد دوم از کتاب عبقات گوید رضی الدین محمد بن علی بن محمد درة ضیاء العقول

شرح تمهید القواعد الحسینیة کتبه قال السید شارح لوسائل ثقة الامین ذکر فی تکمله

ترجمه مرحوم میرزا قوام الدین محمد الحسنی از علمای دولت صفویه

نجوم السماء. مولانا السید قوام الدین محمد الحسنی القزوینی فاضل منها کاملین واکابر

علمای متشرع وغیرایشان است شیخ علی حزین در تذکره خود گوید سید مرحوم از مشاهیر

افاضل زمان بود در علوم عربیت نبیل العصر ودر فقه وحدیث جلیل القدر ومشرح الصدر

بود پیوسته ملجأ غرباء وفضلاء هر دیار وکف در بانوالش ملک ابر بهار فقیر چندی در اصفهان

ودیار خود در قزوین فیض صحبتش دریافته شعر عربی وفارسی بغایت نیکو میگفت متن کتاب

شرح لمعه ذاکره در فقه مشهور است در کمال بلاغت منظوم نموده ودر نظم تواریخ مهارتی تمام

لجنة الاخبار لما نظم الفاضل النحریر قوام الدین محمد الحسنی القزوینی متن الالفیة الشهیدیة

وارسلها الی العارف الشامی مولانا سید علیخان بن احمد الحسینی الحسنی فلما نظر الیها کتب

بقلمه علی ظهر الکتاب هاتین صورته :

یا ایها المولی الذی فوق منار فیه علم	لله نفحات التی من لم یبن قبلها ظلم
فبها نات بکر قد انها فوالسراج علی علم	انبائها عیدا فما یحکی الکواکب فی الظلم
لم یجهو طوبه مثلها کلا ولا دهم القلم	منی السلام علیک ما غنی الحمام به سلم

لراقمه فاطبا بهک من التحفة السنیة وصیک هذه الطرفة الحسنیة لابرح للدین قواما ولا

زال ملقاتحیة وسلاما .

روضات الجنات ص ١٣٠ در ذیل ترجمه مرحوم شیخ جعفر جویزی نجفی محقق بحرانی

وذکر بلا مدة ان غالم غل جه تنظیر گوید ومنهم السید الفاضل الکامل الادیب الاریب الشاعر

الحسیب الامیر قوام الدین محمد بن محمد مهدی الحسینی النسب القزوینی صاحب المقطعات الانشائیة

المشهورات فی الصلوات علی النبی وآل السادات والاشعار الکثیرة فی المدائح والمراثی ...

اجازة الله العظیم برالاکلام ودیلکر المرضی عن الادب وبعلیة وبین الدین الوقوف علا امرار الفاضلة ودعوة الجبلاء ترجمة رسالة فی حزن الغلاة المعظومة خلف کاصرمیة مرتجلة غاصیة الاشرف سنة ١٣٢٥ هجریة ولد والرقیبة المحاج شیخ عبده اللامعة لاسماله الله مولده منشاء وللدرة وکاذکرونة المدکرة فی حزن الغلاة انفلا عن خط جلة الحمدیا سمة طهر نحو اثر الخلافة فی مامقان فی البوم الثانی فی العشرین من شهر شعبان سنة الف ومائتین وثلاث وثلاثین هجریة ثم نقل الی ...

ونظم کتاب التهذیب وامتة الشهید مسمی بالتحفة القوامیة فی فقه الامامیة ونظم الکافیة والشافیة

والمختصر الحاجبیة وزبدة شیخنا البهائی وخلاصة حساب وردنا الی اسطرلابه ونظیر لک فانه ظله

علیه کثیرا وکان خصیصا به فی الغایة الی ان استوفی ایامه واقبض الاجل المحتوم زمامه

وذلک بارض العراق المحروسة حین مراجعته من سفر الحج فی حدود سنة خمس عشر بعد مائة و

الف فرثاه سیدنا المکرم المشار الیه بهذه القصیدة الفاخرة الغراء .

مؤلف گوید چون این قصیده نصیحه فریدة مناسب ترجمه عالم ربانی جامع بارع بی بدیل است

لذا مناسب دیدیم که بعضی از آن در این مقام مذکور آید :

الدهر ینعی لنا المجد والکرما	والعلم والحلم والاخلاق والشیما
ینعی العفاف وینعی الفضل ینذبه	ینعی الحیاء وینعی العهد والذمما
فلیت بالدهر مما قد حکی بکما	ازلت عن ذاته فی اسماعنا صمما
فلا ابلغ الجبال الشم ذاهبة	دهیاء ذکت لها الاسلام واثلما
ولیت ارض علیم بعد ما انفطرت	سماء علم وماج البحر والتطما
یا صبر هذا فراق بیننا ومتی	نطاق والدهر اوهی الرکن فانهدما
ینعی لنا جهبذ بحر بیاحله	سقاف العلم مبذولا ومقتسما
یا عین جودی فعین الجود غائرة	تبکی علیها العیون الساهرات دما
من للحزین ینادی وهو منقطع	ویستغیث ویبکی المفرد العلما
این الذی بسط الاحسان منبسطا	قد عم فیض نداه العرب والعجما
این الذی فسر الاحکام محکمة	این الذی هذب الاحکام والحکما
وباطل کان بالتحقیق یدمغه	کأنه بید وریکسر الصنما
لله ایامنا اللاتی مضین لنا	اذ نحن من نوره نستکشف الظلما

... ونقل الی النجف ... وکان ... من العلماء والادباء ... الفضول ... وکان من اصحاب ... الفضلاء ... الروضات ... وکان ... ثم الی ... وفی ... ذلک ... وکان من اهلها ... الشعراء والمغنی ... ملحقا ...

تمضی اللیالی لا تنسی مصائبهم	تبکی علی مصیبة الایام ما رسما
فعل فی مجمع الارواح بمصیبهم	بالجسم والروح لا یلحق به ساما
ان الناظرون علی اطراف منهجه	یتنشقون نسیم الغالب قد قسما

تعیین روز وفات حضرت زینب کبری سلام الله علیها

(مدرک وقعه)

یکی از قدما از علماء مدینه در احوال کرامت اشمال حضرت زینب سلام الله علیها کتابی تالیف فرموده موسوم به زینبیات و این کتاب شریف در مصر بطبع رسیده [illegible] ۱۳۵۲ و حسن بن محمد قاسم آن فضلاء مصر و [illegible] کتاب مذکور دیباچه از ترجمه مؤلف آن را مرقوم داشته :

پشت کتاب شریف مکتوبست :

تاریخ و مناقب فضائل السیدة الطاهرة البتول السیدة زینب و اخبار الزینبیات للنسابة العلامة المتوفی سنة ۲۷۷ امیر المدینة و ابن امیرها .

بعث مستفیض و استقصاء تاریخ جلیل تالیف حسن محمد قاسم مجتهد القسم التاریخی بجلة الاسلام الطبعة الثانیة سنة ۱۳۵۲ لما نفذت کثیر من الطبعة الاولی حقوق الطبع محفوظة للمؤلف تطلب من جمیع المکاتب بمصر و الخارج .

ترجمة السید النسابة مؤلف کتاب اخبار الزینبیات

هو یحیی بن الحسن بن جعفر الحجة بن الامیر عبیدالله بن الاعرج بن الحسین الاصغر بن علی زین العابدین و نواقل کرامت کما انسا راجع فرموده اند رحمة الله و مسلم الولاد کتاب نسب آل ابیطالب که جناب بعض تا قرب زمان خود ضبط کرده از او است [illegible] و از کتابهای دیگر که مصنفات انساب بوده و شرح آن در [illegible]

و کتاب اخبار المدینه و اخبار الزینبیات و کتاب المقتبس از تالیفات او است .
نسب عظیم الشأن جلیل الشأن و [illegible] متولد و سنه ۲۷۷ در مکه وفات یافته

(مقدمه کتاب الزینبیات)

(وصف حضرت زینب سلام الله علیها)

حسن محمد قاسم [illegible] سیده طاهره زکیه زینب بنت الامام علی بن ابیطالب ابن عم الرسول صلوات الله تعالی علیه و خواهر پدر و مادری امام حسن و حسین علیهما السلام [illegible] ان خاتون [illegible] مثل صفات نفس کامله و قلب پاکیزه بوده [illegible] ملک وجود آن مخدره [illegible] در ستایش فضائل [illegible] المشاهدة بنماید .

(مدرک وقعه)

[illegible] یکی از دوستان من از اهل شام بمن نوشت و از کتابی که من در حال [illegible] مشغول با و اطمینان و اعتماد میکنم و اخبار کرد که این مطلب مورخ دمشقی در رساله در ترجمه سیده زینب تالیف فرموده و در خزانه کتب [illegible] و در [illegible] استفاده نموده [illegible] رساله [illegible] تقریباً [illegible] و در آن رساله [illegible] صاحب ترجمه زینب وسطی [illegible] ترجمه نموده [illegible] شام در قریه [illegible] و وفات یافت و در [illegible] مطلب سیده زینب کبری [illegible] ترجمه فرموده [illegible] سیده زینب کبری [illegible] شام زینب [illegible] اهل دمشق

تعیین مرقد مطهر حضرت زینب

زعم میکنند که دفینهٔ شام زینب کبری است اشتباه است .

من ۱۰ صدیق مذکور من رسالهٔ انتقاد داشت که در حلب بآن واقف شد بود چون مطالعه کردم دیدیم تاریخ حیات و ترجمهٔ حالات سیده زینب کبری بنت علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و رضی عنه در آن درج کرده و در آخر ترجمه فرموده که سیده زینب بعد از شهادت برادر بزرگوارش بزمان قلیلی بمصر تشریف آورده و در آنجا بعالم بقا رحلت فرموده و در موضعی که از احیاء قصور میگفتند در مکان بنا بن زهری مدفون گشت . **فقیر گوید** در مصر در دو موضع که زینب و سطی در حق دفینهٔ شام مذکور است اشتباهی است از مؤلف بواسطه آنکه در هیچ تاریخی و تالیفی از خاصه و عامه در عداد بنات حضرت امیر صلوات الله علیه زینب وسطی مذکور نیست زینب کبری دفینهٔ مصر و زینب صغری مکناة بام کلثوم مدفونهٔ شام است .

و حقیر در باب دفینهٔ شام که زینب صغری است نه کبری موید روایات کتاب زینبات مدرک معتبره دارم و آن این است که مرحوم سید حبیب طبیب لبیب فخر الحکماء تبریزی طاب ثراه شفاهاً برای بنده نقل فرمود که سال اکبر بحج مشرف و در دو شام بزیارت زینبیه موفق شدیم با مولی مرقد مطهر ملاقات کردیم بین صحبت فرمود که چندی قبل برای تعمیر مزار مبارک محتاج بحفر شدیم چون قدری کندیم سنگ مزاری پیدا شد من خود خواندم که نقش بود هذا قبر زینب الصغری بنت امیر المؤمنین علیه السلام

‹ عبارت اصل کتاب زینبات ›

بسم الله الرحمن الرحیم

وصلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم و بعد فهذه رسالة جمعت فیها اخبار الزینبات من آل البیت والصحابیات ☆ این رسالهایست که جمع کردم در آن اخبار زنانیکه موسوم به زینب است از اولاد پیغمبر و اصحاب آنجناب و بعد از ترجمهٔ زینب بنت النبی و زینب بنت جحش و زینب بنت عقیل در مرتبه گوید زینب کبری دختر علی بن ابیطالب ع از دختر فاطمهٔ زهراء بنت رسول الله

صلی الله علیه و سلم در حیات جد بزرگوارش متولد شد و بعبدالله بن جعفر تزویج کرد بدو اولادی بوجود آمد که در کتاب نسب ذکر کرده ام

سعایت والی مدینه در باب حضرت زینب سلام الله علیها

من ۱۷ گوید زینب دختر علی ع بعد از ورود مدینه مردم را بگرفتن خون حسین ع تحریص میکرد و چون عبدالله بن زبیر در مکه قیام نمود و مردم را باخذ خون حسین ع و خلع یزید حرکت میداد این خبر باهل مدینه رسید زینب خطبه خواند مردم را بخونخواهی حسین علیه السلام دعوت فرمود این خبر بعمرو بن سعید والی مدینه رسید یزید را مکتوب کرد و خبر را بیزید نوشت که تبعید کن این خاتون معظمه را عمرو بزینب سلام الله علیها پیغام داد که از مدینه حرکت بنماید و هر جا که بخواهد اقامت بکند آن مخدره فرمود که خدا میداند بما چه کردند بهترین ما را کشتند و ما را مثل گوسفندان سوق نمودند و روی جهاز شتران سوار کردند سوگند با خدای که هرگز از مدینه حرکت نمیکنم اگرچه خون ما را بریزند .

زینب دختر عقیل گفت ای دختر عمو بر خداوند ما را صدق وعده داده و ما را وارث زمین نموده که هر جا بخواهیم ساکن شویم خاطرت آسوده و چشمت روشن باد که حقتعالی بزودی جزای ظالمان میدهد آیا میخواهی باز ما را توهین بکنند حرکت کن بسوی بلدی که امن باشد برای تو و زنان بنی هاشم نیز جمع شده تسکین و دلداری دادند .

حرکت حضرت زینب سلام الله علیها از مدینه بورود مصر و

‹ تعیین روز وفات آن مخدره ›

عبیدلی در زینبات و حافظ ابن عساکر در تاریخ کبیر و مورخ ابن طولون دمشقی در رسالهٔ زینبیه گفته اند که عمرو بن سعید از اقامت حضرت زینب سلام الله علیها در مدینه شکایت و سعایت کرده بیزید مکتوب نوشت و اعلام نمود که وجود آن مخدره مهیج قلوب مردم است زیرا که او فصیحه و زبان

تعیین مرقد مطهر حضرت زینب

زعم میکنند که مدفونهٔ شام زینب کبریٰ است اشتباه است .

من صدیق مذکور من رسالهٔ انفاذ داشت که در حلب بآن واقف شده بودم مطالعه کردم
ص ۱۰ دیدیم تاریخ حیات و ترجمهٔ حالات سیده زینب کبریٰ بنت علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و رضی عنه در آن
درج کرده و در آخر ترجمه فرموده که سیده زینب بعد از شهادت برادر بزرگوارش بزمان قلیلی بمصر تشریف
آورده و در آنجا بعالم بقا رحلت فرموده و در موضعی که از اجزاء قصور میگفتند در مکان بنا بنی زهری
مدفون گشت . **فقیر گوید** در ص ۹ در دو موضع که زینب وسطی در حق مدفونهٔ شام مذکور است
اشتباهی است از مؤلف بواسطهٔ آنکه در هیچ تاریخی و تالیفی از خاصه و عامه در عداد بنات حضرت امیر
صلوات الله علیه زینب وسطی مذکور نیست زینب کبریٰ مدفونهٔ مصر و زینب صغریٰ مکناة بام کلثوم
مدفونهٔ شام است .

وحقیر در باب مدفونهٔ شام که زینب صغریٰ است نه کبریٰ مؤید روایات کتاب زینبات مدرک
معتبری دارم و آن این است که مرحوم سید حسیب و طبیب لبیب افخر الحکماء تبریزی طاب ثراه شفاهاً
برای بنده نقل فرمود که سال یکم بحج مشرف و در شام بزیارت زینبیه موفق شدیم با متولی مرقد مطهر
ملاقات کردیم بمن صحبت فرمود که چندی قبل برای تعمیر مزار مبارک محتاج بحفر شدیم چون قدری
کندیم سنگ مزار پیدا شد من خود خواندم که نقش بود هذا قبر زینب الصغریٰ بنت امیر المؤمنین علیه السلام

﴿ عبارت اصل کتاب زینبات ﴾

بسم الله الرحمن الرحیم

وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم وبعد فهذه رسالة جمعت فیها
اخبار الزینبات من آل البیت والصحابیات ✦ این رساله ایست که جمع کردم در آن اخبار زنانیکه
موسوم به زینب است از اولاد پیغمبر و اصحاب آنجناب وبعد از ترجمهٔ زینب بنت النبی ص و زینب بنت
جحش و زینب بنت عقیل در ص ۱۰ گوید زینب کبریٰ دختر علی بن ابیطالب ع از بطن فاطمهٔ زهراء بنت رسول الله

سعایت والی مدینه

صلی الله علیه و سلم در حیات جد بزرگوارش متولد شد و بعبدالله بن جعفر تزویج گردید و اولادی
بوجود آمد که در کتاب نسب ذکر کرده ام

سعایت والی مدینه در باب حضرت زینب سلام الله علیها

ص ۱۷ گوید زینب دختر علی ع بعد از ورود مدینه مردم را بگرفتن خون حسین ع تحریص میکرد
و چون عبدالله بن زبیر در مکه قیام نمود و مردم را باخذ خون حسین ع و خلع یزید حرکت میداد
این خبر باهل مدینه رسید زینب خطبه خوانده مردم را بخونخواهی حسین علیه السلام دعوت فرمود
این خبر بعمرو بن سعید والی مدینه رسید یزید را مکتوب کرد و خبر داد یزید نوشت که بعید کن این خاتون
معظمه را عمرو بزینب سلام الله علیها پیغام داد که از مدینه حرکت بنماید و هر جا که بخواهد اقامت
بکند آنمخدره فرمود که خدا میداند بما چه کردند بهترین ما را کشتند و ما را مثل گوسفندان سوق
نمودند و روی جهاز شتران سوار کردند سوگند بخدای که هرگز از مدینه حرکت نمیکنم اگر چه خون ما را
بریزند .

زینب دختر عقیل گفت ای دختر عموی من خداوند ما را صدق وعده داده و ما را وارث زمین نموده که
هر جا بخواهیم ساکن شویم خاطرت آسوده و چشمت روشن باد که حقتعالی بزودی جزاء ظالمان میدهد
آیا میخواهی باز ما را توهین بکنند حرکت کن بسوی بلدی که امن باشد برای تو و زنان بنی هاشم نیز
جمع شده تسکین و دلداری دادند .

حرکت حضرت زینب سلام الله علیها از مدینه بورود مصر و
﴿ تعیین روز وفات آنمخدره ﴾

عبیدلی در زینبات و حافظ ابن عساکر در تاریخ کبیر و مورخ ابن طولون دمشقی در رسالهٔ زینبیه
گفته اند که عمرو بن سعید از اقامت حضرت زینب سلام الله علیها در مدینه شکایت و سعایت
کرده بیزید مکتوب نوشت و اعلام نمود که وجود آنمخدره مهیج قلوب مردم است زیرا که او فصیحه و زبان

بلیّه انگیز است و میخواهند که بخونخواهی حسین علیه السلام قیام نمایند .

وچون این خبر بیزید رسید و از حال ایشان مطلع گردید نوشت که ایشانرا ببلاد دیگر تبعید نما حضرت زینب سلام الله علیها اقامت مصر را و بعضی از اهل بیت هجرت شام را اختیار کردند آنگاه عمرو بن سعید ایشانرا تجهیز سفر نموده حضرت زینب با بعضی از اهل بیت و سکینه و فاطمه دختران حسین علیه السلام از مدینه حرکت کردند .

وچون این خبر بوالی مصر مسلمة بن مخلد انصاری رسید با جماعتی از اصحاب خود و جمله از اعیان مصر باستقبال شتافتند و در قریه بین طریق مصر و شام ملاقات نمودند .

اول شعبان سنه ۶۱ هجرت وارد مصر شده و یازده ماه و تقریباً پانزده روز از شعبان سنه ۶۱ گذشته تا رجب سنه ۶۲ در مصر اقامت کردند .

وتوفیت رضی الله عنها مساء یوم السبت لیلة الأحد لاربعة عشر یوماً مضت من رجب من السنة و آن خاتون معظمه سلام الله علیها آخر روز شنبه چهاردهم رجب همان سال شب یکشنبه برحمت حق پیوست و پس از وفاتش اقارب آنمخدّره و سکینه و فاطمه بمدینه برگشتند .

و در ص ۲ گوید سیده زینب رضی الله عنها بنت امام علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه در شعبان سنه ششم هجرت متولد و با جدّ بزرگوار خویش پنجسال زندگانی نموده تقریباً دو سال از برادر عالیمقدار حسین علیه السلام کوچکتر بود .

وتوفیت یوم السبت مساء لیلة الأحد رابع عشر رجب الفرد سنة ۶۲ من الهجرة فمجموع عمرها ستة وخمسون عاماً و آخر روز شنبه شب یکشنبه چهاردهم رجب ۶۲ برحمت حق پیوست پس تمام عمر شریفش پنجاه و شش سال بوده و در روایت دیگر توفیت زینب عقیلة یوم الأحد لخمسة عشر یوماً مضت من رجب سنة ۶۲ من الهجرة آنمخدّره اول شب یکشنبه پانزدهم رجب سنه ۶۲ هجرت وداع جهان گفت .

[illegible] ... فقد تقدم ذکرهم ... اللطف ولله الحمد ... (اسلمة الله)

وفاة زینب ... [illegible] ... سنة ۱۳۳۲ هجریة ... [illegible] ... مقابر ... [illegible] ... غیرهم

تفصیل تجهیز حضرت زینب سلام الله علیها

حقیر را نقل از کتاب زینبیات این مقدار میسر گردید * ولی بجهت تکمیل فایده و تتمیم واقعه بحضور محترم حضرت العالم البارع العلامة آقا میرزا محمد علی اوردوبادی ادام الله تأییده عرض کردم که آنچه بنما در این باب رسیده و واقف شده اید مرقوم بفرمائید ایشان این جمله را ابتداءً از کتاب زینبیات و شطری از محل دیگر مسطور داشته انفاذ فرمودند و از ص ۲۰ و ۲۲ کتاب زینبیات که در سنه ۱۳۵۱ در مصر بطبع رسیده نقل نموده اند که چون عمرو بن سعید حضرت زینب علیها السلام را بمصر تجهیز کرد فاطمه و سکینه دختران حسین علیه السلام نیز با وی بودند و چون نزدیک مصر رسیدند مسلمة بن مخلد انصاری والی مصر و عبدالله بن الحارث و ابو عمیرة المزنی استقبال کردند و مسلمه با آنمخدّره تعزیت زاده گریست و آن بانوی معظمه و حاضرین نیز گریستند و مسلمه گفت هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون این همان است که پروردگار وعده فرموده و انبیاء مرسلین خبر داده اند و آن سیده طاهره را بمنزل خود که در حمراء داشت برده اقامت داد و در آنجا بود تا وفات یافت .

پس مسلمة بن مخلد انصاری با جمعی در مسجد جامع مصر بر جنازه آن مخدّره نماز گذاردند بعد عودت داده در صندوق خانه منزل مسلمه در حمراء قصوی در موضع بستان عبدالله بن عبدالرحمن بن عوف زهری بخاک سپردند و آن محل را خط قناطر السباع گویند بجهت آنکه ملک طاهر چند مجسمه سباع را از سنگ بالای آن قنطره ها نصب کرده .

و ایضاً گوید که در اسعاف الراغبین تألیف الشیخ محمد الصبان المطبوع بهامش مشارق الأنوار للشیخ حسن العدوی الحمزاوی ص ۱۰۹ از متن شعرانی از علی الخواص روایت کرده که سیده زینب مدفونه در قناطر السباع دختر امام علی علیه السلام است و آنمخدّره بلاشک در این مکان شریف است و کفش خود را در آستانه در بیرون آن مقام از پای در آورده پا برهنه میرفت تا از مسجد میگذشت و در روبروی قبر شریف ایستاده بخدا متوسل میشد و تضرع مینمود که خداوند او را بیامرزد .

وکان لشیعة ... [illegible] ... ایام ... الاولیاء ... [illegible] ... الفارسیة ... [illegible] ... العنوان ... [illegible]

واین مشهد مبارك در عهد فاطمیین وایوبیین وعثمانیین الی یومنا هذا تجدید عمارت وزیارت شده ومردم پیوسته بزیارت آن مرقد مقدس مشرف شده تبرك میجویند وبآن خواتون معظمه متوسل میشوند چنانچه در قرون ماضیه نیز همین طور بوده ودر آستانه مبارکه ومشهد شریف نفوس بدیعه موجود وحرم مطهر بچراغ برق منور میباشد.

عزاداری ملائکه در آسمانها در روز وفات حضرت زینب کبری سلام الله علیها

سید فاضل محدث آقا سید نور الدین جزایری در خصایص الزینبیه ص ۴۱ گوید که عالم جلیل وثقه نبیل المحدث الفقیه صاحب التصانیف الکثیرة مولانا ابو الحسن الحاج شیخ محمد باقر قاینی صاحب کبریت احمر در کتاب کشکول مینویسد که در زمانیکه در عتبات عالیات مشغول تحصیل بودم در آن زمان سید بود وقتی در حرم مطهر مشغول زیارت بود که یکی از زوار ترك بطرف بالا سر مبارك نشست و مشغول تلاوت قرآن گردید این سید جلیل با خود گفت که آیا سزاوار است که مردمان ترك کتاب خدا را تلاوت نمایند وتو نتوانی از فیوضات آن بهره مند باشی از کمال غیرت قسمتی از اوقات خود را صرف در دهقانی وقسمتی را در تحصیل علوم صرف مینمود واز برکات آباء کرام خود باندك زمانی ترقیات علمیه از برای ایشان حاصل شد که در این اواخر بدرس مرحوم حجة الاسلام میرزا محمد حسن شیرازی حاضر میشد بلکه احتمال اجتهاد در باره ایشان میرفت وبتقدس وتقوی وکثرت عبادت معروف بود وقتی ایشان اعلی الله مقامه الشریف از برای من حکایت کردند که در عالم رؤیا دیدم حضرت حجة بن الحسن علیه السلام را که در کمال اشفته خاطر هستند پیش رفتم وسلام کردم واز حال ایشان سؤال نمودم فرمودند بدانکه از روزیکه عمه ام زینب سلام الله علیها وفات کرده همه ساله در روز وفات آن مخدره ملائکه در آسمانها مجلس عزا بپا مینمایند وخطبه آن مخدره که در بازار کوفه بیان کرده میخوانند وگریه مینمایند بطوریکه من باید بروم وآنها را از گریه ساکت نمایم وامروز روز وفات عمه ام زینب بود الحال من از آن مجلس مراجعت نموده ام وآن روز نزد مرحوم سید اعلی الله مقامه از برای من بیان نمود

یا للاسف که مرا از خاطر رفته است

اجمال روایت مذکور از مرحوم قاینی

در کبریت احمر ص ۸۷ گوید نقل کرد سید عالم ثقه جلیل الحاج سید اسد الله اصفهانی مجاور کربلای معلی در سنه هزار وسیصد ونوزده برای حقیر در کربلای معلی که در خواب دیدم حضرت حجة بن الحسن علیه السلام را وفرمودند که از روز وفات عمه من زینب اهل آسمانها جمع میشوند ومیخوانند خطبه آن مخدره را که در کوفه خواندند وگریه میکنند وباید من ایشان را ساکن گردانم که شیرازه عالم از یکدیگر نریزد.

فاضل معاصر علامه آقا میرزا محمد علی اردوبادی سلمه الله تعالی گوید

ان عاد مصر للعقیلة مغربا	فسنا ذکاها واضح لن یحجبا
وعلیکه حسبا زکت فیه ولو	بعقد عابه غب رصنوها الحبا
ومن النبوة فی اسرة وجهها	بلج کمثل الشمس تبلو الغیهبا
وتضوع منها للخلافة عبقة	تطوی بنفحتها الفضاء والربی
بجلال احمد تهابة حیدر	قد انجبت ام الائمة زینبا
وسرت مع الدنیا مکارمها کما	بسرت لها ارج الثناء مع الصبا
ولها بمقطع الفخار منصة	کرمت بها نسبا وفاقت منصبا
وماثر کثر النجوم عدادها	زهوا علی کر اللیالی ماخبا
وبابنه التطهیر والقربی لما	خطران قد خصا باصحاب العبا
وعن الوصی بلاغة خصت بها	اعیت برونقها البلیغ الاخطبا

ثقة المحدثین آقا میرزا اسد الله مطهری اصفهانی سلمه الله نجل زکی مرحوم سلطان الواعظین حاج سید حسن کاشی طاب ثراه گوید

بین مات اخذ بها ... الاخرة الثانیة ... عند ... ولم ... رید ولدت لجناب العالم الالمعی الشیخ ابا القاسم ... تعالی وهو من اجلاء عصرنا الثالثة العلویة الجلیلة المخدرة ... بیکم بنت ... محمود التبریزیة زوجت ... ذی الحجة سنة ۱۲۸۲ هجریة وقد ولد منه ابنا فمات بعد اربعة ایام ... فمات بعد اربع سنین ... ولدت لجناب العالم الفقیه الحاج شیخ عبد الله سلمه الله الساکن الان فی ... وهو معروف ... بذکر ...

... ثم ... الثانی ... الاول ... زوج ... الاجلاء ... تاریخ ... ذکره ...
(اقا شیخ حسن)
... ۱۲۵۰ ... الحاج میرزا ...
(زید)

شکفته طبع روانم بوسم گل شد	از انکه بازم از وقت آن توسل شد
بذیل عصمت دنیا پناه دین هدی	یگانه در ولایت عزیزه زهراء
مکین برج سعادت شریفه دخت بتول	مهین درج شهامت کریمه شبل رسول
همانکه روح امین بود کمترین خدمش	همانکه سرمه چشم است خاک مرقدمش
کسیکه فخر نماید بدرگهش جبریل	به پیشگاه جلالش بدی چو عبد ذلیل
فهیم اهل زمان و بلیغ تر ز زنان	خطاب عالمه اش کرده آن امام زمان
معین است بتاریخ قبر مدفن او	مبرهن است باخبار روز مردن او
مدار عمر شریفش فزون شد از پنجاه	که رفته خدمت جدش که با هزاران آه
چو چارده بگذشت از شریف ماه رجب	وفات یافت زدنیا عقیله فخر عرب
بمصر گشته سرانجام آن عزیزه امام	بخاک رفته حزینه بمصر نی در شام
سعادت است کسیرا که روز رحلت او	بپای زار دهد خدا مصیبت او

ذکر سند حدیث شریف کساء

حضرة السید السند العلامة النسابة السید شهاب الدین الحسینی المشتهر بآقا نجفی دامت افاضاته رسالة در باب سند حدیث شریف کساء طبع ونشر فرموده اند وچون آن نسخه شریفه مشتمل باسانید معتبره واسامی مشایخ اجازات معروفه ورواة عدیده ومحتویه بر جواب سلامها وبعضی اضافات مهمه بود لذا لازم دید که در خاتمه این وجیزه شریفه مذکور آید وعین عبارت رسالة با ترجمه حدیث شریف بدین قرار است :

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نواله والصلوة علی محمد وآله وبعد پوشیده نماند که حدیث شریف کساء باجماع

ذوات مقدسه انها در محل واحد ونزول آیه شریفه تطهیر در شأن انها از مسلمات فریقین عامه وخاصه میباشد ولیکن حدیث کساء معروف که متداولست بین مؤمنین در محافل ومنازل خوانده و آثار بسیار ازاو دیده میشود بخصوصه در کتب معروفه دیده نمیشد مگر در منتخب کبیر شیخ طریحی صاحب مجمع البحرین که معروفست بر بیاض فخریه مرسلا نقل فرموده وکمترین سالها متمادی در تفحص سند وی بودم تا آنکه در ایام تشرف شیخ استاد خاتم المحدثین حجة الاسلام آقای حاج شیخ محمد باقر بیرجندی قدس سره در نجف اشرف شخصی از اهل علم کتاب درر وغرر شیخ بزرگوار در بلاد اردو ودر آنجا منعقد است از این حدیث معروف فرادرج فرموده بود وخود داعی کاملا مطالعه استفاده نمودم سپس در ۱۳۴۰ ایام اقامت در بلده طیبه سر من رأه در یکی از تألیفات اهل سنت این حدیث شریف دیده شد وباز در صدد بودم تا آنکه متحضر شدم که در جلد رابع باحوال حضرت صدیقه طاهره علیها از مجلدات عوالم مرحوم شیخ عبد الله بن نور الله البحرانی که از اعاظم تلامیذ علامه مجلسی معاصر استاد خود در تألیف وجمع مجلدات بحار بوده این حدیث با سند متقن ذکر شده لهذا بسعی اکید وجد وافی نسخه حدیث شریف را با سند او بتوسط جناب مستطاب فخر الفضلاء الکرام ثقة الاعلام مروج الاحکام آقا شیخ محمد صدوقی یزدی دامت برکاته از دار العباد یزد خاص نمودم واز انجائیکه توفیق تمام شامل حال جناب مستطاب فخر المحدثین العظام آقا شیخ مهدی مسئله گوی قمی ایده الله همیشه بوده اقدام بطبع نسخه شریفه با سند مشار الیه نمودند تا اینکه مؤمنین در مجالس ومحافل تلاوت آن کنند این داعی سید شهاب الدین المشهور بالنجفی الحسینی المرعشی عفی عنه وجناب ایشان را از دعاء خیر فراموش نمایند ونیز مخفی نماند آنکه این نسخه با نسخ معموله فرق جزئی دارد از قبیل مشتمل بودن این سند بر جواب سلامها وبعضی از زیادتیها ...

بسم الله الرحمن الرحیم

فی المجلد الحادی عشر من کتاب عوالم العلوم للشیخ الجلیل الثقة الثبت المحدث الحافظ الشیخ عبد الله

سند حدیث کساء

بن نور الله البحرانی ما هذا لفظه حدیث الکساء وجلّ فضائلها عن السیّد هاشم البحرانی عن شیخه
الجلیل السیّد ماجد البحرانی عن الشیخ الحسن بن زین الدین الشهید الثانی عن المقدس الاردبیلی عن
الشیخ علی بن عبد العالی الکرکی عن الشیخ علی بن هلال الجزائری عن الشیخ احمد بن فهد الحلی عن الشیخ
علی بن الخازن الحائری عن الشیخ ضیاء الدین علی بن الشهید الاول عن ابیه عن فخر المحققین عن
شیخه العلامة الحلی عن شیخه المحقق عن شیخه ابن نما الحلی عن شیخه محمد بن ادریس الحلی عن ابن حمزة
الطوسی صاحب الثاقب عن الشیخ الجلیل محمد بن شهر اشوب عن الطبرسی صاحب الاحتجاج عن شیخه
الجلیل الحسن بن محمد بن الحسن الطوسی عن ابیه شیخ الطائفة عن شیخه المفید عن شیخه ابن قولویه
القمی عن شیخه الکلینی عن علی بن ابرهیم بن هاشم عن ابیه عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی عن قاسم
بن یحیی الجلاء الکوفی عن ابی بصیر عن ابان بن تغلب البلادی عن جابر بن یزید الجعفی عن جابر بن عبد الله الانصاری
عَنْ فاطِمَةَ الزَّهْرآءِ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ قالَ سَمِعْتُ فاطِمَةَ اَنَّها قالَتْ دَخَلَ اَبی رَسُولُ
اللهِ فی بَعْضِ الْاَیّامِ فَقالَ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا فاطِمَةُ فَقُلْتُ عَلَیْكَ السَّلامُ قالَ اِنّی
اَجِدُ فی بَدَنی ضُعْفاً فَقُلْتُ لَهُ اُعیذُكَ بِاللهِ یا اَبَتاهُ مِنَ الضُّعْفِ فَقالَ یا فاطِمَةُ
اِیتینی بِالْکِساءِ الْیَمانی فَغَطّینی بِهِ فَاَتَیْتُهُ بِالْکِساءِ الْیَمانی فَغَطَّیْتُهُ بِهِ وَصِرْتُ
اَنْظُرُ اِلَیْهِ وَاِذا وَجْهُهُ یَتَلَأْلَأُ کَاَنَّهُ الْبَدْرُ فی لَیْلَةِ تَمامِهِ وَکَمالِهِ فَما کانَتْ
اِلّا ساعَةً وَاِذا بِوَلَدِیَ الْحَسَنِ قَدْ اَقْبَلَ وَقالَ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا اُمّاهُ فَقُلْتُ وَ
عَلَیْكَ السَّلامُ یا قُرَّةَ عَیْنی وَثَمَرَةَ فُؤادی فَقالَ یا اُمّاهُ اِنّی اَشَمُّ عِنْدَكِ رائِحَةً
طَیِّبَةً کَاَنَّها رائِحَةُ جَدّی رَسُولِ اللهِ فَقُلْتُ نَعَمْ اِنَّ جَدَّكَ تَحْتَ الْکِساءِ
فَاَقْبَلَ الْحَسَنُ نَحْوَ الْکِساءِ وَقالَ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا جَدّاهُ یا رَسُولَ اللهِ اَتَاْذَنُ
لی اَنْ اَدْخُلَ مَعَكَ تَحْتَ الْکِساءِ فَقالَ وَعَلَیْكَ السَّلامُ یا وَلَدی وَیا صاحِبَ حَوْضی

فاضل شرابیانی الشرابینی وکان قدّه عالما عاملا وفقیها کاملا ومحدّثا فاضلا عارفا بالرجال والاصول بارعا فی المعقول والمنقول مولده ومنشأه وولدته سنة ۱۲۳۸ هجریة واشتغل فی بلدة محل تولده وقرء القرآن و تعلم الکتابة وقرء النحو والصرف والمنطق والمعانی والبیان وهو ابن عشر سنین ثم انتقل منها بعد الفراغ عنها الی تبریز وقرء الفقه والاصول علی جماعة من علماء العجم ثم هاجر جنابه الشریف الی النجف الاشرف والمنیف فی سنة ۱۲۷۳ هجریة للفوز الی المراتب العالیة الزاهرة والوصول الی المقامات السامیة

حدیث کساء با اضافات مهمهٔ معتبره

قَدْ اَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ مَعَهُ تَحْتَ الْکِساءِ فَما کانَتْ اِلّا ساعَةً وَاِذا بِوَلَدِیَ الْحُسَیْنِ
قَدْ اَقْبَلَ وَقالَ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا اُمّاهُ فَقُلْتُ وَعَلَیْكَ السَّلامُ یا وَلَدی وَیا قُرَّةَ
عَیْنی وَثَمَرَةَ فُؤادی فَقالَ لی یا اُمّاهُ اِنّی اَشَمُّ عِنْدَكِ رائِحَةً طَیِّبَةً کَاَنَّها رائِحَةُ
جَدّی رَسُولِ اللهِ فَقُلْتُ نَعَمْ اِنَّ جَدَّكَ وَاَخاكَ تَحْتَ الْکِساءِ فَدَنَی الْحُسَیْنُ نَحْوَ
الْکِساءِ وَقالَ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا جَدّاهُ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا مَنِ اخْتارَهُ اللهُ اَتَاْذَنُ لی
اَنْ اَکُونَ مَعَکُما تَحْتَ الْکِساءِ فَقالَ وَعَلَیْكَ السَّلامُ یا وَلَدی وَیا شافِعَ اُمَّتی قَدْ اَذِنْتُ
لَكَ فَدَخَلَ مَعَهُما تَحْتَ الْکِساءِ فَاَقْبَلَ عِنْدَ ذلِكَ اَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ وَ
قالَ اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ فَقُلْتُ وَعَلَیْكَ السَّلامُ یا اَبَا الْحَسَنِ وَیا اَمیرَ
الْمُؤْمِنینَ فَقالَ یا فاطِمَةُ اِنّی اَشَمُّ عِنْدَكِ رائِحَةً طَیِّبَةً کَاَنَّها رائِحَةُ اَخی وَابْنِ عَمّی رَسُولِ اللهِ
فَقُلْتُ نَعَمْ ها هُوَ مَعَ وَلَدَیْكَ تَحْتَ الْکِساءِ فَاَقْبَلَ عَلِیٌّ نَحْوَ الْکِساءِ وَقالَ اَلسَّلامُ
عَلَیْكَ یا رَسُولَ اللهِ اَتَاْذَنُ لی اَنْ اَکُونَ مَعَکُمْ تَحْتَ الْکِساءِ قالَ لَهُ وَعَلَیْكَ السَّلامُ
یا اَخی وَیا وَصِیّی وَخَلیفَتی وَصاحِبَ لِوائی قَدْ اَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ عَلِیٌّ تَحْتَ الْکِساءِ ثُمَّ
اَتَیْتُ نَحْوَ الْکِساءِ وَقُلْتُ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا اَبَتاهُ یا رَسُولَ اللهِ اَتَاْذَنُ لی اَنْ اَکُونَ مَعَکُمْ
تَحْتَ الْکِساءِ قالَ وَعَلَیْكِ السَّلامُ یا بِنْتی وَیا بَضْعَتی قَدْ اَذِنْتُ لَكِ فَدَخَلْتُ تَحْتَ الْکِساءِ
فَلَمَّا اکْتَمَلْنا جَمیعاً تَحْتَ الْکِساءِ اَخَذَ اَبی رَسُولُ اللهِ بِطَرَفَیِ الْکِساءِ وَاَوْمَأَ بِیَدِهِ الْیُمْنی
اِلَی السَّماءِ وَقالَ اَللّهُمَّ اِنَّ هؤُلاءِ اَهْلُ بَیْتی وَخاصَّتی وَحامَّتی لَحْمُهُمْ لَحْمی وَدَمُهُمْ دَمی
یُؤْلِمُنی ما یُؤْلِمُهُمْ وَیَحْزُنُنی ما یَحْزُنُهُمْ اَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَهُمْ وَسِلْمٌ لِمَنْ سالَمَهُمْ وَعَدُوٌّ
لِمَنْ عاداهُمْ وَمُحِبٌّ لِمَنْ اَحَبَّهُمْ اِنَّهُمْ مِنّی وَاَنَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صَلَواتِكَ وَبَرَکاتِكَ وَ
رَحْمَتَكَ وَغُفْرانَكَ وَرِضْوانَكَ عَلَیَّ وَعَلَیْهِمْ وَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهیراً

الشریعة موصل مؤلفاته (۱) کتاب [illegible] (۲) [illegible] علی الفوائد الفقه [illegible] (۳) کتاب طهارة الصلوة (۴) تعلیقة علی [illegible] المناهج (۵) [illegible] الانصاف (۶) رسالة [illegible] تعلیقة علی رسائل [illegible] عملیة وله غیر ذلک من الافادات و [illegible]

مشایخه فی الفقه والاصول والروایة [illegible] صاحب الجواهر [illegible] الشیخ [illegible] والمرتضی الانصاری [illegible] العالم المحقق [illegible] وکان [illegible] عن [illegible]

فَقالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يا مَلائِكَتي وَيا سُكّانَ سَمواتي اِنّي ما خَلَقْتُ سَماءً مَبْنِيَّةً وَلا اَرْضاً
مَدْحِيَّةً وَلا قَمَراً مُنيراً وَلا شَمْساً مُضيئَةً وَلا فَلَكاً يَدُورُ وَلا بَحْراً يَجْري وَلا
فُلْكاً يَسْري اِلّا في مَحَبَّةِ هؤُلاءِ الْخَمْسَةِ الَّذينَ هُمْ تَحْتَ الْكِساءِ فَقالَ الْاَمينُ جَبْرائيلُ
يا رَبِّ وَمَنْ تَحْتَ الْكِساءِ فَقالَ عَزَّ وَجَلَّ هُمْ اَهْلُ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرِّسالَةِ
هُمْ فاطِمَةُ وَاَبُوها وَبَعْلُها وَبَنُوها فَقالَ جَبْرائيلُ يا رَبِّ اَتَأْذَنُ لي اَنْ اَهْبِطَ اِلَى
الْاَرْضِ لِاَكُونَ مَعَهُمْ سادِساً فَقالَ اللهُ نَعَمْ قَدْ اَذِنْتُ لَكَ فَهَبَطَ الْاَمينُ جَبْرائيلُ
وَقالَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا رَسُولَ اللهِ الْعَلِيُّ الْاَعْلى يُقْرِئُكَ السَّلامَ وَيَخُصُّكَ
بِالتَّحِيَّةِ وَالْاِكْرامِ وَيَقُولُ لَكَ وَعِزَّتي وَجَلالي اِنّي ما خَلَقْتُ سَماءً مَبْنِيَّةً وَلا
اَرْضاً مَدْحِيَّةً وَلا شَمْساً مُضيئَةً وَلا فَلَكاً يَدُورُ وَلا بَحْراً يَجْري وَلا فُلْكاً
يَسْري اِلّا لِاَجْلِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ وَقَدْ اَذِنَ لي اَنْ اَدْخُلَ مَعَكُمْ فَهَلْ تَأْذَنُ لي يا رَسُولَ
اللهِ فَقالَ رَسُولُ اللهِ وَعَلَيْكَ السَّلامُ يا اَمينَ وَحْيِ اللهِ اِنَّهُ نَعَمْ قَدْ اَذِنْتُ
لَكَ فَدَخَلَ جَبْرائيلُ مَعَنا تَحْتَ الْكِساءِ فَقالَ لِاَبي اِنَّ اللهَ قَدْ اَوْحى اِلَيْكُمْ يَقُولُ
اِنَّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً فَقالَ عَلِيٌّ لِاَبي
يا رَسُولَ اللهِ اَخْبِرْني ما لِجُلُوسِنا هذا تَحْتَ الْكِساءِ مِنَ الْفَضْلِ عِنْدَ اللهِ فَقالَ
النَّبِيُّ وَالَّذي بَعَثَني بِالْحَقِّ نَبِيّاً وَاصْطَفاني بِالرِّسالَةِ نَجِيّاً ما ذُكِرَ خَبَرُنا هذا
في مَحْفِلٍ مِنْ مَحافِلِ اَهْلِ الْاَرْضِ وَفيهِ جَمْعٌ مِنْ شيعَتِنا وَمُحِبّينا اِلّا وَنَزَلَتْ عَلَيْهِمُ
الرَّحْمَةُ وَحَفَّتْ بِهِمُ الْمَلائِكَةُ وَاسْتَغْفَرَتْ لَهُمْ اِلى اَنْ يَتَفَرَّقُوا فَقالَ عَلِيٌّ اِذاً
وَاللهِ فُزْنا وَفازَ شيعَتُنا وَرَبِّ الْكَعْبَةِ فَقالَ اَبي رَسُولُ اللهِ يا عَلِيُّ وَالَّذي
بَعَثَني بِالْحَقِّ نَبِيّاً وَاصْطَفاني بِالرِّسالَةِ نَجِيّاً ما ذُكِرَ خَبَرُنا هذا في مَحْفِلٍ مِنْ مَحافِلِ

اَهْلِ الْاَرْضِ وَفيهِ جَمْعٌ مِنْ شيعَتِنا وَمُحِبّينا وَفيهِمْ مَهْمُومٌ اِلّا وَفَرَّجَ اللهُ هَمَّهُ وَلا مَغْمُومٌ
اِلّا وَكَشَفَ اللهُ غَمَّهُ وَلا طالِبُ حاجَةٍ اِلّا وَقَضَى اللهُ حاجَتَهُ فَقالَ عَلِيٌّ اِذاً
وَاللهِ فُزْنا وَسُعِدْنا وَكَذلِكَ شيعَتُنا فازُوا وَسُعِدُوا فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ

﴿ ترجمه حدیث شریف کساء ﴾

صاحب عوالم بسند خود نقل نموده از جابر بن عبدالله انصاری که فرمود شنیدم از فاطمه زهراء
که انحضرت فرمود داخل شد بمنزل من پیغمبر خدا پدر بزرگوارم در بعضی از روزها و فرمود سلام بر تو
بادای فاطمه پس عرض کردم درود بر تو بادای پدر بزرگوار پس فرمود میبابم در بدن خود ضعفی را
پس عرض کردم پناه میدهم ترا بخداوند از ضعف پس رسول اکرم فرمود ای فاطمه بیاور کساء یمانی را
و بپوشان مرا بآن فاطمه فرمود پس آوردم کسا را و پوشیدم پدرم را بآن و نظر کردم در بدم که صورتش
میدرخشد مانند ماه شب چهارده فاطمه فرمود نگذشت مگر اندکی که ناگاه فرزندم حضرت حسن
وارد بر من سلام نمود جواب دادم سلام بر تو بادای روشنی دیده و میوه دل من پس حسن عرض کرد ای
مادر بوی خوشی نزد تو بمشام من میرسد گویا بوی جدم رسول اکرم باشد گفتم بلی جد تو در زیر
کساء است پس حضرت حسن نزدیک کسا امد عرض کرد سلام بر تو بادای رسول خدا آیا اذن میدهی
که با شما در زیر کسا باشم رسول خدا فرمود بر تو باد سلام ای پسر من و صاحب حوض من بتحقیق
اذن دادم ترا پس وارد شد حسن در زیر کساء فاطمه فرمود نگذشت مگر اندکی که ناگاه داخل شد
پسرم حسین و عرض کرد سلام بر تو بادای مادر گفتم بر تو باد سلام ای پسر من و روشنی دیده ام
و میوه دلم پس عرض کرد ای مادر میرسد بمن بوی خوشی نزد تو بمشام من میرسد گویا بوی جدم رسول
خدا میباشد گفتم بلی بدرستیکه جد و برادر تو در زیر کسا میباشند پس حسین نزدیک کساء شد
عرض کرد سلام بر تو باد یا جداه سلام بر تو بادای کسیکه خداوند او را از خلق خود اختیار فرمود
آیا اذن میدهی که با شما در زیر کساء باشم پس رسول خدا فرمود بر تو باد سلام ای پسر من و شافع امتم

حديث كساء

فقال الله عزّ وجلّ يا ملائكتي ويا سكّان سماواتي إنّي ما خلقت سماءً مبنيّةً ولا أرضاً
مدحيّةً ولا قمراً منيراً ولا شمساً مضيئةً ولا فلكاً يدور ولا بحراً يجري ولا
فلكاً يسري إلّا في محبّة هؤلاء الخمسة الّذين هم تحت الكساء فقال الأمين جبرائيل
يا ربّ ومن تحت الكساء فقال عزّ وجلّ هم أهل بيت النبوّة ومعدن الرسالة
هم فاطمة وأبوها وبعلها وبنوها فقال جبرائيل يا ربّ أتأذن لي أن أهبط إلى
الأرض لأكون معهم سادساً فقال الله نعم قد أذنت لك فهبط الأمين جبرائيل
وقال السلام عليك يا رسول الله العليّ الأعلى يقرئك السلام ويخصّك
بالتحيّة والإكرام ويقول لك وعزّتي وجلالي إنّي ما خلقت سماءً مبنيّةً ولا
أرضاً مدحيّةً ولا شمساً مضيئةً ولا فلكاً يدور ولا بحراً يجري ولا فلكاً
يسري إلّا لأجلكم ومحبّتكم وقد أذن لي أن أدخل معكم فهل تأذن لي يا رسول
الله فقال رسول الله وعليك السلام يا أمين وحي الله إنّه نعم قد أذنت
لك فدخل جبرائيل معنا تحت الكساء فقال لأبي إنّ الله قد أوحى إليكم يقول
إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهّركم تطهيراً فقال عليّ لأبي
يا رسول الله أخبرني ما لجلوسنا هذا تحت الكساء من الفضل عند الله فقال
النبيّ والّذي بعثني بالحقّ نبيّاً واصطفاني بالرسالة نجيّاً ما ذكر خبرنا هذا
في محفل من محافل أهل الأرض وفيه جمع من شيعتنا ومحبّينا إلّا ونزلت عليهم
الرحمة وحفّت بهم الملائكة واستغفرت لهم إلى أن يتفرّقوا فقال عليّ إذاً
والله فزنا وفاز شيعتنا وربّ الكعبة فقال أبي رسول الله يا عليّ والّذي
بعثني بالحقّ نبيّاً واصطفاني بالرسالة نجيّاً ما ذكر خبرنا هذا في محفل من محافل

وسموّ قدره ورفعة شأنه و
كان الكرمرودي [illegible] درس استاذه
الاجلّ بعد سيدنا الاستاذ
الاعظم آية الله العلامة النحرير
نادرة عصره شارح نجاة العباد
قدس سره وبعد وفاة استاذه
الاجل استقل بالبحث والتدريس
وبلغت عدة تلامذته الفحول
نحواً من مائة وخمسين
وفاته توفي بين الطلوعين
من يوم الجمعة سابع عشر
شهر رمضان من سنة ١٣٢٢
وحضرة العالم العلامة الافخم
صديقنا الاعزّ الاكرم آقا
ميرزا محمد علي الاوردبادي
الغروي دامت بركاته
العالية

ترجمه حديث كساء

أهل الأرض وفيه جمع من شيعتنا ومحبّينا وفيهم مهموم إلّا وفرّج الله همّه ولا مغموم
إلّا وكشف الله غمّه ولا طالب حاجة إلّا وقضى الله حاجته فقال عليّ إذاً
والله فزنا وسعدنا وكذلك شيعتنا فازوا وسعدوا في الدنيا والآخرة وربّ الكعبة

﴿ ترجمه حديث شريف كساء ﴾

صاحب عوالم بسند خود نقل نموده از جابر بن عبد الله انصاری که فرمود شنیدم از فاطمه زهراء
که آن مخدره فرمود داخل شد بمنزل من پیغمبر خدا پدر بزرگوارم در بعضی از روزها و فرمود سلام بر تو
باد ای فاطمه پس عرض کردم درود بر تو باد ای پدر بزرگوار پس فرمود میبابم در بدن خود ضعفی را
پس عرض کردم پناه میدهم ترا بخداوند از ضعف پس رسول اکرم فرمود ای فاطمه بیاور کساء یمانی را
و بپوشان مرا بآن فاطمه فرمود پس آوردم کساء را و پوشیدم پدرم را بآن و نظر کردم دیدم که صورتش
میدرخشد مانند ماه شب چهارده فاطمه فرمود نگذشت مگر اندکی که ناگاه فرزندم حضرت حسن
وارد بر من شد سلام نمود جواب دادم سلام بر تو باد ای روشنی دیده و میوه دل من پس حسن عرض کرد ای
مادر بوی خوشی نزد تو بمشام من میرسد گویا بوی جدم رسول اکرم باشد گفتم بلی جدّ تو در زیر
کساء است پس حضرت حسن نزدیک کساء آمد عرض کرد سلام بر تو باد ای رسول خدا آیا اذن میدهی
که با شما در زیر کساء باشم رسول خدا فرمود بر تو باد سلام ای پسر من و صاحب اختیار حوض من بتحقیق
اذن دادم ترا پس وارد شد حسن در زیر کساء فاطمه فرمود نگذشت مگر اندکی که ناگاه داخل شد
پسرم حسین و عرض کرد سلام بر تو باد ای مادر گفتم بر تو باد سلام ای پسر من و روشنی دیده ام
و میوه دلم پس عرض کرد ای مادر بدرستیکه بوی خوشی نزد تو بمشام من میرسد گویا بوی جدم رسول
خدا میباشد گفتم بلی بدرستیکه جدّ و برادر تو در زیر کساء میباشند پس حسین نزدیک کساء
عرض کرد سلام بر تو باد یا جدّاه سلام بر تو باد ای کسیکه خداوند او را از خلق خود اختیار فرمود
آیا اذن میدهی که با شما در زیر کساء باشم پس رسول خدا فرمود بر تو باد سلام ای پسر من و شافع امتم

جلد وافیه کافیه در ترجمه [illegible]
علامه در زمان [illegible]
حسب خواهش [illegible]
اند لازم دیدم که [illegible]
بهترین انتقاء آثار و کرامات علماء
اعلام رضوان الله تعالی علیهم
مذکور [illegible] عین عبارت
[illegible] ١٢٥٧
[illegible]

ایضاً ترجمهٔ حدیث شریف

بتحقیق اذن دادم ترا پس حسین با آنها داخل در زیر کسا شد فاطمه فرمود پس آمد آن زمان ابو الحسن
علی بن ابیطالب و فرمود سلام بر تو باد ای دختر رسولخدا پس عرض کردم بر تو باد سلام یا ابا الحسن
و یا امیر المؤمنین پس فرمود ای فاطمه بدرستیکه استشمام مینمایم من نزد تو بوی خوشی را گویا بوی
برادر و پسر عم من رسولخدا باشد پس عرض کردم بلی این است او با دو پسرت در زیر کسا پس علی نزد
کسا آمد و عرض کرد سلام بر تو باد ای رسولخدا آیا اذن میدهی مرا که بوده باشم با شما در زیر کسا
پس پیغمبر فرمود سلام بر تو باد ای برادر و وصی و جانشین من و صاحب رایت و علم من بتحقیق اذن
دادم ترا پس داخل شد علی در زیر کسا پس من رفتم نزد کسا و عرض کردم سلام بر تو باد ای پدر
من و ای رسولخدا آیا اذن میدهی که بوده باشم با شما در زیر کسا فرمود سلام بر تو باد ای دختر و
پاره تن من بتحقیق اذن دادم ترا پس داخل شدم در زیر کسا پس زمانیکه جمع شدیم ما پنج تن در
زیر کسا گرفت پدرم رسولخدا دو طرف کسا را و بدست راست اشاره بسوی آسمان نمود و عرض
کرد خداوندا بدرستیکه اینها اهلبیت و خواص من میباشند گوشت آنها گوشت من است خون آنها
خون من است اذیت مینماید بمن هرچه که بآنها اذیت مینماید غمگین میکند مرا آنچه آنها را غمگین
نماید من طرفم با هر که طرف است با آنها و صلحم با هر که صلح است با آنها دشمنم با هر که دشمن است با آنها
دوستم با هر که دوست آنهاست بدرستیکه آنها از من هستند و من از آنها هستم پس قرار ده
رحمتها و برکات و آمرزش و رضای خود را بر من و بر آنها و زایل فرما از آنها پلیدی و پاک گردان
آنها را پاک بزرگ پس خداوند عز و جل فرمود ای ملائکه من و ای ساکنان آسمانهای من
بدرستیکه من خلق نفرمودم آسمان بنا شده را و زمین کشیده و مسطح شده را و نه ماه روشنی
دهنده را و نه آفتاب درخشنده را و نه فلک را که دور میزند و میچرخد و نه دریای را که جاریست
و نه کشتی را که سیر و گردش مینماید مگر بجهت دوستی این پنج تن که در زیر کسا آسوده اند و در محبت
آنها پس جبرئیل امین عرض کرد ای پروردگار من کیستند در زیر کسا پس خداوند عز و جل فرمود

وجدت و مما سوده بخطه ان العلامة الحجة آیة الله الفاضل الشرابیانی المتوفی سنة ۱۳۲۲ ۲۷ شهر رمضان المبارک وکان علی خاتمة التی وضع عند الدفن علیها ملوا الاکفن ابدا ... و هو ... و الاثر ... و التاریخ ... عاما ولا تبرمن ... نجد دوره ... الحال ... لا ... ولکن ... صفها ... هذه الفضیلة

ترجمهٔ حدیث شریف

آنها هستند اهلبیت و کان پیغمبری و رسالت ایشانند فاطمه و پدر او و شوهر او و فرزندان او پس
جبرئیل عرض کرد ای پروردگار من آیا اذن میدهی که بسوی زمین فرود آمده تا آنکه ششم آنها بوده باشم
پس خداوند عز و جل فرمود بلی بتحقیق اذن دادم ترا پس جبرئیل امین فرود آمده سلام داده و عرض
نمود ای رسولخدا علی اعلی ترا سلام میرساند و مخصوص میگرداند بتحیت و اکرام و تجلیل و میفرماید
بشما که قسم بعزت و جلالم بدرستیکه من خلق ننمودم آسمان بنا شده و نه زمین کشیده شده و نه
ماه و خورشید روشنی دهنده و درخشنده و نه فلک دور زننده و نه دریای که روان است و
نه کشتی را که سیر مینماید مگر برای شما و دوستی شما و بتحقیق که مرا اذن داده که با شما در زیر کسا در آیم
پس آیا اذن میدهی ای رسولخدا پس رسولخدا فرمود بر تو باد سلام ای امین وحی خدا بدرستیکه
شان چنین است اذن دادم ترا پس داخل شد جبرئیل امین با ما در زیر کسا پس عرض کرد پدر بزرگوار
بدرستیکه خداوند وحی میفرماید بسوی شما و میفرماید که بدرستیکه اراده فرموده خداوند متعال
برطرف نماید از شما خانواده هر پلیدی را و پاک گرداند بکمال پاک کردن پس عرض کرد علی بپدر
بزرگوارم ای رسولخدا خبر ده مرا که چه فضیلت و شرافت در این بودن ما در زیر کسا نزد خداوند
متعال پس پیغمبر اکرم فرمود یا علی قسم بآن کسیکه مرا بحق پیغمبر فرستاده و اختیار فرموده برسالت و
پیغمبری نجات دهنده بر خلق که ذکر نمیشود این سرگذشت ما در مجلسی از مجالس اهل زمین که در آن
جمعی از پیروان و دوستان ما باشند مگر آنکه بر آنها نازل میشود رحمت و احاطه مینمایند ملائکه
اطراف آنها را و طلب آمرزش مینمایند بجهت آنها تا آنکه متفرق شوند پس علی عرض کرد در این
هنگام قسم بخدا ما رستگار شدیم و رستگار شدند پیروان ما قسم بپروردگار کعبه که خانه خدا
است پس فرمود پدرم رسولخدا یا علی قسم بآن کسیکه مرا بحق پیغمبر فرستاده و اختیار فرموده برسالت
نجات دهنده که ذکر نمیشود این خبر ما در مجلسی از مجالس اهل زمین که در او باشد جمعی از پیروان
و دوستان ما و در میان آنها باشد صاحب هم و غمی مگر آنکه خداوند متعال برطرف میفرماید

هذا الفاضل ... العلامة ... الاعلام ... العظیم ... مولانا ... الشیخ ... سنة ۱۳۲۲ ... الامام ... الفقیه ... المجتهد ... العالم ... الکامل ... ۱۲۹۹ ... الطاهرین

ایضاً ترجمهٔ حدیث شریف

بتحقیق اذن دادم ترا پس حسین با آنها داخل در زیر کسا شد فاطمه فرمود پس آمد آن زمان ابو الحسن علی بن ابیطالب و فرمود سلام بر تو باد ای دختر رسولخدا پس عرض کردم بر تو باد سلام یا ابا الحسن و یا امیر المؤمنین پس فرمود ای فاطمه بدرستیکه استشمام مینمایم من نزد تو بوی خوشی را گویا بوی برادر و پسر عم من رسولخدا باشد پس عرض کردم بلی این است او با دو پسرت در زیر کسا پس علی نزد کسا آمد و عرض کرد سلام بر تو باد ای رسولخدا آیا اذن میدهی مرا که بوده باشم با شما در زیر کسا پس پیغمبر فرمود سلام بر تو باد ای برادر و وصی و جانشین من و صاحب رایت و علم من بتحقیق اذن دادم ترا پس داخل شد علی در زیر کسا پس من رفتم نزد کسا و عرض کردم سلام بر تو باد ای پدر من و ای رسولخدا آیا اذن میدهی که بوده باشم با شما در زیر کساء فرمود سلام بر تو باد ای دختر و پاره تن من بتحقیق اذن دادم ترا پس داخل شدم در زیر کسا پس زمانیکه جمع شدیم ما پنج تن در زیر کساء گرفت پدرم رسولخدا دو طرف کسا را و بدست راست اشاره بسوی آسمان نمود و عرض کرد خداوندا بدرستیکه اینها اهلبیت و خواص من میباشند گوشت اینها گوشت من است خون اینها خون من است اذیت مینماید بمن هرچه که باینها اذیت مینماید غمگین میکند مرا آنچه اینها را غمگین نماید من طرفم با هرکه طرف است با آنها و صلحم با هرکه صلح است با آنها دشمنم با هرکه دشمن است با آنها دوستم با هرکه دوست آنها است بدرستیکه آنها از من هستند و من از آنها هستم پس قرار ده رحمتها و برکات و آمرزش و رضای خود را بر من و بر آنها و زایل فرما از آنها پلیدی و پاک بگردان آنها را پاک بزرگی پس خداوند عزّ و جلّ فرمود ای ملائکه من و ای ساکنان آسمانهاء من بدرستیکه من خلق نفرمودم آسمان بنا شده را و زمین کشیده و تسطیح شده را و نه ماه روشنی دهنده را و نه آفتاب درخشنده را و نه فلکرا که دور میزند و میچرخد و نه دریائی را که جاریست و نه کشتی را که سیر و گردش مینماید مگر بجهت دوستی این پنج تن که در زیر کسا آسوده اند و در محبت آنها پس جبرئیل امین عرض کرد ای پروردگار من کیستند در زیر کسا پس خداوند عزّ و جلّ فرمود

آنها

وجدت و مما شوهد منها بخط [illegible]
العلامة الحجة آیة الله الفاضل
الشرابیانی المتوفی سنة ۱۳۲۲
۲۷ شهر رمضان المبارک و کان
[illegible] التی وضع عند الدفن
علیها ملؤ الکفن [illegible]
[illegible] و بین الدفن
والتاریخ ۳۵ عاما و لما
اصاب الهواء الداخل کفنه
[illegible] بدنه
[illegible] و کان
الحال یقتضی ان لا یبقی منه
رمة بالیة لکن [illegible]
اولیائه شانا و عنایة [illegible]
[illegible] العقول [illegible]
هذه فضیلة

ترجمهٔ حدیث شریف

آنها هستند اهلبیت و کان پیغمبری و رسالت ایشانند فاطمه و پدر او و شوهر او و فرزندان او پس جبرئیل عرض کرد ای پروردگار من آیا اذن میدهی که بسوی زمین فرود آمده تا آنکه ششم آنها بوده باشم پس خداوند عزّ و جلّ فرمود بلی بتحقیق اذن دادم ترا پس جبرئیل امین فرود آمده سلام داده عرض نمود ای رسولخدا علی اعلی (خداوند) ترا سلام میرساند و مخصوص میگرداند بتحیت و اکرام و تجلیل و میفرماید بشما که قسم بعزت و جلالم بدرستیکه من خلق ننمودم آسمان بنا شده و نه زمین کشیده شده و نه ماه و خورشید روشنی دهنده و درخشنده و نه فلک دور زننده و نه دریای که روان است و نه کشتی را که سیر مینماید مگر برای شما و دوستی شما و بتحقیق که مرا اذن داده که با شما در زیر کسا در آیم پس آیا اذن میدهی ای رسولخدا پس رسولخدا فرمود بر تو باد سلام ای امین وحی خدا بدرستیکه شان چنین است اذن دادم ترا پس داخل شد جبرئیل امین با ما در زیر کسا پس عرض کرد بپدرم بزرگوار بدرستیکه خداوند وحی میفرماید بسوی شما و میفرماید که بدرستیکه اراده فرموده خداوند متعال برطرف نماید از شما خانواده هر پلیدی را و پاک گرداند یکقسم پاک کردن مهمی پس عرض کرد علی ع بپدر بزرگوارم ای رسولخدا خبر ده مرا که چه فضیلت و شرافتست در این بودن ما زیر کسا نزد خداوند متعال پس پیغمبر اکرم فرمود یا علی قسم بآن کسیکه مرا بحق پیغمبر فرستاده و اختیار فرموده برسالت و پیغمبری نجات دهنده بر خلق که ذکر نمیشود این سرگذشت ما در مجلسی از مجالس اهل زمین که در آن جمعی از پیروان و دوستان ما باشند مگر آنکه بر آنها نازل میشود رحمت و احاطه مینمایند ملائکه اطراف آنها را و طلب آمرزش مینمایند بجهة آنها تا آنکه متفرق شوند پس علی ع عرض کرد در این هنگام قسم بخدا ما رستگار شدیم و رستگار شدند پیروان ما قسم بپروردگار کعبه که خانه خدا است پس فرمود پدرم رسولخدا یا علی قسم بآن کسیکه مرا بحق پیغمبر فرستاده و اختیار فرموده برسالت نجات دهنده که ذکر نمیشود این خبر ما در مجلسی از مجالس اهل زمین که در او باشد جمعی از پیروان و دوستان ما و در میان آنها باشد صاحب همّ و غمی مگر آنکه خداوند متعال برطرف میفرماید

الطاهرة لا باس بایراد الاجازة
هذا الفقید العظیم فنقول
مولانا [illegible] محمد بن فضلعلی بن عبد
الرحمن بن فضلعلی ولد فی [illegible]
شرابیان سنة ۱۲۴۵ [illegible]
الاعاظم [illegible] آقا
[illegible] المجتهد [illegible]
المجتهد [illegible]
[illegible] شیخ الطائفة [illegible] سنة ۱۲۸۱
الانصاری [illegible] الفقهاء
[illegible] السید حسین
[illegible] العالم
الکوه کمری [illegible]
و کان [illegible] للطلبة و
سنة ۱۲۹۹
انتقل [illegible]
الطالبین

اسامی علماء و شعراء خاصّه و عامّه

هم وغم اوزا ونه صاحب حاجتی مگر انکه خداوند براورده میفرماید حاجت او را پس عرض نمود علی ع رزان هنگام قسم بخداوند رستگار شدیم و سعادت یافتیم ما و همچنین رستگار شدند و سعادت یافتند دوستان در دنیا و آخرت قسم بپروردگار کعبهٔ معظمه .

وخاتمهٔ رسالهٔ بدین نحو است

الراجی قلّ من ناخ مطیته بابواب اهل البیت علیهم السّلام شهاب الدّین المدعو بالنجفی الحسینی المرعشی

اسامی علماء خاصّه و عامّه که در این وجیزه در متن و حاشیه ترجمه شده بترتیب حروف تهجی بدینقرار است

شیخ ابراهیم کفعمی ره صاحب مصباح و بلد الأمین ۲۷۴ — ۲۷۷	ملا خلیل قزوینی ره صاحب شرح کافی ۳۶۷ — ۳۷۹	حاج ملا باقر بهبهانی ره صاحب دمعة الساکبة ۲۴ — ۳۰
شیخ احمد مکی شافعی صاحب وسیلة المآل ۳۷۹ — ۳۸۰	سلیمان بن مهران الأعمش شیعی ره ۱۸۷ — ۱۸۹	شیخ حسن بن راشد حلی ره ۳۱۲ — ۳۱۴
عماد الدین حسن بن علی الطبری ره صاحب کامل بهائی ۳۰۰ — ۳۱۱	غیاث الدین سید عبد الکریم ره صاحب فرحة الغری ۱۴۴ — ۱۵۰	شیخ حسن ابی قطان ره ۲۲۶ — ۲۲۸
شیخ حسن مامقانی ره ۳۷۹ — ۳۹۱	اسماعیل صاحب بن عباد ره ۳۴ — ۴۸	سید حیدر حلی ره ۵ — ۱۴
		دعبل خزاعی رحمه الله ۱۸۹ — ۲۰۳

الامة بحجة واحتفوا بمنبر تدريسه وكانوا يعدون بالمئات واخذ امره بالنمو بعد وفاة آية الله الفاضل الاردكاني سنة ۱۳۰۵ ونهض باعباء زعامة دينية عظمى بعد وفاة سيد الطائفة الامام المجدد الشيرازي سنة ۱۳۱۲ وله كتاب ضخم في اصول الفقه من البدء الى غاية التعادل والتراجيح و مجلدان تقرير دروس استاده السيد المذكور وله كتاب الصلوة وتعاليق على رسائل استاده الامام الانصاري وكراريس متفرقة فيها مباحث اصولية وفقهية وكلامية ومن المعاني والبديع والنحو ومن اهل الادب ... ان

اسامی علماء و شعراء

سعد بن محمد صیفی معروف بحیص بیص ۱۹۹ — ۲۰۱	میرزا شفیع متخلص بوصال شیرازی ره ۲۹۳ — ۲۹۹	حاج محمد ابراهیم متخلص بمحتشم کاشی ره ۳۲۸ — ۳۳۴
آقا علی اشرف طسوجی ره ۱۲۲ — ۱۳۴	حاج شیخ علی اکبر نهاوندی دامت برکاته ۱۷۶ — ۱۸۷	محمد امین محبی صاحب خلاصة الأثر ۲۰ — ۱۳
میرزا عطاء الله شیرازی صاحب روضة الاحباب ۲۲۴ — ۲۵۹	ملا فتح الله کاشانی ره صاحب منهج الصادقین ۳۰ — ۳۳	سید محمد مجاهد ره صاحب مناهل ۷۷ — ۷۸
سید احمد شافعی صاحب تبر المذاب ۲۸۷ — ۲۹۲	حاج فرهاد میرزا ره صاحب قمقام زخار ۲۶۹ — ۲۷۴	ملا محمد فاضل ایروانی ره ۳۷۲ — ۳۷۸
حاج شیخ جعفر شوشتری ره صاحب خصائص الحسینیة ۳۱۵ — ۳۲۸	شیخ مفید محمد بن محمد بن النعمان ره ۲۶۰ — ۲۶۵	شیخ محمد کاظم ازری ره ۳ — ۳۳۴ — ۳۴۲
ملا حسن یزدی ره صاحب مهیج الأحزان ۱۵ — ۲۰	شیخ الطائفه شیخ مرتضی الأنصاری ره ۹۳ — [illegible]	میرزا محمد تقی خان سپهر ره صاحب ناسخ التواریخ ۹۴ — ۱۱۱
میرزا محمد حسن شیرازی ره ۳۵۷ — ۳۷۲	شیخ محمود عراقی ره صاحب دار السلام فارسی ۸۹ — ۹۴	سید نعمة الله جزایری ره ۳۴۲ — ۳۵۲
حاج سید حسین کوه کمره‌ای ره ۳۵۲ — ۲۵۷		میرزا قوام الدین محمد الحسنی ره ۳۸۰ — ۳۸۱
میرزا رضی ره صاحب نظم الزهراء ۱۱۲ — ۱۲۱		

[illegible]

اسامی علماء و شعراء خاص و عامه

همّ و غمّ او را و نه صاحب حاجتی مگر آنکه خداوند برآورده میفرماید حاجت او را پس عرض نمود علی ع در آن هنگام قسم بخداوند رستگار شدیم و سعادت یافتیم ما و همچنین رستگار شدند و سعادت یافتند دوستان در دنیا و آخرت قسم بپروردگار کعبهٔ معظمه .

وخاتمهٔ رساله بدین نحو است

الراجی اقلّ من ناخ مطیّته بابواب اهل البیت علیهم السلام شهاب الدین المدعوّ بالنجفی الحسینی المرعشی

اسامی علماء خاصّه و عامّه که در این وجیزه در متن و حاشیه ترجمه شده بترتیب حروف تهجّی بدین قرار است

شیخ ابراهیم کفعمی ره صاحب مصباح و بلد الأمین ٢٧٤ — ٢٧٧	ملا خلیل قزوینی ره صاحب شرح کافی ٣٦٧ — ٣٧٩	حاج ملا باقر بهبهانی ره صاحب دمعة الساکبة ٢٤ — ٣٠
شیخ احمد مکی شافعی صاحب وسیلة المآل ٣٧٩ — ٣٨٠	سلیمان بن مهران الأعمش شیعی ره ١٨٧ — ١٨٩	شیخ حسن بن راشد حلی ره ٣١٢ — ٣١٤
عماد الدین حسن بن علی الطبری ره صاحب کامل بهائی ٣٠٠ — ٣١١	غیاث الدین سید عبد الکریم ره صاحب فرحة الغری ١٤٤ — ١٥٠	شیخ حسن ابی قفطان ره ٢٢٦ — ٢٢٨
شیخ حسن مامقانی ره ٣٧٩ — ٣٩١	اسماعیل صاحب بن عباد ره ٣٤ — ٤٨	سید حیدر حلی ره ٥ — ١٤
		دعبل خزاعی رحمه الله ١٨٩ — ٢٠٣

الا منتقد بحجته واحتفوا عن تذريره وكانوا يعدون بالمئات واخذ امرهم بالتنور بعد وفاة آية الله الفاضل الاردكاني سنة ١٣٠٦ ونهض باعباء زعامة دينية عظمى بعد وفاة سيد الطائفة الامام المجدد الشيرازي سنة ١٣١٢

وله كتاب ضخم في اصول الفقه من البدء الى غاية التعادل والترجيح في مجلدات تقرير دروس استاده السيد المذكور وله كتاب الصلوة وتعاليق على رسائل استاده الامام الانصاري وله رسائل متفرقة فيها مباحث اصولية وفقهية وكلامية ومن المعاني والبديع والشعر

ومن اعلام الاكبرة ان

اسامی علماء و شعراء

سعد بن محمد صیفی معروف بحیص بیص ١٩٩ — ٢٠١	میرزا شفیع متخلص بوصال شیرازی ره ٢٩٣ — ٢٩٩	حاج محمد ابراهیم متخلص بمحتشم کاشی ره ٣٢٨ — ٣٣٤
آقا علی اشرف طسوجی ره ١٢٢ — ١٣٤	حاج شیخ علی اکبر نهاوندی دامت برکاته ١٧٦ — ١٨٧	محمد امین محبی صاحب خلاصة الأثر ٢٠ — ١٣
میرزا عطاء الله شیرازی صاحب روضة الاحباب ٢٢٤ — ٢٥٩	ملا فتح الله کاشانی ره صاحب منهج الصادقین ٣٠ — ٣٣	سید محمد مجاهد ره صاحب مناهل ٧٧ — ٧٨
سید احمد شافعی صاحب تبر المذاب ٢٨٧ — ٢٩٢	حاج فرهاد میرزا ره صاحب قمقام زخار ٢٦٩ — ٢٧٤	ملا محمد فاضل ایروانی ره ٣٧٢ — ٣٧٨
حاج شیخ جعفر شوشتری ره صاحب خصائص الحسینیه ٣١٥ — ٣٢٨	شیخ مفید محمد بن محمد بن النعمان ره ٢٦٠ — ٢٦٥	شیخ محمد کاظم ازری ره ٣ — ٣٣٤ — ٣٤٢
ملا حسن یزدی ره صاحب مهیج الأحزان ١٥ — ٢٠	شیخ الطائفه شیخ مرتضی الأنصاری ره ٩٣ — ٩٤	میرزا محمد تقی خان سپهر ره صاحب ناسخ التواریخ ٩٤ — ١١١
میرزا محمد حسن شیرازی ره ٣٥٧ — ٣٧٢	شیخ محمود عراقی ره صاحب دار السلام فارسی ٨٩ — ٩٤	سید نعمة الله جزایری ره ٣٤٢ — ٣٥٢
حاج سید حسین کوه کمری ره ٣٥٢ — ٢٥٧		میرزا قوام الدین محمد الحسنی ره ٣٨٠ — ٣٨١
میرزا رضی ره صاحب تظلم الزهراء ١١٢ — ١٢١		

ان [illegible] كانوا انقطاعاً عن الحج بيت الله الحرام من طريق العراق بين جبل طي المنتهى الى حائل فامتنعوا [illegible] حقارة الالوشاب [illegible] ببيان في احبابه [illegible] منهم ومطالع القوم [illegible] التابلة فكانت [illegible] اموال وقتل بالحجاج انواع [illegible] والاذى وصادف في سنة ١٣٠٨ الحج [illegible] الآية الزعيم الحاج الشيخ [illegible] النوري قدس الشهيد سنة ١٣٢٧ فشاهد ما شاهده الهالة مما لقي وما [illegible] تعداد الوجيه [illegible] الحكم [illegible] فاصلح فيها [illegible] الطريق المذكور [illegible] القصر [illegible] بوجه [illegible] الناس ذلك

اسامی علماء و شعراء

ملا محمد فاضل شرابیانی رحمه الله	شیخ محمد علی اعسم و نجله شیخ عبد الحسین اعسم	٢ محمد بن محمد صاحب تاریخ حلب
٣٩١ —	١٢١	٢٧٩ — ٢٨٤
	٢ ابن الشحنة الحلبی الحنفی	
	ابن عبد البر یوسف بن عبد الله صاحب الاستیعاب	
	٢٠٤ — ٢٢٣	

قد وقع الفراغ من تسوید هذه الأوراق الشریفة بید اقل العباد طاهر (خوشنویس) ابن المرحوم الحاج عبد الرحمن غفر الله تعالی ذنوبهما — در تاریخ سنه ١٣٤٠

(تقریض)

حضرت مستطاب حجة الاسلام حاج میرزا فتاح آقای مجتهد شهیدی تبریزی دامت برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نعمائه وله الشکر علی آلائه وافضل الصلوة والسلام علی محمد وآله سیما سید اوصیائه ولعنة الله علی اعدائهم واعدائه ..

وبعد فقد اجلت النظر فی بعض مجلدات هذا الکتاب المستطاب فوجدته کتاباً جامعاً لعنائد اتعب جنابه مؤلفه دام عزه نفسه الشریفة فی تألیفه واتقانه غایة التعب فاودع فیه من وقایع الأیام وسوانحها ما لا یقدر علی الاطلاع علیها وجمع شتاتها وحسن تنضیدها وجودة ترتیبها الا هو وامثاله فصار بحمد الله تعالی وله الشکر للعوام معدنا وللدرر البتیمة مخزنا فجزاه الله عن الاسلام واهله خیراً . الاحقر فتاح الشهیدی

(١٤٠٠) ... الآن اکثرهم معروف ... ان زینبد ... فاستطرفه الناس بعد ان ... الثلاثین ... الحکومة العراقیة ... جلیة ولعظم ... الرشید ... فقیه ابن الشحنة ... المسلمین ... حاج ملا علی الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین

آخر حاشیة ثمة بحمد الله

الاحقر حاج ملا علی خیابانی

ترجمه آقای شهیدی دامت برکاته

ترجمه حضرت معظم له مد ظله العالی

(٢٣٥)

اجمالی از شرح حال آن عالم یگانه در ضمن شرح حال والد ماجدش در صفحه ٢٣٥ نگارش یافته و محض جهت تتمیم فایده وبقاء آثار علماء و اعلام خواستم در این مقام شطری از تصانیف و اساتید و تحصیلات و سفرها و تعلیقات ایشان نیز نگاشته باشد لذا حسب خواهش فقیر این جمله را مرقوم داشتند

بعبارتها منقول میشود

ولد فی سنة ١٣٠٢ فی قریة دانش آباد من محال عباس وقرء هناك الی سبع ثم انتقل الی تبریز وقرء المقدمات ومقداراً من الفقه والاصول عند الاساتید المتفرقة حتی انتهی الی الرسائل والمکاسب فقرء الاول عند الحاج سید محمد الحسین شاهی ره ومقداراً من الثانی عند الحاج میرزا حسن آقا والمقدار الکثیر منه عند الحاج میرزا ابو الحسن آقا و حضر عند الآخوند خارج مقداراً من المسائل الاصولیة ثم انتقل فی شهر رمضان من سنة ١٣٢٣ الی النجف فحضر الخارج فی الاصول عند الآخوند الخراسانی اربع سنین وسنین فی بحث الشریعة الاصفهانی وفی الفقه عندهما وعند السید الیزدی اربع سنین وحضر فی کلا العلمین بعدهم عند السید ابی الحسن الاصفهانی مدة تزید علی عشرین سنة ورجع من النجف الاشرف فی خلال مدة حضوره عند الاصفهانی الی تبریز لصلة الارحام وزیارة ثامن الائمة علیهم السلام وتوقف فیه اربع سنین الا ثلثة اشهر واشتغل بالبحث فیها اصولا وفقها فی تلك المدة ثم رجع الی النجف ایضاً فی ١٣٥٠ واشتغل ایضا هناك بالمباحث العلمیة ثم رجع الی تبریز فی ١٣٦١ واشتغل بالبحث اصولا وفقها متناً وخارجاً

(مصنفات صاحب عنوان ادام الله توفیقه)

وله مصنفات عدیدة منها حاشیة علی المکاسب من اولها الی آخرها الموسوم بهدایة الطالب فی شرح المکاسب حاشیة علی جملة من الرسائل الملحقة علی المکاسب الموسوم بتحقیق الدلائل فی توضیح ثلاث مسائل التقیة والعدالة والقضاء عن المیت ومنها حاشیة علی الکفایة للخراسانی من اولها الی آخرها الموسوم بهدایة العقول فی شرح

ترجمهٔ آقای شیخ دامت برکاته

کفایة الأصول ..

وله رسائل فی مسائل عدیدة منها رسالة فی قاعدة الالزام ورسالة فی اللباس المشکوك ورسالة فی الارث ممن علیه دین مستغرق ورسالة فی مسئلة من اشتغلت ذمته بشیء ثم ترقی او تنزل ورسالة فی القضاء والشهادات الموسوم بجامع الدلالات ورسالة فی الحج لم یتم وله حواش علی الرسائل وحواش علی بعض کتب الوسائل وحواش علی العروة الوثقی المسمی بزاد التقوی وحواش علی نجاة العباد انتهی وبرای اجازات اجتهاد عدیده از حجج اسلامیه وآیات الهیه مثل مرحوم شریعت اصفهانی وآقا میرزا محمد حسین نائینی وحضرت آیة الله آقا سید ابو الحسن اصفهانی هست ..

[illegible]

بحمد الله تعالی وحسن توفیقه

کتاب سفر جلیل واثر جمیل بهمت ونفقهٔ عزت وسعادت آثار عمدة الاعاظم والتجار الموفق بطاعة الملك الوهاب فی سن الشباب صدیقنا الاکرم الوفی آقا مشهدی محمد علی توتونچی میرزا زاده فرزند ارجمند اشرف الحاج حاج علی آقا دام عزهما صورت انجام وسمت اختتام پذیرفت ملتمس از مؤمنین منتفعین از این وجیزهٔ شریفه آنکه مؤلف ومحرر وبانی وساعی را از دعای خیر حیاتاً ومماتاً فراموش نفرمایند

والحمد لله اولاً واخراً وباطناً و

ظاهراً والصلوة و

السلام علی

خیر خلقه محمد واله الطیبین الطاهرین من الان الی یوم الدین

فی ۱۳۶۳ ه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۱	ببش	ببش	۴۲	۲۰	تسبیع	تشبیع	۵۱	۱۸	لمریس	لمریض
۱	۱۳	وتقدیر	تقدیر	۴۵	۳۰	سوالمنع	مواطع	۵۶	۹	الحق	الحق
۲	۱	بمجد	بمجده	۴۶	۱	ممادب	حمادین	۵۶	۱۸	فالنهی	فی انتهی
۲	۲۱	المفتن	الفتن	۴۷	۳	کب	کشف	۵۵	۲۱	تبوء	تبرء
۵	۲۰	نکلث	نکلث	۵۰	۴	دیوبندواله	بگویند که	۵۷	۶	اوجته	اوجبته
۱۱	۱۰	دو	در	۵۰	۱۸	ودکر	در	۶۰	۶	وترتث	وتدبث
۱۱	۱۳	ولده	وله	۵۱	۱۰	وست	وست	۶۰	۶	والقاعد	والقائد
۱۴	۶	وجع	رجع	۵۱	۶	زال	ذلك	۶۰	۷	الا	الا
۱۷	۲	اسرهه	اسرهه	۵۲	۱	واسفناعة	واستباعة	۶۰	۹	الاوطات	الاوطان
۱۷	۲۰	اکسکه	اسکه	۵۲	۱	فی امتر	فی اکثر	۶۰	۹	خبلة	خبله
۱۰	۱۹	بعر	بحر	۵۲	۳	قتا	قتل	۶۰	۱۴	بابرا	بابرا
۲۳	۳	خبر	خبر	۵۲	۴	نلبله	غلبله	۶۰	۱۵	وسپر	وسپر
۲۶	۱۷	حنث	حنث	۵۲	۴	بالله	اباحته	۶۰	۲۰	باخود	ماخوذ
۲۶	۲۲	معزوزا	مغزورا	۵۲	۵	فان نالم	فان قلتم لیس	۶۱	۱	بال	باز
۲۹	۱۰	التهل	التهول	۵۲	۶	بجمروه	بجعروه	۶۱	۱	وبنراعث	وغراعث
۳۸	۳	پداد	پدرو	۵۲	۷	من الاسعا	من الاشبا	۶۱	۳	کما	کمال
۳۸	۱۰	خطار	خطابه	۵۲	۸	بنظر	بنقر	۶۱	۴	فطانت	فمانت
۳۸	۱۹	مهاما	مقاما	۵۲	۹	والی	الا	۶۱	۴	فلبطاب	فلبطلب
۴۲	۴	شبایع و تبکا	شنایع و فضایح	۵۲	۱۴	وان	وانی	۶۲	۱۶	ابوتمار	ابوتمام

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۴	۲	تحسین	تحصین	۱۲۶	۶	بکار	بکاره	۱۶۳	۸	زد	نزد
۶۴	۳	عمن	عن	۱۳۳	۱۸	مو	موضع	۱۶۵	۱۰	طمنهم	ظعنهم
۶۶	۱	خیمه که	خیمه	۱۳۵	۸	کنندگان	کشندگان	۱۶۷	۱	الصلو	الصلوة علی
۷۷	۴	انفقته	انتقضه	۱۳۶	۴	الخلل	الحلل	۱۶۸	۱۷	ونفل	نفل
۷۹	۲	بناشد	بپاشد	۱۳۶	۱	بذل	بدل	۱۶۹	۸	حکمه	حکمه
۸۵	۲۰	بزید	برید	۱۳۹	۱۳	بعینی	بعینینی	۱۷۱	۱۹	لمیتکم	لهیتکم
۸۶	۴	نوید	گوید	۱۳۹	۱۹	مشرقة	مشرقة	۱۷۲	۲۲	الغائب	الغرائب
۹۳	۱۱	برود	بزون	۱۴۰	۷	ووبم	دوبم	۱۷۳	۹	وقد	وفد
۱۰۰	۲۲	والمراتب	والمراتد	۱۴۰	۱۵	صریع	ضریح	۱۷۸	۳	ذوالعمر	ذی العمر
۱۱۱	۱۲	بوالی	بواکی	۱۳۹	۹	ار	از	۱۷۸	۷	دربدن	درابدن
۱۱۲	۲	نعیم	نعیم	۱۴۳	۱۸	شفاءهم	شفعاءهم	۱۸۰	۱۶	هر	هوله
۱۱۳	۵	بالعراد	بالعزاء	۱۴۴	۶	عبارة	عباده	۱۸۲	۱	شی	حتی
۱۱۷	۵	وعلیها	علیها	۱۴۶	۱۶	وغیربیمنا	وغیروبیغا	۱۸۲	۲	مدث	خدمت
۱۱۸	۱	سعته	سنته	۱۴۸	۱۶	لوبیتی	اوبعنی	۱۸۵	۲	ججی	رججی
۱۱۹	۲۱	سلب	سلب	۱۴۹	۲	عبتی	عبش	۱۸۶	۱۰	که	له
۱۲۰	۱۲	مجد	مجید	۱۴۹	۳	وارعلا	وازعلا	۱۸۶	۱۱	برخصت	رخصت
۱۲۱	۸	بالرواح	بالرواح	۱۵۰	۲۱	ابهدهم	ابهدهم	۱۸۷	۱۷	خومره	جومره
۱۲۲	۱	جنی	لهفی	۱۵۰	۲۰	القبور	لقبور	۱۹۴	۱۲	ابعث	ابعث
۱۲۲	۱	حزات	خفرات	۱۵۱	۸	کاشف	کشف	۱۹۶	۲	شود	نشود
۱۲۲	۱	تغدیرا	تحذیرا	۱۵۳	۶	ازامنه	ازازمنه	۱۹۹	۲۲	مربع	مزبج
۱۲۲	۶	افغان	افغان در	۱۵۹	۱۳	لنلط	بساط	۲۰۱	۱۰	اتفاق	اتفاق
۱۲۵	۹	عزیر	عزیز	۱۶۰	۳	تعلیل	تقلیل	۲۰۱	۱۲	روایت	روایت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۲	۲۰	بعلو	وبناو	۲۲۳	۱۹	اقرز	اقبل	۲۸۰	۹	وغلتش	وعلتش
۲۰۷	۲۰	نکشفوا	تکشفوا	۲۲۳	۲۲	تفا	تفرغ	۲۸۰	۱۰	انخاب	انتخاب
۲۱۰	۱	برمر	بربر	۲۴۴	۱۷	لقبۂ	لقبہ	۲۸۱	۲	ص۲۵۳	ص۲۴۶
۲۱۰	۱۱	عم	غم	۲۴۴	۲۰	زبج	ربج	۲۸۲	۱۹	بَطَاعُ	بطلعَ
۲۱۱	۱۵	مثول	مقتول	۲۴۹	۱	بکربان	بکزبان	۲۸۳	۱۲	بکث	بکث
۲۱۶	۱۱	ھے	ھی	۲۴۹	۳	دوبادید	دوربادید	۲۸۷	۲۲	مل أدّ	ھل أدّ
۲۱۹	۲۲	اتنلہ	اقتلہ	۲۴۹	۴	وزجر	وزجن	۲۸۹	۱۷	نحب	نجب
۲۱۹	۱۶	اتی	اُتی	۲۴۹	۱۲	وحل	رجل	۲۹۰	۱	قطرہ	قنطرہ
۲۱۱	۲۲	فشلنہ	فشلنہ	۲۴۹	۱۳	اجلسو	اجلسو	۲۹۱	۷	حضرت	خضرت
۲۲۲	۵	الثعر	الشعر	۲۵۲	۱۰	ولی	دلی	۲۹۲	۵	[illegible]	[illegible]
۲۲۲	۲۱	عدل	تدل	۲۵۳	۱۶	ست	بدست	۲۹۶	۲۱	قیم	قسیم
۲۲۶	۳	جبد	حبید	۲۶۰	۲۱	مسجد	مجلس	۲۹۷	۳	مھریج	صھریج
۲۲۸	۲۰	ابد ثنی	اور ثنی	۲۶۱	۵	اکرمنا	اکرمنا	۲۹۷	۵	وحتنر	وحتنہ
۲۲۹	۵	السبحَ	التسجَّ	۲۶۳	۱۹	کربلا	کربلاء	۲۹۸	۱۸	امل	اَمل
۲۳۱	۱۲	بدکر	بذکر	۲۶۵	۱۵	او	اے	۲۹۸	۲۲	الخزف	الحرف
۲۳۱	۱۴	کا	کلمات	۲۶۸	۲۰	تبل	قبل	۳۰۰	۴	یعنے	لعبنی
۲۳۱	۱۵	دکرہ	دبکرہ	۲۶۹	۱	برید	بریہ	۳۰۵	۱۱	تباس	نباس
۲۳۱	۹	العُسُنْ	الحُسْنِ	۲۶۹	۱۶	ودادبہ	ونادبہ	۳۱۰	۱۸	مکرتہ	مکرمتہ
۲۴۱	۱۴	تفزع	تفرغ	۲۷۰	۷	حولی	خولی	۳۱۱	۸	تستجمَ	تستجمُ
۲۴۳	۳	القبمۃ	الماخذ	۲۷۵	۲۲	کشتی	کشتی	۳۱۱	۱۵	ظفر	ظفر
۲۴۳	۴	والحین	والحنین	۲۷۷	۲۱	ولبت	ولیث	۳۱۲	۲۲	وارضیاۂم	وادعیاۂم

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۵	۱۰	دلخستکا	دلخستکان	۳۳۹	۲۱	گرم	کرام	۳۸۱	۸	بنعی	بنعی
۳۲۲	۱۸	زوازے	روزنہ	۳۴۲	۷	الغالم	للغالم	۳۸۳	۱۰	نہان	زبان
۳۲۳	۹	فکهنّ	فکفنّ	۳۴۷	۹	اپن	ابن	۳۸۳	۱۹	وکنبلہ	وکفنہ
۳۲۳	۱۳	ولقبۂ	ولقبہ	۳۴۷	۹	سنہ ۱۲۴	سنہ ۱۳۱۴	۳۹۳	۹	کانہ انہ	کانّما اشعۃ آنی
۳۱۳	۲۰	سَبَل	سَبَل	۳۴۸	۱	الأغلام	الأسلام	۳۹۳	۹	وَاَبُنَ	وَاَبِنِ
۳۲۵	۸	ناتسول	نارسول	۳۵۳	۱۰	معطّبین	معطّبین	۳۹۳	۹	رَسُولُ	رَسُولِ
۳۲۸	۳۰	مرّ	حرّ	۳۶۲	۲۱	مخرح	مخرج	۳۹۶	۱۰	ظرف	طرف
۳۲۹	۱۵	حلفا	شلفا	۳۶۳	۶	نبا	فبا	۳۹۹	۱۶	الطبر	الطبرہ
۳۳۳	۳	ولوودث	ولوودث	۳۶۴	۹	اخوز	احرز	۳۹۹	۶	غطاء	عطاء
۳۳۳	۲۲	شود	شوم	۳۶۵	۳	والخضائل	والفضائل				
۳۳۵	۱۰	الداعٔ	الداعی	۳۶۵	۷	وقاہ	رقاہ				
۳۳۵	۱۹	فسرہت	فسرہت	۳۶۹	۸	ومناظرۃ	مناظرۃ				
۳۳۵	۱۶	ن	من	۳۷۰	۱۱	عفوہ	عفوّ				
۳۳۵	۱۷	تفضبونہ	تصحبونہ	۳۷۰	۲۰	جانبناکم	جازیناکم				
۳۳۸	۳	وسقاہ	وسقاۂ	۳۷۲	۳	علو	علوم				
۳۳۹	۲	دھیجۂ	درھیجۂ	۳۷۳	۱۸	سانذا	معاذرا				
۳۴۱	۵	بناحل	بناحل	۳۷۷	۱	اعزاد	اعزاز				
۳۴۲	۲	خبرُ	خبرِ	۳۷۷	۲۱	نارث	عمارث				
۳۴۲	۳	یسفنی	یعنی	۳۷۹	۱۹	تفریخ	تصریح				
۳۴۲	۲۱	والثر	واکثر	۳۸۰	۱	عبدر	جلدر				
۳۴۵	۲	ودر	در	۳۸۰	۲	التبیئر	التنبیر				

غلطنامهٔ حواشی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶	۱۳	بزد	یزد
۲۲	۲	کہ	سننہ
۲۳	۱۲	بدون	تدوین
۲۸	۱۵	نحن	صحن
۴۳	۳	ببث	ثبث
۴۴	۱	بلاك	جلالك
۴۲	۷	برونہ	بکونہ
۵۰	۱	مرمر	ببرص
۵۰	۳	سفان	صفات
۵۰	۳	وبعالقران	وبحامدالقران

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥٠	٥	العاً واعطا	الطاً واعطا	١٤١	١٠	واسئلهم	فماسئلهم	٢١٧	١٤	غبر	عبر
٥١	١٠	وتظر	ونظر	١٤١	١١	وقفوا	ووقفوا	٢٢٣	١	انجار	انجاز
٥٣	١٢	نمان	ثمان	١٤٣	٢	انصا	ایضًا	٢٢٥	١٠	جلة	حلة
٥٦	٢	درام	دوام	١٤٥	٥	جوده	بوده	٢٢٦	١	كندة	سدة
٥٧	٧	هندى	هنده	١٥٤	٢	كان	كمان	٢٣٥	٢	خبر	خبر
٦٠	١	چبزه	خبره	١٥٤	٧	اسكيلا	اسبيلا	٢٤٤	١٥	نادم	خادم
٦٠	١	نكث	نكشر	١٥٤	١٥	سز	سه	٢٤٤	١٥	بابى	الله
٦١	١	واهار	واظهار	١٥٥	١	واكرز	واكرنه	٢٤٤	١٦	بجال	بجال
٦٣	١	تشف	تشعف	١٥٥	٧	قتلى	قتل	٢٤٨	١	مصيل	اصيل
٧٩	٥	نفص	نفس	١٧٣	١٦	طرف	طرف	٢٥٢	١٥	وملا	وملاء
٨٧	١٦	معقلين	معظين	١٧٨	٥	سنه ١٣٢١	سنه ١٣٢٩	٢٦٢	١	ثواب	نواب
٩٠	٤	مدرّس	مدرس	١٨٢	٧	سپورا	سپوروا	٢٧٣	٣	بطالعة	بمطالعة
١١٠	٣	و	ازو	١٨٧	٢١	وفاش	وفاتش	٢٧٧	١٠	لى	لى
١١٢	٥	ووعداد	درعداد	١٩٠	١١	وحفظ	وانحط	٢٨٤	٩	نكروا	انكروا
١١٣	٧	وسف	وصف	١٩١	٧	قطلب	تطلّب	٢٨٨	١٧	نثبت	فثبت
١٣٨	٩	نبد	خميد	١٩٢	٩	دربتها	روبتها	٢٩٣	٢	بنغ	ينفخ
١٣٩	٣	بناه	بناه	٢٠٢	٢	لقطال	فطال	٢٩٤	١٣	وَصال	وِصال
١٤٠	١	نر	مر	٢٠٢	٨	وار	دار	٢٩٥	١	سنه ١١٦٢	سنه ١٢٦٢
١٤١	٣	مامر	غامر بن محمد	٢٠٣	٢	جيجوه	هجوه	٢٩٥	٧	جال	خال
١٤١	٤	مرهابت	ان آل بيت	٢١٣	٣	الابطاء	الاسماء	٢٩٧	٢	بعنو	ومعنوم
١٤١	٦	وجوزا	وجودًا	٢١٧	٢	الخاظم	اغاظم	٢٩٧	٤	منكلمت	متكلمات
١٤١	٧	روس	درس	٢١٧	٥	لفنه	كفنه	٣٠٣	٧	الوفايع	الوقايع

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٠٨	١	ر	در	٣٤٠	١٠	ويشبأن	ويشتغلن	٣٦٧	٣	مالحا	ملتجأ
٣٠٨	٩	تفحص	بتفحص	٣٤١	٨	الزبوره	الزبورى	٣٦٧	٩	برى	برى
٣١١	٢	عجبا	عجلى	٣٤١	٩	اخذ	اخذ في	٣٦٧	١٤	امنبة	امنية
٣١٢	٢	جلى	حلى	٣٤١	١٠	شطر	تشطير	٣٨١	٥	قرباه	قرباه
٣١٧	١٢	بهاء	بها	٣٤٢	٣	اخفك	حنفك	٣٨٢	١	انطف	انطفت
٣١٧	١٣	م	ثم	٣٤٥	٥	نا	يا	٣٨٣	١٦	الونيع	الودع
٣١٧	١٥	فطن	قطن	٣٤٩	١	ماجد	اماجد	٣٩٥	١٣	الجلق	المحدق
٣٢٠	١٥	مثل	قبل	٣٥٠	٩	واخضانات	واخضاءات	٣٩٨	١٥	لمن	عن
٣٢٠	١٦	نهران	طهران	٣٥١	١٤	خمة	حمزة	٣٩٩	٥	اخربان	اخوبات
٣٢٢	١٥	در	وز	٣٥٦	٢	نجا	نجل	٣٩٩	١٤	بلسنطراع	باشطراق
٣٤٠	٢	كنوز	كُنُوز	٣٥٨	٧	دازكى	نازكى	٣٩٩	١٧	بومند	بومشد
٣٤٠	٩	تابلنهن	تابلنهن	٣٦٧	٢	مجلدرا	مجاورا				
٣٤٠	١٠	ثلاثة	ثلاثة								

جایگاه فروش : تبریز : کتابفروشی سروش . طهران : کتابفروشی علمی .